

# چشم انداز ایران

۹۳

## بهرنا همسرانترین جهرانان

چشم انداز اندیشه		آغازین	
۹۸	دین ورزی؛ بالندگی یا کاهندگی؟ / مقصود فراستخواه	۲	نگاهی به قانون اساسی و انتخابات / لطف الله میثمی
۱۱۰	دین داری در خانه شیشه‌ای / محمد جواد غلامرضا کاشی	۵	هستی محوری در بینش طالقانی
۱۱۳	من و تو در جهانی سیال؛ فراسوی «اسلام در برابر غرب» / امید صفی	۹	چرا ملی، چرا مذهبی؟
۱۲۳	حق الناس، از شیخ انصاری تا امام خمینی (ره) / گفت‌وگو با داوود فیرحی	<b>چشم انداز سیاست داخلی</b>	
۱۲۶	حقوق شرع و قانون؛ تأملی بر حق الناس / رضا احمدی	۱۸	آسیب شناسی عرصه‌های انتخابات / عباس نصر
۱۲۹	بررسی مکتب تفکیک از منظر آرای سید مرتضی / گفت‌وگو با اکبر ثبوت	۲۷	زمینه‌های راهبردی توافق وین / لطف الله میثمی
<b>چشم انداز تاریخ</b>		۳۰	حزب رنگ و بوی حکومتی پیدا کرده بود / گفت‌وگو با سید محمد کاظم موسوی بجنوردی
۱۳۴	مواجهه سید حسن زعیم با پهلوی‌ها / گفت‌وگو با کوروش زعیم	۳۹	در عزل فرماندهان، انقلابی عمل کردم / گفت‌وگو با سید محمد غرضی
۱۳۷	تشکیل هسته مذهبی / گفت‌وگو با محمد صادق - بخش ششم	۴۴	تحلیلی بر روند خاتمه جنگ
۱۴۴	ساحل بودروم؛ سال صفر! / سروش رزمی	۴۹	چالش بر سر انحصار قدرت / گفت‌وگو با فضل الله صلواتی
<b>چشم انداز سیاست خارجی</b>		۵۵	کناره گیری یا انشعاب؟ / گفت‌وگو با محمد مهدی جعفری
۱۴۶	سایه شوم جنگ جهانی سوم / برگردان: صبا نانی	۵۷	مجلس و تخلفات دولت نهم و دهم / امیر حسین شیروی - بخش پایانی
۱۴۸	واکنش‌های جهانی به توافق وین	۶۱	شورای شهر هیئتی اداره می‌شود / گفت‌وگو با غلامرضا انصاری
۱۵۱	بحران عربستان سعودی / برگردان: هادی عبادی	۶۴	شورای شهر یا شورای شهرداری / گفت‌وگو با محمد حسن ملک مدنی
۱۵۲	آیا هدف توافق هسته‌ای با ایران خرد کردن پوتین است؟ / برگردان: بهداد صادقی	۶۶	باد از کدام سو می‌وزد / احمد هاشمی
۱۵۳	چرا هرگز حق با نئونکانها نیست؟ / برگردان: هادی عبادی	۶۸	چشم‌ها و گوش‌ها
۱۵۴	توافق با ایران؛ افزایش صلح و شکست محافظه‌کاران جدید	<b>چشم انداز اقتصاد و توسعه</b>	
۱۵۴	چرا جمهوری خواهان توافق با ایران را رد می‌کنند؟	۷۴	مدیران منتخب احمدی نژاد کوتوله بودند / گفت‌وگو با عبدالله طالبی
<b>ایران در آیین رسانه‌ها</b>		۸۱	آزمون و خطای مکرر منابع را می‌بلعد / گفت‌وگو با میکائیل عظیمی
۱۵۵		۸۶	توسعه انسانی و نابرابری درآمد / صبا مدنی - بخش چهارم
<b>چشم انداز خوانندگان</b>		<b>چشم انداز جامعه</b>	
۱۵۸		۹۲	بازگشت به مدرسه با آرامش خاطر / زهرا بازرگان
		۹۵	نقطه عطف بیداری از اعتیاد؛ بخش یازدهم



چاپ: ایرانچاپ  
 توزیع: مؤسسه اطلاعات  
 نشانی: تهران، میدان توحید، خیابان نصرت غربی  
 شماره ۲۴، طبقه سوم  
 کدپستی: ۱۴۵۷۸۳۷۴۵۴  
 صندوق پستی: ۱۳۴۴۵ - ۸۹۵  
 تلفن: ۰۶۶۴۳۳۲۰۷ - تلفکس: ۰۶۶۹۳۶۵۷۵  
 پیامک: ۰۹۱۰۱۴۷۵۸۸۷  
 www.meisami.net  
 meisami۴۰@yahoo.com

### دوماهنامه چشم انداز ایران

شهریور و مهر ۹۴  
 قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان  
 صاحب امتیاز و مدیر مسئول: لطف الله میثمی  
 صفحه‌آرا: کیوان موسویان  
 طراح سرصفحه: سیمین هدایت‌منفرد  
 عکس روی جلد: احمد شریف  
 عکس: مجتبی قاجار

# نگاهی به قانون اساسی و انتخابات



لطف‌الله میثمی

در پی پیروزی انقلاب توحیدی، اسلامی و مردمی ملت ایران بر رژیم ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی با تدبیر مرحوم امام قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی ایران به سرعت تدوین شد و با رأی دوباره مردم به تصویب ملی رسید. یکی از ویژگی‌های قانون اساسی ما این است که تک‌تک مواد آن، هم مشروعیت دارد و هم قانونیت، هم اینکه با رأی مردم مقبولیت پیدا کرده است، چراکه این قانون را چند مرجع دینی و چندده فقیه جامع‌الشرایط و چندین نواندیش و اندیشمند دینی با امضای خود تأیید کردند تا در آینده شائبه‌ای نباشد که کسی بگوید فلان ماده قانون اساسی یا کلیت آن به لحاظ شرعی با مشکلاتی روبروست؛ بنابراین قرار نیست هرگونه فهمی غیر از فهم مبتنی بر تک‌تک مواد قانون اساسی راهنمای تفسیر قانون اساسی شود. توضیح اینکه بعضی پس از رحلت امام معتقد شدند که تک‌تک مواد قانون اساسی مشروط به اصل چهارم و اصل چهارم نیز مشروط به موازین اسلامی است و موازین اسلامی نیز مشروط به فهم فقهای شورای نگهبان قانون اساسی است. حال این سؤال مطرح می‌شود که چون شورای محترم نگهبان ارگانی از قوه قانون‌گذاری و قانون اساسی است، آیا فهم آن‌ها باید مبتنی بر تک‌تک مواد قانون اساسی باشد یا مبتنی بر آموزش‌های جاری در حوزه‌های علمیه و به تعبیر امام، اجتهاد مصطلح؟

این امر به یکی از چالش‌های قانون‌گرایی در ایران تبدیل شده است. از طرفی می‌بینیم که بر اساس اصل ۶ قانون اساسی، بدون آرای مردم، هیچ اصلی تضمین ندارد. حتی در اصل پنج قانون اساسی هم پس از ذکر ویژگی‌های ولی‌فقیه آن را مشروط به پذیرش آرای مردم کرده است. در مذاکرات مجلس خبرگان قانون اساسی نیز بحثی شده که اختیارات فقیه همان اختیارات رسول‌الله است که اگر این امر می‌خواست به مرحله اجرا درآید، مملکت با خطر ملوک‌الطوایفی شدن روبرو می‌شد. نظر مرحوم امام و شهید بهشتی این بود که میزان اختیارات فقیه در

مملکتی با قومیت‌ها و مذاهب مختلف چون ایران، مشروط بر پذیرش عامه مردم است. به همین دلیل بود که ملت ما به وحدت نسبی، یکدلی و یک‌زبانی رسید و قرار بود در پرتو اجرای قانون اساسی به توسعه موزون و پایدار دست یابد.

با الهام از همین روند بود که قانون‌گرایی به تدریج عینیت و واقعیت پیدا کرد و می‌رفت که نهادینه شود. شعار اصلی اصلاح‌طلبی در کادر قانون اساسی این بوده است: الف. باور به اسلام و قرآن مرحوم امام از اسلام؛ ب. باور به کلیت قانون اساسی؛ ج. پذیرفتن ارکان نظام مانند مقام رهبری، ریاست جمهوری، شورای نگهبان، مجلس و قوه قضائیه.

نگارنده این سطور سعی دارد روند بیست‌ساله قانون‌گرایی از سال ۷۴ تا ۹۴ را بررسی کند. در انتخابات پنجمین دور مجلس شورای اسلامی در زمستان ۷۴ در اصفهان میزان مشارکت مردم خیلی بالا بود. مردم به کاندیداهایی غیر از کاندیداهای ادوار گذشته رأی چشمگیری دادند که شگفتی‌آفرین بود. دبیر محترم شورای نگهبان آیت‌الله جنتی بدون تحقیق و بررسی تحولی که در مردم پیدا شده و رویکردی که به قانون و قانون‌گرایی پیدا کرده‌اند، این انتخابات را باطل اعلام کردند. حدود ۷۵ درصد افراد واجد شرایط رأی دادن، به یک لیست و ۱۸ درصد به لیستی دیگر رأی دادند. با ابطال انتخابات مردم اصفهان در بهت و حیرت فرو رفتند، چراکه شور و شوق قانون‌گرایی و امید به صندوق رأی را احساس می‌کردند.

در بهار ۷۵ انتخابات اصفهان تجدید و خوشبختانه همان رأی چشمگیر و حتی بیشتر تکرار شد، ولی متأسفانه هم اعتماد مردم نسبت به شورای نگهبان کم شد و هم هزینه اجرای انتخابات مجدد بر نظام تحمیل شد و باز هم متأسفانه هیچ دلیلی برای ابطال انتخابات از سوی شورای نگهبان اعلام نشد. این در حالی بود که علما به مردم یاد داده بودند که ما فرزند دلیل و برهان هستیم. «نحن ابناء الدلیل» یا «قل هاتوا برهانکم»؛ قانون انتخابات نیز تصریح کرده است که دلایل ابطال یا رد صلاحیت را باید توضیح داد. در همین دوره انتخابات در تهران نیز خانم فائزه هاشمی رأی بالایی آورد که رأی او از پیشکسوتان نیز فرونی گرفت.

در خرداد ۷۶ انتخابات ریاست جمهوری برگزار شد و همان رأی چشمگیر اصفهان یعنی حدود ۷۵ درصد به ۱۸ تا ۲۵ درصد در سراسر کشور تکرار شد. در پی آن سیدمحمد خاتمی به ریاست جمهوری رسید و مقام رهبری این آرا را تنفیذ کردند. مرحوم آیت‌الله آذری قمی که دو بار ریاست جامعه مدرسین را برعهده داشت در رساله‌ای کوتاه نوشت، دوم خرداد نقطه‌عطفی بود که قانون اساسی و آرای مردم، بر تفکر سنتی و اجماع فقها پیشی گرفت. بر اساس تجربه اصفهان و تجربه خرداد ۷۶ ظرفیت قانون اساسی، ظرفیت استراتژیک و شفافیت راهبردی ایران زبازد افکار عمومی شد. میزان مشارکت مردم در پرتوی اجرای قانون اساسی نشانه‌هایی بود که دستیابی به توسعه پایدار و متوازن را ممکن می‌کرد. اولین انتخابات شوراهای اسلامی شهر و روستا در سراسر ایران نیز نتایج چشمگیری همچون انتخابات ریاست جمهوری خرداد ۷۶ برداشت. ششمین مجلس شورای اسلامی این مزبندی و شفافیت استراتژیک ایران را تقویت و ظرفیت قانون اساسی را عینی‌تر و نهادینه‌تر کرد، هرچند چالش‌هایی بر سر ابطال بعضی از شعبه‌ها وجود داشت.

سید محمد خاتمی در دور دوم ریاست جمهوری خود، یعنی خرداد ۸۰ بیش از ۲۲ میلیون از آرای واجدین شرایط را به دست آورد که رأی تأمل‌برانگیزی بود. آقای خاتمی در سخنرانی خود در دانشکده فنی سخنی به این مضمون گفتند ما چندین انتخابات فراندوم گونه داشته‌ایم؛ بنابراین قانون‌گرایی در قرائت اصلاح‌طلبی و جامعه مدنی هیچ بن‌بستی ندارد و اگر لازم باشد جام شوکران را نیز می‌نوشم.

مملکت ما با این انتخابات‌های فراندوم گونه به لحاظ استراتژیک به یکی از شفاف‌ترین کشورهای دنیا تبدیل شد. یک طرف حدود ۷۵ درصد و طرف دیگر ۱۸ درصد. پیام خاتمی این بود که اصلاحات بن‌بست ندارد، از آرای فراندوم گونه مردم برخوردار است و از آنجا که قانون اساسی فصل الخطاب است و بر این اساس مقام رهبری آرای مردم را تنفیذ کرده‌اند؛ بنابراین سزاوار است که نیروهای موسوم به محافظه‌کار و اصول‌گرا به نتایج انتخابات تن بدهند تا ما بتوانیم توسعه موزون‌تر و پایدارتری داشته باشیم.



عکس از خسرو پرخیده-خبرگزاری مهر

انتخابات هفتمین دوره مجلس شورای اسلامی شرایط خاصی داشت که در آن مجموع ۴۲۴۹ نفر از کاندیدها توسط شورای محترم نگهبان به ترتیب زیر رد صلاحیت شده و از شرکت در انتخابات محروم شدند:

۱۴۹۴ نفر به استناد عدم اعتقاد و التزام عملی به اسلام و نظام جمهوری اسلامی. (بند ۱ ماده ۲۸)  
 ۱۱۰۱ نفر به دلیل عدم ابراز وفاداری به قانون اساسی و اصل ولایت فقیه. (بند ۳ ماده ۲۸)  
 ۵۰۶ نفر با استناد به سوء شهرت در حوزه انتخابیه. (بند ۵ ماده ۲۸)

۳۱۶ نفر با استناد به وابستگی و هواداری از احزاب و سازمان‌هایی که غیرقانونی بودن آن‌ها از طرف مقامات صالحه اعلام شده است. (بند ۳ ماده ۳۰)  
 ۸۳۰ نفر را با استناد به اینکه صلاحیت آن‌ها احراز نشده است و ۲ نفر با استناد به محکومیت به ارتداد به حکم محاکم صالحه قضایی. (بند ۵ ماده ۳۰)

در این دوره مسائلی پیش آمد که از ذکر آن‌ها معذور بوده، ولی میزان آرای اعلام شده نسبت به گذشته کمتر شد. در نهمین دور انتخابات ریاست جمهوری در خرداد ۸۴ در دور اول مجموع آرای اصلاح طلبان ۱۶ میلیون و آرای کاندیداهای مقابل ۱۰ میلیون بود که انتخابات به دور دوم کشید. دور دوم به دلیل قطب‌بندی که - با انتشار ۹ میلیون سی دی علیه هاشمی و خاتمی - بین دکتر احمدی نژاد و آیت‌الله هاشمی ایجاد شد، احمدی نژاد به ریاست جمهوری رسید.

این انتخابات چالش‌های زیادی را به دنبال داشت. در هشتمین دور انتخابات مجلس شورای اسلامی از مجموع ۷۵۰۰ نفر داوطلب بیش از ۲۲۰۰ نفر رد صلاحیت شدند. از رد صلاحیت‌شدگان این دوره ۲۲۶ نفر از مقامات سابق کشور، ۷۳ نفر از نمایندگان سابق مجلس، ۴ نفر وزیر، ۳۰ نفر معاون وزیر، ۱۰ نفر استاندار، ۴۸ نفر فرماندار، ۷ نفر معاون فرماندار، ۷ نفر معاون استاندار و ۶۷ نفر پزشک و استاد دانشگاه بودند.

در پی انتخابات ریاست جمهوری دهم در یکشنبه ۲۴ خرداد ۸۸، کلیه رسانه‌ها اعم از صداوسیما و مطبوعات، اعلام کردند آقای احمدی نژاد در میدان ولیعصر برای رأی‌دهندگان خود سخنرانی خواهد کرد. به شهادت شاهدان بسیاری، حتی به صورت خوش‌بینانه بیش از سه چهارم میدان پر نشده بود. در همین روز بود که خود را سید اعلام کرد و رأی‌دهندگان به مهندس موسوی را خس و خاشاک نامید. فردای آن روز یعنی دوشنبه ۲۵ خرداد رأی‌دهندگان به موسوی در یک راهپیمایی میلیونی بدون دعوت، تظاهرات سکوت کردند؛ که یک‌سر این راهپیمایی نیروی هوایی و سر دوم آن فلکه دوم صادقیه بود و شش ماه بعد در تظاهرات سراسری ۹ دی، حتی یک عکس احمدی نژاد هم دست کسی نبود، به‌رحال گفتنی‌ها کم نیست...

همان‌طور که می‌دانیم در انتخابات ریاست جمهوری ۹۲ مردم با آرای چشمگیر خود دکتر حسن روحانی را به ریاست جمهوری برگزیدند. درحالی که دیدگاه مقابل او بیش از ۴ درصد رأی نیاورد. در ۲۵ خرداد

۹۲ مردم به خیابان‌ها و کوچه‌ها آمدند و در تظاهرات خود به هیچ کس حتی یک توهین هم نشد. مردم چه در ۲۵ خرداد ۸۸ و چه در ۲۵ خرداد ۹۲ رفتار آرام و قانون‌گرایی خود را نشان دادند؛ بنابراین جای ترسی از جایگزینی نیروها یا از پی هم درآمدن نیروها آن‌طور که قرآن می‌گوید وجود ندارد. امیدواریم که برگزارکنندگان انتخابات و به‌ویژه شورای محترم نگهبان به این روند چشم‌گیر بیست‌ساله مردم ایران توجه خاص داشته باشند و قانون انتخابات کاملاً رعایت شود.

همان‌طور که می‌دانید پس از رحلت امام، مجلس چهارم قانونی مبتنی بر نظارت استصوابی شورای نگهبان را تصویب کرد. در مجلس شورای اسلامی در ۲۰ مهر ۷۸ به این قانون، تبصره‌ای افزوده شد که با مخالفت شورای نگهبان روبرو شد و طبق قانون اساسی مصوب ۶۸ برای رأی نهایی به مجمع تشخیص مصلحت نظام ارجاع شد. این مجلس پس از بررسی‌های لازم این تبصره را در تاریخ ۲۲ آبان ۱۳۷۸ به تصویب نهایی رساند.

این قانون می‌گفت نهادهای چهارگانه‌ای چون دادگستری، ثبت‌احوال، اداره تشخیص هویت وزارت اطلاعات و نیروی انتظامی بایستی اطلاعات نامزدهای انتخاباتی را به مراجع اجرایی وزارت کشور و نظارتی ارسال کنند تا شرایط نامزدی تأیید یا رد شود و مراجع رسیدگی‌کننده نیز موظف‌اند در صورت اعتراض، به شکایت نامزدها رسیدگی و دلایل و مدارک رد صلاحیت داوطلبان را به‌طور کتبی به اطلاعات برسانند.

در تاریخ ۸۶/۲/۲۹ روزنامه اعتمادملی از قول آیت‌الله جنتی نوشت: بخش دیگر اطلاعات در مورد افراد بر اساس تحقیقات محلی است که خودمان داریم که محققین ما برای شناسایی افراد تحقیق و بررسی می‌کنند و نتیجه آن تحقیقات موجب تصمیم‌گیری است؛ همچنین در تاریخ ۸۶/۹/۳ در همان روزنامه از قول دبیر شورای نگهبان نوشته شده بود: برخی مدعی می‌شوند اصل، براءت است مگر اینکه خلافش ثابت شود. این بحث پشتوانه حقوقی صحیحی ندارد. هنگام سپردن مسئولیت به افراد بحث احراز صلاحیت است. صلاحیت، یعنی

اینکه اثبات شود شخص صلاحیت احراز مسئولیت را دارد.

قانون‌گذار بر اساس قانون انتخابات بایستی «شرایط نامزدی» مانند سن، تحصیلات، ایرانی بودن و... را با مدارک و مستندات روشن از طرف نهادهای چهارگانه بررسی کند و به‌جای داشتن و نداشتن صلاحیت داوطلب، از داشتن و نداشتن شرایط نامزدی داوطلبان سخن بگوید. دیگر اینکه در قرآن، روایات ائمه طاهرین و قانون اساسی، اصل بر براءت است. شیخ انصاری از قول امام صادق می‌گوید اگر

پنجاه نفر شهادت دادند که برادر مسلمانان چنین گفته و خود او بگوید ننگته‌ام، سخن او را باید پذیرفت و ادعاهای پنجاه نفر را قبول نکرد. در همین راستا دکتر غلامحسین الهام، عضو حقوقدان سابق شورای نگهبان گفته بودند داوطلب باید بر محقق بودن شرایط در خودش اقامه دلیل کند و اصل، عدم شرایط است، [نه براءت]؛ درحالی که قانون انتخابات می‌گوید رسیدگی به صلاحیت‌ها صرفاً باید بر اساس دلایل و مدارک معتبر مرکز قانونی باشد و این شورای نگهبان است که باید با استناد به دلایل

معتبر مراکز قانونی، عدم صلاحیت را اثبات کند. دیگر اینکه اگر احراز صلاحیت را باید اثبات کرد این شامل خود آقای الهام نمی‌شود. با این روال می‌توان تمام ایرانیان را متهم دانست، مگر اینکه ثابت کنند متهم نیستند. علاوه بر آن هر عدم صلاحیتی باید در دادگاه‌های صالحه اثبات شود. مرحوم امام نیز حکم به باطن را جایز ندانسته و حسن ظاهر را کاشف از عدالت می‌دانستند؛ با این اوصاف باید

پرسید چرا علی‌رغم قانون انتخابات، بایستی نهاد جدید تحقیقاتی به وجود آید و هزینه‌های هنگفتی به جمهوری اسلامی تحمیل شود.

روزنامه آفتاب یزد در تاریخ ۸۳/۷/۲۳ از قول آیت‌الله جنتی سخنی بدین مضمون نوشت: برخی که صلاحیتشان رد شده است، به قوه قضائیه علیه شورای نگهبان شکایت کرده‌اند. ایشان نامه‌ای به قوه قضائیه می‌نویسند و تعیین صلاحیت داوطلبان را به‌طور مطلق بر عهده شورای نگهبان می‌دانند و می‌گویند، نظر ما نیز قطعی بوده و کسی حق شکایت ندارد. از آنجایی که کار ما اجرای قانون انتخابات





## نامه آقای محسن ترکاشوند نماینده تویسرکان در مجلس ششم (با تلخیص)

جناب آقای جنتی در خطبه نماز جمعه تاریخ ۸۳/۳/۴ دلایل رد صلاحیت نمایندگان را که نمی‌تواند آن‌ها را اعلام کند، داشتن مواردی به شرح زیر برشمردید: فحشا، مسائل اخلاقی، قاچاق فروشی، مسائل امنیتی، کارهای مشکوک به جاسوسی، ارتباط با گروهک‌های غیرقانونی، انتقال اسناد طبقه‌بندی‌شده مجلس به جاهای دیگر مثلاً به منافقین، داشتن مسائل مالی و داشتن محکومیت و... اگرچه هیچ کدام از این ادعاها در هیچ دادگاهی ثابت نشده و دستگاه‌های مسئول نیز تا به حال چنین ادعایی را تأیید نکرده‌اند، یکی از آن رد صلاحیت‌شده‌ها این جانب هستم که مختصری از گذشته خود را برای قضاوت افکار عمومی و اطلاع شورای نگهبان به شرح ذیل تقدیم می‌کنم:

متولد ۱۳۴۱ هستم و با پیروزی انقلاب جزو اولین نیروهای مردمی بودم که در سال ۱۳۵۸ برای دفاع از نظام و انقلاب آموزش نظامی دیدم. در سال ۵۹ به عضویت بسیج درآمدم و در سال ۱۳۶۰ به‌عنوان پاسدار رسمی به جبهه‌های جنگ اعزام شدم و تا پایان جنگ و پذیرش قطعنامه توفیق حضور مستمر در جبهه را داشتم و در کلیه عملیاتی که به لشکر ۳۲ انصار واگذار شد، به‌عنوان خط‌شکن شرکت داشتم. در عملیات مرصاد به‌عنوان مسئول عملیات لشکر انجام وظیفه کردم؛ علی‌رغم قبولی در کنکور سراسری حضور در جبهه را بر رفتن به دانشکده فنی اهواز ترجیح دادم. در تمام طول جنگ حتی یک روز به مرخصی نرفتم، مگر هنگامی که لشکر به پشت جبهه می‌آمد. بیش از پنج سال به‌جز ایامی که معرجه بودم، لباس نظامی را از تن درنیاوردم. ۶۰ بار معرجه شده و مقتدر به درجه جانبازی هستم. بعد از جنگ دوره عالی فرماندهی و ستاد (دافوس) را گذراندم و هم‌زمان لیسانس علوم سیاسی را دریافت کردم و سپس به پیشنهاد فرماندهی کل سپاه پاسداران در ستاد مشترک، به‌عنوان مدیر آمادگی رزم ستاد مشترک شش سال خدمت کردم. از سال ۷۴ تا ۷۸ در بانک مرکزی مشغول به کار شدم و در طول ۱۴ سال خدمت در سپاه و چهار سال در بانک مرکزی هرگز نه تذکر شفاهی به من داده شد، نه تذکر کتبی و نه توبیخی در پرونده دارم... این جانب ضمن رد تمام دلایلی که شما نوشته‌اید یا در خطبه نماز جمعه فرمودید، همواره خود را پاسداری دانسته که دفاع از کشور و دستاوردهای انقلاب را وظیفه خود می‌دانم و به تک‌تک لحظه‌های دوران دفاع مقدس افتخار می‌کنم. پس از انقلاب تا به حال اعضای خانواده و حتی اقوام درجه‌یک من، حتی یک روز بازداشت یا متهم به هیچ جرمی نشده‌اند و تا امروز پایه به پاسگاه نرسیده و یک شاکه هم نداشته‌ام و هرگز در مظان اتهام قرار نگرفته‌ام، اما حضرت آیت‌الله جنتی بفرماید دلیل رد صلاحیت من چه بوده است و سوء‌شهرت را بر مبنای چه ادله‌ای به من نسبت داده‌اید؟

**و العاقبه للمتقین ■**

راحل نیز در چند مقطع باوجود تقویت نهاد شورایی نگهبان به بعضی عملکردها انتقاد داشتند، ازجمله اینکه نسبت کمونیستی به محمد سلامتی داده شد یا مورد دیگری که در آن به اعضای شورای نگهبان پدراغه تذکر می‌دهند که خودشان پیش‌ازاین گیرها مصلحت نظام را در نظر بگیرند چرا که یکی از مسائل بسیار مهم در دنیای پرآشوب کنونی نقش زمان و مکان در اجتهاد و نوع تصمیم‌گیری هاست.

در یک مقطع مرحوم امام گفتند اگر نصف به اضافه یکی از نمایندگان مجلس، قانونی را تصویب کردند شورای نگهبان حق مخالفت ندارد و در مرحله بعد نصف به‌علاوه یک را به دوسوم از نمایندگان تبدیل کردند و درنهایت گفتند شرعاً و قانوناً اگر در موردی بین نظر نمایندگان مجلس و شورای نگهبان اختلافی پیش آمد، رأی نهایی را مجلسی مرکب از اعضای ثابت که در قانون مندرج است - و در صورت لزوم از کارشناسان - بدهند که این مجلس بعدها همان مجمع تشخیص مصلحت نظام شد.

علی‌رغم قانون انتخابات که شورای نگهبان را ملزم به پاسخگویی به معترضین می‌داند نامه‌های زیادی از طرف شخصیت‌های مطرح به شورای نگهبان نوشته شده که بدون پاسخ مانده است. در بین این نامه‌ها، نامه آقای محسن ترکاشوند، نماینده تویسرکان در مجلس ششم را به‌منظور سخن پایانی می‌آوریم. باشد که در انتخابات پیش رو رعایت هر چه بیشتر انصاف و عدل و قانون اساسی و قانون انتخابات شود، به‌ویژه که مقام رهبری هم تأکید زیادی بر تقدم حق الناس بر حق الله دارند. مخالفان خارج و داخل کشور نیز باوجود تفاوت نگاهشان نسبت به نوع حکومت، در جریان مذاکرات، مصالح مملکتشان را ترجیح دادند و در برابر زیاده‌خواهان مقاومت کردند: با توجه به ظرفیت‌های قانون اساسی و روند بیست‌ساله تحولات مردم و دونقطه عطف ۲۵ خرداد ۸۸ و ۲۵ خرداد ۹۲ که مردم درون و برون خود را در نظاره‌ها و پایکوبی نشان دادند، سزاوار است که مردم را آن‌طور که حضرت علی در نامه به مالک اشتر و مرحوم امام در قانون اساسی و بیانات دیگر ترسیم می‌کردند به حساب بیاوریم.

است، پس نمی‌تواند جرمی تلقی شود تا شکایتی بر آن مترتب باشد.

درحالی‌که نظارت شورای نگهبان بر فرض استصوابی بودن نظارت، مشروط به قانون مصوب مجمع تشخیص مصلحت است که نهایی‌ترین قانون درباره نظارت استصوابی است. این قانون درواقع حاکم بر اعمال شورای نگهبان است که در این قانون شورای نگهبان از رد صلاحیت بر اساس مواردی غیر از گزارش یا مستندات چهارگانه منع شده است.

بنابراین آیت‌الله جنتی به لحاظ قانونی نمی‌تواند قانون حاکم بر انتخابات را که مافوق شورای نگهبان است ندیده گرفته و بگویند کسی حق شکایت نداشته باشد. علاوه بر این نظارت قوه قضائیه چنان‌که در قانون اساسی آمده، تضادی با نظارت شورای نگهبان ندارد و همچنین در قانون اساسی در اصل ۱۱۳ رئیس‌جمهور را در درجه اول، شخص دوم مملکت و در درجه دوم مجری قانون اساسی می‌داند؛ البته غیر از مواردی که به عهده مقام رهبری است؛ بنابراین رئیس‌جمهور می‌تواند در حسن اجرای قانون اساسی در همه موارد حتی حسن اجرای قانون انتخابات نظارت داشته باشد. آیت‌الله شیخ محمد یزدی در مقام ریاست قوه قضائیه در مراسم تحلیف ریاست‌جمهوری سید محمد خاتمی در مجلس شورای اسلامی تأکید زیادی روی مجری قانون اساسی بودن رئیس‌جمهور داشتند، بنابراین چطور ممکن است قانونی یا مقامی بالاتر از شورای نگهبان نباشد؟

افزون بر این اگر هر مدیرکلی یا هر کارمندی بگوید چون من وظایف قانونی خودم را انجام می‌دهم، جرمی مرتکب نخواهم شد؛ بنابراین قوه قضائیه و دیوان عدالت اداری و کمیسیون اصل ۹۰ به چه کاری می‌آید؟ چه نیازی به دیوان محاسبات است؟ این در صلاحیت قوه قضائیه است که بگوید شکایتی قابل رسیدگی است یا نه و اگر قابل رسیدگی است متهم کیست و چه کسی نقض قانون کرده است. چرا که در قانون اساسی آمده است که رسیدگی و صدور حکم در مورد تظلمات، شکایات، حل و فصل دعوی و رفع خصومات اولین وظیفه قوه قضائیه است. امام



# هستی محوری در بینش طالقانی

در سال ۱۳۳۹، انجمن‌های اسلامی دانشجویان دانشگاه‌های سراسر ایران با الهام از آموزش‌های آیت‌الله طالقانی و مهندس بازرگان و تدبیر تشکیلاتی محمد خنیف‌زاد سامان‌دهی شد. وجه امتیاز این تشکل نسبت به تشکل‌های دینی سنتی دیگر برخورداری از دو مؤلفه زیر بود:

الف) قرآن‌مداری  
ب) اولویت احکام اجتماعی بر احکام فردی - فرعی

با وجود اینکه شعار رسمی حوزه‌های علمیه «قرآن - سنت - عقل و اجماع» بود، تا آن زمان قرآن جزو آموزش‌های رسمی حوزه‌های علمیه نبود و دیگر اینکه روی احکام اجتماعی قرآن کار جدی نمی‌شد و رساله‌های عملیه آقایان مراجع بیشتر حول احکام فردی و فرعی دور می‌زد.

در چنین شرایطی انجمن‌های اسلامی راه خود را ادامه داد و با تشکیل نهضت آزادی ایران در اردیبهشت ۱۳۴۰ ابعاد سیاسی هم پیدا کرد و پیوند سه مقوله «دین»، «سیاست» و «علم» را مجدداً پیش گرفت. سران نهضت آزادی در چهار مرحله دستگیر و پس از قیام ملی ۱۵ خرداد ۴۲ محاکمه و به زندان‌های طویل‌المدت محکوم شدند.

در سال ۱۳۴۴ مجاهدین خلق هم با همان دو مؤلفه «قرآن‌مداری و توجه به احکام اجتماعی قرآن» سازمان‌دهی خود را شروع کردند و در واقع قرآن را راهنمای عمل خود قرار دادند. آن‌ها در این راستا دستاوردهای زیادی داشتند همچون توشه‌گیری سوره‌های قرآن و خطبه‌های نهج‌البلاغه، انتشار کتاب‌های «امام حسین»، «شناخت»، «راه انبیا - راه بشر» و «تکامل» و دستاوردهای علمی - کارشناسی دیگر.

سازمان مجاهدین از سال ۱۳۴۴ تا سال ۱۳۵۴ دوام یافت و در راستای قرآن‌راهنمای عمل با مشکلاتی به شرح زیر روبرو شد:

الف) از یکسو فهم آیات متکی به روایات ائمه هدی است و از سوی دیگر صحت روایات هم در هماهنگی با قرآن میسر است که به دور «قرآن - روایت - قرآن» ختم می‌شود و مشکل، برون‌رفت از این دور بود.

ب) فهم آیات قرآن مبتنی بر روایات ائمه است و

فهم قرآن و روایات نیز متکی بر عقل و به‌ویژه منطق ارسطو است که عملاً منطق ارسطو کلید فهم قرآن و روایات می‌شود.

ج) بحث «محکم و متشابه» و «ناسخ و منسوخ» یکی از مشکلات جدی در سر راه قرآن‌راهنمای عمل بود. تفاسیر جاری شفافیتی روی آن نداشتند. در آن سال‌ها این سؤال مطرح می‌شد که از کجا معلوم قرآن که یک کتاب منسجم و ضدظلم است که از جانب خدا تأیید شده باشد؟ یا از کجا معلوم که قرآن کلام محمد(ص) نباشد؟

نیاز اصلی این بود که ربط آیات با خداوند خالق و به عبارتی استدلال توحیدی حضور در آیات دانسته شود. نیاز این بود که آیات قرآن، بدون تکیه آن به خدای خالق قرآن و همچنین سنت و روایات فهم نمی‌شود.

روش تعقل هم با حذف خدا از معادلات، ما را به‌جایی نمی‌رساند. از طرفی روش‌های اثبات خدا هم که در فرهنگ دینی ما جریان داشت ما را به‌جایی رهنمون نمی‌کرد؛ حتی به صفات خدا هم دست نمی‌یافتیم. این مشکلات به لحاظ معرفت‌شناختی در تغییر ایدئولوژی برخی از اعضای سازمان مؤثر بود. در پی آن اتفاق، کنکاش و تحقیق شروع شد.

تا اینکه طی چندین سال بازنگری و توجه عمیق به توشه‌گیری‌های مرحوم طالقانی در «پرتوی از قرآن»، راه برون‌رفت و نجات پیدا شد. ایشان در توشه‌گیری‌هایشان به نقش خداوند در معادلات و

فهم قرآن و روایات؛ توجه خاصی مبذول داشتند. در آستانه سی و ششمین سالگرد رحلت ایشان بر آن هستیم که «هستی محوری در بینش طالقانی» را در حد وسع و فهم خود توضیح دهیم. باشد که از جانب هموطنان عزیز به‌ویژه خوانندگان چشم‌انداز ایران با آن برخورد فعال شود.

## ۱. هستی محوری در خداشناسی

زنده‌یاد آیت‌الله طالقانی برخلاف آموزش‌های جاری در دبستان، دبیرستان و دانشگاه‌ها و حوزه‌های علمیه که خدا را از چندین روش اثبات می‌کنند و از اثر به مؤثر می‌رسند، در توشه‌گیری‌هایش از قرآن معتقد است وقتی انسان به اثر و نشانه شخص تیراندازی که دیواری را سوراخ کرده نگاه می‌کند، پیش از اینکه به اثر توجه کند به این امر ایمان دارد که تیرانداز یا مؤثری بوده که این اثر را به وجود آورده است. طالقانی از این راه، تقدم خداوند بر آیات و نشانه‌های خود را در طبیعت و تاریخ نشان می‌دهد. گفتنی است که ایشان در کلیه آثار خود به‌هیچ‌وجه خدا را اثبات نکرده است، بلکه سعی دارد تا حضور خداوند را در آیات و پدیده‌ها نشان دهند. البته زنده‌یاد مهندس بازرگان نیز در کتاب «راه طی شده» آورده بودند که انبیا برای اثبات خدا نیامدند. در قرآن و روایات نیز هیچ آیه یا روایتی نداریم که تلاش کند با چیزی کمتر از خداوند، خدا را اثبات کند. حضرت علی(ع) نیز می‌فرماید «ما رأیت شیئاً إلاّ و رأیت الله قبله و بعد»



هُ وَ مَعَهُ» یعنی ممکن نیست به پدیده‌ای نگاه کنم مگر اینکه خداوند را قبل، بعد و با آن پدیده نبینم. امام حسین نیز در دعای عرفه می‌فرماید: «کیف یستدل علیک بما هو فی وجوده مفتقر إلیک» یعنی چگونه به خداوند استدلال شود آن هم با کمک چیزی که خودش به خداوند نیازمند است.

مرحوم علامه طباطبایی و شهید مطهری در جلد ۵ روش رئالیسم، نشان دادند که از راه علم و تجربه، ماهیت و حتی امکان و منطبق نمی‌توان به خداوند و صفات خداوند رسید. امیدواریم مقامات آموزش و پرورش و آموزش عالی با الهام از قرآن و پیشوایان هدایت و بزرگان دین، کتاب‌های آموزشی معارف اسلامی دبستان و دبیرستان و دانشگاه‌ها را اصلاح کنند.

## ۲. هستی محوری در روش فهم قرآن

طالقانی در جای‌جای پرتوی از قرآن آورده است که روش توشه‌گیری از قرآن، باید به‌سان روش توشه‌گیری انبیا باشد و همان‌طور که آن‌ها خود را مخاطب خداوند قرار می‌دادند تا در اوج پرسش‌گری و سؤال‌مندی در معرض وحی الهی قرار گرفته و از هدایت و نزولات خداوند بهره‌مند شوند، ما نیز باید برای فهم قرآن خود را مخاطب خداوند قرار داده تا در معرض وحی قرار گیریم و از قرآن که در دسترس ما قرار گرفته بهره‌مند شویم. مرحوم طالقانی و حتی مرحوم امام معتقدند «إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوِطِبَ بِهِ»<sup>۱</sup>، صرفاً مخصوص انبیا نیست، بلکه شامل هر کسی می‌شود که خود را مخاطب خداوند قرار دهد. طالقانی در مقدمه پرتوی از قرآن می‌گوید «قرآن چون کتاب هدایت عموم است همه می‌توانند در پرتو هدایت آن قرار گیرند»... «قرآن، مؤمن، کافر و عامه مردم را از جهت آنکه انسان و بی‌جوی نور هدایت‌اند مخاطب قرار داده، نه از جهت آنکه متکلم یا ادیب یا راوی حدیث‌اند» علی‌رغم آنکه در آموزش‌های جاری معتقدند قرآن نه کتاب استدلال است و نه کتاب روش و آن را قطعی‌الصدور و ظنی‌الدلاله می‌نامند، طالقانی در مقدمه پرتوی از قرآن می‌گوید: «قرآن که از جهت سند و دلالت برتر است، چگونه می‌توان فهم هدایتی آن مستند به احادیث باشد؟»... «احادیث نمی‌تواند حجاب قرآنی باشد که خود کتاب مبین، نور، بصیرت و هدایت برای متقین است»... «مطالب و تحقیقات مستند و درست‌مفسرین آنگاه می‌تواند در فهم قرآن از جهت هدایت مؤثر باشد که خود در پرتو هدایت قرآن قرار گیرد، نه آنکه از منظر این‌ها به قرآن نظر شود»... «اگر مقصود ائمه طاهرین غیر از این باشد [که تفسیر آیات قرآن محدود به زمان و عصر خاصی است] پس چگونه قرآن کتاب هدایت همه است؟ و این همه دعوت قرآن و پیشوایان به تفکر و تدبیر در قرآن یعنی چه؟»... «چهار روایات و احادیثی که از جهت سند و دلالت مغشوش و از جهت مفهوم حیرت‌انگیز است که در تفسیر و پیرامون آیاتی که خود برهان حق و نور مبین و هدایت متقین است، مانند تارهایی تنیده گشته است».

طالقانی معتقد است همه انسان‌ها بشرهای مخلوق خداوند هستند و بنابراین برادر و برابرند. بنابراین همه انسان‌ها باید به‌جای تنفر از یکدیگر دوستی‌ها را تقویت و ارتقا و همدیگر را تعالی دهند

## ۳. هستی محوری در مدارا و تفرانس

در دیار و منطق غرب عموماً مدارا و تفرانس را که جوهر دموکراسی تلقی می‌شود، این‌طور تعریف می‌کنند که برای نمونه ما نسبت به سیاهان نفرت داریم، ولی آنان را تحمل کرده و با آن‌ها مدارا می‌کنیم. همچنین ما از کمونیست‌ها که نه خدا، نه مالکیت و نه آزادی را قبول ندارند متفریم، ولی آن‌ها را در یک جنگ سرد تحمل می‌کنیم؛ جنگی که در واقع یک صلح مسلح است و هرآن پتانسیل یک جنگ بالفعل را دارد. مشکل این بینش این است که اساس آن بر تنفر، دوری و قهر استوار شده است و اگر مدارا یا تحملی صورت می‌گیرد ناشی از یک معادله ترس و وحشت Balance of Terror یا جنگ سرد یا صلح مسلح است.

درحالی که در بینش هستی‌محور و قرآنی طالقانی این‌طور نیست. او معتقد است که همه انسان‌ها بشرهای مخلوق خداوند هستند و بنابراین برادر و برابرند. بنابراین همه انسان‌ها باید به‌جای تنفر از یکدیگر دوستی‌ها را تقویت و ارتقا و همدیگر را تعالی دهند. ایشان اصلی‌ترین مسئله را آن‌چنان‌که در فلسفه غرب آمده «بود-نبود» یا «هستی-نیستی» نمی‌داند، بلکه مسئله اصلی را رابطه انسان و خدا و به‌ویژه رابطه خالق و مخلوق می‌داند به این معنا که جایگاه خدا، خدایی کردن و جایگاه بشر بندگی کردن است. نه خدا می‌تواند بندگی کند و نه بشر می‌تواند خدایی کند و فرعون و هیتلر شود. در آیه ۱۰۳ سوره آل‌عمران آمده است: «وَأَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءَ قَوْمِكُمْ فَوَضَعَكُمْ يَدِي فِيكُمْ لِيَأْمُرَهُمُ بِالْإِيمَانِ فِي اللَّهِ وَأَقْبَلَتِ الْأَعْيُنُ عَلَى اللَّهِ فُلُوقًا وَأَلْقَتْ سَاقًا سَفَا حُفْرَةً مِّنَ السَّمَاءِ فَانفَضَّتْكُمْ مِّنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» وقتی ما انسان‌ها که با هم دشمنی می‌ورزیدیم و به خون هم تشنه بودیم، نعمت مخلوق‌بودن خود را دریافتیم به نعمت و لطف خداوند برادر شدیم. درحالی که در لبه پرتگاه جنگ و عذاب بین عشیره‌ها و قبیله‌ها بودیم، به کمک نعمت بندگی خداوند نجات یافتیم.

توجه شود که شعار اصلی انقلاب کبیر فرانسه که آزادی و برابری بود، بر مبنای برابری همه انسان‌ها در رأی دادن استوار بود، اما دلیل موجهی بر این برابری نداشت. انقلاب اکبر و کلا سوسیالیست‌ها نیز با شعار عدالت، معتقد بودند که انسان‌ها در برخورداری از امکانات برابرند، ولی آن‌ها نیز دلیل قانع‌کننده‌ای بر این برابری نداشتند. هم‌زمان با تدوین قانون اساسی امریکا، نویسندگان اصلی این قانون معتقد بودند برابری انسان‌ها ناشی از

خرافات مسیحیت است و این برابری مانع خلاقیت انسان‌ها می‌شود، ولی در قرآن با قرائت مفسرینی چون طالقانی، عبدالعلی بازگان، علامه طباطبایی و جوادی آملی آمده است که «ناس» دربرگیرنده همه افراد، اعم از مؤمن و کافر و منافق و فرعون و نمرود است، چون همه حتی شیطان، خدای خالق را قبول دارند و این یک اشتراک همگانی است و هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید من خالق آسمان‌ها و زمینم. در این باره آیات زیادی در قرآن موجود است.

مرحوم طالقانی در جلد سوم پرتوی از قرآن صفحه ۲۵۷، این آیه را توشه‌گیری کرده که گزیده‌ای از آن را می‌آوریم:

«اذکنتم اعداء، تصویر کوتاه و بارزی است از اجتماع سراسر دشمنی و وحشت جاهلیت که از دشمنی‌ها و کینه‌ها تکوین یافته و شکل گرفته بود. کنتم اعداء، دشمنی قبیله‌گی و خانوادگی و طبقاتی و انواع شرک‌ها که گذشت زمان و خونریزی‌ها و جنگ‌ها و غارت‌ها ریشه آن را محکم کرده بود و نسل به نسل وارث آن بودند و همی جریان داشت و هرچه می‌گذشت دشمنی‌ها ریشه‌دارتر و فاصله‌ها عمیق‌تر می‌شد و امیدی نبود که جبر زمان و قهر دشمنان یا اشتراک منافی، آن دشمنی‌ها را در میان قبایل متفرق به الفت سطحی مبدل کند چه رسد به الفت قلوب پر از کینه و از هم ریمده. این تقدیر و تدبیر و نعمت خدا بود- نعمت‌الله، نعمته که بعثی توحیدی و انقلاب درونی و تاریخی در میان چنین مردمی پدید آورد و در پرتو آن در آفاق و نفوس و آن سرزمین تأیید و آن شب دیجور، با احلام موحش و خواب‌های پریشان، سپری گردید و صبح صادق دمید و نسیم رحمت وزید و مغزها و دل‌های مردمی که روابطشان کینه و دشمنی- اعداء- بود پاک و پیوسته شد و همین که چشم گشودند خود را برادر دیدند». طالقانی این ویژگی‌های خشونت و جنگ‌طلبی را مخصوص به جاهلیت هم‌زمان با نزول قرآن ندانسته و توضیح می‌دهد که «او چون با دید وسیع و شناخت همه‌جانبه قرآنی، دشمنی قبیله‌گی و تضاد عنصری و طبقاتی از خصایص و اوصاف مشخص جاهلیت و عقب‌ماندگی است و انقلاب ایمانی و هم‌هدفی و هماهنگی و تسلیم و سلم و برادری از خصائص اسلام، نباید این خطاب‌های اذکنتم اعداء... کنتم علی شفا حفره... را محصور در قبایل تسلیم‌شده جزیره‌العرب یا مدینه و مکه دانست». «از این نظر، [در هر زمان] دشمنی‌ها و کینه‌ها و درگیری‌های اجتماعی، پدیده‌ای است ناشی از درون انسان‌هایی که مواهیشان عقب‌مانده و عقب‌رانده شده و رشد نیافته باشد». طالقانی در پایان توشه‌گیری از آیه ۱۰۳ آل‌عمران می‌گوید: «این گونه آیات تمثیلی و تبیین برای شناخت اصول و قوانین در راه رشد و هدایت است».

با این استدلال‌های توحیدی است که بر اساس آن خداوند خطاب به اهل باور و به‌منظور ارتقای ایمانشان، قاعده زرین «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» را توصیه و تأکید می‌کند.

#### ۴. هستی محوری در اتحاد اضداد

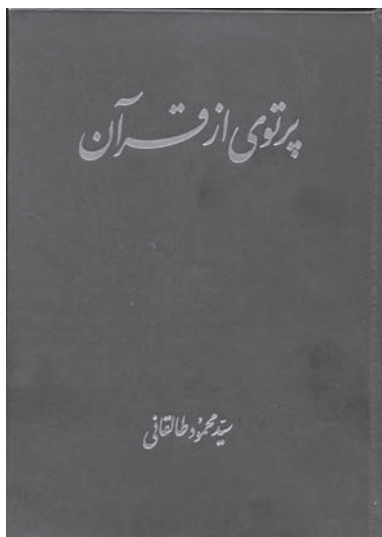
به زنده یاد طالقانی گفته شد که «مانو تسه تونگ» در کتاب معروفش «درباره تضاد» - که در زبان عربی به «فی التناقض» ترجمه شده است - بدین مضمون آورده است که قانون تضاد، قانون اتحاد اضداد است و مبارزه اضداد، فرع بر اتحاد اضداد هست. مانو معتقد است تا اضداد به هم نزدیک نشوند، نمی‌توانند با هم گلاویز شده و مبارزه کنند. این در حالی است که استالین در کتاب ماتریالیزم دیالکتیک خود می‌نویسد: قانون تضاد، قانون مبارزه اضداد است. در واقع استالین مبارزه بی‌امان طبقاتی را اصل می‌گیرد، ولی مانو اتحاد طبقات را؛ بنابراین در تئوری و عمل تفاوت فاحشی بین این دو نگاه وجود دارد. شاید اگر کمونیست‌های ایران دیدگاه مانو را راهنمای عمل خود قرار می‌دادند، این قدر هزینه نمی‌دادند و این قدر هم هزینه ایجاد نمی‌کردند. مرحوم طالقانی گفتند این استدلال توحیدی از کجا وارد نوشته‌های مانو شده است؟ از بودا یا کنفوسیوس یا ...؟ توجه شود که ایشان در هر گزاره و متنی دنبال استدلال توحیدی و به‌عبارتی هستی‌محوری بودند، هرچند نویسنده آن کمونیست باشد.

شهید مطهری در کتاب عدل الهی و همچنین مرحوم علامه جعفری در جلد ششم شرح مشنوی، بحث مسوطی درباره تضاد دارند که مطالعه آن توصیه می‌شود و در این دو نوشته فرق بین نقیضین، متناقضین و اضداد آورده شده است. این بینش توحیدی که اتحاد موقت اضداد را ممکن می‌داند می‌تواند برای درک اتحاد موقت ایمان و شرک در توشه‌گیری از آیه ۱۰۶ سوره یوسف، راهنمای عمل باشد. مفسران ابهاماتی را در توشه‌گیری از این آیه مطرح کرده‌اند («و ما یؤمنن بالله الا و هم مُشْرِکون» یعنی بیشتر آن‌ها ایمانشان به خداوند افزوده نمی‌شود، مگر اینکه هم‌زمان مشرکند).

#### ۵. هستی محوری در توشه‌گیری از آیه ۷ آل عمران

طالقانی در توشه‌گیری از آیه ۷ سوره آل عمران، روی «هو الذی» که در ابتدای آیه آمده است، تأکید زیادی دارد: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ» ای محمد، اوست (خداوند است) که کتاب را از جایگاه والا در دسترس تو قرار داده است. «مِنَّهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ» نشأت گرفته از اوست (از خداوند است) آیات محکم که مادر کتابند. «وَأَخَّرَ مُتَشَابِهَاتٍ» و در پی آن آیات محکم، آیات متشابه نیز در دسترس تو قرار گرفته است.

هستی محوری، رمز تفسیر مرحوم طالقانی را با دیگر تفاسیر مشخص می‌کند. ایشان ضمیر «ه» در «منه» را به هو الذی نسبت می‌دهد و نه به «الکتاب» اگر ضمیر ه به کتاب برمی‌گشت، باید فی الکتاب می‌آمد. ایشان می‌گویند این ضمیر ضمیر «نشئی» است و نه «بعضیه». در واقع آیات کتاب اعم از محکم و متشابه نشأت گرفته از خداوند است. بیشتر مفسران دیگر می‌گویند یکسری آیات محکم‌اند و یکسری آیات متشابه و



قادر نیستند مرز محکم را از متشابه معلوم کنند و در طول تاریخ هم این مرز از نظر مفسران مرز مواجی بوده است.

ایشان معتقدند حضور خداوند را باید توأمان در آیات محکم و آیات متشابه دید؛ یعنی آیات محکم از آیات متشابه تفکیک‌پذیر نیست و بایستی حضور محکم را در هر آیه متشابه ردیابی کنیم. به عبارتی محکومات در متشابهات موج می‌زنند. توضیح بیشتر در صفحات هفدهم به بعد جلد سوم پرتوی از قرآن و همچنین کتاب «زمان در متن دین» آمده است که گزیده‌هایی از آن در زیر می‌آید:

«هو الذی: آمدن ضمیر هو الذی به جای اسم ظاهر «الله» وحدت اراده و علم را می‌نمایاند... تکرار و اظهار ضمیر هوالذی همان وحدت الوهیت را می‌نمایاند. همان خدای یگانه حی قیوم، همان که آنچه در زمین و آسمان است از او پوشیده نیست، همان که شما را درون رحم‌ها صورت‌بندی می‌کند، همان که کتاب را بر تو نازل کرده است... مبدأ و منشأ همه یک علم و اراده و صفات حی و قیوم است... «أَنْزَلَ» ناظر بر نزول جمعی و دفعی کتاب است که آیات محکم و متشابه از آن ناشی شده... «عَلَيْكَ» دلالت بر سلطه و تفوق دارد، آن‌چنان که هنگام نزول، روح و اندیشه و شخصیت مخاطب(رسول) یکسره مقهور آن می‌گردد... «الْكِتَابِ» صورت تشریحی کتاب آفرینش است که «أُمُّ الْكِتَابِ» سرچشمه و اصل ثابت و متشابهات، صورت‌های تفصیلی و متکامل آن است... ام الکتاب، اصل و منشأ و زاینده و مرجع ثابت کتاب است، همچون آفرینش جهان و انسان که همه از اصول ثابت و گونه‌های متغیر پدید آمده‌اند. قوانین، اصول ثابت و حاکم و محکم، نقش و هندسه کلی و عمومی و برپادارنده است. مواد و پدیده‌ها در ضمن و در حدود آن متشابه و متغیر می‌باشند: «هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ»، «إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ»، «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ»... همان‌طور که گفته شد وجه اصلی تمایز توشه‌گیری طالقانی از بیشتر مفسران دیگر همین نسبت دادن ضمیر (ه) در (منه) به (هوالذی)

هست که حضور خداوند را در توشه‌گیری از این آیه می‌رساند.

#### ۶. هستی محوری در تأویل

طالقانی معتقد است شکی نیست که تمامی آیات خداوند در قرآن، کلام خداوند است، ولی از آنجا که بر اساس نحوه نگارش نزول، آیات برای فهم ما به صورت زبان و لفظ درآمده است، بنابراین نباید اسیر الفاظ شد، بلکه باید از آن عبور کرده و آیات را به خالق آن‌ها یعنی خداوند تأویل کنیم. ایشان در توشه‌گیری از آیه ۷ آل عمران به واژه تأویل و به ثلاثی مجرد آن یعنی «أَوَّلُ» اشاره کرده و می‌گویند اول یعنی بازگشت و نه بازگرداندن. بدین معنا که تمامی آیات و پدیده‌ها در هر لحظه به سوی خدا در حرکت‌اند: «...وَأِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ» (۱۸ فاطر) (همه گردیدن‌ها به سوی خداوند است)، «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ؟» (۱۵۶ بقره) (ما همه مال و برای خدا هستیم و به سوی او رجعت کنانیم). «وَإِنْ مِّنْ شَيْءٍ إِلَّا إِسْخِرَ بِهِ وَلَسِنَ لِأَن نَّقْهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» (۴۴ اسراء). مولانا در ترجمه این آیه می‌گوید:

جمله ذرات زمین و آسمان

با تو می‌گویند روزان و شبان

ما سمیعیم و بصیریم و هشیم

با شما نامحرمان ما خاموشیم

بنابراین طالقانی می‌گوید مفسر قرآن کسی است که از حرکت پدیده‌ها و آیات در آزمایشگاه طبیعت و تاریخ انکشاف و پرده‌برداری کند. او معتقد است به جای کشف و به انحصار درآوردن حقیقت توسط انسان‌ها، انکشاف، پرده‌برداری و نزدیک‌شدن به حقیقت را باید مطرح کرد. از نظر طالقانی مفسر کسی نیست که با ایدئولوژی استخدامی خود متشابه را به محکم بازگرداند. طالقانی با این نحوه نگارش ما را از غوطه‌ور شدن در الفاظ می‌رهاند و همان‌طور که قرآن می‌گوید ما را در هستی و هستنده‌ها پرتاب می‌کند و راه پرده‌برداری از حرکت را برای ما می‌گشاید. برای تقرب به ذهن، درباره تأویل باید گفت ارسطو فیلسوفی است که معتقد است باید تمام گزاره‌ها را به منطق صوری ارجاع داد تا اعتبار پیدا کند. تأویل همه‌چیز و همه گزاره‌ها به یک اصل یعنی عدم اجتماع نقیضین، منشأ تمدن عظیم شده است، هرچند عوارضی هم داشته است. مارکس هم فیلسوف و جامعه‌شناس دیگری است که معتقد است تمامی گزاره‌ها را باید به ماده ازلی - ابدی ارجاع داد تا اعتبار پیدا کنند، یعنی همه‌چیز به یک اصل ارجاع می‌شود که تأثیرگذاری زیادی در تاریخ ۲۰۰ ساله جهان داشته است. ملاحظه می‌شود اولیایی و منشایی از دیگر ویژگی‌های حق‌طلبی و خداجویی بشر است؛ حتی کزدلان یا کژاندیشان نیز منشایی می‌کنند، ولی خداوند در قرآن این منشأ و مینا را خالق آسمان و زمین می‌داند. طالقانی در قرائت خود از قرآن معتقد است همه‌چیز را باید به خدای خالق یعنی اول‌الاولین و آخرالآخرین ارجاع داد که این، باب مغفول‌ای است و مسئولیت ما را در



این کار زیاد می‌کند. این هستی محوری طالقانی می‌تواند راه برون‌رفتی باشد برای چالشی که در بین متفکران موحد ما وجود دارد. بعضی از آن‌ها آیات قرآن را کلام خدا و برخی کلام محمد(ص) می‌دانند. برخی هم معتقدند محتوای قرآن از آن خداست و شکل و صورت‌بندی زبانی آن از جانب محمد(ص) است. راه‌حل این چالش این است که خداوند مؤلف زنده پابرجا و حی و قیوم است و می‌توان آیات خدا را به آن تأویل کرد و هستی محوری و استدلال توحیدی را در آیات دید. گزیده‌هایی از توشه‌گیری مرحوم طالقانی درباره تأویل در زیر می‌آید:

«تأویل به معنای تفسیر و پرده‌برداری از کلمات نیست، تأویل برگرداندن معانی محکم است...»  
 «تأویل: مصدر مزید از اول(به سکون واو) است که به معنی فعل متعدی برگرداندن ناشی و فرع به منشأ و اصل و به معنای لازم، برگشت خود بدان است»  
 ... «تأویل کتاب، برگشت - نه برگرداندن - آن به محکومات و ام الکتاب است».

#### ۷. هستی محوری در روش تعقل

مرحوم طالقانی در جای جای توشه‌گیری از قرآن بر این باور است که اراده خداوند در رشد و گسترش تکامل در طبیعت و تاریخ و به‌ویژه رشد و گسترش امت واحد استوار است و این تکامل را سمت دار و هدف‌دار می‌دانست. (رجوع شود به توشه‌گیری از صراط مستقیم سوره حمد و جعل آدم در سوره بقره)  
 در معرفی اولی‌الباب آمده: «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ

قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا» (۱۹۱ آل عمران) طالقانی در این راستا معتقد است عقل متکی به اراده خدا، یعنی تکامل می‌تواند ما را به صراط مستقیم رهنمون کند. ایشان در موارد زیادی «عقل آزاد» یعنی عقل رهاشده از تمامی تمایلات، اوهام و اسارت‌ها را مطرح می‌کند و در موارد دیگر عقل متکی به وجود و عقل متکی بر صفات خداوند در پایان هر آیه را معرفی می‌کند. بارها در توشه‌گیری از «ما یذکروا الا اولی‌الباب» و آیات مشابه آن، ما را از ظاهر بینی و نزدیک بینی پرهیز می‌دهد و به ژرف‌اندیشی و آینده‌نگری تشویق می‌کند. مهم این است که این دستاوردها را از طریق وفاداری به آیات نتیجه می‌گیرد. عقل متکی به وحی یا عقلانیت وحی را می‌توان از روند دستاوردهای طالقانی نتیجه گرفت.

#### ۸. هستی محوری در برخورد با نیروها

طالقانی در پی بینش و روش خود منشی داشت که با تمام نیروهای هم‌زمان با خود، برخورد تعالی بخش داشت. چراکه همه انسان‌ها را مخلوق خدا می‌دانست. برخورد تعالی بخش خود را با حوزویان با نوشتن تفسیر پرتوی از قرآن انجام داد. نهضت ملی به رهبری روشنفکری مصدق را پذیرفت و با اینکه مجتهدی جامع‌الشرایط بود، رهبری فردی را پذیرفت که اصلی‌ترین هدفش احیای قانون اساسی مشروطیت بود. خانه‌اش مرکز امنی برای فداییان اسلام بود، آن هم در شرایطی که فداییان تحت تعقیب فرمانداری نظامی پس از

کودتای ۲۸ مرداد بودند. ایشان برای جلوگیری از اعدام نواب صفوی و یارانش تلاش‌هایی کرد که نتیجه نداد. با نهضت مقاومت ملی پس از کودتا همکاری داشت و پس از آن همکاری‌های خود را با دکتر سحابی و مهندس بازرگان ادامه داد و نهضت آزادی را تأسیس کردند. ایشان عضو شورای مرکزی جبهه ملی دوم بود. برخورد تعالی بخش او با زندانیان با تفکرات مختلف زبازد همگان بود. از بنیان‌گذاران مجاهدین و یارانشان حمایت فعالی می‌کرد. در آخرین باری که در زندان افتاد معروف است که بر سر ساواکی‌ها فریاد می‌کشید که چرا فرزندان این آب‌وخاک را شکنجه می‌کنید؟ برای او فرقی نداشت مسلمان باشند یا مارکسیست. پس از انقلاب نیز منزلشان مرکز تعامل با نیروهای مختلف بود. به یاد دارم در جریان پیروزی انقلاب در بیمارستان سوم شعبان بستری بودند، گفته بودند که آمدم تا کمی هم فکر کنم چرا ساواک ما را از زندان آزاد کرده است؟ آیا افولی کرده‌ایم؟ ایشان به این نتیجه رسیده بودند که شاید دربار شاه و ساواک می‌خواهند ایشان را در برابر امام علم کنند و انشقاقی در رهبری ایجاد کنند. ایشان در مدرسه رفاه در دهه فجر گفته بودند من در همه امور با امام موافقت دارم جز اینکه کمونیست‌ها را انسان‌هایی می‌دانم که فرضیه‌ای دارند که این فرضیه پایدار نیست و تغییر خواهد کرد، ولی امام بیش از حد روی آن‌ها حساسیت دارند. ■

#### پی‌نوشت

۱. کافی، ج ۸، ص ۳۱۱ و ج ۴، ص ۲۳۷

## کتاب بخوانید و هدیه دهید



نشر صمدیه به مدیرمسئولی لطف‌الله میثمی افتخار دارد که در مدت شانزده سال چندده کتاب سیاسی - راهبردی را به مرحله چاپ و انتشار رسانده است. در همین راستا بر آن است تا برای خوانندگان نشریه سیاسی - راهبردی چشم‌انداز ایران که علاقه‌مند به تهیه این کتاب‌ها هستند، با تخفیف ویژه ۲۰ درصدی، کتاب‌های درخواستی را ارسال کند.

متقاضیان می‌توانند مبلغ محاسبه‌شده را به شماره حساب ۷۴۱۴۲۵۸۷۲۵، حساب پس‌انداز بانک ملت شعبه توحید، به نام لطف‌الله میثمی واریز نمایند. کتاب‌فروش‌های سراسر کشور نیز می‌توانند برای سفارش کتاب، با مؤسسه توزیع سراسری «کتاب‌گستر» به شماره تلفن‌های ۲۲۰۲۴۱۴۱-۲ و ۱۹۷۹۵۰۲۲۰ تماس بگیرند.

# چرا ملی، چرا مذهبی؟

## سخنرانی منتشر نشده‌ای از زنده‌یاد عزت‌الله سبحانی به همراه پرسش و پاسخ



بخ روز به روز، هر چه زمان می‌گذرد در حال آب شدن و کوچک شدن است. منابع طبیعی ما از جمله مخازن نفت و جنگل‌ها که معروف‌ترین آن‌ها هستند در حال از بین رفتن و نابودی است. در حقیقت این تخریب بیش از هر دورانی است. به خاطر دارم در زمان حکومت شاه وقتی که «منصور روحانی» وزیر کشاورزی بود، در زندان بودم. آن زمان اعلام کردند برای حفظ مراتع کشور باید هشت میلیون رأس دام از مراتع کشور خارج شود. منظور از خارج کردن دام‌ها از مراتع این نیست که آن‌ها را بکشند، منظور این است که به صورت صنعتی از آن‌ها نگهداری شود. آن زمان با توجه به موضعی که نسبت به شاه داشتیم و به همه چیز بدبین بودیم، می‌گفتم این هم یکی از خیانت‌هایشان است و می‌خواهند استقلال بخش کشاورزی و دامداری بدین وسیله از بین ببرند. ولیکن پس از انقلاب، زمانی که در مجلس اول بودیم، وزارت کشاورزی و سازمان جنگل‌ها و مراتع - که آن زمان آقای دکتر تقی شامخی، رئیس یا عضو هیئت‌مدیره آنجا بود - لایحه‌ای به مجلس آوردند که در کمیسیون برنامه‌بودجه مجلس هم مطرح شد و می‌گفتند ۳۰ میلیون رأس از دام‌های کشور باید از مراتع خارج شوند، چرا که مراتع کلاً نابوده شده و از بین رفته‌اند و دیگر هم قابل بازسازی نیستند. این زمان بود فهمیدیم سیاستی که منصور روحانی می‌گفته، درست بوده است. منظور این است که پس از انقلاب، به هر دلیلی یا جهالت، یا به اصلاح مستضعف‌گرایی و حمایت از جنگل‌نشینان، یا حمایت از روستاییانی که دام داشتند و... سرعت ویرانی جنگل‌ها و مراتع شتاب گرفت. من خودم

جمال‌الدین اسدآبادی» راه انداخته بود و کوششی برای اتحاد همه کشورهای اسلامی بود، در عمل مرکزیت این اتحاد دولت عثمانی بود و این دولت برای خود قائل به یک حق هژمونی شده بود که مرحوم مدرس با آن مخالفت کرد و این حق را برای هیچ کشوری قائل نبود و می‌گفت این هژمونی را قبول نداریم و عملاً به این رفتار هژمونی‌طلبی دولت عثمانی معترض شد. از همان جا بود که انشعابی در درون اتحاد اسلام به وجود آمد، مبنی بر اینکه مصالح و منافع ملی هر کشور در توافقات دسته‌جمعی مانند اتحاد اسلام، ولو اینکه این توافق‌ها اساسی و ایدئولوژیک و قاعدتاً دوست ما محسوب می‌شوند، نیستند. این برخورد مرحوم مدرس در عمل پایه‌گذار نحله ملی-مذهبی شد. مرحوم مدرس هرگز به لحاظ تئوریک و نظری صحبتی از ملی-مذهبی نکرده است، اما این جهت که ما در صحنه بین‌المللی با کشورهای دوست سیاسی باشیم یا حتی اتحاد ایدئولوژیک داشته باشیم، این اتحاد بر مصالح و منافع ملی ما تقدم ایجاد نمی‌کند، «کوشش عملی» در این راستاست و به همین دلیل من پایه‌گذار جریان یا نهضت ملی-مذهبی در قرن اخیر را مدرس می‌دانم؛ اما به نظر من سابقه ملی-مذهبی از این هم دورتر و پیش‌تر است که به برخی از آن موارد اشاره می‌کنم.

علت اینکه من در سال ۱۳۷۵ و در جریان انتخابات ریاست‌جمهوری موضوع ملی-مذهبی را مطرح کردم این بود که من در گذشته عمر خودم تا سال‌های ۷۲ و ۷۳ آدم ملی‌گرای نیومدم. شاهد این مدعا هم مقاله‌ای است که در مقدمه کتاب «خدمات متقابل ایران و اسلام» نوشته «آیت‌الله مطهری» نوشته‌ام و اگر کسی به این مقدمه مراجعه کند، می‌بیند که بنده به هیچ‌وجه گرایش‌های ملی‌گرای (رایج) نداشته‌ام. در واقع ملی‌گرای من پس از تجربه جمهوری اسلامی حاصل شده است. علت هم این بود که بنده وقتی در سازمان برنامه و بعد هم در مجلس و بعد هم در رسانه‌ها امور اقتصادی و اجتماعی را تعقیب می‌کردم این حقیقت بر من روشن شد که کشور ایران، مجموعه ایران، درست مانند یک قالب

بسم الله الرحمن الرحيم. «اللَّهُمَّ وَفَّقْنَا لِمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى». هویت ملی-مذهبی به‌عنوان یک جریان سیاسی یا به عقیده من یک قشر اجتماعی از چند منظر می‌تواند تعریف شود: یکی از منظر تاریخ معاصر پس از شهریور ۱۳۲۰ است که آقای بسته‌نگار به‌طور مستند تعریفشان را با استناد به قول بزرگان و حوادث، ارائه کردند؛ اما من از منظری دیگر، در تکمیل و نه نفی تعریف آقای بسته‌نگار مطالبی دارم که به عرض می‌رسانم. در واقع سابقه ملی-مذهبی اگرچه نه به‌عنوان یک نظریه یا تئوری، اما در مقام عمل و به‌صورت عملی توسط شهید «سید حسن مدرس» در ایران آغاز شده است. داستان از این قرار بود که پس از اشغال ایران به‌موجب قرارداد ۱۹۰۷ توسط روس و انگلیس - که نیروهایشان را تا نزدیکی تهران آورده بودند و دولت تهران هم حاج و واج مانده بود و تقریباً با آن‌ها مماشات می‌کرد - عده‌ای از نمایندگان مجلس اول و در واقع آزادیخواهان، به نشانه اعتراض مهاجرت کردند و از تهران به قم رفتند - که مدت کمی در آنجا بودند - و سپس به «کرمانشاه» رفتند. در کرمانشاه کابینه‌ای به نام «کابینه مهاجرت» تشکیل دادند. رئیس آن کابینه «نظام‌السلطنه مافی» و شهید مدرس هم وزیر دادگستری این کابینه بود. مدت چهار سال این کابینه فعال بود و در کرمانشاه فعالیت می‌کرد. ارتباطات مشخص و علنی هم با دولت‌های «عثمانی» و «آلمان» داشتند. استدلالشان هم این بود چون این دو دولت با دشمنان اصلی ما که روس و انگلیس هستند و به ایران هم حمله کرده و کشور را اشغال کرده‌اند، می‌جنگند، باید با آن‌ها همکاری کنیم. این همکاری مدتی ادامه داشت که مرحوم مدرس در جریان آن به تجربه‌ای برخورد. تجربه این بود که با وجود اینکه ممکن است ما با یک کشوری تفاهم یا اتحاد استراتژیک داشته باشیم یا حتی برخی توافقات ایدئولوژیک داشته باشیم، این دلیل نمی‌شود که ما منافع و مصالح ملی خودمان را تحت تأثیر نظرات آن‌ها بکنیم. آلمان یک دولت قوی و قدرتمندی بود که کمک‌هایی هم به ایرانیان می‌کردند ولی در تلاش بودند که نظرات خود را به کابینه مهاجرت تحمیل کنند. عثمانی‌ها غیر از اینکه می‌خواستند تحمیلاتی بکنند، در عمل معلوم شد که اغراض ارضی نسبت به مرزها و سرحدات ایران هم دارند. بر اساس جریان اتحاد اسلام که مرحوم «سید

شاهد بودم در این دره چالوس دهی است نزدیک نسا به اسم «حسنکدر» که در آنجا مردم خیلی متمول شده بودند. چون گوسفندان را در کوه‌ها و مراتع و جنگل‌ها ولو کرده بودند و همه چاق شدند و از فروش آن‌ها مردم حسابی پولدار شدند. یک مورد دیگر اینکه پارسال اعلام شد که شش میلیون تن سنگ زینتی که سنگ‌های معادن ایران است، صادر شده است؛ یعنی ذخایر و معادن ما در حال تخلیه شدن هستند. مخازن نفت ما که جای خود دارد و روزی به پایان می‌رسد، دیگر منابع و ذخایر ما هم در حال تخلیه و تخریب و نابودی هستند. خیلی هم بی‌سروصداست. دولت‌ها هم هیچ سیاستی در این زمینه‌ها ندارند. این یک وجه مادی و اقتصادی است؛ اما در وجه اخلاقی و معنوی هم شاهد بودیم که پس از انقلاب، به‌جای اینکه انقلاب چون اسلامی است و اخلاقیات و معنویات مردم را تقویت کند، برعکس شده است. تا امروز هم این ادامه دارد. نه تنها گریز از مذهبی که در ظاهر می‌بینیم، بلکه سطح اخلاق هم بسیار افول کرده به‌طوری که یک حالت فردگرایی یا خودگرایی و به قول جامعه‌شناسان اتمیسم اجتماعی حاکم شده است؛ یعنی هر فرد خودش یک اتم مستقل است. با دیگران هیچ ربط و پیوندی ندارد. این حال در ایران رو به گسترش است که از همان سال‌های اول من این را احساس می‌کردم.

اتفاقاً امروزه مسئله عمده جامعه‌شناسی در تمام مکاتب جامعه‌شناسی، ضمیر، خویشتن یا خود آدمی و ارتباطش با جامعه است. جامعه‌شناسی به خویشتن‌ها کار نداشته، بلکه با پدیده‌های اجتماعی سروکار داشته است؛ ولی امروزه مهم‌ترین مسئله جامعه‌شناسی در همه دنیا و مکاتب جامعه‌شناسی ارتباط و پیوند فرد با جامعه است. آقای «فرهاد خسروخواهر» جامعه‌شناس معروفی است، روشنفکر مذهبی هم نیست، یک سخنرانی در سال ۸۲ دارند که در آنجا می‌گوید مهم‌ترین مسئله جامعه‌شناسی امروز مسئله خویشتن آدمی و کیفیت ارتباط آن با جامعه است. می‌گوید تا پیش از انقلاب فرانسه این وظیفه ارتباط را مذهب به عهده داشته است. در واقع نهادهای مذهبی، هر مذهبی اعم از مسیحی و یهودی و اسلامی و... وسیله پیوند افراد به جامعه بوده‌اند؛ یعنی در همان مناسک مذهبی یا خدمات خیریه‌ای که می‌کردند یک نوع رابطه و پیوندی بین افراد ایجاد می‌کرده‌اند، ولیکن از سال‌های پس از انقلاب فرانسه، این وظیفه از مذهب گرفته شد. نهادهای مذهب کنار رفتند و احزاب سیاسی این نقش را بازی می‌کردند، ولی از دهه ۸۰ میلادی بدین سو، احزاب سیاسی هم اعتبار خود را از دست دادند. گویی دوباره بازگشتی به مذهب شده، چه در جوامع مسیحی و چه در جوامع اسلامی اروپا که تحقیقات میدانی و نظرسنجی‌های وسیعی هم در این رابطه انجام داده‌اند.

بنابراین مذهب یک عامل ارتباط و پیوند بین انسان‌ها محسوب می‌شود. برحسب خلقت، انسان موجودی فردگرا و درون‌گراست. افراد نوعاً به مصالح و منافع خودشان می‌اندیشند؛ لذا یک عاملی باید این انسان‌ها را به هم پیوند دهد. این عامل زمانی مذهب

بوده است که به کناری گذاشته شد و احزاب سیاسی جای آن را گرفتند و اکنون دوباره با از اعتبار افتادن احزاب سیاسی، مذهب جای پیشین خود را گرفته است؛ ولی در ایران مذهبی که اکنون تبلیغات مذهبی و کانال‌های تلویزیونی، رادیویی و تریبون‌های مختلف به فراوانی صورت می‌گیرد متأسفانه برعکس شده و مذهب نقش گذشته خود را ندارد. مردم به‌شدت خودگرا شده‌اند، به‌طوری که صاحب‌نظران می‌گویند سرمایه اجتماعی در ایران رو به نابودی و انحطاط است. سرمایه اجتماعی سرمایه‌ای است که اگر باشد همه سرمایه‌های دیگر کارکرد دارند و اگر نباشد بقیه سرمایه‌ها نیز از بین می‌روند و باد هوا می‌شوند. درهرصورت و بنا بر مشاهداتی که داشتیم، می‌دیدیم که ایران و ایرانیان مانند یک قالب یخ کوچک و کوچک‌تر شده و از بین می‌روند؛ هم امور مادی و ذخایر و منابع و هم امور معنوی و اخلاقیات انسان‌هایش. به این جهت بود که من ملی‌گرا هم شدم که این ملت ایران را به نحوی باید نجات داد. این ملت درواقع یک واقعت تاریخی است. ما آن را ایجاد نکرده‌ایم. پدران ما طی ۳ یا ۴ هزار سال این ملت را ایجاد کرده‌اند. مجموعه یا کل تاریخی و دورانی این ملت به گردن ما حق دارد و ما وظیفه داریم که جلوی انحطاط و فروپاشی آن را بگیریم. از اینجا بود که من به‌اصطلاح امروزی ملی‌گرا شدم. ملی‌گرایی هم نه به معنای ملت‌پرستی، بلکه ملت‌دوستی.

نکنه دیگری که باز هم به عقب برمی‌گردد این است که در دوران پس از اسلام هم دو قرن در ایران درگیر بودیم. عناصر ملی با عناصر ایرانی ضدتزاادپرستی عرب با حاکمیت نژادی اعراب جنگ داشته‌اند و در مقابل نژادپرستی حکومت و اعراب به مبارزه برخاسته‌اند؛ اما بالاخره پس از دو قرن به تعادل می‌رسند و در ایران تعادل ایجاد می‌شود. عده‌ای مذهب اسلام و به‌خصوص مذهب تشیع را می‌پذیرند و جذب می‌کنند و جذب آن می‌شوند و حکومت‌هایی از قرن سوم به بعد در ایران پیدا می‌شوند، مانند حکومت سامانیان، آل‌بویه، طاهریان، صفاریان که حکومت‌های «ایرانی-اسلامی» بوده‌اند. این اصطلاح را ما می‌گوییم، در تاریخ کسی این حرف را نگفته و این اصطلاح را

بر حسب خلقت، انسان موجودی فردگرا و درون‌گراست. افراد نوعاً به مصالح و منافع خودشان می‌اندیشند؛ لذا یک عاملی باید این انسان‌ها را به هم پیوند دهد. این عامل زمانی مذهب بوده است که به کناری گذاشته شد و احزاب سیاسی جای آن را گرفتند و اکنون دوباره با از اعتبار افتادن احزاب سیاسی، مذهب جای پیشین خود را گرفته است

به کار برده است. مرحوم دکتر شریعتی در کتاب «بازگشت به خویشتن» این اصطلاح حکومت‌های ایرانی-اسلامی را برای این‌ها به کار می‌برد. اتفاقاً در همین دوره که شاید سه یا چهار قرن طول می‌کشد، اوج ترقیات ایران است. تمام چهره‌های بزرگ ایران مانند ابن‌سینا، فارابی، شهاب‌الدین سهروردی از فلاسفه و چهره‌های بزرگ علمی مانند زکریای رازی و... همه در این دوره بوده‌اند. دوران اوج و ترقی ایران در این دوران است. نهضتی علمی که در این دوران ایجاد می‌شود مورد اعجاب همه مستشرقین است. به‌خاطر دارم زمانی که حزب توده قانونی بود، احسان طبری یک سخنرانی در مرکز حزب توده در مورد اسلام داشت که بارها تکرار می‌کرد اسلام نهضت علمی عجیبی در ایران به راه انداخت. این نهضت علمی طی قرون سوم تا پنجم است که حکومت‌های ملی-مذهبی به‌اصطلاح ما یا ایرانی-اسلامی به قول مرحوم شریعتی، حکومت می‌کردند و این نشان می‌دهد حکومت یا جامعه‌ای که سیاستش با مذهب ربطی دارد نه اینکه حکومتش مذهبی باشد، بلکه مذهب در جامعه حضور داشته باشد، این جامعه احساس آرامش می‌کند. احساس می‌کند که با وجدان و با ضمیر خودش این نظام اجتماعی انطباق دارد. به این جهت است که استعدادهایش به کار می‌افتند. ایرانیان البته همیشه استعداد داشته‌اند و نمی‌توانیم بگوییم که تنها در آن دوره مستعد بوده‌اند، ولی فضای آرامش و امنیتی پیدا می‌کنند که استعدادهایشان بروز می‌کند.

مرحوم دکتر صادق گوهرین کتابی به اسم «حجت‌الحق ابوعلی سینا» نوشته است. ایشان در دبیرستان معلم ادبیات ما و توده‌ای بود. بعدها تحصیلاتش را ادامه داد و دکترا گرفت که ظاهراً همین کتاب حجت‌الحق رساله دکترایش بوده است. در بخش اول این کتاب، اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران را در این دورانی که بوعلی به دنیا آمده و پرورش یافته مفصلاً شرح می‌دهد. واقعاً هم نویسنده و هم ما احساس تعجب می‌کنیم. مثلاً می‌گوید در آن دوران، فرهنگ و کتاب به‌قدری نشر داشته که در زمان سامانیان در بخارا کتاب‌خانه‌هایی بوده که چندین حیاط در حیاط مساحت داشت. علم تاریخ، جغرافیا، کیمیا و... که اتاق‌های هر حیاط پر از کتاب‌هایی مخصوص یک علم بوده است. در این تحقیق روی کیفیت تکثیر کتاب‌ها و چگونگی تکثیر کتب در آن زمان کار کرده است. منظور این است که اگر این کتاب، به‌خصوص بخش اول آن را بخوانید، مشاهده می‌کنید که در آن دوران نه تنها از نظر پیشرفت‌های اجتماعی و اقتصادی و... که از نظر فرهنگی هم ایران چقدر جلو رفته است. نهضتی علمی که مورد اعجاب حتی مخالفان اسلام هم هست در آن دوران به وجود می‌آید. این نشان می‌دهد که اگر یک چنین فضایی، به‌اصطلاح ما ملی-مذهبی یا فضایی که بین صحنه عمومی و وجدانیات مردم یک پیوندی رابطه‌ای، ارتباطی، علائقی موجود باشد این مردم آزاد شده هستند؛ مانند مردمی که آزاد شده‌اند، استعدادهایشان شروع به شکوفاشدن می‌کند و ظهور و بروز می‌یابد. باز هم عقب‌تر و به دوران پیش از اسلام می‌رویم.





کوروش به قدرت می‌رسد - یک هیئت هفت نفری از سران و فرماندهان سپاه تشکیل می‌شود که یکی از اعضای این هیئت داریوش است و این هیئت رأی به پادشاهی داریوش می‌دهد - پادشاه ستمگری بوده است. هرودت کتابی به نام «التواریخ» دارد که ترجمه «وحید مازندرانی» است. این کتاب شرح ماجرای هیئت هفت نفری و جلساتی که داشته‌اند را نقل می‌کند. در این هیئت هفت نفری که پس از سرکوب شورش مغ‌ها به رهبری «گنومات» تشکیل می‌شود، فردی به نام «اوتانوس» بوده که می‌گوید اگر ما صحبت از حکومت می‌کنیم، باید بدانیم که حکومت اصلاً مال ما نیست، حکومت از آن مردم است و ما درواقع وکیل و نماینده مردم هستیم. حق نداریم تصمیم بگیریم، مگر اینکه رضایت مردم را جلب کنیم. این جملات خیلی جالب هستند. می‌بینیم که در ۲۵۰۰ یا ۳۰۰۰ سال پیش کسی چنین حرف‌هایی زده و مردم را صاحبان اصلی حکومت دانسته است، حرفی که امروزه جزو ارزش‌های انسانی محسوب می‌شود و همه از حکومت مردم اینکه مردم صاحبان اصلی حکومت‌ها هستند سخن می‌گویند. پس از اوتانوس تنها حضرت «علی (ع)» است که در خطبه پس از بیعت می‌گوید: یا ایها الناس، حکومت از آن شماسست و هیچ‌کس غیر از کسی که شما تعیین می‌کنید حق حکومت ندارد. من در دنیای باستان و قدیم تنها این دو نفر را دیده‌ام که از حکومت مردم صحبت کرده‌اند. اگر کسی دیگر هم هست من نخوانده‌ام. اوتانوس هم که موافق حکومت مردم بوده است، تربیت‌شده مکتب زرتشت است. داریوش که یک پادشاه ستمگر بوده است، در آن جلسه با اوتانوس سازش نمی‌کند و به اعوان و انصارش دستور می‌دهد که اوتانوس را به قتل برسانند.

از آن زمان مذهب زرتشت از سطح حکومت و جامعه، به جز جنبه تحریف‌شده‌اش که در قالب «اوستا» ساخته می‌شود، به بطن جامعه می‌رود و مخفی می‌شود. سررودنای آن مذهب واقعی زرتشت را ما دوباره در اواخر دوره ساسانی می‌بینیم. وقتی شهاب‌الدین سهروردی پس از اسلام «فلسفه اشراق» را بنیان می‌نهد، می‌گوید من از حکما و

اصلاً اصطلاح ملت یا کشور ایران وجود ندارد، چون ندای زرتشت و پیام او جهانی است و همه مردم جهان را مخاطب قرار داده است؛ البته فرهنگ و ادبیاتش متعلق به زمانی است که هنوز کشاورزی شروع نشده و اقوام آریایی در مرحله رهمداری بوده‌اند. زرتشت آن‌چنان که در «گاتاها» می‌بینیم مشوق آریایی‌ها به کشاورزی و آباد کردن زمین است. آباد کردن زمین یکی از تعلیمات اخلاقی زرتشت است. برای مطالعه بیشتر این دوره تاریخی و نقش تعلیمات زرتشت به چند کتاب می‌توانید مراجعه کنید. یکی کتاب «زرتشت، مزدیسنا و حکومت» تألیف آقای مهندس «جلال‌الدین آشتیانی» است که کتابی با منابع متعدد و زیاد به زبان‌های مختلفی چون آلمانی و انگلیسی و... است. کتاب بسیار محققانه‌ای است که می‌توانید به آن مراجعه کنید. به‌رحال پس از دولت هخامنشی است که چیزی به نام ایران مطرح می‌شود، پیام و تعلیم زرتشت عمومی و جهانی بوده است، اما در نظام رهمداری یکی از مشوقان اصلی و تعلیم‌دهندگان نظام کشاورزی، زرتشت است. با این سابقه و تا آنجا که من با سواد اندکم مطالعه تاریخی دارم و تحقیق کرده‌ام، هیچ ملتی در جهان بشری این‌گونه بر اساس توحید و یکتاپرستی تشکیل نشده است. تنها ملت ایران است که به برکت زرتشت با مذهب یکتاپرستی پایه‌گذاری می‌شود.

یکی از آقایان اساتید در مقابل مقاله‌ای که در مجله «چشم‌انداز ایران» نوشته بودم، یادداشتی انتقادی نوشته بود که برای پاسخ مستند دادن به ایشان، چند کتاب و تحقیق تاریخی را خواندم و هیچ‌گاه و در هیچ منبعی ذکر نشده که ایرانی‌ها با تهاجم، قتل و غارت سرزمینی را گرفته یا تسخیر کرده باشند. کوروش که مؤسس سلسله هخامنشی است، کتیبه‌ای دارد که به منشور حقوق بشر معروف است، او وقتی به بابل می‌رود در آنجا یهودیانی که اسیر بابلی‌ها بوده‌اند را آزاد می‌کند و اجازه می‌دهد تمام مذاهب، معابد مخصوص خود را بسازند و خودش هم به تمام معابد می‌رفته و به دین همه احترام می‌گذاشته است. درواقع کوروش یک کشورگشا نبود، برای مللی که تحت ستم و استعمار کشورهای دیگر بوده‌اند، یک آزادیبخش بود. داریوش که چند نسل پس از

معروف است که ایرانیان از اقوام آریایی بوده‌اند که از سمت خراسان یعنی جنوب روسیه امروز یا به اصطلاح آسیای میانه شروع به مهاجرت کردند. در حدود سال‌های ۲۰۰۰ پیش از میلاد چون وضع آب‌وهوا و توفان و... برای زندگی نامناسب بود، شروع به مهاجرت کردند و سه شاخه شدند، یک شاخه به هندوستان یا جنوب آسیا رفتند، یک شاخه به شرق ایران آمدند تا سجستان یا سیستان و فارس امروز و یک شاخه هم به آسیای صغیر و از آنجا تا اروپا رفتند. به همین جهت است که به این‌ها اقوام هندواروپایی می‌گویند. ایرانی را در اینجا کسر کرده‌اند، اما به‌رحال این اقوام سه‌شاخه شدند. این سه‌شاخه با وجودی که منشأ نژادی و قومی‌شان یکی بود و یک نوع مراسم داشتند و حتی خدایان مشترکی داشتند، اما تفاوت‌هایی هم با هم داشتند. آن شاخه‌ای که به هندوستان رفتند معتقد به خدایانی بودند که خدای بزرگشان «ایندرا» نامیده می‌شد.

این‌ها به هندوستان رفتند و از طریق هجوم و تهاجم و قتل و غارت، دو تمدنی که در هندوستان وجود داشت، تمدن «هارپان» و تمدن «مونهجودارو» را نابود کردند و خودشان به‌جای آن‌ها نشستند و دولت هم تشکیل دادند. شاخه اروپایی هم که ابتدا به آسیای صغیر و بعد هم به یونان رفتند و از آنجا در کل اروپا پخش شدند، با قتل و غارت و کشتار هجوم آوردند و هر جا می‌رفتند تمدن موجود را نابود می‌کردند؛ اما آن شاخه‌ای که به ایران آمد؛ از زمانی که حرکت کردند یعنی حدود ۱۷۰۰ پیش از میلاد که آغاز این مهاجرت‌هاست و اتفاقاً مصادف با ظهور زرتشت است، ۱۰۰۰ سال طول می‌کشد تا به سجستان یا سیستان و فارس می‌رسند. بسیار آرام می‌آمده‌اند و هیچ‌گونه جنگ، قتل و قتالی هم نمی‌کنند. با تعامل و تداخل با ملت‌ها یا اقوام سر راهشان، آرام‌آرام می‌آیند تا به ایران می‌رسند و در سال ۶۰۰ پیش از میلاد، تازه اقدام به تشکیل دولت می‌کنند که دولت هخامنشی است. همین آرامشی که این‌ها در حرکتشان داشته‌اند، نشان می‌دهد که این شاخه اهل قتل و قتل و تجاوز به حقوق انسان‌های دیگر نبوده‌اند. علت این آرامش را این می‌دانند که این شاخه‌ای که به سمت ایران آمده تحت تعلیم زرتشت بوده‌اند. زرتشت یک پیغمبر خداپرست و یکتاپرست بود که شما اگر این کتاب «گاتاها» یا سروده‌های زرتشت را مطالعه کنید می‌بینید شباهت بسیاری به مفاهیم قرآن یا دعای ابوحمزه ثمالی یا دعای امام حسین (ع) در روز عرفه دارد. تعلیمات زرتشت روی آن شاخه‌ای که به طرف ایران می‌آیند مؤثر بوده است و این‌طور تربیت شده‌اند که در حرکت خود اهل جدل و جنگ و نظامی و تهاجم و هجوم و... نبوده‌اند، اهل سازش و مصالحت و به اصطلاح تعامل با ملت‌ها بوده‌اند. به این ترتیب وقتی که از شمال شرق ایران (خراسان) به سمت جنوب شرق (سیستان و فارس) می‌آمده‌اند، به تدریج این‌ها و مردم سر راه به مذهب زرتشت می‌گرویدند.

وقتی هخامنشیان به قدرت می‌رسند و دولت تشکیل می‌دهند، اصطلاح ملت ایران و کشور ایران مصطلح و رایج می‌شود. در ادبیات و آموزه‌های زرتشت،

«فلاسفه خسروانی» که همان حکمای زرتشتی بوده‌اند آموخته‌ام. مذهب اصیل زرتشتی چون داعیه حکومت و قدرت هم نداشته‌اند و حکومت ساسانی هم از طرف آن‌ها احساس خطر نمی‌کرده و کاری به آن‌ها نداشته، دوام آورده بودند، اما بسیار گمنام و ناشناخته بودند. بعدها عرفان زرتشتی می‌آید و به عرفان اسلامی وصل می‌شود و فلسفه اشراق اسلامی را خلق می‌کند. در واقع ایران کشوری است که با توحید آغاز می‌کند، ملیت‌ش تشکیل و تکمیل می‌شود و در بطن ادامه می‌یابد. همان داریوشی را که گفتم ستمگر بوده و اوتانوس را از بین برده، ببینیم چه خدماتی داشته است.

چند سال پیش کتابی به نام «از زبان داریوش» منتشر شده بود. این کتاب را محقق ایران‌شناسی به نام «هایدماری کخ» نوشته و نتیجه تحقیق روی لوح‌هایی است که در سال‌های ۱۹۳۳ و ۱۹۳۴ میلادی از تخت جمشید کشف شده‌اند. این الواح در واقع بایگانی دیوان پادشاهی داریوش بوده که به صورت خام نگهداری می‌شده‌اند. پس از حمله اسکندر و آتش زدن تخت جمشید بخشی از این الواح در آتش می‌پزد و موجب ماندگاری آن‌ها می‌شود. نتیجه تحقیق خانم کخ روی این الواح به جامانده از زمان داریوش، این کتاب مذکور شده است که اطلاعات گران‌بهایی را در اختیار ما می‌گذارد. آقای «ایرج وامقی» از دوستان جبهه ملی در شماره اول «فصل‌نامه تأمین اجتماعی» مقاله‌ای به نام «تأمین اجتماعی در ایران باستان» دارد که بر اساس همین تحقیقات خانم کخ و مبتنی بر اطلاعاتی که از این الواح به دست آمده، نوشته شده است. این اطلاعات خیلی جالب هستند. زن و مرد اگر کار می‌کرده‌اند از حقوقی برابر برخوردار بوده‌اند، ساعت کار باید محدود باشد و هشت ساعت تعیین کرده‌اند.

امروزه پس از مبارزات سندیکایی قرن نوزدهم اروپا، ساعات کار محدود شد و همچنان این مبارزات ادامه دارند. اگر این کتاب را بخوانید اطلاعات جالبی کسب می‌کنید. آقای دکتر «پرویز رجبی» آن را ترجمه و نشر «کارنگ» هم منتشر کرده است. ببینید چقدر از موازین امروزی مردم سالاری و عدالت اجتماعی در این کتاب هست. داریوش با اینکه ستمگر بوده، اما این حرف‌ها و عملکردها



دکتر حمید عنایت

را هم داشته است. می‌توانیم بگوییم آن روز هم کشور تک‌صدایی بوده و مانند زمان شاه که فقط شاه حرف می‌زد و حرف‌های او انعکاس می‌یافت و کسی دیگر یا حرف نمی‌زد و جرأت حرف زدن نداشت یا صدایش به جایی نمی‌رسید، تنها داریوش حرف زده و صدای او مانده است؛ اما چرا باید داریوش چنین حرف‌هایی را زده باشد؟ چون ارزش‌های مردم این‌ها بوده‌اند. می‌خواسته نظر مردم را جلب کند. چیزهایی را که ما امروزه تحت عنوان عدالت اجتماعی، آزادی و حقوق بشر از آن‌ها سخن می‌گوییم، ارزش‌های آن روز مردم ایران بوده‌اند. مردمی که نه از اسلام خبر داشته‌اند، نه از حقوق بشر امروزی غرب خبر داشته‌اند و تنها متأثر از تعالیم زرتشتی بوده‌اند. به هر صورت این ملت ساختار وجودی‌اش با مذهب عجین شده است. به این جهت است که ما می‌گوییم ملی-مذهبی. چون ملت ایران بدون مذهب اصلاً باقی نمی‌ماند. ممکن است کسی به مذهب اعتقاد نداشته باشد یا به مذهب اسلام اعتقاد نداشته و به مذاهب دیگری اعتقاد داشته باشد، اما وجود مذهب در جامعه، موجب پیوند مردم ایرانی است. کشورهای دیگر را من خبر ندارم و ممکن است چیز دیگری عامل این پیوند باشد، مثلاً در فرانسه عشق به میهن فرانسه یا وطن‌پرستی، در آلمان همچنین... اما تحقیقات آقای خسروخاور نشان می‌دهد که این کشورها هم دوباره به مذهب بازگشته‌اند. مذهب نقش پیونددهنده و نقش سرمایه اجتماعی را ایفا می‌کند. ایران از آن زمان تاکنون چنین بوده است.

بدین جهت است که درباره هویت ملی-مذهبی عرضم این است که از آن روزی که ایران پایه‌گذاری شده، مذهب جزء وجودی ایرانیان بوده است. عارض بر آن‌ها نبوده، عنصری وجودی و عامل پیوند و ارتباط افراد بوده است. هر وقت که حکومت و نظام جامعه ملی-مذهبی - و نه مذهبی خالص - بوده است، ایرانیان به شکوفایی رسیده‌اند. هیچ آدمی جز در آرامش وجدان و در شرایطی که محیط با خواسته‌های درونی و ضمیرش هماهنگی دارد، به شکوفایی نمی‌رسد و استعدادهايش بروز نمی‌کنند. در دوران قرون سوم تا پنجم هجری یعنی در دوران سامانیان، طاهریان، صفاریان و آل‌بویه، این نظام در ایران حاکم بوده است، به همین جهت هم هست که بزرگ‌ترین ترقیات ایرانیان اعم از علمی و فلسفی و... در همین دوران است. حتی با اینکه زبان ایرانیان عربی نبوده است، اما صرف و نحو زبان عربی را نیز تدوین می‌کنند؛ یعنی آن را رشد می‌دهند و تصحیح و تکمیل می‌کنند. حضرت رسول (ص) راجع به ایرانیان می‌گوید: ملتی هستند که اگر علم در ثریا هم باشد این ملت می‌روند و آن را کسب می‌کنند. پیروان می‌پرسند این کدام ملت است؟ حضرت رسول اشاره می‌کند به سلمان پارسی و می‌گوید ملتی که سلمان از آنجا آمده است. ایرانیان در نزد پیغمبر ملتی بوده‌اند که طالب علم هستند و تأسیس‌کننده و ایجادکننده علم هستند. با توجه به این سابقه‌ای که داریم تصورم این است که اگر ایرانیان با مذهب باشند، باقی می‌مانند و رشد و ترقی اقتصادی و صنعتی و علمی و فکری و... هم می‌توانند داشته باشند؛ اما

اگر بی‌مذهب باشند! نشانه و نمونه‌اش همین چیزی است که امروز دیده می‌شود. این خودگرایی یا اتمیسم اجتماعی امروزه دارد بیدار می‌کند. انحطاط اخلاقی در ایران موجب اتفاقاتی می‌شود که پیش از انقلاب و در زمان دولتی که ما خیلی نسبت به آن ناراضی بودیم و آن را دولتی غرب‌زده و غرب‌گرا و بی‌دین می‌دانستیم، هرگز این اتفاقات نمی‌افتاد. تجاوز جنسی، دزدی، رشوه و... همه این‌ها آن زمان هم بوده است و آقای «سعید مدنی» در این زمینه تحقیقاتی دارند و می‌توانید برای آمار دقیق به ایشان مراجعه کنید، اما به این شکل امروزی هرگز نداشته‌ایم. تجاوز جنسی همیشه بوده است، اما الان بعد از تجاوز فرد را می‌کشند و تکه‌تکه‌اش می‌کنند، ما این را هرگز نداشته‌ایم. خدا رحمت کند مرحوم دکتر مصطفی رحیمی را، ایشان تعریف می‌کرد که خواهرزاده‌ام از طرف دادگستری در خاک سفید باز پرس است، می‌گوید من می‌خواهم از اینجا فرار کنم، استعفا بدهم و در بروم. گفت من دارم دیوانه می‌شوم از بس که اینجا پرونده‌های خلافی می‌بینم که تاکنون نشنیده‌ام. مثلاً زنا با محارم در ایران و سابقه سنتی ایران نبوده است. لواط بوده ولیکن زنا با محارم یا تجاوز پدر به دختر نداشته‌ایم. می‌گفت سرشار از این پرونده‌هاست و روزی ۵۰- ۶۰ تا از این‌گونه پرونده‌ها داریم. این‌ها همه در دوران حکومت اسلامی ما متأسفانه به وجود آمده و رشد پیدا کرده‌اند. این جای بحث دارد که آیا ایرانی‌ها به دلیل اینکه مذهب‌گریز شده‌اند این‌گونه انحطاط اخلاقی پیدا کرده‌اند و گرفتار خودگرایی و از بین رفتن سرمایه اجتماعی شده‌اند یا نه؟ در واقع این اصول اخلاقی و سرمایه اجتماعی از بین رفته است و همراه این انحطاط ایرانیان دچار مذهب‌گریزی هم شده‌اند. این را می‌توان به بحث گذاشت و در موردش مفصل حرف زد. شاید چند جلسه هم طول بکشد و نظرات مختلفی هم مطرح بشود.

ایران با مذهب زنده است و بعد اینکه ملی‌گرایی ما و ایرانیت ما مقدم بر مذهب ما است، چراکه مذهب می‌تواند تغییر کند، یک زمانی مذهب زرتشتی بوده است، بعد مذهب تسنن، چون تا زمان صفویان بیشتر مردم ایران اهل تسنن بوده‌اند، بعد شیعه صفوی شده‌اند. بعدها از درون این شیعه صفوی، آرام‌آرام شیعه علوی هم بروز کرد و گرنه در زمان صفویه شیعه علوی وجود نداشت. مذهب ممکن است تغییر کند، ممکن است مکاتب دیگری به جای مذهب بیایند، اما ایران و وجود ایرانی باقی است. ایرانی‌ت که با مذهب عجین شده است. حال این یا یک افتخار است برای ما ایرانیان یا اینکه تنها یک واقعیت تاریخی است و ما حق هیچ افتخاری نداریم.

تنها ملتی هم که در جهان با مذهب یکتاپرستی تأسیس شده است، ایران بوده است. در ۱۷۰۰ پیش از میلاد این روند آغاز شد و ۱۰۰۰ سال طول کشید تا به سجستان رسید. درحالی که آن شاخه هندی از همان ابتدا با قتل و غارت‌گری به هندوستان رفتند و در عرض ۳۰۰ سال هم دولت تشکیل دادند؛ شاخه اروپایی هم به همین صورت شکل گرفت. یک نشانه یکتاپرستی ایرانیان این است که تا پیش از حمله اسکندر در ایران برده‌داری وجود ندارد. این واقعیت





را مرحوم عنایت هم در کتاب «تاریخ تحول اندیشه سیاسی» متذکر شده است. برده داری در ایران نبود. در تخت جمشید نزدیک به ۳۰۰ هزار لوح گلی کشف کرده‌اند که صورت حساب کارگران بوده است. کارگران در ایران بیگاری نمی کرده‌اند، چون برده نبوده‌اند و حقوق می گرفته‌اند. از همه جای دنیا هم کارگر، نجار، بنا و... می آورده‌اند برایشان کار کنند، کارگران تنها ایرانی نبودند و انواع هنرها نیز در میان کارگران بود. من از شما خواهش می کنم کتاب از زبان داریوش را حتماً بخوانید. حرف‌های عجیبی در این کتاب هست. آدم تعجب می کند چطور در زمان داریوش این جور چیزها به عقل شان رسیده است. نظام اقتصادی-اجتماعی آن زمان با تاریخ تحولات اجتماعی-اقتصادی ایجاب نمی کرده که چنین حرف‌ها و فرهنگ‌هایی وجود داشته باشد. مگر اینکه این فرهنگ از منبع دیگری آمده باشد که من معتقدم از تعالیم زرتشت آمده است. من ملت دیگری را با این ویژگی‌ها نمی شناسم. یکی از قدیمی ترین ملت‌های دنیا شاید ملت چین است. مذهب «کنفوسیوس» در چین یک مذهب روحانی نیست، مذهبی دولتی است و روی دولت تکیه فراوانی دارد. نه اینکه دولت فلسفه کنفوسیوس را ساخته است، منظور این است که فلسفه کنفوسیوس به ضرورت و اهمیت دولت پرداخته و اطاعت از دولت را ترویج می کند. خیلی مذهب خداپرستانه‌ای نیست. من ملتی قدیم‌تر از ملت ایران نمی شناسم که بر پایه مذهب و با چنین فرهنگی ایجاد شده باشد. این حاصل و خلاصه حرف‌های من درباره هویت ملی- مذهبی است. ما به‌عنوان یک گروه فکری- سیاسی یا می‌خواهیم با ملتمان یکی باشیم یا اینکه می‌خواهیم یک گروه خاصی باشیم که فلسفه و عقاید سیاسی- اجتماعی و ایدئولوژی‌ای هم داشته باشیم. همه این‌ها را هم ممکن است داشته باشیم، اما خیلی مأخوذ از سابقه تاریخی ملت و مملکت ما نباشد. اگر به فرض محال، فرض محال که محال نیست! روزی روزگاری شما در این مملکت حاکم شدید، بدانید چگونه باید با این جامعه رفتار کنید. چگونه باید با اخلاق و فرهنگ و مذهب مردم رفتار کنید.

دولت جمهوری اسلامی نگرانی حکومت خود را دارد. آقای مشکینی هم در افتتاح مجلس خبرگان بدین مضمون گفته است که عظم این مجلس خبرگان ما از عظم پیامبران اولوالعزم بالاتر است. این خیلی ادعای بزرگی است. حرف من این است که بله عظم این‌ها نه برای حفظ دین، بلکه برای حفظ حکومت‌شان است. برای اینکه انبیا هیچ کدام حکومتی تشکیل نمی دادند که برای حفظ حکومتشان پیامبری بکنند، اما این‌ها به خاطر حکومتشان دین‌داری می کنند. عظم‌شان برای حفظ حکومتشان خیلی هم بالاست، بالاتر از پیامبران اولوالعزم هم است. ما در این سرزمین زندگی می کنیم، این مردم همچنان مذهبی‌اند و ملت آن‌ها با مذهب عجیب است.

### پرسش و پاسخ

**پرسش گر نخست:** کل صحبت‌های شما

عمدتاً همان مسائلی است که ما اعتقاد داریم؛ لذا من تنها چند نکته در تأیید صحبت‌های شما عرض می‌کنم. در جریان پس از اسلام که چنین تحولی ایجاد می‌شود، اولین کاری که ایرانیان می‌کنند، احیای زبان فارسی است. این کار بسیار عظیمی است. شما در نظر بگیرید اعراب تا اقیانوس اطلس می‌روند و حتی زبان کشوری مانند مصر که پنج هزار سال تاریخ دارد را عوض می‌کنند، ولی در ایران، ما با استفاده از زبان دوره ساسانیان یا همان زبان دری و قرض گرفتن مقداری از زبان عربی، زبان فارسی را اختراع می‌کنیم که بلافاصله هم شروع به شعرگفتن می‌کنند تا این زبان در میان توده مردم نهادینه شود و مردم این زبان جدید را بپذیرند. به طوری که در همان زمان وقتی «یعقوب لیث» با خلیفه عباسی وقت درگیر می‌شود، نماینده خلیفه که می‌آید و به زبان عربی حرف می‌زند به او می‌گوید، من زبان تو را نمی‌فهمم و با زبان من سخن بگو؛ یعنی وادارش می‌کند که زبان فارسی یاد بگیرد و حرف بزند. درست است که اسلام تمدن آن زمان را گسترش داد، به‌خصوص اینکه معنویت اسلام فوق‌العاده بود، آن هم در دوره پایان ساسانیان که مغ‌های زرتشتی دچار چنان فساد عظیمی شده بودند که موجبات سقوط دولت ساسانی را فراهم آوردند، اما پیش از اسلام هم در ایران تمدنی وجود داشته است. به طوری که ابن‌خلدون در کتاب «العبر» از اینکه اعراب کتابخانه‌های بزرگ ایران را سوزانده و ما را از تمدن و علم آن‌ها محروم کرده‌اند، تأسف می‌خورد. ما در علوم پزشکی و ستاره‌شناسی و... خیلی پیشرفته بوده‌ایم. در موسیقی بسیار از دستگاه‌هایی که وجود دارد اعم از شور، دشتی، عشاق، ماهور و... از دوران ساسانی مانده‌اند که یادگار «نکیسا» هستند. نقاشی داشته‌ایم به نام «مانی» که جهانی بوده، ما حتی جریان چپ چون «مزدک» و همچنین جریان راست داشته‌ایم. برای اولین بار در ایران است که یک زن امپراتور می‌شود و این خیلی جالب است. از چنان تمدنی برخوردار بوده‌ایم که زن را با مرد برابر می‌دانسته و زنانی چون «پوران‌دخت» و «آذرمدخت» می‌توانسته‌اند امپراتور

شوند. ملاحظه می‌فرمایید که ما از یک چنین علم و تمدنی هم برخوردار بوده‌ایم. در تاریخ هست که عده‌ای در زمان انوشیروان از یونان به ایران می‌آیند، تمدن ایران را می‌بینند و از شاگردان زرتشت تعالیم اخلاقی می‌گیرند. یا «آلکسیماندر» شاگرد «تالس» به بابل می‌آید تا نزد یکی از شاگردان زرتشت به نام «زراتوس» در آنجا تعالیم اخلاقی بگیرد و به یونان برگردد. در گنج‌نامه‌ای که در کرمانشاه موجود است، چند بار، هم «خشایارشا» و هم داریوش نام «اهورامزدا» را آورده‌اند یا در جایی خوانده‌ام که داریوش به فرزندش خشایارشا وصیت می‌کند وقتی من را دفن می‌کنید، دستم را از خاک بیرون بگذارید تا هرکس از آنجا رد می‌شود ببیند که من در مقام پادشاه هیچ چیز از دنیا با خود نبرده‌ام و خود تو هم مبادا ظلم و جور می‌کنی که آخر و عاقبت همه ما همین است و چیزی با خود از این دنیا نمی‌بریم. درواقع مذهب یکی از تجلیات ملی ماست. نمی‌توانیم این را از دست بدهیم؛ البته که باید خرافات زدایی کنیم، اصلاح دینی کنیم، مسائل ضد اخلاقی که از آن بروز می‌دهند را باید پاک کنیم، این از وظایف ماست. پس نباید تنها به گذشته نگاه کنیم و ما نیز باید برای آیندگان حداقل کارهایی بکنیم. حرف من این است که تمدن ساسانی نقش بسیار وافر و تأثیر مثبتی در تمدنی که پس از اسلام به وجود آمد، داشت.

**پرسش گر دوم:** صحبت‌های آقای مهندس خیلی متین بود و من با کلیت آن موافقم، اما وقتی حفظ واحد ملی و منافعش برای ما اصل باشد و وقتی چنین اصلی را به‌عنوان پایه اصلی قبول می‌کنیم باید تفسیری متناسب با همین راه‌ها از مذهب بپذیریم. ما نمی‌توانیم طرفدار دین سنتی یا اسلام انقلابی که هر دو اترناسیونالیستی هستند، باشیم. باید با این دو نوع اسلام یک مرزبندی‌هایی داشته باشیم. از یک سو با اسلام انقلابی که ریشه در اندیشه سید جمال‌الدین اسدآبادی دارد و مرحوم دکتر شریعتی هم روی آن بسیار مانور داده و در تفکرات اخوان‌المسلمین هم به نوعی دیگر هست باید مرز داشته باشیم و از سوی دیگر با اسلام سنتی که اساساً مقوله ملی و



ناسیونالیست را قبول ندارد که بخواهد برایش حکم بدهد. به نظر من بهتر است به سنت دکتر اقبال لاهوری تکیه بیشتری بکنیم، چرا که اولاً، به مذهب به عنوان یک مقوله عصری توجه دارد که برای زمان طفولیت بشر است و بند نافش به خداوند وصل بوده و دیگر اینکه مرحوم اقبال از تشکیل دولت‌های ملی در ترکیه و ایران، یعنی از «رضاشاه» و «آتاترک» استقبال می‌کند. درست است که این دولت‌ها بد عمل کردند و همین موجب شد بعدها این تأیید را از کتاب ایشان حذف و سانسور کنند، اما وقتی دقت می‌کنیم، می‌بینیم که اتفاقاً در تأیید این دو به عنوان واحدهای ملی نگاهش از بقیه دقیق‌تر بوده. حال اگر بخواهیم تفسیری متناسب با اصالت منافع ملی و اصالت ناسیونالیسم از مذهب داشته باشیم، مذهب لزوماً از عرصه سیاست باید خارج شود، به عبارتی در عرصه سیاست و حکومت منافع ملی و منافع مردم دنبال بشود؛ بنابراین یک دستگاه اخلاقی و معنوی از مذهب بسازیم، هم برای رشد اخلاقی افراد و هم آن‌چنان که خودتان فرمودید یک نوع پیوند یا چسب اجتماعی هم باشد. با این تبصره که روی چسب اجتماعی‌اش خیلی تأکید نکنیم که بعضی وقت‌ها مذهب می‌تواند سبب فروپاشی همبستگی ملی باشد. چیزی که در عراق دارد اتفاق می‌افتد و گرایش‌های مذهبی و فرقه‌ای بر گرایش‌های ملی غلبه کرده و به شکل بدی همدیگر را می‌کشد که این وجه از آن، منفی است. در داخل ایران هم اگر بخواهیم روی این جنبه آن فکر کنیم، یک مقداری باید به این شکست‌هایی که تا اندازه‌ای وجود دارد نگاه کنیم؛ بنابراین اگر شما این چیزی که من گفتم مورد قبولتان باشد به نظر می‌آید که یک تفاهم کامل وجود دارد.

**مهندس سحابی:** بله. همان‌طور که خودشان هم اشاره کردند اختلاف اساسی با فرمایشات ایشان ندارم. من هم نمی‌گویم حکومت باید مذهبی باشد. ما در منشورمان هم نوشته‌ایم، گرچه عمیقاً مذهبی هستیم، اما حکومت مذهبی را قبول نداریم. دلایل زیادی هم داریم. در دادگاه هم این را گفته‌ام، در لایحه دادرسی هم این را نوشته‌ام. چون حکومت دینی عملاً دین حکومتی می‌شود. چرا؟ برای اینکه مصالح حکومتی همیشه روزمره است. فوری و پیش چشم است. لذا دنبال کردن مصالح حکومتی، مصالح دینی را تحت تأثیر قرار می‌دهد و عملاً حکومت دینی به دین حکومتی تبدیل می‌شود. دین حکومتی هم به محض اینکه در جامعه‌ای مستقر شود، دین را بین افراد جامعه کمرنگ می‌کند؛ چون مردم هر نقص و عیبی در حکومت ببینند، هر ظلم و جور ببینند، از چشم دین می‌بینند. چنان‌که در برخی موارد شاهدش هستیم. به نظر من سطح بی‌دینی مردم، امروز بیشتر از سال‌های پیش از انقلاب است. تصور و برآورد من این است. حال می‌توانیم بحث کنیم آیا اینکه پس از انقلاب دین مردم کمتر شده است، موجب سقوط و انحطاط اخلاقی‌شان شده است یا نه؟ انحطاط اخلاقی مسئله‌ای است که یکی از عوارض آن سقوط دینی است. این را من خیلی اصرار ندارم که بگویم کدام علت و کدام معلول است. می‌توانیم در مورد آن بحث کنیم، ولی عملکرد حکومت دینی را تا حدی مسئول این

وضعیت می‌دانیم. دوران هخامنشیان با ساسانیان یک تفاوت جدی دارد. این در کتب تاریخی هم هست. در عهد هخامنشیان یک آزادی مذهبی وجود داشت، هم کوروش، هم اردیوش و هم خشایارشا و کمبوجیه و دیگران فشار نیاوردند که مردم حتماً زرتشتی بشوند، اما در زمان ساسانیان فشار آوردند که مردم زرتشتی شوند. نتیجه‌اش هم این شد که پس از حمله اسکندر مدتی سلوکیان بود و بعد هم پارت‌ها یا اشکانیان بر ایران حکومت کردند و از ساسانیان خبری نبود. اشکانیان در آن زمان به غرب‌زده‌ها یا یونانی‌زده‌ها معروف بودند. در زمان اشکانیان، در ایران، آزادی به معنای امروزی خیلی بیشتر از زمان هخامنشیان بود، ولیکن تفرقه‌های اجتماعی هم زیاد بود و جامعه خیلی بیشتر به سمت تجزیه پیش می‌رفت. «اردشیر بابکان» که جزو عده‌ای از سران مذهبی بود، برای نجات جامعه از فرهنگ یونانی و به اصطلاح بی‌دینی آن زمان کودتا می‌کند. حکومت ساسانیان که در واقع با کودتا بر سر کار می‌آید، یک حکومت «نظامی-مذهبی» است. در کتاب «تاریخ تمدن» ویل دورانت درباره عصر ساسانیان و ظلم و جور و سستی که در آن زمان بوده، مطالب فراوانی بیان شده است یک حکومت طبقاتی که طبقات هم کاملاً بسته بوده‌اند. با سلطه دین حکومتی.

کتاب دیگری به اسم «آسیا در کشمکش با اروپا» نوشته یکی از شرق‌شناسان به نام «فرانتس آلتهایم» است و توسط دکتر «داوود منشی‌زاده» ترجمه شده است. این کتاب کوچک زمان انوشیروان را تحلیل و تصویر می‌کند. می‌گوید در زمان انوشیروان تمام مملکت به صورت یک کارگاهی درآمد که همه برای شخص شاه کار می‌کردند؛ یعنی هم منافعیان و هم هدفشان خدمت به شاه بوده است و می‌گوید در این عصر چنان جاریت بوده که اول اینکه کسی نمی‌توانسته پیش انوشیروان برود، دوم اینکه در میان درباریان و سران اگر کسی می‌توانسته و می‌خواست نزد پادشاه برود باید روی زمین می‌خزید. این هم معروف است و حتماً شنیده‌اید که کفش‌دوزی که برای انوشیروان کار می‌کرده و خیلی هم از او راضی بوده و دوستش داشته، تقاضا می‌کند که فرزندانش درس بخوانند، اما انوشیروان اجازه نمی‌دهد. رفتاری هم که با مزدکیان کرد، خیلی ظالمانه و عجیب بود. ۲۵۰ هزار مزدکی را در سراسر کشور کشتند. خود مزدک را برای مذاکره دعوت کرده بود و سپرده بود که وقتی دوایم را برگردانم حمله کنید و مزدک را بکشید. مزدک برای مذاکره رفته بود، اما دستور قتل او را هم داد. منظور اینکه انوشیروان دادگر نبود. از این بحث‌ها می‌خواهم نتیجه بگیرم که من

**دنبال کردن مصالح حکومتی،  
مصالح دینی را تحت تأثیر قرار  
می‌دهد و عملاً حکومت دینی به  
دین حکومتی تبدیل می‌شود.  
دین حکومتی هم به محض اینکه  
در جامعه‌ای مستقر شود، دین را  
بین افراد جامعه کمرنگ می‌کند**

هیچ وقت حکومت دینی را توصیه نمی‌کنم، چون حکومت دینی نافی دین است و خود دین را از بین می‌برد. در واقع ما از دین در عرصه عمومی صحبت می‌کنیم. چرا که دین در عرصه عمومی، بین دولت یا حکومت با مردم، رابط و واسط است. در عرصه عمومی که حالا به اصطلاح امروز، جامعه مدنی می‌گویند، اگر دین حضور نداشته باشد اخلاقیات سقوط می‌کند. برای اینکه هیچ مکتبی نه مارکسیسم، نه لیبرالیسم، نه ناسیونالیسم ... همه مکاتب بشری، هیچ کدام به اندازه ادیان، چه توحیدی و چه غیرتوحیدی (بودا) ترویج و تبلیغ اخلاق نمی‌کنند. اخلاق زیربنای جامعه است. در واقع این اخلاق است که در جامعه، افراد را به هم وصل می‌کند و سرمایه اجتماعی ایجاد می‌کند. ضدیت با اخلاق، ضدیت با سرمایه اجتماعی است و اتمیسم اجتماعی ایجاد می‌کند. این است که من معتقدم به خاطر اخلاق پایدار، باید مذهب وجود داشته باشد. حال این مذهب در جامعه اگر اسلام هم نباشد، به هر حال باید یک مذهبی داشته باشد، نه مذهب ساخته بشر، بلکه یک مذهب توحیدی.

مذهب به طور عام برای جامعه لازم است. تا حالا فکر می‌کردیم که برای ایران لازم است، حالا با تحقیقات آقای هابرماس، دکتر خسروخاور و ... می‌بینیم که در اروپا هم جای مذهب خالی است. **پرسش گرسوم:** آقای مهندس گفتند جامعه ایران یک جامعه مذهبی است. این در واقع اسکلت اصلی بحث بود. یک خروجی هم من از این بحث نتیجه گرفتم. من با این قسمت بحث مهندس کاملاً همدلی دارم؛ البته با یک تبصره که این تبصره بیشتر پرسش مطرح می‌کند. بحث مهندس یک وجه دیگری هم داشت و آن این بود که در مذهب‌گرایی باید رویکرد ملی و ناسیونالیستی هم داشت. من این را در پرتزت بگویم که برخلاف گفته پرسشگر قبلی شریعتی به شدت با انترناسیونالیسم مذهبی مخالف است و حتی در ادبیاتش نسبت به آن یک‌خرده فحاشی دارد. اینکه اسلامش انقلابی بود و جامعه را دوقطبی بین خلق و امپریالیسم تحلیل می‌کرد کاملاً درست است، حتی در سیاست خارجی می‌گفت کشورهای غربی بهتر از کشورهای شرقی هستند. در حالی که آن زمان این گونه حرف‌زدن شناکردن برخلاف جریان اصلی آب بوده است. کسی جرأت نمی‌کرده بگوید آزادی در بلوک غرب خیلی بیشتر است تا بلوک شرق؛ که این نسبت به تحلیل‌های دوقطبی او در حاشیه است؛ اما اسکلت اصلی در بحث مهندس این است که جامعه ایران مذهبی است و همچنین باید رویکردی ملی به مذهب داشته باشیم و از این مقدمات به یک نتیجه رسیدند. من یک پرسش نسبت به این نتیجه‌گیری آقای مهندس از ایران باستان داشتند و یک مقدار شکل اغراق‌شده‌ترش را پرسشگر اول گفتند که تا حدی ایده‌آلیزه کردن ایران باستان است. به نظر می‌رسد که این برخورد تا حدی گزینشی است. همان‌طور که فرهنگ اسلام گرا و مذهب‌گرای پس از اسلام، اسلام و فرهنگ اسلامی را ایده‌آلیزه می‌کرد و اجزایی را در نظر نمی‌گرفت. الان هم

## از خصوصیات وحی این است که یک حرف‌هایی می‌آورد که این حرف‌ها از فرهنگ جوامع برنمی‌آید. درواقع از سطح تکامل اجتماعی آن زمان این حرف‌ها برنمی‌آید. از فرهنگ دوران خیلی جلوتر است

اما خیلی در نتیجه‌گیری‌هایش دخیل نکرده است؛ یعنی یک روح آریایی ضد سامی در تحلیل‌های ایشان وجود دارد که در کتابش هم نمود پیدا کرده است. این نکته حاشیه‌ای است. اما در مورد خروجی بحث؛ شما در حسینیه ارشاد یک سخنرانی داشتید و در آنجا گفتید الان باید ایران را به عنوان عامل وحدت ملی تعریف کنیم؛ یعنی اینکه شما الان دو تن را هم‌زمان مطرح کرده‌اید. من با هر دو هم موافقم، اما می‌خواهم ببینم که شما این دو را چگونه با هم ادغام می‌کنید و با چه ذهنیتی این دو را هم‌زمان می‌گویید؟ یکی اینکه مذهب جزو ساختار جامعه ایران است و به‌عنوان شالوده ذهنی و روانی، ساختار اجتماعی ایران از ابتدا قوی بوده است و می‌گویید حتی ممکن است مذهب تغییر کند، اما نباید از بین برود که البته تغییر مذهب به این سادگی هم نیست. با این حال یک تر شما این است و درست هم هست. تر دیگران هم این است که به‌عنوان یک استراتژی مطرح می‌کنید و می‌گویید من خودم مذهبی هستم، ولی روی زبان و مذهب نمی‌شود الان در ایران وحدت ایجاد کرد. به نظر می‌رسد که شما در قضاوتان یک مقدار معتقدید که جای گاه مذهب در ایران قدری جابه‌جا شده است. شاید مثلاً در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ با هر حال تحت تأثیر و عملکرد مذهبی، مذهب را دیگر در جامعه ایران یک‌دست نمی‌بینید؛ یعنی اینکه بایستی لایه‌لایه تحلیل کنیم. یک قشری شدیداً مذهبی هستند، قشری دیگر بی‌طرف‌اند و بخشی نیز شدیداً ضد‌مذهبی هستند، ولی اگر بخواهیم با دید ملی نگاه بکنیم درست است که ما مذهبی هستیم و ممکن است با طیف مذهبی تشکیل حزب به معنای عام بدهیم، اما نگاه ملی باید فراتر از این باشد و ملیت را محور وحدت قرار دهد و نه مذهب را که در استراتژی خودتان هم که در حسینیه ارشاد مطرح کردید مستتر بود. حال این دو تر را چگونه توضیح می‌دهید؟

**مهندس سبحانی:** من به هیچ‌وجه از ایران قدیم به معنای تمدن آن یا از حکومت ساسانیان یا حتی هخامنشیان درست دفاع نمی‌کنم. چون که گفتم انوشیروان عادل و معروف به دادگر چنین جور و ظلمی داشته است. من از تمدن ایران باستان دفاع نکرده‌ام. از دین زرتشت دفاع کرده‌ام؛ از دین خود زرتشت و نه آن چیزی که بعدها در اوستا آمده است. اوستا آمد و آن جنبه‌های دین زرتشت را که تثبیت‌کننده سلطنت بود و اطاعت از سلطنت را واجب می‌کرد را برای مردم توجیه کرد و این بخش را درست کرد. این اوستای متقدم یعنی اوستای

به نظر می‌رسد که در واکنش به آن هم به نوعی ایران قدیم و باستان را ایده‌آلیزه کرده است؛ البته مهندس با رویکردی مذهبی گفتند و اینکه جامعه ایران مذهبی است و این درست است، ولی واقعاً در خود گاتاها به‌طور مستند آمده یکتاپرستی از مصر آمده است. «اخناتون» که ۲۰۰۰ سال پیش از مسیح و یک فرعون مصری است یکتاپرست بوده است. در کل یکتاپرستی تمدن بشری از مصر آمده است. معاد را اکثراً بر این باورند که از ایران آمده است؛ البته در مصر هم بوده است. آنجا که مومیایی می‌کرده‌اند به معاد باور داشته‌اند، اما فرهنگ‌سازی نشده، ایرانیان روی معاد فرهنگ‌سازی کرده‌اند. در گاتاها فتوای جهاد هست، یعنی مبارزه با افساد ضروری و لازم است که در زندگی خود زرتشت هم نمود می‌یابد؛ یعنی در گاتاها هم کاملاً خشونت هست، البته این‌ها همه باید جزئیاتش بحث شود ولی الان ایران باستان خیلی حقوق بشری و رمانتیک و سانتی‌مانتال بحث می‌شود. اینکه کوروش و داریوش از حقوق بشر گفته‌اند درست است، اما بیشتر با این موارد سیاسی برخورد کرده‌اند. کوروش قتل‌عام و کشتار کرده و آتش زده است. حتی صحنه مرگش را این چنین تصویر کرده‌اند که یک فرمانده زن، وقتی کوروش را می‌خواهد بکشد اول سرش را توی یک تشت خون می‌کند و می‌گوید تو چون خیلی خون‌آشام بوده‌ای پس کمی خون بنوش و بعد بمیر. ما باید همه این واقعیات را کنار هم بگذاریم. خشایارشا عین شاه سلطان حسین صفوی بوده است؛ یعنی یک مذهبی متعصب خشن. یک موبد موبدان دارد که «کرتیر» نام دارد که سنگ‌نوشته‌اش هم هست و افتخارش این است که معابد دیگر ادیان را خراب کرده‌ام و بودایی‌ها و مسیحی‌ها و یهودی‌ها را شکنجه داده‌ام و از دین درمندی دوباره به دین اهورایی برگردانده‌ام. منظور این است که تاریخ ایران باستان زشت و زیبا را با هم دارد. یک اختلاف سطح بین گاتاها با بقیه اوستا هست، اما نه به این معنا که در گاتاها فقط پندار نیک و گفتار نیک، کردار نیک هست و چیز دیگری نیست. یا ناچیل فقط عشق و محبت باشد، این گونه نیست. می‌شود دفاع کرد، اما اگر بخواهیم برویم به سمت ایده‌آلیزه کردن آن، خوب، ما هم که ایرانی هستیم و خوشمان می‌آید که بگوییم ایران باستان چنین و چنان بوده است. در همین فیلم الکساندر یا اسکندر، خشونت ایران باستان را نشان می‌دهد؛ درست است که بخشی از این روایت ممکن است تحریف باشد، اما تاریخچه‌ای که از ایران ارائه می‌دهیم خیلی ایده‌آلیزه و حقوق بشری و شورایی و دموکراسی و... نیست. باید این تاریخچه خیلی واقع‌گرایانه باشد.

الان در واکنش به مذهب‌گرایی پیش از اسلام، یک نوع ایران‌گرایی با همه ایده‌آلیزاسیونی که پیش از اسلام روی مذهب صورت می‌گرفت روی ایران باستان در حال شکل‌گیری است. آقای آشتیانی در کتابی که ارجاع دادید ادیان دیگری را هم آورده و خیلی بی‌طرفانه برخورد کرده است، اما به زرتشت که رسیده با تسامح بیش از حد برخورد کرده است. حتی به رفتار خشایارشا و کرتیر هم استناد کرده،

دوران هخامنشیان است. اوستای دوران ساسانیان که بدتر و حکومتی‌تر شد. به اعتقاد آقای جلال‌الدین آشتیانی اوستاها، چه اوستای متقدم که متعلق به عهد هخامنشیان است و چه اوستای متأخر که متعلق به عهد ساسانیان است، معرف دین زرتشت نیستند. گاتاها از همه بیشتر معرف زرتشت است. آن بخش از گاتاها که من خوانده‌ام با دعا‌های ابوحمزه ثمالی، حضرت سجاد یا دعای امام حسین (ع) در عرفه شباهت زیادی دارد.

من از تمدن‌های ساسانی یا هخامنشی و... دفاع نمی‌کنم. چون این‌ها حکومت‌هایی بوده‌اند که بالاخره برحسب مصالح حکومتی‌شان همه کاری کرده‌اند. حفظ حکومت برای‌شان اصل است؛ اما فرق هم دارد. حفظ حکومت برای انسانی که یک خرده جنبه اخلاقی دارد یا از اخلاقیاتی برخوردار است با یک آدم ستمگر فرق می‌کند. مثلاً این سلاطین بین‌النهرین مانند بخت‌النصر، آشور بانی‌پال، همه یکپارچه خون‌ریزی بوده‌اند. تخریب می‌کردند، آتش می‌زدند، می‌کشتند. مثلاً آشور بانی‌پال در مورد تمدن عیلام که پیش از تمدن ماد در ایران حاکم بود و تمدن پیشرفته‌ای هم بود می‌گوید من این را از بین برده‌ام.

شما تمدن ساسانی و هخامنشی را با تمدن‌های این طرف مقایسه کنید. مانند بین‌النهرین و مصر و... در مصر هم خشونت بسیار عظیم بوده است و یک گوشه‌هایی از آن را در قرآن می‌بینیم. «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا». درست مثل این‌ها، خودی و غیرخودی کرده بود مردم را و «يَسْتَضِعُّنَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ». یک عده‌ای را تحت نام اینکه این‌ها غیرخودی هستند تضعیف می‌کرد و این مستضعفان را جاهای دیگری از قرآن نشان می‌دهد که چه بلایی سرشان می‌آورد. «وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ». بالای عظیمی بر سر بنی‌اسرائیل می‌آید؛ اما آن بخش از مردم مصر که اصطلاحاً قبطی می‌گویند را به‌عنوان خودی خیلی میدان می‌داده است. منظور این است که حکومت‌های آن زمان بشر را با حکومت‌های ساسانی و هخامنشی مقایسه نکنید. حکومت ساسانی را با حکومت فرانسه و بلژیک و آلمان امروز که نباید مقایسه کرد. دوم اینکه حرف‌هایی هست که مرحوم مهندس بازارگان روی آن‌ها خیلی تکیه می‌کرد، می‌گفت از خصوصیات وحی این است که یک حرف‌هایی می‌آورد که این حرف‌ها از فرهنگ خیلی جلوتر است. من هم همین نظر را دارم. می‌گویم این حرف‌های داریوش که در همین کتاب از زبان داریوش آمده از سطح تکامل جامعه آن روز ایران و جهان برنمی‌آید. این حرف‌ها از یک جای دیگری گرفته شده است. ولو اینکه صادق هم نبوده باشد و من هم قبول دارم که صادق نبوده. داریوش پادشاه ستمگری بود، اما این حرف‌ها را چرا زده؟ برای اینکه می‌بیند مردم از این چیزها خوششان می‌آید. توی فرهنگ مردم این چیزها بوده است. به‌وسیله طرح این حرف‌ها می‌خواست اعتماد مردم را جلب کند و اطاعت آن‌ها را داشته باشد. به

همین دلیل حرف‌های خیلی زیبا می‌زده و خودش هم عمل نمی‌کرده است. داریوش همان فردی است که دستور داد اوتانوس را بکشند. اوتانوس همان کسی است که می‌گوید ما کسی نیستیم و حکومت مال مردم است و ما از طرف مردم اینجا وکیلیم. هرچه مردم بگویند باید اجرا کنیم. خیلی حرف بزرگی است و در سطح تکامل اجتماعی مردم آن زمان در نمی‌آید. این حرف‌ها از یک مکتب و یک آبخشور دیگری بیرون آمده است؛ اما در مورد بحث ایران و اینکه ایران محور وحدت است، باید بگویم تا در ایران یک وحدتی در میان نیروهای منتقد، معترض، معارض، اپوزیسیون و...

ایجاد نشود، برای وضعیت امروز چاره‌ای متصور نیست. مگر اینکه اتفاقاتی در سطح بین‌الملل و در دنیا بیفتد که حکومت ساقط شود. از این جهت ما برای اینکه بخواهیم وحدت کنیم محورمان باید چه باشد؟ اگر بخواهیم محور اسلام باشد که بخشی از اپوزیسیون اسلام را قبول ندارند یا اصلاً دین را قبول ندارند، مارکسیست هستند و برخی ملی‌گرا هستند و... بنابراین ما با اسلام نمی‌توانیم وحدت ملی ایجاد کنیم. به این جهت است که گفتیم محور وحدت، ایران باید باشد. ایران را هم که گفتیم از روی عقیده گفته‌ام، چون ایران برای ما محور است. به قول مرحوم مهندس بازرگان ما اول ایرانی، بعد مسلمان هستیم. چون اول وجود است و بعد عرض. اسلام یا مسیحیت یا هر دین و اعتقادی که داشته باشیم، مارکسیسم و... همه بر وجود ما عارض می‌شوند. وجود ما یعنی خودمان، خود مملکت و ملت ایران. چون این وجود اصلی است بنابراین ما اگر بخواهیم اتحادی برقرار کنیم باید حول این محور باید باشد؛ اما این بحث بعدی ماست که در این اتحاد جامعه‌ای که می‌خواهیم بسازیم، این جامعه اگر بخواهد اخلاق را زیر پا بگذارد، هیچ‌وقت برقرار نمی‌ماند. وحدت جامعه فقط اخلاق است و مبلغان اخلاق در جوامع امروزی هم مذاهب هستند. حالا اسلام نباشد، مسیحیت باشد یا حتی بودایی که به‌عنوان یک مذهب مبلغ اخلاق است. در هند بیش از ۵۰۰ مذهب وجود دارد، اما عمومیت و اکثریت با هندوهاست که همین مذهب هندو وحدت را در این کشور حفظ کرده و به‌عنوان یکی از دموکراسی‌های پیشرفته دنیا شناخته شده است؛ بنابراین ما بنا را بر ایران به‌عنوان وحدت ملی می‌گذاریم، اما در این وحدت با بقیه حرف داریم که شما نمی‌توانید مذهب را از عرصه عمومی کنار بگذارید چون اساس خودتان می‌باشد؛ و الا من روی این حرف ایستاده‌ام و معتقدم که عامل وحدت ملی باید ایران باشد. یک چیزی باشد که بین همه نخله‌ها و فرقه‌ها و گرایش‌ها مشترک باشد. ایران بین همه مشترک است.

**پرسش‌گر چهارم:** در جامعه مدنی هیچ مذهبی اصل نیست، بلکه حقوق بشر و دموکراسی اصل است. در تمدنی که انسان رعیت است، شما نمی‌توانید به دموکراسی برسید. درحالی که در تمدن ایران باستان انسان رعیت بوده است. چرا که یک فرهنگ وحدت و وجودی حاکم بوده که انسان را

## جامعه اگر بخواهد اخلاق را زیر پا بگذارد، هیچ‌وقت برقرار نمی‌ماند. وحدت جامعه فقط اخلاق است و مبلغان اخلاق در جوامع امروزی هم مذاهب هستند. حالا اسلام نباشد، مسیحیت باشد یا حتی بودایی که به‌عنوان یک مذهب مبلغ اخلاق است

در وحدت با خدا یکی می‌دانسته‌اند. در اشکانیان، مانویان و حتی در مولوی و شبستری و عرفای پس از اسلام نیز وجود دارد. مهندس بازرگان مصاحبه‌ای با خانم اورینا فالاجی دارد، در آنجا وقتی می‌گوید شما مذهبی‌ها، ایشان می‌گوید ما «کارتزین» هستیم. شما وقتی می‌گویید ما در جامعه مدنی هستیم، یعنی با تمدن گذشته کاری نداریم، بلکه با دموکراسی و حقوق بشر کار داریم و از این طریق به آینده نگاه می‌کنیم. چرا که وارد گسست شده‌ایم و این دوران‌ها را گذرانده‌ایم. آخرین مرحله تمدن ما «آق‌قویونلو»ها و «قراقویونلو»ها و قاجاریه بوده‌اند. آنها ایلات و قبایلی بودند که اصلاً جزو تمدن هم به حساب نمی‌آمدند. به خاطر فروش نفت وارد دوران مدرن شدند. فروش نفت ما مشروط به دیگران است و آن‌ها هم ممکن است نخزند و تحریم کنند. در زمان دکتر مصدق نفت ما را تحریم کردند و نخربیدند، چکار توانستیم بکنیم؟ ما باید این‌ها را در بحث منظور کنیم، چون داریم کار سیاسی می‌کنیم. اگر شما می‌خواهید یک کار آکادمیک تاریخی انجام دهید که خیلی قشنگ است، اما وقتی بناسنت کار سیاسی کنیم باید جوانب دیگری را هم در نظر بگیریم. ما یک جریان سیاسی با هویت ملی-مذهبی هستیم که این هویت برای ما خوب و کارساز و عزیز است. شما در بحث انقلاب مشروطه گفتید که مشروطه انقلابی‌تر از انقلاب اسلامی سال ۵۷ بوده است. من خوشحالم که همه را صادقانه می‌گویید، مثلاً می‌گویید اسلام باید باشد اما از طرف دیگر فسادی که این جامعه دارد به خاطر درک غلط از اسلام است، چرا؟

**مهندس سبحانی:** به خاطر اسلام نیست، به علت قرائت‌های اسلامی جاری است.

**پرسش‌گر:** خیر این را باید در تاریخ دید که چرا در جوامع اسلامی فساد است. در مجله تاریخ معاصر ایران آمده که تقی‌زاده با آخوند خراسانی تماس می‌گیرد و می‌گوید می‌خواهیم بنویسیم دین از سیاست جداست، شما امضا می‌کنید. آخوند خراسانی می‌گوید بیاورید من اول امضا می‌کنم. دین جامعه ایران که امروز حاکم است همین است؛ بنابراین دین جاری از سیاست باید جدا باشد، چون اگر جدا نباشد نتیجه‌اش عملکرد احمدی‌نژاد می‌شود. این چالش را باید حل کنیم. آقای خاتمی سر مزار آیت‌الله خمینی گفته بود که ما روشنفکر نمی‌خواهیم، ما تحلیل‌گر می‌خواهیم. ما نیاز به تحلیل تاریخی داریم؛ و الا تاریخی که انسان در آن

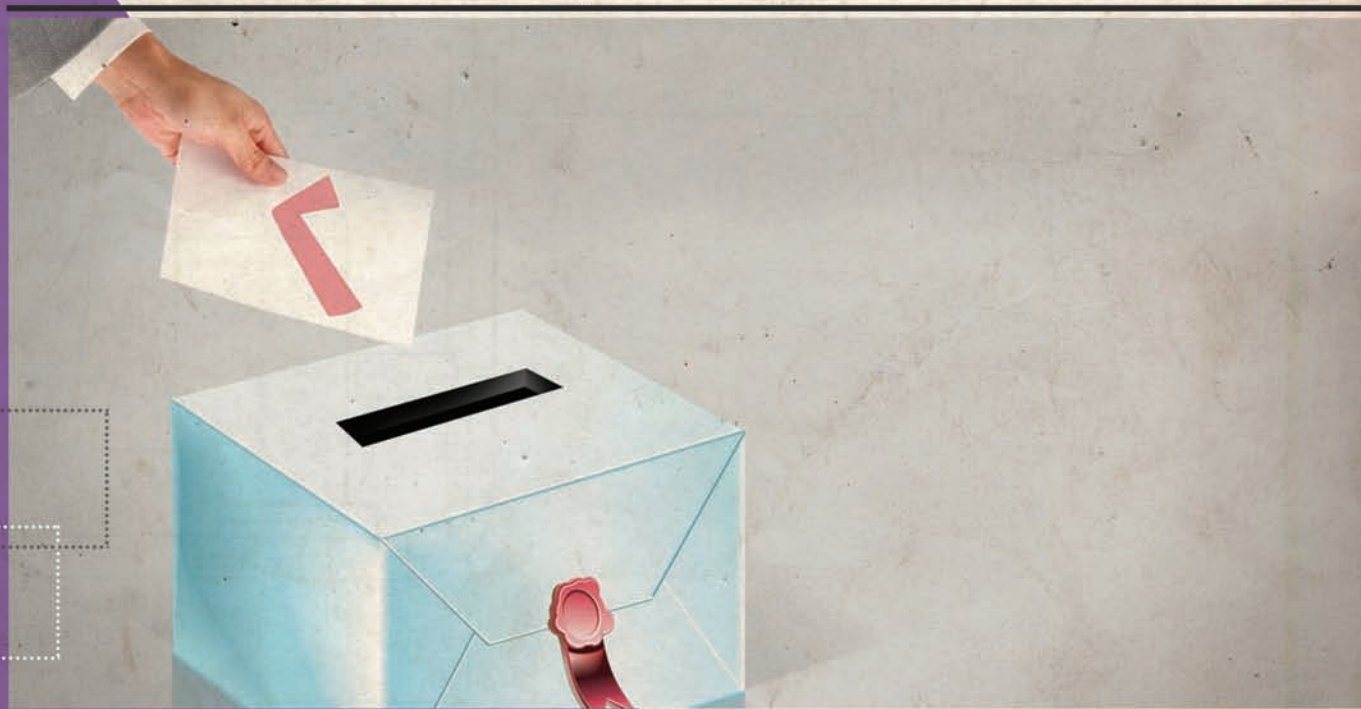
رعیت باشد، اصلاً تمدن نیست. اسلامی ندوشن، یک بحث تاریخی را باز کرد و گفت ما امپریالیست فرهنگی بوده‌ایم؛ یعنی هر فرهنگی را درون فرهنگ خودمان جذب کرده‌ایم، اما این فرهنگ نبوده که به‌جا گذاشته‌ایم. یک نظام قبیلگی بوده است. در زمان انوشیروان هزاران مزدکی را گردن می‌زدند، من به این تمدن هیچ‌وقت نمی‌بالم. اتفاقاً اسلام مکمل آن تمدن بود و به انسان گفت تو خلیفه‌اللهی و دیگر رعیت نیستی. هیچ دینی این را نمی‌گوید. مارسل بوشان در سر کلاسی که همه مسیحی بودند و کشیش‌ها هم حضور داشتند -خودش هم مسیحی است- گفت محمد از همه مترقی‌تر بوده است، چون که حداقل نگفت من پسر خدا هستم. ادیان دیگر خیلی خرافاتی‌تر از دین جاری ما هستند. با این ادیان خرافاتی است که غربی‌ها به سمت لائیسیتیه حرکت کردند. در فرانسه ما کشیش‌هایی می‌بینیم که لائیک هستند. تمام جلسات ایرانیان در کلیساهایی برگزار می‌شود که کشیش‌های لائیک دارند. در بزرگ‌ترین کلیسای پاریس اجازه می‌دهند که ایرانیان کنسرت برگزار کنند. آیا ما یک چنین حقی را به کسی می‌دهیم؟ این‌ها همه باید نقد و بررسی شوند. اگر نقد نشوند ما همیشه همین خواهیم ماند. بایستی خرافات‌زدایی کرد. الان ما گیر همین اسلام خرافاتی افتاده‌ایم و نمی‌توانیم از این چالش‌رهایی پیدا کنیم. باید برویم درون مردم و ببینیم مردم به ما چقدر خوش‌بین هستند. این یک واقعیتی است، باید واقع‌بین بود.

اصلاً درباره دین نمی‌خواهم بحث کنم، درباره جامعه بحث می‌کنم. در جامعه فرد کنشگر مطرح است، در هیچ کدام از ادیان فرد کنشگر نیست. چون این مربوط به دوران مدرن است. نباید دوران پیشامدرن را وارد دوران مدرن کنیم، چون به این مشکلات برخورد می‌کنیم.

در فرانسه هم توده‌ها به همه این خرافات دینی باور دارند، اما هرگز دین را وارد سیاست نمی‌کنند. با کسی که مقلد است نمی‌شود بحث سیاسی کرد. از نظر اجتماعی می‌گویم نه از نظر خصوصی. چون از نظر خصوصی دین از بین نمی‌رود و یک امر خصوصی می‌شود. وقتی دین امر عمومی می‌شود در قدرت خودش را بازتاب می‌دهد و وقتی که بازتاب می‌یابد همه را به نام دین می‌زند. خلاصه اینکه در دوران امروز دموکراسی و حقوق بشر و... ارزش‌های جدیدی هستند که ربطی به تاریخ ندارند. در جامعه مدنی ما دیگر اخلاق تنبیهی نداریم. اخلاق ترمیمی داریم یعنی به علل بی‌اخلاقی می‌پردازند؛ یعنی اینکه اگر فقر داشتیم باید ببینیم که فقر را چگونه می‌توان از بین برد. اگر کسی دزدی می‌کند به خاطر فقر است پس باید فقر که علت است را از بین برد. به‌علاوه اینکه در جامعه مدنی قانون حاکم است و نه دین. مردم بی‌دین نیستند، ولی دین هم حاکم نیست. اگر دین حاکم شود از دین بهره‌برداری و سوءاستفاده می‌شود. چون یک طبقه پشت دین هست. به‌جای سرمایه‌دار کشیش‌ها از مردم استفاده می‌کنند. در قرون وسطی هم این کار را کرده‌اند. ■



# بخشم انداز سیاست داخلی



## آسیب شناسی عرصه های انتخابات

عباس نصر



## کناره گیری یا انشعاب؟

کفت و کو با محمد مهدی جعفری



در نظام‌های حکومتی مبتنی بر رأی مردم، انتخابات از اهمیت بسیاری برخوردار است. در مقابل اگر در نظامی جایگاه انتخابات خدشه‌دار شود یا مردم اعتماد خود را به روند انتخابات از دست بدهند، می‌تواند به یک گسست و حتی تضاد بین حکومت و ملت تبدیل شود. از این رو لازم است در مورد روند انتخابات در کشور یک آسیب شناسی جدی صورت گیرد. یکی از شیوه‌های آسیب‌شناسی انتخابات استفاده از تجربه افرادی است که در دوره های مختلف در حوزه اجرایی انتخابات شرکت داشته‌اند. با توجه به همین موضوع به سراغ عباس نصر رفتیم و از وی خواستیم تا تجربه خود را از برگزاری انتخابات و روندهایی که می‌تواند شفافیت و سلامت انتخابات را خدشه‌دار کند با ما در میان بگذارد. نصر سه دهه در وزارت کشور فعالیت کرده و به‌طور متناوب از سوی استانداران مسئولیت بازرسی یا حفاظت انتخابات را بر عهده داشته است. آنچه در ادامه می‌آید ۲۷ مورد از مهم ترین آسیب‌هایی است که به عقیده وی می‌تواند سلامت انتخابات را خدشه دارد کند.



# آسیب‌شناسی عرصه‌های انتخابات یا زمینه‌های حفاظت از حق الناس



عباس نصر

را بین حکومت و ملت به وجود آورد. در مقابل اگر در نظامی جایگاه انتخابات خدشه‌دار شود یا مردم اعتماد خود را به روند انتخابات از دست بدهند، می‌تواند به یک گسست و حتی تضاد بین حکومت و ملت تبدیل شود. از این رو لازم است در مورد روند انتخابات در کشور یک آسیب‌شناسی جدی صورت گیرد تا هم مشکلات شناخته شود و هم با تعیین راه‌حل‌ها، این ابزار مشارکت سیاسی، اهمیت و قدرت خود را در جامعه حفظ کند. یکی از شیوه‌های آسیب‌شناسی انتخابات استفاده از تجربه افرادی است که در دوره‌های مختلف در حوزه اجرایی انتخابات شرکت داشته‌اند. با توجه به همین موضوع به سراغ عباس نصر رفتیم و از وی خواستیم تا تجربه خود را از برگزاری انتخابات و روندهایی که می‌تواند شفافیت و سلامت انتخابات را خدشه‌دار کند با ما در میان بگذارد. نصر سه دهه در وزارت کشور فعالیت کرده و به‌طور متناوب از سوی استانداران مسئولیت بازرسی یا حفاظت انتخابات را بر عهده داشته است. آنچه در ادامه می‌آید ۲۷ مورد از مهم‌ترین آسیب‌هایی است که به عقیده وی می‌تواند سلامت انتخابات را خدشه دارد کند.

در نظام‌های حکومتی مبتنی بر رأی مردم، انتخابات از اهمیت بسیاری برخوردار است. در حقیقت برگزاری انتخابات و اتکا به رأی مردم برای تعیین افراد در جایگاه‌های مختلف سیاسی حق آن‌ها را برای تعیین سرنوشت سیاسی خود محفوظ نگاه داشته و در عین حال می‌تواند همدلی و همبستگی

## ضرورت سخن

۱. انتخابات مظهر اصلی آزادی سیاسی است و نبود یا خدشه‌دار بودن آن به‌منابه نبود یا ناقص بودن آن است.
۲. آسیب‌شناسی انتخابات همان حفاظت از حق الناس است که باید در دستور کار همگان قرار گیرد، چه‌بسا خداوند از حق خود بگذرد، اما به‌اندازه ذره‌ای از حق الناس نخواهد گذشت.
۳. انتخابات صحیح زیرساخت مشروعیت نظام است.
۴. انتخابات بی‌مسئله موجب تقویت نظام و رضایت مردم است.

## بستر بیان

اگر بخواهیم پیوند حاکمیت و مردم را در نوعی تعامل دوجانبه خلاصه کنیم باید گفت در دنیای امروز حکومت‌ها از مردم خواستار سه چیز هستند. این سه مفهوم عبارت‌اند از: مالیات، حضور در انتخابات و رعایت قانون.

حکومت با این سه ابزار، مشروعیت و توان خود را به دست می‌آورد و می‌تواند به حاکمیت و پایداری نظام ادامه دهد. در مقابل این مطالبات، مردم نیز از حکومت خواستار سه چیز هستند که عبارت‌اند

از: امنیت، آزادی و رفاه. این موارد شش‌گانه استخوان‌بندی پیوند حاکمیت و مردم را فراهم می‌کند و بقیه امور را زیر پوشش خود قرار می‌دهد. بنابراین باید این موارد به‌طور صحیح و سالم و در بهترین حالت مورد تبادل و تعامل قرار گیرد و از هر نوع جبر، آسیب، تجاوز، دخالت و دستبرد طرفین مصون بمانند.

یکی از موارد شش‌گانه فوق موضوع انتخابات است که اهمیت ویژه‌ای دارد، چراکه انتخابات همچون پلی است که یک‌سوی آن مشروعیت نظام را تضمین می‌کند و یک‌سوی آن آزادی جامعه را فراهم می‌سازد و حقیقت و اصل این پل چیزی جز رأی مردم نیست. پس هر دو طرف باید خریدار و پاسدار چیزی به نام رأی باشند تا در آن برای هیچ‌یک از دو طرف حفره‌ای ایجاد نشود. ما در اینجا با نردبان تمثیل تجارت، رأی را پول و صاحب‌رأی یعنی رأی‌دهنده را مشتری اصلی کارخانه انتخابات تلقی می‌کنیم.

## مشتری‌مداری شاخص اصلی انتخابات

در قانون تولید و تجارت «اصل مشتری‌مداری» جهت‌دهنده تمام فرایندهای تولید و توزیع است. بدین ترتیب که اگر مشتری جنسی را نخرد تمام

زحمات و سرمایه‌گذاری‌ها از میان می‌رود. در فرایند انتخابات نیز این اصل حاکم است و باید اصل اساسی را بر «رأی‌دهنده» قرار داد تا کارخانه مدیریت کشور با بالاترین بهره‌وری به چرخش درآید؛ البته یک تفاوت اساسی بین تولید تجاری و رأی دادن وجود دارد، اینکه مشتری در خرید کالا مبلغی پول خواهد پرداخت و موضوع تمام می‌شود، ولی رأی‌دهنده باید شخصیت خود را پشتیبان و در گرو وکیل خود بگذارد. مشتری یک کالا با پرداخت پول کار را تمام شده می‌داند، اما رأی‌دهنده، گام اول راهی را برداشته است که تا مدت‌ها از دور و نزدیک نظاره‌گرست که سرنوشت رأی یا بهتر بگوییم شخصیت خود و وکیلش به کجا می‌انجامد. نتیجه اینکه اگر یک نفر واجد شرایط حاضر نشد که رأی بدهد یا رأی منافقانه داد یا برگ سفید داد و برگ باطله در صندوق انداخت یا با انتخابات به مخالفت برخاست و هر نوع آسیبی به انتخابات وارد کرد، باید ریشه‌یابی شود و ریشه‌های حرکت او را در انتخابات‌های گذشته یا احساس ناسالم بودن انتخابات فعلی جست‌وجو کرد.

با توضیحاتی که در زیر خواهد آمد این ادعا به اثبات خواهد رسید و همان‌گونه که در بازار جهانی به این



سه اصل فراهم شد مشارکت خواهد کرد و هر آنچه به این سه اصل ضربه وارد کند به همان اندازه به میزان مشارکت یا کیفیت حضور در انتخابات ضربه وارد می‌کند.

### صندوق انتخابات

انتخابات با شیوه صندوقی، کار بسیار قدیمی و دارای مشکلات بسیار زیاد و فراهم‌کننده بی‌اعتمادی فراوان و پر مسئله است. در دوران عمر جمهوری اسلامی، از تخلف و تقلب‌هایی مانند خالی نبودن صندوق پیش از شروع رأی‌گیری، واریز آرا توسط عاملان رأی‌گیری، تعویض صندوق در محل رأی‌گیری یا در مسیر راه به همراه صورت‌جلسات، سرقت صندوق، سوزاندن صندوق، گم‌شدن تعرفه‌ها، نرساندن به‌موقع تعرفه‌ها، ارسال اشتباهی تعرفه‌ها، مهر نشدن تعرفه‌ها و... فراوان شنیده‌ایم. چنان‌که رئیس‌جمهور (آقای روحانی) نیز خواستار شفاف‌بودن صندوق‌ها شده است که این گفت‌وگوها روان مردم را نسبت به انتخابات با شیوه صندوقی کدر کرده و با اعتماد نسبی به پای صندوق آرا می‌روند و اعتماد قطعی ندارند. پس باید مردم را با طراحی شیوه انتخابات جدید، از تشکیک خارج کرد. امروزه در جهان فناوری‌های پیشرفته‌ای ایجاد شده است که ضمن محرمانه ماندن نام رأی‌دهنده برای عموم، آن‌چنان دقیق عمل می‌شود که حتی سه نوبت می‌تواند رأی خود را تغییر دهد. درعین حال، به‌فوریّت نتایج آرا به‌طور شفاف و روشن و بدون تردید اعلام می‌شود، به‌رحال صندوق انتخابات یکی از عناصر اصلی موضع اتهام در انتخابات ایران است که باید با تعویض این شیوه از موضع اتهام خارج شد و شیوه‌ای کاملاً شفاف طراحی کرد تا با اعتماد کامل رأی مردم واریز، شمارش و اعلام شود.

### هیئت اجرایی و هیئت ناظر بر صندوق‌ها

این دو گروه نیز همیشه محل گفت‌وگوها بوده و موضع اتهام در تخلف و تقلب‌های انتخاباتی را یدک می‌کشند. تعداد این افراد در هر انتخابات شاید بیش از ۵۰۰ هزار نفر است که کنترل آن‌ها با تعداد محدودی بازرس ناممکن است و احتمال تقلب و تخلف قطعی است که با تغییر شیوه انتخابات این تعداد را به ۱۰ در صد می‌توان رساند. احساس ناامنی نسبت به این دو گروه وقتی تشدید می‌شود که هر

(مگر در موارد بسیار استثنایی ناشی از بی‌سوادی و حواس‌پرتی افراد نادر). چراکه رأی‌دهنده به پای صندوق رأی حضور پیدا کرده، ولی حاضر به نگارش نام کسی نشده است. کار او این مفهوم را دارد که افراد را مطلوب نمی‌داند یا اعتماد به فرایند انتخابات و نتایج و دستاوردهای آن ندارد. اینکه چگونه این ذهنیت در افراد پیدا می‌شود در گفتارهای بعدی به آن اشاره خواهیم کرد. فقط در اینجا به یک مورد که چند دوره پیش در یکی از شهرهای بزرگ کشور رخ داد اشاره می‌شود. در آن شهر پس از شمارش آرا مشخص شد که تعداد زیادی آرای باطله وجود دارد که اغلب آن‌ها نام یکی از قهرمانان کارتون بچه‌ها را نوشته‌اند. در آن زمان مانند امروز شبکه‌های اجتماعی مجازی وجود نداشت که این نام را کسی هماهنگ کرده باشد. شنیده شد که مسئولان امنیتی تمام این اوراق را برای وزارت اطلاعات فرستاده بودند تا مسئول یا هماهنگ‌کننده این ایده شناسایی شود، اما آن‌ها هم به جایی نرسیدند. تحلیل دوستان ما در استانداری این بود که شرایط اجتماعی ناشی از ابطال یک انتخابات قبلی و رد صلاحیت گسترده در انتخابات جاری این پیام را داشته که مردم با نوشتن نام قهرمان کارتون بچه‌ها بگویند که ما در پی کسانی هستیم که ما را از بن‌بست رد صلاحیت‌های گسترده افراد شاخص و ابطال انتخابات نجات دهد. بدیهی است وقتی خواسته‌ها مشترک شد، شعار هم مشترک می‌شود و نام قهرمان کارتون بچه‌ها منعکس‌کننده خواست آن‌ها شده بود. جا دارد مسئولان نظام آرای باطله را نیز نشان رأی ملت دانسته و آن را سوژه تحقیق و رفع مشکل قرار دهند، چراکه به دور انداختن یک رأی باطله، به دور انداختن یک شخصیت و یک انسان معترض است و به عبارتی حذف یک نیرو از چرخه اداره مملکت است که باید به اعتراض او رسیدگی کرد تا در دوره‌های بعد به انتخابات ورود پیدا کند؛ البته منظور این نیست که افراد را در اوین بازجویی کنند و افرادی را که این‌گونه رأی داده‌اند را به رأی‌دهندگان مغرضانه تبدیل کنند.

در یک جمع‌بندی؛ شرایط احساس ضرورت مشارکت فرد در انتخابات بر سه اصل اختیار در انتخاب، اعتماد به فرایند انتخابات، بهره‌مندی نهاد یا فرد منتخب برای جامعه نهفته است که اگر این

نتیجه رسیده‌اند که «حق با مشتری است» در فرایند انتخابات نیز این فرضیه قابل استناد است و باید واقعاً «میزان رأی مردم است» در تمام پیکره انتخابات این میزان را ملاک قرار داد و ساری و جاری نمود و به تحلیل و بررسی آن پرداخت. گفته شد شاخص اصلی مشتری‌مداری است، پس باید به همه ایرادها و خواسته‌های مشتری توجه و یک‌یک آن‌ها را بررسی و حل و فصل کرد. در انتخابات نیز باید همه مواردی را که مداخله‌گر یا جایگاه آسیب‌های انتخابات هستند شناسایی کرد و به تجزیه و تحلیل و راه‌حل پرداخت که در این گفتار به ۲۷ مورد پرداخته‌ایم. هر یک از این موارد بالا می‌تواند سرفصل یک گفتار جداگانه قرار گیرد و به‌طور همه‌جانبه مورد گفت‌وگو و بررسی واقع شود؛ اما برای رعایت اختصارگویی به چند جنبه از هر مورد پرداخته و از آن گذشته‌ایم. حال با شاخص اصلی رأی‌دهنده به ادامه گفت‌وگو می‌پردازیم:

### رأی‌دهنده

فردی که واجد شرایط رأی دادن است ممکن است در برابر انتخابات یکی از مواضع زیر را انتخاب کند: الف. رأی ندهد؛ کسی که در انتخابات شرکت نمی‌کند در حقیقت به‌طور وارونه رأی خود را داده است و باید برگ نامرئی رأی او را به شمار آورد و دید به چه چیزی رأی داده است؟ نداشتن انگیزه، مفید ندانستن انتخابات، اعتماد نداشتن به انتخابات، واجد شرایط و مطلوب نبودن کاندیدها و... پژوهشی که جای آن در انتخابات ایران خالی است، زیرا با وجود آن همه فرازفرودهایی که در آمار انتخابات در دوره‌های عمر جمهوری اسلامی بوده است، کار پژوهشی درست و حسابی دیده نشد که به میزان مطالعه آرای رأی‌ن داده‌ها بپردازد، تعداد آن‌ها را شمارش کرده و به مطالبات یا مشکلات مطرح‌شده از طرف آن‌ها بپردازد. بی‌اهمیت قلمداد کردن رأی‌ن داده‌ها خودبه‌خود یک آفت برای انتخابات بعدی و بستری برای مخالف‌پروری است. متأسفانه در گذشته گاهی دیده‌شده که برای برنده شدن یک جناح خاص حتی داورها به‌گونه‌ای بازی را داوری می‌کردند که جناح اقلیت کشور بتواند توپ را به دروازه بزند.

ب. واجد شرایط از روی رفع تکلیف بدهد؛ کسی که از روی ترس و توهم به پای صندوق رأی می‌رود و برای ادای تکلیف سیاسی یک نامی را می‌نویسد، برای او مهم نیست که چه کسی را انتخاب می‌کند و انتخاب او چه پیامدی برای خود و جامعه‌اش خواهد داشت. به گفته خودش برای رفع تکلیف به پای صندوق رأی می‌رود تا شناسنامه‌اش مهر بخورد. این حرکت، یک آسیب بزرگ محتوایی برای انتخابات دارد که چه‌بسا نیامدن او به پای صندوق بهتر از حضور اوست چون این کار برای ملت آسیب است، اما مسئولان را موقتاً خوشحال می‌کند که میزان رأی‌دهنده بالا بوده است، ولی در درازمدت برای مسئولان خطرآفرین می‌شود.

ج. انداختن آرای باطله در صندوق؛ این حرکت را باید نشان اعتراض اجتماعی رأی‌دهنده قلمداد کرد

## قرآن مجید به درستی اشاره می‌کند که اگر نبود گروهی که جلوی گروه دیگر ایستاده و تندروی آن‌ها را دفع کنند، فساد زمین را می‌گرفت

حل شد و يك نوبت هم فرماندار گفته است بگويد بيايند برگه‌ها را ببرند اما در فرمانداری را باز نکردند. در يك نوبت گفته است ما برگه آرا را فرستادیم پس كجا رفته است؟ که این گفتار فرماندار خیلی مسئله است. واقعاً برگه‌ها كجا رفته است؟ وقتی از سوی آن صندوق مراجعه می‌کنند از ورود آن‌ها به فرمانداری جلوگیری می‌شود و معطل می‌کنند و در نهایت اندکی پیش از پایان رأی‌گیری مجدد کار را شروع می‌کنند و از چند نفر که باقی‌مانده و بقیه پراکنده شده بودند رأی‌گیری می‌شود تا گفته شود مشکل حل شد و از همه رأی‌گیری به عمل آمد. این در حالی است که وظیفه رساندن برگ آرا به صندوق‌ها، وظیفه فرمانداری است و نباید برای يك لحظه هم در رأی‌گیری انقطاع و فاصله‌ای ایجاد شود.

لازم به یادآوری است که ما در جهانی زندگی می‌کنیم که در امریکا با جمعیت چند برابر ما، در يك انتخابات تعداد ۱۱ رأی‌الکترال سرنوشت ریاست‌جمهوری آن کشور را معلوم کرد، ولی در اینجا چند ساعت رأی‌گیری متوقف می‌شود. درهرحال وقتی فرمانداران دستشان باز باشد چنین آسیب‌هایی به انتخابات وارد می‌شود؛ البته از این نوع تخلف‌ها در همین موارد خلاصه نمی‌شود.

### نمایندگان شورای نگهبان

داستان افرادی که به نمایندگی از سوی شورای نگهبان در استان و شهرستان‌ها هستند و باید صلاحیت کاندیداها و معتمدان محلی و مجریان صندوق انتخابات را تأیید کنند نیز قصه هزارویک‌شب دارد. مشکل اصلی مردم و وزارت کشور از آغاز تاکنون انتخاب يك سوبه و يك جناحی این نمایندگان از سوی شورای نگهبان بوده است. البته نادیده نباید گرفت که تا زمان روی کارآمدن دولت نهم و دهم، وزارت کشور اغلب با مدیریت جناح به گفته امروزی‌ها اصلاح‌طلبان اداره می‌شد (به‌استثنای دورانی که آقایان بشارتی و ناطق نوری عهده‌دار وزارت شدند) در دوران مدیریت اصلاح‌طلبان همیشه کشاکش بین فرمانداران و نمایندگان شورای نگهبان بود و حتی اختلاف بر سر برخی شهرها خیلی بالا گرفت و با کمک امام (ره) حل شد و يك نوبت هم در زمان وزارت آقای عبدالله نوری بر سر انتخابات شهر تهران اختلاف بالا گرفت که این نوبت امام (ره) آقای مجید انصاری را به‌عنوان حکم تعیین کرد و ایشان پس از شمارش تعدادی از صندوق‌ها و بررسی‌های لازم، نظر وزارت کشور را تأیید کرد. در آن موقع اگر گفته می‌شد شورای نگهبان در زمانی که وزارت کشور در دست اصلاح‌طلبان بوده است احتمالاً و آگاهانه از روی

دو گروه اجرایی و ناظر از يك جناح بوده و بر سر کاندیدایی توافق داشته یا اشاره‌ای از سوی مقامات بالای کشور شده باشد در این حالت هر دو گروه معمولاً احساس تکلیف شرعی می‌کنند که مبدا از نظر آن‌ها افراد مثلاً ناباب به مجلس یا جای دیگری راه یابند و به خاطر این احساس تکلیف شرعی برای این دو گروه هر کاری مجاز شمرده می‌شود. از آنجا که معمولاً انتخاب ناظران شورای نگهبان در استان‌ها و فرمانداری‌ها از جناح سنت‌گراست، آن‌ها نیز به فرمانداری‌ها فشار می‌آورند تا کارگزاران صندوق‌ها را از افراد مورد اعتماد خودشان انتخاب کنند. بنابراین باید تلاش زیادی به عمل آید که این دو گروه همراه با یکدیگر دچار احساس تکلیف شرعی یا مورد توصیه از بالا نشوند؛ البته اگر پیشنهاد قبلی این گفتار مبنی بر تغییر شیوه انتخابات صورت گیرد نیاز به ۵۰ لشگر نیرو نیست و از طریق انتخابات الکترونیکی با حدود ۶۰ هزار نفر می‌توان انتخابات را بسیار شفاف و با سرعت و دقت انجام داد و همه ایاب و ذهاب و برگه تعرفه و شمارش‌ها را نیز حذف کرد. قرآن مجید به درستی اشاره می‌کند که اگر نبود گروهی که جلوی گروه دیگر ایستاده و تندروی آن‌ها را دفع کنند، فساد زمین را می‌گرفت. اضافه شود که برای این‌گونه افراد، مکافاتی در برابر جرائم انجام‌شده در قانون انتخابات پیش‌بینی نشده و چه بسا ترس و واهمه‌ای از تخلف کردن ندارند، بلکه گاهی در ازای تخلف خود، توقع ثواب آخرت خواهند داشت. به‌رحال انتخاب نیروهای کارگزار و ناظر از يك طیف، کار صددرصد اشتباهی است و در این کار باید تجدیدنظر کرد.

### فرمانداران

آن‌ها در انتخابات نقش کلیدی دارند و از راه‌های انتخاب معتمدان محلی مندرج در قانون انتخابات برای تأیید یا رد صلاحیت‌ها و نیز انتخاب مجریانی که باید صندوق‌ها را کارگزاری کنند و مدیریت و بازرسی‌ها بسیار تأثیرگذار هستند. يك نمونه عبرت‌آموز از انتخابات سال ۸۸ را روشن کرده و نشان می‌دهیم که چه نوع آسیب‌هایی از سوی آن‌ها می‌تواند به سلامت انتخابات وارد شود. مسئول ستاد انتخابات یکی از کاندیداها ریاست‌جمهوری سال ۸۸ در استان اصفهان که شخص موقت و مورداحترام سران نظام است و خودش ۳۰ سال در جمهوری اسلامی در سمت‌های فرمانداری و استانداری و مشاور وزیر در پیش از بازنشستگی خدمت کرده بود برای نگارنده می‌گفت در یکی از شهرهای اصفهان کاندیدای مورد نظر ما طرفداران زیادی داشت، اما مسئولان انتخابات در آنجا و فرماندار آن شهر نظر دیگری داشتند و درصدد کارشکنی برآمدند. به همین خاطر ساعت پنج بعدازظهر که مردم در برابر مکان صندوق‌ها صف کشیدند اعلام شد که برگ آرا تمام شده است و تا ساعت ۹ شب مردم را پشت در نگه داشتند، به همین خاطر خودش دو نوبت با استاندار و وزارت کشور و ستاد انتخابات تهران تماس می‌گیرد. در پاسخ او همه می‌گویند به فرماندار گفتیم و گفته است حل می‌شود یا مشکل

تعهد تندروهایی را از جناح اصول‌گرایان برمی‌گزیده تا دو گروه تندروی سنت‌گرا و اصلاح‌طلب در نهایت کار یکدیگر را خنثی کنند، اما این اصل چندان منطقی به‌نظر نمی‌رسد زیرا بر اساس این استدلال در دوران دولت نهم و دهم و نیز در زمان آقایان بشارتی و ناطق نوری شورای نگهبان بایستی نمایندگان خود را از جناح مقابل، یعنی اصلاح‌طلبان برمی‌گزید تا این اصل مراعات شده باشد که چنین نشد. در پی عملکردها گفته می‌شود اصولاً شورای نگهبان خود را هم طیف اصولگرایان قرار داده و غیر از اصولگرایان افراد دیگری را صاحب صلاحیت و متعهد برای نمایندگی نمی‌داند. جای‌گیرشدن این عقیده در میان اصولگرایان در استان‌ها و شهرستان‌ها موجب شده آن‌ها تا آنجا که امکان دارد افراد موردنظر خودشان را مورد هرگونه حمایتی قرار دهند. نتیجه اینکه چون اعضای ۱۲ نفره شورای نگهبان قادر نیستند يك جمعیت عظیم کاندیدا را تأیید یا رد صلاحیت کنند کار در شهرستان‌ها به دست جناح راست کشور افتاده و بدین دلیل همیشه شاهد سیل رد صلاحیت‌ها از جناح‌های دیگر و سیل تأیید صلاحیت‌های جناح راست گرای کشور هستیم؛ البته ممکن است مواردی استثنایی پیش آید که در آن برخی اعضای شورای نگهبان باز تأیید صلاحیت شوند، اما این استثناءها پاسخگوی آن حرکت عظیم در رد صلاحیت‌های ناصواب نیست. این نوع تأیید یا رد صلاحیت‌های غیر پاسخگو که عموماً با اختلافات محلی نیز آغشته می‌شوند روزه‌روز کیفیت مجلس شورای اسلامی را پایین آورده و ضروری است مجلس از این وضعیت نجات یابد. اینکه از جناح راست هر کس تندتر بود تأیید شود و به مجلس برود و در آنجا رئیس‌جمهور منتخب مردم را که او هم از فیلتر شورای نگهبان گذشته است به‌طور تلویحی معاویه بداند و خطبه جهادیه امام علی (ع) علیه معاویه را علیه وزیر پیشنهادی او بخواند که چرا جهاد نمی‌کنید با کسانی که با شما قتال می‌کنند و... آیا واقعاً با چنین شرایطی مابین ملت انسجام و همدلی و هم‌زبانی ایجاد می‌شود؟ از سوی دیگر آیا متخصصان بزرگ حاضرند کاندیدا شده، کنار این‌گونه افراد نشسته و نظر تخصصی بدهند؟

جالب است هر زمان نتیجه خروجی انتخابات از جناح راست باشند آن مجلس را مورد تأیید امام زمان می‌دانند که این خود دلیل بر یک‌جانبه‌گرایی آن‌هاست. بدیهی است این شیوه یک‌جانبه‌گرایی پس‌لرزه‌های فراوانی دارد و حل‌وفصل تمام پس‌لرزه‌های انتخابات از آغاز جمهوری اسلامی تاکنون بر دوش رهبر انقلاب افتاده است تا پای به میان بگذارد سفره پس‌لرزه‌ها را جمع کند. راستی چرا آن مقام باید پس از انتخابات از جایگاه ولایت هزینه کند تا انتخابات جمع شود و چرا نباید این شیوه‌ها اصلاح شوند؟ مهم‌تر اینکه يك گروه پژوهشی هم در اختیار شورای نگهبان نیست که وقایع هر انتخاباتی را مطالعه کرده و با ارائه برنامه‌ای از تکرار رخدادها جلوگیری کند، راستی چرا هیچ پیشرفتی در بهبود وضع انتخابات و آسیب‌های ناشی



از این رویه ناصواب نیست و چهار دهه انتخابات به شکل یکسان و بدون پیشرفت در کیفیت انجام می‌شود؟

در اینجا پرسشی فقهی نیز مطرح می‌شود، اگر رأی مردم که حق الناس است به‌سوی یک فردی نشانه رفته باشد و از نظر عموم مردم (رأی اجماع) بر او وجود دارد، اما به دلیل تدریجی نمایندگان شوروی نگهبان رد صلاحیت گردید و مردم به دلیل رد صلاحیت او رأی ندادند یا به اجبار به فرد دیگری رأی دادند که خیلی مطلوب آن‌ها نیست. در این حالت آیا حق الناس (حقوق مردم) در تعیین وکیل خودشان ضایع نشده است؟

### شورای نگهبان و قانون انتخابات

اختیارات شورای نگهبان برای انتخابات از هر نظر در حال حاضر مطلق است، چرا که در قانون اساسی محدودیتی برای این نهاد دیده نشده حتی می‌توان گفت از ولی فقیه نیز دامنه این اطلاق گسترده‌تر است، زیرا برای ولی فقیه شرح وظایفی آمده و گاه محدودیت‌هایی نظیر لزوم مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام را آورده است؛ اما شورای نگهبان مالک الرقاب انتخابات است. از سوی دیگر قوانین کنونی انتخابات نیز بسیار کلی است که برای هر ماده آن، صدها تفسیر و مصداق می‌توان آورد. آن‌قدر این ملاک‌ها کلی است که حتی خود اعضای شورای نگهبان یا فراتر از آن حتی ولی فقیه را نیز می‌توان با این کلی گویی‌ها به بهانه‌ای رد صلاحیت کرد. در ادامه این اطلاق‌ها، قانون استصوابی و احراز صلاحیت توسط شورای نگهبان از انتخابات آزادتر دوران امام عدول شده است. در این میان امکان شکایت قضایی هم میسر نیست. حال باید پرسید با این شرایط آیا این نوع انتخابات در ذات خود آسیب‌پذیر خواهد بود و یا نه؟ با شرایط موجود قانونی و سلیقه‌ای عمل کردن، شورای نگهبان و نمایندگان استانی آن‌ها این توان را به خوبی در اختیار دارند که هرگونه تمایل داشتند مجلس شورای اسلامی را شکل دهند و به اصطلاح انتخابات را خودشان مهندسی کنند و دلیل اینکه یکی از اعضای این شورا گفته بود که عده‌ای درصدند اکثریت مجلس را به دست آورند، ولی ما اجازه نمی‌دهیم همین امکانات موجودی است که در دست دارند... حرف او درست و برخاسته از این اختیارات مطلق است. این در حالی است که این مردم هستند که باید تصمیم بگیرند چه گروهی باید اکثریت مجلس را در دست داشته باشند... ضروری است برای حفظ واقعی رأی مردم یک بازنگری کلی در قوانین و سیاست‌ها و شیوه اجرا و چنین اعضای شورای نگهبان از همه طیف‌ها صورت پذیرد تا از این گردونه خارج شویم و حق و ناحق‌ها صورت نگیرد تا نخبگان جامعه از گردونه انتخابات و ورود به مجلس خارج نشوند. از سویی دیگر شورای نگهبان نقدپذیر هم نیست و به‌جای چک و اصلاح دیدگاه‌ها و شیوه‌ها هرگونه انتقاد به خود را ناشی از تهاجم به این نهاد، به دلیل برحق بودن خود می‌داند و چهره مظلومیت به خود می‌گیرد.

یک اشکال اساسی دیگری که وارد است اینکه مجلس را نیز ارزیابی می‌کنند و نمایندگان به مجلس رفته را تا پایان دوره مجلس در غربال خود منتظر نگاه می‌دارند؛ لذا نمایندگان همیشه در حال ترس و دلهره باقی مانده و نمی‌توانند حرف اساسی بزنند که این کار با نص صریح و شفاف قانون اساسی که نیازی به تفسیر ندارد تعارض دارد، چون قانون اساسی حق دخالت در تمام امور مملکت را به نمایندگان مجلس می‌دهد، اما آقایان معتقدند نمایندگان از شورای امنیت ملی نیز باید پیروی کنند و هر چه را آن شورا ممنوع کرد آن‌ها نیز تبعیت کنند درحالی‌که در اصل دیگری آمده است که به بهانه امنیت کشور؛ نمی‌توان از آزادی‌های تصریح‌شده در قانون اساسی جلوگیری کرد. ارزیابی دائمی نمایندگان موجب شده که در دل نمایندگان هراس زیادی ایجاد شود که مبادا حرفی بزنند که سرنوشت نمایندگان مجلس دوره ششم را پیدا کرده و رد صلاحیت شوند. بدیهی است این گونه موارد معارض با قانون اساسی در هنگام تدوین سیاست‌های کلان و تجدیدنظر در قانون انتخابات باید حل و فصل شوند و انتخابات را از این مسائل غبارآلود زدود.

### سیاست‌های کلان انتخابات

ظاهراً تاکنون سیاست‌های کلان انتخابات اعلام نشده و رسمیت نیافته است، اما به‌تازگی در مجمع تشخیص مصلحت نظام تنظیم شد و در حال ارسال برای مقام رهبری است که به یاری خدا پس از اعلام ایشان برخی از مشکلات گفته‌شده در این مقاله برطرف می‌شود، ولی مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام پاسخگوی همه مشکلات کنونی انتخابات کشور نیست و ضروری است جامع‌تر از آنچه توسط این مجمع مصوب شد عمل شود. برای نمونه چند مورد آن بیان می‌شود:

الف. در سیاست‌های کلان انتخابات به‌طور شفاف اعلام شود که آیا زنان می‌توانند رئیس‌جمهور شوند یا نه؟ این موضوعی که امروزه مورد مناقشه است باید در سیاست‌های کلان حل و فصل و اعلان شود.

ب. مورد دیگر اینکه آیا زنان می‌توانند در مجلس خبرگان رهبری راه یابند یا نه؟

ج. مورد سوم چگونه باید زنان را از تبعیض و محرومیت نهادینه‌شده تاریخی در انتخابات نجات داد تا جامعه متقاعد شود که هنگام انتخابات شوراها و مجلس شورای اسلامی به جنسیت نگاه نکند. کاری که دولت اسلامی افغانستان انجام داد و ۳۰ درصد هر مجلس شورایی را به زنان تخصیص داده است تا محرومیت‌زدایی صورت گیرد. در کشور ما نیز مانند تخصیص یک روز پول نفت برای محرومیت‌زدایی از برخی مناطق کشور بایستی تصویب شود که مثلاً برای هفت دوره مجلس شورای اسلامی و شوراها ۳۰ درصد ظرفیت مجلس و شوراها به زنان اختصاص پیدا کند تا این محرومیت‌زدایی صورت گیرد، آماری مانند اینکه در استان کردستان در ازای بیش از ۳۰۰ مرد یک زن عضو شورای روستاست، برای همه مایه سرافکندگی است و باید از این وضع خارج شد.

مورد دیگری که در سیاست‌های کلان انتخابات باید روشن شود، تکلیف رؤسای جمهوری است که در دوره ریاست‌جمهوری آن‌ها به دلیل ضعف مدیریت یا هر دلیل دیگری دزدی، اختلاس و ارتشای زیادی صورت گرفته. آیا این افراد بازهم می‌توانند رئیس‌جمهور شوند یا نه؟ آیا رؤسای جمهوری که خود یا منصوب از طرف آن‌ها یا نمایندگان مجلس و شوراها که مدارک دولتی تقلبی داشته‌اند، می‌توانند باز رئیس‌جمهور یا نماینده شوند یا نه؟ در قوانین نیز این گونه امور که تجربیات تلخ نظام جمهوری



امام خمینی در حال نوشتن رأی خود جهت انتخابات مجلس شورای اسلامی در یکی از شعبه‌های اخذ رأی در جماران



خود اعلام کردند تا بدین وسیله اعلام کنند که او محبوب خلق ایران است. از این نقطه بود که مسخره کردن انتخابات شروع شد و در تمام دوران رضاشاه مجلس به ضعیف‌ترین وضعیت در آمد به طوری که رضاشاه هر کس را می‌خواست تشویق کند می‌گفت او را به مجلس (طبق نوشته آیت در کتاب درس‌هایی از تاریخ سیاسی معاصر - به طویل بفرستید) و با این دستور نام او توسط نظامیان از صندوق انتخابات بیرون می‌آمد. علت اصلی اینکه رضاشاه و شاه را دیکتاتور می‌خواندند این بود که انتخابات و مجلس را در دست خود گرفته بودند و با صدها نوع بازی که در آوردند آرای مردم در انتخابات بی‌تأثیر شده بود. در آن دوران ظاهراً مجلس داشتیم، ولی در واقع چون داور خودش گل می‌زد مجلس واقعی و بر اساس انتخاب واقعی مردم نداشتیم.

### وزارت اطلاعات

از عناصر مهم صحنه انتخابات، وزارت اطلاعات است. در قانون انتخابات این وزارتخانه نوعی حق وتو در تأیید یا رد صلاحیت افراد پیدا کرده است که گاهی به‌شدت و گاهی کمتر اعمال می‌شود. از آنجا که در سی و چند سال گذشته این وزارتخانه به دلیل گرایش وزیر مربوطه دچار قبض و بسط زیاد در تأیید یا رد صلاحیت افراد شده است باید برای جلوگیری از افراط و تفریط‌ها، ضوابطی را تدوین و وزارتخانه را در برابر شکایت شاکیان پاسخگو قرار داد. زمان تدوین قانون اساسی اول به دلیل خطرات بدی که از ساواک و رژیم گذشته بود، حرفی از تأسیس وزارت اطلاعات نبود. به همین خاطر در قانون اساسی در این مورد حرفی یافت نمی‌شود. در آن زمان تصور می‌شد اگر کسی توسط قوه مجریه به‌ناحق رد صلاحیت شد، شورای نگهبان قانون اساسی تمام دلایل رد صلاحیت‌ها را بررسی می‌کند و از حیثیت تک‌تک افراد رد صلاحیت‌شده دفاع کرده و حقوق آن‌ها را استیفا می‌نماید، زیرا وظیفه شورای نگهبان را نظارت داورانه قلمداد می‌کردند، اما کم‌کم مسائل به آن‌سو رفت که شورای نگهبان هم در عداد رد صلاحیت‌کنندگان قرار گرفت و تاکنون کمتر دیده یا شنیده شده که در دفاع از افرادی که به توصیه یا فشار وزارت اطلاعات رد صلاحیت شوند، شورای نگهبان سینه سپر کند و پرونده آن‌ها را بخواهد و اگر از روی حب و بغض‌های جناحی این فشارها وارد شده است احقاق کرده باشد و با افتخار اعلام کنند که چه تعداد پرونده رد شدگان از سوی گزارش‌های وزارت اطلاعات را شورای نگهبان بررسی و چه تعداد آن‌ها را پذیرفته یا رد کرده و کاندیدا را در برابر وزارت اطلاعات حمایت کرده است.

از آنجا که رد صلاحیت یک‌جانبه در انتخابات از سوی وزارت اطلاعات برای رد شدگان و خانواده و طرفداران آن‌ها بدبینی همراه دارد و کم‌کم سایه وحشت را بر جامعه می‌اندازد و نسبت به انتخابات بدبینی یا بی‌تفاوتی ایجاد می‌کند، جا دارد تمهیدی برای گفت‌وگوی متقابل کاندیدای رد صلاحیت شده با نماینده تام‌الاختیار آن وزارت فراهم آید. مثلاً

شورای نگهبان هم به طرفداری از شخص منظور امام همه تخلف و تقلب‌ها را نادیده بگیرد چه رسد به ناظران بر صندوق که بیرون آوردن نام آن شخص را بر خود تکلیف می‌دانستند و بدین ترتیب صحت انتخابات به‌شدت آسیب می‌دید.

بدیهی است اگر او همچون پدری در پنهان و آشکار بین فرزندان خود تبعیض قائل شده جایگاه خود را در میان اعضای خانواده تضعیف می‌کرد و در اصطلاح سیاسی از رهبری ملی به رهبری حزبی تنزل می‌کرد و اگر امام جناح‌گرایی می‌کرد جناح مقابل به خود حق می‌داد که رکن مقابل او قرار گیرد تا جایی که کانون خانواده کشور به دو بخش تقسیم می‌شد. پس هر انتخابات مردمی باید مصون از انگشت اشاره پیشوای جامعه بوده تا از آسیب مصون شود.

نکته اساسی دیگری که در انتخابات با جایگاه رهبر جامعه تماس مستقیم دارد موضوع نیروهای مسلح است. از آنجا که رهبر کشور در قانون اساسی ما فرمانده کل قوا شناخته شده است و ذات نظامی‌گری با امور سیاسی سازگار نیست، هدایت نظامیان برای جلوگیری از ورود آن‌ها به عرصه سیاسی بر عهده ایشان است. بدیهی است اگر نظامیان به عرصه سیاسی ورود پیدا کردند در درون خود به گرایش‌های مختلف روی خواهند آورد و در نهایت فروپاشی یا تضعیف سازمان نظامی‌گری قطعی است. همچنین باید دقت داشت مبدا با صدور دستور آشکار و پنهان نظامیان به‌طور سازمان‌دهی شده نظیر یک حزب، رقیب مردم غیرنظامی قرار گیرد که این حرکت آغاز جدایی آن‌ها از مردم و موجب تضعیف پشتوانه مردمی آن‌ها است. سازمان‌دهی با مهندسی آرا با برگ برنده نظامیان همچون بیرون راندن جامعه یا در تقابل قرار دادن نظامیان با مردم است. تجربه تلخی که تاریخ ما سراغ دارد متعلق به زمانی است که رضاخان هنوز شاه نشده و فرمانده سپاه جنگ بود. او در انتخابات شرکت کرد و در شهر بابل کاندیدای مجلس شورای ملی شد، اما نظامیان از تمام صندوق‌های کشور او را صاحب رأی اول شهر

اسلامی وجود داشته است باید دیده شود تا رؤسای جمهور همیشه خود را در این موارد مسئول و پاسخگو بدانند نیز در مورد نمایندگان سه نهاد دیگر و تبانی و سوءاستفاده آن‌ها نیز باید به‌طور شفاف در سیاست‌های کلان و قوانین انتخابات تکالیف دیده شوند.

به نظر می‌رسد باید در سیاست‌های کلان مصوب مجمع تشخیص مصلحت نظام تجدیدنظر کرد و همه مواردی را که تاکنون جمهوری اسلامی با آن روبرو بوده و حل نشده است مرتفع کرد. جا دارد مجمع تشخیص مصلحت نظام آن مصوبه را پیش از تقدیم به رهبری به نظر عموم بگذارد تا صاحب‌نظران آن را به نقد و بررسی بگذارند و با جامعه نیز در این خصوص مشورت صورت گیرد و به طرح جامع و پخته‌ای تبدیل شود و سپس مسیر فرازین خود را طی کند.

### جایگاه رهبری و موارد منسوب به آن

جایگاه رهبری در انتخابات جایگاه پدری است که نباید بین فرزندان خود تبعیض قائل شود. به همین دلیل وقتی آقای انصاری نامه‌ای برای بنیان‌گذار جمهوری اسلامی نوشت که بالاخره شما کدام یک از دو جناح را قبول دارید، ایشان تبسم گونه پاسخ داد که برای من هیچ فرقی نیست یا میزان رأی ملت است و سخت بر این گفتار خویش پایبند بود به گونه‌ای که تاکنون پس از درگذشت ایشان و فرزندشان و گذشت بیش از یک ربع قرن هنوز بر ملا نشده است که امام در انتخابات به چه کسی یا کسانی رأی داده است. مردم نیز از کلمه میزان، همان مفهوم را می‌یافتند که مثلاً گفته می‌شد میزان قبولی عبادات دیگر مرتبط با نماز شماسست. امام هیچ‌گاه انگشت اشاره به‌سوی کاندیدای خاصی نشانه نرفت و جز تشویق به شرکت در انتخابات سخن دیگری از ایشان دیده نشد و قبض و بسط برای دو جناح بزرگ درون انقلاب ایجاد نکرد. باید این شیوه را ستود و پاسدار آن بود. بدیهی است کوچک‌ترین اشاره امام می‌توانست توجیهی باشد که حتی خود

می‌توان در زمان انتخابات نماینده رسمی وزارت اطلاعات در استانداری ساکن شده و پاسخگوی رد صلاحیت‌شدگان باشد؛ چراکه گاهی اشتباهات اساسی (همانند یکی از عزیزانی که به دلیل تشابه اسمی در انتخابات دوره ششم رد شده و نتوانسته بود از خود دفاع کند) به وجود بیاید. چنان‌که در روز آخر به خود او گفته بودند، اعلامیه علیه امام‌جمعه را جرم او دانسته و در پرونده او آورده بودند درحالی‌که اعلامیه را فرد همنام او نوشته بوده و در آن فرصت کوتاه چند لحظه‌ای که در روز آخر رسیدگی به شکایات؛ سخنگوی شورای نگهبان به او داده بود نتوانسته مسئله را حل کند و رد صلاحیت شد.

با توجه به این تجربه‌ها بر این پیشنهاد تأکید دارد که در زمان انتخابات، وزارت اطلاعات پاسخگوی بی‌دلهره و غیر ترس‌آور برای رد صلاحیت‌شدگانی باشد که از سوی گزارش وزارت اطلاعات رد شده‌اند چون حق هر کسی است از خود دفاع کند و هیچ کس هم نباید از وزارت اطلاعات ترس بیجا داشته باشد، زیرا بر فرموده امام علی (ع) جامعه‌ای که در برابر حاکمیت دچار لکنت زبان شد، روی سعادت را نخواهد دید.

از اشتباهات احتمالی که بگذریم بزرگ‌ترین آسیب به نظام و خود دستگاه وزارت اطلاعات و انتخابات، آن است که در درون این دستگاه گرایش جناحی وارد شود و افراد و مردم را برحسب ارزش جناح‌بندی خویش ارزیابی کرده و در پرونده آن‌ها تأثیر دهند. اشتباه بزرگ‌تر وزارت اطلاعات این است که اجازه دهد دیگران کاری موازی و به نیابت آن‌ها انجام داده و با اطلاعات خام که به شورای نگهبان یا مراکز دیگری می‌دهند موجب تأیید و رد صلاحیت افراد شوند، زیرا راه‌اندازی دو دستگاه اطلاعاتی خودبه‌خود موجب ایجاد دو نوع حاکمیت موازی در یک قلمرو حکومتی خواهد شد و مصالح ملی را تهدید خواهد کرد زیرا اطلاعات ناپخته گزارشگران به‌طور مستقیم به شورای نگهبان آسیب جدی برای انتخابات سالم است و به پای وزارت اطلاعات نوشته خواهد شد.

### رقبای در قدرت

ازجمله آسیب‌های انتخابات، تلاش رقبای در قدرت برای بیرون‌نگه‌داشتن رقیب بیرون از قدرت است. نماینده مجلس، امام‌جمعه یا نماینده ولی‌فقیه، رئیس‌جمهور و مانند این‌ها که در قدرت هستند هرگاه با رقبای عادی به رقابت می‌پردازند از راه‌های بسیار متفاوت می‌توانند به رقیب خود ضربه وارد کنند؛ از سوءاستفاده از امکانات مادی دولت گرفته تا دسترسی به شورای نگهبان. حتی با فرستادن گزارش غلط می‌توانند برای آسیب‌زدن به رقیب خود عمل کنند. در یک انتخابات سالم باید تمام این آسیب‌ها شناسایی و از آن جلوگیری شود.

### قدرت‌های اقتصادی

این قدرت‌ها با طمع سودجویی‌های بعدی قادرند آسیب‌های جدی بر روند سالم انتخابات بزنند. دامنه این آسیب‌ها فراوان هستند که ساده‌ترین و شناخته‌شده‌ترین آن‌ها در دست گرفتن فضای

تبلیغاتی با توان مالی زیاد به نفع کاندیدای موردنظر خود آن‌هاست. کاری که ممکن است نماینده آینده را برده رأی‌دهنده برای قدرت اقتصادی حامی خود بکند. در کشورهایی که احزاب نقش کم‌رنگ دارند این آسیب، نقش پررنگ خواهد داشت. یکی از کاندیداهای دوره هفتم در یکی از شهرهای اطراف تهران به نگارنده می‌گفت پیش از شروع تبلیغات انتخاباتی کسانی که قدرت اقتصادی بسیار بالایی داشتند نزد او آمدند و گفتند ما همه برنامه تبلیغاتی شما را بر عهده می‌گیریم و نیازی نیست خودت هیچ کاری انجام دهی. ما تو را به مجلس می‌فرستیم و از او خواسته‌ای داشته‌اند. ایشان که تحصیل کرده در خارج نیز بود پاسخی به این مضمون داده بود که من خودفروشی نمی‌کنم و تا ندانم که به‌طور دقیق از من چه می‌خواهید و چه شرایطی پیش می‌آید چنین چیزی را نمی‌پذیرم، پس از شنیدن این پاسخ، پیشنهاددهندگان او را رها کرده و رفتند. اینکه آیا کسانی قصد داشته‌اند این کاندیدا را آزمایش کنند یا ماجرا، واقعی بوده برای نگارنده روشن نیست، ولی در کشوری که احزاب قوی و هدایت‌کننده انتخابات و کاندیداها نباشند هیچ بعید نیست برخی کاندیداها پیش خرید شوند و آرای مجلس را پیش فروش کنند.

### ائمه جمعه

تکلیف ائمه جمعه در انتخابات از نظر نظام مشخص نیست، چراکه دیده‌شده هر يك از آن‌ها که در انتخابات دوره هفتم و هشتم ریاست‌جمهوری به نفع رئیس دولت اصلاحات موضع‌گیری کردند بعد برکنار یا منزوی شدند، اما اغلب آن‌ها برای رئیس دولت نهم و دهم آشکارتر از قبلی‌ها تبلیغ کردند. بنابراین به دو دلیل باید تکلیف آن‌ها روشن شود. اول اینکه نماز جمعه وظیفه و رسالت وحدت‌بخشیدن به جامعه را دارد. دوم آنکه اعتبار خود را از دین و رهبری می‌گیرد و باید مدافع همه مؤمنان از هر جناح و گروه درون نظام باشد. به این خاطر ائمه جمعه یا باید از موضع‌گیری يك‌جانبه پرهیز کنند یا آنکه مانند زمان امام، این اختیار را داشته باشند که هر يك از آن‌ها به سمت‌وسوی هر کاندیدی که خواستند رفته و حمایت کرده، مورد ایراد و سرزنش قرار نگیرند. در غیر این صورت به جایگاه انتخابات سالم و طبیعی و نیز جایگاه وحدت‌بخشیدن به جامعه ضربه

از اشتباهات احتمالی که بگذریم بزرگ‌ترین آسیب به نظام و خود دستگاه وزارت اطلاعات و انتخابات، آن است که در درون این دستگاه گرایش جناحی وارد شود و افراد و مردم را برحسب ارزش جناح‌بندی خویش ارزیابی کرده و در پرونده آن‌ها تأثیر دهند

وارد می‌کنند و موضع‌گیری آن‌ها تبدیل به آفت برای انتخابات و نماز جمعه می‌شود.

در زمان امام شاهد بودیم که مثلاً امام‌جمعه اصفهان و شیراز به‌طور کامل مواضع مخالف یکدیگر نسبت به کاندیداها داشتند اما از نظر ستاد اقامه نماز جمعه و خود امام هیچ تفاوتی نداشت. مردم نیز نظرات همه آن‌ها را می‌شنیدند یا در رسانه‌ها می‌خواندند و سپس انتخاب می‌کردند.

### صداوسیما

در يك نگاه به روند انتخابات در دوران مختلف به‌ویژه یکی دو دهه گذشته می‌توان تأثیر عملکرد صداوسیما را بر مردم به سه حالت تفسیر کرد.

الف. در حالتی که مایل است مردم شرکت نکنند تا جناح اقلیت کشور برنده انتخابات شوند که در دوران گذشته بیشتر مشهود بود.

ب. در حالتی که به‌شدت از جناح راست تبلیغ می‌کند و مردم به لجاجت افتاده و جناح مقابل آن‌ها را مظلوم احساس می‌کنند و به آن‌ها رأی می‌دهند مانند دوم خرداد ۱۳۷۶ که این‌گونه شد.

ج. در حالت آرام‌تر که از جناح راست تبلیغ می‌کند و به دلیل شرایطی که بروز می‌کند، بخش آرای سرگردان جامعه را به‌سوی جناح راست سوق پیدا می‌دهد.

در یک جمع‌بندی می‌توان گفت در هر سه حالت صداوسیما وظیفه خود می‌دانسته که حداقل ۵۰ درصد جهت‌گیری و تبلیغات خود را در شکل‌های مختلف آشکار یا با پوشش برای جناح راست تبلیغ کند. حتی دیده‌شده گاهی به نفع جناح راست، قانون اساسی زیر پا گذاشته‌شده، اما صداوسیما آن را به هیچ گرفته است. برای نمونه در انتخابات ۱۳۸۸ برخلاف صریح قانون اساسی که گفته است تا کسی محکوم نشده نباید مورد اتهام قرار گیرد، اما یکی از کاندیداها پرونده در دست با گفتن بگم‌بگم همسر رقیب خود را متهم و کسان دیگری را قبل از محاکمه متهم کرد، ولی صداوسیما از این قانون‌شکنی آن کاندیدا جلوگیری نکرد و دست او را باز گذاشت تا در برنامه بعدی کاندیدای دیگری را پیش از محکومیت، رانت‌خوار معرفی کند. این قانون‌شکنی از سوی رسانه ملی همه‌چیز از جمله قانون اساسی و قوانین بعدی را بی‌ارزش می‌کند و به‌ویژه به جایگاه رهبری به دلیل آنکه ریاست این سازمان از طرف ایشان منصوب می‌شود ضربه جدی وارد می‌کند. امید است در مدیریت جدید صداوسیما از این نوع وقایع رخ ندهد. درهر حال یک‌جانبه‌گرایی صداوسیما همیشه برای يك انتخابات سالم آفت بوده و ادامه آن‌هم آسیب است. صداوسیما باید یکی از دو راه را طی کند یا آنکه طبق تفسیر جدید از اصل ۴۴ اجازه راه‌اندازی صداوسیما به همه جناح‌ها بدهد تا آن‌ها زیر پرچم حزب و جناح خود صداوسیما داشته باشند یا آنکه واقعاً وظیفه ملی خود را انجام داده و از موقعیت ملی به درون جناح‌ها عدول نکند چراکه رسانه ملی از يك جناح یا يك گروه نیست و وظیفه حزبی ندارد. شوربخانه آنکه صداوسیما راهگشای آسیب‌زدن دیگر نهادها و افرادی است



که موظف هستند موضع ملی داشته باشند و از موضع ملی خود پایین نیایند و بی طرفانه عمل کنند، نظامیان؛ شورای نگهبان قانون اساسی؛ ائمه جمعه و در بخش‌های دیگر نظیر بنیاد مستضعفان و هر نهاد و اداره‌ای که زیر نظر مقام رهبری است و همه ادارات دولتی که از اعتبارات ملی استفاده می‌کنند همگی باید ستون وسط خیمه جامعه را تشکیل دهند و به این سو و آن سو گرایش پیدا نکنند تا ستون اصلی کج نشود. به‌طور قطع هنگامی که شور و حال صداوسیما را در گرایش به یک سو می‌نگرند بی‌شک تحت تأثیر قرار گرفته و آن‌ها نیز به تدریج و کندروی می‌افتند و از حالت تعادل خارج و از جایگاه ملی به جایگاه حزبی تعدیل پیدا می‌کنند و شأن جایگاه خود را می‌شکنند. مدیران و سیاست‌گذاران صداوسیما باید بدانند این دستگاه به‌مثابه چهره و میزان عدالت اجتماعی در عرصه سیاسی است و اگر ذره‌ای تنازل داشته باشد خروج از عدالت اجتماعی در عرصه سیاسی را به نمایش می‌گذارد، چون صداوسیما به همه ملت تعلق دارد، هر کسی که مالیات می‌پردازد حق بهره‌وری از این دستگاه را دارد، بنابراین هر نوع جهت‌گیری به نفع فرد یا گروه خاص حق‌خوری و ظلم آشکار و ظلم به حق‌الناس و حقوق عمومی است.

### گروه‌های فشار

طیف‌های غیررسمی سیاسی که گروه‌های فشار نامیده می‌شوند در تخریب روند طبیعی یک انتخابات بسیار اثرگذارند. این گروه‌ها معمولاً با ذهنیت‌سازی برای مسئولان انتخابات در همه مراحل انتخابات می‌توانند تصمیم‌سازی کنند. در رد یا تأیید صلاحیت افراد، در ایجاد فضای تبلیغاتی، در ابطال صندوق‌های خاص حتی جو توهم و رعب برای مسئولان و مردم به وجود آورند. کنترل گروه‌های فشار وظیفه ذاتی و اولیه حاکمیت است وگرنه چه‌بسا به درگیری بین طرفداران جناح‌ها می‌انجامد. در این‌باره به‌ویژه در برابر گروه‌هایی که خود اجتهادی دارند و برای قانون ارزش قائل نیستند باید سخت‌گیری لازم به عمل آید و کنترل شوند.

### تشکل‌های رسمی غیرسیاسی

این نوع تشکل‌ها نفعاً و اثباتاً وظیفه کار سیاسی ندارند. آن‌ها باید از ورود به عرصه سیاسی پرهیز کرده، مسئولان نظام هم از اینکه این‌گونه تشکل‌ها را در بستر سیاسی قرار دهند باید به‌شدت پرهیز کنند. متأسفانه ما در کشور، احزاب سیاسی قوی نداریم، به‌ناچار کارهای سیاسی دانسته و ندانسته به دوش این‌گونه تشکل‌ها می‌افتد. فراوان دیده می‌شود که مثلاً نظام‌مهندسی، نظام پزشکی، انجمن پرستاران، انجمن صنفی روزنامه‌نگاران، سندیکای کارگران و تشکل‌های محیط‌زیستی به عرصه‌های سیاسی ورود پیدا کرده و موجبات درهم‌ریختگی نظام درونی خود را فراهم می‌کنند. همچنین اذهان مردم را از احزاب سیاسی که باید وظیفه کار سیاسی را به دوش بکشند منحرف می‌کنند. گاه دیده‌شده این نوع تشکل‌های در جایگاه گروه فشار قرار گرفته و بر روند انتخابات فشار وارد می‌کنند یا آنکه گروه‌های فشار با در تنگنا قرار دادن این نوع تشکل‌ها انتقام سیاسی از آن‌ها می‌گیرند. باید این تشکل‌ها از وجود خود، سیاست‌زدایی کنند تا از کشاکش‌ها مصون مانده و قوی و پایدار بوده و نیز خدشه‌ای به روند انتخابات وارد نکند و چه‌بتر که هر یک از این اصناف یا تشکل‌های رسمی غیرسیاسی، یک حزب سیاسی جداگانه در کنار خود داشته باشند و این دو وظیفه را از یکدیگر تفکیک کنند، جای حزب پزشکان ایران، حزب مهندسين ایران، حزب روزنامه‌نگاران کشور، حزب دانشگاه‌ها و حزب دوستداران محیط‌زیست در کشور ما خالی است. این اصناف باید با تشکیل احزاب صنفی، تشکل‌های غیرسیاسی خود را از کار سیاسی کردن نجات دهند. اینکه حتی مراسم درگذشت افراد و افطارهای ماه رمضان و مجالس عروسی فرزندان بزرگان به باشگاه حزب سیاسی تبدیل می‌شود ناشی از کمبود حزب قوی و نبود آزادی‌های سیاسی بادوام و باثبات برای این نوع تشکیلات است.

### اعتبارات و هزینه‌های انتخابات

از مؤلفه‌های اصلی برای برگزاری درست یک

انتخابات آن است که اعتبارات و هزینه‌های منطقی داشته باشد. کمبود اعتبار، فساد، سستی و طمع را به همراه اوراق برگ رأی یا حتی در هنگام قرائت آرا نفوذ خواهد داد.

توضیح درباره این نکته نیاز نیست و دامنه این مسئله آن‌قدر وسیع است که هر خواننده‌ای می‌تواند مثالی را در نظر گیرد. از گرسنه ماندن ناظر صندوق در هنگام رأی‌گیری تا فرمانداری که به دلیل دست‌تنگی برای رفع مشکلات مدیون کاندیدا یا یک سرمایه‌دار که حامی کاندیدای خاصی است می‌شود و نمونه‌های بسیار فراتر از این‌ها که می‌تواند بر انتخابات اثر منفی بگذارد. برای نمونه اشتباه استراتژیک و اجباری نظام که توسط دولت و مجلس با تجمیع انتخابات صورت گرفت، به دلیل همین دست‌تنگی و نبود اعتبارات بوده است. در انتخابات همزمان شوراهای کشور و ریاست‌جمهوری در سال ۱۳۹۲ آثار این اشتباه خود را به نمایش گذاشت. دیدیم که چگونه انتخابات شوراها در حاشیه انتخابات ریاست‌جمهوری قرار گرفت و نسبت به یک انتخابات اصیل و مستقل دچار آسیب روانی و اسیر فضای ناشی از انتخابات ریاست‌جمهوری شد و استقلال و هویت خود را از دست داده و همچون طفیلی انتخابات ریاست‌جمهوری شد تا جایی که بسیاری آن را فراموش کرده و می‌گفتند ابتدا ببینیم چه کسی رئیس‌جمهور می‌شود بعد شوراها را هم یک کاری خواهیم کرد. پس از برگزاری انتخابات، فرماندار تهران (آقای فرهادی) که در سه دولت اصلاحات خاتمی، احمدی‌نژاد اصولگرا و دولت اعتدال روحانی همیشه در سمت‌های استاندار و فرماندار بوده) قاطع اعلام کرد من به‌عنوان یک صاحب‌نظر انتخاباتی، این کار را یک اشتباه بزرگ اعلام می‌کنم و باید این دو انتخابات از یکدیگر جدا شوند. به‌رحال کمبود اعتبار انتخاباتی آسیب‌های استراتژیک برای انتخابات ایجاد می‌کند.

### وزارت کشور

آسیب‌هایی که از این طریق وارد می‌شوند عبارت‌اند از: نداشتن سیاست‌های کلان و ثابت شناخته‌شده، نداشتن اعتبارات لازم، تأثیرپذیری از گروه‌های فشار، نداشتن کارشناسان خیره انتخاباتی، انتصاب فرمانداران و مدیران ضعیف یا بی‌تجربه یا بی‌تعهد یا بی‌تخصص، نداشتن ابزارهای کارساز، وجود اداره ثبت‌احوال مشکل‌دار، وجود وزیر و استانداران ضعیف یا دارای تعصب جناحی، نبود فناوری خوب و رو به رشد برای دریافت بی‌دغدغه آرا و شمارش آن که به انتخابات سالم آسیب می‌زنند. اصلاح این عوامل همگی بسترساز انتخابات درست هستند که مهم‌ترین آن‌ها استفاده از فناوری‌های جدید است که به‌طور مستمر بر کیفیت برگزاری انتخابات و شفاف‌سازی آن‌ها می‌افزاید.

برای هر یک از موارد گفته‌شده می‌توان نمونه‌هایی از انتخابات در سال‌های گذشته آورد. برای نمونه در مورد موضوع کارکنان؛ در انتخابات سال ۸۸ دیده شد که برای ستاد انتخابات وزارت کشور از کارکنان



عکس از خبرگزاری فارس

پیشین وزارت کشور استفاده نکرده و موقتاً کسانی را از بیرون آوردند. این حرکت جای پرسش و تأمل زیادی داشت، چراکه همین کارشناسان قبلی وزارت کشور بودند که انتخابات دوره پیش از آن را انجام داده بودند. آیا آن‌ها در انتخابات سال ۱۳۸۴ تخلف یا تقلب یا ناکارآمدی خود را نشان داده بودند که به آن‌ها اعتماد نکردند؟ این نوع حرکات حفره‌های بی‌اعتمادی را نسبت به عملکرد وزارت کشور و فرایند هر انتخاباتی ایجاد می‌کند؟ جالب است که این پرسش برای ناظران اعم از مجلس، شورای نگهبان و... ایجاد نشد که چرا چنین کردند؟ به‌رحال باید آن‌چنان اعتمادی در جامعه نسبت به کارشناسان و مدیران انتخابات وزارت کشور ایجاد شود که سخن و نظر آن‌ها همچون نظر یک پزشک متخصص برای عموم مردم حجت قرار گیرد چراکه انجام انتخابات یک تخصص است و از کار کوزه‌گری کمتر نیست که گفته می‌شود دارای فوت مخصوص به خود است اینکه هر دولتی برای خود از جایی نیروی انتخاباتی بیاورد، فلسفه وجودی اداره انتخابات وزارت کشور را به هم می‌ریزد.

## احزاب

احزاب رسمی و توانمند می‌توانند در نجات انتخابات از آسیب‌های زیادی اثرگذار باشند؛ به گونه‌ای که باید گفت احزاب و انتخابات دو روی یک سکه یا یک زوج کامل برای تشکیل خانواده انتخابات هستند. خانواده‌ای که مجلس کارآمد و مطبوعات خوب، فرزندان سالم و ارزشمند آن‌ها هستند. هرگاه این دو از یکدیگر جدا شده یا همسان و در شأن یکدیگر نباشند، خانواده و فرزندان آن‌ها نیز رها و چه‌بسا خیابان گرد شده و بدین سوی و آن سوی کشیده می‌شوند.

ناگفته نماند برای احزاب نیز آسیب‌ها و آفاتی است که اولین آن علمی نبودن مدیریت حزبی است. دردی که تمام احزاب ایران از ابتدا تا کنون دچار آن شده و مردم را نه تنها نتوانسته‌اند به‌طور دائمی جذب کرده، بلکه دچار ذهنیت بد نسبت به کارآمدی احزاب کرده‌اند، اما کارآمدی احزاب در برابر انتخابات عبارت‌اند از: نظارت قانونمند از سوی مردم یا صنف طرفدار خود بر انتخابات، جلوگیری از موجی شدن و لحظه‌ای گشتن مردم و سرنوشت انتخابات، شناسایی نیروهای کارآمد و تربیت نیرو برای امور و معرفی آن‌ها به مردم، قانونمند و منطقی شدن هزینه‌های تبلیغات، شفاف شدن محل تأمین هزینه تبلیغات، جایگزین شدن رقابت‌های حزبی به‌جای رقابت‌های محلی و قومی. وجود احزاب انواع بهره‌های دیگری برای انتخابات دارد که نبود هر یک از آن‌ها، خلأ یا آسیب خواهد بود. یکی از این موارد موجی بودن انتخابات به دلیل نبود احزاب است.

در کشورهایی که احزاب فعالیت سیاسی خوبی دارند، در طول مدت سه - چهار سال در میان دو انتخابات کاندیداهای خود را در کنگره‌های حزبی و انتخابات درون‌حزبی به‌خوبی به دیگران شناسانده و او را با مصاحبه‌ها و پرسش و پاسخ‌ها ورزیده

## هرگاه رسیدگی به شکایات منطقی و اقناع‌کننده نباشد بر انتخابات اثر سوء می‌گذارد. فرایند رسیدگی به شکایات برای افراد رد صلاحیت‌شده تاکنون فاقد قوانین و سازوکار پاسخگویی بوده است. به همین دلیل اقناع‌کننده نبوده و باید در قوانین انتخابات دیده شود

می‌کنند؛ به گونه‌ای که در روز انتخابات تمام جنبه‌های فکری و روحی و روانی و توانایی کاندیدا برای عموم شناخته‌شده و نقاط ضعف و سوابق او بسیار شفاف و روشن است. از سوی دیگر به دلیل آنکه یک حزب پشتوانه روانی، فکری و اقتصادی کاندیداست از اضطراب، تهاجم و شایعات در امان می‌ماند. به این خاطر امکان ایجاد موج به نفع یا علیه کاندیداها در روز انتخابات ابداً وجود ندارد، اما در کشورهایی مانند ما چنان که مشاهده می‌کنیم حتی تا ظهر روز انتخابات نوسان و امواج سیاسی غیرقابل کنترل بدین سوی و آن سوی می‌رود و مردم را با خود می‌برد. در کشورهایی نظیر کشور ما انتخابات یک شانس یا بازی شطرنج ناگهانی است که کسی به‌طور ناگهانی برنده یا کیش ومات می‌شود. به تعبیر دیگر انتخابات در ایران تابع هیجان و احساسات ناشی از بگو مگوهای رسانه‌ای گذرا یا تحركات و چه‌بسا شایعات و مناظره‌های لحظه‌ای خواهد بود و از یک منطق عقلانی و انتخاب با تدبیر و درایت خارج است. معیار قانون اساسی آن است که باید آزادی‌های سیاسی تضمین شود و احزاب قوی و پایه‌ای ایجاد گردد. نتیجه اینکه احزاب سیاسی قوی ضمن پاسداری از آزادی‌های سیاسی، انتخابات را کم‌آفت و کم‌آسیب می‌کند.

## کاندیدا

کاندیداها با بد اخلاقی، کم ظرفیتی و ناتوانی در انجام وظایف انتخاباتی می‌توانند بخشی از مردم را از حضور در انتخابات منصرف کرده و خودشان آسیب انتخابات حاضر یا بعدی شوند. گاهی نیز با تحریک احساسات قومی و محلی یا خرید آرا و نفوذ غیرقانونی در فرآیند انتخابات و قانون‌شکنی تبعات بدی را برای انتخابات از خود باقی می‌گذارند.

## کیفیت و کمیت تبلیغات

تبلیغات دوران انتخابات اعم از تبلیغات عام که برای بسیج مردم به‌سوی صندوق رأی انجام می‌شود یا تبلیغات خاص که برای کاندیدای مشخصی انجام می‌شود، هر دو در میزان حضور مردم اثر دارد و چه‌بسا برخی از تبلیغات به ضد تبلیغات تبدیل شده و مردم را متفرق کند. مثلاً این موضوع که همیشه تبلیغ می‌شود برای کوییدن مشت به دهان دشمن به پای صندوق‌های رأی می‌رویم، کم‌کم موجبات

بی‌رغبتی مردم را فراهم می‌کند، زیرا مردم تصور می‌کنند برای نظام، مردم و حل و فصل مشکلات داخلی و رفاهی آن‌ها ارزشی ندارند، بلکه مردم ابزار دهن کوبی هستند و خودشان هدف اصلی نیستند. همچنین تبلیغات گسترده و پرهزینه از سوی کاندیداها یا تهمت و دروغ و تحقیر رقبا می‌تواند مردم را متفرق کند.

## رسیدگی به شکایات

هرگاه رسیدگی به شکایات منطقی و اقناع‌کننده نباشد بر انتخابات اثر سوء می‌گذارد. فرایند رسیدگی به شکایات برای افراد رد صلاحیت‌شده تاکنون فاقد قوانین و سازوکار پاسخگویی بوده است. به همین دلیل اقناع‌کننده نبوده و باید در قوانین انتخابات دیده شود. در این راستا همیشه بین شورای نگهبان و رد صلاحیت‌شدگان بگو مگو و ناراضی‌تایی دیده می‌شود و شاکای هیچ‌گاه بر اساس ضوابط قانونمند به پاسخ منطقی و اقناعی دست نمی‌یابد. این موضوع به انتخابات شوراها که ربطی به شورای نگهبان ندارد نیز سرایت کرده و درد بی‌درمان هر نوع انتخابات در ایران شده است...

## استصوابی شدن انتخابات

قبلاً گفته شد این قانون که عدول از انتخابات دوران امام (ره) است (به دلیل آنکه هیچ ضابطه‌ای ندارد) آسیب جدی برای انتخابات شده و تجدیدنظر در آن ضروری است. نگاه مردم به این مسئله تأمل برانگیز است. در روز جمعه مورخ ۹۴/۵/۳۰ ساعت ده صبح وارد قضایی شدم. تلویزیون در حال پخش خبر سفر وزیر کشور به آذربایجان و گفتار او پیرامون انتخابات بود. قصاب نگاهی به تلویزیون کرد و بی‌اختیار گفت: «مگر ما انتخابات داریم؟ بابا ول کنید شورای نگهبان که خودش انتخاب می‌کند پس انتخابات چه ربطی به ما دارد؟» گسترش این نوع برداشتها از انتخابات در درازمدت برای نظام و انتخابات هزینه سنگینی ایجاد می‌کند و باید به فکر تجدیدنظر در این قانون بود.

## رعایت شاخص‌های صحت انتخابات

برای صحت انتخابات چهار شاخص اصلی وجود دارد که عبارت‌اند از: رعایت قانون، رضایت عموم مردم، رضایت ضمنی رقبا و اقناع نسبی شاکیان یا وکلای آن‌ها. رعایت این چهار شاخص پس از برگزاری انتخابات باید مشهود باشد در غیر این صورت بر ذهنیت مردم اثر سوء خواهد گذاشت و بر بی‌اعتمادی دامن خواهد زد.

## ارزش دادن به رأی مردم

زمانی به مفهوم واقعی به آرای مردم بها و ارزش داده‌شده که از یک‌سوی فرایند انتخابات از تمام آسیب‌های شمرده‌شده در بالا مصون بوده و به‌درستی صورت گیرد. از سوی دیگر از هدف غایی انتخابات یعنی از عملکرد فرد یا نمایندگان منتخب، نتایج خوبی به دست آید و بهره‌مندی لازم را برای مردم داشته باشند. با آوردن یک مثال این مفهوم را روشن کنیم: در یک دوره هیچ خبری از

مجلس خبرگان رهبری به بیرون سرایت نمی‌کرد. این برداشت از مجلس خبرگان رهبری در وجود مردم روح انفعال و بی‌رغبتی و زدگی از حضور در انتخابات مجلس خبرگان رهبری را ایجاد کرده بود، اما وقتی برای مردم شرح داده شد که موضوع فراتر از این مقوله است و مجلس خبرگان رهبری وظیفه نظارت را نیز داراست و مقداری اخبار این خانه سری به بیرون سرایت کرد، اقبال برای رأی دادن به کاندیداهای خبرگان رهبری بیشتر شد. بنابراین میزان حضور مردم و دقت آن‌ها در انتخابات کاملاً بستگی به میزان بهره‌مندی و کلاسی آن‌ها دارد.

رویه دیگر این سخن آن است که اگر مردم احساس کنند انتخابات برای نمایش دموکراسی نزد جهانیان است و پس از انتخابات بهره لازم را از وجود مجلس، شوراهای و موارد دیگر نخواهند برد، به همان جایی خواهیم رسید که در رژیم قبلی رسیده بودیم. به گونه‌ای که مردم در کناری نشستند و باز یگران با برگزاری انتخابات، نمایش خود را تکرار می‌کردند؛ بنابراین باید چهار عامل فرد منتخب، نهاد انتخابی، اختیارات قانونی، نظارت صحیح، آن‌چنان با یکدیگر موازنه داشته باشند که بتواند بهره خوبی به جامعه برسانند و احساس رضایت و مؤثر بودن در سرنوشت خود و جامعه داشته باشند. مثلاً نماینده‌ای که پایگاه مجلس یا شوراهای را سکوی پرش خود قرار می‌دهد و پس از راهیابی به آنجا پشت به مردم می‌کند تا پست دولتی بگیرد در حقیقت برای رأی مردم ارزش قائل نیست. اگر مجلس شورای اسلامی به مصوبات مورد درخواست شورای عالی استان‌ها بی‌تفاوت باشد، برای دو نوبت رأی مردم ارزش قائل نشده است؛ چون رأی به مجلس و رأی به شورای عالی استان‌ها هر دو به مسخره گرفته شده است. نماینده‌ای که تحرك لازم را نداشته و به‌جای

**اگر مردم احساس کنند انتخابات برای نمایش دموکراسی نزد جهانیان است و پس از انتخابات بهره لازم را از وجود مجلس، شوراهای و موارد دیگر نخواهند برد، به همان جایی خواهیم رسید که در رژیم قبلی رسیده بودیم**

فکر و برنامه و تلاش برای حل و فصل مسائل به کارهای جانبی یا شخصی پردازد و درصدد جلب آرا برای دور بعد باشد، برای رأی مردم ارزش قائل نیست. اگر مسئولان نظام مرتب درصدد کم کردن اختیارات نهادهای انتخابی باشند، برای رأی مردم ارزش قائل نیستند. رئیس‌جمهوری که می‌گوید مجلس یا قانون مجلس را قبول ندارم، برای رأی مردم ارزش قائل نیست و صدها مورد از این دست مثال‌ها می‌توان برشمرد. در نهایت می‌توان گفت بزرگ‌ترین شاخص برای فهم صحت انتخابات از آغاز فرایند انتخابات تا پایان دوره‌ای که افراد انتخاب شده، رضایت موکلان یعنی مردم است که مرحله به مرحله باید مورد ارزیابی و سنجش قرار گیرد و ناروایی‌ها زوده شوند تا انتخابات انجام شده قبلی و انتخابات بعدی از آسیب مصون بمانند. در این راستا آموزش سیاسی مردم توسط احزاب و نظرسنجی و حتی رفتاراندوم‌ها برای تعویض قوانین و سیاست‌های کلان گذشته و نوآوری‌ها می‌تواند در دمیدن روح در کالبد انتخابات و افزایش کیفیت آن اثر شایان داشته و از پیروی و تار عنکبوت گرفتن روش‌های قبلی جلوگیری کند.

## نامشخص بودن تکالیف شرعی

اگرچه بارها رفتن به پای صندوق و رأی دادن به‌مثابه تکلیف شرعی قلمداد شده و با این انگیزه مردم را به‌سوی صندوق‌ها روانه کرده‌اند، اما حقیقت آن است فقط حضور پای صندوق تکلیف قلمداد شده و بقیه تکالیف آن رها شده است. درحالی‌که هر تکلیف شرعی همچون نماز یا روزه خودش ده‌ها مسئله و باید و نبایدهای اصلی و جانبی در عرصه محرمات و واجبات داراست که خودش به یک رساله عملیه نیاز دارد. موارد فراوانی از آسیب‌های انتخابی دوره‌های گذشته را می‌توان برشمرد که با احساس «تکلیف شرعی داشتن» ناظران یا مجریان خلاف قانون عمل کرده‌اند تا جایی که در یک جلسه‌ای از بزرگان یک برادر سپاهی با اصرار درخواست می‌کرد که جا دارد تک‌تک این خلاف‌ها از مراجع استفتا شود و حرمت آن اعلام گردد تا جوانان متشروع دچار قانون‌شکنی نشوند زیرا آن‌ها طبق نظر خودشان تصور می‌کنند که در حال عمل ثواب هستند. در آن جلسه آقای حجت‌الاسلام هادی غفاری پذیرفت که این مسئله را با مراجع در میان بگذارد و از آن‌ها بخواهد حرمت این تخلفات را مورد به مورد اعلام نمایند که این کار انجام نشد. جا دارد وزارت کشور این موارد را جمع‌آوری کرده و این کار را انجام دهد. به‌رحال اگر رأی دادن یک تکلیف شرعی است، اعلام مسائل آن‌هم تکلیف شرعی است. بر اساس این دیدگاه جامعه ما به یک رساله عملیه پیرامون انتخابات نیاز دارد تا افراد مذهبی را به‌سوی انتخابات درست رهنمون کند. برای این‌گونه افراد باید فتوا صادر کرد که جابه‌جا کردن آرا و تعویض صندوق در میان راه یا خواندن رأی یک نفر به نام دیگری و... حرام است تا رعایت کنند و حق الناس نشود. ■

انتخاب نسخه خرید - رایگان ارزی - ورود ثبت نام راهنما

برو

فیدیبو  
نخستین فروشگاه  
قانونی کتاب الکترونیک فارسی

صفحه اصلی | دانلود کتابخوان رایگان فیدیبو | کارت هدیه | درباره ما | تماس با ما | راهنما

## عرضه نسخه الکترونیک چشم‌انداز ایران در «فیدیبو»

خوانندگان گرامی در سرتاسر نقاط ایران و جهان می‌توانند از این پس نسخه الکترونیکی دو ماهنامه سیاسی - راهبردی «چشم‌انداز ایران» را از طریق اپلیکیشن فیدیبو با مبلغ مناسب خریداری و مشاهده نمایند. برای این منظور دارندگان موبایل یا تبلت کافی است اپلیکیشن فیدیبو را از سایت آن (<http://fidibo.com>) دریافت نموده و نصب نمایند و پس از نصب با مراجعه به بخش مجلات فیدیبو، نسخه الکترونیکی چشم‌انداز ایران را دریافت و مطالعه نمایند.

این اپلیکیشن امکانات بسیاری را برای خواننده فراهم می‌کند از جمله رنگ کردن متن، مطالعه در شب، اشتراک گذاری نظرات با دیگران و بسیاری امکانات متنوع دیگر که در کنار هم، لذت مطالعه را دوچندان می‌کند. مجله ارایه شده در فیدیبو پی‌دی‌اف نبوده و این بدان معناست که لازم نیست نگران اندازه فونت یا کوچکی اندازه اسکرین موبایل یا تبلت خود باشید. این نسخه بطور هوشمند خود را با اسکرین شما مطابقت داده و به شما اجازه انتخاب فونت و اندازه دلخواه را می‌دهند.



# زمینه‌های راهبردی توافق وین

## لطف‌الله میثمی

عرصه استراتژی یا راهبرد، عرصه مقوله‌های «ممکن»<sup>۱</sup> است. ممکن، چیزی بین وضعیت موجود و وضعیت ایده‌آل است. به نظر می‌رسد آنچه توافق وین را ممکن کرد عواملی به شرح زیر بود:

### الف) ابرقدرت توده‌ها و عقلانیت بشری

تظاهرات ۱۰ میلیون نفری مردم در سراسر جهان در یک روز علیه جنگ عراق، تظاهرات دو میلیون و ششصد هزار نفری مردم لندن علیه شروع این جنگ و اعلام نظر مردم جهان مبنی بر غیرقانونی دانستن تجاوز آمریکا و انگلیس به کشور عراق، مقاومت مشروع مردم عراق در برابر این حمله نظامی، نرخ بالای یأس و خودکشی افسران و درجه‌داران و سربازان ارتش آمریکا در دوران اشغال عراق، کشته شدن سربازان و مزدوران آمریکایی<sup>۲</sup> و آوارگی میلیون‌ها نفر از مردم عراق، کشته و زخمی شدن تعداد زیادی از مردم عراق و بی‌نتیجه بودن جنگ، حتی از نظر طراحان نئوکوانسی آن، موجب شد باراک اوباما در مبارزات انتخاباتی خود در سال ۲۰۰۸ میلادی در برابر طرفداران لابی اسرائیل که آتش‌بیار این جنگ خانمان‌سوز بودند، رسماً اعتراف کند جنگ عراق فاجعه‌ای بیش نبوده است. در پی این اعتراف بی‌سابقه بود که او با رأی مردم به ریاست‌جمهوری آمریکا رسید.

افزون بر فاجعه تجاوز به عراق، حمله ددمنشانه ناتو به لیبی و نابود کردن تمام زیرساخت‌های آن کشور و تحویل دادن آن کشور به دست عشایر و تروریست‌ها، لکه تنگی به دامان اعضای ناتو بود. به دلیل شرمندگی از چنین وضعیتی، خبرنگاران غربی هیچ‌گونه گزارشی از لیبی تهیه نمی‌کنند. در پی این اعمال ضد بشری و برانگیخته شدن افکار عمومی مردم آمریکا و جهان، اوباما هنگام تصمیم‌گیری درباره جنگ علیه سوریه، احتیاط کرد و برای اولین بار در تاریخ این کشور، تصمیم‌گیری درباره جنگ با سوریه را به مردم و کنگره آمریکا واگذار کرد. کنگره نیز مسئولیت جنگ را نپذیرفت و به آن رأی منفی داد. این اولین باری بود که افکار عمومی و ابرقدرت توده‌ها وارد معادلات سیاسی شدند.

در همین راستا وقتی مردم انگلیس تصمیم به برگزاری تظاهرات اعتراضی سراسری عظیمی علیه جنگ با

سوریه گرفتند؛ پارلمان انگلیس پیش‌دستی کرد و پیش از وقوع این تظاهرات، مسئله در پارلمان طرح شد و اکثریت مطلق نمایندگان مجلس به این جنگ نه گفتند. این‌ها مواردی از رشد امیدوارکننده عقلانیت بشری و روندی در راستای صلح و آزادی است.

نمونه دیگر برای عقلانیت بشری، انتخابات اخیر ترکیه است که ۸۶ درصد از واجدین شرایط، رأی خود را در صندوق ریختند. انتخاباتی که تمام احزاب و کاندیداها در آن، از امکانات تبلیغی چون رسانه‌ها به‌ویژه تلویزیون و امکان نظارت بر صندوق رأی برخوردار بودند. اهمیت این انتخابات در آن است که مردم ترکیه با خط‌مشی‌های مداخله‌گرایانه حزب عدالت و توسعه در لیبی، عراق و سوریه و حمایت این حزب از تروریست‌های داعش مخالفت کردند. این امر گام مهمی در راستای صلح و آزادی در منطقه بود. انتخابات ترکیه نشان‌دهنده روح ملت‌های خاورمیانه است. هرچند ممکن است حزب عدالت و توسعه آن را نپذیرد و با امنیتی - نظامی کردن ترکیه فضا را دگرگون سازد.

عقلانیت دیگری که بشریت به آن دست یافت، مقابله با تجزیه طلبی در انتخابات اسکاتلند بود. اگرچه انگلیس ظلم آشکاری به این کشور و مردمش داشته و دارد، ولی منطق پتروس غالی، دبیرکل اسبق سازمان ملل در این زمینه قابل توجه است. او معتقد بود اگر تجزیه‌طلبی تسری پیدا کند بیش از چهار

هزار کشور جدید به وجود خواهد آمد که اداره آن بسیار مشکل است. مردم اسکاتلند با گفت‌وگو و تعامل به بسیاری از خواسته‌های خود رسیدند.

### ب) تحول در مردم آمریکا

یکی از موارد مهمی که توافق وین را ممکن کرد، نقطه عطف چشمگیر و مثبتی بود که در میان مردم آمریکا به وجود آمده بود. مردم آمریکا به این نتیجه رسیدند که جنگ‌هایشان در ۲۰۰ سال گذشته وطن‌پرستانه نبوده و بیشتر در راستای توسعه‌طلبی و منافع فراملیت‌های نفتی و اسلحه‌سازی بوده است. به این ترتیب مردم آمریکا مخالف هر جنگی شده‌اند. واکنش این مردم در برابر نظرخواهی‌های روزنامه نیویورک تایمز - بهتر است بگویم نظرسازی - کاملاً منفی بود.<sup>۳</sup> چیزی که موجب تأسف بعضی از سناتورهای جنگ طلب شد که چرا مردم دیگر حاضر نیستند برای جنگ هزینه بدهند. مخالفت مردم آمریکا در سه وجه قابل بررسی است:

دوم از نظر اقتصادی، آقای پل کروگمن، اقتصاددان مطرح و برنده جایزه نوبل اقتصاد اظهار داشته بود آمریکا قادر نیست جنگ جدیدی را لجستیک اقتصادی کند.

سوم از نظر سیاسی، نظرخواهی‌های زیادی به‌ویژه نظرخواهی روزنامه نیویورک تایمز از مردم آمریکا،



تظاهرات ضد جنگ - لندن

آب صاف و پاک را روی دست دولتمردان امریکایی ریخت.

در این رابطه ژنرال شوارتزکف، فرمانده جنگ «طوفان صحرا» در خلیج فارس که به کمک ۲۶ کشور دیگر، کویت را از دست صدام درآورد و پس از شکست ارتش امریکا در ویتنام - که به عارضه ویتنام معروف شد - غرورآفرین ارتش بود و اعتبار زیادی بین نظامیان امریکایی داشت، سه ساعت بعد از وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر و حمله به برج‌های تجاری و پنتاگون اظهار داشت «تا کی مردم امریکا بایستی برای ۱۵ میلیون یهودی این قدر هزینه بدهند و از یک میلیارد و دویست میلیون مسلمان محروم باشند؟» البته اظهارات او دیگر از رسانه‌های امریکا پخش نشد. متأسفانه بوش پسر خط‌مشی‌های تنوکانی از پیش برنامه‌ریزی شده<sup>۴</sup> را بر احساسات جریحه‌دار شده مردم در ۱۱ سپتامبر سوار کرد. حمله به افغانستان و عراق و شعار «محور شرارت» پس از آن مطرح شد. از آنجایی که با استناد به اعتراف او، اواما این طرفداران اسرائیل و تنوکان‌ها بودند که جنگ عراق را شروع کردند، هم‌اکنون اظهارات شوارتزکف دارد به واقعیت می‌پیوندد. به نظر می‌رسد مردم امریکا در نانوشت‌های خود معتقد شده‌اند برای مطامع جنگ طلبانه اسرائیل آن هم با نتایج فاجعه‌بار چرا ما باید هزینه بدهیم؟!

تتائهاهو و هواداران تنوکانی او جنگ عراق را راه انداختند، ولی هزینه‌های فیزیکی و معنوی آن را مردم امریکا پرداختند. نتیجه اینکه هم مردم امریکا ضد جنگ شدند و همچنین حاضر نیستند به خاطر اسرائیل هزینه دهند و افکار عمومی مردم به‌ویژه مسلمانان را از دست بدهند. اواما چندین بار به این نکته اشاره کرد که نمی‌خواهیم با ایران بجنگیم تا سربازان امریکایی کشته شوند. مقام رهبری نیز اظهار داشتند امریکا نمی‌تواند بجنگد و راه جنگ را کنار گذاشته است و از راه‌های دیگر می‌خواهد اقدام کند. به نظر من اگر این عامل نبود، توافق وین ممکن نمی‌شد. گفتنی است اواما در اظهارات خود از امنیت اسرائیل کاملاً دفاع کرده و می‌کند و در برابر خواسته‌های آنان گفت، ما پیچیده‌ترین سلاح‌های خود یعنی هوایمی (اف ۳۵) را به اسرائیل خواهیم داد تا برتری هوایی آن کشور تضمین شود، در برابر فوج موشکی حزب‌الله لبنان و فلسطینیان حماس، گنبد آهنین را برای اسرائیل طراحی کرد. اواما در مواجهه با تتائهاهو معتقد بود او فقط به امنیت اسرائیل می‌اندیشد، نه امنیت و آرامش دیگر کشورها و به‌ویژه امریکا، نباید نادیده گرفت در کنار توافق امریکا با ایران، «صلح مسلحی» نیز در حال شکل گرفتن است. از یکسو کارخانه‌های اسلحه‌سازی امریکا منافع سرشاری کسب می‌کنند و از سوی دیگر خطر درگیر شدن جنگی وحشتناک در خاورمیانه را ممکن می‌سازند، به‌ویژه، با دامن زدن به جنگ‌های فرقه‌ای و نژادی که نتیجه آن جنگ نیابتی است. آمار خرید اسلحه توسط عربستان و امارات و تجهیز اسرائیل و اتحادی که اخیراً بین عربستان، امارات، قطر، اسرائیل و ترکیه به وجود آمده است جنگ سرد جدیدی را در منطقه نشان می‌دهد.

به نظر می‌رسد دولتمردان امریکایی به‌ویژه اواما با تغییراتی در اعضای شورای امنیت ملی امریکا مرزبندی جدیدی را با تنوکان‌ها و اسرائیل به وجود آورده‌اند. او در سخنرانی مهم خود گفت: اگر توافقنامه وین توسط کنگره رد شود به دام کابوس وحشتناک جنگ جهانی سوم خواهیم افتاد. بدین معنی که ایران غنی‌سازی خود را ادامه داده و احتمال جنگ وجود دارد، چین و اروپا حاضر به بازگشت به میز مذاکره نیستند. در پایان نتیجه‌گیری‌های خود در این سخنرانی مسئله مهمی را مطرح می‌کند و آن اینکه می‌گوید نظام سرمایه‌داری جهانی به رهبری امریکا در حال گذار از یک نقطه عطفی است که آیا یک ابرقدرت سلطه یا میلیتاریستی باقی بماند که از راه جنگ هژمونی خود را اعمال نماید که ممکن نیست و هژمونی دلار را هم از دست می‌دهد یا ابرقدرتی باشد که از راه‌های دیگر هژمونی خود را تأمین کند، او در این دوراهی، معتقد است که دیگر امکان ندارد نظام سرمایه‌داری از راه میلیتاریسم به بقای خود ادامه دهد. به همین دلیل بود که پس از انتشار خبر توافق وین بلافاصله در کاخ سفید با توماس فریدمن، سرمقاله‌نویس نیویورک‌تایمز که نظر صهیونیست‌ها را بیان می‌کند، سعی کرد صهیونیست‌ها را از جامعه یهود و دولتمردان اسرائیل جدا کند. گفتنی است که در جنگ ژوئن سال ۱۹۶۷ سه عنصر صهیونیست‌ها، دولتمردان اسرائیل و جامعه یهود، متحد و در یک صف بودند، اما اکنون اضلاع این مثلث در حال جداشدن هستند.

### ج) اعتدال اسلامی یا اسلام در سازوکارهای دموکراتیک

عامل مهم دیگری که توافق وین را ممکن کرد این بود که طراحان راهبردی امریکا چون برژینسکی، خانم آلبرایت، آل گور و... معتقد بودند امریکا برای رهایی از انزوا در خاورمیانه به دنیای اسلام و مسلمانان نیاز مبرمی دارد، اما همان‌طور که ما غربی‌ها مسلمانان را تروریست تلقی می‌کنیم، مسلمانان نیز ما را کافر می‌دانند. این معادله نه به نفع دنیای اسلام و نه به نفع دنیای غرب است؛ به‌ویژه امریکا که منافع حیاتی و راهبردی در این منطقه دارد. راه برون‌رفتی که به نظر اینان به‌ویژه برژینسکی<sup>۵</sup> رسیده؛ تن دادن و تمکین به اسلام معتدل و میانه‌رو و به عبارتی اسلام در سازوکارهای دموکراتیک است. امریکایی‌ها و غربی‌ها برای اولین بار پس از جنگ‌های صلیبی دست از دشمنی با کلیت اسلام برداشته و نوعی از اسلام را پذیرفته‌اند. برای نمونه مدل اسلام حزب عدالت و توسعه در ترکیه.

به نظر می‌رسد دولتمردان امریکایی به‌ویژه اواما با تغییراتی در اعضای شورای امنیت ملی امریکا مرزبندی جدیدی را با تنوکان‌ها و اسرائیل به وجود آورده‌اند

خانم آلبرایت در مقاله مفصلی در فارین پالیسی نوشت احزاب دموکرات مسیحی طی یک تلاش ۶۰ ساله به وجود آمدند و مسیحیت را در سازوکارهای دموکراتیک پیش‌بینی پذیر کردند. حال نوبت به پذیرش مدل اسلام حزب عدالت و توسعه است که اسلام را در سازوکارهای دموکراتیک و قابل پیش‌بینی مطرح می‌کند. در پی این جمع‌بندی بود که اواما در راستای خط‌مشی برژینسکی راهی ترکیه و مصر شد و در پالمان ترکیه و دانشگاه قاهره سخنرانی کرد، او گفت اسلام با ترور مخالف است.

به نظر می‌رسد در امتداد همین خط‌مشی بود که از نخله جدید اخوان المسلمین در مصر و تونس حمایت کردند و بهار عربی توفیقاتی در این دو کشور پیدا کرد و بن‌علی و مبارک دو دیکتاتور سرکوبگر، سرنگون شدند.

در همین رابطه جان کری، وزیر خارجه امریکا، در ملاقاتی با ملک عبدالله در عربستان، مورد بازخواست قرار گرفت که چرا امریکا از اخوان المسلمین مصر حمایت می‌کند؟ کری توضیح داده بود که امریکا از سال ۱۹۹۲ با این نخله از اخوان المسلمین در ارتباط بوده است. آن‌ها به‌عنوان اسلام میانه‌رو، قانون‌گرای، انتخابات و حق شهروندی را قبول دارند و می‌توانند سدی در برابر مسلمانان رادیکال و تروریست‌های تکفیری ایجاد کنند. عربستان و اسرائیل به‌شدت نگران توسعه چنین مدلی در خاورمیانه بودند، زیرا این مدل اگر در منطقه و به‌ویژه در اهل سنت باب شود به فروپاشی نظام یهودی و سلفی در هر دو کشور می‌انجامد، بنابراین سد محکمی در برابر این موج ایجاد کردند که به اشغال بحرین و کودتای بی‌رحمانه ژنرال‌های مصری و برپا کردن لیبی و جنگ بی‌فرجام در سوریه انجامید.

در چنین شرایطی بود که دکتر حسن روحانی در ایران شعار اعتدال، تعامل با دنیای مدرن، تنش‌زدایی و دوری از جنگ را سر داد و رأی ملت ایران و جشن آن‌ها، حماسه ۲۴ و ۲۵ خرداد ۱۳۹۲ را آفرید. به نظر من این نقطه عطف چشمگیر، عامل مهمی بود که توافق وین را ممکن کرد و در کنار آن نشان داد ایران در تاریخ خود تجاوزی به کشورهای دیگر نداشته و بارها انتخابات مختلف داشته هرچند با مدل لیبرال دموکراسی غرب تفاوت دارد.

### د) ایران ایران بماند، اتمی نشود

عامل مهم دیگری که توافق وین را ممکن کرد محدود کردن عوامل (Elimination of Factors) از جانب ایران و امریکا بود. پس از انتخابات ۹۲ مذاکرات هسته‌ای به وزیر خارجه منتخب و جوباکو واگذار شد. تیم مذاکره‌کننده با الهام از مقام رهبری و مدیریت رئیس‌جمهور اصرار داشتند که در مذاکرات هسته‌ای فقط باید به موضوعات هسته‌ای پرداخته شود و مسائل دیگری مانند حضور ایران در منطقه و شناسایی اسرائیل و حقوق بشر و زندانیان سیاسی و چند زندانی امریکا در ایران موضوع مذاکرات نباشد. کری نیز گفت آنچه مذاکرات را ثمربخش کرد و به توافق وین منجر شد این بود که اواما اصرار داشت که ایران با تمام ویژگی‌های خود باید ایران بماند، اما دارای سلاح اتمی نشود. چراکه

اگر عوامل دیگر وارد مذاکره می‌شدند، به هیچ وجه این مذاکرات به نتیجه‌ای نمی‌رسید.

تنوکان‌های جمهوریخواه و جنگ طلبان اسرائیل در رأس آن‌ها نتانیاهو معتقدند توافق واقعی وقتی با ایران صورت می‌گیرد که ایران در عراق، لبنان، یمن و بحرین حضوری نداشته باشد، اسرائیل را به رسمیت بشناسد و تمام دانشمندان اتمی ایران بازجویی شوند و کلاً بساط تکنولوژی اتمی برچیده شود. نتانیاهو در کنگره امریکا این موارد را اعلام کرد. او تأکید داشت تا ایران در این موارد اصلاح نشود، نباید موافقت‌نامه‌ای امضا شود و حتی علی‌رغم قاعده چندین هزارساله بشری اظهار داشت، دشمن دشمن، باز هم دشمن است و می‌خواست نتیجه بگیرد اگرچه امریکا و ایران هر دو با داعش مخالف‌اند، بین آن‌ها اتحاد نسبی نخواهد بود و نباید اقدام مشترکی انجام دهند. نتانیاهو از اصطلاح ظاهر فریب «توافق خوب» یاد کرد، ولی در پس و پشت آن طبیعی است که چیزی جز جنگ با ایران مدنظر او نبود. او با ما این مطلب را توضیح داده است که اگر توافق «برجام» رد شود، ایران به سمت اتمی شدن خواهد رفت و کابوس جنگ جهانی سوم شروع خواهد شد.

ابتکار دکتر محمدجواد ظریف این بود که نام برجام یعنی برنامه جامع اقدام مشترک را بر این مذاکرات گذاشت، یعنی اتحاد ایران و امریکا جنبه ایدئولوژیک و استراتژیک ندارد، بلکه برنامه‌ای موقت و محدود برای اقدام مشترک است. همان‌طور که نمونه این اقدام مشترک را در سال ۲۰۰۱ در افغانستان و در سال ۲۰۰۳ در عراق داشته‌ایم؛ این بار نیز ممکن است در برابر داعش اقدام مشترکی داشته باشیم.

## هـ) سازمان BRICS

نگرانی عمده امریکا از همکاری نظامی - استراتژیک پنج کشور چین، هند، روسیه، برزیل و آفریقای جنوبی بسیار شدید است. از آنجا که ایران نیز عضو ناظر این سازمان است، امریکا نگران پیوستن دائمی ایران به چنین سازمانی و سازمان شانگهای است که با توجه به ظرفیت‌های ژئوپلیتیک ایران، نگرانی امریکا مضاعف خواهد شد. به نظر می‌رسد این عامل هم در محاسبات امریکایی‌ها منظور شده است.

## و) باروری قانون اساسی

۲۴ خرداد ۱۳۹۲ مقام رهبری گفتند «حق الناس بالاتر از حق الله است». آقای خاتمی، رئیس‌جمهور سابق گفتند این قرائت دیگری از «میزان رأی مردم است» مرحوم امام است. آیت‌الله رفسنجانی گفتند مردم ایران با این جمله پر معنا می‌توانند به تمام خواسته‌های خود برسند. از آنجایی که قانون اساسی جمهوری اسلامی حتی در اصل ۵ نیز مشروط به پذیرش عامه مردم است، این بیان می‌تواند به عنوان باروری قانون اساسی محسوب شود و باید روی پشتوانه قرآنی و فقهی آن کار مستمر کنیم. به نظر می‌رسد این بیان علاوه بر تشویق مردم به رأی دادن، گامی در جهت ممکن کردن توافق نیز بوده باشد.



## ز) حرام بودن بمب اتمی

گام مهمی که در راستای ممکن شدن توافق وین از جانب مقام رهبری برداشته شد، حرام اعلام کردن ساختن بمب اتمی به عنوان یک سلاح کشتار جمعی است. او با اظهار داشت امید دارم دیگر مقامات مذهبی دنیا نیز از مقام رهبری ایران الهام گرفته و گامی در این راستا بردارند. به نظر می‌رسد این فتوا مهم‌ترین نقش را در مذاکرات اخیر داشته است و منشا نرمش قهرمانانه در مذاکرات شد.

این پرسش مطرح است که چرا در پی بی‌تدبیری‌ها، برنامه فناوری اتمی ایران به شورای امنیت و آن هم به فصل هفتم آن شورا رفت که حق قانونی جنگ علیه ایران را به اعضای شورای امنیت می‌داد. این در حالی بود که دولت دهم، شورای عالی امنیت ما را مطمئن ساخته بود که به هیچ وجه پرونده ما به شورای امنیت سازمان ملل نخواهد رفت. وقتی این پرونده به شورای امنیت رفت باز هم دولت دهم به شورای عالی امنیت ما اطمینان می‌داد که ما را محکوم نخواهند کرد. متأسفانه در سایه این بی‌تدبیری‌ها - که به نظر می‌رسد در دادگاهی باید بررسی شود - تحریم‌های ظالمانه‌ای بر ملت و دولت ما تحمیل شد. باز این پرسش مطرح است دولتی که خود را انحصاراً ضد امپریالیسم می‌دانست و بقیه نیروها را مرعوب امپریالیسم، چگونگی به امریکایی‌ها اطمینان می‌کرد که این پرونده را به شورای امنیت نبرده و ما را محکوم نسازند؟

از یک سو خوشحالیم که سایه شوم یک جنگ قانونی علیه ما برطرف شد، ولی از سوی دیگر متأسفیم چرا کسانی که موجبات این وضع را فراهم کردند حالا بدون انتقاد از گذشته خود، اکنون جزو طلبکاران شده‌اند. از یک سو می‌گویند توافق وین پیروزی نبود ولی از سوی دیگر می‌گویند دولت یازدهم نباید از این پیروز استفاده جناحی کند، چرا که پیروزی وین نتیجه ۱۲ سال مذاکره ملی بوده است. ■

## پی‌نوشت

۱. وقتی خداوند به حضرت موسی، مأموریت مقابله با فرعون طغیانگر را داد، او از خداوند تقاضا کرد که امر مبارزه با فرعون را برایش ممکن سازد، «و یسرلی امری» (طه آیه ۲۶). به نظر می‌رسد حضرت موسی می‌دانست این مأموریت کار مشکلی است؛ بنابراین منظورش آسان کردن این مبارزه نبود، بلکه ممکن کردن آن بود.

۲. مزدوران سربازان غیررسمی بودند که با وزارت دفاع امریکا قرارداد داشتند تا در صورت شرکت در جنگ پاداش خوبی به آن‌ها داده شود و احتمالاً شهروند امریکا به حساب آیند. جسد کشتگان مزدور، در امریکا شمع نمی‌شد. ۳. روزنامه نیویورک تایمز در اوایل سپتامبر، مسئله جنگ را به نظر مردم واگذار کرد. پرسش‌هایی که در این روزنامه مطرح شد، به نظرسنجی علمی یا حتی نظرخواهی شباهت نداشت، بلکه با طرح پرسش‌های هدایت شده، سعی در نظرسازی و تغییر نظر مردم داشت؛ اما باز هم مرض عراق و افکار عمومی، سد محکمی در برابر جنگ و جنگ طلبی به وجود آورده بود:

۱. آیا مردم امریکا، نمی‌خواهند که امریکا مانند همیشه در حل مسائل جهانی حرف اول را بزند؟ ۶۲ درصد مردم امریکا به این پرسش پاسخ منفی دادند.
۲. آیا مردم امریکا نمی‌خواهند به جای حکومت‌های دیکتاتوری، حکومت‌های دموکراتیک جایگزین شوند؟ ۷۲ درصد مردم امریکا به این پرسش پاسخ منفی دادند.
۳. آیا مردم امریکا می‌دانند برنامه اوپاما برای جنگ علیه سوریه چیست؟ ۷۹ درصد مردم امریکا به این پرسش پاسخ منفی دادند.
۴. آیا مردم امریکا بر این باورند که اگر جنگی در سوریه شروع شود، به کشورهای دیگر تسری می‌یابد؟ بیش از ۷۲ درصد مردم امریکا گفتند که تسری می‌یابد.
۵. آیا مردم امریکا معتقدند اگر جنگ محدودی علیه سوریه شروع شود، محدودی می‌ماند یا درازمدت خواهد شد؟ بیش از ۷۲ درصد مردم امریکا معتقد بودند که درازمدت خواهد شد. (سرمقاله شماره ۸۲ چشم‌انداز ایران با عنوان قدرت مردم، آبان و آذر ۱۳۹۲)
۴. جرج سوروس در کتاب بسیار راهبردی خود به نام «رؤیای برتری امریکایی» ترجمه لطف‌الله میثمی، نشر صمدیه، آشکارا اسنادی را از طرف محافظه کاران جدید افشا می‌کند که آن‌ها از سال ۱۹۹۸ خواهان حمله به عراق بودند؛ حتی در زمان ریاست جمهوری کلینتون تهاجم به عراق در کنگره تصویب می‌شود، ولی کلینتون اقدامی در این باره انجام نمی‌دهد.
۵. برژینسکی این مطلب را در کتاب خود به نام «انتخاب، رهبری جهان یا سلطه بر جهان» آورده است. این کتاب توسط لطف‌الله میثمی ترجمه و نشر صمدیه آن را در سال ۱۳۸۰ منتشر کرد.



# حزب رنگ و بوی حکومتی پیدا کرده بود

## از تجربه حزب جمهوری اسلامی ایران تا دایره المعارف بزرگ اسلامی

### در گفت‌وگو با سید محمد کاظم موسوی بجنوردی



■ شما پیش از سال ۱۳۴۴ حزبی به نام حزب ملل اسلامی تشکیل داده‌اید و در حال حاضر نیز فعالیت‌های فرهنگی فراوانی دارید. حدود ۱۳ سال هم در زندان بودید. در محیط‌های گوناگونی حضور داشتید و در بحث و تبادل نظر با دوستان دیگری که عقاید مختلف داشتند به دستاوردهای فراوانی رسیدید. مسلماً در گفت‌وگوهایی که با دوستان داشتید درباره مسائل مختلفی بحث می‌کردید و این مسائل نوع حکومت، شیوه و روش حکومت‌داری و تشکیل حزب را نیز در برمی‌گرفت. در آن زمان که ماه‌های منتهی به انقلاب بود و وقایع و اتفاقات مختلف رخ می‌داد شما مسئله اصلی برای کشور را چه می‌دانستید؟ آیا در آن زمان که نزدیک انقلاب هم بود شما بر سر مسائلی چون تشکیل حزب، سازمان‌دهی و چگونگی حکومت‌داری و... تفکر و تأمل می‌کردید و با دوستان بحث می‌کردید یا به دنبال عمل صالح و راه رسیدن به عمل صالح بودید؟ اگر تشکل را برای انقلاب و جامعه ضروری می‌دانستید چه نوع تشکلی را مدنظر داشتید؟ شما همچنین در بنیان‌گذاری حزب جمهوری اسلامی ایران نقش فعالی داشتید، چه انگیزه‌هایی باعث شد که بنیان‌گذاران حزب جمهوری تشکیل این حزب را برای انقلاب و کشور ضروری تشخیص دادند؟

علاوه بر این، دیدگاه دیگری نیز وجود داشت که تا سال ۵۴ دو تشکیلات منسجم و سراسری در بین نیروهای مذهبی فعالیت می‌کردند که از آنان در بین مردم استقبال خوبی هم به عمل آمده بود؛ نهضت آزادی ایران و سازمان مجاهدین خلق. در این راستا نظر بر این بود که چون حزب جمهوری اسلامی هم تشکیلات منسجمی خواهد داشت، بنابراین این حزب بین مردم طرفداران زیادی پیدا می‌کند و از آن استقبال می‌شود. در عین حال انحرافات و اشتباهاتی که در این دو تشکیلات وجود داشت در حزب جمهوری پیش نخواهد آمد.

دیدگاه دیگر این بود که می‌خواستند اتفاقاتی که در انقلاب مشروطه پیش آمده بود دوباره تکرار نشود تا به اصطلاح، روشنفکران علیه روحانیت اقدامی انجام ندهند و دستاوردهای روحانیت را به تدریج کمرنگ نکنند. گاهی هم می‌شنیدیم که در آن زمان

فعالیت مارکسیست‌ها، مجاهدین و دیگر گروه‌ها رو به گسترش بود و تشکیل حزب برای رقابت، مقابله و حتی ممانعت از فعالیت آنان شکل گرفت. شما که به مسائل با دیدی علمی و همه‌جانبه می‌نگرید کدام‌یک از این دیدگاه‌ها را صائب‌تر و مقرون به واقعیت می‌دانید؟

□ من می‌خواهم اشاره‌ای به گذشته کرده و بحث را از اینجا آغاز کنم که در آن زمان بین مبارزان اختلافاتی به وجود آمده بود و این اختلافات در شکل‌گیری فضا بی‌تأثیر نبود، حتی اغراق نخواهد بود اگر بگوییم این اختلافات در شکل‌گیری و تشکیل تمامی احزاب و گروه‌های سیاسی پس از انقلاب تأثیرگذار بود. شما از میزان اختلافات در آن زمان آگاه هستید.

مجاهدین خلق با اعلام مواضع مارکسیستی خودشان در سال ۵۴ ضربه مهلکی به مبارزان و فعالان زدند. همان‌طور که می‌دانید مجاهدین تا پیش از این جریان، محور مبارزه علیه رژیم شاه بودند و اکثر جوانان به سمت این گروه جذب می‌شدند. نوع فعالیت مجاهدین برای جوانان در آن زمان خیلی جاذبه داشت و همه تحت تأثیر آنان

قرار می گرفتند. به همین دلیل افرادی مانند ما که قدیمی تر بوده و شش سال پیش تر دستگیر شده و زندانی شده بودیم، کلیه کارها و فعالیت هایمان را در زندان منحل کرده بودیم. مجاهدین حتی در زندان هم به طور سازمان یافته عمل می کردند و تقریباً می توان گفت که فعالیت های دیگر را بر نمی تافتند، ضمن اینکه فعالیت های متفرقه و جدای از سازمان در مقابل کارهای سازمان یافته آنان معنایی نداشت. در آن زمان مجاهدین در خارج از زندان به مبارزه مسلحانه مشغول بودند و انجام فعالیت های موازی حاصلی نداشت. به همین دلیل ما فعالیت های گروهی خودمان در داخل زندان را تعطیل کردیم و در خودمان فرو رفتیم و مشغول مطالعه شدیم.

### ■ یعنی از سال ۵۰ به بعد که مجاهدین زندانی شدند...

□ بله از سال ۵۰ به بعد که مجاهدین به زندان آمدند؛ البته من با مرحوم کاظم ذوالانوار رابطه ای گرم و صمیمی داشتم. خداوند او را رحمت کند، جوان بسیار خوبی بود. در آن زمان من در زندان قصر بند شماره شش بودم و او در بند شماره چهار، اما این دو بند و همچنین بند شماره پنج با هم ارتباط داشتند و همین باعث می شد که از طریق او به اخبار بیرون از زندان هم دسترسی داشته باشم. زندانیان بند شش آزاد بودند که به بندهای شماره چهار و پنج رفت و آمد کنند، ولی برای دیگران چنین نبود. در روابط بین من و مجاهدین خلق در این سال ها اختلافی وجود نداشت و روابط محترمانه ای بین ما در جریان بود و حتی سفره هم با هم بودیم. پس از اعلام مواضع مارکسیستی مجاهدین اوضاع تغییر پیدا کرد.

به یاد دارم که در آن ایام یک روز نزدیک غروب بود که من در بند شماره شش به طور خصوصی با مسعود رجوی صحبت کردم و به او گفتم پیش از اینکه شما وارد جریان مبارزه شوید من فعالیت های فراوانی در این راه داشتم و حتی در زندان کلاس برگزار می کردم و برای براندازی رژیم شاه تبلیغ می کردم؛ ولی با آمدن شما، من کلیه فعالیت های خود را تعطیل کردم. دلیلش هم این بود که نمی خواستم عامل تفرقه بین گروه های مختلف باشم چرا که شما محور مبارزه بودید. من هم این مسئله را به عنوان واقعیت پذیرفته بودم ولی از ایش به بعد، شما دیگر محور مبارزه نیستید و من هم فعالیت های خود را دوباره از سر می گیرم. این موضوعی بود که در آن شب به مسعود رجوی گفتم. من این موضوع را به او گفتم تا در این زمینه سوء تعبیری پیش نیاید و در عالم رفاقت او تصور نکند که هدف چیز دیگری است، بلکه از نظر من مجاهدین دیگر محور مبارزه نبودند. او از این مسئله ناراحت شد و مرا از این کار بازداشت و به من گفت که شما قدیمی هستید و با شروع دوباره کار و فعالیت های افرادی به دور تو جمع می شوند و این در بین مبارزان به تفرقه می انجامد. تعبیری که در آن موقع به کار برد این بود این جمع

که تغییر ایدئولوژی داده و بیانیه صادر کرده اند فرزند مشروع سازمان نیستند و در بیرون از زندان علیه سازمان کودتایی شکل گرفته است؛ بنابراین شما نباید این کار را بکنید و از سازمان فاصله بگیرید. خلاصه او با آغاز دوباره فعالیت های ما مخالفت کرد. مسعود احترامی برای من قائل بود که دلیل آن را نمی دانم؛ ولی وقتی هم که با نظرم مخالفت کرد، با خواهش کردن محترمانه در پی مجاب کردن من بود که چنین کاری انجام ندهم. به خاطر دارم در سال ۵۲ وقتی از تبعید در زندان تبریز برگشتم، روزی مسعود رجوی پیش من آمد و پس از احوالپرسی باب گفت و گو را با من باز کرد و گفت از خودم ضعیفی نشان دادم. بسیار تعجب کردم و از وی شرح ماجرا را پرسیدم. او گفت که در زمانی که من را همراه بیژن جزنی و حاجی عراقی و شبیانی و... به انفرادی بردند و ما را کتک زده و شکنجه دادند، من از خودم ضعف نشان دادم. بازجوهای ساواک همراه با مأموران می خواستند به حدی ما را برزند که ما به غلط کردن بیفتیم و من هم پس از اینکه چند ضربه ای خوردم هر چه آنان خواستند را گفتم. من هم وقتی ماجرا را شنیدم با خنده ای به او گفتم که تو آن زمان حتماً آمادگی نداشته ای و این جریان، مسئله مهمی نیست. او حتی برای من درباره دیگران هم توضیح داد که چه وقایعی رخ داده بوده و مثلاً بیژن جزنی هنوز کتک نخورده دست خود را بالا برده و گفت هر چه بخواهید می گویم و تنها نفری که مقاومت کرده بود، حاجی عراقی بود که او خیلی زیر شکنجه مقاومت کرده بود. وقتی به او گفتم که ایرادی نداشته و تو آمادگی نداشتی رو به من کرد و گفت حالا قضیه را ماست مالی نکن، من ضعف نشان دادم. من دیگر چیزی نگفتم و جریان گذشت، اما غرض از تعریف کردن این ماجرا این است که بگویم او مرا به عنوان پیشکسوت قبول داشت و به من احترام می گذاشت. رفتار من هم به گونه ای بود که هیچ وقت باعث رنجش و ناراحتی بچه های مجاهد نمی شدم.

تا پیش از تغییر ایدئولوژی مجاهدین رفتار من با مجاهدین توأم با احترام و همدلی بود و حتی پس از آن قضیه هم همه تلاشم این بود هیچ گاه از مناسبات انسانی عدول نکنم. رفتار من در زندان نسبت به تمامی گروه ها حتی کمونیست ها

تا پیش از تغییر ایدئولوژی  
مجاهدین رفتار من با مجاهدین  
توأم با احترام و همدلی بود و حتی  
پس از آن قضیه هم همه تلاشم  
این بود هیچ گاه از مناسبات انسانی  
عدول نکنم. رفتار من در زندان  
نسبت به تمامی گروه ها حتی  
کمونیست ها هم خوب بود

هم خوب بود و هیچ گاه زبان به طعن و بدگویی نمی گشودم. بعد هم که به زندان اوین منتقل شدیم. می دانید که در ابتدا آن ۹ نفر را برای اعدام از زندان قصر به اوین بردند و پس از آن هم ما را به اوین بردند. ما حدود ۳۰ الی ۴۰ نفر بودیم و هدف کار هم مشخص بود، ما به عنوان گروگان هایی بودیم که اگر بچه ها در بیرون از زندان اقدام به ترور شخصی کنند به جای آن ما را بکشند؛ البته برداشت ما این چنین بود و شاید ماجرای دیگری در میان بود.

### ■ منظور شما وقتی است که تیمسار زندی پور را ترور کردند و در واکنش آن ۹ نفر را اعدام کردند؟

□ بله همین طور است. در آن زمان من در بندی از زندان عمومی اوین بودم که مجاهدین خلق هم حضور داشتند؛ البته در آن بند چریک های فدایی خلق و توده ای ها نیز حضور داشتند.

### ■ در یک بند بودید، اما اتاق های جداگانه داشتید، درست است؟

□ بله هر بندی چندین اتاق جدا را شامل می شد. در عین حال دو طبقه وجود داشت، طبقه پایین و بالا با هم ارتباط نداشت، اما در عین حال در حیاط می توانستند همدیگر را ببینند و به همین دلیل ساعت هواخوری در یک زمان نبود تا زندانیان نتوانند با یکدیگر ارتباط بگیرند. راه دیگری هم برای ارتباط وجود داشت و آن هم زمانی بود که ما از طبقه بالا به حیاط می آمدیم و با زندانیان طبقه پایین، از پشت پنجره می توانستیم صحبت کنیم و این کار ممنوع نبود. هدفم این است که فضای کلی را برای شما ترسیم کنم و در چنین شرایطی بود که پس از مدتی من و آقای سرحدی زاده را بایکوت کردند. در آن ایام خود مسعود رجوی با من سلام و علیکی داشت، ولی به بچه های سازمان گفته بودند که ما را بایکوت کنند و آن ها هم این کار را انجام داده بودند. دلیل این کار را هم من نفهمیدم. وقتی که آقای لاجوردی و کوچویی پیش من آمدند و خواستند اصول فلسفه و روش رئالیسم را برایشان درس بدهم، من از این کار امتناع کردم و به آن ها گفتم ممکن است سوء تعبیر پیش بیاید و بچه های مجاهدین از این کار ناراحت خواهند شد و این کار را هم انجام ندادم. در آن ایام من مشغول مطالعه شخصی بودم و حتی از برگزاری کلاس هم صرف نظر کرده بودم، ولی باین وجود هم بچه های مجاهدین مرا بایکوت کردند.

در همین ایام آقای محمدی گرگانی هم از سازمان جدا شده بود، ولی به ما هم ملحق نشده بود. همان زمان من به او گفتم که به مسعود بگو که من با او کاری دارم. چند روز بعد یک قرار ملاقاتی گذاشتیم و صبح همدیگر را دیدیم و با هم صحبت کردیم. من به مسعود گفتم که در حال حاضر یاران ما از زندان رفته اند و ما تنها شده ایم و همچنین پس از گذشت این همه مدت ما را قدیمی تصور می کنید؛ اما شما به جوانان خود در این باره

چه می‌خواهید بگویید، آیا پس از گذشت این همه مدت که ما مبارزه کردیم و زندانی کشیدیم چنین رفتاری درست است؟ اگر گروه‌های جدیدی وارد شوند و افراد شما تنها شوند آیا باید به آنها بی‌احترامی کرد؟ برای او مثالی زدم که گروه‌هایی هستند که اختلافات فکری و عقیدتی هم با هم دارند، ولی نسبت به همدیگر احترام نگه داشته و چنین رفتارهایی از خودشان بروز نمی‌دهند. در همین حین صحبت من به مسعود گفتم که چنین کارهایی درست نیست و همه ما در مبارزه یک هدف داریم و دشمن مشترکی داریم که امپریالیسم امریکاست و باید با هم متحد عمل کنیم، اما تا من این سخن از دهانم خارج شد رجوی حرف مرا قطع کرده و گفت ما دشمن اصلی‌مان ارتجاع است و شما هم در رأس آن هستید. در همین جا بود که با صراحت به من چنین حرفی زد و درحالی که خیلی محترمانه صحبت می‌کرد مرا به مرتجع بودن متهم کرد. وقتی که من گفتم تضاد اصلی ما با امپریالیسم است او علناً به من گفت که نه آقای بجنوردی، تضاد اصلی ما با ارتجاع است. من هم که دیدم او چنین چیزی گفت در جواب او گفتم که اگر این‌طور است پس من دیگر حرفی ندارم و با او خداحافظی کردم. پس از این واقعه مسعود رجوی همچنان ارتباط خود را با من در حد سلام و علیک حفظ کرد، اما بقیه بچه‌های سازمان مرا بایکوت کردند و آنان حتی از احوالپرسی ساده با من هم امتناع می‌کردند و من هم متقابلاً روابط خود را با رجوی قطع کردم.

منظورم این است که جریان‌ات به وجود آمده در زندان روی شکل‌گیری سازمان‌ها و گروه‌ها در سال‌های بعد بسیار تأثیرگذار بود. به دلیل همین اختلافات بود که در دوران انقلاب و پس از انقلاب نیز از نیروهای قدیمی و انقلابی بهره‌برداری لازم نشد و حتی کارهای تخریبی علیه همدیگر خیلی انجام گرفت. این مسئله باعث شد افرادی که برای انقلاب زحمتی نکشیده نبودند کم‌کم عرصه را در دست بگیرند و میدان‌دار شوند.

## ■ دیدگاه اصلی حزب چه بود و چه وظیفه‌ای برای خود تعریف کرده بود؟

□ درباره حزب جمهوری اسلامی باید بگویم که در آن زمان دیدگاه ما، یک دیدگاه انقلابی و کلاسیک بود. منظورم از دید انقلابی کلاسیک به این معنا بود که ما تصور می‌کردیم بزرگ‌ترین خطری که این انقلاب را تهدید می‌کند، شکل‌گیری کودتاست و خود من به‌شخصه همیشه به افراد سفارش می‌کردم که مراقب کودتا باشند. مسئله مهم دیگر از نظر من که آن را با سران نظام هم مطرح کردم، این بود که این انقلاب باید یک بازوی نظامی و یک بازوی سیاسی داشته باشد. بازوی نظامی را باید نیروهای مسلحی تشکیل دهند که جلوی کودتا را بگیرند و بازوی سیاسی آن هم بالطبع احزاب خواهند بود.

جدای از طرز تفکر شخصی من، عملاً پس از انقلاب گروه‌های سیاسی مختلفی شکل گرفت و حتی در دانشگاه‌ها تعداد زیادی گروه‌ها و دسته‌جات مختلفی شکل گرفته بودند. هر کدام از گروه‌های چپی، مجاهدین خلق، مجاهدین انقلاب اسلامی و... هواداران و طرفداران خاص خود را داشتند و به‌طور گسترده در دانشگاه‌ها فعالیت می‌کردند. گروه مجاهدین انقلاب اسلامی به‌تازگی تشکیل شده بود و سران آن‌ها با حزب جمهوری اسلامی در ارتباط بودند. من در شورای مرکزی حزب جمهوری بودم و ارتباطات به وجود آمده را از نزدیک مشاهده می‌کردم.

## ■ مانند آقای الویری که با سران حزب ارتباط نزدیکی داشت.

□ بله؛ بین بچه‌های مجاهدین انقلاب اسلامی و حزب جمهوری اسلامی ارتباط نزدیکی وجود داشت. جریان حزب جمهوری اسلامی از اینجا شروع شد که من با آقای خامنه‌ای، در یکی از خانه‌های اطراف مدرسه رفاه صحبتی داشتم. در آن زمان آقای ابوشریف مشغول تعلیم نظامی بعضی از بچه‌ها بود و من او را از دوران حزب ملل اسلامی می‌شناختم و او مسئول جمع‌آوری اسلحه‌هایی شده بود که در اختیار مردم بود.

آقای خامنه‌ای برای بازدید از آن خانه و چگونگی عملکردها بچه‌ها آمده بود و به‌طور اتفاقی در آنجا با هم صحبتی کردیم. در آنجا من عقیده خود درباره بازوی نظامی و سیاسی انقلاب را به ایشان گفتم. حتی پیشنهاد دادم که دوباره فعالیت حزب ملل اسلامی را شروع کنیم، اما ایشان مخالفت کرد و به من گفت قرار است حزبی تشکیل شود که تمامی گروه‌ها و فعالان سیاسی مسلمان در آن حزب جمع شوند و به فعالیت بپردازند. من هم این پیشنهاد را تأیید کردم و گفتم فکر خیلی خوبی است. در همان روزهای ابتدایی تشکیل حزب جمهوری از من دعوت شد که در شورای مرکزی حزب عضو شوم.

## ■ به اتفاق آقای سرحدی‌زاده و جواد منصوری و...

□ آن‌ها بعدتر آمدند. من تعدادی از افراد را پیشنهاد کردم که از آن‌ها دعوت شود تا به حزب جمهوری بیایند. آقای سرحدی‌زاده و آقای جواد منصوری که فرمانده سپاه بود از جمله نفرات پیشنهادی من بودند. حتی پیشنهاد کردم ابوشریف هم به حزب بیاید که یکی از دوستان همراه با طنز و شوخی به من گفت که نمی‌شود همه افراد حزب ملل اسلامی به حزب جمهوری بیایند. در نهایت با آمدن ابوشریف به حزب جمهوری موافقت نشد اما آقایان سرحدی‌زاده و منصوری پذیرفته شدند. از اقسام مختلف در شورای مرکزی حزب عضویت داشتند و عملاً حزب جمهوری، خودش را پاسدار انقلاب می‌دانست. ما با انگیزه‌هایی مانند عدالت‌خواهی، پیشرفت، استقلال و تأمین آزادی‌های مشروع مردم عضو حزب شده بودیم و در آن زمان به چنین هدف‌هایی می‌اندیشیدیم. به‌هیچ‌وجه فکر ناسالم در بین اعضا وجود نداشت و کسی در پی قدرت‌طلبی نبود و واقعاً افکار ملی‌گرایانه داشتیم. در آن زمان فقط به ایرانی آزاد، مستقل، پیشرفته و قدرتمند فکر می‌کردیم.

## ■ شما در گفته‌هایتان به کودتا اشاره کردید، پرسش اینجاست که به چه افراد یا ارگان‌هایی برای انجام کودتا مشکوک بودید؟ سلطنت‌طلبان، چپ‌ها یا ارتش و گروه‌های دیگری؟

□ مشخصاً ارتش مدنظر بود. ارتش در اوایل انقلاب توانایی این را داشت که به کمک امریکا کودتایی را سازمان‌دهی کند و ما به این مسئله مشکوک بودیم. در آن ایام اطلاعات من نسبت به ارتش خیلی کم بود، ولی تا حد زیادی به ارتش مظنون بودم. من فکر می‌کردم که امریکا و دشمنان انقلاب ممکن است از طریق ارتش دست به کودتا بزنند.

## ■ در ابتدای بحث به اختلافات بین گروه‌ها اشاره کردید، آیا دور کردن بعضی از افراد و گروه‌ها از دایره قدرت نیز جزو اهداف شما برای تشکیل حزب بود؟





□ نه به هیچ وجه. اهداف دیگری مدنظر بود، اما این اشخاص در هنگام تشکیل حزب از دایره افراد قابل اطمینان خارج شده بودند. حتی به یاد دارم که شهید بهشتی بعضی از مواقع گرایش‌هایی داشت که با بچه‌های مجاهدین خلق وارد مذاکره شود، اما اکثریت اعضا از جمله من و سرحدی‌زاده و دیگران با این کار مخالف بودیم و تصور می‌کردیم این کار، تلاش بیهوده‌ای است. ما معتقد بودیم آن‌ها افکار و عقاید ما را نمی‌پذیرند و چون سازمان خود را دارند در مقابل ما مقاومت خواهند کرد و تلاش در این زمینه بیهوده خواهد بود و این عقیده‌ای بود که اکثریت زندانیان قدیمی‌تر هم داشتند. ما به این نتیجه رسیده بودیم که آن‌ها تمامیت‌خواه هستند و هیچ‌گاه برای مشارکت نخواهند آمد، بلکه به دنبال قدرت‌طلبی هستند و به همین دلیل هم نمی‌توان با آن‌ها تعامل داشت؛ البته من درباره مجاهدین خلق دیدگاه‌های گوناگونی داشتم که آن‌ها را در زندان با بعضی دوستان هم مطرح کرده بودم. من معتقد بودم در بین مجاهدین، آن‌هایی که مسلمان باقی می‌مانند در گروه‌ها و فرق مسلمان با نام و عنوان دیگری به فعالیت خواهند پرداخت و صاحب یک فرقه خواهند شد. آن‌هایی هم که مارکسیست می‌شوند که هیچ، حذف خواهند شد و از دایره مبارزه کنار خواهند رفت. با همین دیدگاه بود که من تصور می‌کردم مجاهدین دودسته خواهند شد. در آن زمان به دعوت بیژن جزنی جلسه‌ای تشکیل می‌شود که در آن نمایندگان گروه‌های مسلمان و مارکسیست‌ها دور هم جمع شده و راجع به زندان صحبت بکنند و در این باب تصمیم‌گیری جمعی کنند. از طرف مسلمانان، مسعود رجوی نماینده بود. حتی من به او گفتم من هم با تو بیایم و در جلسه شرکت کنم، او پاسخ داد که نیازی نیست و من هستم.

### ■ گویا در آن جلسه موضوعات فراوانی مطرح شده و حدود چهار ساعتی طول کشیده بود.

□ بله پس از جلسه مسعود رجوی پیش من آمد و با من صحبت کرد. رجوی به من گفت در آن جلسه بیژن جزنی به او گفته بوده که او نماینده مارکسیست‌هاست و مسعود رجوی هم نماینده مسلمانان است و هرکدام به نمایندگی از گروه خود صحبت کنند. رجوی اما خطاب به جزنی گفته بود که این قطب‌بندی درست نیست و ما هم مارکسیست هستیم. این حرف که از دهان مسعود رجوی خارج شد به شدت مرا بهت زده کرد و دوباره از او پرسیدم که چه گفته است و او هم تکرار کرد که ما مارکسیست هستیم و به همین صورت پذیرفته شده‌ایم و عقیده تو اهمیتی در این باب ندارد. جمله او این بود که ما نزد جامعه به همین صورت مقبولیت داریم و چالش بر سر این مسئله پذیرفته شده نیست. این چنین بود که مذاکره به پایان رسید.

### ■ حدوداً سال ۵۲ بود؟

## پس از تغییر مواضع مجاهدین شرایط فرق کرد و مسعود خیلی عصبانی بود. مسعود به حدی عصبانی بود که واکنش‌های تند و نابخردانه‌ای از خود نشان می‌داد که نمونه آن را ما در زندان اوین شاهد بودیم

□ بله درست است. به همین دلیل است که من تنها با دوستانم درباره انتقادات و حتی انحرافات مجاهدین صحبت می‌کردیم و از این مسئله پرهیز می‌کردیم که اختلافات را علنی کنیم. در عین حال همان‌طور که گفتم تا پیش از بیانیه اعلام تغییر مواضع مجاهدین در سال ۵۴ آن‌ها را محور مبارزه می‌دانستم و چون خودم هم یک انقلابی بودم به این صورت می‌اندیشیدم که حتی اگر خودم با آن‌ها نیستم، اما اگر آن‌ها محور مبارزه بوده و جوانان را جذب کنند برای انقلاب مفید خواهد بود و مبارزه را پیش خواهد برد. این مسئله را می‌توانم تقوای انقلابی بنامم و به خاطر همین تقوای انقلابی‌ها با داشتن از اینکه کلمه‌ای علیه مجاهدین خلق حرف بزنم. به همین دلیل هم گفتم که تنها با دوستان خیلی نزدیک درباره این موضوع سخن گفته بودم که مجاهدین دچار انشعاب می‌شوند و در انتظار عمومی هیچ سخنی علیه مجاهدین نمی‌گفتم.

### ■ چطور شد که شما به چنین پیش‌بینی رسیدید؟ در آن زمان جوانان و اعضای مجاهدین همه نوع کتابی می‌خواندند، اعم از کتاب‌های مارکسیستی، مذهبی، لیبرال، فلسفی و... چه شد که پیش‌بینی کردید یک دسته فرقه و دسته‌ای دیگر مارکسیست می‌شوند؟

□ در آن ایام جزوه‌ای را به نام جزوه شناخت به من دادند و من آن را مطالعه کردم. دو روز بعد مسعود رجوی آمد و با من شروع به صحبت کرد. او می‌دانست که من از پیش مطالعات مارکسیستی دارم و به همین خاطر به من گفت این جزوه شناخت همان دیالکتیک است و خود او این موضوع را از ابتدا با من در میان گذاشته بود. او می‌گفت که این همان دیالکتیک است اما فقط مثال‌های آن عوض شده است. من هم که از پیش درباره مارکسیسم مطالعه کرده بودم و با بحث آشنا بودم و او هم درباره دیالکتیک با من صحبت کرد. همان‌طور که ابتدای بحث هم گفتم رابطه من با مسعود رجوی رابطه خاصی بود که در عین اینکه من عضو مجاهدین نبودم، اما روابط توأم با احترام بین ما جریان داشت. به‌ویژه اینکه من هیچ‌گونه فعالیتی نمی‌کردم و همین باعث می‌شد که روابط حسنه باشد اینکه ما فعالیت نمی‌کردیم و در پی تشکیل گروه یا دسته جداگانه‌ای نبودیم، باعث احترام ما نزد آنان می‌شد. حتی سرودی داشتند که

نامش را به خاطر می‌آورم که «از محرم تا محرم» بود و نام من در آن سرود ذکر شده بود.

### ■ شعر «از محرم تا محرم» سروده مرحوم سعید محسن بود.

□ بله درست است. در مصرعی از سرود نام بجنوردی و یارانش ذکر می‌شد. خلاصه اینکه روابط مابین بسیار حسنه و انسانی بود و این تا اعلام مواضع ادامه یافت. پس از تغییر مواضع مجاهدین شرایط فرق کرد و مسعود خیلی عصبانی بود. مسعود به حدی عصبانی بود که واکنش‌های تند و نابخردانه‌ای از خود نشان می‌داد که نمونه آن را ما در زندان اوین شاهد بودیم. ما در زندان اوین کار به خصوصی نکرده بودیم و حتی گروه خاصی هم نبودیم که تعداد زیادی را شامل شود، بلکه حدوداً پنج نفر بودیم که از طرف مجاهدین طرد شدیم. من و سرحدی‌زاده و یکی دو نفر دیگر که آن‌ها را نمی‌شناختم، یکی هم امام‌جمعه شیرانات بود که چندی پیش فوت کرد؛ ما سفره جداگانه داشتیم و در اقلیت محض بودیم. بقیه گروه‌ها شامل چریک‌های فدایی خلق، مجاهدین خلق، توده‌ای‌ها بودند که هر کدام گروه جداگانه‌ای داشتند و ما در اقلیت مطلق قرار گرفته بودیم.

در حزب جمهوری اسلامی هم ما جزو جناحی بودیم که از همکاری با مجاهدین خلق مأیوس بودیم و با توجه با تجربه‌ای که کسب کرده بودیم اشتیاقی هم به تعامل با آنان نداشتیم. روز به روز فاصله بین حزب جمهوری اسلامی و حاکمیت جدید برآمده از انقلاب با مجاهدین خلق بیشتر می‌شد و مجاهدین هم به افزایش این فاصله شتابی دوچندان بخشیده بودند. حتی یک‌بار یکی از دوستان به من گفت اگر مجاهدین دست به اسلحه ببرند چنین و چنان خواهند کرد و می‌توانند قدرت را قبضه کنند، اما من در پاسخ به او گفتم که شما از قدرت واقعی آقای خمینی آگاهی ندارید. کسی توانایی مقابله با او را ندارد و بنابراین اگر مجاهدین خلق چنین اشتباهی را مرتکب شوند حتماً شکست می‌خورند، این نظر من بود.

من پس از انقلاب برعکس سوابقی که داشتم آدم افراطی نبودم و پس از تجربه زندان انسان ملایمی شده بودم؛ حتی مجاهدین خلق در زندان به‌طعنه به من می‌گفتند بجنوردی دموکرات شده و از مبارزه مسلحانه دست کشیده است و من در دل خوشحال بودم آنان چنین تحلیلی از من دارند، زیرا این نتیجه‌گیری عین واقعیت بود. من در زندان به معنای واقعی کلمه دموکرات شده بودم؛ ولی این موضوع را به زبان نمی‌آوردم، در عین حال رفتار من این موضوع را نشان می‌داد. من در زندان بیشتر به سمت فعالیت‌های فرهنگی متمایل شده بودم و جنبه فرهنگی فعالیت‌ها برایم از ارزش بیشتری برخوردار بود. به این نتیجه رسیده بودم که از طریق خشونت راه به‌جایی نمی‌بریم، ولی این را بیان نمی‌کردم و نمی‌دانستم که بچه‌های مجاهدین خلق چگونه به این موضوع پی برده بودند. به هر صورت وقتی آنان این مطلب را عنوان می‌کردند



ابوشریف و جواد منصوری در مصاحبه مطبوعاتی

وجود بیابند که جوانان را جذب کنند. در آن ایام حزب مجاهدین انقلاب اسلامی در پی این بود که این نقش را ایفا کند و معتقد بودم که آن‌ها هم نمی‌توانند این نقش را ایفا بکنند. به همین دلیل من تا حدی خودم را کنار کشیدم و بعد هم که استعفا دادم و بیرون آمدم.

### ■ تا زمانی که مرحوم بهشتی زنده بود، استعفا دادید؟

□ بله اتفاقاً شهید بهشتی خیلی هم ناراحت شد. همچنین آقای خامنه‌ای هم ناراحت شد و ترجیح می‌دادند من در حزب باقی بمانم.

### ■ در استعفای خود به چه مواردی از حزب اعتراض داشتید؟

□ من اعتراضی عنوان نکردم، فقط بعضی از موارد را با آقای بهشتی در میان گذاشتم. لازم است عرض کنم که در آن ایام من از نظر اقتصادی دیدگاه چپ داشتم، یعنی عدالت‌خواهی را در یک سیستم اقتصادی دولتی می‌دیدم؛ بنابراین حزب جمهوری اسلامی را همانند باشگاهی می‌دیدم که از همه اقدشار در آن حضور دارند و همه افراد حاضر یک ویژگی مشترک دارند که آن هم پذیرفتن انقلاب و رهبری انقلاب است.

### ■ شاید بتوان گفت بیشتر مانند جبهه بود تا حزب؟

□ بله یک جبهه‌ای که اعضا این ویژگی مشترک را دارا هستند. من به شهید بهشتی هم گفتم که این حزب نیست. طرز تلقی ما از حزب نمی‌تواند چنین باشد. مثالی را برای او بیان کردم، گفتم من در تمام پرونده و سابقه خودم مشخص است که از نظر اقتصادی به دنبال چه سیستمی بودم و در عین حال در کنار ما چندین نفر از بازاریان بودند. آن‌ها طرفدار سیستم اقتصاد بازار آزاد بودند و من به دنبال یک اقتصاد دولتی و این در کنار هم قرار گرفتن، ساختار حزب را نامنظم می‌کرد. این دیدگاه‌ها در یک حزب نمی‌توانند در کنار هم قرار بگیرند.

### ■ از ابتدای انقلاب، یعنی از زمان دولت موقت اقدامات فراوانی صورت گرفته بود حتی بازرگانی خارجی هم ملی شد، بسیاری از کارخانه‌ها ملی شد و همین‌طور بانی‌ها و صنایع دیگر.

□ اتفاقاً اقتصادی که امروزه من به انقلابیون آن زمان دارم این است که همین چپ‌روی‌های بی‌جا باعث بعضی معضلات شد. شاید بتوان گفت که یکی از مشکلات ایران و انقلاب مشکل چپ‌ها بود، حتی اندیشه‌های چپ در بین روحانیون ما نیز نفوذ پیدا کرد و بعضی از روحانیون ما نیز اندیشه‌های چپ داشتند. این بیماری چپ‌روی و چپ‌زدگی به نظر من بزرگ‌ترین ضربه را به ایران زده است. حتی نگاه ما به غرب از دریچه جنگ سردی بود که آن ایام وجود داشت و همه متأثر از این جنگ سرد بودیم. ما متأثر از چپ‌زدگی

کرد. این شروط یکی این بود که گروهک‌ها را محکوم بکند و دیگری این بود که دفترش را از افراد و عوامل دشمن پاک‌سازی بکند و در آخر هم اینکه از این بعد دیگر سخنرانی نکند.

### ■ منظور امام سخنرانی‌های رودررو بود. موضوع آخرین سخنرانی بنی‌صدر این بود که رفراندوم برگزار شود تا معلوم شود که رأی چه کسی بالاتر است و خود را در میان مردم خیلی محبوب می‌پنداشت.

□ بله خودبزرگ‌بین بود، ولی برخورد امام با او برخورد دموکراتیکی بود و با او برخورد خصمانه نداشت. در پایان که داشتیم از حضور امام بیرون می‌آمدیم، امام رو به ما کرد و گفت من شنیده‌ام که بنی‌صدر با مجاهدین خلق در ارتباط است. از نظر امام این ارتباط بین بنی‌صدر و مجاهدین برای انقلاب خطری محسوب می‌شد.

### ■ در روزهای پایانی، بنی‌صدر با مجاهدین ارتباط تشکیلاتی پیدا کرد.

□ بله و امام این را خطر بزرگی می‌دانست. این نشان می‌داد که امام اطلاعات خوبی درباره مسائل داشت زیرا این ارتباط بعدها مشخص شد و نزد همگان عیان شد که بنی‌صدر ارتباط تشکیلاتی با مجاهدین پیدا کرده بود. می‌خواهم چنین نتیجه‌گیری کنم که حزب جمهوری اسلامی به‌حق خودش را پاسدار انقلاب می‌دانست و واقعاً هم چنین بود.

حزب جمهوری اسلامی ساختاری داشت که به نظر من نمی‌توانست جوانان را جذب کند و خیلی رنگ و بوی حکومتی پیدا کرده بود. به همین دلیل من استعفا دادم.

### ■ اگر حکومت مردم را نمایندگی کند، در آن صورت حزب اگر حکومتی باشد چه اشکالی خواهد داشت؟

□ من فکر می‌کردم که باید گروه‌های دیگری به

من انکار نمی‌کردم و در درون خوشحال هم بودم. پس از انقلاب در برخی موارد درباره مسائل سیاسی من به‌عنوان کارشناس مسائل انقلاب نظر می‌دادم. مثلاً در جریان بنی‌صدر که در مجلس عدم کفایت سیاسی او مطرح شد، من و مرحوم محلاتی و مرحوم آیت‌الله انواری و آقای حجتی کرمانی رفتیم پیش امام خمینی که نظر ایشان را استفسار کنیم. می‌خواستیم خودمان بفهمیم که امام با عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر موافق است یا مخالف و بفهمیم جریان چیست. برای من خیلی عجیب بود که امام رفتار بسیار هوشمندانه و دوستانه‌ای با ما داشت. امام با ما برخورد عجیبی داشت و متقابلاً از ما پرسید شما نظراتان چیست؟ همراهان من چندان سیاسی نبودند و من مجبور شدم به نمایندگی از طرف همه صحبت کنم. من در ابتدا گفتم هر نظری حضرت‌عالی بدهید ما از همان نظر تبعیت می‌کنیم، در عین حال لازم است که من مطالبی را خدمت شما عرض کنم. پیامد چنین اقدامی این خواهد بود که همه گروه‌های چپ و مجاهدین و... دست به اسلحه خواهند برد، البته من در آنجا از واژه تمام گروهک‌ها استفاده کردم. به امام گفتم پس از عزل بنی‌صدر همه گروهک‌ها مبارزه مسلحانه را آغاز خواهند کرد و اینکه می‌گویند با این کار آب از آب تکان نمی‌خورد پیش‌بینی نادرستی است؛ البته همان‌جا در ادامه به امام گفتم که از این بابت باکی نیست، ولی اینکه بگویم هیچ اتفاقی نمی‌افتد درست نیست و پیامد این اقدام تلفات زیادی برای ما خواهد داشت. اگر ما آمادگی داشته باشیم می‌توانیم تلفات را به حداقل برسانیم اما به‌رحال آسیب‌هایی در پی خواهد داشت، ولی هر دستوری شما بدهید ما همان را انجام می‌دهیم. من در آنجا به امام گفتم که همه دست به اسلحه می‌برند و همین‌طور هم شد.

البته امام سه شرط برای بنی‌صدر گذاشت و گفت اگر او این سه شرط را بپذیرد و انجام دهد می‌توان از طرح عدم کفایت سیاسی او در مجلس صرف‌نظر

بودیم و این درست نبود و با دیدگاه‌های چپ نمی‌توانستیم جامعه آرمانی را برای مردم بسازیم یا حتی به استقلال اقتصادی و استقلال واقعی دست یابیم. به عبارت دیگر ما که گمان می‌کردیم دچار عقب‌ماندگی هستیم و در پی پیشرفت جامعه بودیم، رسیدن به این هدف با دیدگاه چپ‌گرایانه امکان‌پذیر نبود. به‌رحال واقعیت این است که این چپ‌زدگی وجود داشت و یکی از مسائلی که باعث شد من از حزب جمهوری کناره‌گیری کنم همین تردیدها بود. تردید من از این بود که این افراد با چنین افکار و عقاید گوناگونی می‌توانند موفق شوند یا خیر؟ به عبارتی حزب جمهوری بیشتر به شکل جبهه عمل می‌کرد و این تنوع باعث شک و تردید در من می‌شد.

### ■ پس از اینکه از حزب بیرون آمدید، دیدگاه‌های چپ‌گرایانه خود را چگونه پیگیری کردید؟ آیا در این فکر نبودید که تشکیلاتی را با دیدگاه‌های تان راه‌اندازی کنید؟

□ نه در کنار این مسائل من باورهای خاصی پیدا کرده بودم. منشأ باورهای جدید من از زندان بود. مهم‌ترین نتیجه‌گیری که در زندان کردم، این بود که بزرگ‌ترین دشمن ملت ایران، جهل و ناآگاهی است و ما باید در این زمینه کار کنیم. به همین دلیل من به این فکر افتادم که به جای تشکیلات سیاسی، یک تشکیلات فرهنگی و علمی به وجود بیآورم؛ البته من این کار را انجام دادم و برای مبارزه با جهل و نادانی تشکیلات فرهنگی و علمی به وجود آوردم و تلاش کردم از دستاوردهای زندان هم در این راه بهره ببرم. در تمام مدتی که زندان بودم هم مشغول مطالعه بودم و سعی می‌کردم به اندیشه‌های عمق و وسعت بیشتری ببخشم. به یاد می‌آورم در زندان مدت کوتاهی با آقای رضا دادی‌زاده در سلول کوچکی بودیم و من طبق عادت مشغول مطالعه بودم که آقای رضا از من ایراد گرفت و گفت آقای بجنوردی شما فقط به فکر خودت هستی و با ما تعاملی نداری، با اطرافیان وارد بحث و گفت‌وگو نمی‌شوی. من هم با خنده به او گفتم کار دیگری از دستم بر نمی‌آید. همان‌طور که قبلاً هم توضیح دادم در آن زمان مجاهدین خلق خیلی فعال بوده و محور مبارزه بودند. واقعیت این بود که جز مطالعه کاری از من بر نمی‌آمد و مجاهدین با تشکیلات وسیعی که در زندان داشتند بیشتر فعالیت‌ها را انجام می‌دادند.

مطالعات فراوانی که در زندان داشتم باعث شده بود که به عنصری فرهنگی و علمی تبدیل بشوم و مسیر خود برای مبارزه را تغییر داده بودم. این موضوعی بود که از سابقه من بر نمی‌آمد و در درون من اتفاق افتاده بود، حتی زمانی که از زندان آزاد شدم برخورد همه آقایان با من به گونه‌ای بود که گویی مرا بیشتر به دید عنصری نظامی می‌دیدند. به همین دلیل بود که در هنگام تأسیس سپاه هم از من دعوت به عمل آمد که در جلسه شرکت کنم. ابتدا شورایی تشکیل شد که زیر نظر آقای

رفسنجانی بود و به نمایندگی از شورای انقلاب مأموریت یافته بود که سپاه را تشکیل دهد. از هر گروهی سه نفر به آن جلسه آمدند، از گروه محمد منتظری، من و محمد منتظری و آقای کلاه‌دوز آمده بودیم؛ از طرف مجاهدین انقلاب اسلامی آقای محسن رضایی، الویری و بروجردی آمده بودند و از گروه سلطنت‌آباد که معروف بود از طرف دولت هستند، آقای رفیق‌دوست و محسن سازگارا و دانش منفرد آمده بودند و همین آقای دانش منفرد بعداً استاندار شد. همچنین از گروه ابوشریف، خود آقای ابوشریف و دوزدوزانی و جواد منصوری آمده بودند. در جلسات ابتدایی تشکیل سپاه همین ۱۲ نفر شرکت می‌کردند که حتی مواقعی تا شش، هفت ساعت هم طول می‌کشید و ما نماز را با خود آقای رفسنجانی می‌خواندیم.

### ■ این جلسات در ساختمان ساواک سابق تشکیل می‌شد؟

□ نه در یادگان جمشیدیه.

### ■ یعنی در جلسات اولیه آقای لاهوتی و غرضی... نبودند؟

□ نه بینید این جلساتی که گفتم و روایتی که الان برای شما تعریف می‌کنم، دقیق‌ترین روایت از تشکیل سپاه است که برای ثبت در تاریخ الزامی است، زیرا در سال‌های اخیر من روایت‌های متعددی را می‌بینم که از طرف افراد مختلفی نقل



شده است و هیچ‌کدام از آن‌ها از اعتبار و دقت کافی برخوردار نیست. همین ۱۲ نفر در جلسات بودند که زیر نظر آقای رفسنجانی سپاه را به وجود آوردند. وظیفه این گروه این بود که اساسنامه سپاه را بنویسد و وظیفه دیگری نداشت. در آن جلسات اساسنامه سپاه نوشته شد و این اساسنامه خیلی مترقی بود، زیرا در آن به شدت از انقلاب و ملت و حقوق آن دفاع شده بود و ماده به ماده روی اصول آن بحث شده بود. پس از تصویب این اساسنامه اولیه، قرار بر این بود که از بین همان ۱۲ نفر یک نفر را انتخاب کنند تا به‌عنوان فرمانده کل سپاه مسئولیت را به عهده بگیرد. به همین خاطر قرار شد در یکی از جلسات هر کسی شرح‌حال خود را بیان کند و دیگران بشنوند، در آن جلسه هم آقای رفسنجانی حضور داشت. بعد از اینکه همه روایت خود را گفتند و نوبت به من رسید من هم گفتم که در سال ۱۳۴۱ حزب ملل اسلامی را تشکیل دادم و سال ۱۳۴۴ دستگیر شده و محکوم به اعدام شدم و پس از جرایمات پیش آمده حکم به حبس ابد تقلیل یافته و به‌تازگی از زندان آزاد شده‌ام. در جلسه پیشنهاد شد که من فرمانده سپاه شوم، ولی من نپذیرفتم. چون من این مسئولیت را نپذیرفتم، اصلاً جریان به رأی‌گیری نرسید و گفتم قصد ندارم کار نظامی انجام دهم و فقط کار سیاسی می‌کنم. لازم است این نکته را بگویم در آنجا من عضو سپاه نبودم و چون از طرف آقای محمد منتظری دعوت شده بودم در جلسات شرکت می‌کردم. من فکر می‌کنم به دلیل سابقه مبارزه مسلحانه بود که مرا دعوت کرده بودند، زیرا من نظامی نبودم.

### ■ اولین فرمانده کل سپاه چه کسی شد؟

□ اولین فرمانده سپاه آقای جواد منصوری انتخاب شد. در همین جلسات هم اتفاقات جالبی پیش می‌آمد که از حوصله بحث خارج است، ولی پس از تعیین آقای منصوری تمامی نهادهای ریزودرشت نظامی دیگر به‌صورت منضبط و زیر نظر او سازمان‌دهی شدند. تا پیش‌ازین جلسات افراد مختلفی فرماندهی سپاه را به عهده داشتند.

### ■ در همان ایام شنیدیم که مدتی هم آقای غرضی فرمانده سپاه بود؟

□ بله تمامی این مسائل تا پیش‌ازین جلسات بود. البته من روایت درونی تأسیس سپاه را برای شما می‌گویم و همان‌طور که می‌دانید این روایت را از داخل همان جلسات برای شما تعریف می‌کنم.

### ■ ما شنیدیم که وقتی آقای منصوری به فرماندهی سپاه انتخاب شد، می‌گفتند که او کاندید حزب جمهوری اسلامی است.

□ بله دیدگاه شما از خارج این قضیه است اما من درون این ساختار حضور داشتم و از درون برایتان توضیح می‌دهم. می‌دانید که بازتاب مسائل در بیرون، با آنچه در درون می‌گذرد متفاوت است.



■ **بله مسلماً همین طور است. پرسش دیگری که از شما دارم این است که نقطه عطف تفکر شما در کجاست؟ به عبارت دیگر در ایامی شما تفکر چپ داشته و به اقتصاد دولتی باور داشتید و در زمانی این دیدگاهها را تغییر دادید، در چه زمانی این تحول در شما اتفاق افتاد و به این جمع‌بندی‌های جدید رسیدید؟ برای مثال زمانی به بنی‌صدر گفته بودید که کاندیدای ریاست جمهوری نیستید زیرا تفکر شما چپ‌گرایانه است و بزرگان حزب جمهوری اسلامی این تفکر را بر نمی‌تابند.**

□ **بینید جریان بنی‌صدر قدری متفاوت بود. بنی‌صدر به من پیشنهاد داد که مرا برای پست نخست‌وزیری معرفی کند. به او گفتم من به‌طور سیستماتیک نظام اقتصادی کشور را به جهتی متفاوت از سرمایه‌داری سوق می‌دهم و طرز تفکر من چنین است. او مخالفتی نداشت و حتی اوایل او هم دیدگاه‌های چپ داشت و با چنین تفکری موافق بود؛ البته مراد من از چپ در اینجا از منظر اقتصادی است، یعنی همان چپ مذهبی‌ای که عدالت‌خواهی را از این طریق تحقق‌پذیر می‌دانستیم. به این معنا اکثریت بازاری‌ها هم چپ محسوب می‌شدند یعنی همه آن‌ها با یک اقتصاد آزاد هماهنگ نبودند و آن را نمی‌پذیرفتند. دیدگاه آن‌ها نسبت به اقتصاد رقابتی نیز محدود بود و به‌صورت غیرعلمی به آن می‌اندیشیدند. آن‌ها به الزامات اقتصاد رقابتی باور نداشتند یا حتی به آن فکر نمی‌کردند زیرا تصور می‌کردند که وضعیت اقتصاد به همین صورت خریدوفروش که پیش می‌رود با میزانی از آزادی در آن به جلو خواهد رفت. برای مثال آن‌ها به واردات کالا فکر می‌کردند درحالی که طبق قانون اساسی واردات کالا نیز دولتی شده بود یعنی اوج چپ‌روی در اوایل انقلاب مشاهده می‌شد.**

■ **نقطه عطف تفکر شما چه زمانی بود که به دموکراسی، بازار آزاد و رقابتی و مسائلی از این قبیل توجه کردید و دیدگاه‌های چپ‌تان متحول شد؟**

□ **این اتفاق که به‌صورت ناگهانی رخ نداد. تغییرات فکری در طول مدت‌زمان طولانی اتفاق افتاده بود و این مسئله درباره همه انسان‌ها صادق است، تحول و تغییرات اندیشه‌ای به‌صورت ذره‌ذره و کم‌کم در انسان اتفاق می‌افتد و تفکر و اندیشه انسان متحول می‌شود. من وقتی از سیاست کناره‌گیری کردم این تحول رخ داده بود و این امر ۳۲ سال پیش بود.**

■ **یعنی از سال ۶۲ به بعد؟**

□ **بله همان زمان. اتفاقاً این تشکیلات فرهنگی ما در اسفندماه سال ۱۳۶۲ به ثبت رسید و ما فعالیت‌های خودمان را از چند ماه پیش آغاز کرده بودیم. پس می‌توان گفت ۳۲ سال است که من خودم را از سیاست کنار کشیدم و از همان زمان به فعالیت‌های فرهنگی مشغولم. در این ایام باز هم به مطالعه کتب فراوان پرداختم و در تلاش بودم که شناخت بهتری نسبت به واقعیات و جهان خارج به دست بیاورم. در این مدت توانستم درباره مسائل، شناخت بهتری کسب کنم و چون در همین ایام بود که استعمار نیز به پایان رسید، با مشورت با کارشناسان به این نتیجه رسیدیم که مواد اولیه در جهان جدید اهمیت و کاربرد خود را از دست داده است و چیزی حدود شش درصد ارزش کالا را دارد؛ بنابراین مواد اولیه در تعیین قیمت کالا از ارزش پایینی برخوردار است و قیمت کالا موهون فناوری به کاررفته در آن است. این فناوری در اختیار دانشمندان بود که آن‌هم دست کشورهای پیشرفته بود و مواد اولیه طبق یک سیستم جهانی خریدوفروش می‌شد.**

**در مراکز جهانی و در بورس‌های آزاد مواد اولیه خریدوفروش می‌شد، به‌طوری که برای مثال ملکه انگلستان به همان شکلی نفت شمال خود را می‌فروخت که یک شیخ‌نشین حاشیه خلیج فارس**

**نفت را می‌فروخت. شیخ در کشور حاشیه به‌عنوان نگهبان چاه‌های نفت عمل می‌کرد و چیزی بیش از آن نبود ولی با این وجود مکانیزم جهانی به‌گونه‌ای عمل می‌کرد که نمی‌توانستند به روش‌های استعمار قدیم عمل کنند. آن‌ها دیگر نمی‌توانستند با همان روش‌های قدیمی منابع و مواد اولیه کشورهای دیگر را غارت کنند و مایملک کشورهای ضعیف‌تر را مالک شوند؛ یعنی زمینه‌های مادی استعمار قدیم به‌صورت زنده وجود خارجی نداشت. روش‌های متفاوتی جایگزین شده بودند و کنترل بازارهای جهانی به‌گونه دیگری رقم می‌خورد. برتری و قدرت دانش و فناوری بود که باعث می‌شد آن‌ها بتوانند بازارها را در اختیار خود بگیرند.**

**من در ضمن مطالعاتم به این نتیجه رسیدم که کشورهای پیشرفته در حال حاضر خواهان پیشرفت و ترقی کشورهای عقب‌افتاده هستند، زیرا هر چه کشورهای عقب‌افتاده بیشتر بتوانند ارزش تولید کنند، بخش بزرگی از این ارزش‌های تولیدشده و ثروت‌های این کشورها به جیب کشورهای پیشرفته خواهد رفت. برای اینکه آن‌ها نیاز به فناوری دارند و خود نیز مصرف‌کننده دیگر کالاهای تولیدشده هستند و در این بازار همه‌چیز را به نفع خود مالک می‌شوند، این دیدگاه جدید را چنین می‌توان جمع‌بندی کرد که ما یک دنیای امن می‌خواهیم که عاری از خشونت باشد و همه انسان‌ها در آن با هم در تعامل باشند و ما هم در این ساختار بتوانیم رقابت بکنیم. بتوانیم در این ساختار پیشرفت کنیم و دانش و دانایی را گسترش بدهیم تا بتوانیم جایگاه خود را در این دنیا پیدا بکنیم و سهم خودمان را از منابع داشته باشیم.**

**با اسلحه دیگر نمی‌توان به‌جایی رسید و تنها چیزی که می‌تواند قدرت ما را افزایش دهد دانش است. به دست آوردن فناوری و تعامل درست با جهان است که می‌تواند راه پیشرفت و ترقی را برای کشور ما باز کند و جایگاه مناسب و درخوری برایمان در این ساختار بیابد. رفتار ما باید به‌گونه‌ای باشد که از جانب ما برای دیگران نگرانی به وجود نیاید و ما را به‌عنوان کشوری مسئول بشناسند و بتوانیم رابطه دوستانه با همه کشورها داشته باشیم؛ البته این به این معنا نبود که ما از شعارهای خودمان عدول بکنیم یا از اصول و ارزش‌های خود کوتاه بیاییم و همچنان از این عقیده دفاع می‌کنم که باید از مظلوم دفاع کرد، باید از حقیقت دفاع کرد. برای مثال باید از مردم فلسطین دفاع کرد، در آنجا واقعاً به مردم ظلم می‌شود. می‌توان گفت که یک گروه فاشیستی در آنجا مشغول حکومت هستند و با مردم فلسطین به شکلی ناجوانمردانه و خشونت‌آمیز برخورد داشته و حقوق آنان را پایمال می‌کنند. این گروه با برنامه‌ریزی دقیق در پی این هستند که مردم فلسطین را از خانه‌های خویش برانند و سرزمین آن‌ها را غصب کنند، تا به‌حال هم به‌صورت نسبی موفق بوده‌اند. با برنامه‌ریزی دقیق اقدامات خود را اجرا می‌کنند و حتی دورتادور این مردم را دیوار کشیده‌اند تا آن‌ها را از آنجا آواره**



محمد کاظم جهنوردی و اعضای حزب ملل اسلامی در دادگاه

چهارگوشه جهان کنند. ظلم و ستمی که بر این مردم می‌رود در طول تاریخ بی‌سابقه بوده و تصور می‌کنم حتی در آینده هم بی‌نظیر باشد.

وقتی حمله مغول‌ها به ایران را با سرنوشت مردم فلسطین مقایسه می‌کنم می‌بینم ظلم و ستم وارد بر فلسطینیان بی‌مانند است. مغول‌ها ابتدا که آمدند غارت و چپاول بسیار کردند، اما به تدریج آموزش دیدند و تربیت شدند. پس از اینکه آنان تربیت شدند کارهایی هم برای ایران کردند، مغول‌ها و نوادگان آن‌ها سلسله ایلخانی را تشکیل می‌دادند و فرهنگ ایران‌زمین در سایه این سلسله و حکومت‌داری آنان پیشرفت‌هایی هم داشت. به عبارت دیگر قدرت تخریبی فراوانی که مغول‌ها همراه داشتند پس از مدتی جای خود را به پیشرفت و آبادانی داد و به‌ویژه در زمینه هنر پیشرفت‌های خوبی داشتیم. ولی درباره حمله صهیونیست‌ها به ملت فلسطین قضیه به این شکل نیست و این هجوم و غارت پایان‌ناپذیر است تا حال حاضر ۶۰ سال است که وضعیت به این منوال گذشته و ادامه خواهد داشت.

آن‌ها با طرح‌ریزی دقیقی که انجام داده‌اند توانسته‌اند در بزرگ‌ترین دموکراسی دنیا یعنی امریکا نفوذ چشمگیری کنند و با استفاده از قدرت اقتصادی قابل توجهی که دارند سیاست‌های امریکا را نیز با خود همراه ساخته‌اند. وقتی ما به سابقه صهیونیسم نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که آن‌ها کارنامه سیاهی دارند و حتی در زمان جنگ جهانی اول هم تردید داشته‌اند که از کدام طرف جنگ حمایت کنند، ابتدا تردید داشتند که به سمت متفقین بروند یا با آلمان و عثمانی متحد شوند. بالاخره تصمیم آنان اتحاد با متفقین بود و آن‌ها به طرف انگلیس و فرانسه و امریکا رفتند و در جانب آن‌ها سرمایه‌گذاری‌های کلان انجام دادند.

آمارهایی که خود آن‌ها از هم‌کیشان خویش در امریکا می‌دهند تعدادی در حدود هشت تا دوازده میلیون نفر است که همین تعداد اندک با ثروت‌های عظیم و هنگفتی که دارند منشأ قابل توجهی از سیاست‌گذاری‌های امریکا هستند. این‌ها گروه‌ها و دسته‌های مشخصی را برای حفظ منافع خود ایجاد کرده‌اند که این گروه‌ها، برای مثال آپیک، نفوذ چشم‌گیری در دولت و کنگره امریکا دارند. این جریان تا آنجایی ادامه پیدا کرده است که بسیاری از سیاست‌مداران امریکایی خود را وام‌دار این صهیونیست‌ها می‌دانند و فکر می‌کنند اگر حمایت صهیونیست‌ها را نداشته باشند در راه اهداف خویش‌توانایی نمی‌یابند. به همین دلیل این نیروی عظیمی که در امریکا وجود دارد و سرسپرده صهیونیست‌هاست باعث می‌شود بتوانند به راحتی به فلسطینیان ضربه بزنند و منافع آنان را غارت و چپاول کنند. این اتفاقی است که رخ داده و وظیفه اخلاقی و انسانی ما حکم می‌کند که از ملت فلسطین حمایت کرده و از منافع و حقوق آن‌ها دفاع بکنیم؛ ولی بحث بر سر این است که این کار را چگونه انجام دهیم و این به چه قیمتی تمام خواهد شد.

**من اعتقاد دارم اگر هم می‌خواهیم به مردمی کمک کنیم باید از طریق سازمان ملل و از راه‌هایی که خود سازمان مشروع دانسته اقدام بکنیم تا مظلومان به حقوق خود برسند. این یک نوع موضع‌گیری است و نوع دیگر این است که ما در موضوعات برون‌مرزی و خارجی به حدی دخالت کنیم و وارد شویم که منافع ملی در آن رعایت نشود و چنان خود را درگیر مسائل کش‌دار بین‌المللی بکنیم که به منافع ملی ما ضرر برساند**

حرف من این است که ما در نهایت باید در چارچوب منافع ملی حرکت کنیم. وقتی که مملکت و معیار ما منافع ملی کشورمان باشد، سیاست شونیستی یا سیاست تجاوزکارانه نداریم و ما مدعی هیچ‌چیزی خارج از کشورمان نیستیم و بنابراین هیچ برنامه تجاوزکارانه و توسعه‌طلبانه‌ای نداریم و در چارچوب مرزهای کشورمان منافع ملی خود را خواستار هستیم. ما باید در هر کجای دنیا که به مردم ظلم و ستمی می‌شود آن را در مجامع بین‌المللی مطرح ساخته و جانب مظلومان را بگیریم، ولی در عین حال با تمام دنیا تعامل و ارتباط داشته باشیم.

من اعتقاد دارم اگر هم می‌خواهیم به مردمی کمک کنیم باید از طریق سازمان ملل و از راه‌هایی که خود سازمان مشروع دانسته اقدام بکنیم تا مظلومان به حقوق خود برسند. این یک نوع موضع‌گیری است و نوع دیگر این است که ما در موضوعات برون‌مرزی و خارجی به حدی دخالت کنیم و وارد شویم که منافع ملی در آن رعایت نشود و چنان خود را درگیر مسائل کش‌دار بین‌المللی بکنیم که به منافع ملی ما ضرر برساند. چنین موضع‌گیری اصلاً به سود منافع ملی ما نیست و قطعاً ما را آسیب‌پذیر می‌کند. این دیدگاه باعث می‌شود که صهیونیست‌ها که قدرت تخریبی زیادی دارند علیه ایران بسیج شوند و تمام منابع و ارتباطات خود را به کار بگیرند تا به منافع ایران آسیب وارد کنند. وقتی آن‌ها دست به توطئه‌چینی علیه ایران بزنند باعث می‌شود که آهنگ پیشرفت و توسعه در کشور ما کند شود. این موضوع در نهایت باعث آن خواهد شد که قدرت ما کاهش پیدا کرده و در بلندمدت دیگر قادر نخواهیم بود از مظلومان و ستمدیدگان دفاع بکنیم.

وقتی که ما اقتصاد قدرتمند و شکوفایی داشته و با تمام دنیا تعامل داشته باشیم مسلماً بهتر می‌توانیم

اهداف خود را پیاده کنیم. وقتی که ما پیشرفت علمی را مدنظر قرار داده و دانایی را توسعه بدهیم طبیعتاً دارای قدرت بیشتری خواهیم شد؛ بنابراین اگر قدرت بیشتری داشته باشیم در راه دفاع از حقوق مظلومان نیز بهتر می‌توانیم ایفای نقش کنیم و به فریاد آن‌ها برسیم؛ ولی اگر وارد جریان‌های بشویم که ملاحظات ملی در آن لحاظ نشده است آنگاه روز به روز ضعیف‌تر خواهیم شد.

■ شما از حزب کناره‌گیری کردید، ولی حتماً از جریان‌های درون آن پس از استعفا هم باخبر می‌شدید؛ به نظر شما علت انحلال حزب چه بود؟

□ من فکر می‌کنم اصلی‌ترین علت این بود که هر حزبی بنا بر ذات خود نهادی را به وجود می‌آورد که این نهاد فی‌نفسه دارای قدرت می‌شود و در پرتو خود شروع به برنامه‌ریزی سیاست‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی و... می‌کند و این با تعریف ولی‌فقیه و اختیارات ایشان در قانون اساسی ناسازگار است. به همین دلیل است که ما می‌بینیم هیچ حزبی با این قانون اساسی‌ای که ما داریم نمی‌تواند فی‌الواقع شکل بگیرد. احزاب و گروه‌های سیاسی در ایران در یک محدوده خاصی می‌توانند فعالیت داشته باشند و در یک فضای محدودی می‌توانند کار کنند.

در کشور ما یک حزب نمی‌تواند به‌طور نامحدود فعالیت کرده یا سیاست‌گذاری‌هایی خلاف مشی و شیوه رهبری یا حتی متفاوت از آن را تعیین کند. این مسئله با قانون اساسی هم ناهماهنگ است. به همین دلیل من تصور می‌کنم که چون حزب جمهوری اسلامی قدرت زیادی پیدا کرد و خودش تبدیل به قدرت بزرگی شد، بنابراین برای اینکه بتوانند آن را کنترل کنند انحلال آن را اعلام کردند. گمان می‌کنم که از سوی امام خمینی اشاره شده بود که حزب تعطیل شود.

■ از سال ۴۱ که انجمن‌های اسلامی تشکیل شد و بعد هم که بعضی به نهضت آزادی رفتند، کارهای فرهنگی و مکتبی در این نهادها قطع نمی‌شد؛ منتها کارهایشان با فعالیت‌ها و کارهای دکتر شریعتی تفاوت داشت. تفاوت در اینجا بود که دکتر شریعتی پس از سال ۴۳ که به ایران آمد معتقد به کار فرهنگی بود و مجاهدین هیچ‌وقت نمی‌شد که کارهای فرهنگی‌شان قطع شده باشد؛ چه در انجمن‌های اسلامی، چه در نهضت آزادی و چه در خود سازمان. حتی تا سال ۵۰ هم که وارد فاز نظامی شده بودند کار فرهنگی آن‌ها قطع نشده بود. منتهی مجاهدین اعتقاد داشتند که در دو زمینه نقص دارند و این را به دکتر شریعتی هم گفته بودند، این دو زمینه یکی دانش تشکیلاتی و

دیگری دانش استراتژیک بود؛ یعنی با تحلیلی که از گروه‌ها و تشکیلات قبلی همچون جبهه ملی و... می‌کردند در این دو زمینه خود را ناقص می‌دیدند. مثلاً سؤالاتی که داشتند این بود که یک تشکیلات چگونه می‌تواند در زمانه خود به بهترین نحو عمل کند؟ یا در تشکیلات چگونه باید از دانش روز برای تعیین استراتژی بهره برد؟ حال پرسش‌ها از شما این است که امروزه که شما هم به اهمیت کار فرهنگی پی برده‌اید چه نوع دانشی را دنبال می‌کنید؟ یا چه نوع جهل و نادانی در حال مقابله هستید؟ از لحاظ استراتژیک شما چه کمبودهایی را احساس کرده‌اید که نیاز است روی آن‌ها کار مضاعف انجام شود؟ این جهلی که شامل حال ما شده است در چه زمینه‌ای است؛ پیشی، منشی، متدولوژی، استراتژیک یا تشکیلاتی است...؟ شما پیگیری چه دانشی را برای پیشبرد منافع ملی مقرون به صواب می‌دانید؟

□ این مسئله‌ای که شما عنوان کردید بحث گسترده‌ای را می‌طلبد. جواب دادن به این پرسش ابعاد مختلفی دارد و از پیچیدگی‌های خاصی برخوردار است زیرا مباحث زیادی را مطرح می‌کند. به‌طور خلاصه می‌توان گفت هر تشکیلاتی می‌تواند در اموری وارد شود و برای همان امور مدنظر خود چاره بیندیشد و گرنه درباره تمام مشکلات و کمبودهای کشور یک تشکیلات فرهنگی نمی‌تواند راهگشا باشد و باید احزاب و گروه‌های سیاسی هرکدام گوشه‌ای از این کار عظیم را به عهده بگیرند. در سطح کلان هم می‌توان گفت که این وظیفه حکومت است که با نگاه ملی و کلان به قضایا بنگرد و استراتژی ملی و سیاسی خودش را پیاده کند. این کار یک مؤسسه فرهنگی یا یک دانشگاه نیست، بلکه این خیلی فراتر از این مسئله است.

من به شما عرض کنم در این مرکز دائره‌المعارف اسلامی ما برای خود وظیفه قائل شدیم مسائلی را که جنبه کلاسیک پیدا کرده، اعم از مسائل تمدنی، فرهنگی، تاریخی و... مورد مطالعه قرار داده و منابع و کتاب‌هایی که درباره آن‌ها نوشته شده را خوانده و مورد بررسی قرار دهیم. ما در اینجا مأموریتی که برای خود تعریف کرده‌ایم این است که درباره مسائل گذشته تحقیق و بررسی انجام دهیم و به کار آکادمیک می‌پردازیم.

کار آکادمیک به این معنا که ما تحقیقات فراوانی راجع به یک سوره خاص انجام داده و آنچه را اتفاق افتاده است و در متن تاریخ به وقوع پیوسته، مورد مطالعه قرار می‌دهیم. برای مثال اگر بخواهیم یک دیدگاه مذهبی را که غیرشیعی است بررسی کرده و بیان کنیم به‌صورت شخصی درباره آن

همان‌طور که می‌دانید فولکلور، به‌مثابه جوهر فرهنگ ملی هر کشوری است و ما وقتی که این را بنویسیم می‌توانیم بگوییم که مؤثرترین اقدام را در راه حفظ فرهنگ ایرانی انجام داده‌ایم

اظهارنظر نمی‌کنیم، بلکه اسناد تاریخی مربوط به آن را بررسی می‌کنیم. اگر فلسفه‌ای پشت آن است، اسناد فلسفی و اسناد کلامی آن را بررسی می‌کنیم و آنچه خودشان باور دارند و از خود تعریف کرده‌اند را عرضه می‌کنیم. ما آن چیزی را ملاک قضاوت قرار می‌دهیم که خودشان ارائه داده‌اند و به همان شکل خود را به دنیا شناسانده‌اند. برای مثال وقتی که ما از «اباضیه» بحث می‌کنیم اباضیه یکی از فرق خوارج است و خیلی از افراد معتقد به این فرقه هم چیز زیادی از آن نمی‌دانند، ولی وقتی ما درباره آن‌ها تحقیق می‌کنیم تلاش می‌کنیم جانب انصاف را رعایت کنیم. ما در تحقیقات خود هیچ‌گونه پیش‌داوری و قضاوت پیشینی نداریم. ما له یا علیه هیچ گروهی موضع‌گیری خاص نمی‌کنیم ولی باین‌وجود وقتی که درباره این گروه تحقیق می‌کنیم، آنچه را که در گزارش‌های مختلف و اسناد تاریخی وجود دارد مورد بررسی دقیق قرار داده و همان را ارائه می‌دهیم. ما در این تشکیلات فرهنگی سعی داریم یک کار صددرصد علمی انجام دهیم. این مسئله باعث می‌شود میزان دانایی افراد بالا برود، زیرا ما طرحتی را پی می‌ریزیم و به وجود می‌آوریم که از پایه و اساس درست است. البته من نمی‌خواهم ادعا کنم که کار ما صد درصد درست و موفقیت‌آمیز است ولی ما تلاش و سعی خود را در این زمینه به کار می‌گیریم.

■ بنابراین به نظر می‌رسد این کار شما یک کار ساختاری است که بقیه کوشش‌ها می‌توانند بر این اساس پایه‌ریزی شوند و راه را برای کار و فعالیت‌های بعدی بازتر کرد. برای مثال هر کسی که بخواهد کار فرهنگی کند، باید تاریخ ایران را بداند و در این زمینه می‌تواند از منابع و فعالیت‌ها و اسناد تاریخی شما استفاده کند.

□ بله درست است. مثلاً درباره تاریخ ایران ما زحمت فراوانی کشیدیم و این پروژه نزدیک به چهارده سال طول کشید. این اثر در ۲۰ جلد به وجود آمد و ۱۷۰ استاد برجسته در نوشتن آن با ما سهم شدند و ده‌ها استاد نیز برای این مدت‌زمان چهارده سال در این مرکز درگیر این مسئله بودند و به ما کمک شایانی کردند. تلاش ما بر این بود

که با نهایت دقت و وسواس شدید این طرح را به سرانجام برسانیم. این اثر که در ۲۰ جلد منتشر شده همچنان در حال تکمیل است به‌طوری‌که در حال حاضر شورایی وجود دارد که انتقادات وارد شده بر این اثر را مطالعه کرده و آن‌ها را بررسی می‌کند، همچنین اگر در بعضی قسمت‌ها کمبودی دیده می‌شود شروع به اصلاح و تکمیل کردن آن کرده‌ایم. همچنین قسمت‌هایی در این اثر وجود دارد که از نظر منابع تحقیقی، قابلیت به روز شدن را دارا است و ما در تلاش هستیم که آن‌ها را روزآمد کنیم. این اصلاحات را در چاپ‌های بعدی یا حتی ویرایش‌های بعدی اعمال خواهیم کرد، یعنی ما کوشش می‌کنیم تاریخ ایران را با نواقص هر چه کمتر ارائه بدهیم.

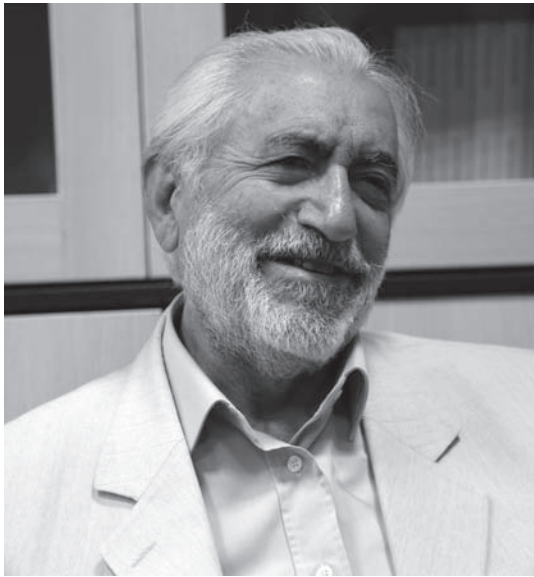
من معتقدم این زمینه‌ای را به وجود می‌آورد که در گسترش دانایی در ملت ایران به‌شدت تأثیرگذار خواهد بود. مثلاً ما در حال نوشتن دانش‌نامه‌ای هستیم به نام دانش‌نامه فرهنگ مردم ایران؛ در این اثر، فولکلور ایرانی به‌صورت الفبایی بیان شده است. در این اثر تمام رفتارهای آیینی ملت ایران بیان شده است اعم از آیین‌ها و سنت‌های مناطق مختلف کشور، شکل سفره‌های نذری، رقص‌ها و مراسم و... در این اثر سعی شده کلیت سنت و فرهنگ ایران‌زمین به شکلی گسترده مورد بحث و بررسی دقیق قرار گیرد، حتی لباس‌ها و آرایش مخصوصی که در مراسم‌ها مورداستفاده قرار می‌گیرد را نیز مورد بررسی قرار داده‌ایم. به‌طور کلی آنچه رفتارهای ما را نشان می‌دهد و بازتاب‌دهنده نوعی ذهنیت ایرانی است، در یک دائره‌المعارف به نام دانش‌نامه فرهنگ مردم ایران در ۱۰ جلد گردآوری کرده‌ایم؛ و به تدریج منتشر می‌شود.

همان‌طور که شما می‌دانید فولکلور، به‌مثابه جوهر فرهنگ ملی هر کشوری است و ما وقتی که این را بنویسیم می‌توانیم بگوییم که مؤثرترین اقدام را در راه حفظ فرهنگ ایرانی انجام داده‌ایم؛ یعنی برای حفظ هویت ایرانی بهترین کار همین نوشتن این دائره‌المعارف است که اکنون در حال انجام است. ما آگاهانه به دنبال این هستیم که هویت و فرهنگ ایرانی را حفظ کنیم و فکر می‌کنیم که برای تثبیت هویت ایرانی این بهترین کار است و این باعث رشد و تعالی مردم ما می‌شود و مردم ما با این کار پیشرفت و ترقی خواهند کرد. البته در کنار این کار مشغول نوشتن یک دانش‌نامه عمومی هم هستیم به نام دانش‌نامه ایران و همچنین یک دانش‌نامه دیگر به نام دانش‌نامه خلیج فارس و چند دانش‌نامه دیگر همچنین در حال انجام کارهای دیگری هم هستیم که فکر می‌کنم آن‌ها هم در رشد دانایی برای ملت ایران مؤثر باشد. ما تصور می‌کنیم که با این کار برای حفظ و تثبیت موقعیت فرهنگی خود اقدام کرده‌ایم و از این راه است که می‌توانیم به فرآیند آگاهی‌رسانی به مردم کمک مؤثری کرده باشیم. ■



# در عزل فرماندهان، انقلابی عمل کردم

## جنگ تحمیلی و استانداری خوزستان در گفت‌وگو با سید محمد غرضی



بیش از ربع قرن از پایان جنگ ایران و عراق گذشته است، اما این واقعه هنوز به تاریخ نپیوسته است. برخی از موضوعات مربوط به آن دوره، هنوز سر بسته مانده است. خیلی‌ها پس از سال‌ها برخی ناگفته‌ها را بیان می‌کنند و بعضی وقت‌ها هم این اظهار نظرها زمینه‌ساز بحث‌های دامنه‌داری می‌شود.

چشم‌انداز ایران، در شماره‌های پیشین، در گفت‌وگو با صاحب‌نظران برخی مباحث مربوط به دوران هشت‌ساله دفاع مقدس را بررسی کرده است. در این شماره و در آستانه سی‌وپنجمین سالگرد شروع جنگ تحمیلی، با محمد غرضی گفت‌وگو کرده‌ایم. ایشان در زمان شروع حمله عراق به ایران استاندار خوزستان بوده‌اند. در این گفت‌وگو به برخی مباحث از جمله روابط ایشان با ستاد جنگ‌های نامنظم و موضوع خراب‌کردن سد دز، پرداخته شده است. غرضی شرایط استان خوزستان در شهریور ۵۹ را این‌گونه ترسیم می‌کند: «شش روز پیش از جنگ، بنی‌صدر تعدادی از افسران را به خوزستان فرستاد. گفت جنگ در حال وقوع است».

■ در آغاز جنگ تحمیلی، شما استاندار خوزستان بودید. در آن زمان نیروهای مردمی از سراسر ایران برای کمک و پشتیبانی وارد استان می‌شدند. و خطبه‌های نماز جمعه به خصوص صحبت‌های آقای یونس طاهری تأثیر بسزایی داشت. چند تن از افسران لشکر ۹۲ هم زندانی بودند که آقای خلخالی رفت و عده‌ای از آن‌ها را آزاد کرد. مشکل فرسودگی ادوات جنگی وجود داشت. در روز ۱۰ مهر هم انفجاری در اسلحه‌خانه رخ داد و وضعیت عجیبی به وجود آمد. با وجود همه این اتفاقات و شرایط استانداری چطور اداره می‌شد؟ از دید یک استاندار و با توجه به اینکه خودتان هم سوابق مبارزاتی و نظامی داشتید، مسائل به وجود آمده در استان را در زمان حمله صدام چگونه می‌بینید؟ نقش استانداری در آن زمان چه بود؟ رابطه شما با ستاد جنگ‌های نامنظم، آن‌مه جمعه، نماینده ولی فقیه، رئیس‌جمهور، شورای انقلاب، شورای عالی دفاع، آقای خامنه‌ای، آقای هاشمی رفسنجانی، بنی‌صدر و سایرین چگونه بود؟ رابطه

### ارتش و سپاه در آن زمان چگونه بود؟

□ زمانی که قضایای کردستان پیش آمد به کردستان رفتم که مسائل آنجا مفصل است. وقتی که جریانات کردستان به صورت نظامی از بین رفت به دفتر امام آمدم. چند روز آنجا بودم تا اینکه یک روز آقای هاشمی رفسنجانی که آن زمان وزیر کشور بودند به دفتر امام در قم آمدند و به امام گفتند به هرکس می‌گوییم بروید خوزستان نمی‌رود، بینیم آقای غرضی می‌رود؟! احمد آقا و امام به من گفتند من هم پذیرفتم. آقای هاشمی یکی از خودروهایی پژوی وزارت کشور را به ما داد. آقای موسوی جزایری و اسماعیل زمانی هم آمدند و به خوزستان رفتیم. پیش از اینکه من به خوزستان بروم هم یادم هست که در شورای انقلاب بحث استان خوزستان بود. آقای مکرری به سراغ مهندس بازرگان رفت و تیمسار مدنی را به عنوان استاندار معرفی کرد. روزی که می‌رفتند به من هم گفتند بیا برویم. گفتم نه. اگر آقای مدنی از نیروهای انقلاب استفاده نکند نمی‌تواند دوام بیاورد. آقای مکرری که در جبهه ملی بود خیلی به این مسئله توجه نکرد. وقتی به خوزستان می‌رفتم به آقای هاشمی گفتم که همه مسئولیت خوزستان بر عهده من است. انتخاب فرماندار، بخشدار، شهردار و خلاصه همه امور در اختیار من است زیرا موفق نمی‌شوم بیایم و تأیید همه این کارها را از شما بگیرم. به خوزستان

رفتم و در آنجا یک اندراس<sup>۱</sup> کامل حکومتی را دیدم که تمام گروه‌ها در آن فعال بودند. یکی از فدایی‌ها به من پیغام داد که جای بدی آمده‌ای؛ یعنی تمام تأسیسات در خوزستان تعطیل بود، اما تأسیسات نفتی کار می‌کرد. هر روز تظاهرات بود و شوراهای مختلف به داخل استانداری می‌آمدند؛ البته همه این شوراهای نامربوط نبودند. استعداد انقلاب در آنجا خیلی زیاد بود. نیروهای بسیار زیادی وجود داشت. اگر بگویم پرتحرک‌تر از اصفهان بود گراف نگفتم. بحث اینکه چه کسی معاون، بخشدار، شهردار و... باشد را تقریباً در همان هفته اول حل کردم. یک ماه از آمدنم نگذشته بود که جو خوزستان آرام شد. تکلیف همه پست‌ها روشن شد. بعد از ظهرهای سه‌شنبه همه به منزل من می‌آمدند و جلسات ۵۰ تا ۱۰۰ نفره تشکیل می‌دادیم و در مورد اداره استان بحث می‌شد. همان‌جا هم تصمیمات را می‌گرفتیم. تقریباً استانداری در دست نیروهای انقلابی بود. هیچ چیز پنهانی وجود نداشت. تنها جایی که قدری از ما فاصله داشت ارتش بود؛ آن هم به خاطر نفوذ بسیار زیاد ضدانقلاب در ارتش بود. برای نمونه پس از سیلی که اتفاق افتاد، از فرمانده نیروی دریایی وقت که منسوب به گذشته بود خواستیم از امکاناتش برای کمک به حل وضع موجود استفاده کند؛ اما او به صحبت‌های فنی پرداخت و در آخر هم گفت من

می توانم ۳۰۰ هزار تومان کمک نقدی کنم که شکر بخرید و به سیل زدگان بدهید! یعنی حاضر نبود از امکانات نیروی دریایی استفاده کند. از این حرف بسیار ناراحت شدم و او را از جلسه بیرون کردیم. ژاندارمری بسیار خوب بود و با ما همکاری می کرد. پس از انفجارهایی که صورت می گرفت، روزی فرمانده ژاندارمری به من گفت اصلاً از این لوله های نفتی که منفجر می شوند نگران نباش. ۱۲ ماشین به من بده، در یک هفته جلوبیش را می گیرم. گفتم چطور؟ گفت من عوامل این کار را می شناسم، فقط امکاناتش را ندارم. من هم ۱۲ ماشین در اختیارش گذاشتم. دو ماه بعد که به خدمت امام رفتم ایشان گفت چطور شد ماجرای انفجارها تمام شد؟ گفتم بالاخره حلش کردیم. واقعاً با کمک آن فرمانده ژاندارمری، تمام قضایا حل شد و دیگر هیچ لوله نفتی منفجر نشد. کسی را هم دستگیر نکردیم. گویا می دانستند عوامل انفجار چه کسانی هستند و به آنها گفتند بروید دنبال کارتان. شهرداری هم همکاری می کرد و در جلسات همه اتفاقات را می گفت. دائم به فرمانداری شهرها سرکشی می کردم و با مردم صحبت می کردم. راننده ای به نام شیرین کلام داشتم. آن زمان ۱۸ سال سابقه فعالیت در استانداری داشت. به من می گفت همه افرادی که به جلسات شما می آیند را می شناسم. برای مثال به شادگان که رفتم، از این طرف و آن طرف ریختند و جلسه را به هم زدند. او همه آنها را می شناخت. سابقه داشتند. رفت به آنها گفت دوران سابق تمام شده، شماها باید کلامتان را تغییر دهید. خلاصه این ها را گفت و جلسه آرام شد. واقعاً آدم با استعدادی بود. از هر عامل اداری دیگری برای من باارزش تر بود و به شدت به انقلاب و امور مردم توجه داشت. بدترین مسائل اجتماعی شوراهایی بودند که همه کارها را تعطیل کرده بودند و دائماً طلبکاری می کردند. شورای فولاد اهواز ۱۱ نفر عضو داشت. از آنها پرسیدم در شورا چه کرده اید؟ همگی جوان بودند. گفتند ساعت نهار را به جای ۱۲ به ۱۱ تغییر داده ایم. گفتم خوب از تولیدات و امکانات چطور؟ در آنجا چه کرده اید؟ توضیحاتی دادند. بسیار توجه داشتیم، بینیم وضع سیاسی استان چطور است. به همراه آقای موسوی جزایری ظهرها در جاهای مختلف نماز وحدت می خواندیم. در ۲۷ یا ۲۸ خرداد سال ۵۹ به اتفاق آقای موسوی جزایری قرار گذاشتیم که به پادگان ارتش برویم و با آنها صحبت کنیم. آنجا آقای موسوی نماز را خواند و من سخنرانی کردم. احساس کردم اینجا یک جریاناتی وجود دارد. چون افسران به جای اینکه جلو بنشینند پراکنده در عقب سالن جمع شده بودند. درجه داران ترسیده بودند. شروع کردم از تاریخ ارتش سازی ایران صحبت کردم. خدا کمک کرد و حرف ها همین طور می آمد. واکنش مثبت و منفی نمی دیدم. برخی وقت ها سرها به عقب می گشت. ساعت چهار عصر به استانداری برگشتم. بچه های استانداری گفتند چه نشستی که سه تیپ زرهی لشکر ۹۲ که مأمور مرزبانی بوده اند، بدون مجوز به داخل پادگان آمده اند. توپشان هم به سمت استانداری است. من هم دیگر تحمل نکردم

## همان جا هر سه فرمانده نیروی دریایی، زمینی و هوایی را عوض کردم. شمشخانی را فرمانده نیروی زمینی، آوایی را فرمانده نیروی هوایی و جهان آرا را فرمانده نیروی دریایی انتخاب کردم. جزو اختیاراتم نبود؛ ولی انقلابی عمل کردم

و همان جا هر سه فرمانده نیروی دریایی، زمینی و هوایی را عوض کردم. شمشخانی را فرمانده نیروی زمینی، آوایی را فرمانده نیروی هوایی و جهان آرا را فرمانده نیروی دریایی انتخاب کردم. جزو اختیاراتم نبود؛ ولی انقلابی عمل کردم. ششی که این کار را کردم با کودتای نوژه مصادف شد. نیروهای انقلاب، افسران فراری را گرفتند و در زندان معلوم شد که آقای بختیار آمده در دفتر صدام نشست تا کودتاگران نوژه به امام حمله کنند و خوزستان را هم بگیرند و آقای بختیار در خوزستان اعلام جمهوری دمکراتیک کند؛ البته این ها در جایی نیامده است.

وقتی من این ها را عوض کردم محسن رضایی به بنی صدر گفته بود غرضی سیر عادی عزل و نصب ها را بر هم زده است. بنی صدر هم می رود پیش امام و شروع می کند به داد و قال کردن که غرضی باید اعدام شود. امام به من پیغام داد به تهران بیایید. خدمت حضرت امام رفتم. وقتی که رفتم آقای خامنه ای داشتند از در خارج می شدند، به من گفتند اگر امام نبود اعدامات می کردند. امام به ما گفت سیری به آقای بنی صدر بزنید. رفتم پیش آقای بنی صدر. آقای موسوی اردبیلی هم آنجا بود، آن چنان به من تند شد که البته من ساکت ماندم. من به حاج احمد آقا در مورد بنی صدر گفته بودم که این شخص رئیس جمهور می شود و ۱۰ هزار نفر هم کشته می شوند و این حرف هم به گوششان رسیده بود. بنی صدر می دانست من خیلی موافق او و دارو دسته اش نیستم. در خوزستان کم کم قضیه روشن شد که شکل کودتای زمینی و هوایی و این ها دنباله اش چه بود. وقتی کودتا در خوزستان به هم می خورد شش نفر موفق می شوند فرار کنند و به بغداد بروند. سندی ندارم ولی گویا بعد از این اتفاقات بین صدام و بختیار و افسران این بحث پیش آمده که می گویند همان موقع که غرضی با امام جمعه به پادگان آمد باید او را می کشتید.

در چنین وضعی ما زود فهمیدیم که جنگ در حال شروع است. دائم مواد منفجره از طریق مرز عراق به ایران وارد می شد. یک مورد این بود که یک روز آقای محمدی که الان در وزارت امور خارجه است به دفترم آمد و گفت چند صد کیف حاوی مواد منفجره در مرز کشف کرده اند. آن زمان تکیه گاه ما اطلاعات مردم بود. از دشت عباس و سوسنگرد و شلمچه خبر می آوردند و ما فهمیدیم عراق در کنار مرزهایش آرایش نظامی گرفته است. آن زمان نه سپاه بود، نه ارتش بود و نه فرماندهی؛ یعنی اصلاً

سروسامان درست و حسابی نداشت. ما بودیم و چند نفر انقلابی و مردم. در تهران دعوا بین حزب و بنی صدر بود. خوزستان در آن زمان متروکه شده بود. دعوا در تهران بود. سپاه هم جانی نداشت. در همین زمینه ها دو ماه قبلش عناصری به دانشگاه اهواز حمله کردند و آنجا را تصرف کردند. بچه های نماز جمعه به آنجا رفتند و هفت نفر شهید شدند و دانشگاه از دست اسلحه به دستها آزاد شد. ۱۳ فروردین ۵۹ سه هزار نفر از چریک های فدایی به سپاه دزفول حمله کردند. بچه ها جمع شدند و گفتند چه کنیم؟ به آقای شفیعی که الان عضو مجلس خبرگان است گفتم حاج آقا به عنوان نماینده استاندار سیری به دزفول می زید؟ ایشان هم رفت آنجا، عمه اش را کشیدند و کتکش زدند. تمام فدایی ها از سراسر کشور به آنجا آمده بودند. حسابی جنگ شد. بالاخره مقاومت شد و سپاه به دست آنها نیفتاد. این نشان می داد که استان حالت تعادل نداشت. یکی از دوستان به آقای موسوی جزایری گفته بود اگر آقای غرضی نیامده بود خوزستان از دست رفته بود. آقای جزایری هم در جواب گفتند اگر ایشان نیامده بود ایران رفته بود. خلاصه اینکه کسی توجیهی به اطراف نداشت. جنگ سیاسی در تهران بود. کسی به استان ها خصوصاً خوزستان نمی آمد.

## ■ در کودتای نوژه چند نفر از لشکر ۹۲ بازداشت شدند؟

□ ۵۰ یا ۶۰ نفر بازداشت شدند و شش نفر هم اعدام شدند.

## ■ قبل از جنگ، کودتای نوژه با دو سناریو شروع شد. اگر موفق نشوند که هیچ، اگر هم موفق نشوند چون نیروهای زنده ارتش دستگیر شده اند، از این طریق به ارتش ایران ضربه وارد می شود و تضعیف می شوند. در اسناد آمده کشمیری شدیداً به دنبال اعدام افراد دستگیر شده بوده است.

□ من مطلع نشدم که این افسران محکوم به اعدام شدند. صبحگاه در پادگان اعدامشان می کنند. همان روز بنی صدر به پادگان می رود. به او می گویند خبر داری که صبح چه اتفاقی افتاد؟ شش نفر را اعدام کردند. او هم برافروخته و عصبانی می شود و دعوی به وجود می آید. من هم به او گفتم بنی صدر یادت باشد دیگر به خوزستان نیا. بعد از آن انسجام خوزستان از لحاظ سیاسی انجام شد و آماده جنگ شد.

## ■ شما که می دانستید احتمال وقوع جنگ وجود دارد آیا اقدامات پیشگیرانه را انجام می دادید؟ در مرزها مین می کاشتید؟ با تهران هماهنگ می کردید؟

□ مسئله این بود که لشکر ۹۲ خوزستان خودش جزو کودتاگران بود. عوامل وابسته به رژیم گذشته همه مطلع بودند. تنها کار ما این بود که جو را به سمت انقلاب نگه داریم. شش روز پیش از جنگ، بنی صدر تعدادی از افسران را به خوزستان فرستاد. گفت جنگ در حال وقوع است. آن ها هم آمدند و گزارش کردند. افسران ایران، عراق را یک

## بود و ارتش، مقاومت خرمشهر را لجستیک نمی‌کرد، آیا استانداری این کار را می‌کرد؟

□ دست ما بسیار باز بود، چراکه نیروی انسانی بسیار زیادی داشتیم. همین بچه‌های تهران کمیته‌ای در آبادان ایجاد و ایستادگی کردند، یا در جزیره مینو عده‌ای که از بابل آمده بودند در خود جزیره مینو ماندند و از همان شهر بابل هم تأمین می‌شدند.

## ■ رابطه شما با ستاد جنگ‌های نامنظم چطور بود؟

□ خوب بود. آقای خامنه‌ای وقتی وارد خوزستان شدند به استانداری آمدند و در منزل من هم مدام با هم صحبت می‌کردیم بعد که دانشگاه تعطیل شد به اتفاق آقای چمران به آنجا رفتند.

## ■ شنیده شده است شما به جبهه و رزمندگان کمک نمی‌کردید.

□ لعنت بر کسی که به رزمندگان کمک نکند. اتفاقاً من هرگز در زندگیم برخورد سیاسی نکردم. همیشه به دنبال کار کشور بودم.

## ■ سردار علایی در یک سخنرانی می‌گفتند که پس از بازپس‌گیری خرمشهر، امور خارجه ما باید فعال‌تر می‌شد و مفاد قطعنامه را مطرح می‌کرد. گاهی هم این بحث‌ها مطرح می‌شود که در دو مقطع جنگ می‌توانست تمام و دیگری پس از نبرد فاو. نظر شما چیست؟

□ زمانی که خرمشهر آزاد شد من وزیر نفت بودم؛ اما در ستاد سیاسی کشور افرادی که توان این نوع برخورد را داشته باشند نداشتیم. ما بیشتر در دوره جنگ از لحاظ فیزیکی خوب عمل کردیم. در باقی جنبه‌ها نه اینکه ضعیف باشیم، بلکه حواسمان نبود. تلاش این بود که دشمن را از نظر فیزیکی شکست دهیم. آن چیزی که در بدنه دولت موجود بود این بود که ما هستیم، هویت داریم و دشمن را شکست دادیم. در دوران وزارت نفت، با توجه موقعیت وزارتخانه، امکانات فراوان و ارتباطات زیاد بود. به واسطه آن امکانات و ارتباطات ۹۰ کشتی خریدم. پنج هواپیمای F۴ هم به قیمت هرکدام ۹ میلیون

حال رفتن به آن منطقه‌ایم و هرکسی می‌خواهد بیاید. ساعت ۷ صبح بود که این صحبت را کردم. ساعت ۹ صبح تمام مردم اهواز، مرد و زن، همه به سهرای خرمشهر آمده بودند. عراقی‌ها مجبور شدند دوباره عقب‌نشینی کنند. خداوند تیسار فلاحی را رحمت کند. آدم باشهات و پرتوان و دانشمندی بود. او گفت وقتی تعدادی از افسران عراقی را گرفتیم و پرسیدیم چرا عقب‌نشینی کردید گفتند دیدیم لشکر بی‌انتهایی در حال آمدن است. آن قضیه اهواز را حفظ کرد و اهواز شهری مسکونی باقی ماند. تعداد مردم انقلابی و اسلامی به قدری زیاد بود که صدام را از پیشروی مأیوس کرد. بعدها سپاه توانست کم‌کم نیروی انسانی خود را تکمیل کند. هر چه آیت‌الله و نوحه‌خوان و تفنگ به دست و جوان بود را جذب کرد. جریان مقاومت خرمشهر هم بیشتر مدیون بچه‌های خرمشهر و آبادان بود. من آنجا آموخنم که تأسیسات شهری در زمان جنگ به امامزاده تبدیل می‌شود. به قدری تأسیسات برای مردم مهم بود که باوجود شهادت هرروزه تعدادی از مردم در آنجا، بازهم کوتاه نمی‌آمدند. غم‌انگیز است که بگویم عده‌ای به من گفتند برویم سهرای خرم‌آباد و آنجا دفاع کنیم. وقتی این را شنیدم ستون فقراتم شکست. چطور برویم آنجا و خوزستان را رها کنیم. بگذارید استراتژیست‌ها هر چه می‌خواهند بگویند، اما مردم چیز دیگری هستند. غمگین جنگ را مردم بلند کردند. تکنولوژی جنگ را مردم سامان دادند. همه‌کاره مردم بودند. جنگ پدیده بسیار بزرگی است. اگر امروز خاورمیانه در حال مقاومت در برابر تجاوز امریکا و غرب است، به علت جنگی است که عراق به ما تحمیل کرد، زیرا این جنگ رزمندگانی را پرورش داد. سال ۶۲ سید حسن نصرالله خدمت امام رفتند. امام به آن‌ها گفتند بروید بجنگید و مبارزه کنید. بعد هم به دفتر من آمدند. به آن‌ها گفتم می‌خواهید بجنگید؟ بروید خوزستان را ببینید و یاد بگیرید که ما چطور می‌جنگیم. افغان‌ها جنگیدن را در مرزهای ما یاد گرفتند. لبنانی‌ها، سوری‌ها و حتی خود عراقی‌ها. همه این‌ها جنگیدن را از ما آموختند. غرب جنگ را به ما تحمیل کرد و بعد هم مقاومت و دفاع جانانه‌ای به خودشان تحمیل شد.

## ■ آن زمان که سپاه هنوز تشکیل نشده

ابرقدرت نشان دادند که ما هیچ چیز نیستیم. در آن جلسه فهمیدیم که این ستادی که دارد گزارش می‌دهد فضای روانی بسیار قوی دارد. گفتم بچه‌ها به هیچ‌وجه نمی‌شود به این‌ها تکیه کرد. باید آماده شویم. انصافاً مردم خوزستان خیلی فداکاری کردند. مقاومت خرمشهر یک پدیده بزرگ اجتماعی است. این اتفاقی که می‌گویم مربوط به پیش از سقوط خرمشهر است. در دفتر نشسته بودم. آقای سلطانی که فرماندار سوسنگرد بود تماس گرفت و گفت محاصره شده‌ایم. تانک‌های عراقی آمدند. سه هفته از جنگ گذشته بود و دیدیم هیچ کس نیست. راه سوسنگرد هم بسته است. گفتیم چطور برویم پادگان حمید؟ آقای شوکت پور راننده من بود. گفت از دزفول راه دارد که برویم. رفتیم و در مسیر دیدم تعداد زیادی دارند پیاده و با لباس غیرنظامی برمی‌گردند. هر چه فکر کردم گفتم این‌ها اگر از جنگ فرار کرده باشند، باید لباس عربی داشته باشند. همه آن‌ها سربازان فراری پادگان بودند. از پادگانی که سه هزار نفر نظامی داشت و تجهیزات متصلی از دوران حکومت قبلی برایش باقی مانده بود تنها یازده نفر مانده بودند. بارها به بنی‌صدر گفتم که به ما اسلحه بده. خصوصاً آرپی‌جی، اما نداد. مصطفی کفاح‌زاده را فرستادیم نزد حافظ اسد و پنج عدد آرپی‌جی آورد. آن شب آرپی‌جی داشتیم. من بودم و یازده افسر. یکی از آن‌ها مسن و ۱۰ نفر افسر جوان بود؛ یعنی سرباز نداشتیم. به پادگان حمید رسیدیم. دیدیم ۱۵۰ لر با تفنگ‌های ساچمه‌ای برای کمک آمده‌اند. حدود ساعت یک نیمه‌شب بود. یکی از تانک‌های عراقی را مورد هدف قرار دادیم. شلیک به هدف خورد و شعله آتش تانک منفجر شده تا بالا رفت. لشکری که اطراف سنگر بود همگی فرار کردند. شکر خدا عراق از محاصره سوسنگرد برگشت. خلاصه در نهایت ۴۰۰ ماشین عراقی پر از مواد تسلیحاتی را به‌عنوان غنیمت تحویل سپاه دادم. اگر کمی بیشتر توان نظامی داشتیم به مرز عراق می‌رفتم و راه ارتباطی بین بصره و بغداد را می‌بستم، اما هیچ توان و امکاناتی نداشتم.

## ■ زمانی که عراق پنج استان کشور را اشغال کرده بود، شرایط استان خرمشهر چطور بود؟

□ جنگ بود و مقاومت و نگرانی. من زمانی که متوجه شدم عراق دیگر پیشروی نمی‌کند اعصابم آرام شد.

## ■ چرا لشکریان عراق در جایی متوقف شدند و دیگر پیشروی نکردند؟

□ ما از نظامی‌ها پرسیدیم که عراقی‌ها چرا جلو نمی‌آیند؟ گفتند چون می‌ترسند قیچی شوند. آن‌ها تنها متکی به تجهیزات بودند. عراقی‌ها یک‌بار تا سهرای خرمشهر آمدند. این منطقه الآن تقریباً در وسط شهر اهواز است. آن زمان کنار شهر اهواز بود. عراقی‌ها آمدند و دیدند کسی نیست. صبح به من گفتند که آقای غرضی عراقی‌ها آمدند. آقای علی جنتی آن زمان در صداوسیما بود. به او گفتم که چنین اتفاقی افتاده اطلاع‌رسانی کنید که ما در





دلار از اتیوپی خریداری شد. این کارها را که کردم هدف میخکوب کردن و شکست دادن دشمن بود. پس از وقایع اتفاقیه، صاحب نظر زیاد پیدا می شود. تئوریسین ها و دلسوزان و... می گویند اگر این کار را می کردیم یا آن کار را می کردیم فلان اتفاق می افتاد. همین بزرگانی که این حرف ها را می گویند اگر در عمل بودند نتایجش همان اتفاقات می شد. آن زمان خیلی ها مخالف جنگ بودند. افتخار می کنم الان هم با آن ها در ارتباطم. من این پیغام را به آن ها می دادم که ما ۲۰ سال است تنگنیده ایم و می خواهیم بیجنگیم تا جنگ را یاد بگیریم. شما که مخالفید و نمی جنگید لاقبل بگذارید ما بیجنگیم و نحوه دفاع از کشور را یاد بگیریم.

### ■ در مقطع پیروزی خرمشهر آیا نیروهایی بودند که هم عامل باشند و هم بگویند رفتن در خاک عراق چشم انداز خوبی ندارد؟

□ امام هم گفتند رفتن در خاک دیگر کشورها وجهه ای ندارد؛ اما آن مجموعه ای که خرمشهر را فتح کرده است حرف دیگری دارد. این را من متعلق به اشخاص نمی دانم. بعضی ها ممکن است از روی حب و بغض چیزی بگویند اما اینکه پدیده های اجتماعی را به اشخاص و تئوری ختم کنیم من نمی پسندم. یک عده ای می خواهند همه جریانها را بر سر آقای هاشمی بیندازند که من این را خیلی عدالت آمیز نمی بینم.

### ■ ورود شما به مجلس اول چگونه بود؟

□ وقتی آقای احمد سلامتیان به عنوان نماینده اصفهان از ایران رفت، دیدم یک جای خالی وجود دارد. در انتخابات میان دوره شرکت کردم و در حدود ۳۹۲ هزار رأی آوردم. انتخابات میان دوره خرداد سال ۶۰ بود. بعد از آن هم به وزارت نفت رفتم.

### ■ به نقل از سردار علایی، پس از پیروزی خرمشهر، احمد آقای خمینی، نامه ای هفت صفحه ای به امام نوشتند. در ابتدا

امام با تصرف خاک عراق مخالفت می کند، اما گویا یک هفته طول می کشد که ایشان نظرشان را بیان کنند. در این مدت مرحوم احمد خمینی متوجه می شود که نظر امام در حال تغییر است. نامه ای می نویسد و می گوید من احساس می کنم نظر شما در حال تغییر است و تلویحاً مخالفت می کند. می توانید این نامه را از حاج حسن خمینی بگیرید و بخوانید.

□ خب ستادها به عقبه شان متصل اند و با عقبه خودشان کار می کنند. فرق ستاد و مجری در این است که مجری در محل عملیات است. من نیازی ندارم که بگویم حرف شما را قبول ندارم. قبول دارم، اما برایش تحلیل دارم. بعد از ۳۰ سال خدمتتان عرض می کنم. در اربعین سال گذشته ۲۰ میلیون نفر به زیارت امام حسین رفتند. این همان حرف است که دارد به سمت کربلا و نجف و قدس هم می رود. این همان استعداد اجتماعی است. آن زمان به آن شکل بود، الان به این شکل درآمده است. انقلاب اجتماعی ایران مختص به ایران نیست، یک فرهنگ منطقه ای بسیار گسترده است و توان عمل و عکس العمل دارد. آنکه می خواست به عراق برود نمی خواست فتح کند، بلکه می خواست صدام را زمین بزند. اگر الان که موقعیتش است من این حرف را نزنم خیانت است. ایران منطقه فرهنگی بزرگی است که بر کل منطقه حاکم است. جنگی در این منطقه و همچنین بین اروپایی ها وجود دارد که سیاسی و نظامی نیست، بلکه فرهنگی است. به ترکیه نگاه کنید. هیچ چیزی در آنجا استوار نمی شود؛ اما ایران تثبیت شده و توانمند است. من می گویم شما ایران را خوب اداره کنید، آن گاه همه چیز درست می شود. رضایت مردم را به دست بیاورید.

### ■ برخی می گویند اگر بنی صدر به گزارش ها توجه می کرد و پیشگیری می کرد اتفاقات دیگری می افتاد. آن



زمان مجروحان بیمارستان های اهواز و آبادان می گفتند ما گزارش ها را دادیم. در این حد می توان انتقاد کرد که چرا اقدامات به موقع انجام نشد یا اصلاً نمی توان انتقاد کرد؟

□ قطعاً. ولی ستاد توان این فهم را نداشت. یک بار آقای رحیم صفوی گفت من حاضرم برای کاری ۶۰۰ شهید بگذارم. من حرف های بسیار تندی به آن ها زدم. گفتم شما این بسیجی ها را مثل پول خرد در جیب هزینه می کنید. چرا بسیج تشکیل شد؟ چون سپاه ستاد شده بود و می خواست فرمان بدهد. امام که دید این ها این طور شدند گفت بسیج تشکیل شود.

### ■ ایده بسیج ۲۰ میلیونی هم از طریق همین مردم به امام داده شد.

□ بله. به حرف خودم برمی گردم. اگر افرادی که در ستادند عقبه اجتماعی قوی داشته باشند اموراتشان می گذرد اما اگر عقبه اجتماعی منفعت طلب داشته باشند از بین می روند. چرا دولت ها در ایران خوش نام نیستند. چرا از بین می روند. از مشروطه تا کنون غیر از دولت مرحوم مصدق باقی خوش نام نیستند. به اشخاص کاری ندارم. منظورم دولت هاست. وقتی عقبه اجتماعی نداشته باشند محو می شوند.

### ■ اینکه شما می خواستید سد در را منفجر کنید تا لشکریان صدام را آب ببرد صحت دارد؟ از آن به نام لشکر آب هم نام برده می شود.

□ خیر. آن داستان یک جنگ روانی بود. من دیدم عراقی ها به دشت آزادگان آمده اند. می دانستم که آن ها جاسوس دارند. به همین دلیل شایع کردیم که آب در حال حرکت است. خودم هم به اتفاق چند نفر دیگر برای صحنه سازی رفتیم کلنگ بزنیم و سد را باز کنیم تا آب جاری شود. اتفاقاً مرحوم بهشتی به من گفت می خواهی سد را سوراخ کنی؟ گفتم خیر داستان این طور است. یک جنگ روانی بود که تأثیر زیادی هم روی فرار نیروهای عراقی گذاشت.

### ■ نظرتان در مورد تشکیل نیروهای سه گانه و پنج گانه در سپاه چه بود؟

□ زمانی که سپاه تشکیل شد و حکمش را از امام گرفتیم در شورای انقلاب به اتفاق گفتند که آقای غرضی فرمانده سپاه نباشد. آقای هاشمی مرا خلع کرد و ابوشریف را جایگزین کردند. من نظریه ام در تشکیل سپاه با سایرین فرق می کرد. من به سازمان دهی مجرد اداری اعتقاد ندارم. نقش لشکرهای سازمان یافته را در طول تاریخ می بینید؛ مانند ستاد جنگ امریکا با عراق. صاحبان امتیاز عمرشان کوتاه است.

### ■ از روحیات مرحوم امام نسبت به جنگ بگوئید.

□ کسانی که بسیار به امام نزدیک بودند دائم نکات و مسائل منفی را به ایشان منتقل می کردند و امتیاز می گرفتند. مثلاً می گفتند پول نداریم، سرباز نداریم یا سخنان این چنینی تا یک سری کمک هایی به دست بیاورند. من هرگز این کار را نمی کردم. هرگز حرف

## کسانی که بسیار به امام نزدیک بودند دائم نکات و مسائل منفی را به ایشان منتقل می کردند و امتیاز می گرفتند

■ **اشاره کردید که در آن جلسه بین شما و آقای بهشتی و آقای بنی صدر، ارتشی‌ها درخواست تعداد بسیار زیادی امکانات و تجهیزات داشتند که آقای بهشتی گفت تهیه این‌ها شدنی نیست؛ اما چند سال بعد آقای رضایی فهرست بلندبالا تری از امکانات و تجهیزات را ارائه دادند و درخواست کردند.**

□ ببینید تفکر ستادی جز به اینجا نمی‌انجامد. تفاوتی نمی‌کند. ارتشی باشد، سپاهی باشد. الان تفکر این است که سرمایه خارجی بیاوریم. من می‌گویم ما خودمان سرمایه را داریم. به آوردنش نیازی نیست. اینکه فقط شعار بدهی و حرف بزنی و بگویی من نمی‌توانم اداره کنم مگر اینکه سالی این مقدار درآمد داشته باشم و تورم من هم این میزان باشد، این حرف ۳۰ سال است که در حال گفته شدن است. مردم دیگر این حرف‌ها را نمی‌پذیرند. دائم دستشان در جیب فقر است. نامه‌ای به آقای جنتی نوشتم و گفتم یک نان تافتون ۴۰۰ تومانی شده است ۶۰۰ تومان. شما شورای نگهبانید. مصوب کننده بودجه‌اید. پس چکار می‌کنید؟ چرا تورم این‌طور است؟

■ **شما در یکی از سخنرانی‌هایتان گفتید خوزستان می‌تواند از نظر غذایی خاور میانه را تأمین کند. این موضوع بررسی شده بود؟**

□ بله. شرکتی امریکایی به نام هارزا در دهه ۴۰ خوزستان را بررسی کرده و مورد مطالعه قرار داده بود. از دغاغله تا بندر امام ۲۰۰ کیلومتر است. ۲۰۰ متر هم ارتفاع دارد. یک میلیون یا یک و نیم میلیون هکتار مساحت دارد. طرحشان این بود که می‌توان این زمین را زه‌کشی کرد و در تمام سطوحش تولید صورت بگیرد و سه بار هم در سال برداشت انجام شود. به نظر من فقط خوزستان که همه ایران این قابلیت را دارد. نمی‌توان فقط معضلات را گفت، باید راه‌حل‌ها را هم بگویی. وقتی با پدیده اجتماعی روبه‌رو می‌شوی باید پدیده اجتماعی را به کار بگیری. در پدیده اجتماعی به کار گرفتن کشت در ایران بسیار با صرفه است. بازار را ببینید. وقتی بازار دارید بنابراین باید از این پدیده بودن بازار به نفع تولیدکننده استفاده کنید. باید یک برنامه چند دهه‌ساله تدوین کنید و به سمتی بروید که بتوان توان مقاومت به دست آورد. از سال ۴۳ تاکنون گندم وارد می‌شود. بعد برنج، بعد هم میوه. چون توانستی تولیدکننده را با منفعت به مصرف‌کننده معرفی کنی و برای کسب امتیاز سیاسی می‌خواهی مصرف‌کننده همه چیز را رایگان و ارزان به دست بیاورد. به همین دلیل هم شکست خوردی. خب صدسال این کار را کردی، بیا و صدسال این کار را نکن. بیا بایست و با مردم کار کن. مقطعی چیزی می‌گوییم که از بین می‌رود

منفی به ایشان نرادم. هم در نجف و هم در ایران گزارش‌های مثبت زیادی به امام دادم. یک‌بار حافظ اسد، عبدالحلیم خدام را فرستاد تا به او نفت بدهم. با خدام قراردادی امضا کردیم تا روزی ۲۰۰ هزار بشکه نفت به سوریه بدهیم. او ساعت دو بعدازظهر از فرودگاه رفت. ساعت ۴ عصر حافظ اسد اعلام کرد که زمین، هوا و دریا به روی عراق بسته است. جلوی جریان نفت عراق که به سوریه و از آنجا هم به یکی از سواحل مدیترانه می‌رفت گرفته شد. آن شب رادیو لندن گفت که این کار دولت ایران مانند این است که ده لشکر را در مرز غربی عراق متمرکز کرده باشد. ما حریم سیاسی و نظامی ایران را به هزار کیلومتر دورتر بردیم. سوریه ما به ازای پول آن نفت‌ها تولیدات سوری داد. آن سیاست هنوز هم ادامه دارد. برخی به من گفتند تو چرا این کار را کردی؟ گفتم از بس نفت فروختم و پول آن را به مدیریت‌های داخلی ایران دادم و آن‌ها این پول را هدر دادند، این بار ۲۰۰ هزار بشکه نفت دادم که مرزهایمان حفظ شود. البته این بعدها در مجلس تصویب شد.

■ **در مورد نقش آقای بنی‌صدر حرف‌ها خیلی مختلف است. برخی می‌گویند ایشان موضع ضد جنگ داشت و به سپاه و بسیج اسلحه نمی‌داد. برخی دیگر مثل آقای هادوی می‌گویند خیر، ایشان بسیار نقش داشت. حتی یک‌بار به قدری داخل خاک عراق رفته بود که نزدیک بود اسیر شود. کدام حرف را باید پذیرفت؟**

□ ارتش با بنی‌صدر بود ولی سپاه یا او نبود. وی می‌خواست با استفاده از ارتش بجنگد لذا به سپاه کمک نمی‌کرد. روزی شنیدم بنی‌صدر در دزفول است. من و مرحوم بهشتی دوتایی به آنجا رفتیم. در آن جلسه نظامیانی که بنی‌صدر هدایتشان می‌کرد گفتند اگر می‌خواهید با عراق بجنگید باید این مقدار هواپیما، تانک و لشکر داشته باشید و لیست بزرگی جلوی ما گذاشتند. آقای بهشتی می‌دانست که این‌ها حرف ارتشی‌ها نیست و حرف آقای بنی‌صدر است. گفت آقای بنی‌صدر، اگر من تمام نفت‌ها را هم بفروشم و بدهم به اروپا این تجهیزات را به من نمی‌دهند. در جنگ هر چه به سمت افراد و نظریه‌پردازی بروید دچار مشکل می‌شوید. بنی‌صدر دو هدف داشت. اول اینکه می‌خواست با استفاده از ارتش بجنگد تا بعدها حزب جمهوری و سپاه بر او مسلط نشود. دوم اینکه نمی‌خواست بجنگد تا اینکه اروپا را قانع کند صدام لشکرش را بردارد و برود. در حقیقت می‌خواست از سیاست استفاده کند و برای خودش جا و مکانی پیدا کند. نه اینکه نخواهد بجنگد اما می‌خواست جنگ را به سمت اهداف سیاسی خود سوق دهد؛ یعنی اروپا را به نفع ایران از جریان جنگ جدا کند و بعد بجنگد.

■ **نقش شما در هماهنگی ارتش و سپاه چه بود؟**

□ در دوره دوم محاصره سوسنگرد، من و تیمسار فلاحتی با ارتش از یک سمت و سپاه هم از سمتی دیگر وارد سوسنگرد شدیم و شهر را آزاد کردیم. در طول عمرم سفید و سیاه نکردم.

و بارش می‌افتد بر دوش نفر بعد. اگر عالمی، ستاد داری، کارشناس داری، خب بیا و راه‌حل بده. چرا خودت را به دست باد و طوفان می‌سپاری؟ انقلاب سر جایش است؛ ولی دولت‌ها موفق نیستند چون نمی‌توانند رضایت مردم را به دست بیاورند. رضایت مردم در منفعت‌طلبی نیست، در کشورداری است.

■ **چرا خوزستان را رها کردید و رفتید؟**

□ به محض اینکه مجلس تشکیل شد نمایندگان به دفتر من هجوم آوردند و تقاضاهای غیر معمول داشتند. من هم رها کردم و رفتم. آنچه باعث شد من بتوانم این حرف‌ها بزنم این بود که نظام مرا قبول داشت. من هم همیشه به دنبال مردم می‌روم. من با حزب و تشکیلات موافق نیستم. مرحوم بهشتی به من گفت به حزب جمهوری اسلامی بیا. به ایشان گفتم آقای بهشتی از منبر شما جز موربانه بالا نمی‌آید. ایشان شخصیت متعال و بزرگی داشت و فکر می‌کرد همه چیز به یمن شخصیت ایشان حل می‌شود. اگر به حزب می‌رفتم گرفتار همین دو گروه می‌شدم. یک گروه می‌شد عسکراولادی و یک گروه هم می‌شد مهندس موسوی. با هم دعوا می‌کردند، من هم نمی‌توانستم کاری کنم.

■ **خب به حزب می‌رفتید. تا زمانی که مرحوم بهشتی بود آن‌ها را حل و فصل می‌کرد.**

□ خیر. آقای بهشتی مهندس موسوی را به عنوان قائم‌مقام حزب انتخاب کرده بودند. آقای هاشمی و شهید باهنر هم بودند. آن‌ها موافق نبودند. از ابتدا دعوا بود اما می‌ترسیدند که به روی آقای بهشتی بیاورند. آقای بهشتی مسئولیت روزنامه را هم به آقای موسوی داده بودند.

■ **خب مسائل در طول زمان حل می‌شد. کشور را در طول دوران جنگ چهار یا پنج نفر اداره می‌کردند. در ظاهر مجلس وجود داشت اما تصمیمات مهم با اشخاص معدود و مشخصی مانند آقای هاشمی گرفته می‌شد. طبیعت انقلاب همین است.**

□ این طبیعت انقلاب نیست، طبیعت اشخاص است که برای خودشان پست و سمت مدیریتی قائل می‌شوند. چرا کلمه جمهوری مقدس شد؟ چرا امام این حرف را زد؟ جمهوریت یک اجتماعی دارد. وقتی نمی‌خواهی واگذار کنی و بروی، خب این‌طور می‌شود. وقتی امور را به دست پنج نفر بدهی یعنی شما یک عده‌ای را نسبت به افراد دیگر تفوق می‌دهید. در فقه اسلامی اصل اجماع وجود دارد؛ یعنی اگر در طول تاریخ، روی موضوعی اجماع باشد، از آن تبعیت کنید. نه امتیاز، نه برتری، نه تفوق.

■ **مسائل جنگ در خوزستان بسیار مفصل است. امیدوارم در فرصت‌های بعدی استفاده بیشتری ببریم.**

پی‌نوشت

۱. مدرس شده

## تحلیلی بر روند خاتمه جنگ امام مخالف ورود به خاک عراق بود

پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی ایران، در مقطع زمانی حساسی صورت گرفت و البته برای بسیاری غیرمنتظره بود. هنوز پس از گذشت بیش از دو دهه، مسائلی ناگفته باقی مانده است. اتفاقات روزهای آخر جنگ، موضوع گفت‌وگوی چشم‌انداز ایران با یکی از پژوهش‌گران تاریخ جنگ بود که در ادامه از نظر خوانندگان عزیز می‌گذرد.

هم می‌بینیم که ایشان می‌گویند برای بیرون راندن امریکا از خلیج فارس به چنین تجهیزاتی نیاز مندیم. آیا این برداشت درست است که جریانی با تحلیل غلط از شرایط به جای کاهش سطح تنش با امریکایی‌ها به دنبال افزایش درگیری نظامی بوده است؟

□ پیش از آنکه به موضوع پذیرش قطعنامه وارد شویم مایلیم به نکته‌ای اشاره کنم. موضوعات تاریخی هم پیچیده و هم سخت هستند و دائماً هم به‌روز می‌شوند. گاهی آدم‌هایی هستند که تا دیروز جایگاهی نداشته‌اند اما بنا به موقعیت امروزی خود طوری صحبت می‌کنند که گویی آن زمان در رده بالا بوده‌اند. به‌عنوان مثال همین مصاحبه اخیر آقای احمدی مقدم را در نظر بگیرید وقتی کسی آن بخش مربوط به جنگ را می‌خواند احساس می‌کند ایشان در تصمیم‌گیری، هم‌رده آقای رضایی یا آقای شمخانی بوده، درحالی‌که ایشان در آن زمان اساساً در این سطح نبوده‌اند. درست آن است که هرکس می‌خواهد درباره جنگ صحبت کند ابتدا موقعیت خود را روشن کند؛ یعنی بین آنچه تحلیل است و آنچه اطلاع محسوب می‌شود تفکیک کند و بگوید این بخش از اطلاعات من آن چیزی است که خودم درگیر آن بودم و این‌ها هم تحلیل‌های من است که اکنون دارم. چون متأسفانه این تفکیک صورت نمی‌گیرد بعضاً کسانی که اکنون در موقعیتی قرار دارند و شهرتی پیدا کرده‌اند حرف‌های گذشته را با جایگاه امروزشان می‌زنند. غیرازاین مطلب، موضوع دیگر اطلاعات و مطالب جدیدی است که مرتباً به دست می‌آید.

هفته پیش سفری به کردستان و آذربایجان غربی داشتم. یک‌شب میهمان یکی از مبارزان قدیمی کرد بودم که پیش از انقلاب با بارزانی همکاری و در حوادث پس از انقلاب هم حضور فعال داشته است. ایشان می‌گفت پس از قرارداد الجزایر در سال ۵۵ یک‌شب به‌صورت اتفاقی پشت در اتاقی بوده که جلسه اطلاعاتی حزب بعث در آن برگزار می‌شده و می‌شنود بحث این بوده که صدام در آینده نزدیک می‌خواهد به ایران حمله کند. توجه کنید سال ۵۵

روند را که بررسی می‌کنیم دو نظر موجود است: یکی اینکه در سیستم، اطلاعات عمداً و به‌غلط و هدفمند منتقل می‌شده و دیگر اینکه ضعف سیستماتیک ذاتی وجود داشته که هم اطلاعات کامل به مرکز نمی‌رسیده و هم یکسری واقعیت‌ها درباره توانایی نیروهای خودمان به‌درستی ارزیابی نمی‌شده؛ لذا یک‌باره با شرایطی روبرو می‌شویم که حالت غافلگیرکننده برای مسئولان ارشد و رأس نظام تصمیم‌گیری ایجاد شده.

■ سؤال دیگر اینکه اصولاً جمهوری اسلامی قطعنامه را از چه موضعی نمی‌پذیرفته و ضعف‌هایی که برای آن برمی‌شمرده چه بوده است؟ به نظر می‌رسد با موضعی که در سال ۶۶ در اختیارمان بود اگر آن هنگام قطعنامه را می‌پذیرفتم با شرایط بهتری روبرو بودیم.

محور دوم سؤالمان درباره نحوه واکنش ما به ورود امریکا به خلیج فارس است. حدوداً دو سال آخر جنگ صدام تلاش داشت نیروهای امریکایی و غربی را به منطقه خلیج فارس بکشاند و از این طریق با بین‌المللی کردن جنگ در دریا جبهه جدیدی علیه ما باز کند. در دو سال آخر نیروهای ما در جبهه پیروزی چشمگیری نداشتند و مواضع خود را به تدریج از اواخر سال ۶۶ و به‌ویژه اوایل ۶۷ از دست می‌دادند. در این وضعیت تدبیر حکم می‌کند که به استقبال درگیری با امریکا و باز شدن جبهه جدید نرویم، ولی به نظر می‌رسد جریانی در داخل از درگیری با امریکا استقبال می‌کند. در نامه آقای رضایی

■ از تیرماه ۶۶ که قطعنامه ۵۹۸ صادر می‌شود تا تیر سال بعد که جمهوری اسلامی رسماً پذیرش آن را اعلان می‌کند، بررسی مواضع امام (ره) نشان می‌دهد ایشان تا دو هفته پیش از پذیرش می‌گویند هر نوع سازشی خیانت است و تأکید بر ادامه جنگ دارند. ایشان پس از پذیرش می‌گویند تا همین اخیر هم نظرم بر ادامه جنگ بود اما ده‌ها گزارش سیاسی نظامی به دستم رسیده که از همه «تکان‌دهنده‌تر» نامه فرمانده سپاه است که می‌گوید برای ادامه جنگ چنین نیازهایی داریم و می‌نویسد درعین حال جنگ را ادامه می‌دهیم که این دیگر شعاری بیش نیست. یک موضع هم از رئیس‌جمهور وقت داریم که روز پس از صدور قطعنامه می‌گوید ما این قطعنامه را که زیر فشار امریکا صادر شده است نمی‌پذیریم. غیر از این موضع رئیس‌جمهور دیگر موضع خاصی را نسبت به قطعنامه ۵۹۸ نمی‌بینیم. شما به‌عنوان پژوهشگر جنگ اگر اطلاعات ما را کافی نمی‌دانید یا ذهنیت‌مان درست نیست، آن را تکمیل کنید.

□ یک برداشت این است که ما می‌خواستیم در صحنه نظامی پیروزی‌های بیشتری به دست آوریم و از آن طریق به اهدافمان برسیم؛ اما در ۲۸ فروردین ۶۷ فاو را از دست می‌دهیم. سپس از شرق بصره عقب می‌نشینیم، مجنون و خرماال حلبچه را هم متعاقباً از دست می‌دهیم و در آخر هم ماجرای شلیک به هواپیمای مسافربری را داریم. این



هنوز صحبتی از انقلاب اسلامی در میان نیست. آقای منوچهر یگانه دوست عکاسی است که عکس شاه و صدام را پس از انعقاد قرارداد الجزایر گرفته است. ایشان می‌گویند پس از امضا که شاه از اتاق خارج شد، خبرنگاران ایرانی را بیرون فرستادند، اما چون چهره من قدری شبیه عرب‌هاست، آن‌ها فکر کردند من عربم؛ لذا آنجا ماندم. صدام گفت چه صلیحی؟ من برنامه‌ای برای ایرانی‌ها دارم. منظورش این بود که به اصطلاح حساب آن‌ها را خواهم رسید. این‌ها فکت‌هایی است که طی زمان به دست می‌آید و روشن می‌سازد که صدام از ابتدا برنامه حمله به ایران را داشته و آن نظریه‌ای که می‌گویند اگر انقلاب اسلامی به وقوع نپیوسته بود، ممکن بود جنگ نشود را کمرنگ می‌سازد و خود، موضوع تحقیقی می‌شود که انگیزه‌های صدام برای حمله به ایران صرف نظر از وقوع انقلاب اسلامی چقدر جدی بوده؟

■ با یکی از کردهای دوستان بارزانی گفت و گوی مفصلی داشتیم. وی می‌گفت در حمله‌ای که از طرف کردها به رهبری ملامصطفی بارزانی به عراق شد تمام گروه‌بان‌ها و افسران پشت توپ‌ها ایرانی بودند و صدام در معرض شکست بود که قرارداد ۱۹۷۵ را پذیرفت. او واقعاً ذله شده بود؛ بنابراین مشخص بود که در آینده واکنش نشان خواهد داد.

□ اینکه بعضی‌ها از یک ابعادی می‌گویند اگر فلان شعار را نمی‌دادیم، جنگ نمی‌شد، نه اینکه بی‌تأثیر بوده، ولی فکت‌های جدیدی که به دست می‌آید مشخص می‌کند عامل پررنگ‌تر و اصلی‌تری برای شروع جنگ وجود داشته است. اصولاً آغاز یک جنگ دلایلی بسیار فراتر از شعار و بهانه‌های لفظی دارد. حالا درباره بحث‌های جنگ هم که مطرح کردید همین‌طور است. من هم به‌عنوان یک محقق روزبه‌روز و نو به نو فکت‌های جدیدی به دستم می‌رسد که اهمیت عوامل را جابجا می‌کند.

یکی از مواردی که جدیداً ذهن من را مشغول کرده درباره مقطع پایان جنگ است و این سؤال که آیا امام با پایان جنگ مخالف بودند یا با پایان جنگ در آن مقطع (سال ۶۷) مخالفت داشتند؛ یعنی در شرایطی که جبهه ایران در حالت ضعف قرار داشت؟

دلیل این تردید موضعی است که امام پس از فتح خرمشهر داشت. در مورد پس از فتح خرمشهر دو روایت موجود است. یکی اینکه امام گفتند وارد خاک عراق نشوید و روایت دیگری که اکنون مؤسسه تنظیم نشر آثار بدان معتقد است اینکه ایشان گفته‌اند جنگ را تمام کنید؛ یعنی برای امام اصل این نبوده که الی‌الابد باید جنگ باشد و همان‌طور که مرحوم احمد خمینی و سید حسن خمینی گفتند در جلسه معروف پس از فتح خرمشهر که برای تصمیم‌گیری برنامه آتی نیروها تشکیل شده بود، تنها کسی که در برابر دلایل موافقان برای ورود به عراق و اهدافی که

نظامیان از این اقدام برمی‌شمردند می‌گوید اگر ما به اهدافمان نرسیدیم چه می‌شود، امام هستند. در واقع منظور این است که اگر وارد خاک عراق شدیم و اهدافمان تأمین نشد ممکن است جنگ حالا حالا تمام نشود.

اکنون این ذهنیت در من تقویت شده که امام در آن مقطعی که به شدت در ضعفیم با پایان جنگ مخالف است. شما درست گفتید در سال ۶۶ ما دست برتر را داریم. درست است عملیات سالانه را هنوز انجام نداده‌ایم، ولی بالاخره کربلای ۵ تا حدودی موفق بوده و تأثیرات زیادی گذاشته است؛ اما آنچه پس از سقوط فو در ۲۸ فروردین ۶۷ اتفاق می‌افتد این است که جبهه ایران تقریباً از هم می‌پاشد و بدیهی است که اگر بتوان در شرایط ازم گسیختگی تن به سازش نداده و نیروها را جمع‌وجور کنیم و آن‌گاه وارد مذاکرات شویم خیلی بهتر است، ولی متأسفانه در آن مقطع شرایط به گونه‌ای بود که به امام گفتند باید همین چندروزه تصمیم بگیریم و قضیه را جمع کنیم.

■ مگر فشارها چگونه بوده است که به ایشان می‌گویند همین چند روز باید تصمیم بگیریم؟

□ جبهه ما تقریباً حالت بی‌روحیه‌ای پیدا کرده بود. فو را در ۲۸ فروردین، شلمچه را ۴ خرداد و جزایر مجنون را در ۴ تیر سال ۶۷ از دست می‌دهیم. اتفاق دیگری که در ۲۱ تیر می‌افتد پیشروی عراق تا دهلران است. یکی از استدلال‌های مسئولان این است که ممکن است عراق تا خرم‌آباد پیشروی کند که در آن صورت کار ما بسیار سخت خواهد شد. امام با این ازم‌باشیدگی موافق نبوده، به‌طوری‌که می‌گویند وقتی احمد آقا خبر از دست‌رفتن فو را به امام داد، ایشان گفت ناراحت نباشید یک‌جایی را ما قبلاً گرفته بودیم حالا آن‌ها گرفته‌اند، ولی در داخل نیروهای مسلح و ذهنیت فرماندهان این گونه تحلیل نشد. ماه بعد با اینکه اطلاعات داشتیم عراق می‌خواهد حمله کند و شلمچه را پس بگیرد، اصلاً نتوانستیم آنجا را نگه داریم. در این مقطع کاری که آقای هاشمی انجام داد این بود که به افراد مختلف در جنگ گفتند واقعاً می‌خواهید بجنجکید یا تماشا کنیم؟

■ ارتش چه می‌گفت؟

□ ارتش در مقاطع مختلف بیشتر به کار نظامی‌گری مشغول بود تا اینکه صاحب‌نظر در

یکی از مواردی که جدیداً ذهن من را مشغول کرده درباره مقطع پایان جنگ است و این سؤال که آیا امام با پایان جنگ مخالف بودند یا با پایان جنگ در آن مقطع (سال ۶۷) مخالفت داشتند؛ یعنی در شرایطی که جبهه ایران در حالت ضعف قرار داشت؟

حوزه‌های کلان‌تر باشد. از آن مقطع من فکته ندارم که بدانیم نظر ارتش چه بوده؟ شاید اصلاً کسی هم از ارتش نظری نگرفته باشد، ولی تمایلی در ارتش پیدا بوده که جنگ زودتر پایان یابد. در این باره در جاهای مختلف اشاراتی وجود دارد. ولی خوب، ارتش معمولاً وارد بحث‌های سیاسی نمی‌شده. آقای هاشمی به فرماندهان سپاه می‌گویند حالا که می‌خواهید بجنجکید بنویسید به چه امکاناتی نیاز دارید که من به‌عنوان فرمانده آن‌ها را فراهم کنم که از دل آن نامه آقای رضایی درمی‌آید که بحث‌های زیادی دارد. اصل آن نامه اکنون منتشر شده است. تقریباً مفاد درخواستی آن تأمین شدنی نیست. از آن طرف هم عده‌ای از فرماندهان مدتی است که به نتیجه رسیده‌اند جنگ را نمی‌توان ادامه داد؛ علی‌رغم اینکه ممکن است نظر خود را نگویند.

■ از فرماندهان سپاه؟

□ بله.

■ خجالت می‌کشند یا برایشان زشت تلقی می‌شود که نظر خود را بگویند یا موضوع دیگری در میان بوده است؟

□ من نمی‌توانم انگیزه‌خوانی بکنم، ولی معمولاً هم برگشتن از یک شرایط ایجاد شده خیلی سخت است. حالا فضای دهه ۶۰ و بحث‌های عقیدتی راهم در نظر بگیرید. آقای هاشمی می‌گویند بعضی از فرماندهان به من گفتند جنگ ادامه دادنی نیست. ایشان می‌گویند وقتی شهید احمد کاظمی گفت که جنگ را دیگر نمی‌شود ادامه داد و باید آن را تمام کرد من تعجب کردم.

■ این مطلب در چه مقطعی است؟

□ بهار ۶۷ است. آقای شمعانی هم همین مطلب را به ایشان می‌گویند و باعث تعجب می‌شود. گرچه آقای رضایی می‌گویند نامه را برای جنگیدن دادم، ولی به نظر من آن نامه برای پایان جنگ است. ایشان در مصاحبه با روزنامه شهروند در پاسخ به این سؤال که اگر نامه را زودتر می‌نوشتید جنگ زودتر تمام می‌شد؟ می‌گویند اگر جنگ را در سال ۶۶ تمام می‌کردیم بهتر بود، ولی آقایان رفتند تا بندهای قطعنامه را جابجا کنند که این اتفاق افتاد.

■ بندهای قطعنامه را جابجا کنند یعنی چه؟

□ قطعنامه ۵۹۸ خیلی تفاوتی با قطعنامه‌های پیشین ندارد. این قطعنامه ذیل فصل ۷ منشور شورای امنیت بود. اما امتیاز خاصی برای ایران نداشت.

■ ولی برای تعیین متجاوز مکانیسم گذاشته بودند.

□ گفته بودند کمیته‌ای برای تعیین متجاوز تشکیل شود. خاویز پسر دکوتیار، دبیرکل وقت سازمان ملل، سال ۸۱ در مصاحبه با روزنامه ایران می‌گویند در سازمان ملل وقتی می‌خواهند یک مسئله را بیجانند و موضوعی به سرانجام نرسد، می‌گویند کمیته‌ای برای آن تشکیل شود. گرچه آن‌قدر در قطعنامه‌های پیشین این بند نیامده بود که به‌نوعی



جنگ را با پیروزی نظامی پایان داد، از جمله در بررسی‌های پژوهشی خود به این نتیجه رسیده‌ام که عملیات فاو ایشان را امیدوار می‌کند که می‌شود با پیروزی نظامی جنگ را پایان داد.

■ **پیروزی در فاو هم‌زمان با مذاکرات مک فارلین و اخذ تجهیزات نظامی و موشک هاوک بوده. اینکه تأثیرات این ادوات در فتح فاو چه بوده محل بحث نیست، ولی ایجاد یک بستر ارتباطی با امریکا هم‌زمان با این پیروزی مدنظر است؛ یعنی جبهه سیاسی مکمل جبهه نظامی.**

□ این مواردی که برشمردید ممکن است از عوامل پیروزی باشد؛ اما آقای کوردزمن، محقق امریکایی نیز نقش تجهیزات امریکایی در پیروزی فاو را چندان پررنگ نمی‌داند. در این عملیات مهارت طراحی و اجرا نقش بسیار پررنگ‌تری داشته است و البته ممکن است در ذهن آقای هاشمی به‌عنوان فرمانده جنگ یکی این باشد که کانال امریکا کمک می‌کند، دیگر اینکه توان عملیاتی ما در حدی است که می‌توانیم مانند والفجر ۸ را تکرار کنیم؛ ولی به‌هرحال آقای هاشمی پس از فاو امیدواری زیادی به پایان جنگ از طریق نظامی پیدا می‌کنند. به‌طوری‌که آقای روحانی می‌گویند پس از فاو بارها با رئیس‌جمهور و آقای هاشمی صحبت کردم و گفتم ما پیروزی بزرگ‌تر از این به دست نخواهیم آورد و اگر قرار است کاری برای پایان جنگ صورت گیرد زمان مناسب است، با اینکه آقای هاشمی خیلی به ایشان معتقد بودند ولی در آن مقطع به حرفشان عمل نمی‌کنند. اگر آقای هاشمی به جمع‌بندی آقای روحانی رسیده بود بلاشک هم توان مذاکره با امام را داشت و هم توان چانه‌زنی با فرماندهان را و مسئله را جمع می‌کرد، ولی به نظر می‌رسد پیروزی فاو یک استارت دوباره در جنگ بود و این امید را زنده کرد که می‌توان با پیروزی نظامی سرنوشت جنگ را تعیین کرد. این ایده در کربلای ۵ شکسته شد. درست است که در سال ۶۶ ما فاو و مواضع خوبی را در دست داریم ولی منطقه‌ای برای عملیات در جنوب وجود ندارد و از نظر فرماندهان در جنوب، بن‌بست است. به‌ناچار مجبور می‌شویم عملیات خود را در جبهه شمال‌غرب آغاز کنیم. به نظر من دیدگاه آقای روحانی در سال ۶۴ بسیار تحسین‌برانگیز و دقیق است.

جالب است که آن موقع در ذهن مسئولان و خیلی از فرماندهان و رزمندگان کلمه آتش‌بس بهتر از لفظ صلح بوده. درحالی‌که در فضای فعلی وقتی صحبت می‌شود می‌گویند طرح صلحی در آن مقطع نبوده است. آن موقع منفریت صلح با صدام بیشتر از آتش‌بس که متارکه جنگ است، بود. در خاطرات آقای هاشمی است که امام بعضاً با پیشنهاد آتش‌بس در سال‌های مختلف موافقت کرده‌اند؛ یعنی در ذهن امام هم این نیست که جنگ را تا قیامت باید ادامه داد. با این دید به نظرم می‌شد پس از فتح فاو، استدلال‌هایی را مطرح کرده و

در مورد قطعنامه، همان‌طور که گفتم قطعنامه امتیاز ویژه‌ای برای ما نداشت؛ اما اگرچه ما اعتراض داشتیم، ولی رسماً آن را رد نکردیم، درحالی‌که مثلاً در قطعنامه ۵۱۴ با صدور نامه رسمی آن را رد کردیم. این بار سیاست نه رد و نه قبول را داشتیم؛ گرچه در فضای رسانه‌ای، حمله به قطعنامه به‌وفور مشاهده می‌شود.

■ **در تحلیل سیاسی نامه آقای رضایی به فرمانده وقت جنگ این دیدگاه مطرح است که آقای هاشمی از مدت‌ها پیش از این نامه متوجه شده بودند که جنگ با آن روند قابل ادامه دادن نیست و لذا عنوان می‌شد که استراتژی ایشان، «جنگ جنگ تا یک پیروزی است» نه «جنگ تا یک پیروزی». تدبیر آقای هاشمی در گرفتن نامه از فرمانده سپاه درواقع دوگانگی در سیاست‌ها را به یگانگی تبدیل کرد و نشان داد که این حجم درخواست تجهیزات و ادوات مورد مطالبه نیروی رزمنده پای کار جنگ درواقع به معنای نه به جنگ است. از طرفی هم آقای روغنی زنجانی، ریاست سازمان برنامه‌بودجه وقت، پیش‌تر در نامه‌ای عدم امکان تداوم جنگ با شرایط مالی و بودجه‌ای را مطرح کرده بود. واقعیت صحنه جنگ، نامه مسئول بودجه و در آخر نامه فرمانده سپاه که امام از آن تغییر به نامه تکان‌دهنده می‌کنند و می‌نویسند ایشان - فرمانده سپاه - می‌گوید جنگ را ادامه می‌دهیم که این دیگر شعاری بیش نیست... منجر به تصمیم پذیرش قطعنامه در عالی‌ترین سطح نظام شد. روایتی هم وجود دارد که آقای هاشمی در سال ۶۲ در مجلس شورای اسلامی به مرحوم مهندس سحابی گفته‌اند باید جنگ را پایان داد.**

□ این‌هایی که گفتید درست است، ولی باید توجه داشت آقای هاشمی در مسیر جنگ در برخی مراحل نقاط به نتیجه می‌رسند که می‌توان

یک نکته مثبت محسوب می‌شد. در ذهنیت ایران این بود که ممکن است این کمیته در نهایت یک رأی ناعادلانه بدهد و ایران را محکوم کند. بند تعیین متجاوز، بند ۵ و ۶ قطعنامه بود و بندهای آتش‌بس و بازگشت به مرزهای سابق و... پیش از آن بودند. ایران تلاش می‌کرد با آیین‌نامه اجرایی قطعنامه چنان شود که کار از بند تعیین متجاوز شروع شود یا اساساً تغییرات موردنظر چنان باشد که به صدور قطعنامه جدیدی بینجامد. در حوزه سیاسی مسئولان وقت به دنبال این مطلب بودند. البته این اقدامات پس از صدور قطعنامه در سال ۶۶ است، گرچه مردم و رزمندگان از این فعالیت‌ها و مذاکرات مطلع نبودند. برخلاف مذاکرات اخیر هسته‌ای که مردم در جریان قرار داشتند.

■ **البته در انتخابات سال ۹۲ ملت با گزینش جناب آقای روحانی خواسته خود را در زمینه مذاکرات هسته‌ای به‌روشنی بیان کرده و جهت کار را تعیین کردند؛ لذا این مذاکرات از پشتوانه مردمی برخوردار است ولی در سال ۶۶ در بحبوحه جنگ این امکان وجود نداشت که از مردم نظرسنجی بشود تا خواست آن‌ها شفاف بیان شود.**

□ اگر ما انتخابات را ملاک بگیریم در انتخابات مجلس سوم در بهار ۶۷، بالاخره طیف معروف به خط امام رأی می‌آورد که دغدغه مبارزه با امریکا را دارد و جناح راست را متهم به تلاش برای کنار آمدن با امریکا می‌کند؛ لذا می‌توان گفت خواست مردمی هم در آن مقطع به‌نوعی بیان شده است. به‌هرحال مجموعه شرایط در آن دوران معطوف به این شد که ما به‌صورت سریع قطعنامه را بپذیریم و این باعث شد که خیلی از تحولات دهه ۷۰ از نحوه پذیرش قطعنامه متأثر شد؛ یعنی یک شوک ناگهانی که ما هشت سال این حرف‌ها و مواضع را داشتیم خب آخرش چه شد؟ یعنی چنین فضایی ایجاد کرد که به‌نوعی علاوه بر سیاست‌های دولت آقای هاشمی، نحوه پذیرش قطعنامه ۵۹۸ نیز باعث تغییرات فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی دهه ۷۰ شد.

جنگ را پایان داد. تنها مشکل پس از فو این بود که ما قطعنامه نداشتیم؛ یعنی قطعنامه پروپیمان دستان نبود. قطعنامه ۵۹۸ که تازه یکسری نکات مثبت دارد مربوط به سال ۶۶. پس از کربلای ۵ است.

### ■ ما هم با سازمان ملل تعامل درستی نداشتیم، اگر رابطه خوبی داشتیم و مذاکره می کردیم شاید می توانستیم قطعنامه مناسب را هم بگیریم.

□ درست است. تعامل نمی کردیم. من خیلی به سیاست خارجی و دیپلماسی آن دوره انتقاد دارم ولی باز هم باید در نظر داشت که عمر و تجربه دستگاه دیپلماسی در سال ۶۷ کلاً هفت سال است. این نکته مهمی است که باید مدنظر قرار گیرد.

به نظر من پس از کربلای ۵، آقای هاشمی هم به نتیجه می رسد. عملیات بدر و خبیر شرایط سختی دارند، اما هنگامی که خاطرات ایشان را می خوانید آن حال و هوایی که در کربلای ۵ است چیز دیگری است. معلوم است که ایشان به شدت تحت تأثیر قرار گرفته است.

### ■ آن طور که امریکایی ها می گویند مدل استحکامات عراقی ها در کربلای ۵ ملغمه ای از مدل استحکامات اروپایی ها و امریکا بوده است. در نور دیدن این استحکامات از نظر نظامی خیلی مهم بوده، وقتی ایرانی ها پیشروی محدودی می کنند امریکایی ها به این نتیجه می رسند با شکستن سد استحکامات با توجه به دشت بودن منطقه، امکان اینکه ایران تا بغداد پیشروی کند وجود دارد؛ لذا برای حمایت بیشتر از صدام و جلوگیری از سقوط او به خلیج فارس لشکرکشی می کنند.

□ در کربلای ۵ استحکامات خیلی پیچیده بوده، از نظر نظامی پیشروی بلندی انجام نگرفته، ولی شکستن استحکامات امر مهمی بوده است. ما در این عملیات که شش کیلومتر پیشروی داشتیم، تازه ۱۲ کیلومتر مانده بود تا به بصره ای که این طرف آب است برسیم. اینکه امریکایی ها تحلیل کرده باشند امکان پیشروی ایران تا بغداد است خیلی واقعی به نظر نمی رسد. عراق هم از سال ۶۲ تلاش دارد تا پای قدرت ها را به خلیج فارس باز کند، ولی ایران تا سال ۶۶ خیلی تأمل و مدارا می کند. در مقابل به مثل ما محدود عمل می کند، ضمن اینکه ما برای مقابله به مثل محدودیت هم داشتیم؛ زیرا عراق در خلیج فارس کشتی نداشت و ما مجبور بودیم کشتی های کویت و عربستان را به عنوان حامیان عراق بزیم، علاوه بر آن، ایران دوست نداشت که امریکا نیروهایش را در خلیج فارس افزایش دهد. سال ۶۶ که فشارها زیاد می شود آقای هاشمی هم سیاست مقابله به مثل را اعلام می کنند.

### ■ دلیل و فکت مشخصی دارید که نشان دهد عراق از سال ۶۲ به دنبال

### بازکردن پای خارجیان به خلیج فارس بوده؟

□ شما ماجرای چاه های نوروز را در بهمن ۶۱ بررسی کنید. در این سال چاه های نفت را می زدند و نفت وارد دریا می شود. هم زمان اوج تبلیغات عراقی ها شکل می گیرد که می گویند دنیا باید مداخله کند و موضوع جنگ ایران و عراق، جهانی است و زدن خارک و... نشان می دهد عراق تمایل دارد جنگ به دریا کشیده شود، زیرا آنجا محیط بین المللی است و دیگران هم به اجبار درگیر خواهند شد؛ لذا فکر عاجل تری برای تعیین وضعیت جنگ از طرف جامعه جهانی صورت می گیرد. اگر صحبت های صدام و عراقی ها را در کتاب هشت سال جنگ تبلیغاتی مرور کنید و سایر کتب مربوطه را ببینید، روشن می شود تمامی این نوع گفتارها رسماً به عنوان مواضع و درخواست برای حضور قدرت های خارجی بیان شده است. جالب است بدانید درخواست کویت از امریکا برای اسکورت کشتی های نفت کش مربوط به پیش از عملیات کربلای ۵ است. ما هنوز سیاست مقابله به مثل را دریا اعلام نکرده ایم، ولی چرا کویتی ها تقاضای اسکورت نفت کش ها را دارند؟ این ها نشان می دهد پشت صحنه مراداتی وجود داشته.

### ■ یکی از نفت کش های آن ها را ما زده بودیم.

□ ما سال ۶۳ یکی را زدیم و هر از گاهی هم تکرار شده. باین حال سال ۶۵ که هنوز ایران وارد درگیری در خلیج فارس نشده، یک روز پیش از عملیات کربلای ۵، کویت تقاضای اسکورت را به امریکایی ها می دهد که آن ها جواب نمی دهند. کویت سریعاً به شوروی تقاضا می دهد و روس ها فوراً قبول می کنند. پس از آن امریکایی ها جواب مثبت به کویت می دهند. ورود ما به درگیری جدی در خلیج فارس مربوط به سال ۶۶ است. معتقدم ایران در سال ۶۶ هم مدارا کرده است. درست است ما در جزیره فارسی درگیر شدیم و هلی کوپتر امریکایی ها را با استینگر زدیم، ولی این درگیری در بخش سرزمینی خودمان اتفاق افتاد و ما وارد محیط بین الملل نشدیم. در وقایع اولیه سال ۶۶ مسئولان بسیار محتاط عمل می کنند. در خاطرات آقای هاشمی راجع به عملیات ۱۸ اردیبهشت ۶۶ که یک کشتی روسی زده می شود می بینیم که مسئولان موافق این کار نبوده اند و کسانی که دست اندرکار عملیات بوده اند برای تنبیه به تهران احضار می شوند. در واقع سیاست جمهوری اسلامی پرهیز از تشدید جنگ در دریا بوده است؛ لذا در مهر ۶۶ مسائل دریا جمع شده و آرامش نسبی برقرار می شود. پس از واقعه ۱۸ اردیبهشت دومین حادثه بزرگ زدن ناو استارک توسط عراقی ها در خردادماه است. پس از این حادثه، اسکورت کشتی ها پیش می آید که به چند درگیری می انجامد. همان طور که گفتم در مهرماه تنش ها در دریا تقریباً جمع می شود؛ یعنی در سال ۶۶ خلیج فارس کلاً هفت ماه نامنی را تجربه

می کند. در جنگ دریایی دو بار سکوی نفتی ما موردتهاجم امریکایی ها قرار می گیرد. بار اول مهر ۶۶ و بار دوم اوایل ۶۷ که در مجموع خسارات بسیار سنگینی وارد می شود و برآورد آن خسارات حدود ۵۰۰ میلیون دلار است.

توجه داشته باشید اصولاً فضای رسانه ای را باید از فضای تصمیم گیری جدا کرد. مثلاً درباره بستن تنگه هرمز به نظر من، ایران تحت هیچ شرایطی تنگه را نمی بست، درحالی که بارها در رسانه ها این تهدید ابراز شده بود، زیرا اولین ضربه بستن تنگه به خود ما وارد می شد. مسیر اصلی ورود و خروج نفت و کالا به کشور از تنگه هرمز است.

### ■ امریکایی ها پیش از پذیرش قطعنامه دو هفته تنگه را بستند؛ لذا راه ورود کالا و خروج نفت ما بسته شد و این در پذیرش قطعنامه بسیار مؤثر بود.

□ البته من اسنادی مبنی بر بسته شدن دو هفته ای تنگه هرمز ندیده ام، ولی گفته های کاسپار واینبرگر، وزیر دفاع وقت امریکا که گفت ریشه ایرانیان را باید خشکاند، تمایل آن ها را به ایجاد فشار نامحدود آشکار می سازد. به علاوه خاویز پرز دکوئیسار، دبیر کل وقت سازمان ملل، در کتاب «به سوی صلح» خود می گوید امریکایی ها رسماً چهار شرط گذاشتند، از جمله اینکه فشار بر ایران باید تحمل ناپذیر باشد. پس سیاست گسترش دامنه جنگ در خلیج فارس خواست امریکایی ها هم بود. آن ها درست یک روز پس از صدور قطعنامه ۵۹۸ اسکورت کشتی ها را شروع کردند؛ بنابراین یکی از ابزارهای فشار بر ایران کشاندن جنگ به خلیج فارس و ناامن کردن مسیر ورود و خروج کالا به ایران بود. به نظر من در فضای تصمیم گیری کلان موافقتی برای درگیری با امریکا وجود نداشته. هنگامی که امریکایی ها در سال ۶۷ سکوی نفتی ما را می زدند، علی رغم اینکه امام موافق درگیری بودند، اما آقای هاشمی مخالفت می کنند.

### ■ به پروسه جمع بندی آقای هاشمی از عملیات ها و چگونگی به قطعیت رسیدن ایشان نسبت به اتمام جنگ پس از عملیات کربلای ۵ برگردیم.

□ ایشان پیش از عملیات خبیر فرمانده جنگ می شوند. عملیات خبیر در اسفند ۶۲ انجام می شود و عملیات بسیار سختی است. در عملیات بدر گرچه ایشان فرمانده اصلی هستند، ولی آقای حسن روحانی در قرارگاه عملیاتی جای ایشان حضور دارند. این عملیات هم بسیار سخت است. شاید اگر آقای هاشمی در این عملیات حضور مستقیم داشتند بیشتر تحت تأثیر قرار می گرفتند. ما پس از این دو عملیات سخت، پیروزی فاو را داریم. این پیروزی امیدواری ها را برای تعیین سرنوشت جنگ از طریق عملیات نظامی افزایش می دهد و در همین راستا آقای هاشمی در سال ۶۵ شعار سال سرنوشت را مطرح می کند. در این سال عراق، مهران را می گیرد و ما سریع در عملیات





متوجه می‌شوند که اوضاع افسران در پادگان غیرطبیعی است و تیپ‌های زرهی بدون مجوز به پادگان برگشته و لوله‌های توپ و تانک را به سمت استانداری نشانه گرفته‌اند. در واقع طبق گفته ایشان طرح این بوده که پیش از شروع کودتای نوژه، در خوزستان کودتا انجام شود که با هوشیاری استانداری و تعویض فرماندهان سه‌گانه نیروهای زمینی هوایی و دریایی منطقه اقدام آن‌ها نافرجام می‌ماند و در این رابطه شش نفر هم در پادگان محاکمه و به اعدام محکوم می‌شوند. در اسناد منتشرشده از کودتای نوژه هیچ اشاره‌ای به واقعه خوزستان نشده است. نظر شما به‌عنوان پژوهشگر و محقق اسناد جنگ چیست؟

**سؤال دیگر در همین رابطه اینکه شما در جایی گفته‌اید کودتای نوژه سناریویی دوگانه بود اگر کودتایان موفق می‌شدند که انقلاب شکست می‌خورد و اگر پیروز نمی‌شدند بخش زیادی از نیروهای زنده دستگیر می‌شدند و چون جنگ در پیش بود از این جهت هم تضعیف نیروهای مسلح صورت می‌گرفت. به‌عنوان قریبه هم گفته‌اید کشمیری سخت به دنبال اعدام دستگیرشدگان بوده است، آیا اسناد معتبری در این باره موجود است؟**

□ آنچه درباره نقش کشمیری گفتم از قول شخصی است که به گفته خود اسناد مربوطه را دیده است. درباره نظر آقای مهندس غرضی که کودتای طراحی شده در لشکر ۹۲ زرهی اهواز مرتبط با کودتای نوژه بوده است من اطلاعی ندارم و سندی هم تاکنون ندیده‌ام؛ البته به‌طور کلی درباره کودتای نوژه آن‌طور که باید کار نشده و ابعاد آن خیلی وسیع است. به‌عنوان نمونه نامه‌ای از شهید فلاحی به امام موجود است که به نوعی نشانگر جنبه‌های اجتماعی مرتبط با کودتا بوده و در آنجا سؤال شده است با خانواده و خانه‌های سازمانی... افرادی که در شبکه کودتا دستگیر شده‌اند، چه برخوردی داشته باشیم.

از این جهت که کودتا نزدیک وقوع جنگ اتفاق افتاده، دویعدی بودن سناریو گمان درستی است، چنان‌که پس از وقوع جنگ تعدادی از خلبان‌ها را از زندان آزاد و وارد عملیات کردند. از طرف دیگر باید توجه داشت که کودتا تحت اشراف اطلاعاتی بوده، چون از پیش خبر امکان وقوع آن مطرح بوده و فقط از زمان شروع عملیات اطلاعی در دست نبوده است. ■

است. به نظر من این تناقض‌ها ویژگی رفتاری دهه ۶۰ است و مختص سپاه نبوده است. به گفته آقای روغنی زنجانی، در مجلس هم چنین بود. نمایندگان در نطق پیش از دستور، سخنرانی‌های آتشین داشته‌اند، ولی هنگام گفت‌وگوی دوجانبه طور دیگری حرف می‌زدند. از دید من فرماندهان نظامی در حد تیپ و وظیفه‌شان است که بگویند تا آخرین قطره خونمان می‌جنگیم، چون نیروی پای کار جنگ هستند، ولی مسئولان تصمیم‌گیر در حد فرمانده سپاه باید تحلیل واقعی از صحنه را داشته باشند و صادقانه آنچه را باور دارند بگویند. خوشبختانه متن مذاکرات فرماندهان نظامی موجود است ولی متأسفانه دولت وقت زمان جنگ حتی پیش از وقایع ۸۸ هم کمتر درباره جنگ سخن گفته‌اند و حاضر به سخن گفتن هم نبوده و نیستند. شخصاً دلیل آن را نمی‌دانم. شاید آنچه امام را شوکه کرد همین تناقض رفتاری که بیان شد، بوده است. سپاه می‌گوید ما می‌جنگیم نخست‌وزیر هم می‌گوید ما طرح آمادگی بیست‌ساله برای تداوم جنگ را تهیه کرده‌ایم که پس از آن معروف شد که دولت می‌گوید اگر این جنگ بیست سال هم طول بکشد ما ایستاده‌ایم. اما امام یک‌دفعه با گزارش‌هایی روبرو می‌شود که از یک طرف می‌گوید مردم کمتر به جبهه می‌آیند. از طرف دیگر می‌گوید خزانه خالی است، فرمانده هم که ۳۰۰ هواپیما و... می‌خواهد. در این شرایط نیازمند کسی هستیم که بیاید و مسئله را جمع کند. از دید من شخصی که کمتر حرف زده و درباره مقطع پایان جنگ و حرف‌های زیادی برای گفتن دارد، آقای حسن روحانی هستند که انشاءالله در موقع مقتضی به بیان نظرات خویش بپردازند.

■ **حالا کمی از مقطع پایان جنگ فاصله بگیریم و به محور سوم بحث که درباره کودتای نوژه است بپردازیم. مهندس غرضی که در ابتدای جنگ استاندار اهواز بوده‌اند، می‌گفتند شب پیش از کودتای نوژه، ایشان که در پادگان لشکر ۹۲ زرهی سخنرانی داشته‌اند**

کربلای آن را باز پس می‌گیریم. در عملیات کربلای ۳، اسکله ام‌القصیر را می‌گیریم؛ ولی در عملیات کربلای ۴ که امید زیادی بدان بسته بودیم شکست بدی می‌خوریم. دو هفته بعد در عملیات کربلای ۵ پیشروی محدودی انجام می‌شود، ولی به نظرم آنجاست که ایشان نسبت به پایان جنگ به قطعیت می‌رسند. دقت شود نامه معروفی که آقای هاشمی به امام می‌نویسند و در آن می‌گویند سرنوشت چند مسئله، از جمله ارتباط با آمریکا و جنگ باید در زمان حیات شما روشن شود، مربوط به همین مقطع است؛ یعنی فروردین ۶۶، درست پس از عملیات کربلای ۵. درحالی که تصور عمومی بر آن است که این نامه مربوط به سال ۶۷ است. این نشان‌دهنده تأثیر عمیقی است که عملیات کربلای ۵ بر ایشان می‌گذارد. اتفاقاً من از ایشان پرسیدم اگر اطلاعات مربوط به نامه آقای رضایی را در سال ۶۶ به امام می‌دادید آیا سرنوشت جنگ زودتر روشن نمی‌شد؟ ایشان گفتند این‌ها جلوی من دستشان را رو نمی‌کردند؛ البته توجه شود حالا فرماندهان سپاه دم دست‌ترند و همه نگاه‌ها به‌سوی ایشان معطوف است، ولی ببینید آقای روغنی زنجانی در کتاب اقتصاد سیاسی ایران نوشته آقای بهمن احمدی امویی می‌گوید در کنار اتاق جلسات هیئت دولت محلی بود که وزرا برای استراحت یا تماس با خانواده به آنجا می‌رفتند. ایشان می‌گوید اصل حرف‌ها راجع به جنگ را باید در آن اتاق که غیررسمی بود می‌شنیدید و می‌گویند همه در آنجا از مشکلات وعدم امکان تداوم جنگ می‌گفتند، ولی در جلسات رسمی دولت از ادامه جنگ صحبت می‌کردند یعنی این تناقض رفتاری آنجا هم مشاهده می‌شود. دولت می‌گوید در سال ۶۵ گفتیم امکان ادامه جنگ نیست، ولی مهندس موسوی می‌گوید من از نامه روغنی زنجانی به هاشمی رفسنجانی اطلاعی ندارم. ایشان در کتاب پنج گفتار خود که بعداً به شش گفتار تغییر نام یافت، می‌گوید سال ۶۶ طرح بیست‌ساله برای جنگ را تهیه کردیم. خب این تناقض رفتاری در دولت هم وجود داشته

# چالش بر سر انحصار قدرت

## گفت‌وگو با فضل‌الله صلواتی فرماندار اسبق اصفهان



■ آقای دکتر ابتدا از وقتی که در اختیار نشریه چشم‌انداز ایران و خوانندگان آن قرار دادید، سپاسگزاریم. ما پروژه‌های را در نشریه پیگیری می‌کنیم که با ۳۳۳ استاندار پس از انقلاب گفت‌وگو کنیم تا این بحث‌ها و تجربه‌ها در اختیار افرادی قرار بگیرد که تازه می‌خواهند وارد کار اجرایی شوند؛ افرادی که کم‌تجربه هستند، وقتی انباشت تجربه ۳۵ ساله از استاندارها، فرماندارها و شهردارها را بدانند، مسلماً به گونه‌ای دیگر فعالیت خواهند کرد. این تجربیات باعث می‌شود مسئولان از ابتدا با کار دیگران آشنا شوند و به اصطلاح دیگر صفرکیلو متر نباشند.

همان‌طور که می‌دانید استانداری سمت اجرایی مهمی در کشور ماست، به طوری که استاندارها در هر استان، به‌مثابه رئیس‌جمهور همان استان عمل می‌کند و چون نماینده ریاست جمهوری و دولت نیز هستند، حیطه فعالیت گسترده و قدرت عملکرد بالایی دارند و می‌توانند منشأ خدمات مؤثری باشند. اصفهان یکی از شهرهایی است که ۱۰ درصد شهدای کشور را در کارنامه دارد و یکی از قطب‌های صنعتی و کشاورزی هم محسوب می‌شود، همچنین از شهرهای اصلی ایران است. پس از انقلاب ابتدا آقای محمدعلی واعظی استاندار بود و سپس آقای سید محمدکاظم بجنوردی جانشین وی شد که در هر دو دوره شما فرماندار بودید. از جمله افرادی هستید که در این زمینه تجربیات فراوانی دارید و از ابتدای جوانی هم زندگی انقلابی و پربرتکی داشته‌اید. ابتدا کمی از تجربیات دوران فرمانداری خود را بیان کنید و همچنین از نوع دیدگاه خودتان نسبت به طبقات مختلف استان بگویید. شما با افراد مختلف اعم از امام‌جمعه استان، رئیس حوزه علمیه، دانشگاهیان، فرهیختگان شهر و... چگونه برخورد می‌کردید؟

□ با نام و یاد خدا، سخنان خود را از کمی پیش از انقلاب آغاز می‌کنم. من پیش از انقلاب چند سالی

### ■ تا حد درس خارج هم پیش رفتید؟

□ در آن زمان درس خارج در حوزه یزد تدریس نمی‌شد، تا کنفایه بود که من هم تا آن حد گذراندم. در آن زمان و با اینکه بعضی طلبه‌ها خیلی بر ارائه درس خارج اصرار داشتند، اما این چنین نشد؛ با اینکه آیت‌الله‌العظمی فاضل لنکرانی هم در یزد تبعید بودند و اگر می‌خواستند ایشان می‌توانستند درس خارج را برای طلبه‌ها تدریس کنند اما این کار انجام نشد. دلیل این کار مشخص نیست، ممکن است خود ایشان رضایت نداده باشند یا اینکه شرایط فراهم نبوده و ساواک مانع کار می‌شده است. در هر صورت ارائه درس خارج در آنجا عملی نشد. ما تا پیروزی انقلاب در خدمت آیت‌الله صدوقی بودیم و در جریان پیروزی انقلاب هم فعالیت‌های ما افزایش یافت، به طوری که اقدام به برگزاری جلساتی کردیم و در آن جلسات دروس مختلفی تدریس می‌شد، از جمله درس‌های نهج‌البلاغه، درس‌های تفسیر قرآن و... بجهایی که در آن جلسات شرکت می‌کردند، بافت انقلابی شهری در یزد را در جریان پیروزی انقلاب شکل دادند.

### ■ آقای ملک مدنی هم جزو این افراد بود؟

□ بله. آقای مهندس ملک‌مدنی هم در این جمع حضور داشت. افراد زیادی بودند از جمله آقایان سجاد، جوکار، شمشعی، ملک احمدی و دیگران که در آن زمان در یزد فعالیت داشتند. این دوستان حتی امروز هم که مرا می‌بینند، از آن خاطرات به

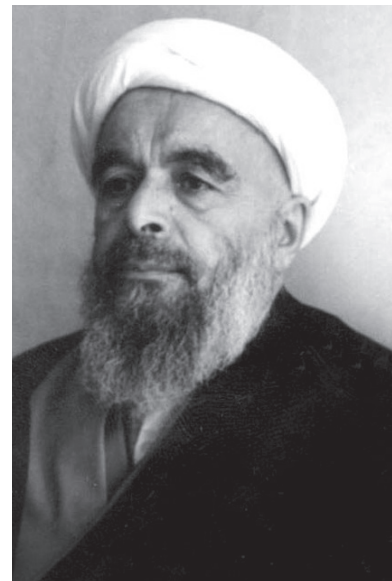
نیکی یاد می‌کنند. ما در راستای همان فعالیت‌ها، مراسم بزرگداشتی هم برگزار کرده‌ایم. با اینکه امروزه نزدیک به ۳۷ سال از انقلاب می‌گذرد، اما هنوز هم جلساتی را با دوستان در یزد برگزار می‌کنیم. این دوستان فعالیت‌های مفیدی در جامعه داشته‌اند و در همین راستا بنیاد خیریه‌ای هم با نام بنیاد «جوادلانمه» تأسیس کرده‌اند. این بنیاد، دانشگاه و دبیرستانی هم تأسیس کرده و در هر حوزه‌ای اعم از اقتصادی، سیاسی و اجتماعی برنامه‌ریزی کرده است. بنیاد جوادلانمه به شکل گسترده در همه حوزه‌ها فعالیت دارد. آقای مهندس سیفی که مدتی هم استاندار یزد بود و یک عده از دوستانشان دور هم جمع شده و این بنیاد را شکل داده‌اند و این تشکیلات را مدیریت می‌کنند.

در همین راستا و برای استفاده از تجربیات دیگر استانداران می‌توان از آقای سیفی استفاده کرد و ایشان اطلاعات و تجربیات مفیدی در این‌باره در اختیار دارند. ایشان به همراه تنی چند از دوستانش نشریه «آینه یزد» را نیز منتشر می‌کنند که به صورت هفتگی انتشار می‌یابد. این دوستان از بچه‌های آن ایام در اوایل انقلاب هستند که امروزه نیز به‌طور جدی در حال فعالیت و کوشش مستمر در راه اهداف خویش‌اند. در گذشته عده‌ای از انجمن حج‌تیه دور و بر آقای صدوقی بودند، ولی به مرور و با گذشت زمان این دوستان جای آن‌ها را گرفتند. پیش از انقلاب که امام خمینی در ایران نبود و آیت‌الله منتظری و آیت‌الله

طالقانی هم در زندان بودند و با تجمع دوستان حول محور آقای صدوقی، ایشان به محور مبارزه در یزد تبدیل شدند. آقای صدوقی پیشنهادهایی به من دادند مانند کمیته‌های انقلاب و... البته من به ایشان خیلی نزدیک بودم و حتی بعضی از اعلامیه‌های ایشان را ما خودمان می‌نوشتیم و در بین مردم پخش می‌کردیم. بعضی از مواقع هم زنده‌یاد دکتر نظام‌الدینی اعلامیه‌ها را می‌نوشت. خلاصه در جریان‌ات پیروزی انقلاب در آن ایام من و دیگر دوستان پیش آقای صدوقی مشغول فعالیت بودیم. من از کارهایی مانند کمیته که جنجالی و اختلاف‌برانگیز بود امتناع می‌ورزیدم، به همین دلیل از طرف ایشان به دانشگاه تربیت معلم در یزد رفته و از جانب ایشان نماینده بودم. در نظر داشتم که ریاست قبلی دانشگاه را در این سمت نگه داشته و نیروهای انقلابی را وارد آنجا کنم. من همراه با پسر ایشان حاج محمدعلی آنجا راه‌اندازی کردیم و در هر رشته‌ای که کمبود استاد داشتیم از پزشکان، دانشمندان و اساتید باتجربه دعوت کرده و از آن‌ها استفاده کردیم. همچنین برای دانشجویان خوابگاهی را ترتیب دادیم و امور دیگر دانشگاه تربیت معلم را سروسامان دادیم، به طوری که از روز ۲۸ بهمن این دانشگاه فعالیت خود را دوباره آغاز کرد.

من در آن زمان حدود پنج سالی می‌شد که در یزد زندگی می‌کردم و برای خود خانه و زندگی شخصی فراهم کرده بودم. تقریباً می‌توان گفت که نیمه یزدی شده بودم. با انقلابیون یزد هم همکاری نزدیک و روابط دوستانه‌ای داشتم. هنوز هم بعضی از مواقع به آنجا می‌روم و خاطرات گذشته را زنده کرده و مرادوات نزدیکی با آن‌ها دارم.

وقتی پیشنهاد استانداری و فرمانداری به من شد، آقای صدوقی به من گفتند تفاوتی نمی‌کند که فرمانداری را می‌خواهی یا استانداری را، فقط باید همین‌جا بمانی. چون شما در این مدت در یزد بوده‌اید آشنایی کافی با شهر و مردم آن دارید. به همین دلیل در یزد بمانید. در اصفهان برای استانداری آقای دکتر محمدعلی واعظی اصفهانی معرفی شد که از ساکنان



شهیید آیت الله صدوقی

شهر دست‌گردد در اصفهان بود و از نزدیکان آیت‌الله وحید دست‌گرددی بود و توسط آنان برای استانداری معرفی شده و منصوب شده بود. در آن زمان شایعه‌ای پخش شده بود که اطراف آقای واعظی را افرادی از انجمن حجتیه احاطه کرده‌اند، البته من افراد انجمن حجتیه در اصفهان را نمی‌شناختم. به دلیل همین شرایط در شهر اصفهان احتمال درگیری و زدو خورد بین گروه‌ها بالا رفته بود. بحث وجدل‌ها همه پیرامون این مسئله بود که همه پست‌ها و مقامات استانی به بچه‌های انجمن حجتیه سپرده شده است، حتی شرایط به قدری وخیم شد که صدای بزرگان اصفهان هم درآمد و اعتراض کردند. آیت‌الله خادمی و آیت‌الله طاهری از جمله افرادی بودند که به آقای واعظی معترض بودند. این دو آیت‌الله در اصفهان از جایگاه بالایی برخوردار بودند و از من خواستند که سمت فرمانداری را در شهر اصفهان بپذیرم تا در حل و فصل این مسئله نیز بتوانم کمک کنم.

هنگامی که به اصفهان برگشتم استقبال بسیار گرمی از من شد و به قول معروف مرا بر دوش‌ها سوار کرده بودند و از من به عنوان تبعیدی که به شهر خود بازگشته یاد می‌کردند. من طی سال‌های ۵۰ تا ۵۷ را یا در زندان یا تبعید در یزد سپری کرده بودم، به همین خاطر خیلی از چهره‌های فعال و جوان‌تر انقلابی در اصفهان برایم ناشناخته بودند. در زمانی که در منزل آیت‌الله خادمی تحصن شکل گرفته بود، من پیش آقای صدوقی رفته و نمایندگانی را از طرف ایشان به آنجا می‌فرستادم تا متحصنین را تشویق به ادامه راه کنند و پشتیبانی آیت‌الله صدوقی را به آنان اعلام دارند. آقای صدوقی حتی برای کارگرها و شاگردهای مغازه که شرایط مالی خوبی نداشتند و در عسرت و فقر می‌زیستند - به دلیل تحصن و بسته شدن مغازه‌ها هیچ دست‌مزدی نمی‌گرفتند و گذران زندگی برای آن‌ها سخت شده بود - پول‌هایی را می‌فرستادند. نمایندگان آقای صدوقی این پول‌ها را به دست افراد مختلف می‌رساندند. خدا آنان را رحمت کند، این نمایندگان آقایان مناقب و ربانی بودند که در آن زمان در دفتر ایشان بودند و مرتب بین دفتر ایشان و اصفهان در رفت‌وآمد بودند. من هم که به صورت مداوم با اصفهان در تماس بودم، کلیه اخبار و جریان‌ات را به آقای صدوقی اطلاع داده و او را در جریان امور قرار می‌دادم. افرادی همچون آقای زهتاب و دیگران در اصفهان خبرهای مربوط به تحصن‌ها، اتفاقات داخل شهر، اقدامات نظامی و... را ساعت به ساعت با تلفن به من گفته و من هم آن‌ها را با آقای صدوقی در میان می‌گذاشتم.

من شنیدم آقای طاهری نامه‌ای خطاب به آقای صدوقی نوشتند و در آن از من به عنوان انقلابی‌ترین چهره اصفهان نام برده و حضورم در اصفهان را ضرورت دانستند. در آن ایام در اصفهان بین گروه‌ها احتمال درگیری و برخورد بالا رفته بود. من هم که تازه صاحب‌خانه شده بودم، ترجیح می‌دادم اگر قرار است مسئولیتی هم بپذیرم، در یزد باشد و از شلوغی و سروصدا پرهیز داشتم؛ اما آقای صدوقی برنامه را چنان چیدند که خانواده من در یزد بمانند و در اواخر هفته به آنان رسیدگی کنم و در طول هفته هم در اصفهان کارها را سروسامان بخشیده و مشکلات را

حل و فصل کنم. این وضعیت زندگی تا حدود یک سال ادامه یافت. به این صورت که خانواده‌ام در یزد ساکن بودند و من فقط جمعه و شنبه را با آنان بودم. شنبه‌ها هم باید به کارهای دانشگاه علمی کاربردی رسیدگی می‌کردم، زیرا همچنان مسئولیت آنجا نیز با من بود و در تلاش بودم که کارهای آن دانشگاه را نیز زمین نگذارم.

### ■ آقای واعظی در چه زمانی استاندار اصفهان شد؟

□ در همان اوایل انقلاب، حدود اسفندماه بود که استاندار شدند. به خاطر دارم روز هشتم اسفندماه بود که حکم من از طرف وزیر کشور وقت، آقای صدر حاج سید جوادی، صادر شده و به من ابلاغ شد که سمت فرمانداری شهر اصفهان به من سپرده شده است. به صورت خیلی ساده من و یکی از رفقایم به ساختمان فرمانداری رفته و به کارکنان آنجا گفتیم که من فرماندار هستم و کار را شروع کردم.

### ■ هیچ معارفه‌ای انجام نشد؟

□ بدون هیچ معارفه و تشریفاتی؛ حال ممکن است که آنان بلد نبودند یا در آن وضعیت شرایط این کار فراهم نبود، من نمی‌دانم. البته برای معارفه آقای واعظی کسانی از تهران آمدند و معارفه ایشان در مسجد سید با استقبال مردم صورت گرفت و در این مجلس آقای طاهری و فرزندشان هم حضور داشتند و آقای محمد اصفهانی که امروزه خواننده معروفی هم هستند، قرآن را به طرز زیبایی خواندند و بسیار مورد توجه مردم قرار گرفت.

البته به آقای واعظی انتقاداتی هم می‌کردند. یک اشکال این بود که سن ایشان بالا بود و کنترل یک استان آشوب‌زده و انقلابی همچون اصفهان برای ایشان مشکل بود. در آن زمان افراد سوءاستفاده‌گر هم فعالیت خود را شروع کرده بودند و مرتب چوب لای چرخ دولت و استانداری می‌گذاشتند و کارشکنی می‌کردند. آقای مهندس مصحف، معاون سیاسی استانداری بود و افراد دیگری هم در تلاش بودند به حلقه اطرافیان آقای مصحف نفوذ کنند.

### ■ برای نمونه آقای عبودیت هم که با آقای مصحف دوست بود، رئیس سازمان آب و فاضلاب شد.

□ بله اتفاقاً در همین جا بود که مجاهدین تا اندازه‌ای کارشکنی می‌کردند و جلوی کار مهندس عبودیت سنگ می‌انداختند. می‌گفتند آقای مصحف و عبودیت از اعضای انجمن حجتیه هستند، درحالی که ما در بین جلسات اعضای دیگر شهرها این افراد را نمی‌دیدیم و آنان خود افرادی انقلابی بودند که ابتدا مقلد امام خمینی و سپس مقلد آیت‌الله‌العظمی منتظری شدند و بیشتر از اینکه بحث‌های انجمن حجتیه را مطرح کنند، موضوعات اسلامی را مدنظر داشتند. حتی کلاس‌های تفسیر قرآن و نهج‌البلاغه هم برگزار می‌کردند. این‌ها به شدت انقلابی بوده و در انجمن حجتیه چندان فعال نبودند؛ اما در اذهان عمومی بیشتر به انجمن حجتیه منتسب می‌شدند. من تلاش کردم به مرور زمان، زمام امور را در دست بگیرم. به خاطر کهولت سن و بیماری، آقای واعظی رفته‌رفته تحلیل می‌رفت؛ حتی شنیدم که به اتفاق آقای



طاهری چند روزی را در بیمارستانی بستری شده بودند. به همین دلیل بیشتر کار بر دوش من افتاده بود و بار استان را به تنهایی تحمل می کردم. آقای مصحف هم کار را رها کردند و آقای واعظی هم استعفا داد و کنار رفت. با اینکه من فرماندار بودم، اما تمام کارهای استان را انجام می دادم.

من فکر می کردم روحیه ام طوری است که در مسئولیت اجرایی نباید حضور داشته باشم، مثلاً باید غذای زندانیان را پخش و توزیع کنم یا اینکه مدیر یک مدرسه باشم. در آن زمان عجله داشتیم که پست‌های سیاسی یا مدیریتی را بپذیریم؛ ولی وقتی وارد کار شده و عاشقانه و خالصانه کار کردیم، حجم آن را خیلی زیاد دیدم. حتی درباره زیادی کار با آقای واعظی شوخی و مزاح هم می کردیم و از او می خواستیم فرصتی به ما دهد تا به خانواده خود نیز بتوانیم رسیدگی کنیم.

در هر صورت با توجه به کارشکنی گروه‌های مختلف، ما با انواع و اقسام مشکلات درگیر بودیم. در ابتدا برای بعضی از پست‌ها بچه‌های مجاهدین را به کار دعوت کردیم، ولی خیلی زود همه آن‌ها استعفا داده و کار را رها کردند. افرادی که عضو سازمان بودند به ما گفتند: سازمان به ما اجازه نمی دهد که پستی داشته باشیم. من وقتی با یکی از آنان صحبت می کردم به او گفتم وقتی می خواهید در اینجا فعالیت کنید، اگر پست داشته باشید دامنه تأثیرگذاری شما بیشتر خواهد بود و این تصمیم سازمان برای شما اشتباه است؛ البته در جریان هستیم که در اوایل انقلاب، سازمان مجاهدین همچنان مورد قبول جامعه بود و مردم با سازمان مجاهدین همگام و همراه بودند. در ابتدای انقلاب گروه‌ها رفتار متفاوتی داشتند، برای مثال وقتی حزب توده کاندیدایی را برای معرفی در نظر داشت، او را به عنوان کاندیدای «حزب توده خط امام» معرفی می کرد. این گروه‌ها همه خودشان را پیرو امام می دانستند و برای انتخابات مختلفی که برگزار می شد کاندیداهای مختلفی را معرفی می کردند.

در آن زمان کسبه و تجار یا گروه‌ها و صنف‌های مختلف، برای اعتراض به مسئله‌ای یا درخواست حق و حقوق خود دست به تظاهرات می زدند و ما در فرمانداری هر روز با مشکلی روبرو می شدیم. حتی در یکی از این تظاهرات افرادی اقدام به تیراندازی هوایی کردند و یک نفر کشته شد، همچنین به ساختمان فرمانداری حمله کردند؛ اما دلیل این کارها را من نمی فهمیدم، زیرا ما به صورت شبانه‌روزی برای حل مشکلات مردم در حال کار بودیم.

## ■ هویت فردی که کشته شد، مشخص شد؟

□ بله. یکی از بچه‌های چپ بود که متأسفانه کشته شد؛ البته تیراندازی هوایی بود، ولی از همان زمان هم بود که آن‌ها شروع به شعار دادن می کردند که جمهوری اسلامی هم مردم را می کشد و فرقی با رژیم شاه ندارد؛ در حالی که واقعاً عملکرد ما چنین نبود. موضوع دیگر این بود که کسی اجازه تیراندازی نداشت و به همین دلیل استان فضای به هم ریخته و ناآرامی پیدا کرده بود. در هر حال با مدیریت و دوراندیشی این مسئله ختم به خیر شد.

## پس از روی کار آمدن جمهوری اسلامی افراد حقوق پایمال شده خود از سالیان گذشته را طلب می کردند و صبر و تحمل کافی از خود نشان نمی دادند. در عین حال امکانات و لوازم کافی برای پیشبرد برنامه‌ها و ادامه فعالیت‌ها در اختیار ما نبود

### ■ ماجرا به چه صورتی رخ داد؟

□ تعدادی از مردم در اعتراض به کشته شدن همان شخص، روبروی ساختمان دادگستری تجمع کرده بودند و من احتمال می دادم آنجا را آتش بزنند و به همین دلیل با تعدادی از دوستان انقلابی تماس گرفتم و آن‌ها هم به آنجا رفته و در مقابل آن افراد شروع به شعاردادن کردند و توانستند با جمعیت مقابله کنند. بالاخره مسئله حل شد.

در هر صورت افراد زیادی کارشکنی می کردند. من با تشکیل گروهی از اصناف تلاش می کردم اوضاع را سرسازمان ببخشم. در آن ایام افراد دو دسته شده بودند، یک دسته که با ما با خشونت رفتار می کردند و دسته دیگر هم حق خودشان را می خواستند. پس از روی کار آمدن جمهوری اسلامی افراد حقوق پایمال شده خود از سالیان گذشته را طلب می کردند و صبر و تحمل کافی از خود نشان نمی دادند. در عین حال امکانات و لوازم کافی برای پیشبرد برنامه‌ها و ادامه فعالیت‌ها در اختیار ما نبود. افراد فرمانداری هم همان افراد قبلی بودند، به جز رئیس دفتر خودم که شخص قبلی را عوض کردم.

من تمام تلاش خود را به کار بردم تا هیچ کالایی در اصفهان گران نشود و به غیر از نان، حبوبات و... مردم مایحتاج دیگری نیز نیاز داشتند و هیچ کدام از این‌ها یک ریال هم گران نشد. در آن زمان در اصفهان گازکشی نشده بود و مردم از کپسول گاز استفاده می کردند و من نگذاشتم قیمت آن نیز افزایش پیدا کند. مسئولان فروش گاز در پی آن بودند که قیمت گاز مصرفی خانواده‌ها را دو برابر کنند، ولی به آن‌ها گفتم حداقل برای یک سال این کار را نکنند. با کمک عده‌ای شوراهایی را تشکیل دادم به نام شوراهای همیاری محله‌ها و در این شوراها، خود مردم فعال بودند. جاده‌ها و خیابان‌های داخل اصفهان به دست همین شوراها و توسط همکاری بین مردم ایجاد شد.

کار دیگری که در نظر داشتم انجام شود، این بود که در ابتدای سال ۵۸، در همان ایام عید، پیمانکار پل فردوسی را خواستم و از همان پول‌هایی که جمع شده بود، هزینه این پل را محاسبه کرده و از پیمانکار آن، یعنی آقای مهندس کوپایی خواستم کار پل را شروع کند. او از شروع کار می ترسید و فکر می کرد ممکن است پروژه با شکست روبرو شود.

## ■ در آن زمان پل فردوسی نیمه کاره بود؟

□ نه اصلاً کار آن شروع نشده بود. خلاصه با اصرار

ما و اداره مسکن این کار را آقای کوپایی پذیرفت و پروژه را شروع کرد. شاید یکی از اساسی‌ترین کارها که در اوایل انقلاب در این شهر انجام شده، همین پل فردوسی اصفهان باشد. بعضی از افراد نامه نوشتند که آقای صلواتی این پل را برای مناطق مرفه‌نشین شهر احداث کرده است، در حالی که واقعیت چنین نبود و این پل یکی از اساسی‌ترین زیربنای اصفهان در حال حاضر نیز هست.

در زمانی که من نماینده مجلس اول شورای ملی بودم، این نامه را برای تمامی نماینده‌ها فرستادند و بعضی از آنان سرورودا به راه انداختند که این پول‌ها نباید در چنین مناطقی خرج شود و چون ما نمایندگان فقرا و محرومان هستیم باید این پول را در جاهای دیگری مصرف کرد؛ در حالی که این پول از فروش کیسه سیمان به دست آمده بود و این سیمان‌ها هم در همان اصفهان فروخته شده بود و به همین دلیل خرج آن برای اصفهان کاری کاملاً درست بوده و سرورودای نماینده‌ها بی دلیل بود. این پل در کل پنجاه میلیون تومان هزینه برداشت. چهل میلیون تومان آن از فروش سیمان به دست آمده بود و ۱۰ میلیون تومان باقیمانده را از وزیر مسکن وقت، آقای کتابادی گرفتیم و این پل با این عظمت و نظارت با این هزینه ساخته شد. در حالی که اگر مشابه همین پل را امروز بخواهند بسازند، هزینه‌های آن سر به فلک خواهد زد.

این فعالیت‌ها ادامه داشت تا اینکه در روز دوازدهم فروردین که فرماندوم جمهوری اسلامی قرار بود برگزار شود، به من خبر دادند که فردی خواسته در صندوق رأی، جواب منفی ببیند، اما افرادی مزاحم او شده‌اند. به آنجا رفتم و گفتم اگر مزاحم کسی شده باشید من این صندوق را باطل خواهم کرد. باید با افراد با نهایت آزادی برخورد کرد و هر کسی مختار است که رأی «آری» یا «نه» را در صندوق ببیند و ما او را تشویق هم می کنیم. شرایط آن زمان طوری بود که اکثریت جامعه با جمهوری اسلامی موافق بودند و تقریباً همه آرا در صندوق رأی مثبت بود، تنها تعداد محدودی رأی منفی وجود داشت. این انتخابات با نهایت آزادی برگزار شد و پس از آن انتخابات خبرگان قانون اساسی هم به همین نحو برگزار شد. آقای طاهری که نفر اول خبرگان در اصفهان شد، نزدیک به یک میلیون و هفتصد هزار رأی آورد، در صورتی که در آن زمان جمعیت ایران به چهل میلیون هم نرسیده بود. از اصفهان چهار نفر برای خبرگان قانون اساسی انتخاب شدند که به غیر از آقای طاهری، آقایان خادمی، پرورش و آیت هم انتخاب شدند.

در هر صورت این دوره فرمانداری با تمام سختی‌هایی که به همراه داشت برای من شیرین بود. در آن یک سالی که فرماندار بودم به حول و قوه الهی استان به خوبی اداره شد. آقای بجنوردی هم که اول آمده بود تازه کار بود و بعد از گذراندن چهارده سال زندان، آزاد شده و به اینجا آمده بود. در آن وقت مرحوم محمد منتظری و کسان دیگری به من پیشنهاد دادند که شما کلیه کارها را به عهده گرفته و انجام می دهید، پس سمت استانداری را هم بپذیرید؛ اما من امتناع می کردم و مایل بودم شخص دیگری این مسئولیت را بپذیرد. بعد آقای بجنوردی را فرستادند.

## ■ چه مدتی از استعفای آقای واعظی گذشته بود که آقای بجنوردی را فرستادند؟

□ گمان می‌کنم نزدیک دو هفته طول کشید. اشکال کار در اینجا بود که آقای مصحف و دیگر معاونان آقای واعظی کار را رها کرده بودند و تقریباً استانداری بدون سرپرست مانده بود.

## ■ آقای مصحف به سمت استانداری مازندران منصوب نشده بود؟

□ نه این سمت را چند ماه بعد به او دادند. آقای مصحف در ابتدا معاون سیاسی استانداری اصفهان بود و بعد از آن استاندار مازندران شد. آقای بجنوردی به اصفهان آمد و پس از مدتی به امور واقف شدند. مرحوم ابراهیم نیل‌فروشان، معاونت سیاسی او را به عهده گرفت و او از نظر کار اجرایی و امور اداری، انسان بانجربهای بود. آقای نیل‌فروشان با اینکه دبیر بود، ولی دکترای داروسازی گرفته و کارهای فرهنگی و مدیریتی زیادی را در کارنامه خود داشت. مدتی هم مدیر دبیرستان سعدی بود. پس از آمدن آقای بجنوردی و معین شدن معاونان او در قسمت‌های مختلف کارها روی روال طبیعی خودش قرار گرفت.

## ■ چند تا معاون داشت؟

□ قاعدتاً باید دو تا سه معاون می‌داشت، الان دقیق به خاطر ندارم. معاون سیاسی مهم‌ترین آن‌ها بود. معاون اجرایی و معاون فنی هم به نظرم داشت.

## ■ معاون فنی و معاون امنیتی چه کسانی بودند؟

□ فکر می‌کنم آقای مهندس کویایی، معاون فنی بود و معاون امنیتی هم فردی به نام آقای بوستان بود. آقای بوستان فردی ادیب و فاضل بود که اهل شعر و ادب هم بودند و همراه با دکتر واعظی به اصفهان آمده بود. افراد دیگری هم بودند که پس از گذشت این سی و اندی سال دقیق به خاطر نمی‌آورم. اولین اقدام آقای بجنوردی این بود که نیازهای کارخانه‌ها را از خودشان خواستند و سعی در برطرف کردن آن نیازها داشتند. کارخانجات به لوازم و قطعاتی برای ادامه فعالیت خود نیاز داشتند و به همین دلیل آقای بجنوردی همه قطعه‌سازان و تولیدکنندگان را خواستند و با ارائه نیازهای آن‌ها، می‌خواست نیاز آن‌ها به خارج را رفع کند.

آقای بجنوردی اقدامات اساسی و مفیدی را انجام داده و نمایشگاه‌های مختلفی را برای اقشار متفاوت مردم اصفهان ترتیب داد. در آن هشت ماهی که آقای بجنوردی استاندار بودند با قدرت و صلابت کافی، عملکرد مثبتی از خود به جا گذاشت و بر تمام امور مسلط شد.

## ■ گویا کمیته موسوم به آیت‌الله خادمی هم در این زمان منحل شد، شما هم این موضوع را تأیید می‌کنید؟

□ در اصفهان سه کمیته متفاوت وجود داشت. یکی کمیته دفاع شهری بود، دیگری کمیته شهربانی بود و آخری هم کمیته خادم‌الحسین بود که این کمیته زیر نظر آیت‌الله خادمی فعالیت می‌کرد. کمیته دفاع شهری با آیت‌الله طاهری بود و کمیته شهربانی هم با

## در اصفهان سه کمیته متفاوت وجود داشت. یکی کمیته دفاع شهری بود، دیگری کمیته شهربانی بود و آخری هم کمیته خادم‌الحسین بود که این کمیته زیر نظر آیت‌الله خادمی فعالیت می‌کرد. کمیته دفاع شهری با آیت‌الله طاهری بود و کمیته شهربانی هم با هر دو کار می‌کرد و در کلاتری‌ها مستقر بود

هر دو کار می‌کرد و در کلاتری‌ها مستقر بود. اولین کاری که من کردم این بود که کمیته شهربانی را با کمیته دفاع شهری ادغام کردم که پس از ادغام، نام خود را سپاه هم گذاشته بودند. افرادی که در کمیته خادم‌الحسین کار می‌کردند در این سیستم جدید جذب شدند و چون بین کارها تداخل ایجاد می‌شد این کمیته منحل شد.

البته کمیته خادم‌الحسین سازمان مستقلی شده بود و زیر نظر آقای مهدوی کنی هم بود و قدرت فراوانی پیدا کرده بود. این قضیه به همین راحتی پیش نرفت و برخی مقاومت می‌کردند تا اینکه هفت هشت نفری از تهران آمدند و گفتند می‌خواهیم شورایی را تشکیل دهیم که این شورا بنیان‌گذار سپاه هم خواهد بود. به یاد دارم آقای منصوری هم همراه آنان آمده بود و من او را از قبل می‌شناختم. از هر کدام از این سه کمیته، یک نفر را برای عضویت در این شورا انتخاب کردم و در عین حال به‌عنوان فرماندار خودم هم عضو شورا شدم. بعضی مخالف این کار بودند و می‌گفتند نمی‌خواهیم این شورا دولتی باشد.

## ■ منظورتان همان جواد منصوری است؟

□ خیر. فکر می‌کنم از اقوام ایشان بود؛ البته من آقای جواد منصوری را از نزدیک نمی‌شناختم، ولی این آقای منصوری از جوانان خوب و انقلابی بود که قبلاً هم در امیریه فعالیت داشت. حدسم این بود که او برادر جواد منصوری است. در هر صورت این چند نفر آمدند و میهمان ما بودند. نظر من این بود که از هر سه گروه افرادی در این شورا شرکت داشته باشند، ولی پس از انتخاب افراد و ارائه لیست آنان، سروصداها بلند شد که چرا این افراد انتخاب شده‌اند و چرا افراد دیگری در این لیست نیستند. پس از مدتی این سه گروه مجبور شدند که با هم دوست شوند و در کنار هم فعالیت کنند و هر سه گروه تبدیل به یک گروه شدند و شورای سپاه تشکیل شد.

در ابتدا این شورای سپاه با کمیته‌ها به شدت مخالف بودند و به همین دلیل من به آقای باهنر در تهران تلفن کردم و موضوع را با او در میان گذاشتم. البته با آقای بهشتی هم صحبت کردم، ولی آقای باهنر از طرف دولت آمد تا مشکل را حل و فصل کند. مرحوم باهنر وقتی به اصفهان آمد در منزل ما، میهمان من بود. یادم هست وقتی داشتیم همراه او به فرودگاه می‌رفتیم تا

او را بدرقه کنیم تا به تهران برگردد، به ما خبر دادند که شهید بحرینیان، رئیس کمیته خادم‌الحسین ترور شده است. این ترور هم یکی دیگر از موضوعاتی بود که باعث آشوب و تلاطم در سطح جامعه شده بود و داشت شهر را به هم می‌ریخت. در تشییع جنازه آقای بحرینیان، کمیته تصمیم گرفته بود که سپاه را اشغال کرده و دست به تیراندازی بزند و سپاه هم برای مقابله با آنان سنگر گرفته بود. قرار بود به دنبال جنازه آقای بحرینیان و تشییع پیکر او، کشتار فراوانی به راه بیفتد. به یاد دارم خانم بحرینیان در جیبی نشسته بود و پشت پیکر شوهرش در حال حرکت بود. من پیش او رفتم و درباره این اتفاقات با او گفت‌وگو کردم. خانم بحرینیان در جیب مشغول سخنرانی بود و بچه‌های سپاه را قاتل شوهر خود معرفی می‌کرد که همان بچه‌های کمیته شهری بودند.

مدرک دیگری که به دست آنان رسیده بود نامه‌ای بود که از جیب ضارب کشف شده بود که آرم کمیته شهری روی نامه مشهود بود و با استناد به آن بچه‌های کمیته شهری که در قالب شورای سپاه بودند را متهم به کشتن آقای بحرینیان می‌کردند. در زمان وقوع این حادثه سپاه هنوز تشکیل نشده بود و بچه‌های کمیته شهری اسم سپاه را روی خودشان گذاشته بودند. من برای حل اختلافات دست به دامن آقای مهندس میرمحمدصادقی شدم و از او استمداد طلبیدم. به او گفتم تمهیدی بیندیشید که این جنازه از جلوی سپاه رد نشود تا بتوانیم از وقوع درگیری اجتناب کنیم.

آقای میرمحمدصادقی جلوی ماشین خانم بحرینیان و جنازه، روی زمین خوابید و با اصرار از تشییع کنندگان خواست از مسیر دیگری بروند و به همین دلیل به جای اینکه از همان خیابان کمالی بروند، از روی سی‌وسه پل عبور کردند و قسمتی از ماجرا ختم به خیر شده بود. من هم جلوی سی‌وسه پل ایستاده بودم و منتظر رسیدن آن‌ها بودم.

## ■ جمعیت زیادی آمده بود؟ شما احتمال می‌دادید تیراندازی و کشتاری اتفاق بیفتد؟

□ بله جمعیت فراوانی آمده بودند و احتمال درگیری زیاد بود. تشییع جنازه از جلوی خانه آقای خادمی آغاز شده بود و قرار بود که وقتی به جلوی سپاه رسیدند شروع به تیراندازی کنند. در هر صورت با این کاری که آقای مهندس کرد مسیر تشییع جنازه تغییر کرد و وقتی که به سی‌وسه پل رسیدند، من هم همراه با آنان بقیه مسیر را طی کردم تا از وقوع درگیری اجتناب کنم. حتی یادم هست که یک نفر با لباس سپاه هم ما را همراهی می‌کرد و بعضی از آشنایان آقای بحرینیان آمده و به من گفتند ما نمی‌خواهیم یک نفر با لباس سپاه در میان باشد و ما خودمان قادر هستیم جمعیت را سازمان‌دهی کنیم و نباید کسی از سپاه در میان جمعیت باشد. به هر شکلی بود ما جنازه را تا گلستان شهدا تشییع کردیم ولی به قول اصفهانی‌ها، من در آن روز نصف‌العمر شدم بس که از وقوع آشوب در هراس بودم. من احساس می‌کردم که کشتار زیادی اتفاق بیفتد، ولی با تلاش مهندس میرمحمدصادقی و دیگر دوستان این ماجرا هم به خیر گذشت. آقای مهندس میرمحمدصادقی مورد احترام و اعتماد طرفین بود و همه او را قبول داشتند و به همین

بجنوردی حکم این افراد را صادر کرده بود؛ ولی در تمامی مشکلات و مسائل این افراد دخالت مؤثری داشتند و به حل مشکلات مردم کمک می کردند. تا اینکه قانون شوراها تصویب شد. البته قانون شوراها خیلی ناقص بود و تمامی مسائل را در بر نمی گرفت و فقط به مسائل شهری می پرداخت، درحالی که شوراها ما تمامی مسائل استان را زیر نظر داشته و حل و فصل می کردند. شوراها در پی حل درگیری‌ها بودند و مشکلات را رفع می کردند و به نظرم این شوراها بهترین الگو برای اداره امور بودند. البته وقتی من درباره این الگو در مجلس صحبت می کردم خیلی از آن استقبال نشد، زیرا بعضی از نماینده‌ها به من می گفتند آقای صلواتی همه‌جا که اصفهان نیست که مردمش قابل اعتماد باشند. در جاهای دیگر شوراها شبیه به کومه خواهند شد. در استان‌های شمالی، شوراها شبیه به شوراها آمل و بابل می شود و نیروهای چپ حاکم خواهند شد. آن‌ها عقیده داشتند که در همه جا شوراها پاسخگو نخواهد بود و نمی توان با شعار دموکراسی کارها را پیش برد. آن‌ها می گفتند در حال حاضر شرایط به گونه‌ای است که بعضی جاها از گروه‌های معاند یا چپ‌گرا حمایت خواهند کرد و این به نفع نظام نخواهد بود.

این موضوعاتی که من عنوان کردم مسائلی بود که بعد از گذشت این همه سال در خاطرمان مانده است و به‌طور خلاصه خدمت شما عرض کردم. در آن زمان به‌واسطه وقوع انقلاب و هرج و مرج ناشی از آن اتفاقات فراوانی می افتاد که نیاز به رسیدگی جدی داشت و من با استفاده از رابطه خوبی که با علما داشتم و مخصوصاً با آقایان طاهری و خادمی رفت و آمد شخصی داشتم، ترتیبی دادم تا این فشار مضاعف از دوش افراد برداشته شده و در ادارات مختلف برحسب وظایفشان این فشار تقسیم شود و هر کس کار خود را انجام دهد تا تاخالی در کارهای همدیگر پیش نیاید.

در آن زمان مشکلات پیش روی ما چنان بود که از تصور خارج است و شما نمی دانید که تا چه حد من خون جگر خوردم تا توانستم در آن یک سال اوضاع را کمی سامان ببخشم و مشکلات و مسائل را حل کنم. می توانم بگویم با اینکه جوان بودم و شور انقلابی فراوانی هم داشتم، اما در مصاف با این مشکلات

بعد از آن شما همه این دستاوردها را رها کردید و به مجلس آمدید، مگر در مجلس چه خبر بود؟ شما باید در فرمانداری اصفهان باقی می ماندید. البته آقای صناعی این مسئله را هم در مورد من و هم در مورد آقای بجنوردی می گفت که هر دو با هم در آن زمان وارد مجلس شدیم. افراد دیگری هم می توانستند در مجلس باشند اما تجربه نشان داد که کسی مثل شما نمی تواند شهر اصفهان را مدیریت کند.

### ■ همین پرسش از مهندس غرضی در مصاحبه‌ای پرسیده شده که وقتی شما در استان خوزستان بودید، چرا امکانات و شرایط موجود را رها کرده و به مجلس آمدید؟

□ خب شاید ایشان به دنبال ارتقای مقام بوده است و می خواسته از این طریق مسئولیت مهم‌تری پیدا کند، اما من چنین نبودم و به دنبال ارتقای پست خود نبودم. البته بعدها آقای بهشتی هم به من گفت که شما بهترین مدیرانی بودید که به کمک مردم و دموکراسی و شوراها توانستید امور و مسائل را مدیریت کنید. در آن زمان که قانون شوراها تصویب نشده بود، ما خودمان شوراها را تأسیس کردیم.

### ■ اگر ممکن است در مورد این شوراها محله بیشتر توضیح دهید؟

□ من برای هر محله‌ای یک شورا درست کردم تا همه مردم در امور خودشان دخالت داشته باشند و در گرداندن و مدیریت کردن سهم باشند. این شوراها موظف بودند که کارها و مشکلات مردم محل را سامان ببخشند. این‌ها حتی وظیفه داشتند ارزاق و مایحتاج اولیه مردم را توزیع کنند. در بین اعضای این شورای محله، از بین خودشان یک نفر را انتخاب می کردند تا عضو شورای بزرگ‌تری شود به نام شورای شهرستان که در اصل همان شورای شهر بود و به همین ترتیب شورای استان نیز از بین آن شوراها و اعضای آنان انتخاب می شدند. آقایان حسن نوربخش، مرتضی آراسته از چهره‌های فعال همین شوراها بودند. تا همین اواخر هم این افراد شهر را به‌خوبی اداره می کردند، حتی برای جبهه‌های جنگ نیروی داوطلب را ثبت نام و نام‌نویسی می کردند. با اینکه این شوراها جنبه قانونی نداشتند و آقای

دلیل توانست نقش مؤثری در جلوگیری از درگیری ایفا کند. دایی او آقای فخر مدرسی، رئیس دادرسی ارتش بود و او هر کاری که می کرد به اعتبار فخر مدرسی بود. این تهمت‌هایی هم که به او زده شد به خاطر حمایت‌های او بود. او خیلی تلاش کرد که دایی اش اعدام نشود ولی موفق نشد. او فعالیت‌های زیادی کرده بود و حق بزرگی به گردن من داشت. آقایان هاشمی رفسنجانی و خیلی از زندانیان دیگر را همان فخر مدرسی از زندان آزاد کرده بود و حتی به گردن همه آنان داشت و همین فعالیت‌ها باعث شده بود که نقش واسطه را پیدا کند و مورد توجه آیت‌الله خادمی و هم آیت‌الله طاهری قرار گرفته بود. همچنین رابطه سببی هم با آیت‌الله طاهری داشت و دختر آقای میرمحمدصادقی، عروس آقای طاهری، همسر دکتر ساسان بود. آقای میرمحمدصادقی به گردن انقلابیون حق زیادی داشت. او خیلی از ما را از شکنجه، زندان و مشکلات دیگر نجات داد.

### ■ نامه‌هایی منتشر شده بود که در آن‌ها عنوان شده بود آقای میرمحمدصادقی با رئیس ساواک اصفهان همکاری داشته است.

□ همکاری که نه ولی رفت و آمد داشت. البته در آن نامه هم رئیس ساواک مطرح نبود، بلکه یکی از اعضای ساواک بود به اسم آقای شهیدی که بعداً هم کشته شد؛ یعنی شهیدی هم به خانه او پناهنده شده بود و بعد آقای میرمحمدصادقی به آقای پرورش تلفن کرده بود. آقای پرورش در آن ایام در دادگاه‌ها تأثیر فراوانی داشت. به آقای پرورش تلفنی گفته بود که او در خانه من است و پرورش هم گفته بود که من صبح می آیم و با او صحبت می کنم و بعد او را خواهیم برد. در همان شب یک عده پاسدار به خانه او یورش می بردند و شهیدی را با وضع اهانت آمیزی دستگیر کرده و با خود می برند.

خلاصه عرض من این است که من در آن دوره سال پرماجرایی را پشت سر گذاشتم. بعد از آن در اسفندماه سال ۵۸ بود که آقای بهشتی پیشنهاد نمایندگی مجلس شورای ملی را به من داد و من هم که از کار و فعالیت زیاد خسته و فرسوده شده بودم پیشنهاد آقای بهشتی را با جان و دل پذیرفتم زیرا در آن یک سال چنان فشاری به من آمده بود که احساس فرسودگی می کردم. کارشکنی‌های وسیعی که انجام می شد به شدت به روحیه من آسیب وارد کرده بود. در آن زمان بعضی از بچه‌های تندرو دست به ترور می زدند و آسایش را از مردم سلب کرده بودند. از جمله ترور مهندس ملک و شیخ مهدی فقیه ایمانی اتفاق افتاد. ترورهای مختلفی رخ می داد و من هم هر چه برای آنان سخن می گفتم و سعی در اتحاد و همبستگی آنان داشتم فایده‌ای نداشت. شما بهتر می دانید که در آن زمان به‌قدری فضا غبارآلود و آشفته بود که کار کردن به همین سادگی‌ها نبود. البته بعدها آیت‌الله صناعی که عضو شورای نگهبان بود به من می گفت اگر من قدرت داشتم شما را بازداشت می کردم. من از او پرسیدم به چه دلیل؟ او در پاسخ گفت که شما اصفهان را به خوبی اداره می کردید و در زمان فرمانداری شما نه کالایی گران شد و نه کمبود اقلام و لوازم اولیه زندگی مشهود بود.



مرحوم آیت‌الله طاهری در کنار امام خمینی



و مسائل، چندین سالی زودتر از موعد پیر و فرسوده شدم. در سال‌های بعد هم که رنج‌های مجلس بر من وارد شد که مرا از پا درآورد که این رنج‌ها نیز حدیث مفصلی است که موعد دیگری را می‌طلبد.

موضوع دیگری هم که وجود داشت این بود که از ابتدای انقلاب همه می‌خواستند قدرت سپاه را در اختیار داشته باشند. افراد و جناح‌های مختلفی در این ماجرا دخیل بودند. آیت‌الله لاهوتی، مرحوم محمد منتظری، دکتر یزدی و دیگرانی وجود داشتند که شما بهتر می‌دانید. این افراد می‌خواستند سپاه زیر نظر آن‌ها باشد. در شهرستان‌ها هم شرایط متفاوت بود و هر شهرستانی برای خود محور خاصی داشت. برای مثال مهدی هاشمی و دارو دسته‌اش منطقه وسیعی را در اختیار داشتند و سازمان و تشکیلات بزرگی را برای خود دست‌وپا کرده بودند. فلاورجان با آقای مهدوی کنی و کمیته‌های زیر نظر او مربوط بود و کل موضوع درگیری بر سر تصاحب قدرت بود که هر کدام در پی این بودند که دیگری را زیر چتر خود آورده و به مجموعه‌شان دستور بدهند. اختلافات فراوانی هم در این بین به وجود می‌آمد. مثلاً متهمی در حوزه یکی بود و دیگری او را دستگیر کرده و به زندان برده بود؛ گروه دیگر آشوب و سروصدا راه می‌انداخت و متهم را از گروه دیگر دریافت می‌کرد تا خود به جرائمش رسیدگی کند و در حالت کلی می‌توانم بگویم جنگ قدرت بود.

در آن زمان قانون که نبود و افرادی مانند ما قانون محسوب می‌شدند و هر کسی که داخل کمیته بود قدرت هر کاری داشت. مثلاً به دادستان مراجعه کرده و تنها به گرفتن دستخطی برای دستگیری افراد اکتفا می‌کردند و همین دستگیری‌ها و تداخل وظایف باعث مشکلات فراوانی می‌شد. حتی دادگاه‌ها نیز روال کاری عادی خود را انجام نمی‌دادند بلکه سلیقه‌ای عمل می‌کردند، حتی من چند باری این قضای‌ها را احضار کردم و از آن‌ها خواستم قانونی عمل کنند؛ ولی همان‌طور که پیش‌تر اشاره کردم قانونی وجود نداشت و هر کس درون سیستم حاضر خودش تصمیم می‌گرفت که چه کاری انجام دهد. من حتی به یکی از قضات گفتم مگر من نماینده حکومت و دولت برای نظارت بر کارهای دادگاه نیستم؟ مگر من نماینده آقای بازرگان و امام در این شهر نیستم؟ خوب، در این صورت من باید در جریان کارهای شما قرار گرفته و بر آن‌ها نظارت کنم، ولی قضات زیر بار نمی‌رفتند و به کار خود ادامه می‌دادند.

این نکته را هم باید بگویم که در اصفهان نسبت به جاهای دیگر کشور وضعیت خیلی بهتر بود. مثلاً من اجازه ندادم که هیچ پاک‌سازی در اصفهان انجام شود، در صورتی که در شهرهای دیگر بارها پاک‌سازی صورت گرفته و حتی حق و حقوق افراد بی‌گناهی هم در این وسط پایمال شده بود؛ اما در اصفهان از این خبرها نبود و من اجازه چنین کارهایی را نمی‌دادم و تا حد امکان جلوی آن را می‌گرفتم، مگر اینکه طرف ساواکی یا از عناصر خرابکار بود.

## ■ درباره شرایط آن زمان اگر توضیحات دیگری دارید بفرمایید؟

□ برای مثال من و آقای بجنوردی انقلابی بودیم و بیشتر افراد حاضر در دولت هم اشخاصی شناخته‌شده

## یکی از کسانی که در ابتدا شایع کرد دولت موقت انقلابی نیست و باید کنار برود، آقای آیت و دوستانش بودند. همین شایعه‌ها و اختلافات به اصفهان هم سرایت کرد

و مؤمن بودند، مثلاً آقای مهندس بازرگان از چهره‌های شناخته‌شده انقلابی بود؛ ولی بعضی از افراد از تهران یا شهرهای دیگر آمده و در سپاه عضو می‌شدند و بعد از چند وقت شروع به شایعه‌سازی می‌کردند دولت انقلابی نیست و حالا پس از گذشت این همه سال مشخص شده است این افراد چه اهدافی را در سر می‌پرورانده‌اند. حتی من با یک روحانی که از تهران آمده بود مشاجره لفظی پیدا کردم. به او می‌گفتم این سخن که می‌گویی این دولت انقلابی نیست بی‌معنی و بی‌هوده است. تمامی این اشخاص انقلابی و متدین هستند و شماها در زمان انقلاب معلوم نبود کجا بوده‌اید که حال داعیه‌دار انقلاب شده‌اید. من خطاب به چنین افرادی می‌گفتم که شما فقط در پی اختلاف‌افکنی هستید و با این کارهای شما هیچ مشکلی حل نمی‌شود و تنها شکاف میان مردم و انقلابیون بیشتر خواهد شد، اما آنان به کارهای خود ادامه دادند تا اینکه دولت موقت استعفا کرد و وقایعی رخ داد که همه در جریان آن هستید.

در زمان فرمانداری من یک‌بار مهندس بازرگان به همراه تعدادی از دولتمردان به اصفهان آمدند و به قدری مردم از او و همراهانش به گرمی استقبال کردند که بی‌سابقه بود و مردم حتی اتوبوس حامل آن‌ها را از زمین بلند کردند و جمعیت در استقبال از مهندس و همراهانش موج می‌زد، اما درعین حال این شایعه‌سازی‌ها ادامه می‌یافت. جوی که ابتدا در تهران به وجود آمد و سپس در حزب جمهوری وسعت یافت رفته‌رفته در سطح کشور گسترش یافته و همه را نسبت به دولت موقت بدبین کرد و گرنه مهندس بازرگان در بین اکثریت مردم احترام و مقبولیت زیادی داشت؛ البته کارشکنی‌های آقای آیت و دوستانش هم در ضربه‌زدن به دولت موقت تأثیر بسزایی داشت و اطرافیان آیت برنامه‌ها و اقدامات تخریبی خود را به‌طور جدی دنبال می‌کردند.

یکی از کسانی که در ابتدا شایع کرد دولت موقت انقلابی نیست و باید کنار برود، آقای آیت و دوستانش بودند. همین شایعه‌ها و اختلافات به اصفهان هم سرایت کرد. البته من معتمد مردم در اصفهان به حمایت خود از دولت ادامه می‌دادم، زیرا من در انتخابات مجلس از بین چهارصد هزار رأی‌دهنده، سیصد و هفتاد هزار رأی کسب کردم و این نشان از اقبال مردم به مسئولان دولتی بود و البته بیشترین رأی در آن زمان بین نماینده‌ها هم بود. در انتخابات‌های بعدی که اصفهان حدود یک‌میلیون و نیم واجد رأی دارد، اما نماینده‌ها با آرای زیر صد هزار به مجلس راه پیدا می‌کنند و این اعداد خود گویای نظر مردم است. در آن زمان وزارت اطلاعات وجود نداشت و مجلس هم تشکیل نشده بود و ما به‌عنوان تمامی این ارگان‌ها

و تشکیلات، به نمایندگی از دولت کارهای مردم را رفع و رجوع می‌کردیم و سعی در اصلاح امور داشتیم. نکته قابل توجه این بود که با اینکه ما نماینده دولت در اصفهان بودیم، اما دولت به ما دسترسی نمی‌داد، بلکه ما خودمان برای شهر تصمیم‌گیری می‌کردیم. در آن زمان اختلافات بالا گرفته بود و ما هم چون در اصفهان بودیم بهتر می‌توانستیم برای امور تصمیم بگیریم. آقای آیت و دوستانش افرادی را در اصفهان هم داشتند که تفرقه‌افکنی می‌کردند و در دانشگاه‌ها به‌شدت فعالیت داشتند و علیه دولت موقت شایعه‌پراکنی کرده و حتی علیه ریاست دانشگاه‌ها اقداماتی انجام می‌دادند. من در دانشگاه‌های اصفهان بارها سخنرانی کردم و در مواردی اتفاق می‌افتاد که افرادی دست به تحصن می‌زدند و ما در جریان بودیم که این افراد از جای دیگری خط می‌گیرند و اقدامات آن‌ها مسائل پشت پرده فراوانی را به دنبال دارد. ما هیچ‌گونه دسترسی در یافت نمی‌کردیم و فقط توصیه‌های امام را راهنما قرار می‌دادیم و خودمان به‌صورت مستقل کارها را پیش می‌بردیم.

فرهیختگان اصفهان، دانشمندان، بزرگان شهر و همه افراد با جان‌ودل در حل مسائل و مشکلات با استانداری و فرمانداری همکاری می‌کردند. حتی مجاهدین هم در ابتدا همکاری و همیاری داشتند، ولی رفته‌رفته شیوه خود را تغییر دادند. آن‌ها در ابتدا مکانی که اداره کوچک اوقافی بود را اشغال کرده و در آنجا فعالیت می‌کردند. این مکان متعلق به پیشاهنگ‌ها بود و آن‌ها جای خودشان را می‌خواستند و مجاهدین هم آنجا را تخلیه نمی‌کردند. درعین حال اداره اوقاف هم جای خود را می‌خواست و ما هم با کسانی که در ارتباط بودیم، در این باره صحبت می‌کردیم و آن‌ها می‌گفتند جایی برای فعالیت به ما بدهید بعد ما اینجا را خالی می‌کنیم. حتی یک‌بار من به آقای جنتی گفتم شما در بین این افراد نفوذ دارید و بسزنان با این‌ها همکاری و حشرونشر دارد، به آن‌ها بگویید این مکان را تخلیه کنند؛ آقای جنتی هم در جواب گفت یک جایی به این‌ها بدهید تا به آنجا نقل مکان کنند. خلاصه به‌مرورزمان آنجا را تخلیه کرده و به‌جای دیگری رفتند، ولی رفته‌رفته کارشکنی‌های خود را علیه ما و کل دولت علنی کرده و چوب لای چرخ ما می‌گذاشتند. ما در ابتدا درگیری یا مشکل خاصی با مجاهدین نداشتیم و همه مورداحترام ما بودند. در اصفهان همه همدیگر را می‌شناختند و این مسئله کمک بزرگی بود تا اشخاص به هم یاری برسانند، فقط کارشکنی افراد ناآگاه و نادان بود که سنگ جلوی پای ما می‌انداختند. این مشکلات را هم به‌مرور پشت سر گذاشتیم و الحمدلله کارها به‌خوبی پیش رفت و مشکلات حل شد و مسائل سامان یافت. در ایامی که من نماینده مجلس شدم و از فرمانداری کناره گرفتم بر تمام کارها نظارت می‌کردم و با اینکه فعالیت اجرایی نداشتم اما دوردور اوضاع را رصد می‌کردم و سعی در کمک و یاری به تمام ادارات و افراد صاحب‌منصب در دولت و حکومت داشتم. پس از آن هم که جنگ شروع شد و هدف همه ما تغییر کرده و تنها هدف ما پیروزی در جنگ شد. ■

# کناره گیری یا انشعاب؟

## محمد مهدی جعفری از نگرانی درباره اعتبار مهندس بازرگان می گوید

■ آقای محمد حسین رفیعی در شماره ۸۹ چشم انداز ایران مطلبی نوشتند که متمرکز بر تفکر جبهه ای بود، اما برداشت های دیگری از آن شد. دو نفر از دوستان مقاله ای نوشتند و آن را نقد کردند که در چشم انداز شماره ۹۰ و ۹۱ منتشر شد. قرائت شما از ماهیت اولین انتخابات ریاست جمهوری و انشعاب در نهضت آزادی چگونه بوده است؟

□ مسئله ما انشعاب نبود، استعفا بود. علتش هم این بود که وقتی دولت موقت در ۱۴ آبان ۵۸ استعفا کرد، دوستان نهضت آزادی دوباره از دولت به تشکیلات نهضت آزادی برگشتند. زمانی که امام، مهندس بازرگان را به عنوان نخست وزیر تعیین کردند، مهندس بازرگان نگران بود که فعالیت نهضت تعطیل شود. از طرف مهندس سحابی و سایر دوستان نهضت آزادی به مهندس بازرگان بیانیه دادیم که شما با خیال راحت مسئولیتی که امام گفته اند را انجام دهید، ما کار اجرایی نمی کنیم و نمی گذاریم فعالیت های حزبی نهضت تعطیل شود.

■ آن نامه ها و بیانیه ها الان موجود است؟

□ باید باشد. من الان آن اسناد و مدارک را ندارم؛ اما شاید در خاطرات مهندس سحابی ثبت شده باشد.

■ نزد آقای شبانی نیست؟

□ خیر. او در آن زمان از نهضت آزادی جدا شده بود. از زمان پیروزی انقلاب ایشان به حزب جمهوری اسلامی رفت. آن زمان مهندس سحابی در پاریس بود. گفتم چنین تعهدی کردیم. گفت چه کار خوبی کردید، من هم همین نظر را داشتم.

■ چه کسانی بودید؟

□ دقیق نمی دانم. من، آقای بسته نگار، فریدون سحابی و عبدالعلی بازرگان بودیم که عبدالعلی با پدر همکاری می کرد؛ ولی کار اجرایی نکرد. به علاوه حسن عرب زاده و دکتر حسن حبیبی هم بودند. زمانی که مهندس سحابی آمد فعالیت ما بیشتر شد. او موقتاً دبیر نهضت آزادی شد. من

مسئول تعلیمات بودم. آقای خدایپناهی دستگاهی از فرانسه آورده بود و با آن نشریه ای را چاپ می کردیم و فعالیت داشتیم.

■ آن نشریه الان موجود است؟

□ احتمالاً. دو سه شماره از آن نشریه الان پیش من هم هست. در خرداد ۵۸ نشریه ای منتشر کردیم که به ۶۸ صفحه ای مشهور شد. کاملاً تحلیلی بود. از دولت گرفته تا همه احزاب سیاسی. چپ، راست، سپاه، حزب جمهوری اسلامی و نهضت آزادی. به طوری که مهندس بازرگان ناراحت شد و گفت چه کسی گفته که حزب دولت خود را نقد کند؟ گفتیم آقای مهندس اشتباه نکنید، دولت از حزب جد است، ما کار اجرایی نمی کنیم. ما به دولت به دید یک حزب بی طرف نگاه می کنیم، نه دولتی که متعلق به حزب است. از این جهت ایشان شکایت ما را به آیت الله طالقانی کرد. در جلسه ای آقای طالقانی، مهندس بازرگان، مهندس سحابی و من حضور داشتیم. آنجا مسئله را به داوری آیت الله طالقانی گذاشتیم. بعد که بیانیه خوانده شد، ایشان گفت حق با شماست ولی باید بیشتر با دولت همکاری کنید. به ایشان گفتیم ما هم کار خوب دولت و هم کار بد دولت را نقد می طرفانه کردیم. آقای طالقانی هم به ما رأی داد و هم از مهندس بازرگان دلجویی کرد. مهندس بازرگان هم قبول کرد. به مناسبت های مختلف مثل ۱۵ خرداد بیانیه می دادیم. تا اینکه در مرداد ۵۸، آیت الله طالقانی ما را که در کارهای اجرایی نبودیم به منزل فریدون

مهندس سحابی بیانیه را نوشتند و گفتند که گرفتن سفارت یک کشور از نظر حقوق بین الملل درست نیست، اما آمریکا از زمان کودتای ۳۲ با مردم ایران به گونه ای رفتار کرده که دیگر دانشجویان انقلابی تاب نیاوردند و چاره ای جز این ندیدند که سفارت را به عنوان لانه جاسوسی تصرف کنند. تا اینکه دولت در ۱۴ آبان استعفا کرد. بعد دوستان نهضتی به ستاد نهضت آزادی آمدند.

در خرداد ماه ۵۸ مجمع عمومی نهضت آزادی در باغ آقای شاه حسینی در جاده کرج تشکیل شد. بیش از ۶۰ نفر حضور داشتند و صورت جلسه آن را هنوز دارم. چه آنهایی که در کار اجرایی بودند و چه آنهایی که نبودند، همه شرکت کردند. شهید چمران هم بود. انتخاباتی برای شورای مرکزی برگزار شد. در این شورا چند نفر انتخاب شدند. بیش از همه مهندس سحابی رأی آوردند و دبیر کل تعیین شد. من و فریدون سحابی و چند نفر دیگر به عنوان هیئت رئیسه کارهای اجرایی نهضت

سحابی دعوت کرد. گفت دولت دارد تضعیف می شود، به شما تکلیف می کنم که وارد کار اجرایی شوید و دولت را تقویت کنید. در پی توصیه ایشان مهندس سحابی رئیس سازمان برنامه و بودجه شد، دکتر حبیبی وزیر فرهنگ و آموزش عالی شد. از من هم خواستند کار اجرایی کنم. گفتم من تاکنون کار تحقیقاتی کرده ام. آقای حبیبی گفت چون من به تازگی از خارج آمده ام، قبول کن با من همکاری کنی. من هم معاون پژوهشی شدم. علی اسپهبدی هم به جای فروهر وزیر کار شد. در مرداد ۵۸ به توصیه آقای طالقانی عمل کردیم و وارد کار اجرایی شدیم، ولی در نهضت هم فعال بودیم.

زمانی که سفارت آمریکا تصرف شد، ما هیچ اظهار نظری نکردیم. بعد آقای شهریار روحانی، داماد آقای دکتر یزدی که در نهضت فعال بود گفت بچه های مستقر در سفارت گله کردند که همه گروه ها ما را تأیید کردند ولی نهضت آزادی چیزی نگفت. ما گفتیم مگر ما می دانستیم یا با ما مشورت شده است که نظر دهیم؟ ما باید تحقیق کنیم و ببینیم شما چه کسانی هستید، این حرکت درست است یا خیر بعد صحبت کنیم. بعد از دو یا سه روز ما تأیید کردیم، اما نه به طور کامل. بیشتر هم مهندس سحابی بیانیه را نوشتند و گفتند که گرفتن سفارت یک کشور از نظر حقوق بین الملل درست نیست، اما آمریکا از زمان کودتای ۳۲ با مردم ایران به گونه ای رفتار کرده که دیگر دانشجویان انقلابی تاب نیاوردند و چاره ای جز این ندیدند که سفارت را به عنوان لانه جاسوسی تصرف کنند. تا اینکه دولت در ۱۴ آبان استعفا کرد. بعد دوستان نهضتی به ستاد نهضت آزادی آمدند.

در خرداد ماه ۵۸ مجمع عمومی نهضت آزادی در باغ آقای شاه حسینی در جاده کرج تشکیل شد. بیش از ۶۰ نفر حضور داشتند و صورت جلسه آن را هنوز دارم. چه آنهایی که در کار اجرایی بودند و چه آنهایی که نبودند، همه شرکت کردند. شهید چمران هم بود. انتخاباتی برای شورای مرکزی برگزار شد. در این شورا چند نفر انتخاب شدند. بیش از همه مهندس سحابی رأی آوردند و دبیر کل تعیین شد. من و فریدون سحابی و چند نفر دیگر به عنوان هیئت رئیسه کارهای اجرایی نهضت



نمی دانم! شاید به نظرشان رسید که می خواهیم مهندس سحابی را در برابر ایشان علم کنیم. پس از آن دکتر حبیبی مطرح شد و همه گرد دکتر حبیبی جمع شدیم. حتی نهضت آزادی هم قبول کرد که ایشان باشد. مهندس صباغیان یکی از فعالان ایشان بود و نزد روحانیت مبارز و شهید شیخ فضل الله محلاتی هم رفت. گفت از آقای حبیبی طرفداری کنید اما گفتند خیر کاندیدای ما بنی صدر است. حزب جمهوری اسلامی هم آقای فارسی را کاندیدا کرده بودند. بعد که آقای فارسی برکنار شدند، آن‌ها به دکتر حبیبی متمایل شدند. در طول انتخابات دکتر حبیبی نفر سوم شد. اول بنی صدر، بعد تیمسار مدنی و آقای حبیبی هم با حدود ۵۰۰ هزار رأی سوم شدند. البته تنها شهری که بیش از همه به ایشان رأی دادند شهر یزد بود که آقای صدوقی تأییدش کردند.

### ■ به نظر شما اگر مهندس بازرگان کاندیدا می شد در برابر بنی صدر رأی می آورد؟

□ به نظرم خیر. بنی صدر می خواست به هر طریقی که شده رئیس جمهور شود و شد. این برای حیات سیاسی آقای بازرگان خوب نبود. ما از ایشان خواستیم کاندیدا نشود.

### ■ در انتخابات مجلس هم آقای بازرگان پس از آقای فخرالدین حجازی از لحاظ تعداد آرا نفر دوم شدند.

□ بله. شرایط و جو در آن زمان کاملاً متفاوت بود.

### ■ پس از تسخیر لانه جاسوسی، آقای صدر حاج سید جوادی و مهندس بازرگان از شما برای گفت و گو دعوت نکردند؟

□ بله، ولی ما گفتیم الان قصد پیوستن به شما را نداریم و مخالفتی هم با شما نداریم. در بسیاری موارد حتی مانند مسئله امیرانتظام حمایت هم می کردیم، اما می گفتیم فعلاً قصد بازگشت و کار تشکیلاتی نداریم.

نکته‌ای باید در این باره به عرض برسانم که آقای دکتر رفیعی در نوشتار خود صفات و خصوصیات از زنده‌یاد مهندس سحابی مطرح کرده بودند که باعث ناراحتی آقای معتمدی مهر و آقای شاملو شده بود و تصور کرده بودند دکتر رفیعی، مهندس سحابی را در برابر شادروان مهندس بازرگان یا دکتر یزدی مطرح کرده‌اند و کار ایشان را در جهت استعفا درست دانسته‌اند و آن دو بزرگوار هم موضع مناسبی نگرفته‌اند. برداشت من چنین نبود، ضمن اینکه من تحلیل آقای دکتر رفیعی را تأیید نمی‌کنم؛ اما ویژگی‌ها و اخلاق سیاسی و صفاتی را که درباره مهندس سحابی گفته‌اند درست است و از قدیم گفته‌اند «اثبات شیء نفی ما عدا نمی‌کند» و شیوه عمل و اخلاق و خصوصیات مهندس سحابی نافی امتیازات و سوابق دیگران نیست. ■

اسم شما را رد کنیم؟ گفت بله ایرادی ندارد اسم مرا بنویس. آن زمان معاون آموزش و پرورش بود. نامه را به آقای صدر حاج سید جوادی دادم. بعداً دوستان جمع شدند و نامه را خواندند و ناراحت شدند. این شاید ۲۸ یا ۲۹ آذر ۱۳۵۸ بود. یک یا دو شب بعد از آن دانشجویان پیرو خط امام در سفارت مسئله امیرانتظام را مطرح کردند. ما می‌دانستیم امیرانتظام در جریان مذاکرات آقایان مهندس بازرگان، دکتر سحابی، شهید مطهری، آقای موسوی اردبیلی با سفیر امریکا نقش مترجم را داشت؛ البته نه به‌عنوان یک مترجم ساده که گاهی از خودش هم اظهار نظر می‌کرده است. ایشان در خارج از کشور بود و زمانی که برگشت، در تابستان ۵۷ مهندس بازرگان به من نامه‌ای نوشت که ایشان زبان انگلیسی را به خوبی می‌داند و در نهضت مقاومت ملی و نهضت آزادی فعالیت داشته و می‌خواهد با شما همکاری کند. بعدها در دادگاه هم ثابت شد که ایشان جاسوس نبوده است. ما هم چون اطلاع اجمالی داشتیم که کارشان جاسوسی نبوده، مسئله استعفا را اعلام نکردیم، مبدا این‌طور برداشت شود که استعفا می‌داند ما در ارتباط با اتهام جاسوسی امیرانتظام است. تا این که مسئله انتخابات ریاست جمهوری مطرح شد. ما به‌عنوان همان گروه خودمان که از نهضت آزادی استعفا داده بودیم، مهندس سحابی را کاندیدای ریاست جمهوری کردیم. پوسترهایی هم چاپ کردیم؛ ولی پخش نکردیم. رفیقیم با مهندس بازرگان صحبت کردیم. دیدیم ایشان هم می‌خواهد کاندیدا شود. به نظر ما چنین رسید حالا که استعفا دولت و لانه جاسوسی پیش آمده، ممکن است مهندس بازرگان برای ریاست جمهوری در مقابل بنی صدر و دیگران رأی نیاورد و اعتبار چند ده‌ساله‌اش خدشه‌دار شود. به خاطر دوستی با ایشان گفتیم شما کاندیدا نشوید. علیه شما تبلیغات کرده‌اند و می‌گویند شما سیاست گام‌به‌گام داشتی، هرچند ما این حرف را قبول نداریم ولی بین مردم تبلیغات کرده‌اند. ایشان گفتند خب، عزت هم کاندیدا نشود. چون خود مهندس سحابی هم حضور داشتند گفتند باشد.

را به دست گرفتیم. پس از ماجرای اشغال سفارت و استعفا دولت موقت، دوستان نهضتی دوباره برگشتند. خدمتشان عرض کردیم این گروه توسط مجمع عمومی انتخاب شده، بگذارید دوره‌اش به صورت قانونی تمام شود. شما درگیر کار اجرایی بودید و از جو بیرون خیلی مطلع نیستید، بگذارید ما کار را ادامه دهیم. بعد از چند ماه مجمع عمومی تشکیل می‌دهیم و انتخابات دیگری انجام می‌دهیم و حتی پیش از اینکه موعد قانونی به پایان برسد حاضریم این کار را کنیم و شما وارد کار اجرایی نهضت شوید. گفتند خیر. دکتر یزدی و مهندس صباغیان و آقای توسلی و سایرین گفتند نه ما همین حالا باید وارد کار اجرایی نهضت شویم. جزو شورای مرکزی بودند، ولی گفتند کار اجرایی را هم به دست بگیریم. شهید چمران و مهندس بازرگان در این میان صحبت نمی‌کردند. به‌هرحال این مذاکره ادامه پیدا کرد. پس از مدتی دوستان جمع شدند، آقای مهندس سحابی و برخی دیگر گفتند ما که قصد قدرت‌طلبی و انحصارطلبی نداریم. اگر در نهضت بمانیم و با خط‌مشی متفاوتی که دوستان دارند حرکت کنیم، این مخالف نظر خودمان است. اگر هم بخواهیم در نهضت بمانیم و خلاف نظر دوستان عمل کنیم که کار حزبی نمی‌شود و اختلاف بیشتر می‌شود؛ لذا استعفا می‌کنیم که دست دوستان باز باشد. نمی‌خواهیم هم گروه دیگری تشکیل دهیم، بلکه استعفا می‌دهیم تا هم خودمان بتوانیم همپای ملت ایران حرکت کنیم و هم با دوستان خودمان که سابقه همکاری دیرینه داشتیم به اختلاف بر نخوریم. نامه استعفا را نوشتیم. مهندس سحابی نامه را نوشت و دوستان اظهارنظر کردند و کم‌وبیاد شد. ۱۲ نفر بودیم. من، مهندس سحابی، فریدون سحابی، حسن عرب‌زاده، دکتر حسن حبیبی، علی اسپهبدی، خانم انسیه مفیدی، دانش منفرد، آقای بسته‌نگار و چند نفر دیگر نامه را دادند که من به ستاد نهضت آزادی تحویل دهم. به شهید رجایی تلفن زدم و گفتم چنین نامه‌ای نوشتیم و اسم شما هم هست، اما فرصت نیست که شما آن را امضا کنی، اجازه می‌دهید بدون امضا



# مجلس و تخلفات دولت نهم و دهم

## نیاز به نهادهای مدنی نظارتی در کنار مجلس

### بخش پایانی

در هشت ساله دولت محمود احمدی نژاد اتفاقاتی رخ داد که برخی از آن‌ها در نوع خود منحصر به فرد بود. در این میان، مجلس به عنوان نهادی که باید در رأس امور باشد، در بسیاری از مواقع، می‌توانست جلوی این تخلفات را بگیرد. مقاله زیر، به نحوه نظارت مجلس بر دولت نهم و دهم می‌پردازد. بخش نخست این نوشته در شماره پیشین منتشر شد و بخش دوم و پایانی آن در این شماره از نظر خوانندگان عزیز می‌گذرد.



امیرحسین شیروی

عضو هیئت علمی دانشگاه

منبعی جندی شاپور دزفول

● **تخلفات مدیریتی:** دوران هشت ساله دولت اصول‌گرا مملو از تخلفات مدیریتی بود که در اکثر اوقات مجلس شورای اسلامی مواجهه مناسب و بازدارنده‌ای با این پدیده نداشت:

◆ **انحلال سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور:** مهرماه ۸۵ هیئت دولت تصمیم می‌گیرد دفاتر سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی استان‌ها تحت امر استانداری‌ها قرار گیرد و زیر نظر معاونت برنامه‌ریزی انجام وظیفه کند. رئیس‌جمهور استقلال نسبی این دفتر را بر نمی‌تافت و وجود آن‌ها را مانعی در راه توسعه می‌دید. تیرماه ۸۶ در شورای عالی اداری دستور انحلال سازمان مدیریت صادر شد و از آن به بعد معاونت برنامه‌ریزی و نظارت راهبردی بخشی از وظایف سازمان را به عهده گرفت. سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی از ادغام دو سازمان به عنوان سازمان امور اداری و استخدامی کشور و سازمان برنامه و بودجه مطابق مصوبه ۱۶ اسفند ۱۳۷۸ شورای عالی اداری تأسیس و در ۱۷ تیر ۱۳۷۹ نمودار تشکیلاتی آن تصویب شد و به اجرا درآمد. سازمان برنامه‌بودجه در سال ۱۳۲۷ برای نخستین بار با تصویب برنامه هفت‌ساله عمرانی اول پایه‌گذاری شد. وظیفه این سازمان مراقبت و نظارت بر اجرای برنامه بود. از آنجا که دولت نهم تمام اقدامات دولت‌های پیشین را خائنانه یا حداقل غیر کارشناسانه تصور می‌کرد، تجربه مدیریتی شصت ساله را به هیچ گرفت و نظام مدیریتی کشور را دچار بی‌انضباطی و تلاطم کرد. در اینجا نیز مجلس شورای اسلامی ساکت و بی‌تفاوت بود.

◆ **کاهش نرخ سود بانکی:** خردادماه ۸۶ برخلاف مصوبه شورای پول و اعتبار، دستور کاهش نرخ سود بانکی از طرف رئیس‌جمهور صادر می‌شود. از سال ۸۵ بحث‌هایی در این باره شده بود و دولت تصمیم گرفته بود طی چند سال نرخ سود بانکی را تک‌رقمی کند. در تیرماه ۸۵ رئیس‌جمهور مخالفان کاهش نرخ سود بانکی را احق نامیده بود. با وجود اینکه در پایان خرداد ۸۶

شورای پول و اعتبار تسلیم خواسته رئیس‌جمهور شد، اما یک ماه بعد این شورا نیز منحل شده و در شهریور ۸۶ ابراهیم شیبانی رئیس کل بانک مرکزی برکنار می‌شود. اردیبهشت ۸۷ اختلاف مظاهری، رئیس کل بانک مرکزی و احمدی‌نژاد بالا می‌گیرد. مظاهری نرخ سود بانکی ۱۰ درصدی اعلام شده توسط رئیس‌جمهور را غیرقابل ابلاغ می‌داند. این کشمکش منجر به استعفای دانش‌جعفری وزیر اقتصاد در فروردین ۸۷ و متعاقب آن استعفای مظاهری در شهریور ۸۷ می‌شود. هیئت دولت خود پس از چند سال از این لجبازی دست کشیده و مجدداً سود بانکی را افزایش داد. خسارت ناشی از این توهم و ساده‌انگاری مسائل اقتصادی جبران‌ناپذیر بود و مجلس شورای اسلامی به راحتی اجازه داد تا دولت این تجربه سعی و خطای پرهزینه را انجام دهد.

◆ **انتصابات در سازمان میراث فرهنگی:** اسفندیار رحیم‌مشایی، یار غار رئیس‌جمهور در زمان تصدی ریاست سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، طی بیاناتی از مکتب ایرانی، دوستی با ملت اسرائیل و... صحبت کرده و جنجال می‌آفریند. بعد از رحیم‌مشایی، حمید بقایی، رئیس سازمان می‌شود. بقایی شایعه پیداشدن اسنادی از جنگ جهانی در اتومبیل شاه سابق در کاخ نیاوران را مطرح می‌کند که بعداً توسط سرپرست کاخ تکذیب می‌شود. در پی تخلف‌هایی، دیوان عدالت اداری، آقای بقایی را به چهار سال محرومیت از مسئولیت دولتی محکوم می‌کند، ولی احمدی‌نژاد او را به‌عنوان معاون اجرایی خود منصوب می‌کند. رئیس‌بعدهی سازمان میراث فرهنگی روح‌الله احمدزاده است که فقط هشت ماه دوام می‌آورد. حسن موسوی نیز چند ماه به ریاست سازمان می‌رسد تا نوبت به محمد شریف ملک‌زاده می‌رسد. وی در زمانی که معاون اداری - مالی وزارت خارجه بود با تذکر جدی مجلس به صالحی، مجبور به استعفا شد. ملک‌زاده بعداً به دلیل تخلفاتی بازداشت

می‌شود.

◆ **عزل و نصب‌های پیاپی:** مردادماه ۸۴ در زمان معرفی کابینه، آقای احمدی‌نژاد گفته بود که افراد معرفی شده از بین بیش از ۱۰۰۰ نفر انتخاب شده‌اند. با اعضای کابینه میثاق‌نامه دولت اسلامی امضا می‌کنند. در کمتر از یک سال از شروع دولت نهم، پرویز کاظمی، وزیر رفاه برکنار می‌شود. احمدی‌نژاد گفته بود که کاظمی را خدا به او معرفی کرده است. چند ماه بعد محمد ناظمی اردکانی، وزیر تعاون برکنار می‌شود. در مرداد ۸۶، وزیري همامانه، وزیر نفت عزل می‌شود. ایشان تحت فشار برای انتصاب علی کردان به‌عنوان قائم‌مقام خویش بود. عزل طهماسبی، وزیر صنایع و به دنبال آن فرشییدی وزیر آموزش و پرورش، فقط پنج ماه پس از گرفتن رأی اعتماد مجدد از مجلس تعداد وزرای برکنار شده را تا آن تاریخ به پنج نفر رساند. داوود دانش‌جعفری، وزیر امور اقتصادی و دارایی در سال ۸۷ با انتشار نامه‌ای انتقادآمیز استعفا می‌کند. مصطفی پورمحمدی، وزیر کشور در اردیبهشت ۸۷ برکنار شد و پرویز داوودی معاون اول و در پی آن محسنی‌اژه‌ای و صفارهرندی چند روز پیش از پایان کار دولت نهم برکنار می‌شوند. کابینه دولت نهم به وضعی می‌افتد که اگر فقط یک نفر دیگر برکنار می‌شد، دوباره باید رأی اعتماد بگیرد. در دولت دهم نیز شاهد برکناری صادق محصولی، محرابیان، میرکاظمی و وزرای ارتباطات و بهداشت و درمان بودیم. آقای احمدی‌نژاد چندی پیش از برکناری خانم وحید دستجردی به ایشان نمره ۲۰ داده بود. در کنار برکناری‌های پرهیاهو، برخی انتصاب‌های او نیز جنجال‌برانگیز می‌شود. درحالی که صادق محصولی برای وزارت نفت معرفی شده و رأی نیاورده بود، سه سال بعد، پس از استیضاح علی کردان به دلیل ارائه مدرک تحصیلی جعلی، مجدداً کردان به دلیل ارائه مدرک تحصیلی جعلی، مجدداً برای وزارت کشور معرفی می‌شود. توزیع چک‌های پنج میلیون تومانی بین تعدادی از نمایندگان مجلس توسط کردان، جلسه استیضاح را داغ‌تر کرده بود.

احمدی نژاد برادرش داوود را به سمت رئیس بازرسی ویژه ریاست جمهوری نصب می کند. انتصاب های فAMILI دیگری هم وجود داشت. دامادش مهدی خورشیدی را به ریاست سازمان استاندارد و خواهرش پروین را به معاونت مرکز امور زنان نصب می کند. از همه بدتر، انتصاب محمدرضا رحیمی، متهم اصلی پرونده فساد بیمه ایران، به عنوان معاون اول بود. ریاست ستاد مبارزه با مفاسد اقتصادی را نیز به وی می سپارد و در مقابل مخالفان، به طور تمام قد از او دفاع می کند.

♦ **ادغام هشت وزارتخانه:** اردیبهشت ۹۱ دولت بر اساس ماده ۵۳ قانون برنامه پنجم توسعه قصد ادغام هشت وزارتخانه را دارد. ماده مذکور تصریح دارد که تعداد وزارتخانه ها باید از ۲۱ به ۱۷ تقلیل یابد. بحث بر سر شیوه اجرای قانون است. دولت نیازی به رایزنی با مجلس در این خصوص نمی بیند، در حالی که برای تصمیم درباره اینکه کدام وزارتخانه ها ادغام شوند باید به تصویب مجلس برسد و وزیر مربوطه نیز از مجلس رأی اعتماد بگیرد. رأی شورای نگهبان مؤید نظر مجلس است، اما دولت زیر بار نمی رود تا باز رهبری مجبور به دخالت می شوند. آذر ۹۱ مجدداً طرح ادغام وزارت راه و شهرسازی (که خود حاصل ادغام دو وزارتخانه بود) با وزارت ارتباطات را می دهد که تصویب نمی شود.

♦ **ثبت نام رحیم مشایی در انتخابات ۹۲:** شنبه ۲۱ اردیبهشت ۹۲ دقایقی بیشتر به مهلت ثبت نام در انتخابات ریاست جمهوری نمانده که احمدی نژاد دست در دست رحیم مشایی وارد سالن ثبت نام وزارت کشور می شود. در جواب اعتراض خبرنگاران می گوید که آن روز را مرخصی گرفته ام و احساس وظیفه کرده ام که در حماسه بزرگ نقش داشته باشم و در همان جلسه می گوید: مشایی یعنی احمدی نژاد و احمدی نژاد یعنی مشایی. سخنگوی شورای نگهبان بر اساس ماده ۶۸ قانون انتخابات این حرکت را خلاف قانون دانسته و از ارجاع پرونده به قوه قضائیه خبر می دهد. در مجلس حتی صحبت از رأی عدم کفایت سیاسی رئیس جمهور می شود.

احمد توکل این کار را شبیه ولیعهد تعیین کردن پادشاهان پس از خود می داند، اما علی رغم همه این بیانات آتشین، هیچ برخوردی با این تخلف نمی شود.

♦ **تخلفات مالی:** اعتقاد نداشتن به قانون و برنامه، دو مشخصه بارز دولت نهم و دهم بوده است. دولت به منظور اجرای طرح های غیر کارشناسانه و بعضاً عوام فریبانه، خود را مجاز می دید که برخلاف تمام اسناد بالادستی و قانون از بودجه دیگر بخش ها استفاده کند و هدف مورد نظر خود را تحقق بخشد. مجلس شورای اسلامی با در اختیار داشتن سه ابزار مهم در نظارت مالی می تواند نقش بسیار اساسی در کنترل و مهار تخلف های مالی دولت ایفا کند. این سه بازو، تصویب بودجه سالانه، تفریق بودجه در پایان هر سال مالی و دیوان محاسبات کشور هستند. دیوان محاسبات در گزارش سال ۸۷ خود، تعداد تخلف های مالی دولت در سال ۸۶ را بالغ بر ۲۰۰۰ دانست. این دیوان همچنین از انحراف بی سابقه ۷۲ درصدی از قانون بودجه سال ۸۷ پرده برداشت. بخش زیادی از درآمد ادعا شده در بودجه سالانه غیر واقعی و دست نیافتنی بود. همه طرح های ابتکاری و به اصطلاح جسورانه دولت، اعم از طرح بنگاه های زودبازده، طرح سهام عدالت، طرح هدفمندی یارانه ها، طرح مسکن مهر و... بدون تخلف مالی پیش نرفته و به هیچ وجه به اهداف اولیه دست نیافته است. در گزارش های تفریق بودجه سال های گذشته، همواره از انبوه تخلفات انجام شده سخن رفته است. روزنامه فریختگان مورخ ۹۲/۱۱/۱۶ مقاله ای با عنوان «هر شش روز یک تخلف» به چاپ رسانده که به ارزیابی کارنامه تخلفات مالی دولت در سال ۹۱ بر اساس گزارش تفریق بودجه مجلس پرداخته است. بر اساس این گزارش حداقل ۶۰ اقدام خلاف قانون در بودجه سال ۹۱ رخ داده است. گزارش های یاد شده در طول هشت سال مدیریت دولت اصول گرا، جز برای بایگانی در قفسه های کتابخانه مجلس به چه درد دیگری خورده است؟ نگارنده اعتقاد دارد که

تأثیر تخلف های مالی و مدیریتی دولت اصول گرا به مراتب از تحریم های خارجی کمر شکن تر بوده است. نمایندگان محترم مجلس باید نگاهی دوباره به متن سوگندنامه خود بیندازند و خود قضاوت کنند که آیا وظیفه خود را در قبال موکلین ایفا کرده اند؟

♦ **اقدامات و بیانات ماجراجویانه:** از اولین روزهای روی کار آمدن دولت نهم، بیانات ماجراجویانه و به ظاهر انقلابی از طرف رئیس جمهور و همه اعضای هیئت دولت، نمایندگان مجلس و دیگر مسئولان همسو شنیده می شد. همچنین تصریح می شد که دولت های پیشین مرعوب ابرقدرت ها بوده اند و جرأت چنین موضع گیری هایی را نداشته اند. شعارهای تند و خارج از عرف دیپلماتیک رواج یافت و مورد استقبال اکثر دست اندکاران نظام قرار گرفت. هرگونه نقد و هشدار در مورد هزینه های چنین بیانات و اقدام هایی به منزله ترس و عدم خودباوری قلمداد می شد. به پاره ای از این گونه اقدامات اشاره می شود:

♦ **انکار هولوکاست:** آقای احمدی نژاد پس از اشاراتی در سخنرانی خود در مجمع عمومی سازمان ملل، در آذرماه ۸۵ کنفرانس هولوکاست را تشکیل می دهد و آن واقعه را افسانه دانسته و خواهان ایجاد کمیته حقیقت یاب در این باره می شود. مجمع عمومی سازمان ملل این سخنان را محکوم می کند. اردیبهشت ۸۸ در کنفرانس ضد نژادپرستی در ژنو، احمدی نژاد دوباره آن واقعه را انکار می کند که باعث ترک جلسه توسط هیئت های عضو اتحادیه اروپا می شود. گفته شد که محمدعلی رامین پیشنهاددهنده این اقدام بوده است. خود ایشان می گوید: سیاست مطرح شدن هولوکاست، آرایش تهاجمی علیه مسئله هسته ای علیه ایران بوده که توازن را برقرار کنیم. به هر حال این اقدام باعث خروج از انزوای رژیم اشغالگر شده و از همان سال روزی به عنوان روز جهانی هولوکاست تعیین شد.

♦ **تشکیک در حادثه ۱۱ سپتامبر:** مهرماه ۸۹ احمدی نژاد در سخنرانی خود در مجمع عمومی سازمان ملل، حملات تروریستی به برج های دوقلو را مورد تردید قرار می دهد و ادعا می کند که دولت امریکا از حمله تروریست ها بهره برداری کرده و پیشنهاد تشکیل گروه حقیقت یاب مستقل برای حادثه ۱۱ سپتامبر را می دهد. هیئت امریکایی جلسه را ترک و بیانیه ای علیه او صادر می کند. رؤسای چند کشور، آن سخنرانی را وقیحانه و نامربوط دانستند. در سال ۸۸ نیز ۱۱ سپتامبر را شبیه هولوکاست دروغی بزرگ نامید. در شهر هشتگرد سخنرانی می کند و موضع تندی می گیرد و خواهان شناسایی و اعدام عوامل آن حادثه می شود. در بخشی از سخنرانی می گوید: «حرف های پرت و پلا می زنند، کی درستش کرد؟ باید جواب بدن، خیال نکنن ما دست برمی داریم، باید ته قضیه بیاد بالا، خود ما کمک می کنیم دستگیر بشن». سال ۹۰ مجدداً در سازمان ملل ادعاهای سال پیش تکرار می شود. با توجه به دانش مهندسی که خود دارد اعلام می کند که انفجار باید از داخل ساختمان بوده باشد.

♦ **کاغذپاره نامیدن قطعنامه ها:** سوم تیر ۸۴



تسخیر سفارت انگلستان

♦ **تسخیر سفارت انگلستان:** سه‌شنبه هشتم آذر ۹۰ عده‌ای با نام دانشجوی بسیجی وارد ساختمان سفارت انگلیس شدند، پرچم بریتانیا را پایین کشیدند و بعضی مدارک را به بیرون پرتاب کردند. هم‌زمان حمله‌ای به باغ سفارت انگلیس در قلهک نیز شد که شش کارمند سفارت گروگان گرفته شدند که پس از چند ساعت با دخالت پلیس آزاد شدند. کشورهای بزرگ، حتی چین و روسیه، شورای امنیت سازمان ملل، دبیرکل سازمان ملل و اتحادیه اروپا این عمل را محکوم کردند و برخی کشورها مبادرت به تعطیلی سفارتشان کردند. وزارت امور خارجه کشورمان از هجوم تعدادی دانشجوی تندرو به سفارت بریتانیا اظهار تأسف کرد، اما واکنش مجلس شورای اسلامی در نوع خود بی‌نظیر بود و شائبه خط‌دهی و مدیریت آن اقدام خلاف مصالح ملی را از سوی مجلس دامن زد. علی لاریجانی، رئیس مجلس در شروع جلسه علنی مجلس در واکنش به این اقدام اظهار کرد: «روز گذشته عده‌ای از دانشجویان که از رفتار انگلیس به خشم آمده بودند، در مقابل سفارت آن کشور تجمع کرده و برخی نیز به آن وارد شدند... این خشم که نمادی از فضای افکار عمومی در کشور است، به دلیل چندین دهه ظلم انگلیس به ملت ایران بود». آقای علاء‌الدین بروجردی، رئیس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس گفت: «عواقب تعطیلی سفارت ایران در لندن گریبان‌گیر دولت انگلیس است. آنچه در روز گذشته در تهران رخ داد، در مقایسه با حادثه سال ۵۹ در لندن که سفارت کشورمان توسط عوامل رژیم صهیونیستی شش روز اشغال شده و دو نفر هم در جریان آن اقدام کشته شدند، ناچیز بود». چند روز پیش از اشغال سفارت انگلیس، یکی از نمایندگان مجلس در این مورد هشدار داده و تأکید کرده بود که این احتمال وجود دارد سفارت انگلیس نیز مانند سفارت آمریکا در سال ۵۸ اشغال شود. یک روز پیش از اشغال، طرح مجلس برای کاهش روابط دیپلماتیک با انگلیس و اخراج سفیر آن کشور از ایران به تأیید شورای نگهبان رسیده بود. کرمی‌راد عضو کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس در گفت‌وگو با باشگاه خبرنگاران جوان گفته بود: «تسخیر لانه جاسوسی انگلیس از سوی دانشجویان به‌منابه انقلاب سوم ملت ایران است». خبرگزاری دانشجویان از حضور حمید رسایی، نماینده اصول‌گرای مجلس در محل سفارت بریتانیا خبر داد. رسایی گفته بود: «ما قبلاً هم در مجلس گفته بودیم که مردم منتظر نخواهند نشست». کوثری، نایب‌رئیس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس با تأکید بر اینکه انگلیس و سایر متحدانش باید از اقدام دانشجویان در ورود به سفارتخانه انگلیس درس بگیرند، این اتفاق را به نشان‌دهنده بیداری و آگاهی مردم دانست. لازم به توضیح است که دقیقاً از این تاریخ تحریم‌ها علیه ایران شدت گرفته و وارد فاز فلج‌کننده شد. آیا مجلس می‌تواند مسئولیت چنین بار گرانی را که بر دوش ملت ایران نهاده شد تقبل نکند؟ در میان آن

احمدی‌نژاد به‌عنوان ششمین رئیس‌جمهور اسلامی ایران انتخاب می‌شود. از همان آغاز، فصل مشترک صحبت‌های او موضوع انرژی هسته‌ای است. کم‌کم شعار «انرژی هسته‌ای حق مسلم ماست» جا می‌افتد و او هر جا که سخنرانی می‌کند، مردم این شعار را سر می‌دهند. بسته مشوقانه اروپا را اسباب‌بازی بچگانه می‌داند و در ۲۰ فروردین ماه ۸۵ جشن هسته‌ای می‌گیرد و اعلام می‌کند ایران در زمره تولیدکنندگان چرخه سوخت هسته‌ای قرار گرفته است. از آن تاریخ روند مذاکرات ایران با غرب تغییر کرد. دی‌ماه ۸۵ شورای امنیت سازمان ملل قطعنامه ۱۷۳۷ را تصویب می‌کند. احمدی‌نژاد با تمسخر و اظهار بی‌اعتنایی می‌گوید: «این قطار در حال حرکت است، ترمز و دنده عقب ندارد، ما آن‌ها را دور ریخته‌ایم». «من بارها گفته‌ام که این‌ها کاغذپاره است». هاشمی‌رفسنجانی صدور قطعنامه را برای ایران خطرناک می‌داند و می‌گوید: اعمال تحریم‌ها ساده است، ولی برداشتن آن‌ها سخت است. تیرماه ۸۹ شورای امنیت قطعنامه ۱۹۲۹ را صادر می‌کند و احمدی‌نژاد در واکنش به آن می‌گوید: «ملت ایران برای قطعنامه‌های شما پیشیزی ارزش قائل نخواهد بود». جالب این است که آقای احمدی‌نژاد بعداً در پاسخ به خبرنگاری که از قول آقای لاریجانی، رئیس مجلس، تورم و رکود را ناشی از تحریم‌ها نمی‌دانست، با لیخند تمسخرآمیزی گفت: «خب لابد تصمیمات ایشون تأثیر گذاشته! اگر تحریم‌ها اثر ندارد پس...؟ ایشون که می‌دونه الان وضع چطوره، چقدر نفت فروش میره و...». جدول زیر تحریم‌های اعمال‌شده را نشان می‌دهد:

تاریخ	کشور یا نهاد تصویب‌کننده	دامنه و گستره تحریم
۱/۸/۸۶	امریکا	بانک‌های ملی، صادرات و ملت، سپاه و وزارت دفاع
۲/۳/۸۹	کنگره امریکا	شرکت‌هایی که با ایران معامله تجاری دارند
۳/۳/۸۹	شورای امنیت سازمان ملل	فروش تجهیزات نظامی و هسته‌ای
۴/۳/۸۹	امریکا	۲۲ شرکت نفتی، انرژی و بیمه و چند بانک
۵/۸/۸۹	امریکا	۳۷ شرکت اروپایی مرتبط با ایران و ۵ شهروند ایرانی
۶/۱۰/۸۹	امریکا	۲۴ شرکت کشتیرانی بین‌المللی مرتبط با تجارت ایران
۷/۱/۹۰	اتحادیه اروپا	۳۲ مقام ایرانی به بهانه نقض حقوق بشر
۸/۴/۹۰	امریکا	شرکت هواپیمایی جمهوری اسلامی
۹/۴/۹۰	امریکا	یکی از مهم‌ترین اپراتورهای کشتیرانی در بنادر ایران
۱۰/۴/۹۰	اتحادیه اروپا	سه فرمانده سپاه پاسداران
۱۱/۴/۹۰	رژیم صهیونیستی	برخی شرکت‌های تجاری که با ایران همکاری دارند
۱۲/۴/۹۰	امریکا	فرمانده و معاون نیروی انتظامی جمهوری اسلامی
۱۳/۶/۹۰	اتحادیه اروپا	سپاه قدس و ۵ نهاد دیگر و ۱۵ فرد حقیقی
۱۴/۷/۹۰	انگلیس و کانادا	۵ نفر اشخاص حقیقی به بهانه نقشه ترور سفیر عربستان
۱۵/۹/۹۰	اتحادیه اروپا	۱۸۰ شرکت ایرانی و تعدادی اشخاص حقیقی
۱۶/۹/۹۰	امریکا	دو نفر از فرماندهان سپاه پاسداران
۱۷/۹/۹۰	امریکا	۱۰ شرکت کشتیرانی
۱۸/۱۰/۹۰	سوئیس	مسدود کردن دارایی‌های ۱۸۰ شخص حقیقی و حقوقی ایرانی
۱۹/۱۰/۹۰	امریکا	بانک مرکزی ایران و تصویب جریمه شرکت‌های مرتبط با آن
۲۰/۱۱/۹۰	اتحادیه اروپا	تحریم تدریجی نفت ایران و بانک مرکزی
۲۱/۱۱/۹۰	امریکا	بانک تجارت
۲۲/۱۱/۹۰	امریکا	وزارت اطلاعات و توقیف دارایی‌های آن وزارت
۲۳/۱۲/۹۰	امریکا	بانک دویی به علت کمک به ایران در فرار از تحریم‌ها
۲۴/۱/۹۱	اتحادیه اروپا	توقیف دارایی‌ها و ممنوعیت ورود ۱۸ فرد حقیقی
۲۵/۱/۹۱	امریکا	یک شرکت هواپیمایی و سه تن از فرماندهان نظامی
۲۶/۱/۹۱	اتحادیه اروپا	واردات نفت ایران به ۲۷ کشور عضو اتحادیه
۲۷/۴/۹۱	امریکا	۵۰ شرکت و مؤسسه مالی ایران، شرکت نفتکش ملی ایران
۲۸/۱۰/۹۱	امریکا	۴ شرکت و یک شهروند به اتهام ارتباط با برنامه هسته‌ای
۲۹/۱۰/۹۱	شورای امنیت سازمان ملل	۲ شرکت ایرانی به اتهام ارسال اسلحه به سوریه
۳۰/۱۱/۹۱	امریکا	صداوسیما جمهوری اسلامی و شخص رئیس آن
۳۱/۱۲/۹۱	اتحادیه اروپا	۹ شخص حقیقی دیگر
۳۲/۲/۹۲	امریکا	بانک مشترک ایران و ونزوئلا
۳۳/۳/۹۲	امریکا	۸ شرکت پتروشیمی ایران
۳۴/۴/۹۲	امریکا	بخش انرژی، کشتیرانی و کشتی‌سازی ایران، فلزات گران‌بها
۳۵/۴/۹۲	امریکا	واحد پول ملی و صنایع خودروسازی ایران
۳۶/۵/۹۲	کنگره امریکا	اعمال فشار بر واردکنندگان نفت ایران
۳۷/۱۰/۸۵	قطعنامه شورای امنیت	توقیف دارایی ۲۲ شرکت و فرد، فشار برای پایان غنی‌سازی
۳۸/۱/۸۶	قطعنامه شورای امنیت	افزودن تحریم ۱۸ شرکت و فرد حقیقی
۳۹/۱۲/۸۶	قطعنامه شورای امنیت	بانک‌های ملی و صادرات، ۱۲ شرکت و ۱۳ فرد حقیقی
۴۰/۷/۸۷	قطعنامه شورای امنیت	تأکید بر مصوبه‌های پیشین
۴۱/۴/۸۹	قطعنامه شورای امنیت	کشتیرانی جمهوری اسلامی و برخی بانک‌ها





احیای سازمان مدیریت و برنامه ریزی در دولت جدید

دهند رویکرد جدید به مدیریت کشور، با آسودگی تجربه شود.

● مرور اتفاقات تلخ هشت سال مذکور، مؤید این واقعیت است که مشکل را نباید در تخلف یک یا چند نفر جست‌وجو کرد، بلکه اشکال در یک رویکرد و تفکر است، در شیوه‌های حکومت است، در اعتقاد نداشتن به قوانین بشری است، در اعتقاد نداشتن به برنامه است، در شناخت نداشتن از جهان و نوع تعامل با کشورهاست و اموری از این دست که اتفاقاً مجلس نیز همانند دولت اصول‌گرا دچار چنین ضعف‌هایی بوده و هست. ذوق‌زدگی قاطبه مجلس هفتم در زمان روی کار آمدن دولت نهم و استقبال از ادبیات حاکم بر دولت و اقدامات غیرکارشناسانه آنان و توهم مسلط بر تصمیمات، نشانه همسویی کامل مجلس و دولت در امور یاد شده است.

◆ مخاطب و مؤاخذه شونده این نوشتار مجلس شورای اسلامی است، علی‌رغم اینکه مقصر اصلی در اکثر موارد مندرج، دولت و قوه مجریه بود و مجلس از آن‌جهت که عکس‌العمل مناسب را نشان نداده موردنقد قرار گرفته است، اما از آنجا که نقد دولت نهم و دهم در حال حاضر فقط موجب تشفی خاطر و احیاناً ثبت در تاریخ می‌شود، ترجیح داده شد نهادی که هنوز امکان تصحیح روش و رویکرد دارد و شاید بتوان از این طریق بخشی از آب رفته را به جوی برگرداند، موردنقد قرار گیرد. البته مجلس هیچ نشانه‌ای دال بر تغییر رویکرد و قبول اشتباهات بنیادی گذشته از خود بروز نداده است که این خود، از مصادیق استبداد رأی است.

◆ شورای نگهبان در این بین احساس بی‌گناهی نکند. وقتی صحبت از قصور نمایندگان می‌شود، یکی از علل آن می‌تواند ترکیب نمایندگان و نوع گزینش اعضای این نهاد مهم نظام باشد که در این باره نقش بلامناع شورای نگهبان اظهار من الشمس است. شورای نگهبان نیز باید در ضوابط تأیید صلاحیت نامزدها تجدیدنظر کرده و اجازه دهد افراد نخبه با سلیق مختلف در تدبیر امور کشور نقش ایفا کنند. دایره اختیار در تأیید صلاحیت را این قدر وسیع نیندند. زیاده‌خواهانه قانون اساسی را تفسیر نکرده و حقوق حقه ملت، مصرح در قانون اساسی را استیفا کنند.

● نیاز به نهادهای نظارتی مدنی در کنار مجلس شورای اسلامی به‌عنوان مکمل وضوح بیشتری یافت. این نوشتار نشان داد که آن‌همه اختیار قانونی توانست چابکی لازم را به مجلس دهد. نهادهای مدنی و مردمی اعم از مطبوعات، احزاب، انجمن‌ها، شوراهای و نهادهای غیردولتی می‌توانند به فرایند نظارت مستمر در جامعه کمک شایانی کنند.

● اتفاقات دوره هشت‌ساله نشان داد که برای اداره عادلانه کشور، نیت صالح کافی نیست. برای اجرای عدالت که شعار مستمر دولت‌های نهم و دهم بود، تدوین روش عادلانه لازم است. روشی که با ملاحظه همه‌جانبه تمام عوامل مؤثر اتخاذ می‌شود. ■

جمهوری اسلامی باشد، به صحت و دقت این جمله کاملاً واقف شدم. می‌توانم ادعا کنم که در قانون اساسی، قدرت حول مجلس شورای اسلامی طراحی شده است. همان‌طور که در مقدمه همین نوشتار آمده، این رویکرد به علت درد زخم کهنه‌ای بوده که ملت ما از استبداد و خودرأیی داشته و سعی کرده که در تدوین قانون اساسی، مردم را که تبلور عینی آنان مجلس شورا است، در رأس قرار دهد. نوشته حاضر قصد دارد کارنامه عملکرد مجلس شورای اسلامی را در یک برهه خاص تاریخی ارزیابی کند. اصول قانون اساسی و اسناد دیگر بالادستی مانند چشم‌انداز ۲۰ ساله و برنامه‌های پنج‌ساله توسعه، همگی مبین آرمان‌های یک ملت هستند و نباید فقط به وجود آن‌ها دلخوش بود. تحقق عینی مفاد آن اصول و اسناد، مهم است. برای نیل به این مقصود، ارزیابی و نقد مستمر عملکرد دستگاه‌های مجری آن آرمان‌ها لازم است.

مجلس شورای اسلامی با آن‌همه اختیار نظارتی و بازدارنده، در دوران هشت‌ساله دولت اصول‌گرا به شهادت حقایق مندرج در این نوشتار، کارنامه قابل‌قبولی از خود بر جای نگذاشت. می‌توان به‌عنوان نتیجه‌گیری، جمع‌بندی زیر را از این نوشتار ارائه کرد:

● مجلس شورای اسلامی پس از روی کار آمدن دولت آقای روحانی که با شعار اعتدال و میانه‌روی سعی در زدودن اثرات مخرب افراطی‌گری دولت اصول‌گرا را دارد، طلبکارانه دولت را مورد انواع بازخواست‌ها و تهدیدها قرار داده است. این نوشتار درصدد آن است که به نمایندگان محترم مجلس نشان دهد که در آنچه بر سر کشور عزیزمان آمده، گناه و قصور مجلس غیرقابل‌امغاض بوده و حق ندارد همه گناه را به دوش قوه مجریه، آن هم عده قلیلی از آنان بیندازد. انصاف ایجاب می‌کند که با قبول تقصیر در اغلب وقایع گذشته و شریک دانستن خود در خسارات وارده به ملت، اجازه

کشمکش حساس بین ایران و قدرت‌های بزرگ سر مسئله هسته‌ای، آیا این اقدام مدبرانه و سنجیده بود؟ آیا نمایندگان هیجان‌زده لحظه‌ای سوگند خود در برابر خداوند و مردم را به خاطر نیاوردند؟

## ب: ادبیات خارج از عرف و شأن ملتی متمدن توسط رئیس‌جمهور

در مکتبی که بدزبانی و بدگویی از دیگران صریحاً زشت تلقی شده و دشنام به اصنام و بت‌ها هم منع شده، آیا استعمال الفاظ و عباراتی توهین‌آمیز و مستهجن می‌تواند محلی از اعراب داشته باشد؟ آن هم توسط بالاترین مقام سیاسی کشور! جایگاه ملت ایران در چشم مردم جهان دچار چه تنزلی شده و می‌شود، خدا می‌داند. عباراتی نظیر: «گفتم این قدر قطعنامه بدهید تا قطعنامه‌دان‌تان متلاشی شود»، «به‌اندازه بزغاله هم از دنیا فهم و شعور ندارند»، «می‌گه بابا اون ممه رو لولو برد» و... مجلس شورای اسلامی چه اقدام بازدارنده‌ای در این زمینه انجام داد؟ اگر مخالفت‌هایی هم شد، در سال‌های انتهایی دولت بود که بیشتر تحت‌تأثیر زاویه‌گرفتن سیاسی دولت از اصول‌گرایان سنتی قرار داشت نه به دلیل قبح ذاتی این گونه ادبیات. اتفاقاً در آغاز نمایندگان مجلس خود مشوق چنین گفتار سخیفی بودند، کما اینکه در یکی از مجالس وقتی رئیس دولت یکی از آن عبارات را به کار برد، رئیس وقت مجلس که در ردیف اول حضار حاضر بود، با لبخند معنی‌داری استقبال کرد. آیا «پایبندی به اعتلای کشور و حفظ حقوق مردم و تأمین منافع آنان» که در سوگند نمایندگان مندرج است، دچار خدشه نشده است؟

## ج: کلام آخر

«مجلس در رأس امور است»، این جمله امام خمینی هزاران بار از تریبون‌های مختلف به گوش ما رسیده است. زمانی که مشغول گردآوری و انسجام مطلب حاضر بودم و به‌ویژه با عنایت به مهم‌ترین سند بالادستی که همان قانون اساسی



## شورای شهر هیئتی اداره می‌شود گفت‌وگو با غلامرضا انصاری

کنند، مجبور بودند جلوی شیشه ماشینشان تور بکشند. ببینید چه پیشرفت چشمگیری داشته است. با وجود این سابقه مدنیت در کشور که اولین منشور حقوق بشر در کشور ما بوده و اکنون شانه‌به‌شانه قوانین انسانی امروز حرکت می‌کند، چرا اندیشه فردی و شخصی در درونمان بروز و ظهور کرده است؛ حتی گروه هم که تشکیل می‌دهیم، من هستیم و ما نیستیم. این موضوع را در ورزش می‌بینیم، در امر فرهنگ هم می‌بینیم. اولین چیزی که می‌تواند نهاد شورا را کارآمد کند این است که منتخبین از یک پشتوانه حزبی برخوردار باشند. نکته دوم این است که مجموعه حکومت به مردم‌سالاری در عمل اعتقاد داشته باشند. واگذاری تصدی امور در اصل ۴۴ قانون اساسی پیش‌بینی شده. بگذریم از آثارشیمی که در دولت نهم و دهم حاکم بود و همه بنیان‌های اخلاقی و اداری و اقتصادی کشور را به هم ریخت؛ ولی این شعار به صورت جدی وجود

از گذشته شده است. نظارت دولتی قطعاً کارایی ندارد. باید نظارت‌ها را مردمی کنیم. وقتی احزاب هویت پیدا کردند و جایگاه‌های قانون‌گذار مانند مجلس مبتنی بر احزاب باشد، احزاب به خاطر حفظ جایگاه و اعتبارشان، نخست نیروهای باکیفیتی را معرفی می‌کنند و دوم یک ظرفیت بالقوه کارشناسی را پشت سر نیروهایشان دارند و سوم نظارت مستمر مبتنی بر نگاه مردمی بر نیروهایشان خواهند داشت. این امر میزان تخلفات را به حداقل ممکن می‌رساند. اکثر کشورها زمانی به توسعه اقتصادی رسیدند که توسعه سیاسی به‌طور کامل انجام شد؛ یعنی حضور نهادهای مدنی و احزاب شناسنامه‌دار سیاسی بسیار مهم است. همین ترکیه زمانی کشور کودتاها بود. سی سال پیش در این کشور چراغ قرمز وجود داشت، ولی پلیس ترکیه به خاطر اینکه مردم از چراغ قرمز عبور نکنند، آن‌ها را با طناب نگه می‌داشت. توریست‌های اروپایی می‌خواستند از ترکیه عبور

■ **باتوجه به اینکه شما سابقه مدیریت در بخش‌های مختلف همچون نمایندگی مجلس، استانداری و سفارت دارید، ارزیابی‌تان از تجربه دوساله شورای شهر تهران چیست؟**

□ تا زمانی که نهادهای واسط مردم‌سالاری مانند احزاب وجود نداشته باشد، نهادهای مردمی مانند مجلس و شوراهای کارایی لازم را نخواهند داشت؛ به‌خصوص در شهرهای کوچک، خود فرد، هم باید نقش مجلس را بازی کند، هم نقش احزاب را بازی کند و هم ارتباطات مردمی خودش را سامان دهد. به همین خاطر، عموماً به کارهای ظاهری و غیرمبتنایی پرداخته می‌شود؛ بنابراین در آستانه دهه چهارم انقلاب ضرورت وجود نهادهای مدنی و احزاب بیش از پیش احساس می‌شود. مشاهده می‌کنیم در طول سه دهه گذشته باوجود اینکه هر روز فیلترهای نظارت را تنگ‌تر کرده‌اند، میزان فساد و ناکارآمدی در سیستم بیشتر



بسیار جدید و خیلی از ساختارها را به هم ریخت امروز می بینیم همان دولت نخست وزیرش استعفا می دهد، چون در شعارهایی که داد توفیق پیدا نکرد. وقتی حزب باشد پاسخگویی هم هست.

■ یک بحثی وجود دارد و آن هم این است که شورای شهر باید به امور عمدتاً غیرسیاسی اداره شهر بپردازد؛ بنابراین بهتر است شورای محلات وجود داشته باشد و از دل آن افراد شایسته برای اداره شهر انتخاب شوند. وقتی احزاب وارد می شوند، جو سیاست زده می شود. گرچه این را هم باید در نظر داشت که از قضا شورای اول تهران که سیاسی ترین شورا بود، از همه دوره ها موفق تر بود.

□ ما در سال نخست این دوره که مدیریت شورا در اختیار اصلاح طلبان بود، به دنبال تحقق این شعارها رفتیم، ولی الآن در بر همان پاشنه سابق می گردد. شورا یک نهاد مردمی است و به هر صورت تصمیم گیرنده است. باید بر اساس یک تفکری کار کند. وقتی بودجه شهرداری شانه به شانه کل دولت حرکت می کند، نمی تواند غیرسیاسی باشد. اصلاً انسان تا سیاسی نباشد، نمی تواند مدیر باشد. بر اساس یک تفکر و یک مبنایی باید کارش را پیش ببرد. زمان «هیئت کارکردن» گذشته است.

وقتی برای شورایی طرف میلیونی یا میلیاردری خرج می کند، مگر شورایی چه دارد؟ خود ما به عنوان اعضای شورا، ماهی شصت، شصت و پنج ساعت حق جلسه دریافت می کنیم. کسی که آمده چند ده میلیارد هزینه کرده، دویست سال هم عمرش باشد، امکان پر کردن این چاله ها نیست. خودبه خود مشکلات عدیده ای در نظام اجرایی به وجود می آید. در مجلس هم همین طور. دولت نهم و دهم کلکسیون تمام تخلفات پنجاه - صد ساله دنیا در عقب افتاده ترین کشورهاست. آیا یک سؤال یا استیضاح در این مجلس نسبت به دولت قبلی شکل گرفت؟ ولی می بینیم تخلف شکل گرفته، وزیرری که آمده به آن تخلف رسیدگی کند، استیضاح شده. برای اولین بار در تاریخ شصت هفتادساله مملکت رشد اقتصادی منفی شد. رکود وحشتناک در کشور به وجود آمد. من حالا نمی خواهم کارنامه اقتصادی دولت را ارزیابی کنم، اما وزیر اقتصادی که آمده این رشد منفی را به صفر رسانده، مؤاخذه می کنیم. تخلف در دولت گذشته شکل گرفته و عده ای به صورت غیرقانونی بورسیه گرفته اند، می خواهند بدون داشتن صلاحیت لازم استاد دانشگاه شوند، دوتا وزیر را در این دولت قربانی کردند که شما چرا تخلف را رو کردید. آیا اسم این عملکرد را می شود عملکرد نظارت، هدایت و تقنینی گذاشت؟ چرا به اینجا کشیده می شود؟ چون نهاد واسط نیست. چون کسی پاسخگو نیست. چون حتی کسی که به این افراد رأی داده، نتیجه

در طول ۱۰ سال شورای دوم و سوم یک قدم در مسیر نهادسازی شورا برداشته نشده. نه مرکز مطالعات تأسیس شده، نه ساختار اداری و حقوقی شورا شکل گرفته. الآن ما در ساختمان متعلق به شهرداری هستیم. بودجه شورا از طریق شهرداری تأمین می شود. وقتی نهاد ناظر دستش در جیب نهاد نظارت شونده است، طبیعی است که کارایی لازم را نداشته باشد. ابزار لازم در اختیار اعضای شورا نیست. دیوان محاسبات شهر شکل نگرفته. در قانون تکلیف شده که مدیریت یکپارچه شهری شکل بگیرد؛ یعنی دولت تمام خدمات را تا پشت دروازه شهرها تولید کند و از پشت دروازه شهرها تا مصرف کننده که شهروندان هستند، کل هزینه هایش به عهده مدیریت محلی باشد. در دنیا این اتفاق افتاده و شهرداری و شورای شهر، حکومت محلی و مجلس محلی هستند. آیا این بدون نهاد ناظر مالی ممکن است. دیوان محاسبات شهر در کل شوراهای کشور شکل نگرفته. ما هنوز ذی حسابی که بر بودجه تصویب شده نظارت کند، تفریح بودجه کند و صورتحساب های مالی را بررسی کند تا بتوانیم تراز مالی بخش های مختلف را داشته باشیم نداریم. وقتی ذی حساب ما کارمند شهرداری باشد و حقوقش را از شهرداری بگیرد، عامل ما نیست. اگر یک گزارش خلاف نظر رئیس رد کند، رئیس با او برخورد می کند. همان طور که در طول پانزده شانزده سالی که از عمر شورا گذشته، من یک مورد گزارش متقن مالی از ذی حسابان متعددی که در طول این سال ها جابه جا شدند، ندیدم.

مسئله دیگر پاسخگویی به مردم است. زمان انتخابات که می رسد همه شعارهای رنگ و وارنگ می دهند. گروه های انتخاباتی با عناوین مختلف یک شبه ظهور می کنند، از فراد انتخابات حتی اعضای آن گروه نمی دانند دفترش کجاست. از خود آن افراد پرسید چه شعارهایی دادید، یادشان نیست. این باعث دل سردی مردم می شود. چندی پیش در ایتالیا دولتی سر کار آمد با شعارهای

داشته. متأسفانه اصل ۴۴ طوری اجرا شده که راتی روی رانت های گذشته آورده.

مسئله بعدی تغذیه کارشناسی نمایندگان است. اینکه کسی در تمام زمینه ها صاحب نظر باشد، غیرممکن است؛ بنابراین باید در کنار مجلس و شوراهای نهادهای تخصصی مشورتی وجود داشته باشد. در مجلس شورای اسلامی از دور چهارم این نهادهای تخصصی شکل گرفت. در شوراهای این امکانات وجود ندارد. زمانی که شوراهای تشکیل شد، دوره اول دوره با کیفیتی بود. بعد از دوم خرداد قضا بسیار ایده آل بود، بنابراین شورایی شکل گرفت که این توانمندی ها را به طور بالقوه در خود داشت. با وجود شانتاژهایی که وجود داشت و شورای اول مظلوم واقع شد، نسبت کارهای مفیدی که در شورای اول انجام شد، بسیار بالاست. در طول این چهارده، پانزده سالی که از عمر شورا می گذرد، هر کار تقنینی و هرکاری که در حوزه زیرساختی بوده در همان عمر کوتاه شورای اول بوده.

خیلی ها فکر می کردند اگر شورا یکدست شود، رانده آن چند برابر می شود. ما شاهد بودیم که افزون بر شورا و شهرداری، قوه مجریه و مقننه هم در اختیار یک جناح قرار گرفت. رئیس وقت مجلس گفت که ما قرار است ژاپن اسلامی بسازیم. رئیس دولت گفت که ما نفت را سر سفره می بریم و ایران را چهارروزه گلستان می کنیم. بدترین فسادها در همین یکدستی به وجود آمد. در زمان پیش از انقلاب، زمانی که شاه خیال کرد با حزب رستاخیز همه کار می تواند بکند، فساد شکل گرفت و باعث فروپاشی حکومت شاه شد. در دولت نهم و دهم هم با وجود یکدستی، نه تنها کاری انجام نشد، بلکه کارهایی هم که در طول دو سه دهه گذشته انجام شده بود به تاراج رفت. منابع عظیم دولت از بین رفت، سرمایه های انسانی مان ناپود شد و امروز به جایی رسیده ایم که باید از نقطه اول شروع کنیم؛ بنابراین امروز که شرایط تضارب آرا به طور نسبی به وجود آمده، باید این قدم ها برداشته شود.



رأیش را نمی‌تواند ارزیابی کند. البته اعتقاد من این است که مردم ما از نظر توسعه سیاسی از خیلی از کشورهای توسعه‌یافته، پیشرفته‌تر هستند. اتفاقی که در ۲۴ خرداد ۹۲ افتاد، اتفاق کوچکی نبود. ظرف ۴۸ ساعت با حمایت آقای خاتمی و کناره‌گیری آقای عارف، موجی ایجاد شد که در پیشرفته‌ترین کشورهای دنیا این اتفاقات کمتر می‌افتد، ولی این در مردم هست و در چهره‌ای تأثیرگذار سیاسی کمتر است.

به نظر من یک نهاد مدنی پاسخگو در بهبود عملکرد شورایی‌ها هم می‌تواند مؤثر باشد؛ یعنی بگوید برای فلان محله می‌خواهیم فلان کار را انجام دهیم. فردا که دوره تمام شد، مردم محله می‌توانند از آن نهاد مدنی بازخواست بکنند که تو قول دادی فلان معضل را حل کنی، چرا نکردی؟ ولی امروز مردمی که به من رأی دادند از چه کسی می‌توانند درباره عملکردم توضیح بخواهند؟ ما در عمل نان حزب را خورده‌ایم و بر اساس لیست حزب آمده‌ایم، اما نهادهای که به آن پاسخگو باشیم وجود ندارد.

■ **شما به مشکلات حقوقی که مانع کار اعضای شورا می‌شود اشاره کردید، همچنین به معضل نبود احزاب در انتخاب افراد اشاره کردید. با همه این تفصیلات، بالاخره شورا تشکیل شده و در حال حاضر با معضلاتی دست‌به‌گریبان است. یکی از این‌ها برخی سوءاستفاده‌هایی است که در این سیستم توسط بعضی از افراد انجام می‌شود. برای جلوگیری از این ریخت‌وپاش‌ها چه اقدام عاجلی می‌توان انجام داد؟**

□ باید مدیریت شورا به این سمت برود که شورا از نظر اداری استقلال پیدا کند و از شهرداری جدا شود. از طریق شورای عالی استان‌ها می‌شود لایحه به دولت داد و این موضوع را پیگیری کرد.

■ **شما برای این موضوع اقدامی کرده‌اید؟**

□ اصلاً اراده‌ای برای این کار نیست. اینجا با همان تفکر هیئتی که در شورای دوم و سوم بود، اداره می‌شود. فکر می‌کنند اگر در جلسات چای کمتر مصرف شود خیلی مهم است یا اینکه مهم‌ترین کار این است که روی میز اعضا یک شاخه گل باشد یا نباشد. به تعبیری سرکیسه را ول کرده‌اند و دنبال سوراخ‌های ریزی هستند که با چشم دیده نمی‌شود. حداقلش این است که تا زمانی که نهادهای مدنی و احزاب شکل بگیرند، نهادهای ناظر قانونی به وجود بیایند. دیوان محاسبات شهر به وجود بیاید، ذی‌حسابی‌ها مستقل شود، ساختار شوراها مستقل شود و وابسته به شهرداری‌ها نباشد و مطبوعات به‌عنوان رکن چهارم دموکراسی، به نقد امور بپردازند. نقد اعضای شورا و نقد مدیریت شهری جزو خط قرمزها نیست. به نظر من رسانه‌ها

امروز می‌توانند نقش نهاد واسط را بازی کنند. مگر اینکه به این نتیجه برسیم که این آلودگی‌ها در خود رسانه هم بروز و ظهور پیدا کرده. ما ده‌ها و صدها نشریه داریم. در روز چند نقد منصفانه نسبت به جاهایی که خط قرمزها هم وجود ندارد، می‌بینیم. من به‌عنوان یک عضو شورای شهر، اگر مورد نقد تند یک رسانه قرار بگیرم، برای آن رسانه مشکلی به‌وجود نمی‌آید، ولی متأسفانه این‌ها نقدها وجود ندارد. در اتاق در بسته همه چیز را می‌گوییم، خیلی دقیق و موشکافانه مشکلات را بیان می‌کنیم و با هم درددل می‌کنیم، ولی وقتی قرار است این را به‌عنوان سند منتشر کنیم تا من به‌عنوان عضو شورا بتوانم از آن استفاده کنم، این کار را انجام نمی‌دهیم. در مجموعه شهرداری نیروهای سالم زیادی وجود دارد، ولی کمتر اتفاق می‌افتد کسی از این مجموعه سندی را بیاورد که در اتاق مجاور من فلان تخلف صورت گرفته که من بتوانم با ارائه آن به‌عنوان سؤال و استیضاح از ظرفیت‌های قانونی‌ای که در دستم هست استفاده کنم.

■ **بخش عمده کار شورای شهر، نظارت است. این نظارت چقدر انجام می‌شود. برای نمونه روی تخلف نکردن از طرح جامع شهر چقدر حساسیت هست؟**

□ رئیس‌جمهور محترم حرف خوبی زدند که در مجلس اول که نظارت، نظارت عمومی بود، بهترین مجلس شکل گرفت. من عرض می‌کنم شورای اول که از گروه‌های شناسنامه‌دار در آن حضور داشتند، شورایی کارآمد بود. هر مقدار که فیلترها را تنگ‌تر کرده‌ایم، کیفیت پایین آمده است. وقتی کیفیت پایین آمده، خودبه‌خود بعد نظارت کم‌رنگ می‌شود. عرض کردم که نظارت باید ابزارهایی داشته باشد. نظارت باید در یک سیستم باشد. برای نمونه همین اتفاقاتی که در سازمان تأمین اجتماعی افتاده. فردی آمده زمینی را با یک صدم قیمت خریده، با یک برگ چک. یک مقام مسئولی دستور داده در قبال چک، سند را به او بدهند. سند را در رهن بانک گذاشته‌اند و وام گرفته‌اند. صد برابر قیمتی را که قرار بوده برای

زمین پرداخت کند از بانک وام گرفته. مقداری از پول را آورده بابت پول زمین داده و کل زمین را صاحب شده. این‌ها واقعیت‌هایی است که در عمل اتفاق افتاده. بخش قابل توجهی از تخلفات بابک‌های زنجانی در حوزه ساخت‌وساز و مسائل شهری شکل گرفته. من به‌عنوان عضو شورا از کجا می‌توانم به این اسناد دسترسی پیدا کنم؟ صورت‌سازی می‌شود و آنچه دوست دارند در اختیار قرار می‌دهند.

■ **از فحوای کلام شما و بعضی از همکارانتان این طور استنباط می‌شود که شورا دچار روزمرگی شده، از طرفی ابزارهای لازم برای اعمال وظایف قانونی‌اش را ندارد. همچنین شاهد برخی سوءاستفاده‌ها هستیم. کسانی هستند که این معضلات و ناکارآمدی را می‌بینند و می‌گویند از نظر هزینه فایده اگر تعطیل شود بهتر است. البته شورا نماد مردم‌سالاری است و این اصل اصیل قانون اساسی تعطیل بردار نیست. به نظر شما چکار باید کرد؟**

□ من ناامید نیستم. اگر ناامید بودم اینجا نمی‌آمدم. اگر ناامید بودم دنبال تأسیس حزب نمی‌رفتم. یک اصل جامعه‌شناسی است که من یک انگشت به سمت شما نشانه می‌روم، سه انگشت به سمت خودم است. ما باید ساختن را از خودمان شروع بکنیم. باید آن‌قدر تلاش کنیم که اصلاح شکل بگیرد. در دولت پیشین کسی جرأت نداشت بگوید بالای چشمت ابروست. به‌اصطلاح پاک‌دست‌ترین دولت بود. رئیس دیوان محاسبات وقت که الان متأسفانه خودش به‌عنوان یکی از عوامل فساد مطرح است گفت این دولت نیازی به نظارت ندارد، ولی از همین روزنه کوچکی که وجود داشت و نقدهایی که انجام شد، ۲۴ و ۲۵ خرداد ۹۲ شکل گرفت. من می‌گویم مردم ما رشدیافته‌ترین و سیاسی‌ترین مردم روی کره زمین هستند. نمونه‌اش بروز و ظهور انقلاب اسلامی، دفاع مقدس، جنبش دوم خرداد، ۲۴ خرداد. این‌ها نشانه رشدیافتگی در جامعه است. باید کسانی که الان نقش نهاد واسط را بازی می‌کنند، مانند مطبوعات، امثال من و کسانی که به فکر حقوق مردم هستند، بهتر عمل کنند. در دوازده سال گذشته، یک سال، نیم‌بند شورا در اختیار ما بوده، در یک سال اول ارتباط با دولت شکل گرفت، کمسیون کلان‌شهرها با حضور هفت وزیر شکل گرفت و از قوی‌ترین کمیسیون‌های دولت بود. مسائل زیربنایی شهرها به‌طورجدی مورد مذاقه قرار گرفت. لایحه مدیریت یکپارچه شهری در دستور کار تدوین قرار گرفت. بخش قابل توجهی از اقدامات ساختاری انجام شد. می‌شود کار کرد، به شرطی که امور به صاحبان اصلی آن منتقل شود. ایجاد انگیزه در طبقات مختلف اجتماعی می‌تواند ما را در مسیری بیندازد که باید برویم. ■

به نظر من یک نهاد مدنی پاسخگو در بهبود عملکرد شورایی‌ها هم می‌تواند مؤثر باشد؛ یعنی بگوید برای فلان محله می‌خواهیم فلان کار را انجام دهیم. فردا که دوره تمام شد، مردم محله می‌توانند از آن نهاد مدنی بازخواست بکنند که تو قول دادی فلان معضل را حل کنی، چرا نکردی؟

# شورای شهر یا شورای شهرداری

## گفت‌وگو با محمدحسن ملک مدنی



عکس از عبدالواحد میرزا زاده - ایسنا

■ شما در زمان تصدی پست شهرداری تهران، اختلاف نظرهایی با اعضای شورا داشتید که در نهایت منجر به انحلال شورا شد. حالا پس از سال‌ها که دیگر شورا نهاد نوپایی نیست، عملکرد آن را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

□ وقتی صحبت از شورای شهر می‌شود، اداره شهر یا بر اساس یکسری مطالعات حساب شده و عمیق و عالمانه بومی است یا اینکه از محل و جایی که این تجربه در آنجا مورد عمل قرار گرفته، الگوبرداری شده است. چیزی که ما به آن پرداختیم هیچ کدام از این‌ها نیست؛ نه بر اساس مطالعه همه‌جانبه بومی و دانشگاهی و نه الگوبرداری از تجربه در جاهای دیگر. موضوعی به صورت ابر و دم‌بریده به اسم شورای شهر مطرح کردیم. قصد جسارت به کسی ندارم. ما شورای شهر نداریم. شورایی برای شهرداری داریم. ما در شهرمان به مدیریت یکپارچه شهری نیاز داریم.

این چه شورایی است که نمی‌تواند درباره مالیات نظر دهد، نمی‌تواند درباره فرهنگ و امور فرهنگی کوچک‌ترین ورودی داشته باشد. در نظم و انضباط شهر، شورا هیچ کاره است. مهم‌ترین مسئله آموزش است که شورای شهر در امر آموزش و پرورش ارتباط یا کوچک‌ترین دخالتی ندارد. ما نیاز داریم همه مدیران متصدی اداره شهر در بخش مسکن، بهداشت، آموزش و کار دور یک میز جمع شوند. آموزش در دست آموزش و پرورش است و مشکلات خود را دارد. فرهنگ در دست ارگان‌های مختلف است. ورزش در دست سازمان دیگری است. مالیات هم در دست دولت است. در نهایت زیاده و سد معبر و مقوله‌هایی مانند این‌ها می‌ماند. پس نامش شورای شهر نیست. شورای شهرداری است که آن‌هم اختیاری ندارد.

این چه شورایی است که مصوبه‌اش را شخص دیگری وتو می‌کند. مقوله‌هایی که در شهر ایجاد عارضه می‌کند، متولی برایش وجود دارد که عوارضش را می‌گیرد؛ اما اینجا عوارض کار گرفته نمی‌شود، پول گرفته می‌شود. سلیقه‌ای تصمیم گرفته می‌شود. من به عنوان یکی از علاقه‌مندان

به مسائل شهری ادعا دارم در شهرهای بزرگ روزبه‌روز وضع بدتر می‌شود. الان اگر مدیریتی سرعت تخریب را کاهش دهد، موفق عمل کرده است.

■ یکی از اختلافات شما با شورای شهر موضوع فروش تراکم بود. ظاهراً هنوز راه‌حلی برای این معضل پیدا نشده است. شما چه راهکاری پیشنهاد می‌کنید؟

□ عوارض باید تنها به موضوعی تخصیص پیدا کند که رفع عارضه می‌کند. از محل فروش تراکم فقط برای کل شهر املاک خریداری شود. این یک نسخه استراتژیک است. با تمام توان به دنبال رفع مشکلات مترو باشند، خودروهایی فرسوده را جمع کنند و به‌هیچ‌وجه بار اضافی روی شهر نگذارند. اگر سیاست دولت و کشور این است که مسکن مورد نیاز مردم را بررسی کنند، شهرداری نباید تن به این کار دهد. این‌ها که با ما درگیر شدند به این خاطر بود که می‌دانستند ما می‌خواستیم چه کنیم. وقتی شما منطقه به منطقه مطالعه کنید آمار دارید که امسال چند خانوار نیاز به مسکن دارند. آیا این هنر است که قیمت زمین را ۱۰۰ برابر کردید

و دست همه را کوتاه کردید؟ تأثیر این دیوانه‌کننده است. چقدر با این کار یأس ایجاد شد؟ چرا کاری کردیم که داشتن مسکن آرزو شود؟ چون آن را کالای اقتصادی کردیم.

■ باید تصریح کنیم تمام عوارضی که از مردم می‌گیریم، تنها در مواردی که رفع عارضه می‌کند مصرف شود و اگر در جایی به‌ناچار از محل فروش تراکم یا جرائم ماده ۱۰۰ عایدی داشتیم، فقط باید به جای آن زمین بخریم و تراکم‌ش را صفر کنیم. برای نمونه اگر در یک زمینی ساختمانی ۱۰ طبقه بسازیم، تراکم‌ش ۴۰۰ درصد است؛ اما اگر آن زمین به پارک تبدیل شود تراکم‌ش صفر می‌شود. اگر به‌ناچار از بابت فروش تراکم عایدی داری که باید به نرخ روز باشد، حق نداری از این پول حقوق بدهی، جشن بگیری و یا جایی را آسفالت کنی. با این پول زمین بخر، پارک و ورزشگاه بساز.

□ یکی از عمده‌ترین مسائل جبران‌ناپذیر وضعیت محیط‌زیست است که روزبه‌روز بدتر می‌شود.

شورای شهر هم اگر اراده‌ای داشته باشد، شخصی است و توان برخورد با این مسائل را ندارد. هر دستگاه، سازی می‌زند.

## ■ نقش احزاب را در انتخابات شورای شهر چگونه ارزیابی می‌کنید؟

□ در یک شهر ۱۰ یا ۱۱ میلیونی، بدون وجود احزاب، برگزاری انتخابات ابتر است. مردم نمی‌دانند به کدام تابلو رأی دهند و اگر نتیجه رأی بد شد از چه کسی مطالبه کنند. انتخابات بدون احزاب مانند بازار دست‌فروشان است. شما نمی‌توانید آنجا کالای سرمایه‌ای بخرید. اگر برگردید هم کسی نیست که به شما پاسخگو باشد. صرفاً چیزهای خرده‌ریز و گذرا وجود دارد. یا می‌برید یا می‌بازید. رأی که داده می‌شود، بستگی به انصاف و وجدان دارد. با این معیارها نمی‌شود شهر بزرگی را اداره کرد. بعد هم نمی‌توان گفت چرا این چشم‌اندازها محقق نشد، چون اصلاً چشم‌اندازی وجود ندارد. این ایرادات و اشکالات اساسی است.

## ■ نقش برنامه‌ریزی بلندمدت را در اداره شهر چگونه می‌بینید؟

□ نمی‌توان از یک شورای شهر موقت چهارساله انتظار داشت که برای شهر سند تنظیم کند، دست خود را ببندد و برای خود محدودیت ایجاد کند. با توجه به اقلیم و شرایط اقتصادی و اجتماعی هر شهر، متخصصان گردهم می‌آیند و چشم‌اندازی برای شهر تصویر می‌کنند. مانند اینکه جمعیتش اضافه شود یا خیر؟ به لحاظ ساخت‌وساز توسعه پیدا کند یا خیر؟ فضای سبزش چگونه باشد؟ چه ارزش‌هایی برای این شهر استراتژیک است و باید روی آن ایستادگی کرد. مجموعه این جریانات می‌شود برنامه استراتژیک فلان شهر و چشم‌اندازش در یک یا دو دهه آینده. این سند باید برای همه دستگاه‌هایی که با این شهر کار می‌کنند، مورد استناد و راهگشا باشد.

امروزه حاصل مطالعات علمی یک شهر را به صورت سند تدوین کرده‌اند و نام آن را طرح جامع گذاشته‌اند. مطالعات آن‌هم با توجه به پیشرفت فناوری بسیار کامل‌تر و پخته‌تر شده است. شهر را به عنوان یک موجود زنده مانیتور می‌کنند و دائماً مراقب آن هستند.

## ■ تجربه شورایی‌ها را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

□ شورایی‌ها جایگاه خیلی اساسی و جدی ندارند. ایرادی اصلی این است که شهرداری دستگاهی مشارکت‌جو و مشارکت‌طلب نیست. باید به‌زور به آن تحمیل شود. ساختار این‌طور است که باید بودجه‌ای برایش تصویب شود. در یک سازوکار بدون مشارکت مردم به پیمانکار داده می‌شود و کار انجام می‌شود. جایی برای اظهارنظر مردم وجود ندارد. وقتی در کشوری آمار می‌گویند که عمده اقتصاد در دست دولت است، شهرداری نمی‌تواند از این قاعده مستثنا باشد. نمی‌تواند در مورد مسائلی که درباره زندگی مردم

است تصمیم‌گیری کند. متولی شورای شهر تهران اختیار ندارد که این‌ها را مطالبه کند و شهرداری هم نمی‌تواند این‌ها را عملیاتی کند. متأسفانه تصمیم شخصی گرفتند که شهردار را به جلسات هیئت دولت دعوت نکنند و حلقه اتصالش با دولت هم قطع شد. باید پرسید چرا با شهردار همراهی و همدلی ندارید؟

## ■ نحوه هزینه‌کرد منابع مالی در شهرداری چگونه است؟

□ وقتی حزب، مطبوعات و نظارت عمومی نیست، افرادی که وارد چرخه می‌شوند می‌خواهند بار خود را ببندند و به همین خاطر در دام زد و بند می‌افتند. همه آن‌هم از کیسه مردم است. همان‌طوری که دولت نفت می‌فروشد و کشور را اداره می‌کند، همه شهرهای بزرگ ما نیز از محل فروش خود ارتزاق می‌کنند. در زمان مدیریت به شورای شهر پیشنهاد دادم که خواهش می‌کنم دست مرا در هزینه کردن ببندید. امروزه اگر در شهر تهران، ۱۰۰۰ متر تراکم اجازه ساخت اضافه به یک نفر داده شود انگار در یک پاکت حداقل ۱۰ میلیارد تومان به او کادو داده‌ایم. می‌بینید چه حرص و ولعی برای اضافه ساخت ایجاد می‌کنند؟ نهادهای دیگر باید دست شهرداری را ببندند. به نظرم در تمام نقاط شهر باید فرهنگسرا ایجاد شود و سطح دانش و سواد را افزایش داد. زمینه‌ای فراهم کنیم که این استعدادها خود را نشان دهند. شهرداری امین مردم است. شما در هر جا شیرینی بگذارید مگس به دور آن جمع می‌شود. شما باید مگس‌ها را دور کنید و از آن محافظت کنید.

با کمال تأسف شهرهای بزرگ ما و بسیاری از جاهای دیگر جولانگاه این سوءاستفاده‌هاست. به صورت سازمان‌یافته به منابع عمومی مردم دست‌درازی می‌کنند. عرض کردم که یک شهر سندنمی‌خواهد. تا کی قرار است جمعیت شهر را توسعه دهیم و ساخت‌وساز را افزایش دهیم؟ این شهر به لحاظ اقلیمی ظرفیتی دارد. فعلاً تمام اعیانی و پز دادن شهرداری از محل فروش شهر است. من در دوران مدیریت خودم فریاد زدم که من تصمیم ندارم شهر را بفروشم. به تعداد پلاکی که در شهرها وجود دارد، متقاضی سازوفروش داریم. همه را به این عرصه کشانندیم. مسکن برای عمده جمعیت مردم یک مقوله موردنیاز است. چرا مسکن را به یک کالای سرمایه‌گذاری آن‌هم به قیمت تخریب

شهرها تبدیل کردید؟ از مردم هم نمی‌شود انتظار داشت. اگر فردا صبح سود در خریدوفروش پياز باشد، صاحب سرمایه به سمت پياز می‌رود. اگر در آهن باشد به سمت آهن می‌رود. الهیه، دروس و دامنه‌های کوه‌های شمال شهر را از بین بردیم و شهر را از همه طرف توسعه دادیم و به وضع کنونی رساندیم. باید با این داستان عالمانه برخورد کنیم. دانشگاه‌ها باید بگویند چه کنیم. چون حوصله نداریم به راه‌حل‌های دیگر رو می‌آوریم. برای نمونه چهار پلاک ۲۵۰ متری کنار هم است. هرکدام جداگانه مراجعه می‌کنند و مجوز ساخت پنج طبقه را می‌گیرند. شهرداری هم حوصله نمی‌کند بگوید اگر همه به هم وصل شدید اجازه می‌دهم. اگر همه با هم تجمیع شوند پنج راه ورودی می‌شود یک‌راه. چهار موتورخانه می‌شود یک موتورخانه. چهار راه‌پله می‌شود یکی. چقدر صرفه‌جویی می‌شود. شهرداری حوصله ندارد و به دنبال پول است.

در زمان مدیریت من، برای ۲۲ منطقه شهر تهران ۲۲ مشاور گرفتیم. دستور کارشان اجمالاً این بود که هرکدام محدوده منطقه خود را مطالعه کنند، عمده معضلات و مشکلات را بررسی کنند، راه‌حل‌هایشان را بیابند و نتیجه مطالعات تبدیل به یک سند بشود. گفتیم ما نمی‌توانیم سلیقه‌ای درباره یک شهر بزرگ تصمیم بگیریم. این‌ها می‌بایست این را ملاک قرار می‌دادند. تا اطلاعات قبلی می‌دانم که خوب عمل نمی‌کنند. برنامه‌مان این بود که وقتی ۲۲ مشاور کارشان در حال اتمام است، یک مشاور خارجی بیاید و همه این ۲۲ مشاور را با هم تجمیع کند. ژاپن طی هشت سال ۴۰ میلیارد دلار خرج کرد تا یک سند دوصفحه‌ای را به عنوان سند چشم‌انداز آینده تنظیم کند. این حق همه ماست که بدانیم شهری که در آن زندگی می‌کنیم آینده‌اش به کدام سمت می‌رود؟

## ■ شما در زمان مدیریت خود طرح‌هایی برای بهبود وضعیت حمل‌ونقل شهری داشتید. الان چه راهکاری به نظرتان می‌رسد؟

□ برای رفع مشکل حمل‌ونقل، به سرعت و با فوریت باید کل پروژه مترو آماده شود تا هرکسی از هر منطقه‌ای بتواند با مترو رفت‌وآمد کند. دیگر اینکه دست دولت از سود خودرو کوتاه شود. هنوز خودروهای فرسوده در شهر بلاتکلیف هستند. به خاطر اشتغال، شهر را جولانگاه ماشین‌هایی کرده‌ایم که از استاندارد دنیا خارج شده‌اند. از هر ماشین گران‌قیمتی که وارد می‌شود می‌توان ۳۰ ماشین فرسوده را از دور خارج کرد. زمانی که شهردار بودم یک کمپانی، خودرویی با استاندارد هیبریدی جلوی در دفتر من آورد که در هر ۱۰۰ کیلومتر دو لیتر بنزین مصرف می‌کرد. گفت این خودرو را با تاکسی‌های تهران عوض می‌کنیم. مابه‌التفاوت سوختش را به ما قسط دهید تا مستهلک شوند، ولی مافیایی که در این زمینه سود می‌برد اجازه نداد. اگر دوران مدیریت ما ادامه پیدا می‌کرد این را محقق می‌کردیم. ■

وقتی حزب، مطبوعات و نظارت عمومی نیست، افرادی که وارد چرخه می‌شوند می‌خواهند بار خود را ببندند و به همین خاطر در دام زد و بند می‌افتند. همه آن‌هم از کیسه مردم است



# باد از کدام سو می‌وزد؟

## نگاهی به سیر صعودی تعداد ورزشکاران شورای شهر



احمد هاشمی

در روزگاری نه‌چندان دور، فوتبالیست‌های اسمی با موتورسیکلت سر تمرین می‌رفتند و غروب‌ها با تاکسی مسافر جابه‌جا می‌کردند. آن زمان، اوج رندی بعضی‌شان این بود که زمان انتخابات برای محکم کاری، هم‌زمان از چند حزب و گروه حمایت کنند که حیثاً روی تیم بازنده نبسته باشند. البته این‌طور نبود که پای منافع آن‌چنانی وسط باشد. اگر هم چیزی بود، آن‌قدر کم بود که ارزش مقایسه با حالا را ندارد. حالا که می‌گوییم، یعنی بیشتر از یک دهه از آن روزها گذشته. ماشین زمان با چهارچرخ، از روی ارزش‌ها رد شده و شکل آرزوهای افراد را تغییر داده. مدل ماشین‌ها به‌قاعده روز تغییر می‌کند و خانه و ویلای آدم نباید شبیه کس دیگری باشد. این روزها دیگر رسم نیست با لباس قرمز و آبی تیمت عکس‌بیندازی و پای آگهی لیست فلان جناح چاپ کنی. باید خودت توی لیست باشی.

### ورزشکاران بازنشسته

یک دانشجوی دکترا اگر سر وقت درسش را تمام کند، تازه بعد از سی‌سالگی سربازی‌اش تمام شده و دارد فرم استخدام پر می‌کند؛ یعنی درست وقتی که یک فوتبالیست یا کشتی‌گیر بازنشسته شده و احتمالاً با آثار مصدومیت‌های مزمن ناشی از ورزش حرفه‌ای دست‌به‌گریبان است. بعضی‌ها به مربیگری روی می‌آورند، اما بازار این کار آن‌قدرها گنجایش ندارد و به طرفه‌العینی آدم‌ها بیکار می‌شوند. راه معقول‌تر آن است که از پس‌انداز دوران اوج، کسب‌وکاری راه بیندازند. از یک مغازه ساندویچی که اسم و عکس ملی‌پوش سابق روی تابلویش است تا ساخت‌وساز و بالا بردن برج و مجتمع تجاری. کار اولی با مختصر پس‌اندازی و احیاناً یک شریک پاکار راه می‌افتد؛ اما دومی

افزون بر همه این‌ها، کمی هم نفوذ می‌خواهد. اسم دیگر این نفوذ، روابط عمومی خوب است و آدم‌های بدبین به آن رانت هم گفته‌اند. بعضی از آدم‌ها، این‌طور وارد دنیای سیاست می‌شوند. آدم‌های سیاسی نفوذ بیشتری دارند، روابط عمومی‌شان خوب است و باقی ماجرا...

### مدرسه سیاست

وقتی چند تا از ورزشکاران هوس بازیگر شدن به سرشان زد، تهیه‌کنندگانی هم پیدا شدند و آستین‌ها را بالا زدند و عوامل و شرایط را مهیا کردند. محصول این تلاش، فیلم‌های بی‌کیفیتی شد که گرچه در بدو امر با استقبال تماشاگران روبه‌رو شد، اما رفته‌رفته مخاطبان هم به توخالی بودن این طبل پی بردند. مردم دیگر حاضر نبودند برای دیدن فوتبالیستی که مدام بی‌حرکت زل می‌زند به لنز دوربین، بلیت بخزند. ساخت این شبه‌فیلم‌های مبتذل، صدای اهالی هنر را هم درآورد. البته یکی پیدا شد و مثال نقضی بر این‌س قاعده آورد. فوتبالیستی که در عین چهره بودن، بازیگر هم بود. سینماگران روی شغلشان تعصب داشتند. معلوم شد مخالفت اولیه‌شان از روی حسادت یا ترس تنگ شدن جایشان نبوده است. قواعد سخت‌گیرانه‌ای داشته‌اند و حسب آن، بعضی‌ها را توی دایره راه نمی‌دادند. قانون اول را علی حاتمی در کمال‌الملک نوشته است؛ «مدرسه هنر، مزرعه بلال نیست آقا، هفت‌آسمان یکی می‌شود

البته همه می‌دانند که صحن شورای شهر، سالن وزنه‌برداری نیست و تشک کشتی هم ندارد؛ بنابراین ورزشکارانی که به عضویت شورا درمی‌آیند، حتماً کارهایی غیر از آنچه تاکنون انجام می‌داده‌اند، بلدند

کوکب رخشان، الباقی سوسو می‌زند» کسی که می‌خواهد در این حلقه باشد، باید از کلاس اول شروع کند و اگر خوب خواند و حرف معلم را گوش کرد، به‌شرط داشتن استعداد، قبول می‌شود؛ اما مدرسه سیاست در این ملک، تعطیلی زیاد دارد. اصلاً اگر هم کلاً تعطیل شود، کسی ناراحت نمی‌شود. سیاست‌ورزی برای خیلی‌ها دادوستد رأی است. معامله‌ای است که باید سر و قشش؛ یعنی روز انتخابات سر بگیرد؛ بنابراین ممکن است فردی بدون داشتن حداقل‌های لازم، در جایگاهی بنشیند که شایسته فردی کارشناس و مو سپید کرده است.

حزب مدرسه سیاست است. جایی است که کارشناسان امور مختلف از اقتصاد و فرهنگ و مسائل اجتماعی گرفته تا ورزش، دور هم جمع می‌شوند، توانایی‌های خود را ارائه می‌دهند و نقد می‌شوند، پس از آن با راهکاری مشخص به‌عنوان کاندیدا برای تصدی کرسی‌های نمایندگی معرفی می‌شوند.

برای اینکه کسی عضو شورای شهر شود، باید در یکی از امور مربوط به اداره شهر صاحب‌نظر باشد و در بقیه مسائل اگر نه کارشناس، دست‌کم بی‌نظر نباشد. شهر به کارشناس حقوقی، فرهنگی، عمران، برنامه‌ریزی، کشاورزی و حتی ورزشی نیاز دارد. اگر کسی هم باشد که دنبال گرفتاری هنرمندان باشد، بد نیست؛ اما هر چیزی حدی دارد. هر جوری هم حساب کنیم، اولویت کار شورا، تصویب و نظارت بر هزینه‌کرد بودجه و تشخیص فوریت پروژه‌های عمرانی است و برنامه‌ریزی برای حل معضلات اجتماعی، حمل‌ونقل و ساخت‌وسازهای غیرقانونی. آیا این اولویت‌ها در ترکیب اعضای فعلی شورای شهر تهران رعایت شده؟ به نظر می‌رسد بعضی از مردم تهران هنگام رأی دادن، اهمیت زیادی برای زور بازو و سلامت جسم قائل بوده‌اند!

البته همه می‌دانند که صحن شورای شهر، سالن وزنه‌برداری نیست و تشک کشتی هم ندارد؛ بنابراین ورزشکارانی که به عضویت شورا



درمی آیند، حتماً کارهایی غیر از آنچه تاکنون انجام می داده اند، بلدند. باین حال حکایت بعضی از ورزشکاران شورا مانند همان بازیگر ناشی است که زل زده به دوربین و تکان نمی خورد. باورش برای خیلی ها سخت است که فلان ورزشکار در دوران تبلیغات انتخاباتی، حتماً باید مشاور و همراهش باشد و جواب سؤال خبرنگاران را به او برساند و در مواقع لزوم جای کاندیدای مربوطه حرف بزند. معلوم است که این آدم وقتی وارد شورا می شود، هفته ها می گذرد و لام تا کام، کلامی که ارزش جدی گرفتن داشته باشد، به زبان نمی آورد. امروز با این گروه زلف گره می زند و فردا وسط صندلی های جناح مخالف نشسته است. معلوم است که صبح به صبح اخبار هواشناسی را پیگیری می کند تا جهت باد را بیابد!

### فهرست انتخاباتی احزاب

زمان انتخابات، مردم چون تک تک افراد را نمی شناسند به فهرست احزاب رأی می دهند. فرض بر این است که آدم های لیست، از فیلتر عده ای از سیاستمداران ورزیده گذشته اند و پس از انتخاب، حزب بر رفتار آن ها، نظارت دائمی دارد. اگر خلاقی از او سر بزند، به فرض، شائبه سوءاستفاده مالی پیش بیاید یا رفتاری خلاف نظر موکلین از او سر بزند، حزب مسئول است و چنانچه با این موضوع برخورد نکند، از اعتبارش کاسته می شود.

الان در شورای شهر، دو جناح وجود دارد. هرکدام از این دو جناح از ائتلاف چند گروه تشکیل شده، ولی حتی یکی از این گروه ها را نمی توان یافت که در دورانی غیر از ببحوجه انتخابات فعالیت داشته باشند. تعداد اعضایشان مشخص باشد، صورت گردش مالی شان را بدهند و طرح و برنامه شان برای اداره شهر مشخص باشد. این گونه است که اعتماد مردم به لیست ها کم می شود و سراغ چهره ها می روند. از میان فهرست طولانی کاندیداها، کسی را انتخاب می کنند که دست کم نامش را شنیده باشند. گاهی کار احزاب در ایران برعکس است. باید افراد انتخاب شده را جذب کنند یا افرادی را در فهرست نامزدها قرار دهند که فارغ از توانایی، امکان رأی آوری داشته باشند!

در این شرایط، وظیفه مطبوعات سنگین تر است. نشریات مستقل، باید با رصد دائمی ریزترین اعمال اعضای شورا، هرگونه انحراف و خطایی را گزارش کنند؛ اما در عمل چنین چیزی دیده نمی شود. گفت و گوهایی که از اعضای شورا در مطبوعات منتشر می شود، اغلب حاوی حرف های تکراری و شعارهای تبلیغاتی است. بسیاری از اعضا هم به ندرت تن به همان گفت و گوهای نمایشی می دهند. انگار قرار ناگفته ای هست که برخی حرف ها، پشت درهای بسته بماند. به نظر می رسد در این مورد به خصوص، مطبوعات بیشتر از آنکه آزاد نباشند، حرفه ای و مستقل نیستند.

### در ساختمان شورا

برخی از اعضای شورا، بیش از هرکس دیگری

است و باید برای تک تک نام هایی که روی برگ رأی می نویسند، دلیل داشته باشند و معیارشان تنها داشتن توانایی، تجربه و برنامه برای اداره شهر باشد. هرکسی، ممکن است به هر دلیلی از جمله مدال آوری برای کشور، محبوب باشد ولی وقتی ما آن فرد را به عضویت شورا درمی آوریم و بعد پشت سرش شایعه می سازیم، در حقیقت لطف نکرده ایم. این جناح های سیاسی هستند که در دوران فترت، چهره های محبوب را وارد لیست خود می کنند و سرمایه اجتماعی آن ها را خرج می کنند.

### بعد از تحریر

حسین شاه حسینی، از یاران مرحوم مصدق، درباره کنگره سال ۴۱ جبهه ملی دوم می گوید: «کنگره تشکیل شد و آقای تختی هم شرکت کرد. طبق منشور جبهه باید شورا انتخاب می شد. بحث نامزدها برای عضویت در شورا پیش آمد. همین موقع آقای حسین نایب حسینی که عضو سازمان اصناف جبهه ملی بود بلند شد و فریاد زد آقایان مختارند که هرکسی را کاندیدا کنند، اما ما جنوب شهری ها کسی را نامزد می کنیم که بتواند نام ایران و ایرانی را زنده نگه دارد. این آقای غلامرضا تختی، هم می تواند پرچم ایران را بلند کند و هم نشان داده که وطن پرست است و خریداری نمی شود»

تختی با رأی چشمگیری به عضویت شورای جبهه ملی درمی آید. او با بسیاری از افرادی که بخت خود را برای بالارفتن از پله های ترقی، با ورود به عالم سیاست می آزمایند تفاوت دارد. تختی در لحظه ورود، آن بالاها ایستاده. جایی که خیلی از سیاست بازان در آرزویش می مانند. نه دنبال تراکم است و نه زمینی دارد که بخواهد تغییر کاربری بگیرد. آدمی که آرزویش داشتن برج و ویلا شخصی نباشد، معلوم است که همیشه طرف مردم می ایستد و معلوم است که مردم طرفدارش هستند و کسی پشت سرش پیچ نمی کند. سرش همیشه بالاست و عزت دارد. این بزرگ ترین نعمت خداست. ■

منقده عملکرد شورا هستند. عمده ترین وظیفه شورای شهر، نظارت بر عملکرد شهرداری است که هم به دلیل نقص راهکارهای قانونی و هم به دلیل عملکرد ضعیف اعضا به درستی اعمال نمی شود؛ شورا دچار روزمرگی شده. در نطق اعضا خللاقت و ایده نو دیده نمی شود. بیشتر وقت جلسات به حرف های کلی می گذرد. بیانه تریک و صحبت از رشادت و تأکید بر فلان و گفتن فلان چیز باید درست شود. در راهروهای شورا، مردمی را می بینید که عریضه به دست دنبال نمایندگان می گردند. یکی از دست همسایه مردم آزار به سته آمده و دیگری کارت دعوت برای مراسم خیریه آورده است.

در این شرایط، ممکن است نگاه موشکافانه به عملکرد ورزشکاران شورا، کمی سخت گیرانه به نظر برسد. می توانیم بگوییم این چند نفر، جزئی از سیستمی هستند که به دلایل متعدد، دچار نقص است؛ اما اتفاقات یکی دو سال اخیر، تأثیرگذاری این چند نفر را نشان داده است. سال اول شورای چهارم، رئیس شورا از جناح اصلاح طلب بود و سال دوم، چرخش یکی دو نفر از ورزشکاران به سمت جناح مقابل، کفه ترازو را به سمت دیگر برگرداند. در رأی گیری برای انتخاب شهردار هم فاصله رأی ها بسیار کم بود.

خیلی ها هنوز انتخابات شورای شهر را جدی نمی گیرند. باینکه می دانند شورای شهر حتی می تواند رئیس جمهور انتخاب کند! هنوز بعضی از افرادی که در دور دوم شورا، آدمی ناشناخته را به عنوان شهردار انتخاب کردند و در مسیر خیابان بهشت تا پاستور همراهش بودند، در شورا حضور دارند و احتمالاً بدشان نمی آید یک بار دیگر همین اتفاق بیفتد و آنچه در آن هشت سال بر مردم گذشت، تکرار شود. در همین انتخابات اخیر ریاست جمهوری، احتمال اینکه شهردار تهران برنده شود کم نبود.

زمانی که احزاب و مطبوعات در اجرای وظایف خود ناتوان هستند، مسئولیت عموم مردم سنگین تر

## چشم‌ها و گوش‌ها

### مصاحبه احمدی‌مقدم با ماهنامه رمز عبور

احمدی‌مقدم به نقل از مقام رهبری گفت: هرکس ولایت‌فقیه را قبول داشته، اما ولی‌فقیه را قبول نداشته باشد باید تأیید کرد. مصداق ولایت‌فقیه اشکال ندارد، مهم این است که باید معتقد به ولایت‌فقیه باشد... آقای هاشمی در انتخابات خبرگان در حوزه تهران همان رأی را آورد که در انتخابات ۸۴ آورده بود، منتهی چون بقیه کاندیداهای خبرگان رأی پایینی داشتند یک‌دفعه ایشان خوف کرد! همان رأی قبلی بود و فرق زیادی نداشت. آن‌ها این تجربه را داشتند و دو وزیر کشور سابق، لاری و محتشمی را با طراحی نرم‌افزاری به کار گرفتند. خودشان یک سیستم انتخابات موازی با شورای نگهبان با استفاده از نرم‌افزار، کامپیوتر، پیامک و نیروی انسانی داشتند و افراد از صبح می‌رفتند و برآوردها را پیامک می‌کردند و در سیستم مانیتور می‌شد که کجای کشور چه خبر است و دیدیم این‌ها وارد این فازها شدند... از وقتی وزارت اطلاعات تأسیس شده و اطلاعات را متمرکز در این وزارتخانه و نهادهای عملیاتی سپاه و ناجا را از آن جدا کردیم، ناهمگونی در امنیت ملی ما ایجاد شده است. مثلاً مسئله مجاهدین خلق در تخصص وزارت اطلاعات است، ولی وقتی در عملیات مرصاد تا صد کیلومتر وارد کشور می‌شود، کسی نیست اطلاعات را از وزارت اطلاعات به سپاه و سایر دستگاه‌های عملیاتی بدهد که وارد عمل شوند. حتی در فتنه، افراد کف خیابان درگیر هستند و یکسری وقایع هم پشت پرده رخ داده‌اند که حجم بیشترش را وزارت اطلاعات می‌داند، ولی در کف خیابان، ناجا باید درگیر شود این معضل چگونه قابل حل است.

### تمکین به حکم دادگاه و هم‌زمان اعتراض

(ستاره صبح، ۹۴/۵/۲۴)

علی مطهری: وداع یک خانواده با یکی از اعضای خود و بدرقه او تا زندان و تمکین به قانون و درعین حال اعلام آن‌ها که حکم عادلانه نبوده است یک اظهارنظر از سوی افرادی است که به جزئیات پرونده و سیر دادرسی آن واقف هستند چرا باید مورد انتقاد باشد و تخریب نهاد قضایی نامیده شود.



\*\*\*

### پیگرد قضایی دارد

(شرق، ۹۴/۵/۱۵)

هاشمی رفسنجانی در اجلاس رؤسای آموزش و پرورش مدعی شده بود که شورای نگهبان و نیروهای امنیتی می‌خواهند از انتخاب درست مردم جلوگیری کنند. کدخدایی: این اتهامات قطعاً می‌تواند مورد پیگرد قضایی هم قرار گیرد.

\*\*\*

### حضور بانوان در ورزشگاه مانند حضور آقایان است

(سفیر حیات، شماره ۶۷، خرداد ۹۴ و تیر ۹۴)

آیت‌الله یثربی در پاسخ به سؤال خبرنگاری درباره حضور زنان در ورزشگاه‌ها توضیح داد: نفس تفریح و تفرج اولاً و بالذات مباح است، مگر اینکه بگوییم عوارض منفی دارد که من این را بلد نیستم و آقایانی که اداره‌کننده کارند باید به این مسئله پاسخ بدهند. اگر بگوییم حضور خانم‌ها در هر مجلس عمومی اثر منفی دارد باید این اثر همه‌جا باشد. در این جمع هم الان چند خانم حضور دارند پس باید بگوییم حضور نداشته باشند. حکم اولیه حضور خانم‌ها در محافل عمومی مثل حکم حضور آقایان در این محافل است و تفاوتی با هم ندارد، مگر عوارضی بر آن مترتب شود. کسانی که به عدم جواز حکم می‌کنند لابد آن طرف سکه را می‌بینند که ما درست بلد نیستیم ببینیم.

\*\*\*

### شیعیان قرآن دیگری ندارند

(جمهوری اسلامی، ۹۴/۵/۱۷)

شیخ احمد الطیب شیخ‌الازهر: «ما پشت سر شیعیان نماز می‌خوانیم، برخلاف شایعات شیعیان قرآن دیگری ندارند چرا که اگر این‌گونه بود بهترین فرصت برای شرق‌شناسانی که در پی بهره‌برداری از فرصت‌ها هستند فراهم می‌شد. من اگر به عراق سفر کنم دیداری از نجف خواهم داشت... در شرایطی که نیازمند وحدت امت اسلام هستیم اندیشه‌های گمراه برای فتنه‌انگیزی در جهان اسلام تلاش می‌کند. وحدت از ضروریات امروز است و بدون آن نمی‌توانیم سرمان را بالا بگیریم.

\*\*\*

### تقدیر علما و سران طوایف سیستان و بلوچستان از دولت

(شرق، ۲۴ مرداد ۹۴)

ریش‌سفیدان طوایف و اقوام اهل سنت سیستان و بلوچستان از توجه و نگاه بی‌طرفانه و یکسان دولت به اهل سنت و تشیع تقدیر کرده و گفتند: دولت در حد توان به مطالبات اهل سنت پاسخ مثبت داده است. مولوی عبدالصمد کریم‌زایی امام‌جمعه اهل سنت ایرانشهر گفت: نظام جمهوری اسلامی ایران انصافاً با نگاه بی‌طرفانه، مطالبات بحق اهل سنت را تا حدی که در توان دارد برآورده کرده است.

\*\*\*

### امام صادق و متحدکردن فرقه‌های اسلامی

آیت‌الله امامی کاشانی: ۱. اینکه امام صادق (ع) سعی می‌کرد تا تمام مباحث اخلاقی را در ابعاد مختلف بیان کند. ۲. اختلافات مذهبی را از بین ببرد و با اینکه شیعیان بر مکتب استوارند درعین حال با تمام مذاهب دیگر رفیق و صمیمی باشند، نه تنها توصیه امام صادق (ع) به شیعیان بود، بلکه توصیه حضرت به تمام مذاهب یعنی چهار مذهب حنفی، مالکی، حنبلی و شیعه اثنی‌عشری هم بود، زیرا اهل سنت مذاهب فراوانی داشتند. آنچه درباره مذاهب اهل سنت مطرح‌شده تا ۱۵ مذهب است، مانند مذهب حسن بصری، جریر طبری و... با اینکه اهل سنت اجماع کردند که بیشتر از چهار مذهب نباشد، ولی در بین این چهار مذهب: جبری، معتزله، اشعری و تفویضی هم اختلاف بود و با هم جنگ داشتند. وضع بسیار نابسامان بود. امام صادق همه را به داشتن وحدت موعظه می‌کردند.

\*\*\*

### حمایت از فرهنگ همزیستی و صلح

(جمهوری اسلامی، ۹۴/۵/۳)

پایگاه اینترنتی پرستی‌وی اعلام کرد: مفتی اعظم دانشگاه الازهر خواستار دیدار اندیشمندان برجسته شیعه و سنی در قاهره شد. الطیب از اندیشمندان سنی خواست با صدور فتوایی کشتار شیعیان را ممنوع کند. وی از علمای شیعه نیز درخواست کرد فتوایی مشابه صادر کنند. الطیب تصریح کرد هدف از



این دعوت دفن کردن اختلافات فرقه‌ای و جلوگیری از خونریزی‌ها در منطقه است. شیخ الازهر در جای دیگر بر ضرورت حمایت از فرهنگ همزیستی و صلح و نجات جامعه اسلامی از خیانت کاران و توطئه‌گران تأکید کرد. پیش از این الطیب بارها توطئه صهیونیست‌ها را به‌عنوان عامل اصلی اختلاف‌افکنی میان مسلمانان برشمرده است.

\*\*\*

### درست به لحاظ اصولی نادرست به لحاظ راهبردی

برخی فعالان سیاسی معتقدند دولت دکتر حسن روحانی نه شعار دموکراسی داده و نه ادعای توسعه سیاسی را دارد، اما برخی از او مطالبه دموکراسی فزاینده‌ای دارند و این سؤال را دارند و می‌گویند پس تفاوت او با احمدی‌نژاد چیست؟ طبیعی است که این مطالبه‌ای به لحاظ اصولی درست، ولی به لحاظ راهبردی نادرست است. چرا که دامنه فزاینده این مطالبات به حذف یا استعفای حسن روحانی منجر خواهد شد که دولت جایگزین طبعاً دموکراتیک نخواهد بود و با توجه به درآمد فزاینده نفت و ویژگی دولت نفتی ایران، جریان دموکراسی‌خواهی کم‌رنگ‌تر خواهد شد. آیا این مشابه حرکت برخی از دانشجویان در ۱۶ آذر ۸۳ در دانشکده فنی علیه خاتمی نیست که خاتمی در جواب گفت: بعدها کسانی خواهند آمد و دیدم در ۸۴ چه اتفاقی رخ داد.

\*\*\*

### منشأ گرانی کالاها و ارزاق

چند سال است که شاهد گرانی بی‌رویه کالاها و ارزاق هستیم و دلایل زیادی برای آن شمرده شده که یکی از آنها دلالتان و واسطه‌های میوه و ارزاق است که از باغداران ارزان خریده و در شهر گران می‌فروشند. مشاهده می‌کنیم صداوسیما هم کوتاه نیامده و در مخالفتشان با دولت یازدهم از گرانی ارزاق و میوه‌جات شکایت می‌کنند. متأسفانه آگاهانه یا ناآگاهانه به منشأ این گرانی‌ها توجه نمی‌شود.

همه می‌دانیم در زمان دولت دهم درآمد نفت ما در اثر تحریم‌ها به یک‌سوم کاهش یافت و هم‌زمان ارزش دلار در برابر ریال بیش از سه برابر شد. یعنی دلار هزارتومانی به ۳۵۰۰ تومان رسید. آیا کارشناسان صداوسیما برای فهم این مطلب مشکلی دارند که کالا و ارزاق، قیمت خود را با دلار ۳۵۰۰ تومانی تطبیق می‌دهند.

کیست که نداند باغداران، میوه خود را به دویی یا دیگر کشورها صادر کرده و دلار ۳۵۰۰ تومانی دریافت می‌کنند، پس ما چه سودی از این انکار وقایع می‌بریم؟

کیست که نداند با مدیریت صحیح قادر بودیم کاری انجام دهیم که پرونده انرژی اتمی ما به شورای امنیت و آن هم فصل هفتم نرود و با تحریم‌های ظالمانه روبرو نشویم و در همین راستا پول ملی را کاهش فاحشی ندهیم؟

\*\*\*

### تاکتیک گروه احمدی‌نژاد در انتخابات ۸۴ و ۸۸

(شرق، ۹۴/۶/۷)

احمد غلامی، سردبیر شرق: نگاه سیاسی خاتمی آن‌قدر صادقانه بود که گاه ناممکن به نظر می‌رسید. او نمی‌خواست باور کند تعارضات به‌جامانده، تعارضاتی اقتصادی و جنگ بر سر منافع است. اصولگرایان و راست‌گرایان سنتی، رئیس دولت اصلاحات را آرام و باوقار می‌یافتند... تاکتیک اصولگرایان این بود که جامعه را در نسبت با دولت هاشمی قطب‌بندی کردند. آن‌ها می‌دانستند دوقطبی اصولگرایی - اصلاح‌طلبی به نفعشان تمام نمی‌شود. پس پای هاشمی را وسط کشیده و دوقطبی هاشمی - احمدی‌نژاد را شکل دادند آن‌ها با این کار هم از دولت هاشمی انتقام می‌گرفتند و هم اصلاح‌طلبان را دور می‌زدند... اما این پیروزی‌ها ماهیتی استراتژیک نداشت و دیری نگذشت که به شکستی تلخ تبدیل شد. دولت اصلاحات همدلانه می‌خواست با «تبدیل تعارض به تکرار» بحران‌هایش را مدیریت کند.

\*\*\*

### کمک عربستان به خاتمی

ویکی‌لیکس چند وقت پیش اسناد مربوط به عربستان سعودی را منتشر کرد، ولی سندی دال بر کمک به خاتمی در این اسناد نبود. آیا کسانی که در خطبه

نماز جمعه گفتند عربستان کمک مالی به خاتمی کرده است نباید سند آن را افشا کنند؟ اینان آن‌قدر مطمئن هستند که حتماً خواهند گفت سندش در افشای اسناد بعدی ویکی‌لیکس خواهد آمد.

\*\*\*

### بی‌انصافی مطبوعاتی

(رسانه‌های جهان، ۱۷ تیر ۹۴)

دیوید روسکوف، مدیرعامل و سردبیر فارین پالیسی، طی مقاله‌ای نوشت ایران دارای ۱۲۰ میلیارد دلار پول توقیف شده است. مدت توافق هسته‌ای ۱۵ سال بوده و در این مدت ایران ۳۰۰ میلیارد دلار هم درآمد نفتی خواهد داشت. در مجموع ایران ۴۲۰ میلیارد دلار طی ۱۵ سال آینده به دست خواهد آورد و اگر ۱۰ میلیارد دلار آن را هم در عراق و سوریه و تروریسم هزینه کند، بسیار زیاد است... بر اساس محاسبه کارشناسان و بیانات وزرای دولت یازدهم برای سلامت فیزیکی و روانی مردم ایران در ۱۰ تا ۱۵ سال آینده به حدود یک هزار میلیارد دلار سرمایه‌گذاری نیاز است. آیا ۷۵ میلیون ایرانی انسان نیستند؟ آیا بدون توسعه و رفاه اقتصادی می‌توان قانون اساسی را پاسداری کرد و با یک عقلانیت کارشناسی مختصری می‌تواند پاسخی محکم به گرداندگان فارین پالیسی بدهد؟

\*\*\*

### اختیارات پیامبر (ص) اختیارات ولی فقیه

(شرق، ۹۴/۵/۲۹)

ایسنا: حجت‌الاسلام سعیدی، نماینده ولی فقیه در سپاه گفت: اختیارات ولی فقیه در اداره حکومت با اختیارات پیامبر (ص) یکسان است. حکم ولی فقیه نیز حجیت حکم ائمه (ع) را دارد و تبعیت از ولی فقیه نیز با تبعیت از پیامبر (ص) تفاوتی ندارد.

**چشم‌انداز ایران:** با کمال احترام توضیح اینکه در مذاکرات خیرگان قانون اساسی در سال ۱۳۵۸ بر سر مقوله‌ای که حجت‌الاسلام سعیدی مطرح کردند بحث‌های زیادی بین اندیشمندان و فقها درگرفت که درنهایت شهید بهشتی استدلال کرد درست است که هر فقیهی اختیاراتش در حد اختیارات پیامبر است، ولی وقتی بخواهد در یک مملکت به‌صورت اجرایی و نفوذپذیر درآید باید مشروط به پذیرش عامه مردم شود و این چیزی است که در اصل پنجم قانون اساسی آمده است که علاوه بر برشمردن ویژگی‌های ولی فقیه، ولایت فقیه مشروط است به پذیرش عامه مردم، برای اینکه بتواند قابل اجرا شود. امید است به این مذاکرات و اصل پنجم و ششم و اصل ۵۶ قانون اساسی مراجعه شود.



\*\*\*

### به امید انتخاباتی پرشورتر از ترکیه

حزب عدالت و توسعه با الهام از هشت سال عملکرد جامعه مدنی خاتمی توانست آرای مردم ترکیه را به دست آورد و گوی سبقت را از احزاب سکولار و لائیک بریابد. این حزب مدعی بود که از احزاب سکولار دموکراتیک‌تر است، ولی در جریان انتخابات اخیر ترکیه شکست فاحشی خورد که نتوانست کابینه یکدستی را تشکیل دهد. علت ناکامی این حزب در انتخابات اخیر به

نظر می‌رسد عوامل زیر باشد: ۱. سرکوب مردم در اعتراض پارک گزی که منافع مقاطعه کاران را به‌جای محیط‌زیست تأمین می‌کرد؛ ۲. تعطیل مطبوعات مخالف منتقد؛ ۳. بازداشت روزنامه‌نگاران؛ ۴. سیاست مداخله‌گرایانه در لیبی - عراق و سوریه و حمایت از داعش؛ ۵. هماهنگی نسبت به سرکوب کردهای کوبانی؛ ۶. کاهش ارزش پول ملی و کاهش رشد اقتصادی؛ ۷. تلاش برای امپراتوری‌گرایی و احیای حکومت عثمانی.

با وجود شرکت ۸۶ درصدی واجدین شرایط مع‌هذا حزب عدالت و توسعه با ریزش آرای سه‌میلیونی روبرو شد. در این انتخابات هیچ‌کاندیدایی رد صلاحیت نشد و همه احزاب و کاندیداهای مستقل از امکانات رسانه‌ای به‌ویژه تلویزیونی برخوردار بودند و کاندیداها همه از امکان نظارت بر صندوق رأی در پروسه انتخابات برخوردار بودند. باشد که ما با اجرای کامل آزادی‌های مصرح در قانون اساسی جمهوری اسلامی دست‌کم از ترکیه که چند دهه قبل به دست نظامیان اداره می‌شد عقب نیفتیم.

### نظارت انضباطی شورای نگهبان (آرمان، ۹۴/۶/۲۱)

دکتر سید محمد هاشمی: من در مقاله‌ای که در سال ۸۲ نوشتم، سه جلوه از نظارت را مطرح کردم: استطلاعی، استصوابی و انضباطی. نظارت استطلاعی به این معناست که شورای نگهبان در جریان قرار بگیرد. نظارت استصوابی هم یعنی اعمال حقوقی زیر نظر مستقیم با تصویب و صلاح‌دید ناظر یا به عبارتی مصلحت‌اندیشی طبق صلاح‌دید اعضای شورا. نظارت انضباطی نیز به این معناست که آیا داوطلبان به‌موجب قانون دارای صلاحیت هستند و در مرحله دوم اینکه انتخابات به‌درستی انجام شده است؟ که درستی اجرای انتخابات نیز بر اساس گزارش‌ها و نظارت مسئولانی است که زیر نظر شورای نگهبان فعالیت می‌کنند. به نظر من نظارت شورای نگهبان باید صرفاً انضباطی باشد. کار شورای نگهبان کاری قانونی و حساس است و در این خصوص باید مطابق با قوانین، عملکردش شفاف باشد که نوعاً نیز چنین است.

### تغییر اقلیم و هشدار

گرمایش زمین امری است کارشناسی شده و موردپذیرش کارشناسان جهان و تغییر اقلیم در دنیا یکی از نتایج آن است. برای نمونه تابستان امسال مردم عراق به‌ویژه بغداد گرم‌ترین روزهای خود را از سر گذراند به‌طوری که تمامی ادارات چهار روز تعطیل شد تا امر برق‌رسانی به منازل ممکن شود. طی آن تظاهرات ۵۰۰ هزار نفری در بغداد روی داد که از شکل صنفی هم خارج شده بود. کشوری که درآمد نفت سرشاری دارد هنوز پس از ۱۲ سال مشکل برق‌رسانی خود را نتوانسته حل کند. در ماه‌شهر هم اعلام شد گرم‌ترین شهر کره زمین این شهر بوده. تغییر اقلیم در پاکستان بیشترین قربانی را داده و حتی در کشورهای اروپایی هم قربانیان زیادی داده است. ما باید هوشیار باشیم که با این مسئله با جدیت برخورد کنیم.

\*\*\*

### لزوم اقدامات ایجابی

(جمهوری اسلامی، ۹۴/۵/۲۲)

سردار جعفری فرمانده کل سپاه پاسداران در همایش اساتید و نخبگان حوزه‌های علمیه مشهد و قم: باید بدانیم دفاع از انقلاب اسلامی با دفاع از تمامیت ارضی کشور متفاوت است... از سال‌های ۷۷ و ۷۸ تهدید دیگری غیر از تهدیدهای امنیتی و دفاعی برای ما ملموس شد که می‌توانست انقلاب اسلامی را با مشکل روبرو کند، جلوی پیشرفت انقلاب را بگیرد و آن را به انحراف ببرد... به فرموده رهبر انقلاب، مرحله چهارم انقلاب اسلامی، اسلامی شدن جامعه و مرحله پنجم تشکیل جامعه جهانی اسلامی بوده و این درواقع همان مسیری است که انقلاب اسلامی باید پیش برود... فرمانده کل سپاه وضعیت فرهنگی و اخلاقی جامعه را نگران‌کننده عنوان و تصریح کرد: ما هم‌اکنون پیشرفتی در این زمینه‌ها نداشته‌ایم؛ بنابراین باید بررسی کنیم و بینیم انتظاری که پس از چندین سال از انقلاب اسلامی وجود دارد چیست و جامعه ما باید چگونه جامعه‌ای باشد... وی مأموریت اصلی بسیج و سپاه را

فقط توسعه و تعمیق انقلاب اسلامی دانست... خطر اصلی ما ایجاد انحراف در مسیر انقلاب اسلامی در داخل است و... از دیدگاه مقام معظم رهبری تحقق جامعه اسلامی، استقرار عدالت، اخلاق و سبک زندگی مردم وظیفه اصلی انقلاب در جنبه‌های ایجابی آن است. وی افزود سپاه می‌تواند بسترها را آماده کرده و زمینه‌سازی کند، اما کسی که بار اصلی این مأموریت در این حوزه را بر دوش دارد حوزه‌های علمیه و روحانیت ما هستند.

\*\*\*

### ربا و بی‌قانونی بیداد می‌کند (آرمان، ۹۴/۵/۳)

آیت‌الله جنتی دبیر شورای نگهبان: متأسفانه گناهان متعددی گریبان جامعه امروز ما را گرفته است. در زمینه مسائل اجتماعی، وضع ما خیلی بد است. بی‌نظمی و بی‌قانونی و ارتشا در برخی از دستگاه‌های اداری و قضایی بیداد می‌کند و رباخواری به‌شدت شایع شده است. برخی بانک‌ها رسماً ربا می‌دهند، در بازار رسماً ربا می‌خورند. ربایی که حکم آن از زنا با محارم هم بدتر است. آیا این گناهان موجب قطع رحمت الهی و غضب او نمی‌شود؟

\*\*\*

### بنی‌امیه زمان

(شرق، ۹۴/۵/۲۱)

آیت‌الله علم‌الهدی: افرادی که حزب تشکیل می‌دهند تا با آن، با رهبری زاویه پیدا کنند این‌ها همان بنی‌امیه زمان هستند و افرادی هستند که به گفته امام باقر (ع) مرتدند. (فارس)

\*\*\*



### فریاد در عسر و سکوت در یسر

(اعتماد، ۹۴/۵/۱۸)

حسام‌الدین آشنا، مشاور فرهنگی رئیس‌جمهور: توان شورای نظارت بر مطبوعات بالاست و احکام و مصوبات آن بلافاصله درباره مطبوعات بخش خصوصی اعمال می‌شود، اما برای صداوسیما که اصل ۱۷۵ قانون اساسی به آن اختصاص دارد و شورای نظارت بر آن فعالیت می‌کند، اعمال نمی‌شود و متأسفانه این شورا به‌وجود ضعیفی تبدیل شده که عملاً سازمان صداوسیما رسمیتی برای مصوبات آن قائل نیست و در حد پاس‌سختگویی روابط عمومی است... وی با وجود تبعیض میان روزنامه‌ها و رسانه‌ها اظهار کرد هزینه بسیاری به اسم بودجه دفاعی کشور صرف تأسیس رسانه‌ای شده که کارشان سرکوب رسانه‌های واقعی کشور است و باید اندیشید که چرا رسانه‌ها دشمن پنداشته شده‌اند... شرم باد بر کسانی که سکوت را در دوره عسرت و فریاد را در دوره یسر این ملت برگزیدند.

\*\*\*

## دیپلماسی غلط دولت نهم و دهم باعث تحریم‌های نفتی شد (اعتقاد، ۹۴/۵/۲۶)

مهدی عسلی، مدیرکل امور اوپک: بازخوانی دیپلماسی انرژی در دولت‌های نهم و دهم بسیار ضروری است چرا که اگر دولت‌های نهم و دهم دیپلماسی انرژی نافذی داشتند باید می‌توانستند جلوی تحریم‌های نفتی را بگیرند... تحریم‌ها سبب شد که صادرات نفت ایران به یک سوم قبل از اعمال تحریم‌ها برسد. واقعیت آن است که دولت دهم نه تنها در عرصه دیپلماسی انرژی، بلکه حتی در حفظ سطح تولید نفت کشور هم توفیق نداشت. توجه به آمار تولید نفت ایران نشان می‌دهد که کاهش تولید نفت ایران از ماه‌ها قبل از اعمال تحریم‌های جهانی بر فروش نفت ایران شروع شده بود و دولت گذشته قادر به جلوگیری از کاهش تولید نفت نبود و تحریم‌ها در واقع آن را تشدید کرد... نمی‌توان از اشتباه بزرگی که دولت دهم در کنفرانس دسامبر ۲۰۱۱ (آذر ۱۳۹۰) در خصوص پذیرش طرح عربستان در اوپک برای کنار گذاشتن سیستم سهمیه‌بندی تولید اعضا و تعیین یک سقف کلی ۳۰ میلیون بشکه‌ای تولید کل اوپک که به بهانه آوردن عراق به درون سیستم سهمیه‌بندی صورت گرفت، یاد نکرد... این طرح ضمن آنکه توانست عراق را داخل سهمیه‌بندی آورده و تولید او را مقید کند عملاً دست عربستان، کویت و دیگر هم‌یمانان آن‌ها را باز گذاشت تا با افزایش تولید سهم بازار نفت ایران را که گرفتار تحریم شده بود بدون آنکه ظاهراً تخلفی از مصوبات اوپک کرده باشند، باز بگذارد... دیپلماسی نفتی دولت دهم همچنین سبب شد بخش بزرگی از ارز ناشی از فروش نفت در صندوق کشورهای دیگر که خود تحریم‌های ایران را تأیید کرده بودند قرار گیرد تا در چارچوب قراردادهایی که به قول رئیس اسبق بانک مرکزی بی‌شباهت به قراردادهای ترکمانچای نبود هر طور خواستند با پول نفت ایران رفتار کنند.

\*\*\*

### مصاحبه هفته‌نامه اصولگرا با احمد توکلی

#### احمدی‌نژاد باید همان زمان بازخواست می‌شد (ایران، ۹۴/۶/۲)

احمد توکلی: واقعیت این است که سیستم ما خوب عمل نمی‌کند، اگر بازخواست‌هایی که باید از وی می‌شد صورت می‌گرفت یا اینکه زودتر صورت بگیرد او از این هوس‌ها نمی‌کند که دوباره برای جلب رأی از این شعارها بدهد... تقصیر ماست که وظیفه‌مان را درست انجام نمی‌دهیم، نیکوکار و بدکار پیش ما یک‌جور هستند؛ البته او مصمم و جدی است. باید از شر این موارد به خداوند پناه برد... آقای احمدی‌نژاد اصلاً صلاحیت ندارد، کسی که می‌گوید من قانون را قبول ندارم، این بزرگ‌ترین جرم سیاسی است که از رئیس‌جمهور سر می‌زند.

\*\*\*

### مرگ بر امریکا

خطیب نماز جمعه، حجت‌الاسلام سید احمد خاتمی در خطبه نماز جمعه گفت: شعار مرگ بر امریکا از ارکان جمهوری اسلامی ایران است.

طبیعی است وقتی شعاری رکن جمهوری اسلامی به شمار می‌رود که یک شعار توحیدی باشد. مسلم است شعار توحیدی سه ویژگی یا سه مؤلفه دارد: نخست اینکه مردمان را متحدتر و منسجم‌تر کند؛ دوم اینکه در درون دشمن ایجاد تضاد و اختلاف کند و سوم اینکه نیروهای بینابینی را جذب کند.

توضیح اینکه امریکا مرکب است از مردم امریکا، نظام امریکا و دولت امریکا. مردم امریکا نیز شامل دهقانان، کارگران، کسبه، کارمندان، دانشمندان، پزشکان و پرستاران، دانشجویان، دانش‌آموزان و... می‌شوند.

آیا مردمی که ۹۵ درصد آن‌ها دعامند هستند و حداقل روزی سه بار موقع صرف صبحانه، نهار و شام متوجه نیروی مافوق شده و دعا می‌کنند مستحق مرگند؟ آیا خبر دارید که در هر روز جمعه فاکس‌نیوز که سمبل فاشیست‌های امریکایی است، شعار مرگ بر امریکایی که در نماز جمعه داده می‌شود را برای

مردم امریکا به نمایش گذاشته و پخش می‌کند، با این نیت که مردم امریکا علیه ایران متحدتر و منسجم‌تر شوند؟ آیا ما نمی‌دانیم هم‌اکنون بین دولت امریکا و کنگره امریکا که در اختیار صهیونیست‌هاست اختلاف جدی بر سر برجام به وجود آمده است؟ آیا نمی‌دانیم در امریکا نیروهایی هستند که طرفدار جنگ عراق و لیبی هستند و انتقادی به گذشته خود هم ندارند و هم‌زمان نیروهایی هم هستند که جنگ عراق را فاجعه می‌دانند و پیدایش القاعده و گسترش داعش را ناشی از حمله امریکا به عراق می‌دانند؟ در مبارزات گذشته دانشجویان ایرانی پیش از انقلاب در پلاکاردهایشان می‌نوشتند: زنده باد اتحاد ملت‌های ایران و امریکا و مرگ بر امپریالیسم امریکا که شعار مرزبندی‌شده‌ای بود. آیا بهتر نیست شعار به صورتی باشد که امپریالیسم امریکا، توسعه‌طلبی امریکا، استثنائطلبی امریکا، استثنائگرایی و برتری‌طلبی امریکا و سلاح‌های کشتار جمعی و جنگ‌های ظالمانه آن‌ها محکوم و نکوهش شود؟ آیا دستاوردهای علمی و تکنولوژیک دانشمندان امریکا که بخشی از دستاوردهای بشریت است هم باید محکوم شود؟

چرا جنگ‌طلبان امریکا اعم از لابی اسرائیل، تنوکان‌ها و فاکس‌نیوز از این شعار مرگ بر امریکا استقبال می‌کنند؟ در همین مذاکرات منجر به برجام ما دیدیم که مخالفان برجام به اوپا می‌گفتند آیا باید با کشوری توافق شود که مرگ بر امریکا سرلوحه شعارهای آن‌هاست؟ متأسفانه ما آماری که مبتنی بر یک نظرسنجی علمی و دقیق باشد نداریم تا ببینیم چند درصد مردم ما این شعار را پذیرا هستند؟ اگر مردم ما در واکنش به اقدامات ظالمانه سردمداران امریکا چنین شعاری را سر می‌دهند، آیا سزاوار است که خطیب نماز جمعه آن را رکن جمهوری اسلامی بدانند؟

مرحوم حنیف‌نژاد می‌گفت: راه ما راه خدا و راه تکامل است و امپریالیسم امریکا و صهیونیسم موانع این راه هستند که در این معادله ایجابی، فرهنگ ضدیتی رشد نخواهد کرد.

\*\*\*

#### تفاوت ما با امیرالمؤمنین (ع) (جمهوری اسلامی، ۹۴/۴/۲۱)

حجت‌الاسلام محمدحسن معزالدینی امام‌جمعه موقت یزد با نقل این گفته یکی از نمایندگان مجلس که ما دست کسی که توافق بد را امضا کند می‌شکنیم، گفت: ما هم با این گفته موافقیم، ولی ای کاش آن آقای نماینده دست کسانی که بیت‌المال را غارت کردند هم می‌شکست! متأسفانه آنجا خفقان گرفته‌ایم ولی در مورد مذاکرات مدام حرف می‌زنیم درحالی که باید هر دو جا دست بشکنیم و این است تفاوت ما با امیرالمؤمنین.

\*\*\*

#### دفاع ۱۶ ماده‌ای سردار فیروزآبادی از توافق هسته‌ای (شهروند، ۹۴/۵/۱۸)

تأکید سردار فیروزآبادی عمدتاً روی آن است که این توافق خارج از فصل هفتم شورای امنیت است که اجازه جنگ قانونی به ۵+۱ علیه ایران را می‌داد و اینکه به‌جای امرانه بودن در قطعنامه‌های سابق این بار از توصیه استفاده شده و...

\*\*\*

#### کمیسونی همدل و هم‌زبان علیه توافق (آرمان، ۹۴/۶/۱۹)

صادق زیباکلام: کمیسونی در مجلس تشکیل شده که از صدر تا ذیل آن به کل مخالفان دولت یازدهم، منتقدان مذاکرات و طرفداران احمدی‌نژاد در آن جمع شده‌اند. در امریکا اگر نمایندگان یا سناتورهای مخالفی می‌کنند بر یک اساس مبنای استدلال قرار دارد، اما در کشور ما مخالفت‌ها از صدر تا ذیل انکار واقعیت‌هاست و فقط و فقط قصد آن‌ها حمله و ایراد وارد کردن به توافق هسته‌ای و دولت یازدهم است... سعید جلیلی شش سال در حال انجام مذاکره بود در قبال انتقادات و سؤالات حتی یک‌بار هم حاضر نشد به‌صورت



علنی توضیحی بدهد.

\*\*\*

## برجام و انزوای امریکا (شرق، ۹۴/۶/۱۰)

مادلین آلبرایت، وزیر امور خارجه سابق امریکا: دو بند مخاطرات و تهدیدها را برشمرده و در بند پایانی این مذاکرات را برد-برد نامیده است... اینکه چهره‌های سیاسی عالی‌رتبه در ایران و امریکا به توافق هسته‌ای رسیده‌اند نکته ناچیزی نیست... رد این توافق به ایزوله‌شدن هر چه بیشتر امریکا و به قدرت رسیدن تدریجاً در ایران خواهد انجامید و در واقع يك شکست استراتژیک به شمار می‌آید، آن هم در شرایطی که این توافق يك جهش جسورانه دیپلماتیک است؛ فرصتی که نباید از دست بدهیم.

\*\*\*

## تشکر به خاطر امید به زندگی (شهروند، ۹۴/۵/۳)

مژگان خطیبی برای لحظاتی شلنگ تنفسی‌اش را از بینی خارج کرد و با صدا لرزانی درحالی که اشک می‌ریخت از دولتمردان برای اجرای طرح تحول سلامت تشکر کرد: طرح تحول سلامت برای من و همه بیماران یعنی اکسیژن، یعنی درمان و زندگی، بعد هم ادامه داد: آقای ظریف، آقای صالحی و آقای روحانی به خاطر امید به زندگی که به من و همه بیماران بخشید از شما متشکرم. صحبت‌های این جوان بیمار اشک را از چشمان خیلی‌ها جاری کرد یکی از آن‌ها هم وزیر امور خارجه بود، ظریف به‌اندازه‌ای تحت تأثیر بیماری این دختر جوان قرار گرفت که هنگام ترك سن خم شد و اکسیژن را به دستانش داد تا کمکی به او کرده باشد.

\*\*\*

## تضاد سناتور لیندسی گراهام با چاک هیگل (رسانه‌های جهان)

سناتور لیندسی گراهام به تانیاها گفته است: کنگره آماده حرکت تحت رهبری شماسست؛ اما چاک هیگل، سناتور سابق و وزیر دفاع قبلی دولت اوباما، در سال ۲۰۰۸ گفته بود: واقعیت سیاسی این است که لابی یهودی افراد زیاد را در امریکا با ترس و تهدید خاموش کرده است و در واشنگتن هرگونه اظهارنظری درباره اسرائیل گونه‌ای توهین به مقدسات به شمار می‌آید. وی در اعتراضی دیگر گفته بود: من يك سناتور امریکایی هستم، نه يك سناتور اسرائیلی... اولویت نخست من همان است که به خاطرش در سنا به قانون اساسی ایالات متحده سوگند یاد کردم، به قانون اساسی ایالات متحده، نه به يك رئیس جمهور، نه به يك حزب، نه به اسرائیل. این اختلاف عمیق نشان می‌دهد که در درون امریکا نیز انتقاد کردن به اسرائیل در حال عمومیت یافتن است و اینکه اولویت خود را تعیین کنند که آیا شهروند امریکا هستند یا یهودی متعصب و برخلاف منافع امریکا.

\*\*\*

## اعتراف اوباما به صلح مسلح (رسانه‌های جهان)

اوباما در مصاحبه با بی‌بی‌سی گفت: هزینه نظامی کشورهای عرب خلیج فارس حداقل ۱۰ برابر هزینه نظامی ایران است، یعنی ایران با این هزینه نظامی نمی‌تواند تهدیدی برای متحدان امریکا با حدود ۶۰۰ میلیارد دلار بودجه نظامی به شمار رود.

\*\*\*

## کری آری ولی ظریف و صالحی نه

روز سه‌شنبه ۳۰ تیر ۹۴، دکتر صالحی و ظریف گزارشی از مذاکرات هسته‌ای خطاب به نمایندگان مجلس شورای اسلامی ارائه کردند. متأسفانه گزارش این دو بزرگوار از تلویزیون ملی ایران پخش نشد، ولی آنچه کری در برابر سناتورهای شدیداً مخالف توافق ارائه می‌کرد به‌طور کامل در تلویزیون منتشر شد. خوب است دست‌اندرکاران تلویزیون به شئون قانونی و منافع ملی توجه کنند؟!

\*\*\*

## اوباما اعتراف می‌کند

(جمهوری اسلامی، ۹۴/۴/۲۵)

اوباما: اگر نگاهی به تاریخ ایران بیندازید، واقعیت این است که ما در سرنگون کردن حکومت منتخب دموکراتیک در ایران به نحوی دست داشتیم. ما در گذشته از صدام حسین حمایت کردیم، آن هم زمانی که می‌دانستیم وی از سلاح‌های شیمیایی در جنگ با ایران استفاده کرده و در نتیجه آن‌ها نگرانی‌های امنیتی و روایت خود را دارند. شاید ما با آن موافق نباشیم.

\*\*\*

## الان هم اشتباه می‌کنید

(جمهوری اسلامی، ۹۴/۴/۲۹)

مقام رهبری: پس از گذشت سال‌های طولانی از ۲۸ مرداد، از جنگ هشت‌ساله و دفاع جمهوری اسلامی اعتراف می‌کنید که اشتباه کردید من می‌خواهم بگویم الان هم دارید اشتباه می‌کنید. الان هم در جاهای مختلف این منطقه و به‌خصوص نسبت به جمهوری اسلامی و ملت ایران مشغول اشتباه هستید. چند سال دیگر يك کس دیگری می‌آید و همین اشتباه شما را به رخ خواهد کشید. شما هم دارید اشتباه می‌کنید بیدار شوید و از اشتباه خارج شوید. حقیقت را بفهمید در منطقه اشتباهات بزرگی دارند مرتکب می‌شوند.

\*\*\*

## درست به‌جای درشت

(اعتماد، ۹۴/۵/۱۲)

دکتر روحانی رئیس‌جمهور: ما تحت فصل هفت منشور ملل متحد و ماده ۴۱ بودیم. وقتی کسی ذیل فصل هفتم می‌رود که سازمان ملل تشخیص می‌دهد طبق نظر خودشان می‌گویند این کشور صلح و امنیت جهانی را تهدید می‌کند. پس قبل از قطعنامه ۲۲۳۱ ما به‌عنوان تهدیدکننده صلح و امنیت دنیا بودیم. از نظر آن‌ها اما امروز طبق همین قطعنامه به‌عنوان کشوری هستیم که دنبال فناوری صلح‌آمیز هسته‌ای است و این قطعنامه تأکید بر همکاری با ایران دارد. هر کشوری که قطعنامه ذیل فصل هفتم علیه او تصویب شد سال‌ها طول کشیده که از آن خارج شود و معمولاً به جنگ و سرنگونی نظام نیز انجامیده است. شما در عراق دیدید، عراق را بردند تحت فصل هفتم و رژیم صدام سرنگون شد و ۱۰ سال بعد هم تحت فصل هفتم ماند و خارج نشد... ساترفیوژهای IRA که بزرگ‌ترین دستاورد ماست اولین تستش در این دولت انجام شد... کشوری که در سال‌های گذشته يك شبه‌تهدید یا شیخ تهدید برای این مردم بود امروز با این توافق نه شبه‌تهدید است و نه شیخ تهدید و امنیت ملی ما به‌مراتب بهتر از گذشته است... در دویی، اروپا، چین و تهران همه‌جا این کاسبان تحریم بودند آن‌ها از توافق عصبانی هستند، اما مردم ما هزینه پرداخت می‌کردند... ما ۷۰۰ میلیارد دلار پول نفتی عمدتاً خرج کردیم نتیجه چه شد؟ در داخل کشور ما دو هزار بنگاه اقتصادی در اوج درآمدی دلاری ما تعطیل شد. ۵۰۰ هزار نفر در کشور در اوج درآمد دلاری بیکار شدند. کالا را وارد کردیم، اشتغال برای دیگران درست کردیم... ■





# حشتم انداز اقتصاد و توسعه



## مدیران منتخب احمدی نژاد کوتوله بودند

گفت و گو با عبدالله طالبی



## آزمون و خطای مکرر منابع را می بلعد

گفت و گو با میکائیل عظیمی



«شما مدیرعامل بانک پارسیان را آن‌طور لجن‌مالش کردید و بعد به‌عنوان مشاور خودتان انتخاب کردید» این جمله که میرحسین موسوی در یکی از مناظره‌های خود بیان می‌کند، شرح‌حال عبدالله طالبی است. نام طالبی با ماجرای سخترانی معروف محمود احمدی‌نژاد در هشتگرد، گره خورده است. در آن سخترانی، احمدی‌نژاد مدعی می‌شود که فردی از بانک پارسیان وام گرفته و می‌خواهد با همان پول، سهام عمده بانک را بخرد. پس از این اتفاق، زندگی مدیرعامل اسبق بانک دچار ناآرامی می‌شود که شرح آن در کتاب «بر پارسیان چه گذشت» که اخیراً به قلم طالبی منتشر شده، آمده است. در نهایت، طالبی موفق می‌شود حکم برانت خود را از اتهامات وارده بگریزد. طنز تلخ ماجرا در اینجاست که مدت‌زمان کوتاهی پس از سخترانی معروف، احمدی‌نژاد طالبی را به‌عنوان مشاور خود برمی‌گزیند و پیشنهاد پست‌هایی چون مدیرعامل بانک مرکزی را به او می‌دهد. در گفت و گوی پیش رو، طالبی با بیان ناگفته‌هایی از دیدارش با احمدی‌نژاد می‌پردازد. از او پرسیدیم چرا احمدی‌نژاد با این ویژگی شخصیتی، به هشدارهای اقتصاددانان توجه نکرد و سیاست‌های غلط پولی و مالی را متوقف نکرد و چرا اصرار او بر این‌ها انتخاب کرده بود؟

# مدیران منتخب احمدی نژاد کوتوله بودند

## ناگفته‌های عبدالله طالبی از ماجرای واگذاری بانک پارسیان

«شما مدیرعامل بانک پارسیان را آن‌طور لجن‌مالش کردید و بعد به‌عنوان مشاور خودتان انتخاب کردید» این جمله که میرحسین موسوی در یکی از مناظره‌های تلویزیونی خود بیان می‌کند، شرح حال عبدالله طالبی است. نام طالبی با ماجرای سخنرانی معروف محمود احمدی‌نژاد در هشتگرد، گره خورده است. در آن سخنرانی، احمدی‌نژاد مدعی می‌شود که فردی از بانک پارسیان وام گرفته و می‌خواهد با همان پول، سهام عمده بانک را بخرد. پس از این اتفاق، زندگی مدیرعامل اسبق بانک دچار ناملایماتی می‌شود که شرح آن در کتاب «بر پارسیان چه گذشت» که اخیراً به قلم طالبی منتشر شده، آمده است. در نهایت، طالبی موفق می‌شود حکم برات خود را از اتهامات وارد شده بگیرد. طنز تلخ ماجرا در اینجاست که مدت‌زمان کوتاهی پس از سخنرانی معروف، پست‌های مختلفی به طالبی پیشنهاد می‌شود که در این مورد به صورت مبسوط در کتاب پرداخته شده است.

قرار بود موضوع گفت‌وگو، اتفاقات بانک پارسیان باشد، اما به نقد سیاست‌های پولی و مالی دولت پیشین و دولت یازدهم کشیده شد. در گفت‌وگوی پیش رو، طالبی با بیان ناگفته‌هایی از دیدارش با احمدی‌نژاد، او را فردی «فهمیم» خطاب می‌کند که اطرافش را کوتوله‌ها گرفته بودند؛ یعنی افرادی که توانایی انجام امور مربوط به خود در حوزه مدیریت تحت امرشان را ندارند. از او پرسیدیم چرا احمدی‌نژاد با این ویژگی شخصیتی، به هشداری اقتصاددانان توجه نکرد و سیاست‌های غلط پولی و مالی را متوقف نکرد و چرا اطرافیانش را از کوتوله‌ها انتخاب کرده بود؟

### ■ لطفاً برای آشنایی بیشتر خوانندگان نشریه فعالیت‌های خود از ابتدا تا امروز را شرح دهید.

□ من در بهمن سال ۱۳۳۱ متولد شدم. در سال ۱۳۵۰ دیپلم خود را در رشته ریاضی گرفتم و به دانشکده حسابداری و علوم مالی شرکت نفت رفتم و در سال ۱۳۵۶ با مدرک فوق‌لیسانس از این دانشکده فارغ‌التحصیل شدم. در این دوره دانشجویان ملزم به گذراندن کارآموزی بودند و به همین دلیل صبح‌ها در محل کار حضور داشتیم و عصرها در کلاس‌های دانشکده شرکت می‌کردیم. به مدت کمتر از سه سال در شرکت نفت فعالیت داشتم و سپس به واسطه یکی از اساتید دانشکده به سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران رفتم. در مقطع انقلاب آخرین سمت من معاون امور مالی سازمان گسترش بود. بیشتر تجارب من در زمینه بنگاه‌داری اقتصادی ناشی از کار در سازمان گسترش است. بعد از فارغ‌التحصیلی نیز در مدرسه عالی بازرگانی تهران و سازمان مدیریت صنعتی دانشگاه مازندران تدریس می‌کردم. پس از انقلاب تا سال ۵۹ به فعالیت خود در سازمان گسترش ادامه دادم. پس از سال ۵۹ به مجتمع دانشگاهی علوم اداری و بازرگانی (دانشگاه علامه طباطبائی) رفتم و معاون این مجتمع دانشگاهی شدم. این مؤسسه از ادغام ۱۱ دانشکده و مؤسسه دیگر تشکیل شده بود.

کمتر از سه سال در این حوزه فعالیت کردم و سپس به سازمان گسترش بازگشتم و مدیر مالی این سازمان شدم. در سال ۶۳ نیز به عضویت هیئت‌مدیره بانک ملت درآمدم. سال ۶۶ در سمت مدیرعامل به مؤسسه حسابرسی و خدمات مالی که توسط سازمان گسترش ایجاد شده بود رفتم و پس از یک سال با حفظ سمت، معاون وزارت برنامه‌بودجه شدم. (در آن زمان محدودیت دوشغله بودن وجود نداشت). در سال ۱۳۷۰ از سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران مأمور به خدمت در وزارت نیرو شدم و در وزارت نیرو در پست سازمانی معاونت برنامه‌ریزی و اقتصادی آن وزارتخانه مشغول بودم و در سال ۷۸ به شرکت گسترش صنایع ایران خودرو رفتم. از دل این شرکت، بانک پارسیان، بیمه پارسیان و سایر شرکت‌های مربوطه بیرون آمد. از ۸۱/۱/۱ تا مهرماه ۸۵ هم در سمت مدیرعامل بانک پارسیان و رئیس هیأت‌مدیره غیرموظف بیمه پارسیان فعالیت داشتم که پس از آن با اتفاقاتی که شرح داده شده از این سمت برکنار شدم. در سال ۸۵ در سن ۵۳ سالگی و با داشتن ۳۵ سال خدمت مفید و مرتبط بازنشسته شدم و از آن زمان هیچ‌گونه کار اجرایی دیگری را شروع نکردم.

### ■ اتفاقاتی که برای بانک پارسیان افتاد و روندی که شما طی کردید تا حکم

تبرئه بانک و خودتان را گرفتید در کتابی که اخیراً منتشر کردید، شرح داده شده است. با این حال به نظر می‌رسد برخی نقاط ابهام هنوز باقی است. به‌طور مثال همه مستندات قوه قضائیه نشان می‌دهد که گروه صنعتی صفا، ۶۵۰۰ میلیارد تومان بدهی به سیستم بانکی کشور دارد که بخش مهمی از آن مربوط به بانک پارسیان است، این در حالی است که مجموع دارایی‌ها این گروه هزار میلیارد تومان است و تضمین‌های کافی برای بازپرداخت بدهی‌ها وجود ندارد، آیا بانک پارسیان در زمان مدیریت شما، تضمین کافی را از این گروه دریافت کرده بود؟ افزون بر این مجموعه گروه صفا نزدیک ۶ برابر سرمایه بانک وام دریافت کرده بود؛ البته از آنجایی که وام‌ها توسط افراد غیر تحت تکفل آقای صفا گرفته شده بود، به لحاظ قانونی خطایی صورت نگرفته، اما آیا ارائه این مقدار وام و تسهیلات به یک گروه، ریسک بانک را بالا نمی‌برد؟

□ بانک برای جذب منابع و ارائه تسهیلات یک سری مقررات دارد. مدیریت بانک نیز موظف است این مقررات را رعایت کند. بر اساس مقررات، یکی





هیچ گونه فعالیت اقتصادی درخور توجهی داشته باشند، وام‌های کلان گرفته‌اند، اما بخش دیگر هم ناشی از وضعیت بد اقتصادی کشور بوده است و گروه صفا نیز تا حدی دچار مشکلات شده است. باین حال این گروه شرایط این را داشت که مطالبات را بدهد. من در ملاقات بعدی خود با آقای رستمی باینکه سمتی در بانک نداشتم اما بارها از ایشان خواستم که بدهی خود را به بانک بپردازد حتی پیشنهاد دادم در این کار مانند مشاور مالی به ایشان کمک کنم، اما این گروه در پرداخت بدهی‌ها کوتاهی می‌کرد.

### ■ آیا راهی وجود دارد که این مطالبات از گروه صفا گرفته شود؟

□ من الان در جریان امور بانک در این ارتباط نیستم، اما هیچ مشکلی نیست که راه حل نداشته باشد. یکی از راه‌ها این است که با مساعدت بانک برای احیای دوباره تولید کارخانه‌ها تا سقف معین و ممکن منابع نقدینگی تزریق شود و جریمه‌های گذشته به صورت مشروط بخشیده شود، اما اصل و سود پول را طلب کنیم. این اقدام از نظر قانونی هم مشکلی ندارد. مشکل اینجاست که مدیران ما در عرصه‌های مختلف، مسئولیت‌پذیری کافی ندارند. الان گفته می‌شود این مطالبات یا فلان مشکل مربوط به دوران مدیریت قبلی است و به من ارتباطی ندارد و اگر مثلاً جرائم دیرکرد را در نظر نگیریم ممکن است بعدها به زدوبند متهم شویم. در این کشور کسی را برای کار نکرده مؤاخذه نمی‌کنند، اما اگر کاری صورت گیرد، ارگان‌های نظارتی مختلف از روش‌های قانونی و غیرقانونی با مداخلات خود کار را از آن چیزی که هست، بدتر می‌کنند. بنابراین مدیران بنگاه‌ها خواسته یا ناخواسته هیچ اقدامی در جهت حل مشکلات قبلی یا راه‌حل‌های مناسب در جهت جلوگیری از ایجاد مشکلات آتی بنگاه‌های اقتصادی متبوع از خود بروز نمی‌دهند، چرا که توسط مقامات مافوق خود به صورت بایدوشاید مورد مؤاخذه و یا تشویق قرار نمی‌گیرند.

در کشور ما سازمان‌های نظارتی مختلفی وجود

به‌موقع عمل نکرد. قابل توضیح است مانده اصل تسهیلات اعتباری که قسمت عمده آن اعتبارات اسنادی یوزانس بوده تا جایی که به خاطر می‌آورم از رقم ۴۰۰ میلیارد تومان تجاوز نمی‌کرد. این میزان حدود ۶۰ درصد سرمایه پایه بانک بود و با توجه به اینکه در آن مقطع زمانی منابع سپرده‌ای بانک بالغ بر ۱۰۸۰۰ میلیارد تومان بود، تقریباً ۴ درصد این سپرده‌ها صرف اعطای تسهیلات به گروه مذکور شده بود.

### ■ یعنی شما معتقدید که بانک پارسیان در آن زمان تضمین کافی از گروه صفا دریافت کرده بود. پس چرا بانک برای پس گرفتن مطالبات خود اقدامی نمی‌کند؟

□ باید از مدیران بعدی پرسید، من از مهر ۸۵ تا زمان حاضر، هیچ فعالیتی در بانک پارسیان نداشتم. در این ۹ سال مسئولان وقت بانک باید به دنبال وصول مطالبات خود می‌رفتند. باین وجود من در ملاقات‌های تصادفی خود بارها از آقای رستمی خواستم که مطالبات بانک را تسویه کند، اما ایشان هم می‌گفتند دولت طلب‌های من را نمی‌پردازد. جالب است بدانید که پیش از صحبت‌های آقای احمدی‌نژاد در مورد بانک پارسیان، آقای رستمی هر ساله به‌عنوان صادرکننده نمونه شناخته می‌شد و قرار بود بابت فعالیت صادراتی سال ۸۴ گروه ایشان، از وی تقدیر شود اما پس از سخنرانی آقای احمدی‌نژاد اسم ایشان از این فهرست خط خورد. پس از اتفاقات سال ۸۵ هر جا مناقصه‌ای بود از گروه صفا دعوت نمی‌شد یا اگر در مناقصه‌ای هم برنده می‌شدند در نهایت کار به این گروه داده نمی‌شد. هیچ بانکی هم به این گروه وام نمی‌داد. در نتیجه این شرایط، این گروه از بازپرداخت وام‌ها ناتوان ماند.

زمانی که من در بانک پارسیان بودم مطالبات معوق ما زیر یک درصد بود، الان به‌طور میانگین سیستم بانکی ۲۵ تا ۳۰ درصد مطالبات معوق دارد. بخشی از این حجم بالای معوقات به دلیل سوءاستفاده‌هایی است که در این مدت شده و افراد بدون اینکه

از فاکتورهای ارائه تسهیلات، دریافت تضمین به تشخیص مدیریت بانک است، دوم تعیین نرخ سود است که البته در حال حاضر بانک‌های خصوصی این اختیار را ندارند. سوم رعایت سقف اعتباری ذی نفع واحد است. بر اساس مقررات آن زمان هر شخص حقیقی، همسر و فرزندان تحت تکفل وی ذی نفع واحد محسوب می‌شوند و در صورتیکه مجموعه سهام آنها در هر شرکت بالای ۵۰ درصد باشد مشمول مقررات خاص هستند. سهام‌داران مجموعه صفا (به استثناء خود و همسر) هیچ کدام تحت تکفل آقای رستمی نبودند. آقای رستمی می‌گفت من سه فرزند دارم و همه دارای‌های خود را تقسیم بر ۵ کرده‌ام و همه اعضای خانواده سهم مساوی در این دارای‌ها دارند. آقای رستمی و همسر ایشان ۴۰ درصد سهام داشتند و ذی نفع واحد بودند، اما دیگر فرزندان که در مجموع ۶۰ درصد سهم را داشتند، ذی نفع واحد محسوب نمی‌شدند. از این رو بانک پارسیان قانون مربوط به ذی نفع واحد را رعایت کرده بود و بانک مرکزی هم نسبت به این موضوع آگاهی داشت و در نهایت هیئت انتظامی بانک‌ها رأی بر عدم تخلف از قوانین و مقررات را هم در این ارتباط صادر نمود. در مورد تضمین هم گفته می‌شد تضمین غیرمنقول از افراد گرفته نشود. من به یک paper company یا شرکت صوری وام نداده بودم و کارخانه‌های آقای رستمی فعالیت داشتند. ما وام را به کارخانه‌های آقای رستمی داده بودیم و حتی اگر آن کارخانه‌ها فروخته می‌شد، باز هم حق بانک محفوظ بود. کارخانه‌های ایشان هم ارزش معلومی داشت. دولت هم تأکید می‌کرد برای وام دادن به پروژه‌ها از قبول سند غیرمنقول اجتناب شود و پروژه را در رهن بگیرد. بانک به‌جای اینکه کارخانه را به رهن بگیرد (این کار هزینه‌های خودش را دارد) ترتیبی اتخاذ کرد که تسهیلات بانک براساس استمرار درآمد پایدار کارخانجات اعطا شود و کارخانجات مذکور در آن موقع نسبت به درآمدی که کسب می‌کردند مورد ارزیابی قرار می‌گرفتند و بر آن پایه از تسهیلات بانکی بهره‌مند می‌شدند. حتی اگر گروه صفا کارخانه‌ها را هم واگذار می‌کرد حق بانک محفوظ می‌ماند. تسهیلات بانک پارسیان به گروه صفا نیز بیشتر در قالب ال سی یوزانس بود. ال سی یوزانس به این معنی است که فرد به اعتبار بانک اجناسی را خریداری می‌کند و مثلاً یک سال بعد پول آن را به بانک داخلی می‌دهد و بانک داخلی هم این مبلغ را به حساب مقصد واریز می‌کند. این اعتبارات نیز به‌ندریج از سال ۸۳ در اختیار گروه صفا قرار گرفت. باین حال به لحاظ ریسک داخلی بهتر بود که فاکتور فورس ماژور مبنی بر محدودیت در کسب درآمد آتی کارخانجات مورد توجه قرار می‌گرفت و در نتیجه آن، تسهیلات کمتری به یک گروه تولیدی داده می‌شد و این یک اشتباه بود اما در آن دوره این شرکت درآمد و ارزش بالایی داشت و بر همین حساب هم به آن‌ها اعتبار داده شد؛ اما متأسفانه این شرکت در قبال کمک‌هایی که بانک پارسیان به آن‌ها داشت به تعهدات خود

دارند که اگر خوش بینانه با موضوع برخورد کنیم، آن سازمان‌ها صرفاً در جهت انجام دادن مأموریت‌های قانونی خود عمل می‌کنند، نه اینکه خواسته باشند راهکاری ارائه دهند که ضمن محکومیت مدیر خاطی، رفع مشکل را به دنبال داشته و از وقوع تخلفات مشابه پیشگیری بعمل آمده باشد. سازمان‌های نظارتی از قبیل: ۱. بازرسی کل کشور؛ ۲. دیوان عدالت اداری؛ ۳. سازمان حسابرسی؛ ۴. دیوان محاسبات؛ ۵. بازرسی ریاست جمهوری؛ ۶. بازرسی نهاد رهبری؛ ۷. واحد نظارتی وزارت اطلاعات؛ ۸. واحد یا واحدهای نظارتی نهادهای دیگر و ۹. مدیریت نظارت بانک مرکزی (در مورد بانک‌ها و مؤسسات اعتباری) ارگان‌هایی هستند که در چارچوب مقررات خود می‌توانند وظیفه نظارتی را بر فعالیت هر بنگاه اقتصادی اعم از دولتی و غیردولتی عهده‌دار باشند. با این وجود تا آنجایی که من اطلاع دارم، در امر نظارت، هیچ‌گونه تقسیم‌کاری بین آن‌ها صورت نپذیرفته است و این موضوع به‌طور قطع در عمل ناهماهنگی‌هایی ایجاد می‌کند تا حدی که اصل موضوع فراموش می‌شود.

اطلاع دارید که سیستم بانکی کشور با مطالبات معوق بالایی روبرو است و این موضوع باعث شده عملیات بانکی قفل شود و بنگاه‌های اقتصادی کشور به دلیل نداشتن سرمایه در گردش با ظرفیت پایین فعالیت کنند. آیا این مشکل اهمیت ندارد؟ سؤال اینجاست که چرا دولت یازدهم در مورد مطالبات معوق سیستم بانکی کشور، به‌صورت متمرکز هیچ‌گونه اقدامی انجام نمی‌دهد؟ لازم است در رابطه با حل و فصل مطالبات معوق سیستم بانکی پروژه‌ای ترجیحاً با مسئولیت عالی‌به‌بانک مرکزی تعریف شود و با در نظر گرفتن جمیع جهات، در این مورد تصمیم کارشناسانه گرفته شود.

### ■ در ماجرای فروش سهام بانک پارسیان، شما با گروه صفا مذاکره کرده بودید که در صورت برنده شدن در مزایده تعدادی سهام مدیریتی به شما منتقل شود. آیا این روال انتقال سهام، قانونی است؟

□ این تعلق سهام به مدیریت یک رسم و قاعده است و با قانون منافاتی ندارد. در مورد انتقال سهام به گروه صفا نیز مطرح شد که ۲ یا ۳ درصد سهام به‌عنوان سهام مدیریتی به هیئت‌مدیره انتقال داده شود و این موضوع نیز شفاف بود. من در کتاب هم به آن اشاره کرده‌ام و به لحاظ قانونی هم مشکلی ندارد. گروه صفا در نهایت برنده مزایده شد و سازمان بازرسی هم این مزایده را در نهایت، قانونی اعلام کرد، اما نقل و انتقال سهام صورت نگرفت و باطل شد و سهامی هم به مدیریت تعلق نگرفت.

زمانی که این گروه برای خرید سهام بانک پارسیان مراجعه کرد، به آقای رستمی گفتم شما باید با فروشنده سهام یعنی ایران‌خودرو وارد مذاکره شوید. وی گفت اگر شما در این بانک باشید من برای خرید سهم اقدام می‌کنم که در پاسخ گفتم

### با یک‌سری اطلاعات غلطی که به مقامات داده بودند بدون هیچ بررسی دیگری یک عده را متهم کردند و نهادی که باید کار نظارت انجام دهد خودش بدون رعایت موارد قانونی ما را متهم و بدون طرح موضوع در هیئت انتظامی بانک‌ها ما را با محکومیت و اخراج مواجه کرد

در صورتی که من سمتی در بانک داشته باشم و شما سهام بانک را بخرید، دیگر حق گرفتن وام از بانک ندارید که ایشان پذیرفت. گروه صفا برای خرید بانک با یک بانک خارجی مذاکره و توافق کرده بود که وام بگیرد و این پول را به کشور بیاورد. این اقدام تنها تخلاف نیست، بلکه خدمت هم به کشور بود؛ اما در این میان وقتی اتهامات به بانک شروع شد همه خود را کنار کشیدند و تنها من در سبیل اتهام قرار گرفتم، درحالی که حتی یک ریال فساد یا رشوه در این معامله نتوانستند علیه من پیدا کنند. شاید این توهم ناصواب را داشتند که وقتی در بانک ۸ هزار میلیارد تومان تسهیلات داده شده است، حتماً رشوه‌ای هم گرفته شده است!

بانک پارسیان در دوره من، مؤدی نمونه مالیاتی بود. زمانی که بر اساس قانون تجارت سود سهام با اختلاف هشت‌ماهه پس از تصویب حساب‌ها به حساب سهامداران ریخته می‌شد، من تنها یک روز پس از تعیین سود سهام، مبلغ آن را به حساب سهامداران واریز می‌کردم. پارسیان ۱۸۰۰ میلیارد تومان بابت سپرده قانونی، نقدینگی به بانک مرکزی داده بود که در آن زمان عدم‌النفع ۳۵۰ میلیارد تومانی در هر سال برای بانک و به نفع بانک مرکزی داشت. در کنار این موارد بانک اشتغال نیز ایجاد کرده بود اما در نهایت من را به‌عنوان مجرم اقتصادی معرفی کردند!

متأسفانه با یک‌سری اطلاعات غلطی که به مقامات داده بودند بدون هیچ بررسی دیگری یک عده را متهم کردند و نهادی که باید کار نظارت انجام دهد خودش بدون رعایت موارد قانونی ما را متهم و بدون طرح موضوع در هیئت انتظامی بانک‌ها ما را با محکومیت و اخراج مواجه کرد.

### ■ چرا شما در کتاب خود در مورد گروهی که می‌خواست با اعمال نفوذ، سهام بانک را تصاحب کند، توضیح بیشتری ندادید و از افراد نام نبردید؟

□ من به صورت مسوط در کتاب اقدامات ناصواب آن گروه را افشا کرده‌ام و حتی در پیش‌نویس کتاب، اسم و رسم مقام مربوطه را آورده بودم اما از آنجایی که فرد تأثیرگذار آن گروه در دولت یازدهم صاحب منصب شدند، اسم ایشان را در کتاب حذف کردم چرا که نمی‌خواستم باعث تضعیف شخصیت حقوقی وی در دولت یازدهم

شوم. هرچند این موضوع رافع مسئولیت مقامات تصمیم‌گیر کشور که از این افراد در مسئولیت‌ها استفاده می‌کنند، نیست.

### ■ در آن زمان با چه منطقی از شما سلب صلاحیت شد، نمی‌توانستید برای رفع اتهامات، اقدامی انجام دهید؟

□ به‌موجب قانون، تخلفات هیئت‌مدیره بانک‌ها باید به هیئت انتظامات بانک‌ها برود. دادستان هر پرونده تخلف بانکی، دبیرکل بانک مرکزی است و دادگاه هم سه عضو دارد که عبارت‌اند از: نماینده شورای پول و اعتبار که در آن زمان آقای دکتر طیب‌نیا (وزیر امور اقتصادی و دارایی دولت یازدهم) بودند؛ نماینده شورای عالی بانک‌ها که آقای حمید پورمحمدی، معاون وزیر امور اقتصادی و دارایی در دولت نهم این مسئولیت را داشتند و نماینده قوه قضائیه (حجت‌الاسلام مرتضوی). در آن دوره بانک مرکزی بدون اینکه این مراحل طی شود، من را برکنار کرد. زمانی که در این ارتباط، نامه فرد سوم بانک مرکزی به‌دست من رسید، پیگیری کردم که چرا چنین حکمی داده شده است که در پاسخ گفتند ما همان‌طور که تأیید صلاحیت می‌کنیم، می‌توانیم رد صلاحیت هم بکنیم. این استدلال کاملاً غلط و غیرقانونی است؛ چرا که اگر من بر اساس مقررات و طی مراحل یک گواهی تخصصی دریافت کرده‌ام برای سلب این گواهی نیز باید مستندات بر مبنای تخلفات انجام‌شده ارائه شود و مراحل طی شود و نمی‌توان بدون این ضابطه صلاحیت کسی را رد کرد.

یکی از اشتباهات من این بود که وقتی فرد مسئول رده پایین بانک مرکزی برای من این حکم را صادر کرد و مرا به‌صورت غیرقانونی سلب صلاحیت کرد، باید نامه‌ای به آقای شبیانی می‌نوشتم و به ایشان اطلاع می‌دادم که در حوزه کاری شما چنین اقدام غیرقانونی و ناصوابی صورت گرفته است. اگر شما موافقت و مسئولیت آن را می‌پذیرید، من استعفا می‌دهم، اگر نه من به کار خود ادامه می‌دهم. هر چند که در حال حاضر نیز این مهم رافع مسئولیت ایشان به‌عنوان بالاترین مقام اجرائی آن موقع بانک مرکزی نیست. در آن زمان آقای شبیانی ایران نبودند و از جریان امور اطلاع نداشتند. من بعدها شنیدم که وقتی ایشان بازگشتند با قائم‌مقام خود که دوست گرمابه و گلستان افراد آن گروه نامرئی که مخالف خرید سهام بانک توسط گروه صفا بودند، سر این اتفاق درگیر شده بود، اما در نهایت آقای شبیانی با همین گروه همراهی کرد و در برابر بانک پارسیان موضع گرفت.

### ■ شاید بهتر بود که شما به‌جای اینکه راه استعفا را در پیش بگیرید در موضع خود باقی می‌ماندید و از همان حوزه مسئولیت از عملکرد خود دفاع می‌کردید.

□ همان‌طور که گفتم اشتباه من این بود که با آقای شبیانی در این زمینه مکاتبه نکردم، اما با این حال در

بحرانی که برای بانک پیش آمد و تمام اتهامات متوجه من شده بود، عملکرد دفاعی بدی نداشتم. دفاعی که من از خودم و عملکرد بانک پارسیان داشتم، باعث شد از سه قوه حکم برائت بگیریم. دیوان عدالت اداری به عنوان نماینده قوه قضائیه دو حکم برای ما صادر کرد. یک حکم دستور موقت عدم تشکیل مجمع عمومی بانک برای انتخاب هیئت مدیره جدید تا بررسی پرونده و دیگری دائم که اعلام کرد کار بانک مرکزی خلاف قانون بوده است. سازمان بازرسی کل کشور، هم عملکرد بانک مرکزی در مورد بانک پارسیان را خلاف قانون دانست و هم اعلام کرد مزایده سهام در بورس به صورت غیرقانونی باطل شده است. آقای شیبانی در دادگاه مبارزه با مفاسد اقتصادی علیه من اعلام جرم کرد، اما در این دادگاه هم برای من قرار منع تعقیب صادر شد. در این باره نیز آقای شیبانی بایستی جوابگوی اتهامات ناصواب خود به من باشد.

کمیسیون صنایع و معادن مجلس به عنوان نماینده قوه مقننه در حوزه صنعت کشور، از من برای ارائه توضیح، دعوت کرد (به دلیل اینکه بخشی از سهام پارسیان متعلق به ایران خودرو بود، این کمیسیون از این طریق وارد جریان شد). در آن دوره رئیس کمیسیون سید حسین هاشمی و معاون این کمیسیون دکتر کاتوزیان بود که فرد بسیار متخصص، متعهد و درستکاری است. این کمیسیون، یک کمیته حقیقت یاب گذاشت و این کمیته نیز با بررسی هایی که داشت، تخلفی را برای ما ثبت نکرد. کمیسیون اقتصادی نیز که در آن دوره حجت الاسلام شاهی عربلو ریاست آن را داشت، از من برای ارائه توضیح دعوت کرد. در آن زمان خانم فریده خلعتیری مشاور اقتصادی آن کمیسیون بود و ایشان هم با گزارشی که نوشت از ما سلب اتهام کرد.

قوه مجریه هم هیئت انتظامی بانک ها را که باید در ابتدا تشکیل می شد، پس از صدور حکم محکومیت اخراج مدیران بانک پارسیان تشکیل داد و ما در این هیئت حکم برائت گرفتیم. در این دوره آقای مظاهری رئیس بانک مرکزی شده بودند. روند کار در این هیئت به این صورت است که وقتی حکم داده شد هرکدام از دو طرف می توانند اعتراض کنند. این اعتراض به شورای پول و اعتبار برده می شود و رأی شورای پول و اعتبار نهایی است. در مورد مدیران بانک ها حکم اخراج در نهایت باید به اعضای نخست وزیر یا رئیس جمهور هم برسد. پس از طی همه این مراحل، در نهایت رأی به برائت بانک پارسیان داده شد. باین وجود زمانی که این پیش نویس حکم با آقای مظاهری در میان گذاشته شد، گفته بود اگر حکم برائت داده شود، آبروی بانک مرکزی می رود. در این میان آبروی من به عنوان کسی که به صورت غیرقانونی با او برخورد شده بود، برای ایشان ظاهراً اهمیت نداشت! با همین دلیل قرار شد آن ها بابت کارمزد وام مسکن که ۰/۶ درصد در سال بود، یک تذکر کتبی به ما بدهند. در صورتی که حتی این اتهام هم قابل قبول نبود، چرا که این کارمزد مانند نرخ

سود تسهیلات (که چند برابر نرخ کارمزد است) توسط بانک تعیین می شد. در پایان این تذکر کتبی قید شده که ما اجازه کار در حوزه بانکی را در آینده کماکان خواهیم داشت.

### ■ شنیده شده که بانک مرکزی بخشنامه ای در مورد ساعات کار بانکی داده بود که بانک پارسیان این بخشنامه را اعمال نمی کرد. آیا این موضوع صحت دارد و در اعلام نهایی حکم اثرگذار بود یا خیر؟

□ من چنین موردی را به یاد ندارم. ما با توجه به ساعات کاری ادارات و ترافیک و... ساعات کاری بانک را تعیین می کردیم و این موضوع روی حکم نهایی ما اثر نداشت. برداشت من این است که انتقادهایی که من به عملکرد بانک مرکزی داشتم باعث همه این اتفاقات شد. پیش از جریاناتی که برای بانک پارسیان پیش آمد، زمانی که بحث کاهش اجباری نرخ سود بانکی مطرح بود مصاحبه ای با یکی از خبرنگارهای ما داشتم و در آن اشاره کردم که رئیس بانک مرکزی باید مقامات را نسبت به پیامدهای این مسئله، آگاه کند و اگر مقامات با وجود استدلال های علمی و کارشناسی باز هم مصرّ به انجام این کار بودند، راه استعفا را در پیش بگیرد. این خبرنگاری ماه های بعد و در اوج بحرانی که به وجود آمده بود این گفت و گو را منتشر و به نقل از من عنوان کرد که رئیس کل بانک مرکزی باید استعفا دهد.

### ■ گفته می شود رشد یک باره بانک پارسیان هم دلیلی بود که روی عملکرد این بانک حساسیت ها بالا برود. نظر شما در این مورد چیست؟

□ شاید. پیش از این اتفاقات، زمانی که من در بانک فعالیت داشتم، هر بار گزارشی از عملکرد خود را برای مقاماتی که بعضاً با آن ها ملاقات حضوری داشتم ارسال می کردم. در یکی از این ملاقات ها، یکی از این افراد به من گفت من به شما تبریک می گویم، اما آیا در دنیا هم چنین رشدی در کوتاه مدت برای یک بانک اتفاق افتاده است؟ من در پاسخ گفتم چون در آنجا رقابت قوی است رشد آهسته تر است. وی پرسید شما فکر نمی کنید که با این رشد سریع برای کشور بحران درست می کنید؟ با تعجب پاسخ دادم که من مؤدی نمونه مالیاتی شده ام، ۸ هزار میلیارد تومان تسهیلات داده ام که

زمانی که این پیش نویس حکم با آقای مظاهری در میان گذاشته شد، گفته بود اگر حکم برائت داده شود، آبروی بانک مرکزی می رود. در این میان آبروی من به عنوان کسی که به صورت غیرقانونی با او برخورد شده بود، برای ایشان ظاهراً اهمیت نداشت!

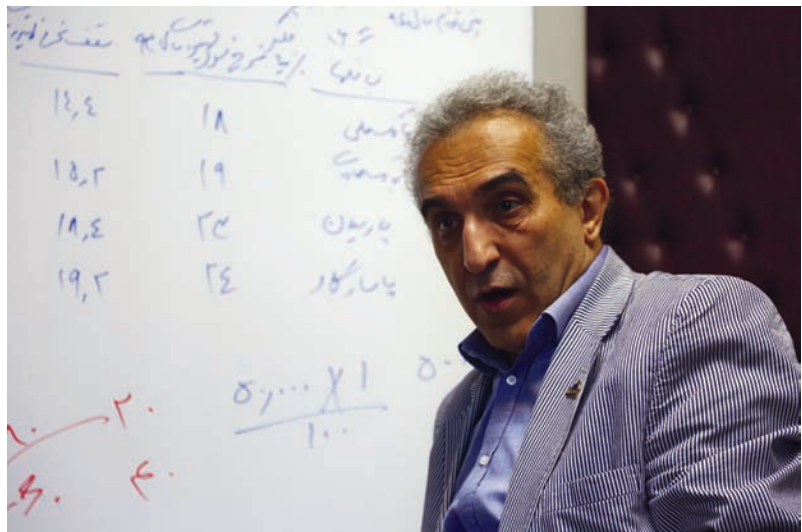
باعث ایجاد اشتغال شده است. سالی ۳۵۰ میلیارد تومان عدم النفع پولی است که به بانک مرکزی داده ام. بر ای ۲۷۰۰ نفر که عمده آنها دارای تحصیلات عالی بوده اند به صورت مستقیم شغل ایجاد کرده ام. شرکت های زیرمجموعه من هم ۱۰۰۰ نفر نیروی کار تقریباً لیسانس به بالا دارند. چگونه با این عملکرد برای کشور بحران ایجاد می کنم؟ وی گفت تو بزرگ شدی و تعدادی ممکن است قوانین و مقرراتی بگذرانند که منطقی و عملی نباشد و مدیریت شما را از این طریق با محدودیت روبرو نمایند و برای بانک بحران ایجاد کنند بنابراین با توجه به بزرگ بودن بانک، این بحران مسلماً به کل کشور تسری پیدا می کند و بهتر بود این قدر رشد نداشتید. دقیقاً همین اتفاق چند ماه بعد برای من به وقوع پیوست.

### ■ پس از حکم برائت، شما به ملاقات آقای احمدی نژاد که آغازگر این بحران بود رفتید. از این جلسه بگوئید.

□ این جلسه قرار بود نیم ساعت باشد، اما در نهایت یک ساعت و نیم طول کشید. مدت کوتاهی در مورد بانک پارسیان صحبت شد و بقیه زمان به گفت و گو در مورد مسائل روز بانکی و پولی کشور گذشت. استنباط من از برخوردهایی که با احمدی نژاد داشتم (فارغ از ویژگی های سیاسی وی) این بود که به لحاظ شخصیتی، فرد بسیار پیگیری بود، فهمیدم بود و آنچه برایش توضیح می دادی، می فهمید. مشکل آقای احمدی نژاد این بود که عمدتاً افرادی را سرکار گذاشت که کوتوله بودند و این افراد اعتماد به نفس لازم را هم نداشتند. در جلساتی که من با ایشان داشتم، توضیحات من را گوش می داد و می فهمید. اتفاقاً در یکی از جلساتی که احمدی نژاد با من داشت پرسید که من برای کنترل نرخ سود بانکی چه کنم؟ من از قبل روی این موضوع فکر کرده بودم و در پاسخ به سؤال آقای احمدی نژاد یک طرح بسیار ساده آماده کرده بودم که در آن جلسه ارائه دادم. در نهایت او گفت که من این طرح را مکتوب کنم و برای اجرایی شدن به دولت بدهم. دو ماه طول کشید تا من این گزارش را به اتفاق بهرام فتحعلی (رئیس هیئت مدیره فعلی یکی از بانک های خصوصی) و مرحوم بیژن رحیمی دانش (مدیر با سابقه سازمان برنامه و بودجه سابق) با ۷ صفحه پیش نویس مصوبه هیئت دولت منضم به آن تهیه کرده و ارائه دادم. در این طرح، نرخ بهره بر اساس هدف گذاری نرخ تورم، تعیین می شد.

در آن زمان گفته می شد نرخ سود بانکی تنها عامل بالا بودن قیمت تمام شده کالا ساخت داخل در کشور است. بر همین اساس استدلال می شد اگر نرخ سود کاهش یابد، تورم نیز کاهش می یابد. من در آن جلسه گفتم این نظریه به چند دلیل اشتباه است. نخست اینکه باید محاسبه کنیم چند درصد قیمت تمام شده کالا در کشور مربوط به نرخ بهره است؛ دوم اینکه وقتی نرخ سود بانکی کاهش می یابد، تقاضا برای وام افزایش پیدا می کند و باید





برای جواب دادن به این تقاضاهای اضافه فکری کرد؛ سوم اینکه افرادی که از سیستم بانکی وام گرفتند به امید کاهش سود بیشتر از بازپس دادن وام‌های خود سر باز می‌زنند. از طرفی چون نرخ سود سپرده نیز کاهش می‌یابد سپرده‌ها از بانک خارج شده و به سمت بازارهای موازی مانند طلا، ارز، مسکن و بورس می‌رود. در اینجا نرخ ارز افزایش می‌یابد و از این طریق نیز هزینه تولید بالا می‌رود و حتی ممکن است کاهش هزینه تولید از طریق کاهش نرخ سود تسهیلات را نیز خنثی کند. در نتیجه همه این موارد، منابع از بانک خارج می‌شود و در مقابل منابعی به بانک وارد نمی‌شود و سیستم بانکی مختل خواهد شد. من به احمدی‌نژاد گفتم شما با این کار فساد را در جامعه بالا می‌برید و مساحت ایران را از ۱ میلیون و ۶۴۸ هزار کیلومتر مربع به ۱ میلیون و ۶۴۸ هزار کیلومتر مکعب تبدیل می‌کنید که این حجم اضافه‌شده همان فساد است که در کل کشور توزیع خواهد شد.

علاوه بر این برای ایشان عملکرد بانک پارسیان را مثال زدم و توضیح دادم که بر اساس صورت‌های مالی، ما هرساله نرخ علی‌الحساب سود سپرده‌های بانکی را که به نوعی هزینه بانک است، افزایش داده‌ایم، در مقابل نرخ سود تسهیلات که درآمد بانک است را کاهش داده‌ایم. اما چون جذب سپرده و وام‌دهی خوبی داشتیم، در نهایت علی‌رغم کاهش مارجین (سود نهایی هر واحد پول)، به دلیل افزایش حجم عملیات بانکی، سود بانک افزایش یافت. در کنار این موارد هم به بخش صنعت از طریق سهل‌البیع کردن تولیدات صنعتی کشور ناشی از اعطای تسهیلات به خریداران محصولات آن‌ها و در حوزه مسکن برای خانه‌دار شدن اقشار متوسط جامعه نیز سرجمع اعتبار کلانی حدوداً با مانده ۵ هزار میلیارد تومان داده شده است، چرا نباید از این تجربیات استفاده کنیم. وی این حرف‌ها را می‌شنید و ظاهراً می‌پذیرفت.

■ شما مطرح کردید که احمدی‌نژاد یک فرد فهیم بود اگر موضوعی به او گوشزد می‌شد، درک می‌کرد. در همین

**جریان نرخ سود بانکی بارها انتقاداتی به این عملکرد وارد شد و مطمئناً آقای شیبانی هم نسبت به پیامدهای این سیاست هشدار داده بود. در سایر سیاست‌های اقتصادی نیز منتقدان همواره نسبت به پیامدهای منفی این سیاست‌ها هشدار داده بودند، چطور احمدی‌نژاد این روش‌های غلط را به اجرا می‌گذاشت یا پیگیری می‌کرد؟**

□ در علم اقتصاد گفته می‌شود برای اجرای سیاست انقباضی، نرخ سود بانکی باید بالا برده شود و اگر در شرایط تورمی دست به کاهش نرخ سود بانکی بزنیم فاجعه‌بار است. حتماً مسئولان وقت بانک مرکزی این را بلد بودند، اما مهم چگونه پیاده کردن این دانسته‌هاست. فکر خوب داشتن برای هر موضوعی ۲۰ تا ۳۰ درصد اهمیت دارد. وزن اصلی، مربوط به این است که فرد توانایی اجرایی کردن ایده‌ها را داشته باشد. ممکن است فردی در حوزه اجرایی، فکرهای خوبی داشته باشد، اما نتواند آن را به اجرا درآورد. مدیر باید توانمندی این را داشته باشد که وقتی قطار در حال حرکت است آن را تعمیر کند. این مسئولان باید مقامات بالاتر از خود را نسبت به پیامد این سیاست‌ها قانع می‌کردند، آقای احمدی‌نژاد با این مخالفت‌های کارشناسان دولت را می‌پذیرفت یا نه. اگر قبول می‌کرد که سیاست‌های اشتباه اجرا نمی‌شد، اگر هم نمی‌پذیرفت، مسئولان راه استعفا را در پیش می‌گرفتند. یک عالم نمی‌تواند به علم خود خیانت کند.

■ آقای دانش جعفری می‌گفت وقتی برای رئیس‌جمهور توضیح می‌دادیم که تزریق ۶۰ میلیارد دلار نفتی به اقتصاد، تورم ایجاد می‌کند، این مسائل را درک نمی‌کرد.

□ من در مورد شخصیت او صحبت نمی‌کنم، اما در آن جلسه من درک کردم که توضیحات من را فهمید و پذیرفت و حتی دو بار بعد هم از من پیگیری کرد که این طرح به کجا رسید. بزرگ‌ترین

ضربه زندگی من را احمدی‌نژاد به من زد، اما باید صادقانه به این ویژگی‌های او هم اذعان داشت.

■ شاید این یک شگرد بود، به طوری که هم‌زمان هم طرح شما را می‌پذیرفت و هم آن را به دست بررسی در گروه‌هایی می‌داد که می‌دانست مشمول زمان می‌شد و در نهایت هم که طرح شما پذیرفته نشد.

□ من به شما حق می‌دهم که چنین قضاوتی داشته باشید و شاید هم درست باشد، اما با شناختی که من از افراد در تجربه، به دست آورده‌ام به نظرم اگر مشورت درستی به او داده می‌شد اوضاع متفاوت بود. در مورد طرحی که من پیشنهاد دادم، وی این طرح و مزایای آن را می‌فهمید و من اگر مسئول بودم یا این طرح را تا انتها پیاده می‌کردم یا استعفا می‌دادم؛ اما احمدی‌نژاد چنین افرادی را در اطراف خود نداشت. من به ایشان گفتم که شما روزی چند بار با وزرا یا معاونان خود دعوا می‌کنید؟ پاسخ داد که این‌ها جرأت نمی‌کنند حرف مخالفی بزنند و مشکل هم همین‌جا بود. در همه دولت‌ها رسم است که وزرا برای تعیین معاونان خود با رئیس‌جمهور مشورت می‌کنند، اما در مورد دولت قبل، خود رئیس‌جمهور معاون وزارتخانه تعیین می‌کرد. من این انتقاد را با خود آقای احمدی‌نژاد هم مطرح کردم و گفتم شما همان معاون را به عنوان وزیر تعیین کن، اما اجازه بده او خودش معاون را تعیین کند. معاون وزارتخانه‌ای که رئیس‌جمهور آن را تعیین کند دیگر معاون وزیر نیست بلکه در حقیقت معاون رئیس‌جمهور است. من همه این انتقادات را با او مطرح کرده بودم باین وجود، وی من را برای چند پست پیشنهاد داده بود و یکی از دلایلی که آن منصب‌ها را نپذیرفتم، همین موضوع بوده است.

■ این موضوع در مناظره‌های انتخاباتی هم مطرح شد و مهندس موسوی در خطاب به آقای احمدی‌نژاد بدین مضمون گفتند که شما رئیس بانک پارسیان را ابتدا لجن مال می‌کنید و سپس ایشان را مشاور خود می‌کنید. گویا شما را برای ریاست بانک مرکزی پیشنهاد داده بود اما نپذیرفتید.

□ بله. من هم در آن شب با خانواده در حال دیدن مناظره بودیم که این جمله از طرف آقای مهندس موسوی عنوان شد و بعدها شنیدم که آقای کروبی هم در یکی از برنامه‌های تبلیغات رادیویی خود در این زمینه صحبت کرده‌اند.

در مورد ریاست بانک مرکزی این سمت را به صورت غیرمستقیم به من پیشنهاد داده بودند. من در مشورت‌هایی که با دوستان داشتم به این نتیجه رسیده بودم که بستر برای فعالیت من آماده نیست و خودم هم متعقل شده بودم، اما امروز فکر می‌کنم تصمیم اشتباهی گرفتم. فکر می‌کنم اگر مسئولیتی را در دولت می‌پذیرفتم، می‌توانستم به راحتی در حوزه خودم کار بکنم. در نهایت اگر این پیشنهاد

را می‌پذیرفتم و بعد می‌دیدم که نمی‌توانم ایده‌های خود را پیاده کنم، استعفا می‌دادم. اینکه از ابتدا مسئولیت را قبول نکردم فکر می‌کنم یکی از اشتباهات من بود.

### ■ پیشنهاد دیگری که آقای احمدی‌نژاد به شما داد این بود که به صورت دائم به بانک پارسیان بازگردید، چرا این پیشنهاد را نپذیرفتید؟

□ این اشتباه دیگر من بود. پس از اتفاقاتی که برای بانک پارسیان افتاد، از نظر روحی آمادگی پذیرش این سمت را نداشتم. من به‌مثابه یک دانش‌آموز، محصل خوبی بودم و رتبه خوبی داشتم، انتظارم این بود که اگر اشتباهی هم هست فرصت جبران در شهر بوم‌رما را داشته باشم، اما این‌ها به یک‌باره در خرداد من را مردود اعلام کردند. زمانی است که ما یک اقدام مثبت انجام می‌دهیم، اما کسی تجلیل نمی‌کند در این مورد جای بحث نیست، اما گاهی بدون آنکه کار اشتباهی کرده باشیم برخورد منفی با ما می‌شود. این اتفاقی بود که برای من افتاد و من در آن شرایط روحی، نمی‌توانستم مسئولیتی را دائمی بپذیرم.

### ■ طرحی که شما برای کاهش سود بانکی به دولت پیشنهاد دادید چه بود؟

□ پیشنهاد من این بود که ما باید در گام نخست رقابتی بودن سیستم بانکی را حفظ و تقویت کنیم. از سال ۸۰ که سیستم بانکی غیردولتی، رقابتی شده بود، نرخ سود تسهیلات در بازار غیررسمی به شدت کاهش یافت. پیش از آن نرخ نزول‌خواری در بازار آزاد تا ۷۰ درصد در سال هم رسیده بود، اما با فعالیت بانک‌های خصوصی، نرخ نزول‌خواری به ۳۵ تا ۴۰ درصد رسید. برای حفظ سیستم رقابتی بانکی، دولت تنها بدون دخالت مستقیم مجاز است که نرخ سود تسهیلات را کنترل و پایش کند و تعیین نرخ سود سپرده را به عهده بانک بگذارد. دولت باید در پایان هر سال هدف‌گذاری خود را برای نرخ تورم در سال بعد مشخص کند. همچنین آمار از میانگین نرخ سود مؤثر تسهیلات بانکی سال گذشته برای هر بانک و به صورت واقعی، جداگانه تهیه کند. بر این اساس محاسبه می‌شود که نسبت سود تسهیلات هر بانک در هر سال به نرخ تورم آن سال چقدر بوده است. این نسبت سقف نرخ سود تسهیلات برای سال آینده هر بانک خواهد بود. به‌طور مثال فرض کنید در سال ۹۳ نرخ تورم ۲۰ درصد بوده است و دولت بنا دارد تورم را در سال ۹۴ به ۱۶ درصد برساند و درعین حال می‌خواهد نرخ سود تسهیلات بانکی را هم بر همین اساس نگهدارد. برای این منظور دولت آمار میانگین نرخ مؤثر سود تسهیلات بانک‌ها در سال ۹۳ را از آن‌ها می‌گیرد. فرض کنید بانک الف ۲۱ درصد و بانک ب ۲۳ درصد سود تسهیلات می‌گیرد. با یک محاسبه ساده از این آمار مشخص می‌شود اگر بانک الف در شرایط تورم ۲۰ درصدی، ۲۱ درصد سود تسهیلات می‌گیرد در شرایط تورم ۱۶ درصدی باید ۱۶/۸ درصد سود

بگیرد و ۴/۲ از سود تسهیلات کم کند. با همین روش نرخ سود تسهیلات برای بانک ب ۱۸/۴ درصد تعیین می‌شود. این بانک باید ۴/۶ درصد از سود تسهیلات خود کم کند. با این روش هم سود تسهیلات با یک معیار مشخص و با در نظر گرفتن شرایط بانک تعیین می‌شود و هم در بلندمدت نرخ سود تسهیلات همه بانک‌ها به هم نزدیک شده و در حاشیه‌ای نزدیک به نرخ تورم حرکت می‌کند. تعیین نرخ سود سپرده نیز به عهده بانک است که بر اساس معیارهای خود این سود را تعیین می‌کنند. در این میان دولت هم مسئولیت دارد که نرخ تورم را به میزان در نظر گرفته‌شده برساند، در غیر این صورت باید هزینه تحمیل‌شده به بانک را پردازد. برای این منظور باید حساب شود که هر یک درصد تفاوت بین تورم هدف‌گذاری‌شده و واقعی چه میزان آثار مالی برای بانک‌ها دارد و بر این اساس برای بانک‌ها جبران مافات کند. با این سیستم هر نهادی نسبت به وظایفی که دارد مسئولیت‌پذیر می‌شود و هزینه ناکارآمدی احتمالی خود را می‌پردازد.

افزون بر این باید بانک مرکزی نیز حقوق بانک‌ها را رعایت کند. در دوره‌ای که من در بانک پارسیان مسئولیت داشتم، ۱۷ درصد منابع بانک به‌عنوان سپرده قانونی نزد بانک مرکزی نگهداری می‌شد. با توجه به اینکه در آن زمان قیمت تمام‌شده پول حدود ۲۰ درصد در سال بود، ما از بانک مرکزی می‌خواستیم حداقل به میزان قیمت تمام‌شده به ما سود بدهد، اما سودی که بانک مرکزی برای سپرده قانونی پرداخت می‌کند، تنها یک درصد در سال بود که متأسفانه این رویه ناصواب تا آنجایی که خیر دارم، در حال حاضر نیز استمرار دارد. اگر بانک مرکزی این سود را به بانک‌ها پرداخت کند، خودبه‌خود نرخ سود تسهیلات بانکی هم کمتر می‌شود. بانک مرکزی به دو دلیل از بانک‌ها سپرده قانونی می‌گیرد. نخست، جلوگیری از اعطای تسهیلات توسط سیستم بانکی در سقف سپرده‌های جمع‌آوری‌شده هر بانک باهدف پایین آمدن ریسک نقدینگی بانک و دوم، تنظیم سیاست‌های پولی و بانکی کشور به منظور کنترل تورم. هرچند که بانک مرکزی از طریق انتشار اوراق مشارکت نیز می‌تواند در جهت جمع‌آوری نقدینگی برای کاهش تورم، اقدام کند. در روش انتشار اوراق، سود اوراق مشارکت مستقیماً توسط بانک مرکزی تأمین می‌شود. به همین دلیل اگر جمع‌آوری نقدینگی به صورت غیرمستقیم توسط سیستم بانکی کشور انجام شود و درنهایت در

اختیار بانک مرکزی قرار گیرد، بایستی حداقل قیمت تمام‌شده آن که بر دوش سیستم بانکی کشور است، توسط بانک مرکزی تأمین شود، اما در عمل بانک مرکزی نه‌تنها سود نقدینگی ناشی از سپرده‌های قانونی را در وجه سیستم بانکی پرداخت نمی‌کند، بلکه این وجوه را (که قیمت تمام‌شده آن برای بانک مرکزی ۱ درصد است) به میزان مثلاً ۴ درصد به بانک‌های تخصصی مانند بانک صنعت و معدن، بانک مسکن و بانک کشاورزی به‌عنوان تسهیلات می‌دهد و این بانک‌ها نیز نسبت به پرداخت تسهیلات به پروژه‌های اولویت‌دار با نرخ ترجیحی مثلاً ۷ درصد اقدام می‌کنند. این یک فاجعه است. چرا که اگر قرار بود جمع‌آوری نقدینگی کشور از طریق اعمال سپرده قانونی به‌منظور کاهش نرخ تورم باشد، چرا بانک مرکزی این وجوه را دوباره صرف اعطای تسهیلات به صورت غیرمستقیم می‌کند. آیا بانک‌ها نمی‌توانستند خودشان تسهیلات بدهند؟ اگر جمع‌آوری نقدینگی به‌منظور تنظیم سیاست‌های پولی است، چرا دوباره بازتوزیع می‌شود؟ با نرخ‌هایی که در بالا گفته شد، در نتیجه این عملکرد، بانک‌های عامل حداقل با ۱۹ درصد زیان (کسری) در سال برای سپرده قانونی تودعی خود نزد بانک مرکزی روبرو می‌شوند و در مقابل بانک مرکزی و بانک‌های تخصصی با ۳ درصد سود اضافی مواجه می‌شوند. آقای احمدی‌نژاد این پیشنهاد را پذیرفت و به کمیته بازنگری قوانین پولی و بانکی فرستاد، اما نتیجه‌ای نگرفت.

### ■ با توضیحاتی که شما در مورد اطرافیان ایشان دادید قابل پیش‌بینی بود که به نتیجه نمی‌رسد؟

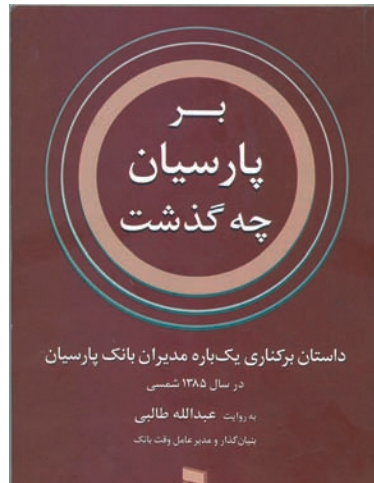
□ در آن دوره افرادی در دولت بودند که با وجود آنکه تحصیلات حوزه پولی و بانکی داشتند، اما به اقتصادی عمل کردن سیستم بانکی اعتقادی نداشتند و در نتیجه این پیشنهادها راه به‌جایی نبرد. این طرح در زمان حاضر هم که دولت سیاست کاهش نرخ تورم و کاهش نرخ سود بانکی را در دستور کار دارد با اعمال همین فرمول عملی است. تا زمانی که با شما صحبت می‌کنم و با گذشت دو سال از دوره مدیریت دولت یازدهم، هیچ پروژه فراگیری در رابطه با شیوه تعیین دینامیک سود بانکی مشاهده نمی‌شود و مدیران حوزه اقتصادی این دولت نیز مشابه دولت دهم به‌صورت مکانیکی در تعیین نرخ سود بانکی پافشاری می‌کنند.

### ■ شما به حفظ رقابت بانکی تأکید دارید. در چند سال اخیر تعداد بانک‌های خصوصی بسیار افزایش یافته است، اما این موضوع به رقابتی شدن نینجامیده و تنها سرمایه‌داری مالی را رونق داده است.

□ در پیش از انقلاب ۳۶ بانک خصوصی داشتیم، درحالی که تا آنجایی که به یاد می‌آورم، کل نقدینگی کشور نزدیک و کمتر از ۲۰۰ میلیارد تومان بود. وقتی آقای خاتمی دولت را به آقای احمدی‌نژاد تحویل داد نقدینگی سیستم بانکی

حدود ۷۰ هزار میلیارد تومان شد. زمانی که آقای احمدی نژاد دولت را به آقای روحانی تحویل داد حجم نقدینگی به بالای ۵۷۰ هزار میلیارد تومان رسید و در حال حاضر نقدینگی حدود ۸۵۰ هزار میلیارد تومان است. به تناسب این نقدینگی باید سیستم بانکی هم رشد کند. مشکل تعداد بانکها نیست، مشکل مؤسسات مالی است که بدون مجوز و ضابطه رشد کرده‌اند. دولت باید فعالیت این مؤسسات را کنترل کند. به یاد دارم اولین شعبه استانی بانک پارسیان به صورت تصادفی در کرمان افتتاح شد. زمانی که من برای افتتاح به کرمان رفته بودم، دیدم در یک خیابان شعب مختلف مؤسسات قرض الحسنه دایر بود؛ مانند راسته بازار طلافروشان. دولت باید با رشد این مؤسسات برخورد کند. برای این کار می‌تواند برای سود سپرده‌های این مؤسسات مالیات‌های سنگین تعیین کند و با این سیاست آن‌ها مجبور به کسب مجوز از بانک مرکزی خواهند شد و نقدینگی هم از این مؤسسات خارج می‌شود. ابزار اجرایی آن هم ساده است. در حال حاضر سهامداران عمده بانکها، خودشان وام گیرندگان بزرگ از سیستم بانکی هستند که باید با این فرآیند برخورد کرد. مشکل اینجاست که نهادهای نظارتی خودشان در این مؤسسات سهم دارند و به همین دلیل برخورد قاطع با آن‌ها نمی‌شود. در کدام یک از اقتصادها، نهادهای عمومی غیر پاسخگو به دولت در اقتصاد دخالت می‌کنند؟ در ایران این نهادها بانک، بیمه، نیروگاه، پتروشیمی، مجتمع‌های تجاری و... را در اختیار دارند. این موضوع باعث از بین رفتن رقابت می‌شود. دولت از یک طرف شعار خصوصی سازی می‌دهد و از طرف دیگر این نهادهای شبه دولتی در حال بزرگ شدن هستند.

این مشکلات در دولت فعلی هم ادامه پیدا کرده و دولت باید در کنار تلاشی که برای رفع تحریم‌ها کرده است به فکر حل این مشکلات اقتصادی داخلی نیز باشد. در حال حاضر نقدینگی در اختیار بخش صنعت قرار نمی‌گیرد، حجم مطالبات معوق بانکی بالاست، اما مسئولان اقتصادی اقدام یکپارچه و قابل توجهی برای حل این مشکلات انجام نداده‌اند. در حوزه مالیاتی نیز به نظر می‌رسد هنوز فساد بسیار بالاست. قوانین در کشور ما معده و بسیار پیچیده است و به همین دلیل هر کس تفسیر خود را از قانون دارد و در نتیجه فساد و مشکلات بالا می‌رود. قانون باید آن قدر ساده باشد که کسی نتواند از آن اجتهاد شخصی داشته باشد. در حوزه سیاست‌های پولی دولت در برخی موارد همان روش‌های دولت قبلی را پیگیری می‌کند. بورس ما هم دچار مشکل شده است. در حال حاضر برای سهامی که در بورس خرید و فروش می‌شود کارمزد کارگزاری، کارمزد بورس و مالیات مقطوع از معامله گرفته می‌شود، اما این خرید و فروش در بازار ثانویه به حساب شرکت سرمایه‌پذیر چیزی اضافه نمی‌کند. آیا نمی‌شود حالا که وضعیت نگاه‌های اقتصادی خوب



نیست، یک مالیات اندک دیگر بر این معاملات وضع کنیم و درآمد آن به حساب همان بنگاه اقتصادی که سهام آن در بورس معامله می‌گردد واریز شود؟ این مبلغ به سرمایه شرکت‌ها اضافه شده و در نهایت وقتی وضعیت بنگاه‌ها بهتر شد صاحبان سهام هم منتفع می‌شوند. از این طریق بین بازار ثانویه و بازار اولیه ارتباط برقرار شده و بخشی از مشکل نقدینگی بنگاه‌ها حل می‌شود. این‌ها راه‌حل‌های ساده‌ای است که می‌توان به راحتی اجرایی کرد. علاوه بر این می‌توان به بانک‌ها گفت که در یک چارچوبی به افرادی که می‌خواهند در بازار سرمایه فعالیت کنند، تسهیلات بدهند. به این صورت که مثلاً ۲۰ درصد فرد سرمایه‌گذار بیاورد و بانک هم ۸۰ درصد سرمایه را تأمین کند اما در سود مثلاً ۴۰ درصد به فرد برسد و ۶۰ درصد به بانک. در مقابل فرد باید نرخ سود مشخصی را تضمین کند. از این طریق بازار پول به بازار سرمایه متصل می‌شود و در بازار سرمایه نیز طبق طرح نخست، بازار ثانویه به بازار اولیه کمک می‌کند. خلاصه اینکه باید ابزارهای مالی توسط دولت تعبیه شود تا از این طریق بازارهای سرمایه (اعم از اولیه و ثانویه) و بازارهای پولی به همدیگر کمک کنند تا سینرژی ایجاد شده، ارتقاء آن بازارها را به دنبال داشته باشد.

دولت باید توجه کند که با رفع تحریم‌ها برخی مشکلات اقتصادی حل می‌شود اما هم‌زمان باید هوشیاری خود را هم بالا ببرد. یکی از مواردی که باید در حال حاضر دولت به آن توجه کند، هجوم خارجی‌ها به بورس است. این‌ها می‌توانند با هم به بورس هجوم بیاورند و شاخص را بالا بکشند و یک‌باره هم از بورس بیرون بروند و ضرر هنگفتی به کشور برسد. باید سیاست‌گذاران برنامه‌ای داشته باشند که سرمایه‌گذاران خارجی بیشتر در بازار اولیه بورس سرمایه‌گذاری کنند نه ثانویه و مکانیسم‌های جانی برای کنترل سرمایه‌گذاری خارجی در بازار ثانویه را تعبیه کنند.

■ در پایان اگر نکته‌ای باقی مانده است، با خوانندگان ما در میان بگذارد.

□ من این کتاب را نوشتم تا بتوانم تجربه‌ها، خطاها و دستاوردهای خود را در اختیار دیگران قرار دهم. علاوه بر این تاریخ ما در مورد این موارد سیاسی اقتصادی فقیر است و بر این اساس من این مورد را شرح دادم تا اگر مدیر دیگری هم به این مشکلات دچار شد، بداند که چگونه با این بحران‌ها برخورد کند. دلیل دیگر این بود که به افرادی که در حاکمیت مسئولیت نظارتی دارند بگویم دخالت در امور در تضاد با وظایف نظارتی است. علاوه بر این، به مسئولان هشدار بدهم اطلاعات منفی که در مورد افراد اعم از حقیقی یا حقوقی به آن‌ها می‌رسد یک بررسی اولیه داشته باشند و بعد اقدام کنند.

یکی از مواردی که من در تجربه کاری به آن برخورد کردم این بود که بعد از توکل به خدا، تنها باید به خودم متکی باشم. به‌طور مثال در مورد یکی از بانک‌های خصوصی، زمانی که افتتاح شد، من ۵۰ میلیون تومان از سهام آن را در زمان تأسیس آن بانک شخصاً خریداری و در جلسه مجمع مؤسس آن بانک هم شرکت کردم تا افراد دیگر ببینند اگر چه ما رقیب هستیم اما رفیق هم هستیم. من تمام تجربیات خود را در اختیار مدیرعامل آن بانک قرار دادم تا حداقل اشتباهاتی که من در شروع کار مرتکب شده بودم، انجام ندهد، اما زمانی که این مشکلات برای من پیش آمد نه تنها کمکی از این دوست سابق به من نشد بلکه از مجراهایی به دیوان عدالت اداری این پیام را داده بود که اگر حکم برائت ایشان را بدهید با اینکه حق با طالبی است آبروی بانک مرکزی می‌رود و به همین دلیل حکم به نفع ایشان ندهید!

بعد از این اتفاقات این سؤال همیشه با من بود چرا من که تلاش داشتم وظایف و تکلیف خود را به بهترین شکل انجام دهم و قوانین را رعایت کنم و سعی کردم خطا نروم، باید چنین سرنوشتی داشته باشم؟ بعدها به این نتیجه رسیدم که شاید خداوند می‌خواست من را تکان دهد که به خودم غزه نشوم و یاد آیه ۲۱۶ سوره بقره افتادم که می‌گوید: «... وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا سَيِّئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا سَيِّئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» بسا چیزی را خوش ندارید و آن برای شما بهتر است و بسا چیزی را دوست دارید و آن برای شما بدتر است و خدا بهتر می‌داند.

در خاتمه به نظر می‌رسد انتشار این کتاب تا حدودی توانسته امر شفافیت استقلال رأی قوای حاکمیتی کشور به‌ویژه قوه قضائیه را به اتحاد جامعه منعکس کند. استقلال رأی هرکدام از قوا به‌نوبه خود می‌تواند موجب افتخار و مباهات در راستای تأمین امنیت کسب‌وکار و سرمایه‌گذاری پایدار در کشور باشد. ■



# آزمون و خطای مکرر منابع را می‌بلعد

## گفت‌وگو با میکائیل عظیمی درباره ملی شدن صنایع

سماحه گلاب: عزت‌الله سحابی، صدر حاج سید جوادی، میرمصطفی عالی‌نسب، محمود احمدزاده هروی، علی‌اکبر معین‌فر و مصطفی کتیرایی؛ این اسامی که هر کدام بخشی از تاریخ سیاسی، اقتصادی معاصر را پدک می‌کشند، با یک قانون مهم اقتصادی پس از انقلاب گره خورده‌اند، قانون «حفاظت و توسعه صنایع ایران».

در تیرماه سال ۵۸ شورای انقلاب قانونی را به تصویب رساند که به‌موجب یکی از بندهای آن، اموال بیش از ۵۳ نفر از فعالان صنعتی و اقتصادی کشور ملی اعلام شد. فعالانی که برخی از آن‌ها متواری بودند، برخی به فساد و زدوبند شهرت داشتند، اما برخی از آن‌ها نیز از پایه‌گذاران صنایع مهم در کشور بودند و حتی از معتمدین انقلابیون به‌شمار می‌رفتند. منتقدان این قانون معتقدند با این مصوبه شورای انقلاب، روند توسعه صنعتی ایران متوقف شد و صنایع نوپای کشور نابود شدند. آن‌ها دلیل تصویب این قانون را تفکرات غالب چپ پس از انقلاب می‌دانند و معتقدند تصمیم‌گیران در این جو فکری، سیاستی را اتخاذ کردند که در نهایت زیان آن به همه کشور رسید. باین حال در برابر این روایت غالب، دیدگاه دیگری نیز وجود دارد که معتقد است قانون حفاظت و توسعه نه تنها نابودکننده صنایع کشور نبود، بلکه در نهایت به نجات صنعت در شرایط ابتدایی انقلاب انجامید؛ اما به‌راستی کدامیک از این دو به واقعیت نزدیک‌تر است؟

میکائیل عظیمی، استاد سابق دانشگاه سمنان، در کتاب «روایت‌سازمانی که بود» تلاش کرده به این پرسش، پاسخ بدهد. عظیمی با استناد به آمار و اطلاعات محدود به‌جامانده از آن دوره و گفت‌وگو با افراد منتقد و موافق این قانون، تصویری از شرایطی که صنایع در ابتدای انقلاب داشتند، ارائه می‌دهد و بر اساس همین آمار و مستندات نتیجه می‌گیرد که اگر قانون حفاظت و توسعه صنایع نبود، صنایع ایران وضعیت بسیار بدتری پیدا می‌کردند. وی ضمن پذیرش این موضوع که در اجرای این قانون در مواردی اشتباهاتی هم صورت گرفته که قابل دفاع نیست، تأکید می‌کند اگر دولت چنین اقدامی انجام نمی‌داد شرایط بسیار بدتری در انتظار صنایع بود. آنچه در ادامه می‌آید، متن گفت‌وگوی ما با این استاد اقتصاد توسعه درباره ملی شدن صنایع است.



### ■ به‌عنوان نخستین پرسش، انگیزه شما برای مطالعه و پژوهش روی قانون حفاظت و توسعه صنایع ایران چه بود؟

□ خوشحالم از اینکه این گفت‌وگو در نشریه چشم‌انداز ایران به چاپ می‌رسد. این نشریه به‌عنوان یک نشریه راهبردی جای خود را در مطبوعات ایران پیدا کرده است و در حال حاضر نیز موضوعی که در بین مطبوعات کمتر دیده می‌شود همین نگاه استراتژیک است که خوشبختانه چشم‌انداز ایران تاکنون این رویه را دنبال کرده است.

من سال‌ها پیش با مرحوم هدی صابر همکاری داشتم. ایشان به شیوه کار مطالعه تاریخی به صورتی که اسیر مکتوبات هم نباشیم تأکید زیادی داشت. متأسفانه سنت مکتوب در ایران بسیار ضعیف است و مستندسازی از مکتوب نیز ضعیف‌تر است و حتی می‌توان گفت در برخی حوزه‌ها هیچ اطلاعاتی در دسترس نیست. در این شرایط باید وقت را مغتنم شمرد و با افرادی که دوره‌ای را تجربه کرده‌اند و با

پدیده‌ای دست‌وپنجه نرم کرده‌اند، گفت‌وگو کرد. آشنایی من با آقای صابر این جرقه را در ذهنم ایجاد کرد که می‌توان از این روش به مطالعه اقتصاد پرداخت و ای بسا دستاوردهای بهتری هم از شیوه‌های مرسوم داشت.

درباره ضرورت مطالعه این موضوع، نیز همان‌طور که در مقدمه کتاب توضیح داده‌شده است دو جنبه موردتوجه بود: نخست، روش کار و دوم موضوع. در مورد روش باید گفت که برای انجام هر پژوهشی نیاز به مستندات است. متأسفانه باید به تحقیق بگویم بسیاری از تصمیمات در کشور که به سرنوشت تک‌تک ما گره خورده، به شکلی اتخاذ می‌شوند که پشتوانه شواهد واقعی آن تصمیم، مورد تردید است. یک تصمیم یا سیاست‌گذاری باید بر مبنای یک رابطه علت و معلولی باشد، این در حالی است که بسیاری از تصمیمات در کشور بر اساس برداشتهای شخصی و تجارب محدود کارشناس یا سیاست‌گذار بوده و معلوم نیست در واقعیت چقدر پایه و اساس

داشته باشد. این رویه از نظر من کاملاً غیرعلمی است. درست است که در علوم اجتماعی مانند فیزیک یا علوم طبیعی مصادیق و شواهد نداریم و ماهیت شواهد در این دو حوزه علم، متفاوت است، اما این گزاره صحیح نباید باعث سوءاستفاده باشد و بگویم که ما هیچ مصداق یا شاهدی نداریم. در این حالت مرز بین علم و غیرعلم مشخص نمی‌شود و ما به‌جای علم، دچار «خیال‌بافی» می‌شویم. من در این کتاب تلاش کردم این رویه را نقض کنم و به‌صورت علمی روی موضوع کارکنم.

نکته دوم، موضوع موردپژوهش است. به‌استناد صحبت‌ها و گفت‌وگوهایی که در این کار انجام دادم، تمام افراد معتقد بودند که یکی از مهم‌ترین تصمیم‌های اقتصادی پس از انقلاب، قانون حفاظت و توسعه صنایع بوده است. زمانی که ما چنین وزن و اهمیتی به یک قانون می‌دهیم، این انتظار وجود دارد که اطلاعات و منابع در مورد آن زیاد باشد و بحث‌ها و اظهارنظرهای بسیاری در این حوزه صورت

گرفته باشد. با این وجود در این حوزه، جای کار جدی واقعاً خالی بود و تنها یکسری مطالب پراکنده و نوشته‌های ژورنالیستی وجود داشت. در حقیقت به اندازه سهمی که این قانون در اقتصاد ایران داشته به آن پرداخته نشده است. به همین دلیل به دنبال آن رفتم که تا جایی که می‌توانم این رخداد را ثبت کنم. در نتیجه این کتاب دو بخش دارد، در بخش نخست، تلاش‌های انجام‌شده، به ثبت رسید و در بخش دوم نیز قضاوت‌های شخصی در مورد قانون آورده شده است. در بخش اول تنها می‌توان گفت که چه چیز بوده یا چه چیز وجود نداشته است. در واقع بحث صادق بودن یا نبودن روایت مطرح است؛ اما در بخش دوم، بحث طولانی‌تر است و هر کس می‌تواند قضاوت خود را داشته باشد.

نکته مهمی که توجه به آن ضروری است این است که ما در ایران یادگیری جمعی نداریم. در نتیجه از یک سوراخ چند بار گزیده می‌شویم و به همین دلیل خطاهای تکراری داریم. به دلیل فقدان یادگیری جمعی است که وقتی پشت میز تصمیم‌گیری می‌نشینیم فکر می‌کنیم برای اولین بار است که با چنین وضعیتی روبرو هستیم؛ اما اگر مستنداتی از آنچه در گذشته انجام‌شده و نتایج آن داشته باشیم، روند تصمیم‌گیری متفاوت خواهد بود. البته باید به جنبه دیگر موضوع نیز توجه کرد. چون مستندسازی در کشور ما ضعیف است، وقتی کسی در مقام تصمیم‌گیری قرار می‌گیرد، دستگاهی وجود ندارد که به وی اطلاعات بدهد و در نتیجه دچار آزمون‌وخطا هستیم که پیامد نهایی آن اتلاف منابع است. من سعی کردم در این کتاب یک حلقه‌ای از این زنجیره را بپرکنم.

■ شما در این کتاب در ابتدا یک تصویر از شرایط ابتدایی انقلاب ارائه می‌دهید و بر این اساس تأکید می‌کنید آنچه تحت عنوان ملی شدن صنایع در قانون حفاظت و توسعه صنایع انجام‌شده، به نوعی بهینه دوم تصمیم‌گیران در آن شرایط و پاسخی به مشکلات موجود بود. حال پرسش اینجاست با توجه به شناختی که از افراد تصمیم‌گیر در این حوزه وجود داشت و البته نوع تفکرات چپ غالب در آن دوره، آیا بهینه اول سیاست‌گذاران، متفاوت از این بهینه دوم بود؟ به عبارت دیگر آیا می‌توان این تصمیم را تنها ناشی از شرایط و اجبار دانست؟

□ من زمانی که نگارش کتاب را به پایان رساندم برای چند نفر به صورت شفاهی نکات مهم را مطرح می‌کردم و از نظرات آن‌ها متوجه می‌شدم که چه بخش‌هایی به توضیح بیشتر یا تغییر کلمات نیاز دارد. بحث بهینه اول و بهینه دوم هم محصول چنین بحث‌هایی بود. هدف اصلی من این بود که خواننده را متوجه این موضوع کنم که ما همواره نمی‌توانیم خودمان را با ایده‌آل‌ها تطبیق دهیم. اگر ما بخواهیم فقط چشم به ایده‌آل‌ها بدوزیم، این بهینه اول ماست؛ اما دنیای ما دنیای واقعیت‌ها و محدودیت‌هاست. در نتیجه باید بپذیریم که همواره نمی‌توانیم خود را به نقطه ایده‌آل برسانیم و باید آگاهی و آمادگی آن را داشته باشیم که خود را تعدیل کنیم و از برخی

اگر ما بخواهیم فقط چشم به ایده‌آل‌ها بدوزیم، این بهینه اول ماست؛ اما دنیای ما دنیای واقعیت‌ها و محدودیت‌هاست. در نتیجه باید بپذیریم که همواره نمی‌توانیم خود را به نقطه ایده‌آل برسانیم و باید آگاهی و آمادگی آن را داشته باشیم که خود را تعدیل کنیم

اولویت‌ها برای حفظ برخی دیگر دست‌برداریم که این انتخاب، بهینه دوم ماست. با همین ادبیات و در پاسخ به این پرسش باید گفت، ملی کردن صنایعی که زمانی به صورت خصوصی اداره می‌شدند، یک امر غیرعادی است. اگر شرایط عادی بود، انقلاب نشده بود، صاحبان صنایع نرفته بودند، مطالبات کارگری در آن سطح و با آن شکل مطرح نبود، چپ‌های نفوذی فعالیت نداشتند، نظام سیاسی جا به جا نشده و شرایط عادی بود، دولتی که اقدام به این کار می‌کرد، یک رفتار غیرعادی بروز داده بود. هیچ‌یک از افرادی که با آن‌ها صحبت شده است و هیچ متنی که من به آن‌ها دسترسی داشتم، این اتفاق را یک اتفاق عادی ارزیابی نمی‌کنند. زمانی که ما با یک پدیده غیرعادی روبرو هستیم باید ذهن را متوجه آن کنیم که زمینه این تصمیم غیرعادی، چه بوده است. در شرایط عادی اگر فردی دست به خودکشی بزند، عمل او یک عمل بزدلانه تعبیر می‌شود اما همین خودکشی در شرایط غیرعادی مانند جنگ و باهدف نجات دیگران یک عمل قهرمانانه است. ادبیات بهینه اول و بهینه دوم ظرفیت این را دارد که ما را به سمت توجه به زمینه‌های تصمیم‌گیری هدایت کند و مشخص کند تصمیم‌گیران در چه شرایطی و با چه اهدافی چنین تصمیمی را اتخاذ کردند.

■ پس نتیجه‌گیری شما این است که این تصمیم با توجه به شرایط خاص آن دوران و محدودیت‌ها گرفته شد و با توجه به شناختی که از افراد تصمیم‌گیر در این قانون وجود داشت و برخی از آن‌ها خود در بخش خصوصی فعالیت داشتند، جزو برنامه‌های اقتصادی دولت نبود؟

□ من فکر نمی‌کنم اگر شرایط عادی بود چنین تصمیمی در اقتصاد ایران گرفته می‌شد؛ البته نباید در این مورد نظر قطعی داد چرا که ممکن است افراد بسیار بزرگ هم در دوره‌ای اشتباهاتی داشته باشند؛ اما به نظر می‌رسد با شناختی که از این افراد وجود دارد اگر شرایط عادی بود این افراد به سمت چنین تصمیمی نمی‌رفتند.

■ برخی شواهد و اسناد در ابتدای انقلاب نشان می‌دهد که مهندس بازرگان با ملی کردن صنایع موافق نبود. به‌طور مثال مهندس بازرگان با ملی شدن بانک‌ها موافق نبودند یا در یکی از سخنرانی‌های خود، مظلوم‌ترین بخش را بخش خصوصی دانسته بودند. با توجه

به این موضوع آیا می‌توان بحث ملی شدن‌ها را به دولت موقت ربط داد یا اینکه باید گفت دولت بازرگان در این مورد تنها مجری مصوبه شورای انقلاب بوده است؟

□ در مورد این پرسش ابتدا لازم می‌دانم پاسخی داشته باشم به افرادی که نسبت به این قانون و احتمالاً این کتاب، نقد دارند و معتقدند که قانون حفاظت و توسعه صنایع موجب شد روند توسعه صنعتی ایران از بین برود. دکتر علی اصغر سعیدی، استاد دانشگاه تهران از جمله این منتقدان هستند و کار پژوهشی ایشان در مورد زندگی‌نامه افرادی مانند لاجوردی، برخوردار، ایروانی و ۵۰ تالاشگر صنعتی ایران بسیار ارزشمند است. اتاق بازرگانی ایران هم مجموعه‌هایی در این زمینه دارد. آقای سعیدی بیان می‌کنند با این قانون بازاریان سنتی از صنعتگران مدرن انتقام گرفتند. در طول این پژوهش نیز تحلیل‌های مشابه از سوی برخی دیگر از افراد ارائه شد. افرادی که بعضاً در تشکیلات سازمان صنایع ملی بودند، اما بعدها تحلیل متفاوتی از اوضاع داشتند. نقد من این است که اگر قرار بود بازاریان سنتی از صنعتگران انتقام بگیرند چرا افرادی مانند مهندس بازرگان یا مهندس سبحانی پشت این قانون بودند؟ مهندس بازرگان با هیچ تحلیلی در گروه بازاری سنتی قرار نمی‌گیرد. در برخی نشریات هم این اتفاق مطرح‌شده که این قانون توسط کسانی نوشته شده بود که صنعت را نمی‌شناختند و صنعت را از بین بردند. این در حالی است که وقتی مهندس بازرگان در سال ۱۳۳۲ از دانشگاه اخراج شد، وارد بخش خصوصی شد و دو شرکت بزرگ راه‌اندازی کرد و سال‌ها در حوزه صنعت فعالیت داشتند. آقای عالی‌نسب هم صاحب دو کارخانه بود و صنعت را می‌فهمید. برداشت من این است افرادی که این قانون را نوشتند افراد بیگانه با صنعت و بخش خصوصی نبودند و این موضوع در تحلیل مسائل بسیاری دارد.

اما اینکه مهندس بازرگان به استناد برخی شواهد مخالف این قانون بودند، در کنار دو موردی که مثال زدید آقای مرعشی نیز به واسطه نقل می‌کنند که مهندس بازرگان گفته بود شورای انقلاب با این قانون، دولت موقت را سزارین کرد؛ اما دسته دیگر شواهد هم وجود دارد که نشان می‌دهد مهندس بازرگان یا دولت موقت هم موافق این کار بود. در صفحات ۲۲ تا ۳۳ کتاب که سیر شکل‌گیری سازمان صنایع ایران شرح داده شده، نشان داده می‌شود قانون حفاظت و توسعه صنایع یک قانون دفعی نبوده، بلکه در یک سیر و پس از تجربه نزدیک وقایع و پس از اجرای سیاست‌های مرسوم، شکل گرفته است. توجه به این سیر بسیار مهم است. زمانی که دولت پس از انقلاب با صنایع را کد روبرو شد تا آنجا که می‌توانست تلاش کرد مداخله مستقیم در وضعیت صنایع نداشته باشد؛ اما در نهایت شرایط به گونه‌ای پیش می‌رود که به این نتیجه می‌رسند به مداخله مستقیم نیاز است. به استناد همین سیر به نظر می‌رسد که دولت در جریان این کار قرار داشته است. مهندس بازرگان در ۱۸ اردیبهشت ۵۸ یعنی دو ماه پیش از تصویب این قانون مصاحبه‌ای دارد و در آنجا بیان می‌کند که: «الان دولت ما مواجه است با مقدار زیادی دستگاه‌ها و مؤسسات ظاهراً به

نام مؤسسات مفید و درآمدار مانند ذوب آهن، مس سرچشمه و...؛ اما این‌ها وقتی جلو می‌رویم و به حسابشان وارد می‌شویم در همان وهله اول می‌بینیم که هرکدام دریایی از خرج و زیان هستند. آنچه به‌عنوان مرده‌ریگ و میراث مدیریت‌های پیش از انقلاب به مدیران جدید سپرده شد، چه بود؟ ماشین‌آلات اکثراً مستهلک و نیازمند به تعمیر و لوازم‌بدکی، انبارهای خالی از مواد اولیه، حساب‌های بانکی خالی از موجودی و... بدهکارانی که می‌پنداشتند و اکثر آن‌ها هنوز هم می‌پندارند که با وقوع انقلاب دیگر بدهی‌ها را نباید پرداخت و بالاخره دخالت‌های گاه و بیگاه و حتی مستمر اشخاص حقیقی یا حقوقی که هر یک به علتی برای خود حق دخالت در جمیع امور را قائل بودند.»

در تاریخ ۲۴ فروردین ماه ۵۸ نیز مهندس بازرگان در پیامی تلویزیونی می‌گوید: «مالکین و صاحبان سرمایه‌ها رفته‌اند و برای ما ارث بدهکاری و زحمت گذاشته‌اند.» تفاوت دیدگاه مهندس بازرگان با منتقدان در این جمله است که می‌گوید: «این‌ها... دستگاه‌های تولیدی مملکت هستند که اقتصاد کشاورزی، صنعت و تجارت مملکت وابسته به آن‌هاست. نمی‌شود این سرمایه بزرگ را (حالا از هر راهی جمع شده) چون در داخل مملکت هستند، خوابانید.»

در کتاب اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی آقای احمدی امویی گفت‌وگویی با مهندس عزت‌الله سحابی انجام داده‌اند و در آنجا خبر تشکیل شورای حفاظت از صنایع داده می‌شود. مهندس سحابی در آنجا نقل می‌کنند که: «به دستور آقای بازرگان آقای احدزاده وزیر صنایع، شورایی به نام شورای حفاظت از صنایع تشکیل داد.» این موارد نشان می‌دهد دولت درگیر این موضوع بوده، اما در همان‌وقت موافق یا مخالف قانون حفاظت و توسعه صنایع باشد تا اینجا نمی‌توان اظهار نظر قطعی کرد؛ اما در تیر ماه ۵۸ چند روز بعد از تصویب این قانون، مهندس بازرگان پیامی دارند که در روزنامه‌ها نیز به چاپ می‌رسد. در این پیام آمده است: «این بود محصول یا فرزنددی که دولت زاید، خیلی هم انقلابی بود. برای اینکه بچه باید بعد از ۹ ماه به دنیا بیاید ما این را ۵ ماهه به دنیا آورده‌ایم و حالا تحویل دادیم و خودتان هم می‌دانید. حالا بعضی‌ها ممکن است بگویند این چرا دختر است، ما پسر می‌خواستیم! یا چرا پسر است ما می‌خواستیم دختر باشد. این چرا سبزه است، سفید نیست. به‌رحال این بچه‌ای است که آمده و سزارین و بریدن ناف و ختنه‌اش را هم شوروی انقلاب کرده و ما تحویل شما ملت و مملکت می‌دهیم. انشالله که عاقبت به‌خیر باشد و باعث روسفیدی هم دولت و هم ملت و همه باشد.»

استنباط من از گفته مهندس بازرگان این است که اگرچه ممکن است وی با نگاه کلی که نباید دولت در بخش خصوصی دخالت کند، موافق باشد، اما در مورد این قانون مشخص چون در یک سیر به این قانون رسیده شد، با آن همراهی داشت؛ البته برخی معتقد هستند مهندس بازرگان به دلیل روحیه دموکراتی که داشت به تصمیم جمع پایبند بود و به همین دلیل در سخنرانی‌ها و پیام‌های خود، مخالفتی با این قانون ابراز نمی‌کرد.

اگر من پیش از نوشتن این کتاب از این نقدها اطلاع

داشتم، شاید یک صفحه به کتاب اضافه و بررسی می‌کردم که مخالفت مهندس بازرگان در چه زمانی بوده است. پیش‌ازین هم اشاره کردم که این قانون به یک‌باره تصویب نشد و در یک سیر به تصویب رسید. دولت در ابتدا شوروی حفاظت از صنایع راه انداخت و همچنین سعی کرد با تسهیلات بانکی یا مهم‌تر از همه با لایحه ۶۸۳۷ (لایحه تعیین مدیر) این صنایع را حمایت کند. سعی کرد تا حد امکان بدون دخالت مستقیم این صنایع را حفظ کند اما در نهایت به جایی رسید که نتیجه گرفته شد نمی‌توان بدون دخالت مستقیم این صنایع را حفظ کرد. در حقیقت سه مرحله طی شد تا دولت به این قانون رسید. باید دید مخالفت‌های مهندس بازرگان در کدام‌یک از این مقاطع است. در مقطع پس از تصویب این قانون تا جایی که من بررسی کردم مهندس بازرگان پشت این قانون ایستاده است.

**■ شما اشاره کردید که قانون حفاظت و توسعه در یک سیر شکل گرفت و دولت تلاش داشت تا جای ممکن دخالت مستقیم در صنایع نداشته باشد. باین حال شدت مطالبات کارگری و در تضاد قرار گرفتن این مطالبات با تولید و البته موارد دیگر که در کتاب به آن اشاره شده دولت را مجبور کرد در صنایع دخالت مستقیم داشته باشد؛ اما آیا قانون حفاظت و توسعه صنایع به شکلی نبود که در نهایت باز هم به همان مطالبات کارگری در تضاد با تولید ارجحیت می‌داد و حقوق صاحبان صنایع را در این مسیر پایمال می‌کرد؟**

□ مهندس سحابی در موارد مختلف اشاره دارد که در آن دوره مسابقه مطالبات کارگری راه افتاده بود. هر واحد صنعتی که کارگران موفق به دریافت امتیازی می‌شدند، انگیزه‌ای بود برای اینکه کارگران واحدهای دیگر نیز برای به دست آوردن امتیازات بیشتر تلاش کنند. در نهایت این تلاش‌ها در تضاد با تولید نیز قرار گرفته بود و به همین دلیل باید در جایی متوقف و مدیریت می‌شد. اینکه قانون حفاظت و توسعه صنایع بیشتر متمایل به مطالبات کارگری بود از این منظر که یک مدیر دولتی را در رأس قرار می‌داد و صاحبان قبلی کارخانه را کنار می‌زد شاید درست باشد؛ اما اگر اتفاق‌هایی که در یک مرحله بعد رخ داد را هم بررسی کنیم، شاید این تحلیل درست نباشد. برای اینکه در این مورد قضاوت درستی داشته باشیم به یک سری اطلاعات مکمل نیاز است. به‌طور مثال باید مقایسه کرد که امتیازهایی که به کارگران داده شد، در زمان قبل و پس از ملی شدن صنایع چه تفاوتی کرده است.

در این مورد من اطلاعاتی جمع نکردم و به همین دلیل نمی‌توانم قضاوتی داشته باشم.

**■ حتی اگر در مورد حقوق کارگری در قبل و پس از این قانون نتوانیم قضاوتی داشته باشیم، اما در مورد حقوق صاحبان صنایع مسئله متفاوت است. اگر بپذیریم که در یک دوره به دلیل غیرعادی بودن شرایط و با هدف جلوگیری از نابودی صنعت و سرمایه‌های کشور، دولت تصمیم به ملی کردن صنایع گرفت، چرا پس از عادی شدن اوضاع این صنایع به صاحبان آن‌ها باز پس داده نشد؟**

□ در این مورد نظر غالب این است که صاحبان قبلی امکان بازگشت نداشتند و در این مورد یکی دو مثال مشترک وجود دارد. من در گفت‌وگو با افراد مختلف زمانی که این پرسش را مطرح کردم آیا افرادی بودند که برای بازپس گرفتن صنایع مراجعه کرده باشند، فقط دو اسم ایرانی و برخوردار مطرح شد. این در حالی است که ۴۷۳ واحد مشمول این قانون بودند؛ بنابراین اگر در این مورد بخواهیم قضاوتی داشته باشیم باید بررسی کنیم که به‌صورت دقیق کدام‌یک از صاحبان صنایع درخواست بازپس‌گیری واحدها را داشتند.

افزون بر این، نکته دیگری که باید به آن توجه داشت و در کتاب نیز اشاره شده این است که سال ۶۱ رئیس‌جمهور وقت دستور توقف اجرای این قانون را می‌دهد؛ اما پس از مدتی به کار خود ادامه می‌دهد. در گزارش‌هایی که از آن دوره به‌صورت پراکنده به دست آوردم به هیئت به نام هیئت پنج نفره اشاره شده که این هیئت مرجع رسیدگی به شکایات افراد بوده است. بر اساس گزارشی که روزنامه اطلاعات در ۲۶ آبان ۶۴ به چاپ رسانده این هیئت ۲۰۰ پرونده برای بررسی داشته است. ۲۰۰ پرونده از ۴۷۳ پرونده حجم بسیار بالایی است که نشان می‌دهد به لحاظ قانونی جایی برای شکایت افراد وجود داشته است. حتی در خبرنامه‌های سازمان آمده است که یک واحد صنعتی در اصفهان با تصمیم سازمان به صاحب آن برگردانده شده بود، اما صاحب صنعت به دلیل شرایط جنگ و دیگر مسائل اقتصادی اداره و بازپس‌گیری واحد را قبول نکرده بود. متأسفانه چون اطلاعات سازمان صنایع ملی در دسترس نیست صورت جلسه‌های این هیئت قابل پیگیری نبود. پاسخ به بسیاری از این ابهامات تنها با دسترسی به اطلاعات این جلسات امکان‌پذیر است و امیدوارم اگر افرادی از این صورت جلسات اطلاعاتی در دسترس دارند آن را جمع‌آوری کنند





تا مشخص شود چه کسانی به این هیئت شکایت برده‌اند و پاسخ هیئت به آن‌ها چه بوده است. در نهایت در پاسخ به این پرسش باید بگویم که به لحاظ قانونی امکان بازگشت وجود داشته و برای این منظور تشکیلاتی هم ایجاد شده و فعالیت هم داشته اما اینکه شایگان چه کسی بوده‌اند و چه مراحل برای رسیدگی اعتراض آن‌ها پیش گرفته شده، من اطلاعات دقیق و مستندی به دست نیاوردم. امیدوارم این گفت‌وگو عاملی باشد که اگر کسی در این زمینه اطلاعاتی در اختیار دارد آن را منتشر کند.

■ شما در بخش‌هایی از کتاب به اسامی افرادی که طرح اصلاح این قانون را در مجلس شورای اسلامی مطرح کردند (محمد یزدی و اسدالله بادامچیان) و سیر مطرح شدن این طرح در مجلس اشاره‌ای می‌کنید. تصویری که از این توضیحات به ذهن متبادر می‌شود این است که در مواجهه با سازمان صنایع ملی، برخی منافع شخصی هم مؤثر بوده است. آیا شما این تحلیل را می‌پذیرید.

□ پیش‌ازین نیز اشاره شد که یکی از انتقادهای وارد بر قانون حفاظت و توسعه صنایع این بود که بازاریان سنتی خواستند از این طریق از صنعتگران مدرن انتقام بگیرند. اگر ما این تحلیل را بپذیریم باید انتظار داشته باشیم که طیف سنتی بازار حامی این قانون باشد. این در حالی است که مخالفان این قانون در جریان لایحه اصلاح، همان بازاریان سنتی هستند.

اما در مورد اینکه آیا منافعی در این رابطه وجود دارد یا خیر می‌توان گفت که از منظر نهادگرایی، هر موافقت یا مخالفتی، در نهایت با یکسری منافع گره خورده است و این مسئله، یک امر بدیهی است. به همین دلیل بهتر است دسته‌بندی را بر اساس منافع فردی و گروهی در مقابل منافع ملی و توسعه‌ای مطرح کنیم تا مرزها مشخص‌تر شوند. در پایان نگارش کتاب این پرسش را مطرح کردم که آیا با این داده‌ها می‌توان تحلیلی از تضاد بین نیروهای مولد و غیرمولد در اقتصاد ایران ارائه داد؟ به نظر می‌رسد می‌توان با مرور دوباره این داده‌ها به چنین تحلیلی نیز توجه داشت.

علاوه بر این‌ها در اقتصاد متعارف گفته می‌شود اگر بنگاه‌های ورشکسته است، اجازه دهید ورشکسته شود. در این زمینه حتی گفته می‌شود شعار اقتصاد، «زنده‌باد ورشکستگی» است. ورشکستگی نماد اتلاف منابع، ناکارایی و سوءمدیریت است و باید اجازه داد بنگاه ورشکسته تعطیل شود. یکی از مرزهای علم اقتصاد محض و توسعه همین جاست. به استناد شواهد تاریخی، کشورهایی که توانسته‌اند از رقبای خود پیش بیفتند، به‌آسانی اجازه از بین رفتن بنیان‌های تولیدی خود را ندادند. ضمن آنکه باید گفت حتی در چارچوب علم اقتصاد محض هم ظرفیت تولید اهمیت بسیاری دارد. حتی در سطح خرد هم یک بنگاه تولیدی سعی می‌کند ظرفیت تولید خود را تا جای ممکن حفظ کند. برای نمونه اگر روی کاغذ انتظار داریم یک بنگاه در اثر یک درصد کاهش قیمت دو درصد کاهش تولید داشته باشد، در عمل تولیدکننده کمتر از دو درصد، تولید خود را کاهش می‌دهد و در نتیجه منحنی عرضه می‌شکند و به اصطلاح اقتصادی، چرخ‌دنده‌ای

می‌شود. منطبق این رفتار نیز این است که تولیدکننده اگر بخواهد به نوسانات بازار واکنش سریع نشان دهد بخشی از ظرفیت خود را به‌ناچار از دست می‌دهد و قدرت مانور آن کاهش می‌یابد. به عبارت دیگر تولیدکننده هزینه می‌کند و ظرفیت خود را حفظ می‌کند به امید اینکه با بهتر شدن وضعیت بازار بتواند از ظرفیت خود استفاده کند. در حقیقت حتی در اقتصاد خرد و اقتصاد متعارف هم از بین بردن ظرفیت تولید به یک‌باره اتفاق نمی‌افتد و زنده‌باد ورشکستگی وجود ندارد. در سطح کلان هم که در مورد صنعت یک کشور صحبت می‌کنیم و زاویه دید هم زاویه توسعه‌ای است، حفظ ظرفیت تولید اهمیت بسیار بیشتری دارد. این موضوع هم مبنای نظری دارد و هم مبنای تجربی. کشورهایی مانند کره جنوبی و آلمان غربی نمونه مشهور این تجربه هستند که سوسیدهای بسیاری را صرف صنعت کردند. در آلمان غربی دولت کارخانه‌ها را راه‌اندازی می‌کرد و به قیمت یک مارک، در اختیار بخش خصوصی قرار می‌داد. در بحران اخیر نیز در آمریکا، دولت سوسیدهای بزرگی به کارخانه‌های بزرگ داد و برخی انتقاد می‌کردند دولت مالیات می‌گیرد و آن را صرف بنگاه‌های بزرگ که عامل بحران بودند می‌کند.

با توجه به این نکته و اهمیت حفظ ظرفیت تولید کشور، قانون حفاظت و توسعه صنایع معنای ویژه‌ای پیدا می‌کند. در اینجا جمله مهندس بازرگان که تأکید می‌کند این‌ها فارغ از اینکه از چه مسیری به دست آمده‌اند، سرمایه‌های کشور هستند، معنای خود را نشان می‌دهد. این یک نگاه توسعه‌ای است.

■ شما با این تحلیل بیان می‌کنید که قانون حفاظت و توسعه از صنایع با هدف حفظ سرمایه‌های موجود در کشور و جلوگیری از نابودی آن‌ها شکل گرفت، این در حالی است که منتقدان استدلال می‌کنند در شرایط پیش از این قانون این صنایع در ایران به خوبی فعال بودند و این قانون باعث نابودی صنعت شد. این دو دیدگاه کاملاً متفاوت است.

□ به دلیل اهمیت این موضوع من آخرین بخش کتاب را به بررسی اثر تشکیل سازمان صنایع ملی از نگاه افراد مصاحبه‌شونده اختصاص داده‌ام. در آنجا بیان شده اگرچه از پیامد این سیاست در خصوص صنعت لوازم‌خانگی یا گروه ملی نمی‌توان دفاع کرد، اما حتی افرادی که به این قانون انتقادهای تند داشتند، معتقدند که این قانون از نابودی صنعت در شرایط پس از انقلاب جلوگیری کرد و اگر سازمان نبود صنعت مضمحل می‌شد.

آقای ماهر و که مدت‌ها مدیرعامل سازمان بودند، می‌گوید: اگر سازمان نبود بسیاری از کارخانه‌ها متلاشی می‌شدند. آقای هاشمی طبا که دوره‌ای وزیر صنایع بودند معتقد است: مهم‌ترین دستاورد سازمان صنایع ملی ایران حفظ و بقای صنعت بود. اگر این قانون نبود صنعت مضمحل می‌شد به این دلیل که صاحبی نداشت. دکتر مرعشی که مدتی مدیرعامل این سازمان بودند، اما اکنون به این قانون انتقادهای جدی دارند، می‌گوید: قطعاً اگر سازمان صنایع ملی ایران نبود بسیاری از کارخانه‌ها متلاشی می‌شدند.

ما زمانی که می‌خواهیم یک قانون یا سیاست را

ارزیابی کنیم یکی از روش‌ها این است که به این پرسش پاسخ دهیم که «اگر نود چه اتفاقی می‌افتاد؟» وقتی با این معیار، قانون حفاظت و توسعه را بررسی می‌کنیم می‌بینیم که حتی منتقدترین افراد هم معتقدند در این صورت کلی صنعت کشور مضمحل می‌شد. زمانی که ما در جایگاه سیاست‌گذاری کلان کشور قرار می‌گیریم حق نداریم به‌راحتی در مورد اینکه صنعت کشور را ورشکسته یا مضمحل اعلام کنیم، تصمیم بگیریم. این نگاه کاملاً ضد توسعه‌ای است. اتفاق‌هایی که سال ۵۸ رقم خورد کم‌کم به سمتی پیش می‌رفت که ظرفیت صنعتی ایران نابود می‌شد ولی این قانون از این روند جلوگیری کرد.

■ شما معتقدید که این قانون از نابودی صنایع جلوگیری کرد، در حالی که در جمع‌بندی این کتاب آمده است صنعت لوازم‌خانگی و صنعت نساجی نتوانستند روند توسعه‌ای خود را ادامه دهند، اما صنعت سیمان، کاشی و سرامیک و دارو بر اساس اقدامات این سازمان پیشرفت کردند. با این وجود منتقدان این تحلیل را قبول ندارند و معتقدند صنایع ما در همین سه گروه نیز پیشرفتی نداشته است تنها شاید در یک مقطع از اضمحلال بیشتر جلوگیری کرده است.

□ اگر همین افراد هم معتقد باشند سازمان، این صنایع را از نابودی نجات داده باز هم می‌توان آن را یک سیاست‌گذاری موفق دانست. علاوه بر این در تحلیل‌های مربوط به این حوزه باید به مقاطع حیات سازمان هم دقت کرد. سازمان صنایع ملی مقاطع مختلفی داشته و باید هر مقطع را با معیار مناسب آن ارزیابی کرد. در مقطع شکل‌گیری سازمان، موضوع نجات صنعت مطرح است. در این وضعیت حتی اگر قانون آسیب‌هایی هم زده باشد (برای نمونه آقای برخوردار را حاج طرخانی) باید آن را جزو عوارض جانبی پذیرفت. ای کاش این موارد وجود نداشت، اما باید شرایط ابتدای انقلاب را درک کرد. در دوره دوم که شرایط، شرایط جنگ و پشتیبانی از جنگ است معیار دیگری برای ارزیابی لازم است: در دوران پس از جنگ هم به همین شکل.

علاوه بر این، زمانی که ما در مورد وضعیت صنایع پس از ملی شدن صحبت می‌کنیم باید در استفاده از واژه اضمحلال دقت داشته باشیم. حتی در مورد کفش ملی که تصور غالب این است که این گروه کاملاً مضمحل شده برخی شواهد خلاف آن را ثابت می‌کنند. آنچه امروز به‌عنوان کفش ملی فعالیت می‌کند با اضمحلال فاصله دارد و بسیاری از تولیدکنندگان کفش که به زیر پله‌ای معروف هستند به کمک همین گروه ادامه فعالیت می‌دهند.

■ در کتاب، شما سه معیار اثربخشی، کارایی و توسعه‌ای را برای ارزیابی فعالیت سازمان مطرح کردید. در مورد معیار توسعه‌ای بودن بحث شد و شما ملی کردن صنایع را با توجه به شرایط و در آن مقطع خاص یک تصمیم توسعه‌ای ارزیابی کردید، اما در مورد دو معیار دیگر ارزیابی شما از عملکرد سازمان چیست.

□ برای این ارزیابی باید چند تفکیک را قائل

باشیم. نخست تفکیک بین بندهای مختلف قانون است. برای ارزیابی این قانون باید هر بند را بر اساس معیارهای همان بند ارزیابی کرد. در مورد بحث کارایی باید توجه داشت که ما با یک بنگاه یا یک صنعت روبه‌رو نیستیم. ما باید برای هر صنعت یک معیار مقایسه داشته باشیم تا بر اساس آن تصمیم بگیریم آیا بنگاه زیر نظر سازمان صنایع کارا بوده و با کمترین هزینه فعالیت کرده است یا خیر. به عبارت دیگر ما هم اطلاعات بنگاه‌های خارج از سازمان صنایع را لازم داریم و هم اطلاعات بسیار جزئی بنگاه‌های عضو سازمان که این اطلاعات در دسترس نیست. به همین دلیل نمی‌توان در مورد کارایی صنایع و بنگاه‌های سازمان اظهار نظر کرد و البته به همین نسبت نمی‌توان رأی به کارا نبودن این بنگاه‌ها داد. البته مثال‌هایی در این زمینه است مثلاً نساجی مازندران را با یک نساجی در کره مقایسه می‌کنند، این مقایسه منبای درستی ندارد چون بر این اساس وضعیت تمام صنعت ایران مشخص است.

در مورد اثربخشی هم باید بین اهداف سازمان و دستاوردهای آن مقایسه کرد. زمانی که به متن قانون مراجعه می‌کنیم بنا به عرفی که در قانون‌گذاری ما وجود دارد، اهداف بسیار کلی هستند. رعایت نظام اسلامی در مورد قانون کار، خروج اقتصاد ایران از وابستگی به نفت و احراز استقلال، قطع ید از عمال نظام استعماری، احتراز از دولت سلالاری و موارد دیگر؛ اما برای اینکه بتوان اثربخشی را بررسی کرد باید برای هر کدام از این اهداف شاخص در نظر گرفت. در اینجا چون شاخص مطرح نشده، هم می‌توان ادعا کرد که به این اهداف رسیده‌ایم و هم می‌توان ادعا کرد که به هدف نرسیده‌ایم. به همین دلیل قضاوت در مورد اثربخشی هم دشوار است؛ اما در مورد سه هدف توسعه صادرات، گسترش زمینه کار و اشتغال و احتراز از دولت سلالاری، این شاخص سنجش‌پذیر است. اطلاعات به‌جامانده از سازمان نشان می‌دهد در مجموعه سازمان، صادرات روند صعودی داشته است، اما در کل اقتصاد ایران هدف توسعه صادرات محقق نشده، بنابراین اگر در چارچوب کل اقتصاد ارزیابی داشته باشیم، هدف تأمین نشده، اما در مقیاس سازمان، این هدف محقق شده است. در مورد هدف اشتغال هم باید گفت در مجموعه سازمان اشتغال افزایش داشته اما این آمار برای پیش از واگذاری‌هاست و مشخص نیست که پس از واگذاری، اشتغال کارمندان چه وضعیتی داشته و آیا پایدار بوده است یا خیر. در مورد احتراز از دولت سلالاری نیز با احتیاط گرفتن واحدهای خصوصی توسط دولت، این هدف محقق نشده اما اگر معیار ما وابستگی مالی به دولت باشد از آنجا که سازمان صنایع ملی، وابستگی مالی به دولت نداشت می‌توان هدف احتراز از دولت سلالاری را محقق شده دانست.

■ از جمله مباحثی که این روزها بسیار مطرح می‌شود، موضوع فساد اقتصادی است. در این میان برخی تحلیلگران معتقدند ریشه فساد اقتصادی دولتی بودن اقتصاد ایران است. اگر این تحلیل را بپذیریم باید انتظار داشته باشیم با ملی شدن صنایع، سطح فساد نیز در اقتصاد کشور بالاتر رفته باشد. آیا داده‌های

## موجود از آن دوره می‌تواند این گزاره را تأیید کند یا خیر؟

□ من رابطه علت و معلولی بین دولتی شدن و فساد را نمی‌پذیرم. هم‌زمانی بین دو پدیده به معنی وجود رابطه علی بین آن دو نیست. اگر با این معیار پیش برویم می‌توانیم از لحاظ آماری به‌طور مثال ثابت کنیم بین اندازه پاشنه کفش خانم‌ها و گرم شدن کره زمین یک رابطه علت و معلولی دوطرفه است. در روش‌های کمی یکسری مقدمات لازم است که اگر رعایت نشود، می‌توان از آن سوءاستفاده کرد. این قاعده که دولتی شدن اقتصاد با فساد بیشتر همراه است، موارد نقض بسیاری دارد. مثال‌های بسیاری وجود دارد که با خصوصی شدن صنایع، فساد در کشورها بالا رفته است، شیلی، اندونزی، سنگاپور، ویتنام و برخی از کشورهای اروپای شرقی پس از فروپاشی شوروی نمونه‌هایی هستند که هم‌زمان با کوچک شدن دولت، فساد هم افزایش یافته است. در مورد سازمان صنایع ملی در برخی از گفت‌وگوها اشاره می‌کردند که این سازمان در مواردی دچار فساد بود، اما این موارد تنها در حد شنیده‌ها بودند و هیچ خبر یا مستند و گزارشی در این زمینه وجود نداشت. افرادی که این موضوع را مطرح می‌کردند تنها استدلال داشتند که این ساختار امکان بروز فساد را به وجود می‌آورد اما اخبار و مستندی در این باره ارائه نمی‌دادند. چون گزارش مستندی وجود ندارد نه می‌توان این تحلیل‌ها را رد کرد و نه می‌توان پذیرفت. در مقابل در فرآیند خصوصی‌سازی، اخبار در مورد فساد زیاد است. در نتیجه نمی‌توان در مورد اینکه این سازمان عامل فساد است نتیجه‌گیری کرد.

## ■ شما در کتاب، بین مصادره و ملی کردن تفاوت قائل شدید، در این زمینه می‌توانید توضیح دهید؟

□ من در بسیاری از گفت‌وگوهایی که داشتم افراد برای توضیحات خود از واژه مصادره استفاده می‌کردند. حتی برخی از فعالان صنعت و اساتید دانشگاه نیز قانون حفاظت و توسعه صنایع را با عنوان مصادره‌ها می‌شناختند. این در حالی است که به لحاظ نظری ملی شدن با مصادره متفاوت است و در کشور نیز آنچه پس از انقلاب با عنوان قانون حفاظت و توسعه انجام شد، مصداق ملی شدن بود نه مصادره. مصادره‌های پس از انقلاب ناشی از قانون نبود. ما باید به این چارچوب مفهومی وفادار باشیم. به لحاظ شکلی، هم ملی شدن و هم مصادره، گرفتن اموالی است که مالک خصوصی دارند؛ اما این دو عمل را نمی‌توان با یک منطق قضاوت کرد. مثالی که در مورد خودکشی در شرایط عادی و شرایط جنگی زدم در این زمینه نیز مصداق دارد. باید در نظر داشت اثر

این قاعده که دولتی شدن اقتصاد با فساد بیشتر همراه است، موارد نقض بسیاری دارد. مثال‌های بسیاری وجود دارد که با خصوصی شدن صنایع، فساد در کشورها بالا رفته است

اصلی قانون حفاظت و توسعه صنایع، حفظ صنعت کشور و جلوگیری از اضمحلال آن بود. در حال حاضر تمام افرادی که این قانون را وضع کردند در مظان اتهام هستند اما اگر قانون حفاظت و توسعه را از این منظر ارزیابی کنیم، به اعتقاد من باید قدردان این گروه بود چرا که در یک شرایط بحرانی صنعت را از نابودی نجات دادند.

## ■ در پایان اگر نکته‌ای باقی مانده است، با خوانندگان نشریه در میان بگذارید.

□ چه موافقان و چه مخالفان معتقدند که این قانون یک قانون بسیار تأثیرگذار بر صنعت و اقتصاد کشور بوده است. حتی اگر معتقد باشیم این قانون روند توسعه صنعتی ایران را متوقف کرد بازهم نشان‌دهنده اهمیت و عمق تأثیرگذاری این قانون است. وقتی ما با یک پدیده بسیار تأثیرگذار روبه‌رو هستیم این انتظار وجود دارد که متناسب با آن، کار پژوهشی صورت گرفته باشد. در حالی که در مورد این قانون کار پژوهشی بسیار کم است. در نتیجه سازمانی که نماینده مهم‌ترین قانون اقتصادی پس از انقلاب است، منحل می‌شود اما کمتر کسی از آن اطلاع پیدا نمی‌کند و در این مورد صحبت یا اظهار نظری نمی‌شود. باید توجه داشت که مجموعه دانشی که در مورد مدیریت صنعتی در سازمان صنایع ملی به وجود آمده بود، بسیار چشمگیر بود. این موضوعی است که حتی منتقدان این قانون نیز به آن اذعان دارند. جامعه ایران برای انباشت این دانش، هزینه بسیاری را متحمل شد؛ اما با این دانش صنعتی چه برخوردی شد؟ نجفی و وحیدی از مدیران سازمان معتقدند که ما نازنجک و بمبی میان این سازمان انداختیم و آن را منهدم کردیم. لازم به توضیح نیست که دانش سازمانی چیزی بیشتر از جمع دانش تک‌تک افراد سازمان است و به همین دلیل حفاظت از آن بسیار ارزشمند است. با وجود این تجربه، اما در حال حاضر نیز شاهد آن هستیم که زرمه انحلال سازمان‌های توسعه‌ای ایران دیگر مانند سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران نیز مطرح شده است. این سازمان از دهه ۴۰ در ایران تشکیل شده و امروز به‌راحتی و با کلیشه دولتی بودن رأی به انحلال آن می‌دهند. ما هنوز هیچ ارزیابی مشخصی از هزینه‌های ایجاد و انحلال سازمان صنایع ملی نداریم؛ اما همین سیاست را برای یک سازمان دیگر تکرار می‌کنیم. همان‌طور که پیش از این نیز اشاره کردم چون شناخت تاریخی نسبت به مسائل نداریم، فهم تاریخی نیز نداریم و یادگیری جمعی صورت نمی‌گیرد. به همین دلیل نیز آزمون و خطاهای مکرر داریم. نتیجه این آزمون و خطای مکرر، اتلاف منابع است. به همین دلیل می‌بینیم کشوری با این همه منابع هنوز درجا می‌زند. آقای مهندس قائم‌الصباحی از کارشناسان قدیم سازمان برنامه هستند که پس از انقلاب به قائم‌مقامی و معاونت سازمان برنامه رسیدند و در سطح بین‌المللی فعالیت داشتند، ایشان از نمونه‌های «کارشناس ملی» (عبارتی که مهندس سبحانی استفاده می‌کردند) به شمار می‌روند. ایشان مطرح می‌کنند که ما هنوز یاد نگرفته‌ایم سیاست‌ها را ارزیابی کنیم و نفع و زیان‌های تصمیمی را بسنجیم تا در دوره بعدی استفاده کنیم. این موضوعی است که باعث اتلاف منابع بسیار در کشور شده است. ■

# توسعه انسانی و نابرابری در آمد

صبا مدنی

## بخش چهارم

در شماره پیش بخش سوم این مقاله با موضوع نظام توسعه انسانی و جایگاه ایران در آن مورد بررسی قرار گرفت. محور گزارش پیشین بیان روند تغییرات شاخص توسعه انسانی در جهان و ایران بود و نویسندگان بر اساس آمار نشان می‌داد با وجود بهبود شاخص توسعه انسانی در ایران، اما سرعت و شتاب این بهبود مطلوب نبوده و به همین دلیل موقعیت ایران را نسبت به دیگر کشورهای منطقه تنزل داده است.

در این شماره و در ادامه مباحث پیشین نویسندگان نشان می‌دهد در کشورهای دارای منابع نفتی از جمله ایران، شاخص توسعه انسانی عمدتاً به دلیل افزایش درآمد سرانه افزایش یافته است و به همین دلیل فاصله زیادی بین درآمد سرانه ناخالص ملی این کشورها و رتبه‌شان در شاخص توسعه انسانی ملاحظه می‌شود. وی در ادامه با بررسی آمار مربوط به ایران، استدلال می‌کند افزایش شاخص توسعه انسانی به اتکالی افزایش درآمد سرانه، لزوماً به معنای وضعیت بهتر کشور از لحاظ توسعه انسانی نبوده است. وی برای توضیح بیشتر این موضوع به بحث نابرابری در جامعه اشاره می‌کند و با استناد به ۳ شاخص مهم اندازه‌گیری نابرابری، نشان می‌دهد روند بهبود نابرابری در ایران بسیار نوسان داشته و این موضوع باعث شده منافع ناشی از افزایش درآمد سرانه به‌طور متناسب در جامعه توزیع نشده باشد.

سال‌های ۲۰۰۸ - ۲۰۰۰ شتاب گرفتند، اما متعاقباً رشد به میزان زیادی از طریق کاهش رشد سال‌های مدرسه افت کرده است. با وجود موفقیت در آموزش ابتدایی با نرخ میانگین ثبت‌نام ناخالص ۱۰۰ درصد رفتن بیشتر شاگردان به سطح دوم و بالاتر تحصیلی دشوارتر شده است. در این گروه کشورها، ۴۳ درصد کودکانی که در آموزش ابتدایی ثبت‌نام می‌کنند، تحصیلات خود را تکمیل نمی‌کنند، در حالی که نرخ ثبت‌نام ناخالص در سطح متوسطه آموزشی به‌طور میانگین فقط ۳۹ درصد است. نتیجه آنکه انتقال در سطح ابتدایی به متوسطه و بالاتر تحصیلی به میزان غیرقابل قبولی پایین است. از این رو سرمایه‌گذاری‌های بیشتری برای پیشگیری از آسیب‌پذیری‌های آینده نیاز است.

جدول شماره ۱. شاخص توسعه انسانی و مؤلفه‌های آن (۲۰۱۰ و ۲۰۱۳)

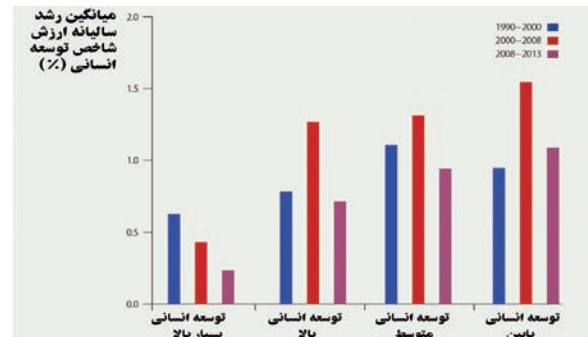
منطقه یا گروه توسعه انسانی	ارزش شاخص توسعه انسانی	تولد (سال)	امید به زندگی در بدو تولد (سال)	مدرسه (سال)	میانگین سال‌های مدرسه (سال)	رتبه به مدرسه (سال)	سال‌های مورد انتظار	میلی (برابری قدرت)	سراز درآمد ناخالص
توسعه انسانی بسیار بالا	۰/۱۸۵	۲۰۱۳	۸۰/۲	۱۱/۷	۱۱/۷	۱۱/۷	۱۶/۲	۲۰۱۰	۲۰۱۳
توسعه انسانی بالا	۰/۷۳۳	۲۰۱۰	۷۳/۹	۷۴/۵	۸/۱	۸/۱	۱۳/۴	۱۱۵۸۴	۱۳۳۲۱
توسعه انسانی متوسط	۰/۶۰۱	۲۰۱۰	۶۷/۱	۶۷/۹	۵/۵	۵/۵	۱۱/۳	۵۴۶۸	۵۹۶۰
توسعه انسانی پایین	۰/۴۷۹	۲۰۱۰	۵۸/۲	۵۹/۴	۴/۱	۴/۲	۸/۷	۲۶۳۱	۲۹۰۴
کشورهای عربی	۰/۶۷۵	۲۰۱۰	۶۹/۷	۶۹/۷	۶/۲	۶/۲	۱۱/۷	۱۵۲۸۱	۱۵۸۱۷
شرق آسیا و پاسیفیک	۰/۶۸۸	۲۰۱۰	۷۳/۵	۷۴/۰	۷/۴	۷/۴	۱۲/۳	۸۶۲۸	۱۰۴۹۹
اروپا و آسیای مرکزی	۰/۷۲۶	۲۰۱۰	۷۰/۷	۷۰/۷	۹/۶	۹/۶	۱۳/۲	۱۱۲۸۰	۱۲۴۱۵
امریکای لاتین و دریای کارائیب	۰/۷۲۴	۲۰۱۰	۷۴/۲	۷۴/۲	۷/۹	۷/۹	۱۳/۸	۱۲۹۲۶	۱۳۳۷۷
جنوب آسیا	۰/۵۷۳	۲۰۱۰	۵۸/۹	۵۸/۹	۴/۷	۴/۷	۱۰/۶	۴۷۳۲	۵۱۹۵
صحرائی افریقا	۰/۴۶۸	۲۰۱۰	۵۵/۲	۵۵/۲	۴/۸	۴/۸	۹/۴	۲۹۳۵	۳۱۵۲
دنیا	۰/۶۹۳	۲۰۱۰	۷۰/۳	۷۰/۳	۷/۷	۷/۷	۱۱/۹	۱۲۸۰۸	۱۳۷۳۳
ایران	۰/۷۲۵	۲۰۱۰	۷۱/۹	۷۱/۹	۷/۴	۷/۴	۱۳/۰	۱۳۳۴۴	۱۳۴۵۱

Source: Human Development Report Office Calculations

## چشم‌انداز توسعه انسانی؛ آسیب‌پذیری و تاب‌آوری

در سطح جهانی شاهد کاهش شتاب رشد و سه مؤلفه شاخص توسعه انسانی هستیم. رشد سرانه درآمد ناخالص ملی به‌ویژه در کشورهای عربی، اروپا و آسیای مرکزی کاهش یافته است. نرخ رشد امید به زندگی در بدو تولد اخیراً در بیشتر مناطق به‌خصوص آسیا افت کرده، اگرچه این شاخص در زیر صحرای آفریقا افزایش داشته است. همچنین از سال ۲۰۰۸ رشد سال‌های مورد انتظار رفتن به مدرسه و میانگین سال‌های مدرسه کاهش یافته است.

نمودار شماره ۱: در همه چهار گروه وضعیت توسعه انسانی افت در رشد شاخص توسعه انسانی را تجربه کرده‌اند.

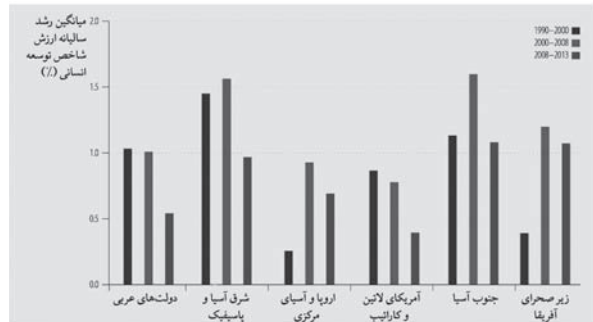


Source: Human Development Report Office Calculations

طی سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۳ گرچه شاخص توسعه انسانی ایران از ۰/۷۲۵ به ۰/۷۴۹ رسیده و همه مؤلفه‌های شاخص توسعه انسانی رشد نشان می‌دهند، اما در ایران نیز مانند روند جهانی سرعت رشد مؤلفه‌ها کاهش یافته است. همه چهار گروه وضعیت توسعه انسانی افت رشد شاخص توسعه انسانی را تجربه کرده‌اند (نمودار شماره ۱). در واقع گروه رشد توسعه انسانی بسیار بالا حتی پیش از بحران جهانی پیشرفت آهسته‌ای داشته است. در مقابل، گروه با رشد توسعه انسانی پایین در فاصله

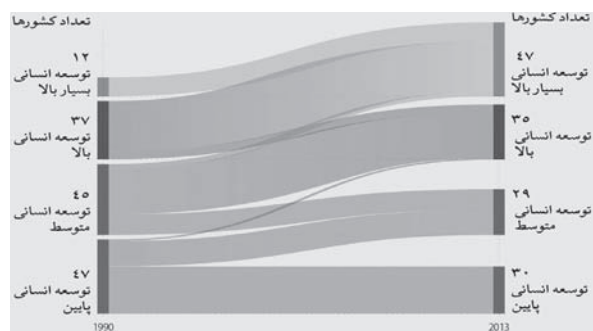


نمودار شماره ۲. در حالی که همه مناطق بهبود در شاخص توسعه انسانی را گزارش کرده‌اند. علانم افت این شاخص در حال پدیدار شدن است.



Source: Human Development Report Office Calculations  
توجه: گروه توسعه انسانی برحسب میزان خط برش به کاررفته در سال ۲۰۱۳ دسته‌بندی شده‌اند.

نمودار شماره ۳. پیشرفت به گروه توسعه انسانی بالاتر از سال ۱۹۹۰



Source: Human Development Report Office Calculations  
جابه‌جایی بین گروه‌های توسعه انسانی می‌تواند در ۱۴۱ کشور ردیابی شود. (نمودار شماره ۳)

از ۴۷ کشور در گروه توسعه انسانی پایین در سال ۱۹۹۰، ۱۶ کشور اکنون در گروه متوسط و یک کشور (چین) در گروه بالا قرار دارند. از ۴۵ کشور که در سال ۱۹۹۰ در گروه توسعه انسانی میانه بودند، ۲۹ کشور اکنون در گروه توسعه انسانی بالا و سه کشور (آرژانتین، کرواسی و عربستان سعودی) حالا در گروه توسعه انسانی بسیار بالا هستند. به‌طور چشمگیری ۳۲ کشور که در سال ۱۹۹۰ در گروه توسعه انسانی بالا بودند (نزدیک به ۹۰ درصد آن‌ها) اکنون در گروه توسعه انسانی بسیار بالا قرار دارند.

برخی کشورها عمدتاً به دلیل افزایش درآمد سرانه از شاخص توسعه انسانی بالاتر برخوردار شده، اما برخی دیگر اقدامات و برنامه‌های جامع‌تر و بهتری را برای بهبود شاخص به اجرا درآورده‌اند و به همین دلیل فاصله زیادی بین درآمد سرانه ناخالص ملی و رتبه‌شان در شاخص توسعه انسانی ملاحظه می‌شود. (جدول ۲)

فاصله مثبت بالا بیشتر در رتبه آسیای شرقی و پاسیفیک و در اروپا و آسیای مرکزی گزارش شده، در حالی که شکاف مثبتی بر درآمد در کشورهای عربی و زیر صحرای آفریقا بیشتر هستند. کشورهای با تفاوت مثبت بین درآمد و شاخص توسعه انسانی متمایل به میزان بالاتر توسعه انسانی هستند و اکثریت نیز به گروه کشورهای با توسعه انسانی بالاتر رفته‌اند. آن‌ها همچنین نابرابری کمتر و نسبت کمتری از مردم فقیر و نزدیک به فقر دارند. آن‌ها عموماً با نابرابری پایین شروع کرده‌اند و از طریق سرمایه‌گذاری زیاد در آموزش و سلامت مردم و به همان میزان هزینه در زمینه حمایت اجتماعی، آن را بیشتر کاهش داده‌اند.

دسترسی بهتر به خدمات سلامت، مرگ‌ومیر مادران و کودکان را کاهش داده و اغلب به‌طور عمومی کیفیت زندگی را بهبود بخشیده است. افزایش نرخ سواد و بهبود مهارت‌ها نقش حیاتی در افزایش قابلیت‌های مردم به همان میزان امکان اشتغال و بهره‌وری آن‌ها داشته است. برنامه‌های حمایت اجتماعی افراد را در برابر آسیب‌پذیری حاصل از شوک‌ها محافظت کرده‌اند. تمامی این ابعاد به‌واسطه پیشرفت توسعه انسانی پی‌ریزی شده‌اند.

جدول شماره ۲. بالاترین تفاوت‌های مثبت بین رتبه سرانه درآمد ناخالص ملی و رتبه شاخص توسعه انسانی برحسب گروه‌های توسعه انسانی ۲۰۱۳

تفاوت	رتبه شاخص توسعه انسانی	رتبه سرانه درآمد ناخالص ملی	وضعیت توسعه انسانی
۲۳	۷	۳۰	توسعه انسانی بسیار بالا
۱۸	۱۲	۲۰	نیوزیلند
۱۸	۱۵	۳۳	استرالیا
۱۷	۱۱	۳۸	جمهوری کره
۱۶	۳۵	۵۱	ایرلند
			لهستان
۳۷	۷۹	۱۱۶	توسعه انسانی بالا
۳۰	۷۳	۱۰۳	گرجستان
۲۷	۱۰۰	۱۲۷	سرلانکا
۲۶	۸۸	۱۱۴	تونگا
۲۶	۸۳	۱۰۹	فیجی
			اوکراین
۲۸	۱۰۶	۱۳۴	توسعه انسانی متوسط
۲۴	۱۳۳	۱۵۷	ساموا
۲۲	۱۰۷	۱۲۹	تاجیکستان
۲۲	۱۳۱	۱۵۳	فلسطین
۲۱	۱۳۳	۱۵۴	وانواتو
			کیریباتی
۲۰	۱۵۱	۱۷۱	توسعه انسانی پایین
۱۹	۱۵۵	۱۷۴	رواندا
۱۹	۱۵۶	۱۷۵	ماداگاسکار
۱۵	۱۵۷	۱۷۲	زیمبابوه
۱۳	۱۴۵	۱۵۸	جزایر سلیمان
			نپال

Source: Human Development Report Office Calculations

### توسعه انسانی و درآمد سرانه در ایران

مطالعات نشان می‌دهد درآمد سرانه ممکن است به سه دلیل لزوماً به معنای درآمد بالاتر برای همه یا بیشتر خانواده‌ها نباشد.

اول. دولت ممکن است منافع حاصل از رشد اقتصادی و درآمد سرانه بالاتر را صرف بهبود رفاه شهروندان نکند، بلکه برای تقویت قدرت سیاسی خود درآمد را صرف هزینه‌های نظامی، امنیتی یا پروژه‌های جاه‌طلبانه پرهزینه کند.  
دوم. دولت‌ها ممکن است با سرکوب میل به مصرف، منابع حاصله را از نظر اقتصادی صرف سرمایه‌گذاری آینده کنند، به گونه‌ای که افزایش مصرف در دوره‌های بعد امکان‌پذیر شود که در این صورت نسل فعلی از سطح رفاه پایین‌تری برخوردار خواهد شد.

سوم. حتی اگر میانگین درآمد و مصرف جامعه افزایش یابد با توجه به وجود شکاف درآمدی بسیار محتمل خواهد بود کسانی که وضع رفاهی بهتری دارند بخش اعظم منافع حاصل از رشد را به خود اختصاص دهند و سهم گروه‌های فقیر بسیار کمتر از گروه‌های دیگر افزایش یابد (ولی بیگی و دیگران، ۱۳۸۹).

بنابراین افزایش شاخص توسعه انسانی به اتکالی افزایش درآمد سرانه، لزوماً به معنای وضعیت بهتر کشورها از لحاظ توسعه انسانی نیست. این پدیده در میان کشورهای نفتی از جمله ایران به‌روشنی ملاحظه می‌شود. برای نمونه در سال ۲۰۰۵ در میان کشورهای عضو اوپک، کویت، قطر و امارات متحده عربی به ترتیب بالاترین و کشورهای آنگولا، نیجریه و اندونزی به ترتیب کمترین سطح شاخص توسعه انسانی را در میان کشورهای عضو داشته‌اند. همچنین با توجه به رتبه درآمد سرانه و وضعیت توسعه اقتصادی این کشورها در جهان، آنگولا، ایران و الجزایر به ترتیب با منفی ۳۳، ۲۳ و ۲۲ رتبه تفاوت بین سطح توسعه انسانی و درآمد سرانه (به‌عنوان یکی از شاخص‌های مهم توسعه اقتصادی)، از نامناسب‌ترین وضعیت توسعه انسانی نسبت به سطح درآمد سرانه برخوردار بوده‌اند.

در مقابل کشورهای اکوادور، ونزوئلا و اندونزی به ترتیب با ۲۱، ۱۴ و ۶ رتبه تفاوت، دارای بهترین وضعیت توسعه انسانی نسبت به سطح درآمد سرانه بوده‌اند. به‌طور متوسط این تفاوت رتبه در کشورهای این سازمان حدود ۷- بوده که دلالت به وضعیت نامناسب سطح توسعه انسانی اعضای این سازمان نسبت به سطح درآمد سرانه آن‌ها دارد.

جدول شماره ۳. مقدار شاخص‌های توسعه انسانی در کشورهای عضو اوپک (۲۰۰۵)

کشور	شاخص توسعه انسانی	رتبه شاخص توسعه انسانی در جهان	رتبه شاخص توسعه انسانی در اوپک	تفاوت رتبه شاخص توسعه انسانی به رشد درآمد سرانه در جهان
الجزایر	۰/۷۳۳	۱۰۴	۹	-۲۲
آنگولا	۰/۴۴۶	۱۶۲	۱۲	-۳۳
اکوادور	۰/۷۷۲	۸۹	۷	۲۱
اندونزی	۰/۷۲۸	۱۰۷	۱۰	۶
ایران	۰/۷۵۹	۹۴	۸	-۲۳
کویت	۰/۸۱۱	۳۳	۱	-۸
لیبی	۰/۸۱۸	۵۴	۴	۴
عراق	۰/۴۷	۱۵۸	۱۱	۴
قطر	۰/۸۷۵	۳۵	۲	-۱۲
عربستان	۰/۸۱۲	۶۱	۵	-۱۹
امارات	۰/۸۶۸	۳۹	۳	-۱۲
ونزوئلا	۰/۷۹۲	۷۴	۶	۱۴

در مثالی دیگر درحالی که در گزارش توسعه انسانی ۲۰۰۷ درآمد سرانه ایران به مراتب بالاتر از آلبانی است در همان حال آلبانی از لحاظ شاخص توسعه انسانی رتبه‌ای بالاتر از ایران دارد. از این رو رتبه شاخص توسعه انسانی و رتبه درآمد سرانه کشورها نشان می‌دهد که تا چه حد ثروت و درآمد کل کشورها صرف بهبود کیفیت زندگی شهروندان شده است. پایین‌تر بودن شاخص توسعه انسانی در ایران در مقایسه با درآمد سرانه نشان می‌دهد متغیرهای توسعه انسانی (آموزش، بهداشت، رفاه و تأمین اجتماعی) متناسب با رشد درآمد سرانه کشورها بهبود نیافته‌اند. در نمونه دیگر قطر درآمد سرانه بالاتری از اتریش دارد، ولی رتبه قطر در توسعه انسانی ۳۵ و رتبه اتریش ۱۵ است و در واقع رتبه توسعه انسانی قطر ۲۶ واحد کمتر از درآمد سرانه‌اش است. به همین ترتیب رتبه شاخص توسعه انسانی در امارات متحده عربی ۲۲ واحد، عربستان ۱۵ واحد و ایران نیز ۱۵ واحد عقب‌تر از رتبه درآمد سرانه است. ایران و پاناما هر دو دارای درآمد سرانه یکسانی هستند (حدود ۸۵۰۰ دلار) درحالی که پاناما در رتبه شاخص توسعه انسانی ۱۴ واحد جلوتر و ایران ۱۵ واحد عقب‌تر است (همان).

منفی بودن شکاف بین درآمد سرانه و شاخص توسعه انسانی نشان می‌دهد درآمد‌های کسب‌شده به‌طور مناسب و یکنواخت و با هدف رفاه جامعه و مؤلفه‌های توسعه انسانی شامل آموزش و بهداشت صرف نشده‌اند، به عبارت دیگر، توزیع درآمد عادلانه صورت نمی‌گیرد. در گزارش توسعه انسانی ۲۰۰۸ تفاوت رتبه شاخص توسعه انسانی و درآمد در کشورهایمانند فرانسه و چین به ترتیب ۸ و ۱۵ و در مقابل در کشورهایمانند امارات (۱۲-)، عربستان (۱۹-)، مالزی (۶-)، ترکیه (۱۸-)، هند (۱۱-) و ایران (۱۳-) است.

در مقایسه تغییرات ایجادشده در رتبه شاخص‌های توسعه انسانی کشورهای عضو اوپک در فاصله سال‌های ۲۰۰۵ و ۲۰۰۸ نیز نشان می‌دهد با وجود صعود رتبه همه آن‌ها به‌جز ونزوئلا و الجزایر (۲۴ رتبه کاهش) و کویت (بدون تغییر)، افزایش رتبه آن‌ها محصول افزایش قیمت نفت و در نتیجه درآمد سرانه بوده و در واقع تغییری در امید به زندگی و پیشرفت آموزشی آن‌ها حاصل نشده است. از این روست که عربستان سعودی با بالاترین میزان صدور درآمد نفت در بین کشورهای اوپک در فاصله ۲۰۰۵-۲۰۰۸ رتبه افزایش شاخص توسعه انسانی داشته است.

صادقی و دیگران (۱۳۸۶) با محاسبه روند شاخص توسعه انسانی در فاصله سال‌های ۱۳۸۳-۱۳۳۹ نتیجه گرفتند طی چهار دهه اخیر شاخص توسعه انسانی کشور از رشد قابل توجهی برخوردار بوده است. بیشترین رشد شاخص بین سال‌های ۱۳۴۹-۱۳۵۴ اتفاق افتاده که به دلیل افزایش درآمد سرانه ناشی از درآمدهای نفتی بوده است. پس از سال ۱۳۵۴ این شاخص با رشد اندکی تا سال ۱۳۸۳ افزایش یافته و به ۰/۷۵۱ رسیده است. در فاصله سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۳۸۳ درآمد سرانه ۲۷۰ درصد رشد داشته که در مقایسه با دیگر مؤلفه‌ها بالاترین رشد بوده است. پس از آن نیز رشد ۱۳۴ درصدی نرخ باسوادی بر شاخص توسعه انسانی اثرگذار بوده است.

مطالعه خانی و دیگران (۱۳۸۷) نشان می‌دهد شاخص توسعه انسانی در بیشتر مناطق در سال ۱۳۸۵ (۲۰۰۶) نسبت به سال ۱۳۷۵ (۱۹۹۶) سیر نزولی داشته که بیشترین بار

این کاهش به دلیل تغییرات و کاهش تولید ناخالص داخلی بوده است. بنابراین در مجموع شاخص توسعه انسانی ایران به شدت تحت تأثیر سرانه درآمد و آن هم متأثر از درآمد حاصل از فروش نفت است. از این رو نوسانات حاصل از میزان استخراج و فروش نفت و قیمت آن در بازار جهانی به سرعت شاخص و رتبه توسعه انسانی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. رفع این مشکل تنها در پرتو تقویت و بهبود شاخص‌های سلامت و آموزش کشور است.

### نابرابری، تهدیدی مهم برای توسعه انسانی

یکی از موانع اصلی در برابر توسعه، نابرابری عمیق و مزمن است که فرصت‌ها را محدود و بافت اجتماعی را فرسوده می‌کند. نابرابری‌های زیاد در درآمد، ثروت، آموزش، سلامت و دیگر ابعاد توسعه انسانی در سراسر دنیا به تشدید آسیب‌پذیری گروه‌های منزوی شده و تضعیف توانایی آن‌ها برای بازسازی آثار شوک‌ها منجر می‌شود. مردم مجتمع‌شده در انتهای توزیع وضعیت اقتصادی و اجتماعی، تضادفی آنجا قرار نگرفته‌اند. آن‌ها فاقد میزان کافی قابلیت‌ها برای توانا ساختن خودشان هستند تا یک زندگی رضایتمندانه داشته باشند، لذا چنان‌که انتظار می‌رود نسبت به خطرات سلامت و شوک‌های زیست‌محیطی آب و هوایی و اقتصاد آسیب‌پذیرترین مردم هستند.

بر اساس گزارش توسعه انسانی ۲۰۱۴ دارای ۸۵ نفر از ثروتمندترین مردم دنیا معادل ۳/۵ میلیارد نفر از فقیرترین مردم دنیا است. بین سال‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۱۰ نابرابری درآمدی در کشورهای درحال توسعه ۱۱ درصد افزایش داشته است. نابرابری در سلامت و آموزش کاهش یافته، اما همچنان در برخی مناطق بالا باقی مانده است. زیر صحرای آفریقا بالاترین میزان نابرابری درآمدی و جنوب آسیا بالاترین نابرابری آموزشی را دارد. نابرابری به‌خصوص نابرابری فرصت‌ها، تهدید بزرگی برای توسعه انسانی است و فراتر از آستانه معینی، این نابرابری به رشد اقتصادی، کاهش فقر و کیفیت تعهد سیاسی و اجتماعی آسیب می‌رساند. نابرابری بالا همچنین احساس مشترک رضایت خاطر را تنزل می‌دهد و رانت‌جویی گروه‌های ذی‌نفع‌ها را تسهیل می‌کند. رانت‌جویی رفتن به سمت به دست آوردن سهم بزرگ‌تر از کیک بیش از بزرگ‌تر شدن آن و تصرف سهمی از منابع و در نتیجه تضعیف اقتصاد است. نابرابری از طریق کاهش سرمایه‌گذاری در خدمات اساسی و خیرهای عمومی، کاهش رشد فرایند نظام مالیاتی و افزایش چشم‌انداز بی‌ثباتی سیاسی مانع توسعه انسانی در آینده می‌شود. نابرابری بالا بین گروه‌ها نه تنها غیرعادلانه است، بلکه می‌تواند بر زیست بهتر اثر گذاشته و ثبات سیاسی را تهدید کند. وقتی گروه‌های خاص مورد تبعیض واقع می‌شوند، در مقابل منابع و قدرت بر اساس شایستگی‌ها توزیع نمی‌شوند و مانع موفقیت افراد با استعداد می‌شوند. این نابرابری گروهی نارضایتی و شکایت‌ها را تشدید می‌کند.

این اولین نوبت نیست که گزارش توسعه انسانی چنین آمار تکان‌دهنده‌ای از فقر و نابرابری کشورها ارائه می‌دهد. برای نمونه در گزارش توسعه انسانی ۱۹۹۸ درباره ۲۰ درصد ثروتمندترین مردم جهان آمده بود که آن‌ها:

- ۴۵ درصد کل گوشت و ماهی جهان را مصرف می‌کنند، درحالی که ۲۰ درصد فقیرترین جمعیت دنیا تنها ۵ درصد از این دو کالا را مصرف می‌کنند.
- ۵۸ درصد کل انرژی جهان را مصرف می‌کنند، درحالی که ۲۰ درصد فقیرترین جمعیت دنیا تنها ۴ درصد انرژی را مصرف می‌کنند.
- ۸۴ درصد کل کاغذ جهان را مصرف می‌کنند، درحالی که مصرف ۲۰ درصد فقیرترین جمعیت دنیا کمتر از یک درصد است.
- ۱/۳ میلیارد نفر مردم کشورهای درحال توسعه با درآمدی کمتر از یک دلار امریکا روزگار می‌گذرانند و در اقتصادهای در حال گذار ۱۲۰ میلیون نفر زیر خط فقر درآمدی چهار دلار در روز به سر می‌برند.

در فاصله گزارش‌های منتشرشده سال ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۷ شواهد نشان می‌داد علاوه بر اینکه نابرابری در برخی شاخص‌ها در میان کشورهای جهان روندی رو به رشد داشته، در داخل کشورهای جهان سوم ملموس‌تر بوده است. چنان‌که نابرابری توسعه بین نواحی در این گونه کشورها، موجب به‌وجود آمدن شکاف شهری شده که تأثیرات منفی چندبعدی به دنبال داشته است. در گزارش توسعه انسانی ۲۰۰۷ به سه دلیل برای نشان دادن نابرابری در سطح جهان اشاره شده است: امروزه حدود ۲۷۴۲ میلیون نفر بدون دسترسی به بهداشت مناسب و کافی و بیش از ۸۳۰ میلیون نفر به‌طور جدی دچار سوء تغذیه هستند. تفاوت میانگین امید به زندگی در بین کشورهای با درآمد بالا و پایین ۱۹ سال است و ۱۰ درصد ثروتمندترین جمعیت جهان تقریباً نصف درآمد جهان را دریافت می‌کنند. (UNDP, ۲۰۰۷)

## نابرابری درآمد در ایران

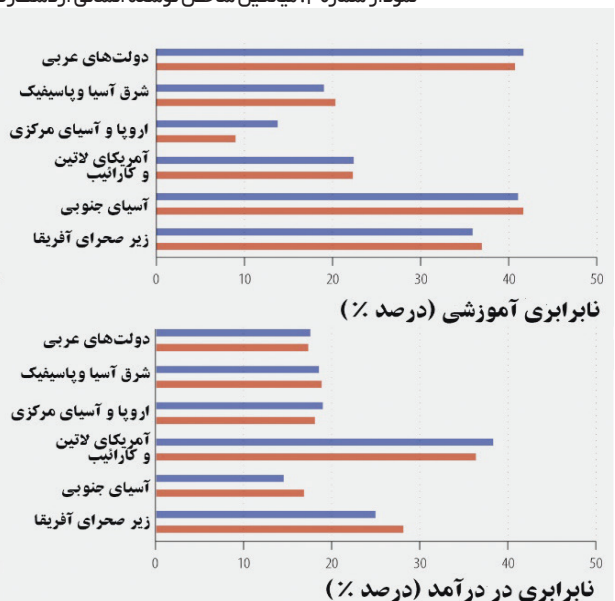
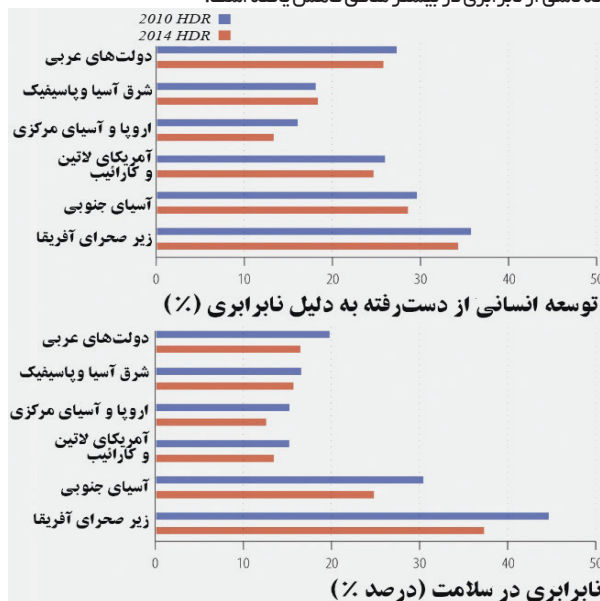
گزارش توسعه انسانی سال ۲۰۱۰ شاخص نابرابری تعدیل شده توسعه انسانی را ارائه کرد. این مقیاس نابرابری چگونگی توزیع پیشرفت هر کشور برحسب ایجاد شاخص توسعه انسانی - امید به زندگی، سال‌های مدرسه و درآمد - را محاسبه می‌کند. این شاخص فراتر از سنجش نسبی نابرابری درآمد محور به سوی ملاحظه نابرابری در آموزش و سلامت می‌رود و اغلب افت میزان شاخص توسعه انسانی به دلیل نابرابری گزارش شده از طریق تفاوت بین شاخص توسعه انسانی و شاخص توسعه انسانی تعدیل شده برحسب درصد اندازه گیری می‌شود. بر اساس داده‌های ۹۴ کشور درحال توسعه، میانگین میزان شاخص توسعه انسانی از دست‌رفته به دلیل نابرابری در بیشتر مناطق به جز آسیای شرقی و پاسیفیک کاهش یافته است (نمودار شماره ۴). بالاترین میزان از دست‌رفته، اختصاص به زیر صحرای آفریقا (۳۴ درصد) دارد، پس از آن جنوب آسیا (۲۹ درصد)، کشورهای عربی (۲۹ درصد) و امریکای لاتین و کارائیب (۲۵ درصد) قرار دارند. پایین‌ترین میزان شاخص توسعه انسانی از دست‌رفته در اروپا و آسیای مرکزی (۱۳ درصد) گزارش شده است. بر اساس گزارش توسعه انسانی ۲۰۱۴ شاخص توسعه انسانی تعدیل شده ایران برحسب نابرابری معادل ۰/۴۹۸ برآورد شده که در مقایسه با شاخص توسعه انسانی ۳۳/۶ درصد کاهش یافته و ایران را در ردیف کشورهای با توسعه پایین قرار داده است. به‌نحوی که رتبه جهانی شاخص ۳۴ واحد کمتر شده است.

توجه به گزارش توسعه انسانی ۲۰۱۰ وضعیت نابرابری را در فاصله سال‌های ۲۰۱۰-۲۰۰۰ منعکس کرده و گزارش توسعه انسانی ۲۰۱۴ نابرابری را در فاصله سال‌های ۲۰۱۳-۲۰۰۳ نشان می‌دهد. گروه‌بندی بر اساس وزن داده شده جمعیت ۹۴ کشور درحال توسعه است.

در میان مؤلفه‌های شاخص توسعه انسانی در سطح جهانی، میانگین نابرابری برای سلامت، ۱۹ درصد (کمتر از ۲۳ درصد در سال ۲۰۱۰)، برای آموزش ۲۷ درصد (حدود همان در سال ۲۰۱۰) و ۲۳ درصد برای درآمد (بالاتر از ۳۱ درصد در سال ۲۰۱۰) است. برای سلامت بیشترین نابرابری در زیر صحرای آفریقا (۳۷ درصد) و بعد از آن آسیای جنوبی (۲۵ درصد) است. با وجود این هر دو منطقه پیشرفت زیادی به واسطه برنامه‌های واکسیناسیون و تغذیه بهتر داشته‌اند که به میزان زیادی مرگ‌ومیر کودکان زیر پنج سال را کاهش داده است. بالاترین سطح نابرابری در زمینه آموزش در آسیای جنوبی (۴۲ درصد)، کشورهای عربی (۴۱ درصد) و زیر صحرای آفریقا (۳۷ درصد) گزارش شده است. به‌استثنای اروپا و آسیای مرکزی پیشرفت محدودی در کاهش نابرابری‌ها در آموزش ایجاد شده است.

بالاترین میزان نابرابری در درآمد اختصاص به امریکای لاتین و دریای کارائیب (۳۶ درصد) و پس از آن زیر صحرای آفریقا (۲۸ درصد) دارد. نابرابری درآمدی در امریکای لاتین و کارائیب کاهش یافته است، اگرچه به نظر می‌رسد در جنوب آسیا و زیر صحرای آفریقا افزایش داشته است. به‌طور کلی کاهش نابرابری درآمد در چند منطقه افزایش یافت و نابرابری در آموزش به‌طور نسبی ثابت باقی مانده است.

نمودار شماره ۴. میانگین شاخص توسعه انسانی از دست‌رفته ناشی از نابرابری در بیشتر مناطق کاهش یافته است.



Source: Human Development Office Calculations



حال اگرچه بر پایه همین اطلاعات در فاصله سال‌های پس از انقلاب با نوساناتی نابرابری کاهش یافته، اما در حال این تغییر قابل توجه نبوده و هنوز ایران را در ردیف یکی از نابرابرترین کشورهای منطقه قرار می‌دهد.

راغفر و همکاران (۱۳۸۷) در مطالعه مشابه مطالعه قبلی وضعیت نابرابری در ایران را طی سال‌های ۱۳۶۳ و ۱۳۸۵ محاسبه کردند و نتیجه گرفتند با وجود فرازونشیب‌های میزان نابرابری درآمد در میان خانوارهای کشور، شدت نسبی نابرابری درآمد در دوره زمانی مورد مطالعه روند کاهنده داشته و در سال آخر (۱۳۸۵ - ۱۳۸۴) (دولت احمدی‌نژاد) این روند فزاینده است، اما در حال میزان کاهش نابرابری در سال‌های مذکور بسیار محدود و غیرمؤثر بوده و در مجموع حاکی از ناکارآمدی سیاست‌های توزیعی اعمال‌شده و تأثیرپذیری الگوی توزیع درآمد از عوامل غیرسیاستی است که در مناطق شهری و روستایی کشور نیز به ترتیب متفاوتی تأثیر گذاشته و موجب افزایش یا کاهش نابرابری توزیع درآمد شده است.

بر اساس محاسبات محقق نامبرده ضریب جینی در خانوارهای شهری در دامنه ۰/۳۸۰ (سال ۱۳۷۲) و ۰/۴۳۱ (۱۳۶۶) نوسان داشته و از ۰/۴۱۱ سال اول (۱۳۶۳) به ۰/۴۰۱ در سال پایانی (۱۳۸۵) رسیده، که هماهنگ با نتایج دیگر پژوهش‌ها در این زمینه است. همچنین شاخص تایل در خانواده‌های شهری از ۰/۳۰۳ در سال ۱۳۶۳ به ۰/۲۸۷ در سال ۱۳۸۵ رسیده و بیشترین میزان نابرابری بر مبنای آن متعلق به سال ۱۳۷۰ و کمترین معادل ۰/۲۶۱ در سال ۱۳۷۲ بوده است. محاسبه شاخص اتکینسون در مطالعه راغفر (۱۳۸۷) نیز ضمن تأیید کاهش بسیار ناچیز نابرابری، بالاترین میزان را سال ۱۳۶۹ و کمترین آن را سال ۱۳۷۲ نشان می‌دهد.

در همین مطالعه نشان داده شده که نسبت میانگین درآمد ۱۰ درصد ثروتمندترین خانوارهای شهری به فقیرترین آن‌ها از ۱۴ برابر در سال ۱۳۶۳ به ۱۱ برابر در سال ۱۳۸۵ رسیده است. راغفر (۱۳۸۷) همین شاخص‌ها را در دوره زمانی یادشده برای مناطق روستایی نیز محاسبه کرده و نتیجه می‌گیرد:

اندازه ضریب جینی خانوارهای روستایی از ۰/۳۹۷ در سال ۱۳۶۳ به ۰/۴۰۰ در سال ۱۳۸۵ رسیده است. بالاترین میزان ضریب جینی معادل ۰/۴۳۲ در سال ۱۳۷۰ و کمترین آن ۰/۳۷۳ در سال ۱۳۶۷ گزارش شده است.

اندازه شاخص اتکینسون در خانوارهای روستایی در سال ۱۳۶۲ برابر ۰/۱۳۴ و در سال ۱۳۸۵ با کمی کاهش ۰/۱۳۰ است. بیشترین اندازه شاخص در حدود ۰/۱۵۹ (سال ۱۳۷۰) و کمترین آن‌ها در حدود ۰/۱۱۵ (سال ۱۳۸۱) است.

شاخص تایل با ضریب الگوی توزیع درآمد و خانوارهای روستایی در بالاترین میزان برابر ۰/۸۸۶ در سال ۱۳۷۰ و کمترین آن ۰/۸۳۴ در سال ۱۳۸۲ است.

در سال ۱۳۶۴ در خانوارهای روستایی ۱۰ درصد ثروتمندترین خانوارها ۱۳ برابر خانوارهای کم‌درآمد، درآمد داشته‌اند که در سال ۱۳۸۵ به ۱۱ برابر رسیده است.

راغفر (۱۳۸۷) ضمن تأکید بر نوسانات قابل توجه در میزان نابرابری تصریح می‌کند اصولاً تأثیر سیاست‌های اقتصادی بر فقر و نابرابری طی دوره مطالعه بیشتر تابع درآمدهای نفتی دولت‌ها بوده است تا سیاست‌های هدفمند دولت‌ها برای کاهش فقر و نابرابری؛ در واقع درآمدهای نفتی طی سال‌های مطالعه به‌وضوح در سیاست‌های اقتصادی نمود پیدا کرده است. به دنبال کاهش شدید درآمدهای نفتی همچون سال ۱۳۶۵، درجه‌ای از رکود اقتصادی و کاهش مخارج عمومی دولت‌ها را شاهدیم که این نیز به‌نوبه خود موجب افزایش فقر و توسعه نابرابری در جامعه می‌شود. افزایش بی‌سابقه درآمدهای نفتی از سال ۱۳۸۴ به بعد نیز موجب بروز بیماری هلندی در کشور شد که مشابه پدیده‌ای است که در سال‌های ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴ در اقتصاد ایران رخ داد. افزایش شدید درآمدهای نفتی باعث افزایش نرخ مبادله ارز به زیان صادرات می‌شود که با توجه به فقدان انضباط مالی دولت‌ها، افزایش شدید واردات را به دنبال دارد. هر دو این پدیده‌ها در طرف عرضه اقتصاد موجب کاهش تولید در داخل و افزایش رکود شده و در طرف تقاضا افزایش شدید تقاضا را به دنبال داشته است. همین امر موجب روند شدید و فزاینده تورم شد که نتیجه آن پولدارتر شدن پولدارها و فقیرتر شدن فقیرها بود و به تعمیق شکاف نابرابری انجامید.

ساختار نابرابری در اقتصاد ایران در دهه ۱۳۸۴ - ۱۳۷۵ موضوع مطالعه ترابی و همکاران (۱۳۸۷) است که بر پایه آن نتیجه گرفته شده:

- در طول دوره موردبررسی هزینه‌های مصرفی دهک‌های بالا نسبت به دهک‌های پایین از رشد بیشتری برخوردار بوده و این موضوع در کاهش نابرابری تأثیری منفی داشته است.

در طول دهه موردبررسی ساختار نابرابری اقتصاد علی‌رغم تغییرات کوچک در روند

آن از ثبات نسبی برخوردار بوده و به‌طور متوسط ۸۷ درصد از نابرابری کل ناشی از نابرابری بین دهک‌ها بوده است.

- در سال ۱۳۸۴ با وجود اثر مثبتی که جزء خوراکی بر کاهش برابری (افزایش نابرابری) در مناطق روستایی داشته است، اما به دلیل اثر قوی‌تر و مثبت جزء خوراکی در مناطق شهری همراه با افزایش سهم آب در مخارج کل، نابرابری کل در سال ۱۳۸۴ نسبت به سال ۱۳۸۳ کاهش یافته است.

- در دوره زمانی موردبحث خانوارهای با سرپرست زن و دارای تحصیلات دیپلم و پایین‌تر که مستأجر هستند بیش از دیگران در معرض کاهش درآمد و شکاف نابرابری بوده‌اند. کفایی و دیگران (۱۳۸۹) نیز با بررسی روند ضریب جینی در فاصله سال‌های ۱۳۸۶ - ۱۳۷۶ ضمن تأکید بر افزایش نابرابری درآمد خانوارهای روستایی در مقایسه با خانوارهای شهری نتیجه گرفتند در خانوارهای روستایی در سال ۱۳۷۷ ضریب جینی به حداکثر خود معادل ۰/۴۳۹۹ رسیده و پس‌از آن کاهش یافته تا ۰/۳۹۶۱ در سال ۱۳۸۲ رسیده است، اما در این فاصله ضریب جینی خانوارهای شهری افزایش داشته و از ۰/۳۹۵۷ به ۰/۴۰۸۸ رسیده، اما طی سال‌های ۸۰ تا ۸۲ کاهش یافته و به ۰/۳۸۸۳ رسیده و البته بیشترین مقدار آن در سال ۱۳۸۰ بوده است. به‌علاوه ضریب جینی درآمد سرانه (فرد) شهری با افت و خیز بیشتر همراه بوده و از ۰/۴۳۱۸ در سال ۱۳۷۶ به ۰/۴۲۹۱ در سال ۱۳۸۱ و در نهایت با کمی تغییر به ۰/۴۲۳۷ در سال ۱۳۷۶ رسیده است. محقق نامبرده با محاسبه شاخص جینی تک‌پارامتری که از دقت بیشتری نسبت به ضریب جینی برخوردار است، نتیجه می‌گیرد نابرابری در ایران بیش از آن است که ضریب جینی نشان می‌دهد.

چنان‌که اشاره شد کفایی (۱۳۸۹) در بررسی‌های خود نتیجه گرفت شدت نابرابری درآمدی خانوارهای روستایی به‌مراتب بیشتر از خانوارهای شهری است، در عین حال نابرابری درآمدی فردی در مناطق روستایی از شهری کمتر است. هرچند به‌مرور زمان فاصله و شکاف نابرابری در روستا بیشتر از شهر شده و این شکاف روندی صعودی داشته، ولی از سال ۱۳۸۳ به بعد تا حدودی ثابت مانده است. از دیگر نتایج مهم این مطالعه آنکه میزان نابرابری در خانوار شهری کمتر از میزان نابرابری درآمد فرد شهری است در صورتی که میزان نابرابری خانوار روستایی بیش از میزان نابرابری درآمد فرد روستایی است. بدیهی است لحاظ کردن بعد خانوار باعث کاهش میزان نابرابری روستایی و افزایش میزان نابرابری شهری شده است. در هر دو صورت میزان نابرابری در مناطق روستایی بیش از مناطق شهری گزارش شده است.

مطالعات درباره نابرابری در ایران بر ثبات و استمرار آن تأکید می‌کنند. مطالعه راغفر و دیگران (۱۳۹۱) نشان می‌دهد شاخص‌های نابرابری از جمله ضریب جینی طی دوره زمانی ۱۳۸۹ - ۱۳۶۶ تقریباً پایدار بوده که نشان‌دهنده انعطاف‌ناپذیری نظام اجتماعی برای کاهش نابرابری‌هاست. به‌علاوه محاسبه ضریب جینی در شهرها و روستا طی دوره موردبحث نیز نشان می‌دهد نابرابری در روستاها بیش از نابرابری در شهرها بوده است. اگرچه در شهرها و روستاها روند متفاوتی طی شده است. همچنین مقایسه استان‌های کشور در این مطالعه بر پایه ضریب جینی نیز حاکی از شکاف بیشتر بین استان‌هاست. محققان تأکید کرده‌اند حتی نابرابری کم در برخی استان‌ها به معنای رفاه بیشتر نبوده، زیرا استان‌های با ضریب جینی کمتر لزوماً از درآمد بالاتر برخوردار نبوده‌اند. ■

### پی‌نوشت

۱. شاخص اتکینسون: اندازه این شاخص بستگی به تابع مطلوبیت فردی و تابع رفاه اجتماعی (تابع مطلوبیت درآمد برای کل جامعه) در جامعه مقرر می‌دارد و لذا ممکن است برای دو الگوی توزیع درآمد متفاوت به یک اندازه باشد، ضمن آنکه اندازه آن نیز می‌تواند خارج از محدوده صفر و یک قرار گیرد.

۲. شاخص تایل: اندازه این شاخص بین صفر (الگوی توزیع درآمد عادلانه) و Logn (برای الگوی توزیع درآمد کاملاً ناعادلانه) است n تعداد دارندگان درآمد است. برای تبدیل شاخص تایل به یک شاخص نسبی، از شاخص تایل تعدیل شده استفاده می‌شود. تایل شاخص مطلوبی برای اندازه‌گیری نابرابری است، زیرا نسبت به تغییر متناسب کلیه درآمدها عدم حساسیت دارد و نسبت به تغییر ثابت درآمد حساسیت دارد.

۳. ضریب جینی: به‌عنوان یک شاخص نسبی به‌صورت اندازه نسبت میزان نابرابری درآمد در جامعه مفروض به حداکثر اندازه ممکن نابرابری در یک الگوی توزیع درآمد کاملاً ناعادلانه تعریف شده است. ضریب جینی در حدفاصل صفر و یک است که صفر معادل برابری کامل و یک نشان‌دهنده نابرابری کامل است.

# پنجمین اندازه جامع



## بازگشت به مدرسه با آرامش خاطر

زهرا بازرگان



## نقطه عطف بیداری از اعتیاد

احمد هاشمی



دکتر زهرا بازرگان در مقاله‌ای با عنوان «بازگشت به مدرسه با اطمینان و آرامش خاطر» می‌نویسد: «با اینکه فکر بازگشت به مدرسه پس از گذراندن یک تابستان طولانی موجب خوشحالی و ایجاد هیجان در برخی از دانش‌آموزان می‌شود، برعکس، بسیاری از کودکان و نوجوانان با نزدیک شدن بازگشایی مدارس دچار دلهره و اضطراب می‌شوند. یادآوری محیط خشک و جدی مدرسه، شلوغی و ازدحام بیش از حد در حیاط، مقررات سختگیرانه کلاس، درس جواب‌دادن‌ها، سرزنش یا توبیخ‌ها و از همه بدتر فکر انجام تکالیف تمام‌نشده درسی، در این دسته از کودکان واکنش‌هایی از قبیل ترس و اضطراب ایجاد کرده و حتی گاه ممکن است به بروز مشکلات جسمانی با ریشه‌های روانی عاطفی در آنان منجر شود». در همین راستا ایشان «برای کمک به فرزندان در گذر از این دوران سخت و بازگشت به مدرسه با اطمینان و آرامش خاطر»، توصیه‌هایی را برای خانواده و مدرسه مطرح کرده که مقارن با بازگشایی مدرسه می‌تواند مورد توجه قرار گیرد.



# بازگشت به مدرسه با آرامش خاطر



زهرا بازرگان

با اینکه فکر بازگشت به مدرسه پس از گذراندن یک تابستان طولانی موجب خوشحالی و ایجاد هیجان در برخی از دانش‌آموزان می‌شود، برعکس، بسیاری از کودکان و نوجوانان با نزدیک شدن بازگشایی مدارس دچار دلهره و اضطراب می‌شوند. یادآوری محیط خشک و جدی مدرسه، شلوغی و ازدحام بیش از حد در حیاط، مقررات سخت‌گیرانه کلاس، درس جواب دادن‌ها، سرزنش یا توبیخ‌ها و از همه بدتر فکر انجام تکالیف تمام‌نشدنی درسی، در این دسته از کودکان واکنش‌هایی از قبیل ترس و اضطراب ایجاد کرده و حتی گاه ممکن است به بروز مشکلات جسمانی با ریشه‌های روانی عاطفی در آنان منجر شود. برای کمک به فرزندان درگذر از این دوران سخت و بازگشت به مدرسه با اطمینان و آرامش خاطر، خانواده و مدرسه هر یک نقش مهمی به عهده دارند. با اینکه وظایف هر یک از این دو نهاد تربیتی در این زمینه حساس و پیچیده است، در این مقاله عمدتاً وظایف خانواده مورد توجه قرار می‌گیرد.

توجه اولیه به توصیه‌های زیر ممکن است گذر دانش‌آموزان از دوره حساس انتقال از خانه به مدرسه را پس از یک توقف طولانی تابستانی تسهیل کند:

## ۱. کنترل اضطراب

اولیای کودکان پیش‌دبستانی و کلاس اول ابتدایی در بسیاری از موارد با نزدیک شدن به سال تحصیلی دچار اضطراب می‌شوند، به‌ویژه آن‌هایی که خود خاطره خوشی از دوران مدرسه نداشتند یا بر این باورند که فرزند آنان توانایی سازگاری با انتظارات مدرسه و پیدا کردن دوستان صمیمی را نخواهد داشت. دیدن مادران جوانی که در اولین روز شروع مدرسه با چهره‌های نگران و چشم‌های اشک‌آلود نظاره‌گر ورود فرزند خود به مدرسه‌اند نادر نیست. این اولیا به‌طور ناخودآگاه اضطراب خود را به فرزندان انتقال خواهند داد؛ زیرا کودکان گرایش دارند احساس‌ها و عواطف اولیای خود را بدون چون‌وچرا بپذیرند و درونی کنند و از آنجا که راه‌حلی برای رفع این نگرانی به ذهنشان نمی‌رسد دچار ترس و اضطراب می‌شوند

و جدایی از خانواده حتی به‌صورت موقت برایشان دشوار می‌شود. حال آنکه اگر کودک احساس کند والدین او با اطمینان به وی و اعتماد به مدرسه از این رویداد مهم زندگی او استقبال می‌کنند، او نیز به‌نوبه خود با اعتمادبه‌نفس بیشتری مدرسه را آغاز خواهد کرد؛ بنابراین طی هفته‌های پیش از بازگشایی مدارس به‌ویژه برای کودکانی که قرار است برای اولین بار به مدرسه بروند لازم است اولیا برای فرزند خود از مزایای مدرسه، از دوستانی که پیدا خواهد کرد، از تنوع فعالیت‌ها و برنامه‌های جالب مانند اردوها و کلاس‌های ورزش و... صحبت کنند. این کار نیازمند صرف وقت کافی و ایجاد محیطی صمیمی در خانه برای گفت‌وگو است. این نوع گفت‌وگو کودک را از نظر ذهنی برای آنچه شروع مدرسه و سال تحصیلی دربر خواهد داشت آماده می‌کند. طی صحبت‌ها لازم است نگرانی کودکان از شروع مدرسه را به‌عنوان امری طبیعی تلقی کرده و تجربه‌های شیرین گذشته مدرسه خود را برای آن‌ها بازگو کنیم. کودکان معمولاً دوست دارند بداند پدر و مادرشان وقتی کودک بودند چگونه با مسائل مدرسه به‌خصوص زمانی که کلاس‌ها پرجمعیت‌تر، ارتباطات جدی‌تر و مقررات سخت‌گیرانه‌تر بوده، کنار آمده و آن دوره را با موفقیت طی کرده‌اند.

نکته‌ای که در جلب اعتماد کودکان دوره‌های پیش‌دبستانی و سال اولی‌ها مفید خواهد بود، تمرین خداحافظی با کودک در مواردی است که مادر و پدر به دلایلی قصد ترک موقت خانه را دارند. در این گونه مواقع می‌توانید به کودک اطمینان بخشید به‌زودی برمی‌گردید و زمانی که به خانه بازگشتید به او بگویید: «دیدید برگشتم». اگر این کار چند بار تکرار شود، هنگامی که در روزهای اول مدرسه می‌بایست او را ترک کنید، بازگشت شما را باور خواهد کرد. همچنین در روزهای اولیه به‌جای توقف کنار در مدرسه و این پا و آن پا کردن، به گرمی از او خداحافظی کنید و به او اطمینان دهید روز خوبی خواهد داشت و شما به‌موقع به دنبال او خواهید آمد. اثربخشی این روش در صورتی بیشتر خواهد بود که معلم‌ها از کلاس بیرون آمده و در حیاط مدرسه با استقبال گرم از نونهالان آن‌ها را به کلاس هدایت کنند.

## ۲. شناسایی منشأ اضطراب

فرزندان شما ممکن است به دلایل زیر دچار دلهره باشند:

**ملاقات با معلم جدید:** برای بعضی از کودکان یکی از مهم‌ترین علل نگرانی‌های شروع مدرسه آشنا نبودن با معلم جدید است. کودک مردد است که آیا معلم را دوست خواهد داشت؟ آیا معلم با او مهربان خواهد بود؟ یک چنین افکاری مدت‌ها پیش از شروع مدرسه ذهن کودک را به خود مشغول می‌دارد. در بسیاری از کشورها برای غلبه بر این نوع نگرانی‌ها، مدارس یک یا دو بار در سال روزی را به‌عنوان «روز آزاد» اعلام می‌کنند.

در این روزها معلم‌ها از وظایف تدریس معاف شده و موظف می‌شوند که تنها به پرسش‌های مراجعان که به همراه فرزندان‌شان برای آشنایی با مدرسه جدید مراجعه می‌کنند پاسخ دهند. در این روز کودک با معلم آینده خود، محیط مدرسه و شماری از فعالیت‌هایی که پیش رو خواهد داشت آشنا می‌شود و معلم جدید او تلفن و آدرس الکترونیک خود را برای پرسش‌های احتمالی بعدی اولیا در اختیار آنان قرار می‌دهد. این نوع برنامه‌ها فرصت مناسبی را برای آشنا شدن معلم و شاگرد پیش از شروع مدرسه و کاهش برخی از نگرانی‌های کودکان فراهم می‌آورد. در راستای هدف فوق، در برخی از شهرهای انگلستان هر سال فارغ‌التحصیلان دوره ابتدایی هر مدرسه، در روز بازگشایی، در قالب مراسمی شاد، به‌طور دسته‌جمعی همراه با مسئولان مدرسه ابتدایی و اولیا خود به مدرسه راهنمایی محله که در آن ثبت‌نام کرده‌اند هدایت می‌شوند و در آنجا مورد استقبال گرم مدیرت و دبیران مدرسه قرار می‌گیرند.

**دیدار مجدد هم‌کلاسی‌ها:** وجود یک یا دو دوست صمیمی در مدرسه یا چند همشاگردی قبلی می‌تواند به کاهش اضطراب شروع مدرسه کمک کند. حال آنکه قدم گذاشتن به یک محیط جدید با کودکان ناآشنا که بعضاً دوستان یا گروه خود را دارند و با بی‌تفاوتی از کنار کودک تازه‌وارد گذشته و به بازی و سروصدای خود ادامه می‌دهند، احساس تنهایی و تمایل به بازگشت به محیط امن و صمیمی خانه را در کودک زنده می‌کند.

برای کاهش این نوع نگرانی، اولیا می‌توانند در مدت تابستان با شناسایی برخی از کودکان محله که در مدرسه فرزند آنان ثبت‌نام کرده‌اند یا به تحصیل مشغول‌اند، فرصتی برای آشنایی بیشتر بچه‌ها باهم و تنظیم برنامه‌هایی برای گرد هم آوردن آن‌ها در تابستان فراهم و کمک کنند رابطه جدیدی بین آنان



برقرار شود و یا با دوستان مدرسه به نوعی تجدیدیدار شود. بدین ترتیب، کودک در اولین روزهای مدرسه چهره‌هایی آشنا برای مراجعه و بازی با آنان خواهد یافت.

**یادآوری دروس گذشته:** یکی دیگر از موارد نگرانی دانش‌آموزان، ترس از فراموش کردن آموخته‌های قبلی است. با اینکه تابستان فصل استراحت و رفع خستگی ۹ ماه تحصیل دانش‌آموزان است بد نیست با وجود امکانات فراوان آموزشی، فرهنگی و ورزشی که در طول تابستان در بسیاری از نقاط فراهم است، یادگیری کودکان در حدی که آنان را خسته نکند، با حضور در کلاس‌ها و دوره‌های مختلف تداوم داشته باشد تا معلومات و مهارت‌های جدیدی را به دست آورند. در عین حال در هفته‌های آخر تعطیلات لازم است دانش‌آموزان برنامه سال گذشته خود را مرور کنند. در این موارد یادآوری آنچه در سال گذشته آموخته‌اند و توجه کردن به مهارت‌ها و توانمندی‌های جدیدی که در تابستان کسب کرده‌اند به رشد اعتمادبه‌نفس و در نتیجه ایجاد آمادگی بیشتر برای شروع مجدد مدرسه کمک خواهد کرد.

### ۳. برنامه‌ریزی بازگشت به مدرسه

به‌طور کلی برنامه‌ریزی و تعیین مقررات برای امور روزمره زندگی، به کودکان آرامش می‌دهد. به‌عنوان نمونه داشتن برنامه‌ای منظم برای ساعات بیداری، غذا خوردن، انجام تکالیف مدرسه، حمام کردن و خوابیدن، زندگی در خانواده را ساده‌تر می‌کند و از بسیاری از درگیری‌های خانوادگی می‌کاهد. برای جلوگیری از بی‌نظمی لازم است کودکان بدانند در ورود به خانه، کیف و لباس خود را کجا بگذارند تا روز بعد آن‌ها را به‌آسانی پیدا کنند. چند روز پیش از بازگشتی مدارس می‌توان با تنظیم وقت برای بیدار شدن، کمی زودتر از روال معمول روزهای تابستان و با لباس پوشیدن، صبحانه خوردن و شروع کارهای روزانه، دشواری تطبیق دادن خود با اولین روزهای مدرسه را کاهش داد.

جلب مشارکت فرزندان در برنامه‌ریزی‌های شروع مدرسه بسیار لازم است. بری نمونه، کودکان ترجیح می‌دهند به‌جای اینکه اولیا آن‌ها در مورد تکالیف مدرسه تذکر دهند، آن‌ها خود تصمیم‌گیری در مورد انجام آن را به عهده داشته باشند یا برای میان وعده غذایی خود در مدرسه حق انتخاب داشته باشند و در آماده کردن و بسته‌بندی آن مشارکت کنند.

### آماده شدن برای مدرسه از نظر جسمی، ذهنی و اجتماعی

راه‌اندازی کودک برای یک سال تحصیلی تنها شامل خرید پوشاک و وسایل تحصیلی و درگیر شدن در هزینه‌های آن نیست، بلکه همچنین اندیشیدن درباره خواب، سلامت، تغذیه و آماده کردن ذهن کودک برای یادگیری است. علاوه بر آن برنامه‌ریزی برای یک معاینه پزشکی سالیانه و انجام واکسیناسیون، بررسی وضعیت رشد، آزمایش چشم و... که باید با توجه به وضعیت جسمانی کودک صورت گیرد، پیش از شروع مدرسه ضروری است.

**تنظیم الگوی خواب:** تنظیم مجدد الگوی

## رفتار اولیا در اولین روزهای شروع مدرسه می‌تواند در ایجاد عادات مربوط به تنظیم وقت کودکان و ایجاد تعادل بین زمان کار، مطالعه و اوقات فراغت آن‌ها مؤثر باشد

خواب کودک چندان آسان نیست زیرا آنان عادت کرده‌اند در مدت تابستان دیر بخوابند و دیر بیدار شوند. درحالی‌که کودکان دوره ابتدایی به ۱۰ تا ۱۱ ساعت و نوجوانان به ۸ تا ۹ ساعت خواب در شبانه‌روز نیازمندند.

**تغذیه:** صرف یک صبحانه سالم و مغذی، کودک را برای انجام فعالیت‌های ذهنی و جسمی روز بعد آماده می‌سازد؛ بنابراین کودکان بهتر است بدون صرف صبحانه یا لااقل همراه بردن یک میان وعده مغذی از خانه خارج نشوند. تغذیه صبح بهتر است متنوع و شامل غلات با فیبر بالا، نان و محصولات لبنی باشد.

صرف یکی دو ساعات وقت در اواخر هفته برای تهیه مواد غذایی لازم در طول هفته و فراهم کردن مقدمات کار مانع از این می‌شود که تهیه غذا برای روز بعد کودکان وقت زیادی از مادران را هر شب به خود اختصاص دهد. در این زمینه تنوع خوراکی‌ها، میوه‌ها و حتی رنگ آن‌ها برای تحریک اشتها کودکان اهمیت دارد. اگر فرزندان شما خوراکی‌ها یا غذاهای خود را در مدرسه نمی‌خورند و دست‌نخورده به خانه برمی‌گردانند لازم است در برنامه‌ریزی غذای روزانه و تهیه آن از آن‌ها کمک بخواهید و بچه‌ها را در تهیه غذا و خوراکی‌های مدرسه شرکت دهید. تأمین سلامت کودکان نیازمند برنامه‌ریزی است و اولیا لازم است آگاهی خود را در مورد مواد غذایی از نظر ماده مغذی موجود در آن‌ها و ارتباط بین نوع تغذیه و سلامت افزایش دهند.

**انجام فعالیت‌های بدنی:** کودکان در مدت تابستان فرصت‌های بی‌شماری برای بازی و انجام فعالیت‌های بدنی دارند اما وقتی سال تحصیلی شروع می‌شود بچه‌ها مجبورند ساعت‌ها در کلاس بنشینند. با اینکه درس ورزش در برنامه تحصیلی گنجانیده شده است اما یک یا دو ساعت ورزش در هفته کافی نیست و کودکان باید هر روز اقل ۲۰ دقیقه فعالیت‌های بدنی داشته باشند. این فعالیت‌ها می‌تواند بسته به شرایط زندگی و بر اساس فصل متنوع باشد. توپ‌بازی، نرمش، پیاده‌روی، دوچرخه‌سواری و شنا بخشی از این فعالیت‌ها را تشکیل می‌دهند.

**خرید وسایل مدرسه:** بازگشت به مدرسه شامل خریدهای متعدد مانند وسایل مدرسه، کتاب، وسایل درسی، کیف پشتی، قابلمه ناهار و کفش و لباس است. با تبلیغات وسیعی که رسانه‌ها هفته‌های پیش از شروع مدارس می‌کنند بسیاری از خانواده‌ها به‌ناچار در دام خریدهای پرهزینه و گاهی غیرضروری می‌افتند. حال آنکه نیازی نیست خرید وسایل مدرسه به یک واقعه بزرگ و پرهزینه خانواده تبدیل شود.

در هفته‌های آخر تابستان با بررسی وسایل خرید و پوشاک کودکان و تشخیص آن‌هایی که تنگ یا غیرقابل استفاده شده‌اند بهتر می‌توان نیازها را تشخیص داد. گاهی بهتر است وسایل مدرسه را با کمک فهرستی که در اولین روز شروع مدرسه در اختیار دانش‌آموزان قرار می‌گیرد، تهیه کرد. شاید تا آن زمان قیمت اجناس هم پایین‌تر آمده باشد.

فهرست خریدهای لازم را می‌توان با کمک کودک تهیه کرد. خرید وسایل خود گاهی انگیزه‌ای برای شروع مدرسه محسوب می‌شود. برای بعضی بچه‌ها خوشحالی خرید مدرسه در این است که آنان اجازه داشته باشند علاوه بر خرید لوازم ضروری یکی دو جنس کوچک موردعلاقه خود را هم به آن بیفزایند. مثلاً دفتر یادداشتی با جلد و رنگ موردعلاقه یا جعبه مداد رنگی یا ماژیک که همیشه علاقه‌مند به خرید آن بوده‌اند. تأمین این هوس‌های کوچک، بازگشت به مدرسه را برای کودکان جذاب‌تر جلوه خواهد داد. خرید لوازم مدرسه برای کلاس‌های جدید اغلب اطلاعاتی درباره فعالیت‌هایی که دانش‌آموزان در سال تحصیلی در پیش خواهند داشت به آن‌ها می‌دهد. به هنگام خرید وسایل مدرسه می‌توانید با توضیح درباره برنامه‌ها، جشن‌ها و پروژه‌های مدرسه به هیجان کودک بیفزایید. بهتر است کودک برخی از وسایلی که برای او جدید است مانند پرگار، نقاله و... را در خانه امتحان کند تا به هنگام استفاده از آن‌ها در مدرسه با طرز کار آن‌ها آشنا شده باشد.

**اقدامات ایمنی:** از وظایف دیگر اولیا صحبت کردن با فرزندان در مورد ایمنی و تذکر دادن درباره نکاتی است که کودکان لازم است برای تأمین سلامت خود رعایت کنند. مثلاً سوارشدن یا پیاده شدن از اتوبوس و به‌خصوص عبور از خیابان در بسیاری از شهرهای بزرگ و کوچک جایی که متأسفانه شاهدیم سواره‌ها به عابران پیاده توجه کافی ندارند و خطر تصادف همه افراد بخصوص کودکان را تهدید می‌کند.

موضوع مهم دیگر هشیار ساختن کودکان در مورد وقوع زورگیری یا احتمال رفتارهای آزارگرانه برخی از دانش‌آموزان بزرگ‌تر در محیط مدرسه یا در اتوبوس مدرسه است. کودکان باید یاد بگیرند که در صورت وقوع چنین رفتارهایی چه واکنشی نشان دهند و چگونه بزرگسالان را از این موضوع مطلع کنند؛ زیرا وقتی پای مسئولان مدرسه به میان آید، زورگویی نیز اغلب متوقف می‌شود. در هر حال چگونگی دفاع از خود و حفظ ایمنی از مهم‌ترین درس‌هایی است که خانواده باید به کودک بیاموزد.

### اولیا و انجام تکالیف مدرسه

رفتار اولیا در اولین روزهای شروع مدرسه می‌تواند در ایجاد عادات مربوط به تنظیم وقت کودکان و ایجاد تعادل بین زمان کار، مطالعه و اوقات فراغت آن‌ها مؤثر باشد.

یکی از دل‌نگرانی‌های اولیا، چگونگی انجام تکالیف درسی توسط فرزندانشان است. برخی از والدین انتظار دارند کودک به‌محض رسیدن به خانه به‌جای رفع خستگی و انجام فعالیت‌های بدنی، به انجام تکالیف درسی بپردازد. این اولیا، با اضطراب تکالیف درسی



عکس از خبرگزاری فارس

گفت‌وگو برای آگاه کردن فرزندان در مورد ساختار، روش‌های کار و انتظارات مدرسه راهنمایی نحوه سازمان‌دهی کارهای مدرسه ضروری است.

**ریسک‌پذیری نوجوانان:** برخی از روانشناسان معتقدند که دوران نوجوانی دوره ریسک‌پذیری است. نوجوانان علاقه دارند چیزهای تازه، مدل‌های جدید آرایش، لباس و موسیقی پرهیجان را امتحان کنند. آنان در این مرحله مهم از زندگی در جست‌وجوی کشف هویت خود جدا از هویت اولیای خود هستند و با تفکر و اندیشیدن در مورد مسائل، شخصیت خود را بازسازی می‌کنند. تحقق این مهم بدون آزمون چیزهای تازه و عبور از برخی از محدودیت‌های تحمیل شده حاصل نمی‌شود. در شروع دوره بلوغ در نوجوان ۱۱، ۱۲ ساله تحولات عجیب و ناهماهنگی روی می‌دهد. کرتکس جلوی پیشانی که وظیفه کنترل غرایز و تمایل‌ها، تفکر انتقادی و تشخیص عواطف دیگران را به عهده دارد، گویی به مخصی می‌رود و به‌جای آن بخش عاطفی و هیجانی مغز، مدیریت تصمیم‌گیری‌ها را به عهده می‌گیرد. در این زمان نوجوانان دوره راهنمایی بیشتر تابع امیال و غرایز خود می‌گردند درحالی‌که اگر کرتکس جلوی پیشانی فعالانه‌تر عمل می‌کرد نوجوان هرگز حاضر نمی‌شد آرامش و امنیت محیط خانه را برای خطر کردن و آزمون قدرت و توانایی خود ترک کند. این دسته از روانشناسان بر این اعتقادند که نوجوانانی که با فشار اولیای خود و تحمیل محدودیت‌های آنان در خانه می‌مانند و اجازه نمی‌یابند تا خارج از محیط خانه چیزها و رفتارهای جدید را امتحان کنند تا مبادا تصمیمات خطرناک و نا به‌جایی گرفته شود ممکن است بعدها به انتخاب‌های بدتری دست بزنند و یا از هم‌کلاسی‌های خود عقب‌مانده و از لذت وارد شدن به فعالیت‌های جدید و سرگرم‌کننده برای سن خود محروم شوند.

طبیعی است که پدر و مادر هرگز نمی‌توانند از فرزندان خود در همه موارد حمایت کنند؛ اما انتظار نوجوانان این است که اولیای آنان با اعتماد به فرزندان خود، به هنگام این جست‌وجوی هویت و گذر از این دوره حساس زندگی در کنار آن‌ها باشند. ■

### مأخذ

۱. بازرگان، زهرا (۱۳۸۵)؛ سال تحصیلی، خانواده و وظایف آن؛ نشر پیوند؛ آبان ۱۳۸۵
۲. بازرگان، زهرا (۱۳۷۵)؛ مدرسه‌ای دیگر؛ انتشارات انجمن اولیا و مربیان
۳. Canadian Living (۲۰۱۴), Inspiring Ideas for Everyday: A Back to School Tips for Parents [www.canadianliving.com.health](http://www.canadianliving.com.health)
۴. Detroit Free Press News, August ۲۰۱۴-۲۸ [www.freep.com/article/۸۲۸-۲۰۱۴/News](http://www.freep.com/article/۸۲۸-۲۰۱۴/News)
۵. Leonard, S, (۲۰۱۴) Un Retour a L' ecole sans stress, MOI and cie, sept. ۲۰۱۴
- Card.M(۲۰۱۴), Want to Keep Your, New Middle-schooler Out of Trouble? Then let Them Take Risks, Washington Post [www.Washingtonpost.com/News/parents](http://www.Washingtonpost.com/News/parents).

خاطره خوبی را از روزی که در مدرسه گذرانده است به یاد می‌آورد.

### چالش‌های مربوط به ورود به دوره راهنمایی تحصیلی

زمانی که دانش‌آموزان در آخرین سال دوره ابتدایی تحصیل می‌کنند، دیگر به اوضاع مدرسه کاملاً مسلط هستند. آن‌ها می‌دانند انتظارات مدرسه از آنان چیست و برای همکاری به چه کسی باید مراجعه کرد. آن‌ها جای هر چیز از کتاب موردعلاقه خود در کتابخانه مدرسه تا بهترین صندلی در سالن اجتماعات مدرسه را می‌دانند. آن‌ها موقعت ویژه‌ای در مدرسه دارند و دانش‌آموزان ارشد و سروران مدرسه محسوب می‌شوند؛ اما ناگهان با پایان رسیدن تابستان، دانش‌آموزان مسلط دیروز وارد مدرسه راهنمایی می‌شوند که با مدرسه قبلی تفاوت بسیاری دارد. در اینجا راه‌روها وسیع‌تر، برنامه‌ها متنوع‌تر، معلم‌ها بیشتر و مقررات سخت‌گیرانه‌تر است و همه این‌ها سواى مسائل مربوط به بلوغ و دگرگونی‌های روحی و جسمی است که فکر نوجوانان را به خود مشغول می‌کند. آنان باید خود را با محیط جدید، انتظارات و روش‌های جدید انجام کارها تطبیق دهند که این تحولات برخی از نوجوانان را سردرگم و آشفته می‌کند به‌طوری‌که گاه دفترچه تمرین ریاضی را در خانه جا گذرانند، گاه اتوبوس را از دست می‌دهند، یا فهرست تکالیف هفته را گم می‌کنند و... این نوجوانان سرگردان بهتر است در زمینه مدیریت زمان و سازمان‌دهی کارهایشان کمک و هدایت شوند.

در دوره ابتدایی همه وظایف و فعالیت‌های دانش‌آموزان از پیش به‌شدت برنامه‌ریزی شده است اما در دوره راهنمایی از نوجوان انتظار می‌رود مسئولیت بسیاری از کارها را خود به عهده بگیرد، وقت خود را تنظیم کند، بدون کمک بزرگسالان تکالیفش را بنویسد، موضوعات جدید درسی را تحقیق کند و احیاناً کارهای عملی مربوط به آن را به عهده بگیرد. تابستان فرصت مناسبی است که اولیا با تنظیم برنامه‌هایی در خانه و تعیین زمانی برای انجام و تکمیل آن و با نظارت بر کار فرزندان خود آنان را برای چنین انتظاراتی در مدرسه آماده سازند. تشکیل یک جلسه

فرزند خود را زیر نظر دارند و از اینکه مطابق انتظار آنان خوب نمی‌نویسد، جدول ضرب را هنوز نمی‌دانند و معلوماتی را که آنان در سن او در زمان تحصیلی خود داشته‌اند را ندارند، نگران‌اند.

باید دانست که در آموزش و پرورش معاصر آنچه بیش از تحمیل و انتقال معلومات به دانش‌آموزان مهم است کمک به آنان در کسب مهارت‌ها و توانایی‌های ویژه‌ای برای تسهیل یادگیری است. این مهارت‌ها شامل خوب گوش دادن، درست صحبت کردن، جست‌وجوی معلومات از منابع مختلف، جمع‌بندی و خلاصه کردن مطلب، سازمان دادن اوقات خود و مهارت‌های حل مسئله است.

اگر کودک یاد بگیرد که چگونه می‌توان یاد گرفت در هر شرایطی خود به یادگیری خواهد پرداخت و همواره نیازمند معلم یا بزرگسال دیگری برای انتقال مداوم اطلاعات نخواهد بود. همچنین تشویق کودک در شناخت توانایی‌ها، نقاط قوت و ضعف خود، تأیید و قدردانی آنچه می‌داند و می‌تواند انجام دهد و کمک به وی در رفع کمبودها و افزایش اعتمادبه‌نفس ضروری است.

مهم‌ترین کمک اولیا در انجام تکالیف درسی شامل راهنمایی فرزندان در سازمان دادن اوقات خود، تشویق آنان به انجام تکالیف و سرکشی‌گاه و بیگاه برای اطمینان یافتن از این است که کار درسی آن‌ها به خاطر مشکلی خاص متوقف نشده باشد. هدف از تکلیف شب، واداشتن دانش‌آموزان به مرور درس‌های روزانه، نظم و ترتیب، قبول مسئولیت و لذت بردن از انجام یک کار مستقل است و این وظیفه که می‌تواند وسیله‌ای برای نزدیک کردن اولیا و فرزندان به یکدیگر باشد هرگز نباید به یک درام خانوادگی منجر شود.

نکته دیگر اینکه در پرس‌وجو از کودک در مورد مدرسه، انتظار دانش‌آموزان این است که اولیا پیش از پرداختن به نمرات درسی و کنجکاری در مورد اینکه او چه نمره‌ای گرفته و نمرات هم‌کلاسی‌اش تا چه حد بیشتر یا کمتر شده است به این موضوع اساسی بپردازند که وی در مدرسه چه کرده، چه چیزهای جدیدی یاد گرفته، با چه کسانی بازی کرده و چه

# نقطه عطف بیداری از اعتیاد

## بخش یازدهم

احمد هاشمی: اعتیاد یک معضل ملی است. آسیب‌هایی که این ناهنجاری بر اجتماع تحمیل می‌کند در شماره نمی‌گنجد؛ جوانانی که در بهترین زمان برای تولید و نوآوری از چرخه کار خارج می‌شوند، خانواده‌هایی که از هم می‌پاشند، کودکانی که در خانواده‌های نابسامان بزرگ می‌شوند و خود در آینده گرفتار انواع معضلات خواهند بود و انواع جرم‌ها که پیامد اعتیاد فرد است. اعتیاد یک فرد، نه تنها خودش را تا مرز ویرانی می‌برد، بلکه خانواده و نزدیکان را هم آشفته و مستأصل می‌کند. این جمله را بسیار می‌توان از نزدیکان فرد معتاد شنید که «دیگر نمی‌دانیم چه کنیم». کارشناسان می‌گویند تا زمانی که فرد به نقطه عجز نرسد، کاری نمی‌شود کرد.

چشم‌انداز ایران در شماره‌های پیشین، طی مقالاتی به این معضل اجتماعی پرداخته است و در ادامه نیز به یاری خداوند این مسیر را ادامه خواهد داد. در همین راستا از شماره ۸۳، با مروری بر زندگی افرادی که نجات یافته‌اند، سعی در شناسایی چگونگی فرایند نجات آن‌ها داشته‌است. در این نوشته‌ها با محور قرار دادن زندگی یک نفر، به یکی از ناهنجاری‌هایی که باعث رفتن افراد به سمت مواد مخدر می‌شود، پرداخته شده است. برای نمونه در یکی از شماره‌ها به پدیده انکار که یک نقص روانشناختی است و در شماره دیگر به تربیت تکانشی کودک که در آینده موجب وابستگی فرد به مواد مخدر خواهد شد، پرداخته شده است. بدیهی است که در بسیاری از افراد، اگر ناهنجاری رفتاری یک فرد شناسایی و درمان شود، احتمال گرفتار شدنش به اعتیاد کاهش می‌یابد. یکی از دلایلی که اعتیاد را بیماری می‌نامند همین است.

در نوشته‌هایی که با نام «نقطه عطف بیداری» منتشر شده است، برای حفظ جذابیت از بیانی داستانی استفاده شده است. این نوشته‌ها، حاصل ساعت‌ها مطالعه و تحقیق است. پیشنهاد نگارش این مجموعه با صاحب‌نظران فعال در حوزه اعتیاد بوده است. در نگاه به زندگی افراد نجات یافته، گاهی با اتفاقات عجیبی روبه‌رو می‌شویم که بیشتر به معجزه می‌ماند. مطالعه این مجموعه، برای افراد معتاد و خانواده‌هایشان راهگشا و امیدبخش خواهد بود. چه بسیار کسانی بوده‌اند که ناگوارترین شرایط را لمس کرده‌اند و اکنون سلامتی خود را باز یافته‌اند. چشم‌انداز ایران از خوانندگان گرامی می‌خواهد با ارائه نظرات و تجربیات خود، ما را در این مسیر یاری کنند. همه ما باید برای مبارزه با این بحران ملی به قدر وسع خود بکوشیم.

## نان مهر

استکان‌ها را شستم و چیدم توی سینی. سینی را به اتاق هال بردم. گذاشتم جلوی دای. تند برگشتم به آشپزخانه و زیرسیگاری را آوردم. زیرچشمی دای را نگاه کردم. داشت استکان‌ها را پر می‌کرد. خودش بود و چهار نفر دیگر. همان آدم‌های همیشگی. سن هیچکدام به بیست نرسیده بود. من پنج شش سال کوچکتر از آن‌ها بودم. دای، سینی را گذاشت وسط. هرکس یک استکان برداشت. استکان‌ها رفت بالا و آمد پایین. دای یک سیگار گذاشت گوشه لبش. دویدم توی آشپزخانه و فنکد را آوردم. سیگار را آتش کردم. با نوک انگشت اشاره به آرامی زد روی دستم. دلم غنچ رفت.

صدای بازی بچه‌ها از کوچه می‌آمد. رتم لب پنجره ایستادم. جوری که ببینمدم، لبخندی زدم. از آن لبخندها که آدم بزرگ‌ها می‌زنند. دلم می‌خواست از آن پایین، یکی مرا صدا بزند و من در جوابش بگویم: «شما به بازی کودکان‌تان برسید، من کارهای مهم‌تری دارم» در همان چندماهگی که خانه مادربزرگ بودم، چند سال بزرگ‌تر شده بودم. دیگر از کتک‌های پدرم

چند سال بعد، توی قیرستان، وقتی دای ۲۵ ساله‌ام را توی خاک می‌کردند، رفیقش با چشم‌های وقزده نگاهش می‌کرد. رتم کنارش. دلم خواست محکم بزنم پشتم و بگویم: «دنبال خلاف نرو پسر... عاقبتش اینه»

دیگر دیر شده بود. هم برای او که دیگر حتی نای بالا آوردن دستش را نداشت، هم برای من که گوشم از نصیحت پر بود و بدنم از جای سوزن. هنوز مراسم تمام نشده بود که رفیق دای راهش را گرفت و رفت. بعد از آن دیگر کسی او را توی محل ندید. کسی هم سراغش را نگرفت. برای یک معتاد، گم‌وگور شدن طبیعی بود.

من باغ متروکی را که خالی از سکنه بود، تصرف کرده بودم. با چند تکه چوب، سرپناهی ساخته بودم و آنجا زندگی می‌کردم. خانه چوبی شده بود پاتوق معتادان. مواد می‌فروختم و خرج مصرفم را درمی‌آوردم. این کار را بلد بودم. پیش از آن برای دای ام، مواد جابه‌جا کرده بودم.

یک‌بار پدرم توی خیابان پیدایم کرد. من را برد به محلی که دوستانش بودند و تا می‌خوردم کتکم

خبری نبود. کسی توی جمع تحقیر نمی‌کرد. توی اتاق بلندبلند می‌خندیدند. معنی بعضی از حرف‌هایشان را نمی‌فهمیدم. کنارشان نشستم و شروع کردم به خندیدن. رفیق دای زد تو کرده‌ام. «این داش مهدی ام مردی شده واسه خودش‌ها».

زیر پوست صورت دای، خون پخش شده بود. خیال می‌کردم الان است که مویرگ‌هاش بترکند. نگاهش به من کرد و لبخند زد. «برو به استکان هم برای خودت بیار».

چند دقیقه بعد، حالم داشت به هم می‌خورد. به روی خودم نیاوردم. رفیق دای یک بند حرف می‌زد: «یه وقت نری سراغ چیز دیگه، فقط همین...».

فردایش هم که بساط منقل را علم کردند، گفت این برای تو خوب نیست. وقتی هم که چیزی توی سیگار ریختند و دود کردند، چند دقیقه بعد از اینکه پک آخر را زد، گفت هیچ وقت سراغ دود نرو. چرا خیال می‌کرد کاری که خودش می‌کند، من نباید بکنم؟ اعتیاد من با مصرف الکل شروع شده بود. بعد از آن، از مواد دای برمی‌داشتم و با دوستانم مصرف می‌کردم.





زدند. التماس کردم. قول دادم دیگر سراغ خلاف نروم. به محض اینکه رهايم کردند، برگشتم به خرابه. پدرم آدم سخت گیر و قاطعی بود. زمان کودکی، با کوچکترین اشتباه، به من سرکوفت می زد. دیگر خود واقعی ام نبودم. فقط به فکر این بودم کاری کنم که پدر و مادرم تأییدم کنند. تمام تلاشم را می کردم که لبخند رضایت را روی لبهای اطرافیان ببینم. برای همین بود که رفته خانه مادر بزرگ. آنجا کسی به من سرکوفت نمی زد.

پدرم چند بار دیگر پیدایم کرد. دوباره همان ماجرای کتک و عذرخواهی و فرسار... یکبار که بدجوری گیر افتاده بودم، شیشه را شکستم و تکه‌ای از آن را در پای پدرم فرو کردم و فرار کردم. دیگر هیچ کس حریفم نمی شد.

هجده سالم شده بود که قرص‌های روان گردان «اکس» به بازار آمد. این قرص را همراه با چند ماده مخدر دیگر مصرف می کردم. از آن به بعد آشفتنگی من بیشتر شد. تا پیش از آن از راه فروش مواد مخدر، موبایل و موتور خریده بودم. ولی در مدت کوتاهی همه این‌ها را از دست دادم. گپیج شده بودم. مرتب جای جاسازی مواد را گم می کردم. موتورم را دزدیدند. یکروز به خودم آمدم، دیدم وسط یک خرابه گرسنه و تشنه مانده‌ام. دیگر کسی به من سر نمی زد. رفقا فهمیده بودند از مواد خبری نیست. به یاد خانواده‌ام افتادم. بعد از چند ماه کلنجار رفتن با خودم، بالاخره رفتم خانه.

پدرم فهمیده بود که با زور و کتک، مشکل من حل نخواهد شد. این بار سعی کرد از در محبت وارد شود. واقعیت این بود که من دوست نداشتم مواد مخدر را ترک کنم. لذت مواد را از سن کم تجربه کرده بودم و با آن بزرگ شده بودم. فقط دلم می خواست از آن وضعیت اسفبار نجات پیدا کنم.

وقتی برگشتم خانه تا مدتی مصرف نکردم. زندگی‌ام سامان گرفته بود. لباس و خوراک خوب داشتم. با آدم‌ها رفت‌وآمد می کردم. با خودم گفتم الان بهترین زمان است که شروع کنم. کسی هم متوجه نخواهد شد.

برگشتم سر جای اول. خانواده‌ام فهمیدند. دوباره من را به مرکز بازپروری بردند. آمدم بیرون و باز مصرف کردم. دیدند کمپ اختیاری تأثیر ندارد. من

را به کمپ اجباری فرستادند. با زور کتک شش ماه پاک ماندم. اطرافیانم دنبال راه حلی می گشتند. خیال کردند اگر زن بگیرم سر به راه می شوم.

چند نفر را به من معرفی کردند. مصر بودند ازدواج کنم. در آن فاصله با خانمی آشنا شده بودم. به خانواده‌ام گفتم. طولی نکشید که زندگی مشترکمان شروع شد. به همسرم گفته بودم که پیش‌ترها مواد مخدر مصرف می کردم. با اصطلاحاتی که در کلاس‌های آموزشی یاد گرفته بودم، متقاعدش کردم که دیگر سراغ مواد مخدر نخواهم رفت. بازیگر خوبی شده بودم.

توی برزخ بودم. از طرفی خانواده‌ام را می دیدم و از اینکه موقعیت اجتماعی‌ام بهتر شده خوشحال بودم. از طرف دیگر هوس مصرف مواد رهايم نمی کرد. توی خیابان و پارک، دوستان قدیم را می دیدم. دوستانی که روزی خانواده من بودند. روزهایی یاد می آمد که مخدر مصرف می کردیم و با هم درددل می کردیم. من به حال رفیقم غصه می خوردم و او به حال من. حالا که خانه و زندگی داشتم، خاطره آن زندگی نفرین شده دست از سرم بر نمی داشت.

چشم‌هایم را باز کردم و دیدم صاحب دو پسر شده‌ام. چندبار خواستم مواد را کنار بگذارم و به زندگی برگردم. من آدم مبارزه کردن نبودم. دست‌هایم را بردم بالا. «تو برنده شدی... من تسلیمم، آن قدر مصرف می کنم تا بمیرم»

همسرم خیلی تحملم کرد. به من فرصت داد و بیش از حد توانش پای من ایستاد. بالاخره، روزی داشتم می رفتم خانه که دیدم کلید، در را باز نمی کند. همسرم قفل در را عوض کرده بود. رفتم به پارک روبه‌روی خانه‌مان. روز اول زمستان بود. جایی نداشتم بروم. شب همان‌جا خوابیدم. روبه‌روی مجتمعی که پیش از آن مدیرش بودم.

صبح که بیدار شدم، گرسنگی و خماری امانم را بریده بود. رفتم سربیک ساختمان و مشغول کار شدم. بیشتر پولی که می گرفتم، پای مواد می رفت و با بقیه‌اش شکمم را سیر می کردم.

سه چهار ماه گذشت. روی نیمکت پارک دراز کشیده بودم. در خواب‌ویداری بودم. سنگینی سایه‌ای را حس کردم. قوت تکان خوردن نداشتم. صدای زنانهای شنیدم. صدا آشنا بود. خواستم چشم‌هایم را

باز کنم. پلک‌هایم تا نیمه آمدند و برگشتند. صورت زن محو شد. یادم نمی آمد کیست، فقط از روی بویش... بوی زندگی می آمد. چشم‌هایم خیس شد. بلند شدم و نشستم. همسرم ایستاده بود. «بچگی‌های خودت یادت هست؟ حالا بچه‌های خودت دارند بزرگ می شوند و پدرشان توی پارک، هرروز از حال رفته و بی عار. نمی خواهی که بچه‌هایت مثل خودت بشوند؟ اگر دوستشان داری نگذار تو را ببینند» وقتی داشت می رفت، صدای آرام گریه‌اش را می شنیدم.

از آن محل رفتم. کنار خیابان زندگی می کردم. خرج خودم را با دله‌دزدی و دست‌به‌دست کردن مواد به دست می آوردم. مدتی به زندان افتادم و برگشتم گوشه خیابان. در دنیای کوچک و تاریک خودم زندگی می کردم. یکبار دستگیر شدم و به کمپ اجباری رفتم. بیرون آمدم و بدتر از آنی شدم که بودم. بارها و بارها، آن قدر تزیق کردم که دیگر زنده نمانم. شب‌ها که چشم‌هایم را می بستم، از خدا می خواستم فردا صبح بیدار نشوم. آدم‌ها از من بیزار بودند. آدم‌هایی که نمی دانستند چقدر به دلداری‌شان محتاجم.

اوایل بهار بود. بیشتر از دو سال بود در خیابان زندگی می کردم. از گرسنگی حالت تهوع داشتم. می خواستم چیزی بخورم بعد مواد تزیق کنم. خواستم بروم و تکه نانی پیدا کنم؛ اما نتوانستم. روز قبل، مواد را به پایم تزیق کرده بودم. پای راستم از کار افتاده بود. خودم را روی چمن‌های پارک کشیدم. زنی از کنارم رد می شد. یک نان در دستش بود. گرفت سمت من. «بگیر پسر»

نان را خوردم. گفت جایی هست که می توانم بمانم و روند بهبودی‌ام را طی کنم. چاره‌ای نداشتم. با خود گفتم هرچقدر هم کتک بخورم، از این وضعی که دارم بهتر است. وقتی وارد مرکز شدم، ترس برم داشته بود. پنجره‌هایی را دیدم که پشتش میله بود. دو سه روز گذشت. فهمیدم اینجا از توهین و کتک و تحقیر خبری نیست. همین‌طور که حالم بهتر می شد، برای بازگشت به زندگی مصمم‌تر می شدم.

هفت ماه از آن روز گذشته است. در این روزها، خیلی چیزها یاد گرفتم. تازه طعم زندگی را چشیده‌ام. زندگی برابم بوی خوش نانی است که زنی سپیدموی، در اوج ناامیدی به سمتم می گیرد. زندگی، پدر و مادری است که کم‌کم دارند باورم می کنند. زندگی زنی است که مهرش، حتی بر جسم نیمه‌جانم سایه افکنده است.

تازگی‌ها رفته بودم به پارک محل سابق. چشم‌هایم را بسته بودم و دعا می کردم. وقتی چشم‌هایم را باز کردم، دیدم پسر کوچکی روبه‌رویم ایستاده. وقت مدرسه رفتنش بود. «بابا، کجا رفتی؟»

بغلش کردم. با او صحبت کردم. «مراقب برادرت باش پسر، به مادرت کمک کن» پسر کوچکم داشت بازی می کرد. مرا نمی شناخت. وقتی رفتم هنوز حرف نمی زد. چگونه می توانستم بگویم من پدرت هستم. چگونه می توانستم به مادرشان بگویم دیگر در مسیر بهبودی هستم و چه دلیلی داشت او باور کند. دیگر برای حرف زدن دیر شده است. باید کاری کنم که همه باورم کنند. ■



# چشم انداز اندیش



## دین‌ورزی؛ بالندگی یا کاهندگی؟

مقصود فراستخواه



## دین‌داری در خانه شیشه‌ای

محمد جواد غلامرضا کاشی



«طی یک‌صد و اندی سال گذشته مباحث فکری در جامعه ایرانی حول‌وحوش نسبت میان دین‌داری ما و چشم و قضاوت دیگرانی که بر ما ناظرند سامان یافته است. گسترش فضاهای ارتباطی در جهان امروز، هر روز این نکته را حادثتر و فوری‌تر می‌کند. به‌طوری‌که می‌توان با عنوان زندگی و دین‌داری در خانه شیشه‌ای از آن یاد کرد. پرسش این است هنگامی‌که دیگران نسبت به ما، زندگی و فرهنگ و دین‌داری ما احکامی صادر می‌کنند، چه واکنشی باید نشان دهیم؟ این احکام تا چه حد مشروعیت دارند؟» دکتر محمدجواد غلامرضا کاشی در مقاله‌ای با عنوان «دین‌داری در خانه شیشه‌ای» یا بیان مقدمه فوق، پاسخ‌هایی به پرسش‌های اخیر ارائه کرده است.

# دین‌ورزی؛ بالندگی یا کاهندگی؟

## بررسی روندهای جاری و احتمالات آتی دین‌ورزی در ایران



مقصود فراستخواه

### ۲. نظریه تیلور مبنی بر عرفی شدن بدون بی‌اعتباری دین در حوزه عمومی

تیلور (۲۰۰۷) تحولات دین‌ورزی را با مفهوم «عرفی شدن» توضیح می‌دهد. فرایندی دامن‌گستر که به تمایز و استقلال امر عرفی از امر دینی انجامیده است. حتی خود دین‌ورزی نیز در معرض عرفی شدن است. درعین حال از نظر تیلور، عرفی شدن لزوماً به معنای بی‌اعتباری دین در حوزه عمومی نیست. او تحت تأثیر نظریه جماعت‌گرایی<sup>۳</sup> بحث می‌کند که جماعت‌های دینی نیز می‌توانند با غیردین‌داران و دیگراندیشان، بر مبنای گفت‌وگو و وفاق منصفانه در حوزه عمومی شرکت کنند، مهم نتیجه گفت‌وگوها و وفاق رضایت‌بخش جمعی است و هر کس یا جماعتی می‌تواند استدلال و انگیزه متفاوتی (دینی و غیردینی) داشته باشد. تیلور دین‌ورزی در دنیای امروزی را تنها در سرمشق تکثر دینی و غیردینی<sup>۴</sup> قابل توضیح می‌داند.

۳. نظریه دیوی مبنی بر تنوع عرفی شدن‌ها و تحولات صور دین‌ورزی گریس دیوی (۲۰۰۷) یک روایت خشک متصلب از عرفی شدن را محل چون‌وچرا قرار داده است. فرایندهای عرفی شدن در اروپا متفاوت از امریکاست و در خود اروپا نیز فرانسه، متفاوت با انگلستان است. به نظر دیوی (۲۰۰۲) روایت‌های متنوعی از مدرنیته تحت شرایط مختلف جوامع و دوره‌ها بر ساخته می‌شود. برای نمونه مدرنیته لزوماً آزادی از اعتقاد داشتن نیست، بلکه می‌تواند آزادی اعتقاد داشتن نیز تلقی بشود. دیوی (۱۹۹۴) توضیح می‌دهد که دین‌ورزی در دنیای امروزی نیز وجود دارد، هرچند عنصر اقتضایی بودن و ابهام در آن نفوذ می‌کند و درگیر تحولاتی است مانند کاهش التزام و افزایش مصرف‌گرایی، گرایش غالب به اعتقاد شخصی بدون تعلق ارگانیک. کازانوا (۱۹۹۴) نیز از امکان تنوع مسیرهای مدرنیته در زمینه‌های مختلف جوامع بحث کرده است. مدرنیته لزوماً به معنای افول دین یا حتی خصوصی شدن نیست، بلکه ممکن است در حد تفکیک و تمایز نهادی باشد.

### ۴. نظریه هر ویو لژه مبنی بر حافظه دینی



عکس از مجید حق‌دوست-خبرگزاری مهر

در این مطالعه منظور از دین همان است که در امر واقع اجتماعی و بشری به صورت نگرش‌ها و رفتارها و نهادها آشکار می‌شود. گلاک و استارک (۱۹۶۶) سازندهای دین‌ورزی مردم را در پنج بعد: ۱. اعتقاد دینی؛ ۲. تجربه دینی؛ ۳. پیام‌گرایی دینی (به این معنا که کسانی قائل به آثار مطلوب عمل به دین یا تبعات نامطلوب بی‌مبالاتی به دین باشند) و ۴. مناسک دینی (به‌علاوه بعد پنجم، دانش دینی که کمتر سنجیده می‌شود)، مقیاس کرده‌اند.

هدف از این مطالعه، دستیابی به شناختی در باره آینده فرهنگ در جامعه ایران در حوزه دین‌ورزی است تا از آن در سیاست‌ها و رویه‌ها و رفتارهای موجود با حوزه دین‌ورزی مردم استفاده کاربردی بشود. دو پرسش مطالعه عبارت‌اند از:

۱. روندهای دین‌باوری و دین‌داری در جامعه ایران چگونه است؟؟ ۲. احتمالات آتی پیش رو کدامند؟ روش تحقیق، مرور اجمالی مطالعات و فراتحلیل تحقیقات قبلی در حوزه دین‌ورزی است.

### چارچوب نظری

برای سامان دادن چارچوب نظری پایه، از چند نظریه استفاده شده است:

#### ۱. نظریه برگر مبنی بر دین به‌مثابه امکان / و بازار دین

بازار دین جزو نظریات مطرح در جامعه‌شناسی دین، مورد بحث قرار گرفته است (برگر، ۱۹۹۰، ایمبر و برگر، ۲۰۰۸، پرسسی، ۲۰۰۰) برگر دین‌ورزی را به‌مثابه یک «امکان» در دنیای کنونی بررسی کرده است. در این نظریه احساس ناامنی وجودی و بی‌خانمانی ذهن (برگر / ساوجی، ۱۳۸۷) هنوز در جامعه مدرن نیز با انسان هست. با وجود تفکیک نهادی و نیز تکثر در آگاهی‌های روزمره، خاطرات دینی در حد زیادی باقی است و مردم به‌صورت اقتضایی به آن مراجعه می‌کنند و «بازار دین» شکل می‌گیرد. در دنیای به‌سرعت گرفتار کالایی شدن امور، دین نیز نوعی کالای رستگاری به‌حساب می‌آید. درعین حال به نظر برگر (۲۰۰۳) دین‌ورزی امروزی به‌شدت تحت تأثیر دنیای جدید (مانند افتراق یافتگی و تفکیک نهادی و تکثر و...) است، دیگر نمی‌توان از یک فراروایت دینی سخن گفت، چراکه دین‌باوری با انواع فهم‌ها و به‌صورت مختلف ظهور پیدا می‌کند و با ذوق‌ها، علائق و سبک زندگی گروه‌های اجتماعی درمی‌آمیزد، پی‌درپی به صورت‌های چهل‌تکه‌سازی شده در می‌آید و تصدیق‌های آن نیز تردیدآمیز است. دین برای قشرهای قابل توجهی بیش از اینکه یک مرجع حجیت باشد منبعی برای تأمین بخشی از نیازها و مصرف کالاهای رستگاری و دریافت خدمات مورد نیاز تلقی می‌شود (دین به‌عنوان منبع در معنای جامعه مصرفی جدید و نه به‌مثابه مرجع در معنای سنتی).



به نظر هرویو لژه (۲۰۰۰) گسترش نسیان جمعی<sup>۵</sup> در دنیای مدرن موقعیتی برای به میان آمدن حافظه‌های دینی فراهم آورده است؛ اما این حافظه‌ها نیز در معرض تحول‌اند و به صورت متکثر بازنمایی می‌شوند.

## ۵. نظریه اینگلهارت و نوریس مبنی بر امنیت وجودی

اینگلهارت و نوریس (۲۰۰۴) عرفی شدن حوزه عمومی را جهانگیر می‌بینند که از کشورهای صنعتی آغاز شده و در حال گسترش است. هر چند که هنوز جمعیت بزرگ دین‌داران در جهان وجود دارد. آسیب‌پذیری، فقر و شکست مدرنیزاسیون‌های دولتی با تهدید امنیت وجودی<sup>۶</sup> جمعیت‌ها، آن‌ها را متوسل به دین می‌کند، ولی این مانع از نفوذ رو به رشد عرفی شدن در جهان نمی‌شود. به‌ویژه اگر روندهای توسعه به ترمیم امنیت وجودی جمعیت‌ها بینجامد.

## ۶. نظریه‌های عرضه در اقتصاد دین

نظریاتی نیز رویکردی اقتصادی از منظر عرضه به دین دارند. عرضه کالا‌های دینی خود می‌تواند منشأ ایجاد بازار برای دین بشود (فینک و استارک، ۱۹۸۸ و ۲۰۰۳). با توجه به پیچیدگی موضوع دین‌ورزی و نیز تفاوت‌های فرهنگ و جامعه ایران، یک نظریه خاص نمی‌تواند امر دین‌ورزی در آن را به‌صورت خطی توضیح بدهد. در عین حال می‌توان از ظرفیت‌های متنوع نظریات، برای توضیح ابعاد و روندهای مختلف دین‌ورزی در ایران بهره گرفت. بدین ترتیب چارچوب نظری زیر از مجموع نظریات پنج‌گانه، استخراج شده است.

## محدودیت‌های بررسی حاضر

در ابتدا لازم است بر یک نکته روش‌شناختی و تحلیلی و استنتاجی تأکید بشود. توصیف ما از روندهای دین‌داری در ایران به ناگزیر از چند جهت، ضعف‌ها و نارسایی‌هایی خواهد داشت. این نارسایی هم در سنج‌ها و مقیاس‌ها و هم در ماهیت داده‌ها و اطلاعات و هم در نوع تحقیقات و هم در ارتباط با نهاد‌های پشت این تحقیقات خود را نشان می‌دهد. مستندات درباره دین‌داری در ایران عمدتاً پیمایش‌ها و تحقیقاتی است که به روش کمی انجام گرفته‌اند. هرچند برخی تحقیقات کیفی نیز در میان بوده است و نویسنده خود پاره‌ای مشاهدات و مطالعات کیفی انجام داده است، اما هنوز غلبه با پیمایش‌ها و نظرسنجی‌های کمی است. تحقیقات کمی برای توضیح امر دین‌داری کفایت نمی‌کند. این موضوع از آن جهت نیز درخور توجه است که فرهنگ ایرانی بنا به علی و در برخی دوره‌ها و شرایط، خالی از پاره‌ای شواهد مربوط به پنهان‌کاری و مبهم‌گویی و دوگانگی (از نوع توریه و تقیه و انواع این‌گونه رفتارهای مصلحت‌اندیشانه و اقتضایی و استراتژی‌های کلامی و ارتباطی و بیانی) نبوده است و ممکن است پاسخ آن‌ها به سؤالات پیمایش‌ها و محققان چندان هم سرراست و صریح و دقیق نباشد و به‌اصطلاح آن‌ها به‌جای اینکه مشاهده‌شونده ساده‌ای باشند خود به‌سان یک طرف بازی عمل بکنند و جواب بدهند.

از سوی دیگر و مهم‌تر از همه، بیشتر این تحقیقات از سوی سازمان‌های حکومتی و با صرف مبالغ کلان بودجه‌ای یا در وابستگی و تحت نظر و کنترل و هم‌مونی دولتی اجرا شده است و چندان از این نظر قابل اعتماد نیستند. متأسفانه فقدان بخش غیردولتی حرفه‌ای در تحقیقات ملی ما، مشکل عمده‌ای در کیفیت و دقت و حتی صحت و روایی و اعتبار پژوهش‌ها به‌ویژه در حوزه علوم انسانی و اجتماعی دین‌داری این سرزمین به شمار می‌رود. بخش قابل توجهی از پژوهش‌ها در شرایطی انجام گرفته‌اند که حاشیه خطا و احتمال عدم دقت یا حتی صحت چه در مقیاس‌های اندازه‌گیری و عمل اندازه‌گیری و چه در اظهارات پاسخگویان داده‌ها و چه در استنتاج از داده‌ها زیاد بوده است.

پس در استناد به این یافته‌ها باید نهایت احتیاط به کار گرفته شود. اکنون با این ملاحظه روش‌شناختی و با احتیاط در اعتباریابی نتایج برآمده از این تحقیقات، از سر ناچاری و برای فهم برخی روندهای مشهود در دین‌باوری و دین‌داری در ایران به سراغ تحقیقات می‌رویم.

## روندهای جاری دین‌ورزی

وضع دین‌باوری و دین‌داری در ایران دارای وجوه مختلف و پیچیده و حتی ناسازی است و خود را با چند نمود اجتماعی آشکار می‌سازد. مطالعه حاضر برای فهم برخی روندهای مشهود در دین‌باوری و دین‌داری در ایران، روش فرا تحلیل<sup>۷</sup> مطالعات انجام گرفته را به کار می‌گیرد و از این طریق روند دین‌ورزی در ایران را در نمودهای هفتگانه زیر بررسی می‌کند:

۱. نمود جمعیتی دین‌داری در مقیاس بزرگ
۲. تفاوت‌های نسلی دین‌داری
۳. قشربندی اجتماعی دین‌داری
۴. تحول در الگوی دین‌ورزی
۵. ابعاد سیاسی دین‌داری
۶. ابعاد هویتی دین‌داری
۷. ابعاد ارتباطی و رسانه‌ای دین‌داری

## ۱. نمود جمعیتی دین‌داری در مقیاس بزرگ

دین‌باوری و دین‌داری در نمود کلان جمعیتی خود همچنان وجه مشخصه غالب و پایدار جامعه ایرانی بوده است. فراتحلیل پیمایش‌های انجام گرفته و تحقیقات متعدد در طی چند دهه گذشته از این امر حکایت دارد. بالای ۹۰ درصد مردم در پیمایش‌ها اظهار کرده‌اند که به خدا و آخرت اعتقاد دارند (محسنی، ۱۳۷۹؛ دفتر انتشارات طرح‌های ملی، ۱۳۸۲). حس و حال و تجربه دینی در جمعیت کشور ما در طی دهه ۷۰ و ۸۰، (صرف‌نظر از چگونگی و مشخصات آن که بعداً بحث می‌کنیم) همچنان غلبه دارد. برای نمونه بالای ۹۰ درصد در پیمایش‌های هر دو دهه اظهار داشته‌اند که در زندگی، خیلی از خدا کمک می‌خواهند (همان دو ماخذ).

بالای ۸۰ درصد جامعه از زمان پیمایش مرحوم اسدی در سال ۵۳ (اسدی، ۱۳۵۳) تا پیمایش‌ها و تحقیقات بعدی دهه ۷۰ و دهه ۸۰ (محسنی، ۱۳۷۹؛ دفتر انتشارات طرح‌های ملی، ۱۳۸۲، گودرزی، ۱۳۸۵؛ کاظمی و فرجی، ۱۳۸۵، جواد و همکاران، ۱۳۸۴) اعلام کرده‌اند که در مجموع خود را عامل به دین می‌دانند (مثلاً نماز می‌خوانند و روزه می‌گیرند)، اینکه کم و کیف این چگونگی است، موضوع بحث بعدی است.

سازگاری پنهان جامعه‌شناختی که در روحیات ایرانی وجود داشت سبب شده که (شاید بر اثر استقرار و سرمایه‌گذاری دولت دینی سه دهه گذشته) اظهار این دین‌باوری و دین‌داری، روند رو به رشدی در نمود جمعیتی خود ظاهر کند. در کلان‌شهری مانند تهران (که بسیار تحت تأثیر فرایندهای عرفی شدن و پلورالیزه شدن است)، در نیمه نخست دهه ۸۰، میانگین دین‌داری در میان پاسخگویان ۱۸ سال به بالای کلیه مناطق شهر، در مقیاس ۵ درجه‌ای و بر مبنای مؤلفه‌های گلاک و استارک (۱۹۶۶) به ترتیب زیر بوده است (جواد یگانه و همکاران، ۱۳۸۴).

- در بعد اعتقادی: ۴/۵۴
- در بعد تجربه دینی: ۴/۵۰
- در بعد پیام‌گرایی دینی: ۳/۴۸
- در بعد مناسکی: ۳/۳۰
- در کل دین‌باوری و دین‌داری: ۴/۵۰

این داده‌ها شاید با نظریه اینگلهارت قابل توضیح باشند. در این نظریه، وضعیت دین‌داری در مقیاس جهانی به صورت دوگانه دیده می‌شود. وجهی از این دوگانه، همان عرفی شدن (سکولار شدن) است که به نظر اینگلهارت و نوریس (۱۳۸۷) یک فرایند جهانگیر در حال رشد زیر پوست بیشتر جوامع است. با افزایش سواد و تحصیلات و درآمد و سلامت و بر اثر توسعه و نیز به سبب تفکیک نهادی، احساس امنیت زیستی گروه‌های اجتماعی بیشتر می‌شود و این در کم‌وکیف دین‌داری آنها تأثیر می‌گذارد و آنها را عرفی‌تر می‌کند، اما وجه دوم قضیه؛ وجه جمعیتی است. اتفاقاً همان توسعه که عامل عرفی شدن است، به صورت تناقض‌ناپی، به نفع عامل دین هم تمام می‌شود چون به دلیل ارتقای شاخص‌های توسعه و زادآوری، جمعیت بزرگی از دین‌داران در مقیاس جهانی شکل می‌گیرد و با استفاده از امکانات مدرن خود را برای دنیا تعریف می‌کند. شکست مدرنیزاسیون‌های دولتی، فقر و آسیب‌پذیری‌های مختلف طبیعی و سیاسی و غیران بازار دین را رونق می‌دهد. در ایران نیز تمام اقدامات توسعه‌ای از دوره پهلوی تا به امروز، با یک حساسیت به انباشت جمعیت دین‌دار و افزایش میدان دین‌داری انجامیده است.

نمایشگر ۱. پدیده انباشت جمعیت دین‌دار در دنیای نوین

جنسیت یکی از متغیرهای توضیح‌دهنده در جمعیت دین‌داری بوده است. دین‌باوری و دین‌داری زنان به طرز معناداری چند درصدی بیش از مردان بوده

است. درحالی که حدود ۹۵ درصد پاسخگویان پیمایش‌ها در طول دو دهه ۷۰ و ۸۰ گفته‌اند به خدا و آخرت اعتقاد دارند، این شاخص در زنان از حد ۹۵ درصد نیز عبور کرده و به حدود ۹۷ درصد بالغ شده است. در حس و حال و تجربه دینی نیز، فراوانی زنان بیش از مردان گزارش شده است (محسنی، ۱۳۷۹؛ دفتر انتشارات طرح‌های ملی، ۱۳۸۲؛ گودرزی، ۱۳۸۵؛ فرجی و کاظمی، ۱۳۸۸).

دین‌داری زنان در چرخه‌های بعدی رشد جمعیت دینداری مثلاً از طریق نقش آنها در تربیت فرزندان عامل مؤثری است. شواهد نشان می‌دهد که مادران بیش از پدران در فعالیت‌های تحصیلی بچه‌ها و نیز زندگی روزمره آنها مشارکت می‌کنند و روحیات آنها بازتولید می‌شود.

#### نمایشگر ۲. نقش زنان در بازتولید دین‌داری جمعیت

باوجود این در بعضی تحقیقات دیگر، فرضیه مبنی بر تفاوت معنادار بین ابعاد دین‌داری جوانان در دو گروه دختران و پسران دانشجو رد شده است. برعکس این فرضیه تأیید شده است که بین سن جوانان دانشجو و ابعاد دین‌داری آنان رابطه معناداری وجود دارد. به عبارت دیگر هرچه سن جوانان دانشجو افزایش می‌یابد، دین‌داری آنها ضعیف‌تر می‌شود و آنها تمایل کمتری به انجام مناسک و شعائر دینی دارند و حضورشان در نهادهای دینی نیز کمتر است (ترکمان، ۱۳۸۹).

وجه جمعیتی دینداری از طریق خانواده‌ها و مدارس و طی فرایند اجتماعی شدن، به فرزندان منتقل می‌شود، اما عوامل بعدی رسانه‌ای و ارتباطی نیز به نوبه خود بازتابی از فرایندهای عرفی شدن هستند. اینکه نسل کم‌سن و سال‌تر (تحت تأثیر خانواده و مدرسه) بیشتر مذهبی هستند و اینکه هرچه بزرگ‌تر می‌شوند دینداری آنها کاهش می‌یابد، فهمیدنی است و به صورتی دیگر همان دوگانه نظریه اینگلههارت و نوریس (۱۳۸۷) در نمایشگر ۱ را به یاد می‌آورد.

#### نمایشگر ۳. دوگانه جمعیت دین‌دار و فرایند عرفی شدن

### ۲. تفاوت‌های نسلی دین‌داری

منظور از نسل، طیف سنی و زیستی با موقعیت کم‌و بیش مشترک اجتماعی و تاریخی، قرین رویدادهای مشترک و تجربه مشترک است. شواهدی تجربی از بی‌دین شدن جمعیت جوانان در مقیاس کلان نسلی وجود ندارد، بلکه برخی داده‌های موجود حکایت می‌کنند آنها در دهه ۸۰ بیش از دهه ۵۰ اظهار می‌کنند که در مجموع به اصول اساسی دین اعتقاد دارند و به برخی احکام یا مناسک آن عمل می‌کنند. برای نمونه در دهه ۷۰ حدود ۸۵ درصد دانش‌آموزان تهرانی قائل به آخرت بودند (طالبان، ۱۳۷۷ و ۱۳۷۹) و در دهه ۸۰، این شاخص در کل جوانان کشور بر مبنای برخی پژوهش‌ها تا ۸۸ درصد و حتی بیش از ۹۰ درصد نیز افزایش یافته، هرچند بنا بر برخی تحقیقات در حد ۸۰ درصد بوده است، ولی به‌رحال در حد بالا قرار داشته است (غریب خواجه و میرزایی، ۱۳۸۳؛ رضایی، ۱۳۸۱؛ فرجی و کاظمی، ۱۳۸۸).

حس و حال و تجربه دینی به نحوی از انحا در زندگی جوانان وجود داشته و از سوی آنها اظهار شده است. به‌طوری که بالای ۸۰ درصد بنا به تحقیقات دهه ۷۰ و نیز بالای ۹۰ درصد بر اساس پژوهش‌های دهه ۸۰، اظهار داشته‌اند خدا را بر زندگی خود حاضر و ناظر می‌بینند و حضور او را احساس می‌کنند. اعتقاد به خدا، از این هم بیشتر و بالاتر از ۹۰ درصد را نشان می‌دهد است (غریب خواجه و میرزایی، ۱۳۸۳؛ رضایی، ۱۳۸۱؛ فرجی و کاظمی، ۱۳۸۸). همچنین اگر در دهه ۵۰ نزدیک به ۷۰ درصد آنها اظهار کرده‌اند که روزه می‌گیرند (اسدی، ۱۳۵۳)، این شاخص در دهه ۷۰ و ۸۰ به بالای ۷۰ درصد نیز بالغ شده است (غریب خواجه و میرزایی، ۱۳۸۳؛ رضایی، ۱۳۸۱؛ فرجی و کاظمی، ۱۳۸۸). هرچند که بنا بر بعضی یافته‌های پژوهشی، میانگین مجموع جوانانی که به دو واجب دینی یعنی نماز و روزه عمل می‌کنند یا گاهی نماز می‌خوانند و روزه می‌گیرند، کمی بیش از ۶۰ درصد است (عالم‌زاده، ۱۳۸۷).

پس این تلقی عمومی که جوانان از دین برمی‌گردند چندان دقیق و مبتنی بر شواهد پژوهشی نیست. شاید منشأ آن چیز دیگری است و آن تحول در الگوهای دین‌ورزی جوانان است. بنا بر تحقیقات متعدد دیگر سرمشق‌های دین‌داری به‌ویژه در میان جوانان، عمیقاً در حال تحول بوده است. برای نمونه حدود نیمی از

جوانان تهرانی عقیده دارند که قلب پاک، نیکوکاری یا تجربه معنویت، می‌تواند جایگزین اعمال دینی از جمله اعمال واجب (همچون نماز و روزه) باشد (عالم زاده، ۱۳۸۷).

امیر نیک‌پی، فرهاد خسروخاور، فائزه محمدی و ناهید کشاورز در یک تحقیق میدانی پدیدارشناسانه از مهر ۱۳۸۰ تا خرداد ۱۳۸۲، تعداد ۲۰۰ مصاحبه در سه شهر تهران (مرکز و پایتخت سیاسی)، قم (مرکز مذهبی و سنتی) و قزوین (دربرگیرنده تنوع قومی) انجام دادند و در نهایت به یک سنخ‌شناسی هشت‌تایی از دین‌ورزی جوانان نائل آمدند (نیک‌پی، ۱۳۸۴):

۱. ضد دین‌داری
  ۲. غیر دین‌داری (این دو نوع در اقلیت بودند)
  ۳. دین‌داری عامیانه (که در آن اعتقاداتی هست و شرکت در مناسکی مانند عاشورا اما نه با التزام عملی به انجام تکالیف دینی)
  ۴. دین‌داری ابزاری (مثلاً برای مقاصد سیاسی و اجتماعی)
  ۵. دین‌داری چند تکه‌سازی شده (مثلاً ترکیبی است از بعضی عقاید شیعی به همراه بعضی از اصول بودیسم و بعضی از اصول نوین مانند فرا روانشناسی و ...)
  ۶. دین‌داری سنتی شرعی
  ۷. دین‌داری عرفی شده روشنفکرانه به‌صورت ایدئولوژیک یا لیبرالی
  ۸. دین‌دار لائیک به دو صورت دین‌مدنی و دین‌خصوصی
- تحقیق نیک‌پی و خسروخاور در دهه ۸۰ نشان می‌داد که پدیده‌های بی‌دینی و ضد دینی که دو مقوله متفاوت‌اند در میان جوانانی که آن‌ها مصاحبه کرده بودند در اقلیت قرار دارند، بدین معنا که بسیاری از جوانان را چنان یافتند که نه غیردینی و ضد دینی بودند و نه دین‌دار به معنای سنتی یا حتی روشنفکری. حتی اگر زمانی بحث بر سر آن بود که چگونه در خانواده‌های مذهبی، فرزندان بی‌دین بار می‌آید اکنون جامعه‌شناسان با پدیده دیگری نیز روبه‌رو هستند و آن اینکه در خانواده‌های نه‌چندان مذهبی جوانانی با نوعی گرایش‌های دینی دیده می‌شوند (نیک‌پی، ۱۳۸۸).

جوانان نیز از برخی جهات نمونه معرفی از کل جمعیت ایران هستند و ضدیت با دین یا غیردینی بودن در میان آن‌ها کمتر اظهار می‌شود؛ اما الگوی دین‌ورزی آن‌ها به شدت در تحول است و بسیار متکثر است. انواع دین‌ورزی‌ها به صورت مختلف اقتضایی در میان جوانان دیده می‌شود. نه ضد دین بودن، نه غیردینی بودن، نه سنتی بودن، نه ایدئولوژیک بودن و نه روشنفکرانه بودن هیچ‌کدام وجه غالب دین‌ورزی آن‌ها را تشکیل نمی‌دهد، البته گرایش به یک حس اخلاقی از دینداری شیوع درخور توجهی میان آن‌ها دارد. با وجود این دین‌ورزی جوانان از الگوی منسجمی تبعیت نمی‌کند، بلکه به صورت یک ناسازه خود را در اشکال متفاوت و احیاناً متعارض نشان می‌دهد.

#### نمایشگر ۴. ناسازه دین‌ورزی در میان جوانان و کثرت اشکال آن

هرچند نمی‌توان به ضرر قاطع از تعارض نسلی در ایران سخن گفت، بلکه شواهدی از گرایش به گفت‌وگو و همگرایی‌های میان‌نسلی نیز مشاهده شده است (ذکایی، ۱۳۸۶: ۶۸) اما یافته‌های تحقیقات دیگر حداقل شکاف نسلی در الگوی دین‌داری را اذعان می‌کند. در یک تحقیق، پنج نسل ایرانی بدین شرح از هم متمایز شده است: ۱. نسل پیش از انقلاب (متولدین قبل از ۱۳۲۹ و گروه سنی بالای ۵۵)، ۲. نسل انقلاب (متولدین تا ۱۳۳۸ و گروه سنی ۴۶ تا ۵۵ ساله)، ۳. نسل جنگ (متولدین تا ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۸ و گروه سنی ۳۶ تا ۴۵ ساله)، ۴. نسل واجد‌خاطره جنگ (متولدین تا ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۸ و گروه سنی ۲۶ تا ۳۵ ساله) و سرانجام ۵. نسل فاقد‌خاطره جنگ (متولدین ۵۹ تا ۶۸ و گروه سنی ۱۵ تا ۲۵ ساله).

پیوستاری از چهار حالت میان نسلی در نظر گرفته شده است، بدین ترتیب: ۱. گسست نسلی، ۲. تعارض نسلی، ۳. شکاف نسلی و ۴. وفاق نسلی. بر این مبنا به روش پیمایشی و از طریق پرسشنامه به بررسی مراسم عزاداری در جامعه آماری شهروندان بالای ۱۵ ساله شهر تهران پرداخته شده و این نتیجه به‌دست آمده است که شکاف «میان‌نسلی» در این مناسک مذهبی وجود دارد (جنادله و رهنما، ۱۳۸۷: ۶۸-۹۰). از تحقیقی دیگر چنین برآمده است که جوانان خانواده‌های مذهبی، مایل به الگوهای متفاوتی از دین‌ورزی و دین‌پردان و مداران خود

هستند و می‌خواهند در عبور نظری و عملی از مرزهای تعیین شده و مورد اعتقاد نسل قبل، آزاد باشند (محمدی اردهالی، ۱۳۸۲: ۱۶۱).

هرچند دلیل مطمئنی از گسست یا حتی تعارض نسلی در دین‌ورزی ایرانیان در دست نیست، اما وفای نسلی نیز وجود ندارد. قدر مسلم این است که نوعی شکاف نسلی در حوزه دین‌ورزی به چشم می‌خورد. الگوی دین‌ورزی جوانان با قالب‌های متعارف دین‌باوری و دینداری در کل جمعیت متفاوت است، چه رسد با قالب‌های رسمی و دستوری. شاید یکی از سرچشمه‌های تلقی شایع از بی‌دین شدن جوانان همین باشد. واقع‌بینانه‌تر این است که بزرگ‌ترها با منطق تغییرات در جهان و جامعه ایران و نیازهای نوپدید و حال و احوال متفاوت جوانان بیشتر آشنا بشوند و الگوهای تعلیمی، تربیتی و ارتباطی خود را متحول نکنند. به‌ویژه این سیاست‌های رسمی دولت است که انتظار می‌رود خود را با سیاست‌های زندگی جوانان در زیست‌جهان واقعی جفت و جور و متوازن بکنند.

#### نمایشگر ۵. دین‌ورزی و شکاف نسلی

نتایج برخی تحقیقات حاکی از آن شواهدی مبنی بر کاهش تمایل جوانان به مناسک جمعی دینی است. قدر مسلم این است که گرایش آن‌ها به برخی مناسک دینی یا شبه‌دینی نیز در چارچوب‌های سنتی قابل توضیح نیست (نیک‌پی، ۱۳۸۸). آن‌ها به شکلی کاملاً اقتضایی و برحسب نیازهای نوپدید خود به مناسکی مانند مدیتیشن، به نمادهایی مانند ساری بابا و به شبه‌عرفان‌ها و به عقایدی مانند تاسخ علاقه نشان می‌دهند.

ضمناً آن بخش از مناسک جمعی دینی که به نوعی با عنصر گذران اوقات فراغت قرین است، حاشیه‌های سرگرم‌کننده دارد و فرصتی برای ارتباطات اجتماعی با همسالان و دوستان و تظاهرات سبک زندگی برای آن‌ها فراهم می‌آورد (مانند مراسم دهه محرم) همچنان مورد توجه و علاقه بخش قابل توجهی از جوانان است، درحالی‌که چنین استقبالی از سایر مناسک عبادی‌تر جمعی مانند نماز جماعت وجود ندارد (عالم زاده، ۱۳۸۷). مراسم عزاداری محرم، از آن دسته مناسکی است که به دلیل ایجاد فضایی معنادار برای تحرک و خودبیانگری جوانان و رقابت‌های گروهی و محله‌ای و قومی و غیر آن و با توجه به عناصر زیباشناختی در آن مانند آواها و نواها و علم و کُتُل و سایر ابعاد هنری و فرهنگی و اجتماعی هنوز بخش قابل توجهی از جوانان را به خود جلب می‌کند (فراسخو، ۱۳۸۷) طبق برخی تحقیقات کیفی دیگر، اگرچه گروه‌هایی از مردم و از جمله جوانان در برخی از آیین‌های دینی مانند تاسوعا و عاشورا شرکت می‌کنند، اما چه‌بسا برخی از آن‌ها و اجابت دینی را هم انجام ندهند (نیک‌پی، ۱۳۸۸). البته این امر از دیرباز هم وجود داشت، اما در دنیای جدید شیوع و عمق بیشتری دارد. در گذشته کسانی که نماز نمی‌خواندند ولی در سینه‌زنی شرکت می‌کردند با احساس گناه دست‌به‌گریبان بودند، اما امروز این احساس گناه به‌عنوان یک مؤلفه حیات مذهبی، به شکل قبلی چندان شیوع و نفوذ ندارد.

دین جوانان بیش از اینکه «دین ما» باشد «دین من» است. دین‌ورزی آن‌ها بیشتر حسب نیازهای شخصی، ناملتزمانه و دل‌بخوآهانه است و شاید به همین دلیل در مناسک جمعی عبادی کمتر شرکت می‌کنند، آن مقدار هم که شرکت می‌کنند کمتر در چارچوب‌های سنتی یا ایدئولوژیک رسمی قابل توضیح است. نمونه‌اش شرکت آن‌ها در مناسک شبه‌دینی و شبه‌عرفانی یا مناسک دینی با حاشیه‌های سرگرم‌کننده و با تظاهرات سبک زندگی است.

نمایشگر ۶. «دین من» بجای «دین ما» در دین‌ورزی جوانان و نفوذ عرفی شدن در مناسک‌گرایی آنان

نتیجه مطالعه موردی فراسخو در سال ۱۳۸۶ این بود که جوانان طبقه متوسط جدید شهری در کار بازتولید الگوهای متفاوتی از دین‌ورزی هستند. گروه‌هایی از جوانان حتی مناسک دینی را نیز فرصتی برای پی‌جویی سیاست‌های سبک زندگی خود می‌شمارند. دین‌ورزی در میان بخشی قابل توجه از دختران و پسران شهر، آمیخته با نوعی مقاومت فرهنگی در برابر گفت‌وگوها و هنجارهای رسمی و سرشار از نیاز به متفاوت بودن، تمایزخواهی، خودبیانگری و لذت‌جویی است. آن‌ها میل به سرگرمی و انواع کسب مطلوبیت‌های آزادانه و احساس نیاز به «خود ابرازی» در سبک زندگی را با جست‌وجوی معانی دینی و معنوی با هم درمی‌آمیزند و این نیازهای چندتکه‌ای خود را به طرز اقتصادی و متنوع

دنیال می‌کنند. دختران و پسرانی که نیاز به خود بیانگری، تمایزخواهی و آزادی‌های فرهنگی و اجتماعی دارند، این نیازهای نوپدید خود را به‌ویژه با توجه به محدودیت نهادهای مدنی و حوزه عمومی، به وساطت برخی فضاهای مناسکی دینی می‌جویند و در آن مجالی برای تخلیه نسبتاً آزاد و خروج از برخی هنجارهای رسمی پیدا می‌کنند. اصرار دولتی بر کنترل محتوای فرهنگ سبب شده است که فضای مناسکی فرصتی برای ابراز وجود گروه‌های اجتماعی باشد. رفع برخی محدودیت‌های متعارف، استفاده از موسیقی و سایر جلوه‌های هنری و امکان ارتباطات و تظاهرات اجتماعی در فضای این مناسک، موقعیت مغتنمی برای گروه‌های جدید اجتماعی و هویت سبک زندگی آن‌ها فراهم می‌آورد (فراسخو، ۱۳۸۶).

بخش درخور توجهی از جوانان طبقه متوسط جدید شهری که در مناسک دهه محرم شرکت کرده بودند، آن تلقی از دین‌ورزی را نداشتند که در گفت‌وگوهای سنتی یا رسمی موجود تأکید می‌شود. شوق به این مراسم همراه با حفظ سایر امیال و آرزوهای فردی و خواست معطوف به ابراز وجود آزادانه و داشتن سبک زندگی متفاوت و دیدگاه‌ها و علایق منکر فرهنگی و اجتماعی است. گرایش‌های دینی و آیینی و یا شبه‌دینی گروه‌هایی از جوانان، طیفی از رنگین کمان چهل‌تکه هویت‌جویی ناآرام آنان است و نه همه آن. عناصر دینی از ذهنیت جمعی این جوانان رخت برنشته است، ولی به‌شدت تحت تأثیر فرایندهای دنیای مدرن قرار گرفته و با دیگر عناصر هم‌نشین و همراه شده است (فراسخو، ۱۳۸۶).

نتیجه موردکاوی فراسخو نشان می‌دهد که بخش قابل توجهی از جوانان از ذهنیت جمعی دینی و آیینی ناب به معنای مألوف قدیمی و سنتی آن و به‌طریق اولی به معنای ایدئولوژیک رسمی آن برخوردار نیستند، بلکه الگوهای نوپدید دین‌ورزی خود را بازتولید می‌کنند. درحالی‌که در ذهنیت این جوانان هنوز جایی برای دغدغه‌هایی از نوع دینی هست، اما این با سایر امیال و نیازهای وجودی آن‌ها آغشته است. همان‌طور که بزرگ‌ترها از طریق مناسک آیینی در پی تعقیب حاجاتی دنیوی و روزمره مانند ادای دیون و شفای مریضان، رفع غم و غصه‌ها و بازگشت مسافرانشان نیز بودند و با همه دنیویت تاریخی و اجتماعی خویش و با انواع ابراز وجودهای فردی گروهی (خانوادگی، خویشاوندی، محلی و قومی) در این مراسم شرکت می‌کردند. دین‌داری جوانان در دنیای امروزی نیز به‌مراتب آغشته به غرایز و ماجراجویی ذهنی و دوست‌یابی و ابراز وجود و روابط و روزمرگی است. آیا امروزه روز، جوانان طبقه متوسط شهری ما بی‌دین شده‌اند؟ پاسخ با استناد به شواهدی بسیار، منفی است. پس آیا آن‌ها مذهبی مانده‌اند؟ اگر منظور دین‌ورزی با الگوهای متداول سنتی یا سیاست‌های دستوری و ایدئولوژیک دولتی است، بازهم پاسخ با اطمینان کافی محققانه، منفی است. این همان وضعیت جامعه ایران است که توصیف‌ها و تحلیل‌های ساده‌سازانه از بازنمایی آن درمی‌مانند (فراسخو، ۱۳۸۶).

دین‌ورزی در میان بخشی قابل توجه از جوانان طبقه متوسط جدید شهری، آمیخته با نوعی مقاومت فرهنگی در برابر گفت‌وگوها و هنجارهای رسمی و سرشار از نیاز به متفاوت بودن، تمایزخواهی، خودبیانگری و لذت‌جویی است. بسیاری از اشکال دین‌ورزی جوانان آغشته به غرایز و نیازهای دنیوی مانند دوست‌یابی و روابط اجتماعی است. با توجه به محدودیت نهادهای مدنی و حوزه عمومی، فضاهای مناسکی گاهی از سوی جوانان، تبدیل‌های قابل دسترسی برای ابراز وجود و حضور اجتماعی تلقی می‌شود.

نمایشگر ۷. فضاهای مناسکی محملی برای مقاومت جوانان در برابر گفت‌وگوها و هنجارهای رسمی

### ۳. قشربندی اجتماعی دین‌داری

روندهای دین‌داری برحسب قشربندی اجتماعی نیز قابل توضیح است. قشربندی را نابرابری‌های ساختارمند میان گروه‌بندی‌های مختلف مردم تعریف کرده‌اند (کیدنر، ۱۳۸۳: ۲۳۸؛ بیرو، ۱۳۷۵: ۳۸۱؛ آبراکامی و دیگران، ۱۳۶۷: ۳۷۷). قشربندی اجتماعی با مفاهیم دیگری مانند پایگاه اجتماعی<sup>۱</sup> و طبقه اجتماعی<sup>۲</sup> مرتبط است. در جامعه‌شناسی سنتی مارکس، قشربندی عمدتاً با طبقه به معنای اقتصادی توضیح داده می‌شد بعدها به متغیرهای دیگری از قشربندی توجه شد؛ در آرای «دارندورف» به متغیر قدرت سیاسی، در نظریات «اوبر» به منزلت اجتماعی، در آرای «بوردیو» به سرمایه فرهنگی و



سبک زندگی و در مباحث «گیدنز» به متغیر آموزش‌ها و مهارت‌های اجتماعی به‌مثابه عنصر توضیح‌دهنده قشربندی اجتماعی اهمیت داده شد (جوهری، ۱۳۸۶). پایگاه در ادبیات عمومی ما برای توصیف میزان اعتبار اجتماعی یک فرد به کار می‌رود. پایگاه اجتماعی معمولاً با دو مفهوم اجتماعی دیگر یعنی آبروی اجتماعی و «وجهت اجتماعی» همراه است. در مفهوم جامعه‌شناختی، تعلق به این یا آن پایگاه، از یکسو ریشه در ارزیابی‌های ذهنی از اختلافات اجتماعی دارد و از سوی دیگر با شیوه‌های زندگی گوناگونی که گروه‌ها دنبال می‌کنند تعریف می‌شود. پایگاه مقام و جایگاهی است که جامعه برحسب موقعیت‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، حقوقی و عرفی به فرد یا گروه می‌دهد. (آگرن و نیم کف، ۱۳۸۰: ۲۰۲؛ کوئن، ۱۳۷۲: ۲۰۴؛ گیدنز، ۱۳۸۳: ۲۴۵). پایگاه فقط از درآمد و دارایی نشأت نمی‌گیرد و عوامل متعددی می‌تواند در چگونگی و سنجش پایگاه اجتماعی افراد مؤثر باشد؛ مانند الف. نیاکان یا اصل و نسب؛ ب. وضع تمکن؛ ج. مفید بودن به‌ویژه از لحاظ شغلی؛ د. میزان و نوع تحصیلات و حتی ه. خصوصیات بیولوژیکی ... (نیک گهر، ۱۳۶۹: ۷۰-۶۶).

طبقه را گروه‌بندی وسیعی از افراد تعریف می‌کنند که دارای منابع اقتصادی مشترکی هستند و این منابع شدیداً بر انواع شیوه‌های زندگی که می‌توانند داشته باشند تأثیر می‌گذارد. مالکیت ثروت به همراه شغل پایه‌های اصلی اختلافات طبقاتی را تشکیل می‌دهند. طبقات به تفاوت‌های اقتصادی میان گروه‌بندی‌های افراد، نابرابری در تملک و کنترل منابع مادی بستگی دارند (گرب، ۱۳۸۱: ۱۲؛ گیدنز، ۱۳۸۳: ۲۴۱).

طبقه اجتماعی از مهم‌ترین ملاک‌های قشربندی اجتماعی است. مهم‌ترین عوامل تعیین‌کننده طبقه اجتماعی عبارت‌اند از ثروت و درآمد، سطح و کیفیت آموزش، شغل و موقعیت حرفه‌ای، خانواده و گروه خویشاوندی و قدرت و نفوذ سیاسی-اجتماعی (محسنی، ۱۳۷۸: ۲۰۶). جامعه‌شناسان برای تعیین طبقه اجتماعی از شاخص‌هایی مانند تحصیلات، شغل، درآمد و شیوه زندگی استفاده کرده‌اند. سبک زندگی با شیوه‌های گذران اوقات فراغت، تربیت فرزندان، شرکت در فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی، نحوه پول خرج کردن و مصرف کالاها ظاهر می‌شود. سبک زندگی برحسب پایگاه و طبقه اجتماعی تفاوت پیدا می‌کند (ربانی و انصاری، ۱۳۸۵: ۱۶۶-۱۴۶).

طبقه متوسط ایرانی از نیروهای اجتماعی مختلف مانند روحانی، بازاری، پیشه‌ور، کاسب‌کار، دیوانیان، تحصیل‌کردگان تشکیل شده و به سنتی و جدید قابل دسته‌بندی است: ۱. سنتی شامل روحانی، خرده‌بورژوازی پیشه‌ور و کاسب‌کار شهری؛ ۲. جدید شامل کارمندان، تحصیل‌کرده، مدیران، تکسین‌ها، مشاغل فکری تخصصی، پزشکان و مهندسين. طبقات متوسط جدید شهری بیش از اینکه صرفاً با میزان درآمد تعریف بشوند از طریق پایگاه اجتماعی و نیز سبک زندگی تمایز می‌یابند.

در یک تحقیق به سال ۱۳۸۴، بررسی شد که آیا تفاوتی در دین‌ورزی جوانان برحسب اینکه دانشجوی باشند یا نباشند وجود دارد یا نه؟ نتیجه نشان می‌داد که اکثر پاسخگویان چه دانشجو چه غیردانشجو در حد بالاتر از متوسط قائل به دین‌اند، اما شرکت دانشجویان در مناسک جمعی دینی به طرز معناداری از غیردانشجویان کمتر است. (زارع، ۱۳۸۴)



عکس از مجید حق‌دوست-خبرگزاری مهر

بر مبنای تحقیقی پیمایشی از جوانان دختر و پسر ۲۹-۱۵ ساله، پایگاه اجتماعی جوانان با دین‌داری آن‌ها رابطه داشته است بدین معنا که جوانان با پایگاه اجتماعی پایین و متوسط نسبت به جوانان با پایگاه اجتماعی بالا دین‌دارتر بودند. این رابطه در میان پایگاه اجتماعی و اجزای دین‌داری از جمله گرایش دینی، شرکت در مناسک دینی، عمق باورهای شخصی دینی، قائل بودن به پیماد اعتقاد و عمل دینی و تجربه‌ی دینی نیز به طرز معناداری مشاهده شده است (کلاکی، ۱۳۸۸). طبق تحقیقاتی، انجام فرایض دینی در میان گروه‌های کمتر تحصیل کرده در مقایسه با گروه‌های بیشتر تحصیل کرده از فراوانی معنادار بالاتری برخوردار است (تامین، ۱۳۷۹). بر مبنای تحقیقی که با روش تحلیل ثانوی و با استفاده اطلاعات در دسترس مربوط به گرایش‌ها، رفتارها و آگاهی‌های دانشجویان ۲۰ دانشگاه دولتی در سراسر کشور صورت گرفت، این نتیجه به دست آمد که افراد متعلق به پایگاه پایین اجتماعی نسبت به پایگاه متوسط و آن‌ها نیز نسبت به پایگاه بالا، گرایش‌های مذهبی بیشتری را ابراز نموده‌اند. درحالی که ۸۵ درصد از افراد متعلق به پایگاه پایین اظهار کرده‌اند در سطح زیاد دین‌دار هستند این نسبت در پایگاه متوسط ۷۶ درصد و در پایگاه بالا ۶۴ درصد اظهار شده است. به‌طورکلی اطلاعات فوق بیانگر آن است که پایگاه اجتماعی اقتصادی پاسخگویان با جهت‌یابی مذهبی آنان مرتبط است. به این معنا که در مجموع افراد وابسته به پایگاه پایین افرادی مذهبی‌تر هستند. افراد متعلق به پایگاه‌های بالای اجتماعی در انتخاب همسر به معیار مذهبی بودن کمتر اهمیت می‌دهند (مهاجری، ۱۳۸۶: ۹۹-۱۰۴).

درعین حال طبقات متوسط و جدید شهری، الگوهای دین‌ورزی خاص خود را بازتولید می‌کنند. آن‌ها برحسب مشاغل و آموزش‌ها و سبک زندگی و روابط و سرمایه‌های فرهنگی نوین خود، روایت‌ها و رویه‌ها و ژرم‌های تازه‌ای از دین‌باوری و دین‌داری را دنبال می‌کنند و ترویج می‌دهند که از بسیاری جهات با نوع سنتی دین‌داری و عقاید و تفاسیر متولیان رسمی و نهادهای رسمی مذهبی متفاوت است (نیک‌پی، ۱۳۸۸).

بنا بر یک تحقیق ملی سراسری در سال ۱۳۸۶، نوع دین‌داری جوانان دانشجوی در یک سنخ شناسی چهارتابی مقایسه شده است. این چهار سنخ عبارت بودند از: ۱. مسلمان انقلابی که معرف گرایش ایدئولوژیک به نظام سیاسی موجود بوده است؛ ۲. مسلمان نواندیش که معرف جمع میان دین‌داری و تجدد است؛ ۳. مسلمان عادی که معرف حد متوسطی از دین‌داری سنتی و متعارف است؛ ۴. مسلمان شناسنامه‌ای که به دین به‌عنوان یک امر تاریخی و نه علاقه و اعتقاد و تجربه شخصی نگاه می‌کند. نتیجه تحقیق نشان می‌دهد افراد وابسته به پایگاه‌های بالا و متوسط به طرز معناداری بیش از پایگاه‌های پایین، به سنخ مسلمانی نواندیش گرایش نشان داده‌اند، کما اینکه افراد وابسته به پایگاه‌های پایین نیز بیش از پایگاه‌های بالا و متوسط به تیپ مسلمانی انقلابی اظهار تمایل کرده‌اند (مهاجری، ۱۳۸۶: ۱۰۳).

کم‌وکیف دین‌داری با پایگاه اجتماعی (مانند تحصیلات، درآمد، شغل و سبک زندگی) ارتباط دارد.  
در مجموع افراد با پایگاه اجتماعی پایین، دین‌دارتر از افراد با پایگاه اجتماعی بالا هستند.  
افراد وابسته به پایگاه‌های پایین نیز بیش از پایگاه‌های بالا و متوسط به تیپ مسلمانی انقلابی گرایش دارند.

طبقات متوسط و جدید شهری برحسب مشاغل و آموزش‌ها و سبک زندگی و روابط و سرمایه‌های فرهنگی نوین خود، روایت‌ها و رویه‌ها و ژرم‌های تازه‌ای از دین‌باوری و دین‌داری را دنبال می‌کنند و ترویج می‌دهند که از بسیاری جهات با نوع سنتی دین‌داری و عقاید و تفاسیر متولیان رسمی و نهادهای رسمی مذهبی متفاوت است.

#### نمایشگر ۸. رابطه دین‌ورزی با پایگاه اجتماعی

در مطالعه‌ای که به روش کیفی مشارکت و مشاهده و با استفاده از مصاحبه‌های عمیق اکتشافی از نوع «موردکاوی» توسط فراستخواه در سال ۱۳۸۶ و در تهران انجام گرفته است، سه قلمرو در تهران به ترتیب متعلق به لایه‌های پایین تا بالای طبقه متوسط جدید شهری بررسی شده است. مطابق این تحقیق، مراسم دهه محرم در تهران، تحت تأثیر فرایندهای دنیوی شدن قرار گرفته است و این

است مثلاً درحالی که در دهه ۵۰، حدود ۷۰ درصد مردم اظهار داشته‌اند که معمولاً به مسجد می‌روند (اسدی، ۱۳۵۳). این شاخص در دهه ۷۰ در پاسخ به سؤال از شرکت در نماز جماعت به چهل و چند درصد کاهش یافته است (محسنی، ۱۳۷۹) و در دهه ۸۰ این سیر نزول تا نزدیک به ۴۰ درصد هم خود را نشان داده است (دفتر انتشارات طرح‌های ملی، ۱۳۸۲). درحالی که در دهه ۷۰، شرکت جوانان در نماز جماعت در حد میان ۵۰ و ۶۰ درصد بود، این شاخص در دهه ۸۰، به حد واسط میان ۳۰ و ۴۰ درصد تنزل یافته است (فرجی و کاظمی، ۱۳۸۸).

دین‌ورزی در حد قائل بودن به دین همچنان بالاست، اما وقتی نوبت به عامل بودن به دین می‌رسد، شاخص پایین می‌آید. به‌ویژه شاخص انجام اعمال جمعی عبادی پایین‌تر است.

نمایشگر ۱۰. کاهش شاخص‌های دین‌داری

طی پیمایشی ملی در باب مصادیق مختلف عقاید و اعمال دینی و میزان آن سؤال شده است. در جدول زیر درصد فراوانی انتخاب گزینه‌های زیاد از سوی پاسخگویان به ترتیب از درصد بالا تا پایین درج شده است و نشان می‌دهد چه سطوح و ابعادی از دین‌داری، در میان مردم رواج بیشتری دارد (دفتر طرح‌ها، ۱۳۸۲):

ردیف	موضوع	درصد انتخاب گزینه زیاد توسط پاسخگویان
۱	چقدر از خدا می‌خواهید که در زندگی به شما کمک کند؟	۹۳/۷
۲	چقدر به خدا توکل می‌کنید؟	۹۰
۳	تا چه حد خود را مقید به گرفتن روزه در ماه رمضان می‌دانید؟	۸۵/۸
۴	شرکت در عزاداری تاسوعا و عاشورا	۷۹/۷
۵	طی یک سال گذشته نمازتان را مرتب خوانده‌اید؟	۶۹/۵ درصد (گزینه اکثر اوقات)
۶	هر از چندگاه صدقه می‌دهید؟	۶۸/۶
۷	چقدر به زیارت اماکن متبرکه می‌روید؟	۳۴/۷
۸	چقدر در هیئت‌های مذهبی شرکت می‌کنید؟	۳۲/۴
۹	چقدر استخاره می‌کنید؟	۲۵/۱
۱۰	تلاوت قرآن چقدر انجام می‌دهید؟	۲۰/۰
۱۱	به‌جز مراسم ترحیم هر چند وقت یک‌بار به مسجد می‌روید؟	۱۸/۸
۱۲	چقدر در مراسم دعای کمیل شرکت می‌کنید؟	۱۶/۱
۱۳	هر چند وقت یک‌بار در نماز جماعت شرکت کرده‌اید؟	۱۳/۹ درصد اکثر اوقات
۱۴	هر چند وقت یک‌بار در نماز جمعه شرکت کرده‌اید؟	۵/۸ درصد اکثر اوقات

جدول فراوانی پیمایش ملی در باب مصادیق مختلف عقاید و اعمال دینی و میزان آن

در جدول فوق چهار گروه رفتارهای دینی به لحاظ فراوانی از هم متمایز می‌شود:

۱. بالاترین گروه رفتارهای دین‌ورزی در ایران در جدول تا ردیف ۴ را به خود

به‌صورت یک روند محسوس، در مناطق زندگی لایه‌های بالاتر طبقه متوسط جدید، بیشتر از بقیه خود را نشان می‌دهد. ازجمله متغیرهایی که در این تحقیق بررسی شده است سه متغیر زیر است:

### ۱. کارکردهای اجتماعی مناسک:

پذیرایی با چای، شیرکاکائو، میوه، خرما، لقمه، غذا، عدسی، ذبح قربانی، نذری، احسان، دیگ‌ها و پخت‌وپزها و...

### ۲. ظهورات فرهنگ غیررسمی در مناسک:

روابط، پوشش‌ها، رفتارها، موها، لباس‌ها، ظاهر سروصورت، آویزها، آهنگ‌ها و مضامین، آرایش‌های مدرن در بخشی از شرکت‌کنندگان، تنوع سبک پوشیدن در شرکت‌کنندگان، تیپ‌های اجتماعی شرکت‌کنندگان با سبک‌های زندگی از نوع غیررسمی و...

### ۳. نفوذ دنیوی شدن در مناسک:

ابعاد فتنی و هنری مناسک، ابعاد نمایشی، کالایی شدن، عنصر محله‌ای، غلبه تماشاگرگری بر شرکت‌جدی در مناسک، مضامین این جهانی (اجتماعی و فرهنگی و سرگرمی) در مقایسه با مضامین خالص دینی و اخروی، تکثر (هیئت‌های کوچک، مسیره‌های کوتاه و...)، الگوهای غیر سنتی روابط و شیوه‌ها و...

یافته‌های این تحقیق نشان داده است که متغیر اول در هر سه منطقه از تهران به یکسان جریان دارد، اما متغیرهای دوم و سوم، در مناطق زندگی لایه‌های بالاتر طبقه متوسط جدید بیشتر است (فراستخواه، ۱۳۸۶).

ازجمله تمایزهای دین‌ورزی طبقه متوسط جدید شهری در ایران عبارت‌اند از: اهمیت هویت و استقلال فردی در امر دین‌داری، اهمیت دادن به جوهره معنوی دین‌داری، سنجش دین‌داری با محک اخلاق جهان‌شمول انسانی و حقوق بشری، کثرت‌گرایی، عدم سرسپردگی به نهادهای سنتی و متولیان رسمی دین، اعتراض مدنی، آزادی‌خواهی، عرف‌گرایی، درک مسالمت‌آمیز و غیر خشونت‌آمیز از دین‌ورزی، قائل بودن به مقتضیات.

ترکمان برای بررسی رابطه متغیرهای اصلی مرتبط با ابعاد دین‌داری جوانان دانشجویی، تحلیل رگرسیون و تحلیل مسیر به کار برده است. مدل تحلیل مسیر نهایی نشان داد که متغیرهای فردگرایی، لذت‌گرایی و اعتقاد قلبی به دین‌داری، بیشترین نسبت موجه را با ابعاد دین‌داری جوانان دانشجویی داشتند. به‌عبارت‌دیگر دین‌داری آن‌ها اگر بود قرین لذت‌گرایی و منوط به اعتقاد قلبی و احساس نیاز شخصی بوده است (ترکمان، ۱۳۸۹).

از جمله تمایزهای دین‌ورزی طبقه متوسط جدید شهری در ایران عبارت‌اند از: اهمیت هویت و استقلال فردی در امر دین‌داری، اهمیت‌دادن به جوهره معنوی دین‌داری، سنجش دین‌داری با محک اخلاق جهان‌شمول انسانی و حقوق بشری، کثرت‌گرایی، عدم سرسپردگی به نهادهای سنتی و متولیان رسمی دین، اعتراض مدنی، آزادی‌خواهی، عرف‌گرایی، درک مسالمت‌آمیز و غیر خشونت‌آمیز از دین‌ورزی، قائل بودن به مقتضیات.

نمایشگر ۹. مشخصه‌های دین‌ورزی طبقه متوسط جدید شهری

### ۴. تحول در الگوی دین‌ورزی

پژوهش‌های متعددی حاکی از آن است که دین‌ورزی در ایران تا جایی که بحث بر سر قائل بودن به دین است، همچنان در حد بالاست، ولی چون نوبت به عامل بودن به دین می‌رسد شاخص پایین می‌آید. در اینجا هم اظهار پاسخگویان مبنی بر انجام اعمال فردی در حد متوسط است، اما شرکت در اعمال جمعی مانند نماز جماعت کمتر شده است.

اکنون ابتدا پیمایش‌های ملی را در نظر می‌گیریم. بر اساس آن‌ها درحالی که عمل به مناسک فردی دینی همچنان در حد بالایی بوده است و از دهه ۵۰ تا دهه ۸۰، بالای ۷۰ تا بالای ۸۰ درصد اظهار داشته‌اند که روزه می‌گیرند و البته در این مقوله بازهم زنان چنددرصدی بیش از مردان بودند، اما مناسک‌گرایی جمعی به‌ویژه در میان جوانان، در طی دو دهه ۷۰ و ۸۰، روندی نزولی داشته

اختصاص داده است و به سه امر اختصاص دارد: الف. ابعاد ذهنی و شخصی درونی گرم مانند توکل؛ ب. آن بخش از شریعت که با ریتم زندگی خانواده و روابط اجتماعی گرم مانند مهمانی و برخی ذوقیات درآمیخته و بازاری برای خود ایجاد کرده است و به‌طور مشخص در رمضان و روزه خود را نشان می‌دهد؛ ج. مناسک مذهبی گرم و پراحساس با حاشیه‌های سرگرم کننده یا نمایشی و اجتماعی.

۲. گروه دوم و پایین‌تر از حیث فراوانی در ردیف‌های ۵ و ۶ آمده‌اند و شامل دو نوع عمل دینی است؛ یکی نماز که ارتباط آیینی شخصی با خداست و دیگری صدقه که معرف آموزه‌های دینی آمیخته با عواطف مستقیم و اخلاق اجتماعی روزمره است.

۳. گروه سوم از رفتارهای دین‌ورزی مرتبط با مناسک جمعی عبادی با افت و کاهش محسوس در ردیف‌های ۷ تا ۱۳ درج شده‌اند. در این گروه نیز زیارت اماکن به دلیل ابعاد مسافرتی و اوقات فراغتی و اجتماعی گرم خود از بخت بیشتری برخوردار است. هیئت‌های مذهبی نیز در همین عداد قرار می‌گیرد. نماز جماعت که عبادی‌ترین این مناسک جمعی است در ذیل قرار گرفته است.

۴. گروه چهارم مربوط به آن بخش از مناسک و فرایض دینی است که ابعاد سیاسی به خود گرفته (مانند نماز جمعه) و در ته جدول با کمترین استقبال اجتماعی روبه‌روست.

همین روال کم‌وبیش در همه قشرهای اجتماعی صادق است. بنا بر تحقیقی که به‌طور خاص درباره دانشجویان انجام گرفته است، میزان دین‌باوری و دین‌داری در مقیاس ۱ تا ۴ اندازه‌گیری و سنجش شده است که میانگین نتایج آن به شرح زیر بوده است (توسلی و مرشدی، ۱۳۸۵):

۱. قائل بودن به دین: ۳/۱ (از ۴)
  ۲. انجام اعمال فردی دینی: ۱/۹۲ (از ۴)
  ۳. شرکت در مراسم عزاداری و جشن‌های مذهبی: ۱/۳۸ (از ۴)
  ۴. انجام اعمال جمعی دینی: ۰/۹۶ (از ۴)
  ۵. شرکت در نماز جمعه: ۰/۵۲ (از ۴)
- سیر نزولی در موارد فوق ملاحظه می‌شود که به‌ویژه در آن بخش از اعمال جمعی دینی - سیاسی مرتبط با دولت درخور تأمل است.

رفتارهای دین‌ورزی در ایران از حیث فراوانی به‌ترتیب چهار گروه زیر را دربرمی‌گیرد:

۱. رفتارهای دین‌ورزی با ابعاد ذهنی و شخصی درونی گرم مانند توکل، روابط اجتماعی گرم و میهمانی و برخی ذوقیات مانند رمضان، مناسک مذهبی گرم و پراحساس با حاشیه‌های سرگرم کننده یا نمایشی و اجتماعی مانند مراسم محرم
۲. اعمال آیینی شخصی (نماز) و آموزه‌های دینی آمیخته با عواطف مستقیم و اخلاق اجتماعی روزمره مانند صدقه
۳. مناسک جمعی با ابعاد مسافرتی و اوقات فراغتی و اجتماعی گرم مانند زیارت
۴. کمترین استقبال اجتماعی متعلق به آن بخش از مناسک و فرایض دینی است که ابعاد سیاسی به خود گرفته است (مانند نماز جمعه)

#### نمایشگر ۱۱. گروه‌بندی ابعاد دین‌داری به لحاظ فراوانی

نکته مهمی که در پیمایش‌ها نشان می‌دهد آن است که اکثر پاسخگویان با وجود اینکه خود اظهار می‌دارند به دین قائل‌اند، اما معتقدند که دین‌داری در ایران با نوعی مشکل و حتی روند نزولی دست‌به‌گریبان است. در پاسخ به این سؤال که «به نظر شما مردم قبلاً بیشتر به خواندن نماز مقید بودند یا الان؟» اکثر پاسخگویان یعنی ۶۸/۹ درصد گفته‌اند مردم قبلاً بیشتر مقید به نماز خواندن بودند. در پاسخ به این سؤال که «به نظر شما مردم الان نسبت به ۵ سال قبل مذهبی‌تر شده‌اند یا غیرمذهبی‌تر؟» اکثر آن‌ها یعنی ۶۹/۹ درصد گفته‌اند که مردم نسبت به ۵ سال قبل غیرمذهبی‌تر شده‌اند. در پاسخ به این سؤال که «مردم در ۵ سال آینده مذهبی‌تر می‌شوند یا غیرمذهبی‌تر؟» اکثر آن‌ها یعنی ۷۳/۷ درصد معتقدند که مردم غیرمذهبی‌تر می‌شوند. در پاسخ به این سؤال که «مردم قبلاً بیشتر مقید به خواندن نماز بودند یا الان؟» از میان مردان اکثر آن‌ها یعنی ۷۱/۴ درصد و از میان زنان اکثر آن‌ها یعنی ۶۶/۳ درصد معتقدند که مردم قبلاً بیشتر مقید بوده‌اند. در پاسخ به این سؤال که «به نظر شما مردم الان نسبت به ۵ سال

قبل مذهبی‌تر شده‌اند یا غیرمذهبی‌تر؟» از میان مردان اکثر آن‌ها ۷۰/۸ درصد و از میان زنان اکثر آن‌ها ۶۸/۹ درصد معتقدند که مردم غیرمذهبی‌تر شده‌اند. در پاسخ به این سؤال که «مردم در ۵ سال آینده مذهبی‌تر می‌شوند یا غیرمذهبی‌تر؟» از میان مردان اکثر آن‌ها ۷۳/۵ درصد و از میان زنان اکثر آن‌ها ۷۳/۹ درصد معتقدند که مردم غیرمذهبی‌تر می‌شوند (دفتر طرح‌ها، ۱۳۸۲)

اکثر مردم معتقدند که دین‌داری در ایران نسبت به گذشته با نوعی مشکل و حتی روند نزولی دست‌به‌گریبان است و این مشکل در آینده هم بیشتر خواهد شد.

نمایشگر ۱۲. احساس عمومی مردم این است که شاخص‌های دین‌داری روند نزولی دارد

اما مسئله فقط کم‌شدن انجام مناسک نیست، بلکه شاهد روندی عمیق و پردامنه در الگوی دین‌ورزی ایرانیان هستیم. به حدی که برخی محققان از بررسی خود به این نتیجه رسیده‌اند که نوعی تازه از «دین‌ورزی بی‌شکل» در وضعیت دین‌داری جوانان دانشجو جریان دارد. (غیاثوند، ۱۳۸۰)

در سال ۱۳۸۴ درباره نوع دین‌داری دانشجویان با تأکید بر دانشجویان دانشگاه تهران، پژوهشی انجام گرفته و محقق در آن به این نتیجه رسیده که مفهوم «خصوصی شدن دین» چندان گویای واقعیت دین‌ورزی دانشجویان نیست، بلکه این مفهوم «شخصی شدن دین» است که می‌تواند دین‌ورزی آنان را توضیح بدهد. برخی از ویژگی‌هایی که در این تحقیق برای دین‌داری شخصی منظور شده است عبارت‌اند از: ۱. تغییر در کم و کیف پایبندی به مناسک دینی جمعی؛ ۲. تحول در نگرش در باب رجوع به روحانیت در مسائل سیاسی-اجتماعی؛ ۳. اختلاف و کثرت دیدگاه‌ها درباره نقش دین در حوزه سیاست؛ ۴. انتخاب‌گری و گزینش شخصی و اقتضایی در اصول و فروع دین؛ ۵. تنوع و تکثر در سبک‌های دین‌ورزی. ازجمله یافته‌های این تحقیق آن بود که نهادمند شدن دین در قالب دولت پس از انقلاب اسلامی با شخصی شدن دین در میان جوانان نسل جدید ارتباط دارد (آروین، ۱۳۸۴)

این قبیل تحولات بنا بر پاره‌ای تحقیقات در میان دانش‌آموزان نیز مشاهده شده است. بر اساس یکی از این تحقیقات هرچند حدود ۵۰٪ از دانش‌آموزان خود را بسیار مذهبی می‌دانند (در مقایسه با ۳۶٪ آنان که معتقدند از نظر مذهبی ضعیف هستند) اما در هر حال مذهبی بودن دانش‌آموزان به معنی عمل به رساله‌های مراجع تقلید یا موافقت با حکومت دینی نیست و نسل جدید به دنبال تعریف جدیدی از دین و دین‌داری است. تعریفی که شاید بسیار متفاوت از برداشت روحانیان باشد (آزاد ارمکی و خادمی، ۱۳۸۲).

تحول خواهی و تکثرگرایی ازجمله رویکردهای شایع در میان گروه‌های اجتماعی و به‌ویژه جوانان بوده است و نگاه به امر دینی نیز تحت تأثیر این رویکرد واقع می‌شود، به طوری که بر اساس پاره‌ای تحقیقات بیش از ۸۰ درصد جوانان با گویه‌هایی از قبیل «هر اندیشه‌ای ازجمله اندیشه دینی باید نقد بشود» یا «در زندگی امروزی نیاز به بازنگری در دین یک ضرورت است» ابراز موافقت کرده‌اند (عالم زاده، ۱۳۸۷).

بر مبنای تحقیقی که با جامعه آماری دانشجویان دختر شاغل به تحصیل در دانشگاه تهران در سال تحصیلی ۸۶-۸۷ و رشته‌های پزشکی و غیرپزشکی بالغ بر ۲۱۷۸۰ نفر انجام گرفت، از یکسو ۶۳/۷۰ آن‌ها که فراوانی درخور توجهی است، اظهار کرده‌اند خود را عامل به دین می‌دانند و از سوی دیگر وقتی سبک‌های زندگی آن‌ها مورد سؤال و بررسی قرار گرفت معلوم شد که سبک‌های زندگی لذت‌جو و پرسوزنی رسانه‌ای در میان آن‌ها بالاترین رتبه‌ها را به خود اختصاص داده است و مهم‌تر اینکه وقتی دیدگاه آن‌ها در باب پوشش خانم‌ها سؤال شد ۷۱/۷ درصد از پاسخگویان موافق این امر بودند که مسئله حجاب یک انتخاب شخصی است و دولت نباید در آن دخالت کند. ۷۵/۱ درصد با مجازات فرد بدحجاب مخالف بودند. در مورد اهمیت به حجاب باطنی نیز از پاسخگویان سؤال شد. ۶۰/۳ درصد با این نکته که حجاب باطنی مهم‌تر از حجاب ظاهری است، کاملاً موافق بودند و از همه مهم‌تر اینکه از آن‌ها سؤال شد در صورت وجود نداشتن منع قانونی چه نوع پوششی انتخاب می‌کنند فقط ۹/۳ درصد حجاب با چادر و تنها ۱۹/۷ درصد مانتو با پوشش کامل را اعلام کرده‌اند (که جمعاً ۲۹ درصد انتخاب پوشش



شرعی را شامل می‌شود) درحالی که ۳۴/۳ درصد مانتو و روسری با موها در بیرون و ۳۶/۶ درصد عدم انتخاب پوشش شرعی را اظهار کرده‌اند. همچنین سؤال شده بود در مهمانی که فرد نامحرم باشد انتخاب پوشش آن‌ها چگونه است، فقط ۱۴/۳ درصد چادر و پوشیدن سر و ۱۱ درصد روسری (جمعاً ۲۵/۳ درصد پوشش شرعی) اعلام کرده‌اند. ۳۳/۷ درصد آن‌ها روسری با موهای بیرون، ۲۵ درصد پوشیدگی بدون روسری و ۱۶ درصد عدم پوشیدگی اظهار کرده‌اند (مجمع، ۱۳۸۷). بدین ترتیب در جامعه‌ای آماری از جوانان دانشجویی که ۷۰ درصدشان به دین قائل هستند، به همان میزان نیز قائل به اختیاری بودن پوشش و عدم دخالت در آن هستند و حتی ترجیح پوشش غیرشرعی بر شرعی در میان آن‌ها بیش از حالت عکس قضیه است. یافته‌های این تحقیق گویای نوعی وضعیت اقتضایی و اختیاری و آزادی‌خواهانه از دین‌ورزی در میان گروه‌هایی درخور اعتنا از دختران دانشجویان ایرانی است.

بعضی تحقیقات حاکی از نوعی دین‌ورزی «بی‌شکل و شخصی شده و اقتضایی» در میان جوانان است که برخی از ویژگی‌های آن عبارت است از: ۱. تغییر در پای‌بندی به مناسک دینی جمعی؛ ۲. تحول در نگرش در باب رجوع به روحانیت در مسایل سیاسی-اجتماعی؛ ۳. اختلاف و کثرت دیدگاه‌ها در باب دین و سیاست؛ ۴. تحول‌خواهی و تکثرگرایی؛ ۵. کم‌رنگ شدن دینداری به معنای عمل به رساله؛ ۶. ضرورت نقد اندیشه دینی؛ ۷. ضرورت بازنگری در دین؛ ۸. آزادی عمل و اختیاری بودن دینداری. برای نمونه در جامعه‌ای آماری از جوانان دانشجویی که ۷۰ درصدشان اظهار می‌دارند به دین قائل هستند، به همان میزان نیز قائل به اختیاری بودن پوشش دینی دختران و عدم دخالت دولتی در آن هستند و حتی ترجیح پوشش غیرشرعی بر شرعی در میان آن‌ها بیش از حالت عکس قضیه است.

#### نمایشگر ۱۳. دین‌ورزی «بی‌شکل و شخصی شده و اقتضایی» جوانان

اما ریشه تحولات دین‌ورزی چیست؟ پاسخ‌های تئوریک زیادی برای این امر وجود دارد، اما تا جایی که به تحقیقات میدانی در ایران مربوط می‌شود، نیز افق‌هایی گشوده شده است. برای مثال زینب‌ترکمان تحقیقی در باب تحولات دین‌ورزی در ایران با جامعه آماری دانشجویان شاغل به تحصیل دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران در سال ۸۹ انجام داده است. این محقق فرضیه‌های متعددی را بر مبنای نظریات مطرح جهانی در جامعه‌شناسی دین مطرح ساخته و آن فرضیه‌ها را در ایران آزمون کرده است. یکی این فرضیه‌ها که از نظر اینگلهارت و نوریس (۱۳۸۷) برگرفته شده است، این است: «به نظر می‌رسد بین احساس امنیت حیاتی با ابعاد دین‌داری جوانان دانشجویی در ایران رابطه معناداری وجود دارد». این فرضیه در تحقیق ترکمان با همبستگی ۰/۵۲۸- و سطح معناداری ۰/۰۰۰ تأیید شده است. بدین معنا که هرچه جوانان دانشجویی احساس می‌کنند مردم در این دنیا از امنیت کمی برخوردارند و در برابر اتفاقات و حوادث این دنیا (بلایایی مانند سیل، زلزله، بیماری، فقر، بحران‌ها و...) توانایی‌شان اندکی است و قادر نیستند با علم و دانش خود جلوی این حوادث را بگیرند و در این زمینه با احساس عدم امنیت حیاتی دست‌به‌گریبان‌اند، بیشتر به انجام مناسک و شعائر دینی تمایل پیدا می‌کنند و حضورشان در نهادهای دینی نیز بیشتر می‌شود (ترکمان، ۱۳۸۹).

در بعضی تحقیقات ایرانی نظریه اینگلهارت مبنی بر رابطه دینداری جوانان با احساس عدم امنیت حیاتی تأیید شده است. بیشتر دین‌داران کسانی بودند که به نوعی با عدم احساس امنیت وجودی بشر (در قبال سیل، زلزله، بیماری، فقر، بحران‌ها) دست‌به‌گریبان‌اند.

#### نمایشگر ۱۴. رابطه دین‌ورزی و عدم امنیت حیاتی و وجودی در جوانان

یافته‌های تحقیقی کیفی فراستخواه به روش موردکاوی در سال ۱۳۸۶ در تهران نشان داده الگوهای دین‌ورزی در ایران در حال تحول عمیق و گسترده است. حتی مناسک دینی نیز از نفوذ روندهای امروزی دنیوی شدن، پلورالیزه شدن، اقتضایی شدن و کالایی شدن برکنار نیستند، هرچند همچنان خصائصی دینی و رازها و نمادهای آن را با خود دارند. فرهنگ و جامعه ما تنها از طریق دوگانه سنت و تجدید قابل توضیح نیست، بلکه در آن شگردها یا پوشش‌های دیگری از همکنشی و همراهی عناصر سنتی و مدرن نیز در کار است. این فضای «چندتکه‌ای» (بریکولاژی)، بر منطقه‌ای از زندگی گروه‌های جدید

اجتماعی ما سایه انداخته است که بسیار خاکستری است، نه می‌شود گفت سنتی است و نه به‌طریق‌اولی بر منوال یک ایدئولوژی رسمی است و نه به طرز ناب، سکولار و عرفی و مدرن است. شرکت گروه‌های جدید اجتماعی در این مناسک و نوع دین‌ورزی آن‌ها بسیار اقتضایی است و در آن، نیازهای شخصی و انتخاب‌ها نقش مهمی دارند و میل به آزادی و تکثر هست. گویا این گروه‌ها مایل‌اند که از این مناسک رمزگشایی مجدد بکنند و به آن معانی و فحوای تازه‌ای بدهند. بخش قابل توجهی از شرکت‌کنندگانی که با شوق و رغبت در این مراسم مشارکت می‌ورزند و خود را صمیمانه تحت نفوذ عظمت روحی و حریت حسین بن علی و زینب و عباس و سایر معانی و نمادها و جلوه‌های مناسک می‌بینند، چندان هم به معنای مورد انتظار سنتی و رسمی، مذهبی نیستند؛ اما مگر با وجود این حد از مشارکت و مساهمت صمیمانه و همدلانه در فضای مناسکی، می‌شود که آن‌ها را غیرمذهبی بنامیم؟ پس آن‌ها همان‌هایی هستند که هستند؛ بسیار ناشناخته‌تر و ناسازگارتر از آنچه در تئوری‌های کلیشه‌ای توصیف یا در سیاست‌های ایدئولوژیک تجویز می‌شود. در ایران امروز چندتکه‌هایی (بریکولاژی) از دین و غیردین پدیدار می‌شوند. زندگی روزمره فرهنگی نوپدیدی در جامعه در حال گذار ما جریان دارد که در آن امور متفاوت بدون اینکه از متفاوت بودن دست‌بردارند، باهم زندگی می‌کنند. نو و کهنه، سنت و مدرنیته، نوستالژی با تغییر؛ طیفی خاکستری به وجود آورده‌اند (فرستخواه، ۱۳۸۶).

بنابر برخی مطالعات، فرهنگ و جامعه ما فقط از طریق دوگانه سنت و تجدید قابل توضیح نیست و فضای «چندتکه‌ای» (بریکولاژی) بر زندگی خاکستری گروه‌های جدید اجتماعی سایه انداخته است. نه می‌شود گفت این گروه‌ها سنتی هستند و نه به‌طریق‌اولی بر منوال یک ایدئولوژی رسمی رفتار می‌کنند و نه به‌طریق‌ناب، سکولار و عرفی و مدرن هستند. شگردها یا پوشش‌هایی از همراهی چندتکه‌شده از عناصر سنتی و مدرن در کار است

#### نمایشگر ۱۵. فضای «چندتکه‌ای» (بریکولاژی) در زندگی خاکستری گروه‌های جدید اجتماعی

یکی دیگر از تحولات دین‌ورزی، چیزی است که به‌عنوان دین پنهان یا دین اشاعه یافته در برابر دین رسمی نهادمندشده موردبحث نظریه‌پردازان قرار گرفته است. گریس دیوی در دهه ۸۰، مطالعاتی در اروپا و درباره «ایمان در شهر و دین پنهان» (با همکاری هاوز) و نیز دین اشاعه‌یافته<sup>۱۶</sup> در فرانسه انجام داد. کارل دابلار<sup>۱۷</sup> در بررسی روندهای جامعه‌شناسی دین اروپایی و مناظرات مربوط به سکولارشدن، دو مفهوم دین نهادمندشده رسمی و دین اشاعه‌یافته غیررسمی را موردبحث قرار داده است (Dobbelaere, ۱۹۸۷: ۱۰۷-۱۳۷). سیپیریانی از دین اشاعه یافته در ایتالیا بحث کرده است (Cipriani, ۲۰۰۳: ۳۱۱-۳۲۰). در ایران سارا شریعتی بر این مبنای دست به پژوهش میدانی و کیفی زده است. مطابق یافته‌های او بخش بزرگی از حیات دینی در جامعه، خود را جدا از نهادهای رسمی تعریف می‌کند. تجارب دینی متعدد خارج از کنترل نهاد دینی و بی‌ارجاع به نهاد مشروع دین، اشاعه می‌یابند. وی در برابر دین‌داری رسمی به معنای بوروکراتیزه یا دیوان‌سالار در تهران، شواهد متعددی از نوعی دین‌گرایی متفاوت و متکثر و سیال در تهران دیده است. «معنویت‌های جدید»، «عرفان‌های کاذب» یا «شبه‌دین» از این جمله‌اند که در شهر اینجا و آنجا شیوع می‌یابند. حیاتی دینی که یا به‌صورت موازی یا به‌صورت مقاومت در برابر دین نهادمند از پایین جامعه شیوع می‌یابد. او از این‌ها به‌عنوان «دین عامه» و «دین خاموش» بحث کرده است. این محقق، گسترش بردامنه دین خاموش در ایران کنونی را که با نمادهای خود در حال اشاعه یافتن است، واکنشی در برابر دین رسماً نهادمندشده مضاعف<sup>۱۸</sup> می‌داند. (شریعتی، ۱۳۸).

بخش بزرگی از حیات دینی در جامعه، خود را جدا از نهادهای رسمی به‌صورت متفاوت و متکثر و سیال تعریف می‌کند و به‌طور موازی با مقاومت آمیز در پایین جامعه شیوع می‌یابد. محققان از این‌ها به‌مثابه «دین عامه» و «دین خاموش» بحث کرده‌اند و واکنشی در برابر دین رسماً نهادمندشده مضاعف تلقی کرده‌اند.

نمایشگر ۱۶. «دین عامه» و «دین خاموش» به‌مثابه واکنشی در برابر دین رسمی دیوان‌سالار

## ۵. ابعاد سیاسی دین داری

در بحث از نمودهای قبلی و فوق‌الذکر دین داری به مناسبت‌های مختلف ملاحظه شد که دین‌ورزی در میان بخشی قابل توجه از جامعه و گروه‌های اجتماعی خصوصاً طبقات متوسط جدید شهری و بالاصح جوانان، مسیر و سمت‌وسو و سیمایی جدا از نهادهای رسمی دارد و خارج از منوال یک ایدئولوژی دولتی است. دست کم حال و هوای آن، موازی با دین رسمی سیاسی است و گاهی نیز آمیخته با نوعی مقاومت فرهنگی در برابر آن است. بیشتر برحسب نیازهای شخصی و ناملتزمانه و دل‌بخوانانه پدیدار می‌شود. این به معنای نادیده گرفتن بخش دیگری از رفتارها و تظاهرات مذهبی تحت تأثیر و مطابق تبلیغات و چارچوب‌های رسمی به‌ویژه در طیف‌ها و قشرهایی از جامعه در شهرها و روستاها نیست، اما اکثر طبقات متوسط و جدید شهری، رویه‌ها و ژرم‌های تازه‌ای از دین‌باوری و دین‌داری را دنبال می‌کنند که از بسیاری جهات با تفاسیر نهادهای رسمی مذهبی تفاوت دارد و حتی گاهی با اعتراض مدنی همراه است. از آن بخش از مناسک و فرانس دینی که ابعاد سیاسی به خود گرفته است استقبال عام اجتماعی اندکی می‌شود. درباره رجوع به روحانیت در مسائل سیاسی-اجتماعی تحولات بارزی در نگرش‌ها به چشم می‌خورد، در باب دین و دولت، شاهد اختلاف نظر وسیعی هستیم. تحول‌خواهی و تکثرگرایی و گرایش به نقد اندیشه دینی و تمایل به اختیاری بودن دین داری و عدم دخالت دولت در آن همه گواهی بر مشخصه‌های سیاسی بحث‌انگیز دین‌ورزی در بخشی از جامعه می‌دهد.

شاخص‌های دین داری مردم برحسب ارتباط آن با امر سیاسی به طرز معناداری متفاوت بوده است. برای نمونه شرکت مردم در مناسک جمعی دینی مرتبط با سیاست‌های دولت کمتر از شرکت آن‌ها در مناسک جمعی دینی نامرتبط یا کمتر مرتبط با سیاست‌های دولت بوده است. درحالی‌که بالای ۷۰ درصد مردم اظهار داشته‌اند که به‌ندرت در نماز جمعه شرکت می‌کنند و این ندرتی بودن شرکت در نماز جمعه از دهه ۷۰ تا دهه ۸۰، بیشتر هم شده است، اما برعکس درصد بالایی از آن‌ها اظهار داشته‌اند که در مجالس دینی و هیئت‌های مذهبی و عزاداری شرکت می‌کنند و این شاخص بنا به برخی پیمایش‌ها در دهه ۷۰، بالای ۵۰ درصد و در دهه ۸۰، بالای ۶۰ یا حتی ۷۰ درصد بوده و رشد داشته است (محسنی، ۱۳۷۹؛ دفتر انتشارات طرح‌های ملی، ۱۳۸۲).

آن اجماع و اتفاق نظر بالایی که بنا بر نتایج پیمایش‌ها و تحقیقات دو دهه ۷۰ و ۸۰، در امر قائل بودن و عامل بودن به دین از سوی آن‌ها اظهار شده است، وقتی نوبت به دیدگاه‌های سیاسی مرتبط به دین می‌رسد دیده نمی‌شود. به عبارت دیگر مردم با وجود اشتراک زیاد در مبانی اعتقادی و حتی تجربی و عملی و مناسکی دین، دارای دیدگاه‌های متفاوتی در ارتباط دیانت و سیاست هستند. مثلاً تنها سی و چند درصد با این قول موافق بودند که «به قائلان به جدایی دین و سیاست نباید پست و مقام داد»، فقط حدود ۴۰ درصد آن‌ها با این گونه اظهار موافقت کرده‌اند که «باید جلوی انتشار کتاب‌هایی که باعث ناراحتی دین‌داران می‌شود گرفته بشود» و کمی بیش از ۴۰ درصد دانش آموزان با این گونه مخالفت کرده‌اند که: «رهبران سیاسی باید کارداران باشند و مذهبی بودن یا نبودنشان چندان مهم نیست» (فرجی و کاظمی، ۱۳۸۸) نزدیک به ۶۰ درصد جوانان بنا بر برخی تحقیقات معتقدند که حوزه عمومی نباید تحت سیطره گفتمان واحدی هرچند گفتمان دینی باشد (عالم‌زاده، ۱۳۸۷).

در بخشی از جامعه رفتارها و تظاهرات مذهبی کم و بیش در چارچوب‌های رسمی ظاهر می‌شود، اما اکثر طبقات متوسط و جدید شهری، الگوهای اقتضایی‌تر و چندتکه‌تر از دین‌ورزی دنبال می‌کنند که از بسیاری جهات با تفاسیر نهادهای رسمی مذهبی و ایدئولوژی دولتی تفاوت دارد و حتی گاهی با مقاومت و احیاناً اعتراض مدنی همراه است. در باب دین و دولت، شاهد اختلاف نظر وسیعی هستیم. تحول‌خواهی و تکثرگرایی و گرایش به نقد اندیشه دینی و تمایل به اختیاری بودن دین داری و عدم دخالت دولت در آن و عدم سیطره یک گفتمان خاص دینی بر حوزه عمومی، همه به ابعاد سیاسی بحث‌انگیز دین‌ورزی در بخشی از جامعه کنونی ایران گواهی می‌دهند.

نمایشگر ۱۷. ابعاد سیاسی بحث‌انگیز دین داری

## ۶. ابعاد هویتی دین داری

اگر هویت را به معنای عام آن و به‌مثابه فرهنگ عمومی جامعه ایرانی در نظر بگیریم که از هویت به معنای خاص ایدئولوژیک و سیاسی مرتبط با خواسته‌های این یا آن گفتمان رسمی متمایز است، امر دینی همچنان در فرهنگ ایرانی، جزو یکی از وجوه بارز هویت مردم بوده است و در سبک زندگی روزمره بخش بزرگی از آن‌ها خود را به انحاء مختلف نشان می‌داده است. برای نمونه زیارت اماکن متبرکه در عادت‌واره‌های مسافرتی، اوقات فراغت و غم و شادی مردم ایران (مانند ماه‌عسل، نذر، شرکت در عزا و اعیاد، گذران تعطیلات، مسافرت جمعی و مانند آن) جایگاه پایداری داشته و دارد. در دهه ۷۰، حدود ۷۰ درصد مردم گفته‌اند که به زیارت این گونه اماکن می‌روند و در دهه ۸۰، این شاخص به بالای ۷۰ درصد رشد کرده است (محسنی، ۱۳۷۹؛ دفتر انتشارات طرح‌های ملی، ۱۳۸۲).

اما وقتی نوبت به لایه‌های مختلف هویت فردی و جمعی انسان‌ها می‌رسد، امر دینی بحث‌انگیز می‌شود و دیگر نفس دین‌باوری و دین داری حداقل در میان گروه‌هایی درخور توجه از جامعه، نمی‌تواند توضیح‌دهنده مستقلی برای هویت فردی، جنسیتی، گروهی، نسلی، فرهنگی، قومی، ملی و یا هویت‌های مربوط به سیاست و سبک زندگی تلقی بشود، بلکه گاهی این نگرش‌ها و رفتارهای دینی است که به همراهی و همداستانی با این هویت‌های نیرومندتر غیردینی و عرفی سوق داده می‌شود.

بخش‌های قابل توجهی از گروه‌های جدید اجتماعی مانند جوانان و زنان و تحصیل کرده‌ها و طبقات متوسط شهری، در درجه اول به هویت فردی، فکری، جنسیتی، نسلی، قومی، ملی و سبک زندگی دل‌خواه خود حساس هستند و دین‌ورزی نیز برای آن‌ها در این سمت‌وسو معانی مثبت و منفی پیدا می‌کند. گاهی شاهد دین‌ورزی آزادی‌خواهانه، شخصی و ناملتزمانه یا دین‌گریزی بر سبک هویت فردی آن‌ها هستیم، گاهی شواهدی از فمینیسم مذهبی یا فمینیسم ضد مذهبی می‌بینیم، گاهی هویت قومی با هویت مذهبی ابراز وجود می‌کند یا حالت قطبی شده‌ای میان مذهب قومی با مذهب رسمی به وجود می‌آید و گاهی مسئله ایران و اسلام مطرح می‌شود. درعین حال در بخشی از جامعه نیز طیف‌ها و گروه‌هایی هستند که برایشان هویت عقیدتی چه به شکل سنتی و چه در چارچوب رسمی ایدئولوژی دولتی بنا به علل مختلف اهمیت دارد. در مجموع شواهد بسیاری مبنی بر نوعی بحران هویت در باب دین در ایران به چشم می‌خورد.

روند رو به رشدی از ظهورات هویت فردی و جمعی غیردینی در طیف درخور اعتنایی از گروه‌ها و قشرهای اجتماعی جریان دارد. نمونه‌اش این است که بنا بر پاره‌ای یافته‌های پژوهشی، بخشی از جوانان، هم در نظر و هم در عمل انتظار دارند که گرایش به خدا، به معنای تعبد و تقید سنتی به احکام فقهی و صرف نظر کردن از هویت فردی و ترجیحات فکری و سبک زندگی و لذات شخصی خودشان نباشد (عالم‌زاده، ۱۳۸۷) با استناد به محمدی‌ارداهالی، ۱۳۸۲: ۱۴۳-۱۴۴).

همچنین تحقیقات نشان می‌دهد که بخشی از گروه‌های اجتماعی به‌ویژه جوانان پاره‌ای مناسک دینی را به‌مثابه فرصتی برای ابراز وجود و بیان خواسته‌ها و اعتراضات و یا به نمایش گذاشتن سیاست‌های سبک زندگی و هویت‌ها و هنجارهای جدید خود (مغایر با هنجارهای دستوری فرهنگ رسمی) تلقی می‌کنند و در آن شرکت می‌جویند. طی یک دهه اخیر شاهد نمودهایی از خودبیانگری هویتی و سبک زندگی جوانان در مراسم دهه محرم بودیم (فراستخواه، ۱۳۸۶).

در تحقیق ترکمان این فرضیه به آزمون رسیده و تأیید شده است که عنصر لذت‌گرایی با ابعاد دین داری جوانان دانشجو رابطه معناداری دارد. ضریب همبستگی پیرسون ۰/۷۹۲ و سطح معناداری ۰/۰۰۰ بوده است. به عبارت دیگر هرچه انجام مناسک دینی برای جوانان دانشجو لذت‌بخش‌تر باشد، بیشتر به آن مناسک گرایش نشان می‌دهند که دلالت بر اهمیت هویت فردی و سبک زندگی آن‌ها دارد (ترکمان، ۱۳۸۹).

در مشروطه‌خواهی و نهضت ملی و حتی تا حدودی در انقلاب اسلامی و سپس تحولات منتهی به خرداد ۱۳۷۶ شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد هویت‌های صنفی و ملی و عرفی خود را در گفتمانی دینی بازنمایی کرده‌اند.

گاهی نیز هویت‌های بازگشتی دینی به چالش با هویت‌های عرفی برخاسته‌اند، نمونه‌های آن در مشروعه خواهی و پانزده خرداد ۱۳۴۲ و نیز مسیرهایی از انقلاب اسلامی تا به امروز دیده می‌شود. در عین حال هویت‌های مستقل عرفی در صورت فردی و جمعی، همچنان در زیر پوست جامعه امروزی وجود دارد. در سال ۱۳۸۸ مطالبات و نظاهرات سیاسی گروه‌هایی از جامعه و مخصوصاً جوانان با اجتماعات و مراسم محرم درآمیخته شد. به‌واقع در این پدیده‌ها امر دینی با هویت‌جویی‌ها و هویت‌خواهی‌های غیردینی گروه‌های اجتماعی به صورت مختلف درآمیخته می‌شود.

دین هنوز هم یکی از وجوه بارز فرهنگ عمومی ایرانی است، اما حداقل در میان گروه‌هایی از جامعه، نمی‌تواند توضیح‌دهنده مستقلی برای هویت آن‌ها باشد. گروه‌های جدید اجتماعی در درجه اول به هویت فردی، فکری، جنسیتی، نسلی، قومی، ملی و سبک زندگی دل‌خواه خود حساس هستند و دین‌ورزی نیز برای آن‌ها در این سمت و سوسو معانی مثبت و منفی پیدا می‌کند. در بخشی از جامعه، هویت عقیدتی خود را به اشکال سنتی یا رسمی ایدئولوژی دولتی نشان می‌دهد؛ اما در عین حال، هویت‌های مستقل عرفی در صورت فردی و جمعی، همچنان در زیر پوست جامعه امروزی رشد می‌کنند. این هویت‌های غیردینی یا خود را در قالب گفتمانی دینی بازنمایی می‌کنند یا مسیر مستقلی از امر دینی در پیش می‌گیرند.

نمایشگر ۱۸. دین و بحران هویت در ایران

## ۷. ابعاد ارتباطی و رسانه‌ای دین داری

از دیگر وجوه دین‌ورزی در جامعه، ابعاد رسانه‌ای و ارتباطی آن است. جلسات، هیئت‌ها، حوزه عمومی، نهادهای مدنی، مطبوعات، ارتباطات اجتماعی، کتب، رسانه‌های جمعی، اینترنت و وبلاگ‌ها و مانند آن فضاها مشحون از بحث دینی، مبادلات معانی و نمادهای دینی و حیات دینی در ایران هستند. از این منظر نیز شاهد چند جریان رسانه‌ای و ارتباطی در جامعه کنونی مان هستیم، حداقل پنج جریان متمایز بدین شرح وجود دارد: ۱. ایدئولوژی رسمی دولتی (نمونه‌اش بخش غالب برنامه‌ها و محصولات وسیع صداوسیما و نیز سازمان تبلیغات و وزارت ارشاد اسلامی و ستادهای ائمه جمعه و جماعات است)؛ ۲. جریان متعارف سنتی (نمونه‌اش هیئت‌های مذهبی سنتی و زیارت اماکن و بخشی از ارتباطات مرجعیت دینی مستقل از دولت و نیز حوزه اهل سنت و اقلیت‌هاست)؛ ۳. جریان روشن‌فکری (حلقه‌ها و کتب و مجلات و آموزش‌ها و اجتماعات و ارتباطاتی که تجدیدخواهان دینی دارند)؛ ۴. عامه‌پسند غیررسمی (مثالش در ارتباطات خودجوش مردم کوچه و بازار از طریق برخی مناسک و مناسبت‌های دینی است که لزوماً نه تابع چارچوب‌های رسمی دولت و نه مقید به هنجارهای سنتی شناخته‌شده هستند و مصداقی از آن برخی محصولات مداحی عامه‌پسندی است که گاهی در خیابان با صدای بلند از داخل خودروهای جوانان می‌شنویم)؛ ۵. نوپدید غیررسمی (مانند ارتباطات معطوف به معنویت‌گرایی، عرفان‌گرایی و شبه‌دین‌ها و فراروان‌شناسی، انرژی‌درمانی، یوگا، عرفان‌های سرخ‌پوستی و امریکای لاتین و کتب و انتشارات راجع به تناسخ و...). هر پنج جریان، بازار پروتقی دارند. این نشان می‌دهد که دین در ایران نه تنها به نیروی غالب جریان رسانه‌ای دولت و مستظهر به قدرت و بودجه‌های هنگفت، بلکه با انواع رسانه‌های آشکار و پنهان، سنتی و جدید یا تلفیقی و اقتضایی، نخبه‌گرایانه و عامه‌پسند، رسمی و غیررسمی، در ملا یا در خفا، فضاها ارتباطی فرهنگ و جامعه ما را فرا گرفته است. برخی محققان به این بعد از عینیت دین در شهر توجه کرده‌اند (برای نمونه بنگرید به شریعتی، ۱۳۸۸؛ فراستخواه، ۱۳۸۸ و ۱۳۸۶؛ محمدهادی، ۱۳۸۲؛ محمدی‌اردفالی، فائزه ۱۳۸۲؛ مجمع، ۱۳۸۷؛ گیویان، ۱۳۸۵؛ فیاض و رحمانی، ۱۳۸۵؛ عالم زاده، ۱۳۸۷؛ شهابی، ۱۳۸۲؛ ذکایی و پور غلام، ۱۳۸۴؛ بهرام پور و محدثی، ۱۳۸۳؛ اسکندری، ۱۳۸۳)

دین‌ورزی در جامعه ایران فضاها ارتباطی درخور اعتنائی را به خود اختصاص داده است. برخی محققان به این بعد از عینیت دین در شهر توجه کرده‌اند. جریان رسانه‌ای رسمی دولتی به رغم انحصارات گسترده‌اش نتوانسته است رسانه‌ها و ارتباطات دینی از نوع متعارف سنتی، روشن‌فکری، عامه‌پسند غیررسمی و نوپدید غیررسمی را از میان بردارد.

نمایشگر ۱۹. دین در پنج جریان رسانه‌ای و ارتباطی

## احتمالات آتی

درباره آینده روندهای جاری توصیف‌شده، حداقل دو گزینه (سناریوی) احتمالی از هم متمایز می‌شود: گزینه اول. ادامه روندهای جاری؛ گزینه دوم. عمل عقلانی در جهت مسیری مطلوب‌تر.

## الف. ادامه روندهای جاری

با تأمل در ابعاد هفتگانه دین‌ورزی در ایران ملاحظه می‌شود که گزینه ادامه وضع موجود روندها نه تنها در حال حاضر منشأ مشکلات و مسائل زیادی شده است، در آینده و به اقرب احتمال، پیامدهای نامطلوب بیشتری نیز خواهد داشت. برخی از آثار نامطلوب را می‌توان به شرح زیر برشمرد:

۱. شکاف نسلی موجود در حوزه دین‌ورزی ممکن است تشدید شود و به تعارض و حتی گسست نسلی بینجامد.
۲. الگوها و گفتارها و سیاست‌های رسمی نمی‌توانند خود را با سرشت سیال و پلورال زندگی دینی در جامعه متناسب سازند. روند روبه ضعف مناسک جمعی عبادی خیر از ناآرامی‌های الگوهای رسمی و سنتی تبلیغ دین در ایران می‌دهد.
۳. تبدیل دین به یک گفتمان رسمی دولتی به کالایی شدن آن و رشد انواع مقاومت‌ها در برابر آن انجامیده است که احتمالاً در آینده دامن بگستراند و منشأ بیگانگی‌ها و تعارض‌های اجتماعی مشکل‌ساز برای پایداری کشور بشوند.

۴. روز به روز فاصله میان طبقات متوسط و جدید شهری با الگوهای سنتی و نهادهای رسمی مذهبی بیشتر می‌شود و این با توجه به نقش مؤثر طبقات یاد شده، نشانه‌های خوبی برای جامعه آینده ایرانی ندارد.

۵. فقدان زمینه برای رشد نهادهای مدنی غیردولتی و مستقل و آزاد سبب شده است که دین‌ورزی گروه‌های جدید اجتماعی نتواند چندان در متن جامعه به صورت مدنی و رسمی و قانونمند توسعه یابد و در نتیجه به صورت غیررسمی در محافل و ارتباطات و اجتماعات اینجا و آنجا رشد می‌کند و بخشی از ظرفیت‌های فرهنگی و اجتماعی را از اثر بخشی مطلوب بازمی‌دارد. نگاه امنیتی به این روند روبه رشد دین‌داری موازی یا مقاومتی از سوی مسئولان، مسئله را بغرنج‌تر می‌سازد.

۶. حداقل در رابطه میان بخشی از مهم‌ترین قشر بندی اجتماعی با دولت، شاهد شکافی عظیم و وضعیت دوقطبی از حیث طرز تلقی از دین هستیم. اهمیت هویت و استقلال فردی در امر دین‌داری، اهمیت دادن به جوهره معنوی دین‌داری، سنجش دین‌داری با محک اخلاق جهان‌شمول انسانی و حقوق بشری، کثرت‌گرایی، عدم سرسپردگی به نهادهای سنتی و متولیان رسمی دین، دین‌ورزی مدنی، آزادی‌خواهی دینی، عرف‌گرایی دینی، درک مسالمت‌آمیز و غیرخشونت‌آمیز از دین‌ورزی، تحول در نگرش درباب رجوع به روحانیت در مسائل سیاسی-اجتماعی، اختلاف و کثرت دیدگاه‌ها درباب دین و سیاست، تحول‌خواهی و تکثرگرایی، تمایل به آزادی عمل و اختیاری بودن دین‌داری در میان گروه‌های اجتماعی مخصوصاً طبقه متوسط جدید شهری و بالاخص جوانان در یک طرف این شکاف جریان دارد و در سوی دیگر



عکس از معجد حقوق‌دوست-خبرگزاری مهر



سیاست‌ها و رویه‌های دولت‌گرایانه و سخت‌گیرانه و مداخله‌جویانه به‌صورت ابر روایت‌های هژمونیک قرار گرفته است و این در صورت ادامه وضعیت موجود دین را به‌جای ملاط اجتماعی انسجام بخش به یکی از عوامل تشدید شکاف دولت و ملت تبدیل می‌کند.

۷. پیوند خوردن دین داری با احساس عدم امنیت حیاتی، تصویر اجتماعی منفی و سلبی از دین‌ورزی به وجود می‌آورد. برخی الگوهای معرفی و تبلیغ دین نیز از سوی نهادهای سنتی و رسمی به این طرز تلقی دامن می‌زنند. ادامه این وضع می‌تواند ایمان دینی را به‌مثابه سرمایه معنوی بشر، در انتظار عمومی طبقات متوسط جدید ایرانی مشوه بکند و منشأ بحران‌های روحی و پوچ‌گرایی منفی و فلج‌کننده بشود.

۸. شواهد زیادی از رشد نوعی دین‌ورزی خاکستری و چندتکه‌شده حکایت می‌کند. درحالی‌که الگوهای دین‌سنجی رسمی و نیز سیاست‌گذاری دینی هنوز نخبه‌گرایانه و با منطق صفر و یکی است. ادامه این وضع به واگرایی و افزایش زاویه میان چارچوب‌ها و سیاست‌های رسمی کشور از یکسو و پرتیسیس‌ها و زندگی روزمره دینی در سوی دیگر می‌انجامد.

۹. رابطه دین و دولت در ایران بحث‌انگیز شده است. ادامه این فضا برای جامعه‌ای که دولت دینی در آن عمل می‌کند، به‌نوعی زندگی روی انبار باروت شباهت دارد. در متن جامعه ایران زمینه‌های زیادی برای دین‌فرهنگی و مدنی و اجتماعی و آزادمنشانه وجود دارد و اصرار بر دولتی‌شدن دین و غلبه گفتمان دینی دولتی بر فرهنگ و جامعه، احتمالاً این فضا را دوقطبی‌تر می‌کند و اعصاب اجتماعی را به‌طرف خصوصی‌شدن و حتی شخصی‌شدن دین سوق می‌دهد.

۱۰. برخی گفتارها و سیاست‌ها و رویه‌ها و عملکرد رسمی دولتی، موجبات تعارض میان ساحت دینی با هویت فردی و قومی و ملی را فراهم می‌آورند. درنتیجه، دین که در فرهنگ عمومی ایرانیان مکانت طبیعی تاریخی و اجتماعی دارد به عامل مناقشات اجتماعی و سیاسی بدل می‌شود و به بحران هویت ایرانی دامن می‌زند.

۱۱. تفوق و انحصار رسانه‌های دولتی و شبه‌دولتی در حوزه دین‌ورزی، ظرفیت‌های رسانه‌ای و ارتباطی گرم‌وزنم و مؤثر در متن جامعه و بخش‌های غیردولتی و مدنی و حوزه عمومی را برای دین‌ورزی محدود و ناکارآمد یا نابود می‌کند و این به زبان پایداری ملی است.

## ب. عمل عقلانی در جهت مسیری مطلوب‌تر

اکنون این پرسش هست که برای احتراز از پیامدهای نامطلوب ادامه روندهای موجود چه باید کرد. مسیر مطلوب کدام است. به نظر می‌رسد کانون توجه باید به دوگانه‌هایی معطوف بشود که در حوزه دین‌ورزی در ایران به وجود آمده است. مهم‌ترین این دوگانه‌ها عبارت‌اند از:

### ۱. نقش/عملکرد

دین‌ورزی به‌مثابه نقش،<sup>۱۹</sup> عمدتاً برای تأمین انتظارات گروه‌های مرجع صورت می‌گیرد. بخشی از این انتظارات، به‌طور طبیعی و از طریق فرایند اجتماعی شدن متعارف تأثیر می‌گذارند (مانند خانواده‌ها و منزلت‌ها و ارزش‌های فرهنگی و هنجارهای اجتماعی و مراجع سنتی) اما بخشی دیگر از انتظارات به‌صورت رسمی از سوی نهاد دولت دینی و سیاست‌ها و الزامات آن بر جامعه



وارد می‌شود و به‌نوعی نقش بازی مذهبی و آیینی در جامعه با انواع رفتارهای چندگانه و تظاهرآمیز می‌انجامد. وقتی این انتظارات، از نوع حداکثری هم باشد معلوم است چه اتفاقاتی می‌افتد. در برخی گروه‌های اجتماعی جدید این نقش به‌صورت منفی نیز ظاهر می‌شود و نمونه‌اش انواع متلک‌ها و فکاهیات و یا رفتارهای واکنشی است که در قالب ادبیات عامیانه کوچک و بازار و در پیام‌های کوتاه یا انواع سبک‌های زندگی و مقاومت‌ها یا گرایش به دین‌های نوپدید یا بدیل‌های معنوی و عرفانی یا شبه‌عرفانی خود را ظاهر می‌سازد. اما درست در مقابل دین‌ورزی به‌مثابه نقش، نوعی دین‌ورزی به‌صورت عملکرد<sup>۲۰</sup> درون‌زا از سر نیاز به معنا و مانند آن در جامعه وجود دارد و هر چه انتظار نقش بازی در مراجع رسمی تعدیل بشود، این حوزه پرتیسیس دینی از پایین بدنه اجتماعی و متن جامعه با همه تنوعات و سیالیته خود رشد می‌کند و نمونه‌اش را در کشورهای آزاد دنیا شاهدیم.

## ۲. سیستم/جهان زندگی

دوگانگی دیگر دین‌ورزی در ایران از بیگانگی سیستم‌های رسمی جامعه با زیست‌جهان ناشی می‌شود. سیستم با مداخلات و تنظیمات زیاد خود میل به مستعمره کردن جهان زندگی پلورال و آزاد دینی مردم دارد. اگر سیستم‌ها به روی زیست‌جهان گشوده بشوند و میان آن دو تعامل و گفت‌وگوی مناسب به جریان بیفتد، سیاست‌های دینی دولت با هنجارهای واقعی در زندگی روزمره مردم و سیاست زندگی آن‌ها و نوع دین‌ورزی متنوع و درون‌زای جامعه سازگار می‌شود.

## ۳. ساختار/فضا

همان دوگانگی پیش‌گفته در میان ساختارها و فضاها نیز دیده می‌شود. ساختارهای متصلب و عمودی و متمرکز، فضای پویایی و تکرر دین‌ورزی را از بین می‌برند و انواع واکنش‌ها و تعارض‌ها را در این فضا ایجاد می‌کنند. خاصیت ساختار محدود‌کننده و خصوصیت فضا میل به آزادی و انعطاف است. دین‌ورزی از خانواده تا مدرسه تا مسجد تا رسانه‌ها و جامعه با این وضعیت دوگانه از ساختار-فضا روبه‌روست. تعلیم و تربیت دینی فرزندان در خانواده‌هایی با ساختار اقتدارگرایانه و کنترل‌خواهانه، فضای خانواده را برای فرزندان استرس‌زا می‌کند و حس صمیمی دین‌ورزی از سر نیک نیازی را در آن‌ها مخدوش می‌سازد. ساختارهای صلب آموزش مذهبی، تنظیمات ساختاری زیاد در نهادها و اماکن دینی، ساختارهای مذهبی یکنواخت و تک‌صدایی رسانه‌ها به‌ویژه آنگاه که شکل دولتی پیدا می‌کند و سرانجام ساختارهای سیاسی-دینی ایدئولوژیک و رسمی انعطاف‌ناپذیر سخت‌گیر همه و همه فضای خودمانی و دوست‌داشتنی دین‌ورزی را محدود می‌کنند و به واکنش‌های ساختارشکنانه دامن می‌زنند و فضای تعارض‌آمیزی به وجود می‌آورند. راه عقلانی این است که ساختار با فضا سازگاری بکند، از روش‌های اقناعی و غیرمستقیم بهره بگیرد و سرشت معطوف به تنوع و پویایی فضا را منکر نشود. در این حالت بیشتر انتظار می‌رود که عادت‌واره‌های نظم حیات دینی یک جامعه به‌صورت درون‌زا توسعه پیدا بکند.

## ۴. ادغام و تمرکز ارزشی- نهادی/تفکیک و مرکززدایی ارزشی-نهادی

ادغام نهادی و ارزشی یکی از خصیصه‌های بارز دنیای قدیم بود. مطابق این خصیصه، دینی بودن یک فرهنگ و جامعه معمولاً بدین صورت بود که ارزش‌های دینی و نهادهای دینی بر بسیاری از حیطه‌های هنجاری و عملکردی جامعه غلبه و نفوذ داشت. دین در مرکز آگاهی روزمره مردم قرار داشت. بسیاری از امور بر مبنای دین ارزش‌گذاری می‌شد (مانند حلال یا حرام، مشروع و نامشروع، واجد حق یا فاقد حق و مانند آن). اگر یک دین تاریخی مانند اسلام دارای سنت‌های فقهی مربوط به معاملات یا حکومت هم داشته باشد سبب می‌شود نهادهای اقتصادی مانند بانک‌ها مشمول حرمت معاملات ربوی به‌حساب بیایند یا نهاد دولت غاصب حاکمان دارای شرایط شرعی تلقی بشوند.

در مقابل، یکی از روندهای شایع و دامن‌گستر دنیای جدید، تفکیک ارزشی و نهادی است که بر اساس آن در جامعه و در کنار ارزش‌های دینی، ارزش‌های غیردینی هم با تمایز و استقلال بیشتری موضوعیت پیدا می‌کنند، همچنین

## توصیه‌های برآمده از مطالعه

به نظر می‌رسد آینده مطلوب دین‌ورزی در ایران موکول به فائق آمدن بر دوگانه‌های تعارض‌آمیز و تنش‌زا و واگرایانه پیش‌گفته است:

۱. انتظارات حداکثری به‌ویژه وقتی صورت رسمی و دولتی به خود می‌گیرد، به عملکرد دینی درون‌زای مردمان لطمه می‌زند و تعدیل آن‌ها موجب بازگشت حوزه پرکتیس دینی به طبیعت تنوعات سپیال خود می‌شود.

۲. تنها سیستم‌های باز به روی زیست‌جهان و تعامل گراست که می‌توانند با زیست‌جهان متکثر و متحول دین‌ورزی در جامعه کنونی راه بیابند.

۳. سیاست‌های دینی دولت خود بزرگ‌ترین عامل واکنش‌ها و مقاومت‌ها و بیگانگی‌ها و تعارض‌هاست، پس چه بهتر که دین‌ورزی به هنجارهای واقعی در زندگی روزمره مردم و سیاست‌زندگی آن‌ها موکول بشود و به‌جای کنترل دولتی، از مشارکت نهادهای مدنی و غیردولتی و راه‌های نرم و گرم افقی و فکری و آموزشی و ترغیبی و اقناعی به‌صورت آزادمنشانه استقبال بشود.

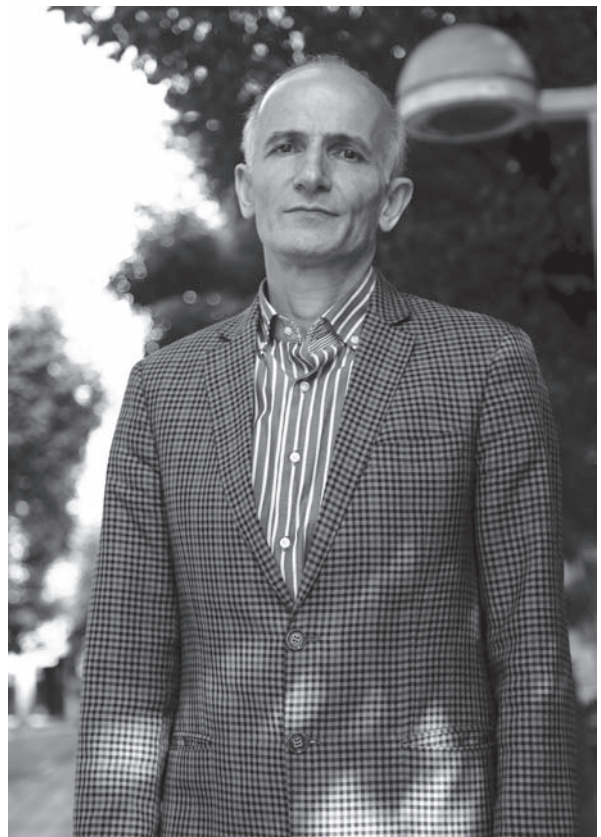
۴. ساختارهای انعطاف‌پذیر، واقع‌گرا، کثرت‌گرا و دموکراتیک غیرکنترلی، بهتر می‌توانند با فضای مناسب برای حس صمیمی دین‌ورزی از سر نیک‌نیازی و دلخواهانه همراهی بکنند؛ چه در خانواده، چه در آموزش و پرورش و برنامه‌ها و متون درسی و شیوه‌های تربیتی آن، چه در اماکن عمومی، چه رسانه‌ها و چه ساختارهای دولتی. از این طریق است که واکنش‌های ساختار شکنانه و تعارض‌آمیزی جای خود را به فضای خودمانی و دوست‌داشتنی دین‌ورزی می‌دهد.

۵. تفکیک ارزشی و نهادی روندی شایع و دامن‌گستر در دنیای جدید است و از طریق آن ارزش‌های غیردینی و نهادهای آموزشی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی تمایز و استقلال پیدا می‌کنند. ارزش‌ها و نهادهای دینی بر اثر این فرایند تفکیک، تفوق پیشین را عملاً ندارند ولی می‌توانند مشارکت مؤثر مدنی و آزادمنشانه و غیرخشونت‌آمیز در حوزه عمومی و همزیستی فعالی با سایر نهادها و ارزش‌های مستقل عرفی داشته باشند.

۶. آینده مطلوب دین‌ورزی در ایران تنها در افق دیگرپذیری و تفاوت‌پذیری و کثرت‌گرایی و در شرایط آزادی قابل‌تصور است. ■

### پی‌نوشت

1. Patchwork Religion
2. Skeptical Affirmation
۳. از نظر جماعت‌گرایی (communitarianism) فرد در متن و بی‌رنگ تاریخی و اجتماعی هست و خود را از طریق کشف و تفسیر و درگیری در این زمینه است که بازتعریف می‌کند، نمایندگان آن روایت متعارف فردگرایی لیبرالی را موردبررسی مجدد قرار داده‌اند مانند مایکل سندل، تیلور، مک‌اینتایر و مایکل والزر.
۴. Diverse religious & nonreligious
۵. Collective amnesia
۶. Existential security
۷. Meta-Analysis
۸. Consequential به این معنا که پاسخگویان قائل به آثار مطلوب عمل به دین یا تبعات نامطلوب بی‌مبالاتی به دین باشند.
۹. Social status
۱۰. Social class
۱۱. Social Reputation
۱۲. Social popularity
۱۳. bricolages
۱۴. Faith in the City and implicit religion
۱۵. Graham Howes
۱۶. Diffused religion
۱۷. Karel Dobbelaere
۱۸. double institutionalized religion
۱۹. Role
۲۰. Performance



انتظار می‌رود نهادهای آموزشی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی با منطق متمایز خودشان عمل بکنند. گروه‌های دینی می‌توانند با الهام از ارزش‌های دینی خود به نقد مدنی و آزادمنشانه و غیرخشونت‌آمیز در حوزه عمومی (مانند نقد عملکرد سازمان‌ها و نهادهای اقتصادی و سیاسی و آموزشی و فرهنگی) پردازند. بدین ترتیب، دیگر وجود و حضور دین در یک جامعه به معنای آن تلقی نمی‌شود که استقلال و تمایز ارزش‌ها و نهادهای دیگر از میان برود.

فرایندهای تفکیک و تمایز اجتماعی و ارزشی در ایران هم به جریان افتاده‌اند. بر مبنای پیمایش‌ها و تحقیقات صورت گرفته، برخی گروه‌های اجتماعی در عین حال که اساساً بنای مخالفت با دین‌داری ندارند یا با وجود اظهار قائل بودن به دین و حتی عامل بودن به آن، معتقد هستند که اخلاق چیزی جدا از دین و مستقل از دین است. نزدیک به ۶۰ درصد جوانان مطابق بعضی پژوهش‌ها اعتقاد داشتند که می‌توان انسان خوبی بود، اما دین‌دار نبود و تنها کمتر از یک‌چهارم پاسخگویان، قائل به این بودند که اخلاق را باید با دین به محک زد و در مقابل، سه‌چهارم بر آن بودند که از ظاهر تقیدات شرعی و مذهبی افراد، نمی‌توان نتیجه گرفت که انسان‌های خوبی هستند (عالم زاده، ۱۳۸۷)؛ بنابراین نگاه عقلانی به دین‌ورزی در ایران آن است که فرایندهای واقعاً موجود تفکیک و تمایز ارزشی در متن جامعه جدید را جدی تلقی بکند و دین‌ورزی را چه به‌صورت خصوصی و چه به‌صورت مدنی در قلمرو مستقل خود و در گفت‌وگوی افقی و همراهی آزادمنشانه با سایر نهادها و ارزش‌های مستقل عرفی بخواهد.

به همین صورت می‌توان از دوگانه‌های دیگری در حوزه دین‌ورزی بحث کرد مانند، دوگانه یکسان‌خواهی با تنوع، تفاوت و تکثر، دوگانه کالایی‌شدن دین با دین‌ورزی به‌منابه نیاز خاص افراد و گروه‌های اجتماعی، دوگانه دین‌داری تخت و قله‌ای به‌عنوان یک فرهنگ توده‌ای تمامی‌خواه با امکان‌گزینه‌های متنوعی از خرده‌فرهنگ‌های دینی، دوگانه کنترل و دخالت از بالا بر دین‌ورزی و بازتاب آن به‌صورت دین‌زدگی یا مقاومت و سرانجام دوگانه نظارت دینی با خوددرازی.

# دین داری در خانه شیشه‌ای

## چگونه گسترش فضای عمومی دین داری را در معرض قضاوت قرار می‌دهد؟

محمدجواد غلامرضا کاشی

استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی  
دانشگاه علامه طباطبایی

### مقدمه

آنچه جهان مدرن را از جهان سنت متمایز می‌کند، رویارو قرار دادن فرهنگ‌ها با یکدیگر است. گویی در جهان قدیم، محدودیت ارتباطات سبب می‌شد، هر فرهنگ به اقتضای باورها و هنجارهای اخلاقی مورد قبول خود، مستقل از دیگران زندگی کند. باورهایی برای تحکیم مناسبات درونی خود می‌ساخت و چندان دل مشغول قضاوت دیگران نبود؛ اما جهان جدید به منزله یک تمدن جهان گستر، فرهنگ‌ها را رویاروی هم قرار داده است. در چنین شرایطی، هیچ فرهنگی نمی‌تواند نسبت به آنچه دیگران درباره‌اش می‌گویند بی‌تفاوت بماند. اساساً اعتبار و مشروعیت درونی‌اش، خواسته یا ناخواسته با قضاوت دیگران پیوند می‌خورد. طی یک‌صد و اندی سال گذشته، مباحث فکری در جامعه ایرانی حول و حوش نسبت میان دین داری ما و چشم و قضاوت دیگرانی که بر ما ناظرند سامان یافته است. گسترش فضاهای ارتباطی در جهان امروز، هر روز این نکته را حادثر و فوری‌تر می‌کند. به طوری که می‌توان با عنوان زندگی و دین داری در خانه شیشه‌ای از آن یاد کرد. سؤال این است: هنگامی که دیگران نسبت به ما، زندگی و فرهنگ و دین داری ما احکامی صادر می‌کنند، چه واکنشی باید نشان دهیم؟ این احکام تا چه حد مشروعیت دارند؟ در دوره‌های مختلف بر حسب گفتمان‌های حاکم و وضعیت روزگار، پاسخی به این پرسش‌ها داده‌ایم. در فضای پس از انقلاب نیز پاسخ‌هایی مقبول افتاده‌اند. در این یادداشت این پاسخ‌ها را مرور می‌کنیم و تلاش می‌کنیم امکانی دیگر برای پاسخ گفتن به این پرسش‌ها را بیازماییم.



### مشروعیت درونی و مشروعیت بیرونی

هر فرهنگ و منظومه باورهای اجتماعی، نیازمند تداوم است. برای تداوم نیازمند آن است که مشروع و مقبول و اقبال‌کننده جلوه کند؛ اما نزد چه کسانی؟ مفروض ما در این یادداشت آن است که هم باید اعضا و باورمندان به یک منظومه فرهنگی آن را مشروع و اقبالی بیابند، هم ناباورمندان؛ اگرچه هر یک به نحوی جداگانه. هنگامی که یک حوزه فرهنگی، پیامی منتشر می‌کند، کسانی آن را می‌پذیرند و به آن می‌پیوندند و کسانی نه؛ اما کسانی که نمی‌پذیرند، باید اذعان کنند آنچه می‌شنوند یا می‌خوانند امکانی از میان انتخاب‌های معقول و انسانی هست.

اجازه بدهید این نکته را درباره دین عرضه کنم. اگر دین را موجب آرامش و امید و رستگاری قلمداد کنیم. امروز ادیان گوناگونی بر بشر عرضه می‌شود. هر کس از این میان گزینه‌ای اختیار کرده است. ممکن است در مقابل پیامی که مسیحیان به ما عرضه می‌کنند، تسلیم نشویم و به آن دین نگریم؛ اما تصدیق می‌کنیم آن دین و منظومه پیام‌ها و الگوهای رفتاری‌اش می‌تواند یک انتخاب بدیل برای کسب آرامش و امید و رستگاری باشد. اگرچه ما به هر دلیل، اسلام را ترجیح دهیم. مثلاً به این دلیل که به اسلام بیشتر احساس انس و

آشنایی داریم یا استدلالات کلامی آن را معقول‌تر ارزیابی کنیم.

ما اگر مسلمانیم، مسیحیت، یهودیت، زرتشتی‌گری و بودیسم را گزینه‌هایی می‌یابیم که انتخاب نکرده‌ایم. مسیحیان و بودیست‌ها از نظر ما ادیان دیگرند. بعضی برای ما پذیرفتنی‌تر از بعضی دیگرند، اما اگر در مقابل پیامی قرار گرفتیم که مدعی الگویی از دین داری است و از مناسک متعارف آن این باشد که در روزی از سال، گردهم آییم و به قیدقرعه یکی را از میان جمع برای خدا قربانی کنیم، موضع ما در مقابل چنین الگویی از دین داری، اساساً رد و انکار است. آیا دینی که طرفدارانش با حرارت از آن پشتیبانی می‌کنند، اما ناباورمندان به شدت آن را رد و انکار می‌کنند و اساساً آن را گزینه‌ای غیرانسانی قلمداد می‌کنند، می‌تواند در درازمدت پایدار و مشروع بماند؟ بنابراین یک دین یا هر منظومه فرهنگی و اجتماعی، برای پایداری، هم نیازمند مشروعیت میان طرفداران خود است که به آن مشروعیت درونی می‌گوییم، هم مشروعیت نزد ناباورمندان که به آن مشروعیت بیرونی می‌گوییم.

حال پرسشی به میان می‌آید: کدام‌یک از این دو الگوی مشروعیت بر هم برتری دارند؟ کدام‌یک



امروز، معنایی جز این نداشته است که همه امور و گزاره‌ها و باورهای دینی خود را در معرض داوری مشاهده کنندگان پشت پنجره بسپاریم و هر آنچه از منظر عقلانیت آن‌ها پذیرفتنی نبود، به حاشیه برانیم. مطابق با این الگو، دینی متناسب با عقل بشر امروز خواهیم داشت، اما به ما ارتباطی ندارد. شیک و مدرن هست، اما مأنوس نیست. آئی نیست که نسبت مألوف ما با خود و جهان را سامان می‌دهد. به عبارتی دیگر، دینی است با مشروعیت بیرونی حداکثری، اما فاقد مشروعیت درونی.

سوم: توازن بخشی بر مبنای احراز نقاط تمایز بنیادی - رویکردی دیگر که کمتر با مصادیق آن مواجهیم، پذیرش اصل توازن بخشی میان مشروعیت درونی و بیرونی است. الگوی توازن بخشی مشروط به پذیرش تمایز بنیادی است. باید پذیریم که علی‌الاصول یکی نیستیم. نه آن‌ها قرار است مانند ما زندگی کنند نه ما مانند آن‌ها. تنها قرار است نوع متمایز زندگی کردن ما بتواند به منزله الگویی ممکن از سعادت و رستگاری پذیرفته شود. همان تلاشی که آن‌ها نیز در مقابل چشم‌های خیره و ارزیاب ما می‌کنند. در چارچوب پذیرش تمایز، می‌توانیم با هم زیست کنیم، یکدیگر را به سؤال بکشیم، از هم یاد بگیریم، باهم گفت‌وگو و مشورت کنیم. این نکته‌ای است که به آن بیشتر خواهیم پرداخت.

### احراز نقطه تمایز بنیادی

اگر تمثیل خانه شیشه‌ای و بیرون و درون خانه را به واقعیت بیابوریم، مسئله، مسئله سنت ما و غرب است. تجدد همان محیطی است که دین‌داری ما در آن پرتاب شده است. امروز چشم ارزیابی که بیرون از خانه ما به ما می‌نگرد و مرتب ما و همه فضای سنت ما را به پرسش می‌گیرد، غرب است. تکنولوژی و شیوه زیست و عقلانیت و نهادهای آن؛ بنابراین مهم‌ترین مصداق ما و دیگران، همان ما و غرب و سنت و تجدد است.

تصور من این است که تعیین نقطه تمایز بنیادی ما از جهان امروز، آئی نیست که یک متفکر و روشنفکر و فیلسوف در ذهن می‌پرورد و نسبت به آن نظرورزی می‌کند. اگر هم متفکری می‌خواهد چنین کند، باید به متن زندگی و دین‌داری روزمره مردم توجه کند. به نظرم مردم پیشاپیش به این پرسش پاسخ داده‌اند و در متن زندگی خود تمهیداتی برای پاسخ‌دادن به چشم‌های خیره از بیرون کرده‌اند. متفکر تنها باید آنچه را پیشاپیش روی داده به آموزه بدل کند. به نظرم با توجه به متن زندگی مردم، سه عرصه را باید از هم متمایز کرد. در هر عرصه مردم تصمیمی در خصوص سنت‌های خود و چشم‌های ناظر دیگران گرفته‌اند.

اول: روش‌ها و الگوهای زندگی - مردم در این زمینه اساساً گزینشی عمل کرده‌اند. حتی بیش از آن، تابع چشم ناظران شده‌اند. با اعتماد می‌توان گفت کمترین تعصب را در این زمینه از خود نشان داده‌اند. هیچ تکنولوژی نیست که آن را به سرعت در متن زندگی خود جذب نکنند. آن‌ها مناسب

اول: پاک کردن صورت مسئله مشروعیت بیرونی - خانه شیشه‌ای تنها این خاصیت را ندارد که ما را در معرض دید دیگران قرار دهد، در همان حال دیگران را نیز در معرض دید ما قرار می‌دهد. گروهی از درون خانه مسلمانی خود به دیگران نظر می‌کنند و خشمگین می‌شوند. می‌پرسند چرا این همه خیره نگاه می‌کنند؟ چرا نگاهشان این همه پر سؤال و سرزنش است؟ حتی یا را از این هم فراتر می‌گذارند و می‌پرسند چرا به نحوی متفاوت از ما زندگی می‌کنند؟ شمشیر و خنجر از نیم می‌کشند و به جان آن‌ها می‌افتند. ظهور الگویی از دین‌داری مشابه با داعش را این‌طور می‌توان توضیح داد. روایتی که این همه خشونت از خود بروز می‌دهد فی‌الواقع صورت مسئله کسب مشروعیت بیرونی را پاک کرده و یکسره بر مشروعیت درونی تکیه می‌کند. صورتی از پیام را ارسال می‌کند و کافی است کسانی بپذیرند، گام بعدی آن است که چنان برای دیگران رعب و وحشت ایجاد کنند که یا به این گروه بپیوندند یا دست کم چشمان خیره خود را ببوشانند.

دوم: اولویت تام دادن به مشروعیت بیرونی - یک واکنش دیگر همان است که ما در اتاق‌های پذیرایی خانه خود انجام می‌دهیم. اتاق پذیرایی را چنان تمیز می‌کنیم و آرایش می‌دهیم که نه تنها به چشم مهمانان خوب بیفتد، بلکه بتوانیم به آن افتخار هم بکنیم. در این الگو مهم نیست از چه چیزی خوشمان می‌آید مهم این است که چه چیزهایی نزد دیگرانی که میهمان ما می‌شوند، خوب و شیک و پذیرفتنی است. این الگو در واقع از ضرورت مشروعیت درونی گذر کرده است و یکسره به مشروعیت بیرونی تکیه می‌کند.

آنچه روشنفکران دینی ما طی یکی دو دهه اخیر کرده‌اند به همین الگو قربت داشته است. آزمون گزاره‌های دینی بر اساس عقلانیت جمعی بشر

شرط دیگری هستند؟ پاسخ این است که هیچ‌یک از این دو نمی‌توانند شرط دیگری باشند. مثلاً نمی‌توان از طرفداران یک دین خواست به شرط مشروعیت بیرونی به یک دین ایمان بیاورند. چنان‌که از ناباورمندان یک دین نیز نمی‌توان خواست در رد و انکار یک دین در انتظار نظر باورمندان یک دین بمانند. آنچه در زمینه نسبت میان این دو معیار، دارای اهمیت است، تولید امکانی برای توازن بخشی میان این دو است. هر منظومه فرهنگی و اجتماعی باید بتواند ضمن تأمین مقبولیت و مشروعیت یک دین نزد طرفدارانش، در عین حال، نزد ناباورمندان نیز، رد و انکار تام نشود.

مدافعان و تئوریسین‌های وابسته به یک دین، بیشتر به کدام‌یک از جوانب دین - مشروعیت بخشی درونی یا بیرونی - باید اهتمام کنند؟ پاسخ به این پرسش در مقاطع و دوره‌های مختلف متفاوت است. مسئله مورد نظر ما این است که در شرایطی که حوزه‌های فرهنگی با یکدیگر ارتباط کمتری دارند، بازتولید و تداوم مشروعیت درونی اولویت پیدا می‌کند و متولیان و مدافعان یک دین، زبان و بیانی متفاوت دارند، اما هنگامی که به هر دلیل ارتباطات بیرونی میان حوزه‌های فرهنگی افزون می‌شود، زبان و بیان و مدعاهای متولیان دینی نیز تغییر می‌کند. رشد و ظهور شاخه‌های علمی تازه در جهان اسلام - نظیر کلام و فلسفه - در قرون سوم تا پنجم، دلیلی جز این نداشت که حوزه فرهنگی اسلامی با موارث حوزه‌های فرهنگی دیگر نظیر روم و ایران و یونان ارتباط حاصل کرد و ضرورت داشت مبتنی بر چشمی که از آن موارث متفاوت گشوده می‌شد، زبانی تازه برای دفاع از خود بسازد.

جهان ما جهان ارتباطات است. امروزه بیش از هر زمان دیگری در تاریخ، قلمروهای فرهنگی رو به روی یکدیگر گشوده شده‌اند. پیش از این هر یک از ما، در خانه‌های فرهنگی خود زیست می‌کردیم با دیوارهایی که به روی چشم دیگران کشیده بودیم. به عبارتی کسی بر خانه‌های فرهنگی ما مشرف نبود. امروز اما در وضعیت دیگری به سر می‌بریم. دیواری وجود ندارد یا همه به یکدیگر مشرفیم و گویی در خانه‌های شیشه‌ای زندگی می‌کنیم. حال پرسش این است که در این جهان متفاوت که می‌توان از آن با عنوان زندگی در خانه‌های شیشه‌ای یاد کرد، چه وضعی داریم؟ دین‌داری در خانه‌های شیشه‌ای امروز، چه وضعی خواهد داشت؟ چه نسبتی میان مشروعیت درونی و بیرونی برقرار می‌کنیم؟

### گزینه‌های پیش رو

توجه به حال‌وروز مسلمین نشان می‌دهد که مسلمانان، الگوهای مختلفی از توازن میان مشروعیت درونی و بیرونی اختیار کرده‌اند و به صور مختلف به پرسش زمانه خود پاسخ داده‌اند. این صور را با یکدیگر مرور می‌کنیم.

گروهی از درون خانه  
مسلمانی خود به دیگران نظر  
می‌کنند و خشمگین می‌شوند.  
می‌پرسند چرا این همه خیره  
نگاه می‌کنند؟ چرا نگاهشان  
این همه پر سؤال و سرزنش  
است؟ حتی یا را از این هم  
فراتر می‌گذارند و می‌پرسند  
چرا به نحوی متفاوت از ما  
زندگی می‌کنند؟ شمشیر و  
خنجر از نیام می‌کشند و به جان  
آن‌ها می‌افتند. ظهور الگویی  
از دین‌داری مشابه با داعش را  
این‌طور می‌توان توضیح داد



اومانیسیم

۱. مشروعیت درونی و بیرونی، دو قلمرو متمایزند. هیچ یک شرط دیگری نیست. هر یک از منطق های متمایز خود تبعیت می کنند.

۲. در برقراری نسبت میان مشروعیت درونی و بیرونی، به جای تبعیت یکی از دیگری، صرفاً می توان توازنی مقبول و البته ناپایدار میان این دو برقرار کرد. هر صورتی از توازن ممکن است در دوره ای خاص، مشروعیت درونی را تأمین کند و در همان حال احترام دیگران را برانگیزد. اما این توازن در شرایطی دیگر از هم بپاشد و ضرورت برقراری دوباره توازن را بر عهده متفکران و مدافعان یک فرهنگ یا یک دین قرار دهد.

۳. توازن به جای تبعیت از مدل های عقلانی فیلسوفان و متفکران، تابع منطق عملی زندگی است؛ بنابراین مقوله توازن به جای موازین منطقی، تابع ملاحظات عملی است.

بر اساس فروض فوق و با توجه به شرایط و مقتضیات امروز، نشان دادیم که الگوی دین داری ما در موارد بسیاری از تحولات جهانی و تماشاگران پشت دیوار، تأثیر پذیرفته است. بر اساس خرد و قضاوت های عموم بشری، الگوهای رفتاری و قواعد ارزشی بسیاری کنار نهاده شده و قواعدی تازه پذیرفته شده اند. قطع نظر از اینکه نسبت ما با چشم ناظر دیگران و ارزش های فرهنگی دیگران تا چه حد سازگاری منطقی دارد یا ندارد، منطق عملی زندگی، گزینش هایی را سبب شده است و ما در یک الگوی پیوندی میان خود و دیگران زندگی می کنیم؛ اما در همین حال، چیزی هست که موجبات تمایز ما از دیگران است. این تمایز که به ابعاد هستی شناختی حیات جمعی ما راجع است، موجبات رقابت، سوء تفاهم، ناهمسازی، تعامل و گفت و گوی انتقادی را تداوم خواهد داد و آن ساختار اومانیسیتی و انسان مدار فرهنگ غربی در مقابل ساختار خدامدار فرهنگ ایرانی و اسلامی ماست. ■

الهیات به عرصه خصوصی است، چنین رویدادی در ایران امکان پذیر نیست؛ زیرا همه چیز از جمله امور عمومی باید نقطه ارجاعی با خداوند بیابد. امر عرفی به معنای بیرون از قلمرو شریعت معنادار است، اما امر بیرون از قلمرو الوهی بی معناست.

به گمانم این نقطه تمایز بنیادی را می توان از پدیدارشناسی حیات جمعی و تاریخی ما استخراج کرد. این نقطه تمایز صرفاً به عصر ما و مسئله سنت و تجدد امروزمین ما مربوط نیست، بلکه موضوعی تاریخی است. اومانیسیم، موضوعی ریشه دار در سنت غربی است. سنت یونانی و رومی، چشم اندازی است که در کل قرون وسطای مسیحی اروپا جلوه گیری می کند و بخشی از فهم دینی مسیحیان است. چنان که خدامحوری صرفاً مسئله اسلام نیست. ایران پیش از اسلام نیز به شدت در همین افق خدامحور زیست می کند.

تصدیق این نقطه تمایز بنیادی، نسبت ما با غرب، یا نسبت ما با کسانی را که از پشت شیشه به ما می نگرند، دگرگون می کند. نه قرار است به کلی آنان نادیده گرفته شوند و مسئله مشروعیت بیرونی بلا موضوع شود و نه قرار است آن ها اصل قرار گیرند و مشروعیت درونی موضوعیت خود را از دست دهد. تنها به شرط پذیرش این نقطه تمایز بنیادی، حال می توانیم از موضعی سخن به میان آوریم که به جد از سنخ توازن بخشی است. ما با آن ها تفاوت داریم. در بستر این تفاوت، هم امکان هایی برای تبادل وجود دارد، هم امکان هایی برای یادگیری، هم امکان هایی برای تمایز و نزاع.

### سخن آخر

در این یادداشت، در پاسخ به پرسش اعتبار قضاوت دیگران نسبت به دین داری ما، دو گزینه را ناممکن دانستیم. نخست گزینه ای که قضاوت درونی را اصل قرار می دهد و اساساً پروای قضاوت بیرونی ندارد. دوم گزینه ای که چندان پروای قضاوت بیرونی دارد که مقبولیت درونی را از دست می دهد. بر این اساس، نتیجه گرفتیم که:

و سنت های خود را به سرعت با تکنولوژی های تازه درآمیخته اند و درمی آمیزند. در زمینه پوشش و لباس، تقریباً از پوشش های سنتی دست کم در میان مردان اثری در میان نیست. ساختار خانواده و نسبت میان همسران به سرعت با مدل های تازه بازسازی می شود. حقوق و اختیارات زن و مرد دگرگون شده است. عادات و مناسک اجتماعی به سرعت در حال دگرگونی است. معماری فضاهای عمومی دیگر مکان و موقعیت و فرهنگ نمی شناسد. اگر از آشفتگی ها صرف نظر کنید، معلوم نیست شهر تهران چه تفاوت بنیادی با بسیاری از شهرهای غربی دارد؛ بنابراین اینجا محل نزاع نیست آن ها هم که در این حوزه ها نزاع می کنند راه به جایی نمی برند مردم انتخاب خود را کرده اند.

دوم: ارزش ها و هنجارهای اخلاقی - در این بستر نیز، کم و بیش همان اتفاق بخش اول افتاده است. اگرچه کار به سهولت آن بخش نیست. بخش مهمی از هنجارهای زندگی فردی و جمعی ما دگرگون شده است. همچنان تحت تأثیر تحولاتی که در جهان امروز می گذرد هنجارهای ارزشی ما دگرگون می شود. با این همه این همسویی ها با مقاومت هایی در درون روبرو است. مضمون بسیاری از منازعات درون فرهنگی و بیرون فرهنگی ما به همین بخش راجع است. زن، ناموس و رابطه میان دو جنس، یکی از این حوزه هاست که بخواهیم یا نخواهیم شکاف های درونی و بیرونی مهمی تولید کرده و می کند.

سوم: وجوه هستی شناختی حیات فرهنگی - به نظر قلمرو بنیادی و هستی شناسانه ای وجود دارد که همان وجه تمایز بنیادی ما از فرهنگ غربی است. هستی شناسی فرهنگی غرب بر نوعی اومانیسیم و انسان مداری استوار است در حالی که هستی شناسی فرهنگی و اجتماعی ما، بخواهیم یا نخواهیم متمایل به ارجاع نهایی امور به خداوند است. به عبارتی با رویارویی دو فرهنگ خدامحور و انسان محور روبرو هستیم. این قلمرو فرهنگی، در یک فضا و مناسبات انسان مدار، به نحوی عمیق و بنیادی دستخوش گسیختگی، از هم پاشیدگی و گسل می شود. اومانیسیمی که در جهان غرب، آن همه شور و شوق و گسترش و ترقی آفرید، در این فضا، احساس بیگانگی تولید می کند. اینجا میلی بنیادی به ارجاع همه امور به خداوند وجود دارد. این وجه بنیادی، لزوماً ارتباطی با دین داری مردم ندارد. ارجاع امور به خداوند مقوله بنیادینی است که اغلب دین متولی و تجلی دهنده آن است، اما حتی در میان کسانی که لزوماً پایبندی به دین هم ندارند، در عمق جان شان قابل بازکاوی است. در میان بی دینان، در احساسی از بی بنیادی، خلأ، حس تراژیک از زندگی و امثالهم بازتاب پیدا می کند.

سکولاریسم اگر جدایی نهاد دین از سیاست است، موضوعیت دارد، اما اگر مقصود ارجاع کلی دین و

# من و تو در جهانی سیال

## فراسوی «اسلام در برابر غرب»



امید صفی

برگردان: اشکان بحرانی

### جهان دیگری ممکن است.

ما فرزندان خداوند مجبور نیستیم در ترس، فقر، حقارت و خشم زندگی کنیم. راه‌های دیگری ممکن است و باید جست‌وجو شود. آن راه از اینجا با تک‌تک ما آغاز می‌شود. زمان، زمان صلح است، زمانی برای عزت‌نفس و زمانی برای تعیین سرنوشت خود؛ و آن زمان همین اکنون است.

ما پیوسته اسیر کلیشه‌هایی نظیر «برخورد تمدن‌ها»، «اسلام در برابر غرب» و نمونه‌هایی از این دست هستیم. تأکید می‌کنیم این بخشی از وظیفه ما برای پذیرفتن جهانی سیال و چندرگه است که در آن ملیت و قومیت، دین و نژاد، گرایش جنسی (Sexuality) و جنسیت (Gender)، طبقه و

تعهد سیاسی هر کدام وجهی از هویت‌های بزرگ‌تر، گسترده‌تر و جهان‌شهری‌تر را تشکیل می‌دهند. نه دین و نه ملی‌گرایی به چشم تک‌سنگی (Monolith) که به نحوی هویت فرد را تحلیل ببرد، پذیرفته نخواهد شد. به تعبیر ادوارد سعید، به دنبال استعمار، همه هویت‌ها چندرگه، سیال و همپوشان‌اند: «تا حدی به سبب سلطه، همه هویت‌ها با یکدیگر درگیرند، هیچ هویتی یکتا و ناب نیست، همه چندرگه، ناهمگن، فوق‌العاده متفاوت و چندپارچه‌اند.»<sup>۱</sup>

هدف این فصل ادراک هویت مسلمان امریکایی به روشی است که وجوه ناهمگن و متفاوت لایه‌های چندگانه هویت‌های ما را به رسمیت بشناسد؛ اما پیش از این کار و پیش از آنکه بتوانیم بدیل کلی‌گرایانه‌تری ارائه کنیم، ضروری است که با پارادایم نیرومند و اغواگر «اسلام در برابر غرب» (و دولوپیش «برخورد تمدن‌ها») روبرو شویم، به میدان

مبارزه‌اش بخوانیم و نقادی و واکاوی‌اش کنیم. برای این کار، نخست به غرب‌هراسان مسلمان و سپس به اسلام‌هراسان غربی می‌پردازیم.

### فراتر رفتن از غرب‌هراسی مسلمانان

یکی از وظایف مسلمانانی که در برابر خداوند به عالی‌ترین احکام مسئولیت اخلاقی متعهدند، درگیری با صداها و رفتارهای مسلمانانی است که به دیگر مسلمانان و نیز به غریبان، دولت‌ها و شهروندان غربی به یکسان، اعلان جنگ کرده‌اند. بسیاری از این گفته‌ها در بافتار واکنش به استعمار و امپریالیسم غرب واقع می‌شود.<sup>۲</sup>

از آنجا که نقد امپریالیسم و استعمار غرب سنت دیرپا و سربلند جنبش‌های ضد استعماری و پسااستعماری است،<sup>۳</sup> اغلب این جنبش‌ها به لحاظ تاریخی، خشونت استعمار را ضد شهروندان تمدن اروپایی-امریکایی به کار نمی‌گرفته‌اند و نیز آن‌چنان که در قضیه عراق امروز می‌بینیم، ضد هم‌کیشان مسلمان خود وارد جنگ چریکی نمی‌شدند. با این همه، امروزه این اعمال شیخ در مورد القاعده دقیقاً صدق می‌کند.

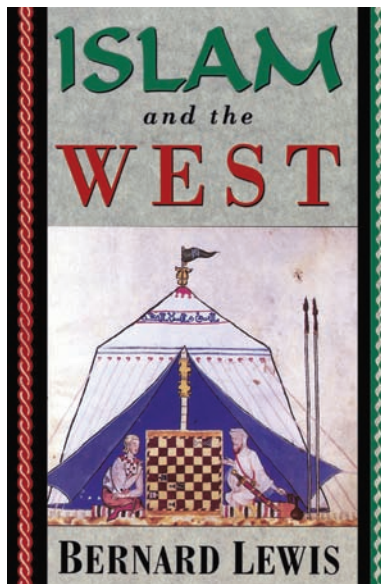
در بخشی از نوشته تبلیغاتی‌ای که «خط مقدم جهان اسلام» خویش خوانده منتشر کرد - نوشته‌ای که نقاب فتوا به چهره زده و به امضای اسامه بن لادن و ایمن الظواهری رسیده بود - آمده است:

«... در اجابت فرمان خداوند، ما این فتوا را خطاب به همه مسلمانان صادر می‌کنیم: اقدام به قتل امریکایی‌ها و هم‌بیمان‌نشان، نظامی و غیرنظامی، بر هر مسلمان در هر کشوری که برایش ممکن است چنین کند، فرض عین است تا بدین ترتیب مسجدالاقصی و مسجدالحرام [مکه] از تسلط ایشان خارج شود...»<sup>۴</sup>

این «فتوا» که در روزنامه عربی القدس منتشر شد، این وظیفه را بر همه مسلمانان فرض می‌داند.<sup>۵</sup> مصاحبه‌های بعدی با بن لادن روشن ساخت که وی حمله‌های یازده سپتامبر را ضد نمادهای ساختارهای نظامی و اقتصادی امریکا می‌بیند. او این حمله‌ها را به‌عنوان شکلی از «جهاد دفاعی» توجیه کرد و به کرات به این تصور بازگشت که «امریکا و غرب را لابی یهودی به گروگان گرفته است.»<sup>۶</sup> اسامه

بن لادن همچنین دیدگاه‌های فقهای مسلمانی را که توجیه جهاد را «بی‌ارزش» خوانده و زیر سؤال برده‌اند بی‌درنگ نادیده گرفت. دیگر اعضای القاعده نظیر سلیمان ابوغیث نیز دسیسه «صلیبی-صهیونیستی»، متشکل از بوش، بلر و اسرائیل را به باد انتقاد گرفته‌اند.<sup>۷</sup>

وظیفه مسلمانان معاصر، در مقابله با این دیدگاه، کاملاً پیچیده است. ما با بحثی انتقادی درباره طیف تفاسیر جهاد در تاریخ اسلام آغاز و از این دیدگاه دفاع می‌کنیم که هیچ حمله‌ای ضد شهروندان را زیر عنوان شرع اسلام نمی‌توان توجیه کرد. با این همه، بحث ما گفت‌وگوی نظری صرف نیست، بلکه دگرگون ساختن جوامع را نیز با آن می‌توان پی گرفت. پس ما همچنین به دنبال آنیم که با فراخواندن کسانی که در جوامع اسلامی جذب چنین پیام‌هایی می‌شوند به سطح عالی‌تری از کثرت‌گرایی و عدالت، با ایشان درآویزیم. درنهایت، در عین حال که تردید داریم که دسیسه «صلیبی-صهیونیستی» سودمندی یک تبیین جامع را داشته باشد، همچنین مسئولیم که امریکایی‌ها را به در پیش گرفتن ارتباطی با خاورمیانه فراخوانیم



کتاب اسلام و غرب برنارد لوئیس



که بر پشتیبانی یک‌سویه از اسرائیل و قطع نظر از اعمال این دولت، مبتنی نباشد. باید تأکید کنیم که هم فلسطینیان و هم اسرائیلی‌ها مقررات بین‌المللی حقوق بشر را مراعات کنند و در مواردی که هر یک از این دو در نقض این قوانین مقصر باشند، بکوشیم که ایشان را به دست عدالت بیاوریم و در میان مردم عادی، بدلیل‌هایی مستقر کنیم. در قضیه اسرائیل، این امر مستلزم تشکیل ائتلاف گسترده با گروه‌های یهودی هوادار صلح است که می‌خواهند در کنار همسایگان عربشان در صلحی برخاسته از عدالت زندگی کنند.<sup>۸</sup> همچنین مستلزم آن است که حق مشروع مادران و پدران اسرائیلی را در انسانی‌ترین سطح به رسمیت بشناسیم، این حق که بتوانند فرزندانشان را به مدرسه‌ها و کافه‌ها بفرستند بی‌آنکه نگران آن باشند که بمب‌گذاران انتحاری فلسطینی پاره‌پاره‌شان کنند. در قضیه فلسطینیان، این امر به معنای کار کردن با فلسطینیانی است که از گاندی الگو می‌گیرند و با ابزارهای بی‌خسونت، مقاومت مشروعشان را ابراز و در عین حال، وجدان جهان را بر وضع سفیرانشان متمرکز می‌کنند.<sup>۹</sup> همچنین این امر به معنای آن است که در انسانی‌ترین سطح پذیریم که بچه‌های فلسطینی حق دارند با شرافت زندگی کنند و از جانب قوای دفاعی اسرائیل به ریشخند گرفته یا به گلوله بسته نشوند؛ و اینکه خانواده‌های فلسطینی حق داشته باشند که در خانه‌هایشان در صلح زندگی کنند و ارتش اسرائیل خانه‌هایشان را با خاک یکی نکند. این وظیفه‌ای درازدامن و اضطراب‌آور است؛ اما ما خود را میانجی‌هایی می‌دانیم که وظیفه و رسالتشان گردهم آوردن اکثریت خاموش انسان‌هایی است که می‌خواهند در صلح و سازگاری با یکدیگر زندگی کنند. نفرت افراطیان مسلمان از غرب نزد من عموماً بسی شناخته‌شده‌تر از آن است که بخواهم در اینجا بیش از این درباره‌اش بحث کنم. اکنون به تصویر آینه‌ای آن، اسلام‌هراسی غربی می‌پردازم که از آن بسیار کمتر بحث شده است.

### فرا تر رفتن از اسلام‌هراسی غربی

مسلمانان معاصر در غرب همچنین موظف‌اند اسلام‌هراسان غربی در محیط دانشگاهی و حلقه‌های سیاسی را نقد کنند و الگوهای بدیل فراهم آورند.

با اوج‌گیری جنبش‌نومحافظه‌کار، هرچه از قدرتی بگوییم که این دیدگاه اسلام‌هراسانه به‌تازگی در امریکا داشته،<sup>۱۰</sup> مبالغه نیست. یکی از جدی‌ترین وظایف مسلمانان غربی عبارت است از آشکار ساختن پیشینه‌ایدئولوژیک بسیاری از طرفداران «اسلام در برابر غرب» - کسانی که در عالی‌ترین مناصب قدرت در ایالات متحده قرار دارند - و مطرح کردن بدیل‌های پذیرفتنی. ما در اینجا با بررسی دو تن از سرشناس‌ترین - و انگشت‌نماترین - صداهای اسلام‌هراسی در غرب، برنارد لوئیس و ساموئل هانتینگتون، آغاز می‌کنیم.

### برنارد لوئیس

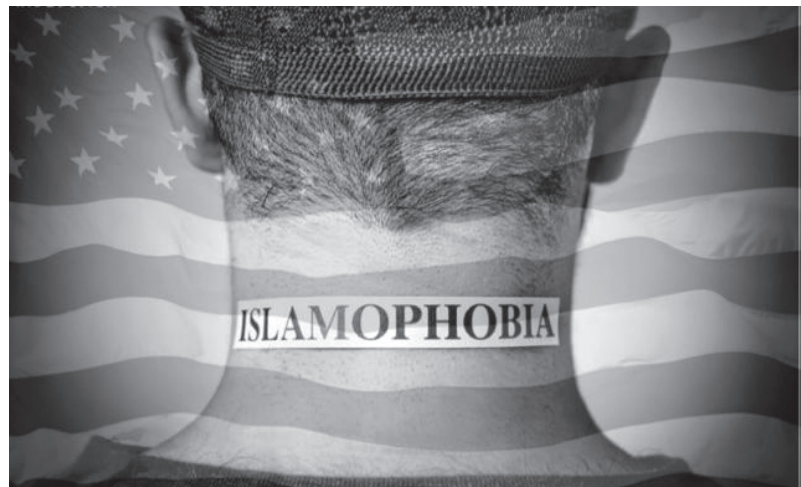
برنارد لوئیس یکی از بلندآوازه‌ترین و بدنام‌ترین محققان مطالعات اسلام و خاورمیانه در غرب است. حیات علمی وی بالغ بر ۶۵ سال - از ۱۹۳۸ تا کنون - است. وی را اغلب به چشم «مهم‌ترین اسلام‌پژوه غربی» می‌شناسند، اما این مدعا چه‌بسا محل دعوا باشد. در هنگام نوشتن این فصل، دو کتاب از چهار کتاب پرفروش اخیر در باب اسلام «کجای کار غلط بود» و «بحران اسلام» تألیف لوئیس است. لوئیس شاید شناخته‌شده‌ترین نمونه آن محققانی باشد که رویکردی متنی و فیلولوژیک به مطالعه جوامع مسلمان داشته‌اند. وی همچنین به‌عنوان نمونه‌ای از وجه «شرق‌شناسانه» تحقیق نقادی شده است. دقیقاً همین اتهام بود که بخش عمده پژوهش سرمشق گردان [آدوارد] سعید، شرق‌شناسی را شکل داد.<sup>۱۱</sup> در سال‌های پس از انتشار شرق‌شناسی، سعید و لوئیس در صفحات «نیویورک ریویو آو بوکز» [بررسی کتاب نیویورک] حملات شخصی تندی به یکدیگر کردند.<sup>۱۲</sup> من در اینجا سر آن ندارم که حمله شخصی دیگری به برنارد لوئیس بکنم. همچنین قصد ندارم با جلب توجه به پیوند لوئیس با سیاست دست راستی گروه‌های هوادار صهیونیسم شروع کنم. در پرداخت جامع به لوئیس از این موضوع نمی‌توان به کلی پرهیز کرد زیرا لوئیس خود (خاصه در هنگام حضورش در تلویزیون) از آن پرهیز نمی‌کند. با این همه من با تبیین ارزیابی او از اسلام، مسلمانان و مدرنیته آغاز خواهم کرد.

تمرکز لوئیس بر اسلام فقط به خاورمیانه محدود است. در واقع، او در بسیاری از آثارش تعبیرهای

«مسلمانان» و «اهالی خاورمیانه» را به جای هم به کار می‌برد، گویی همه مسلمانان خاورمیانه‌ای هستند و همه اهالی خاورمیانه مسلمان هستند. این خلط حتی در عناوین آثار لوئیس به چشم می‌خورد.<sup>۱۳</sup> محقق در ردیف او، ظاهراً از این واقعیت ناآگاه یا به آن بی‌توجه است که بیش از نیمی از مسلمانان جهان در شرق لاهور پاکستان زندگی می‌کنند. در عالم واقع، مسلمانان بیشتر اهالی جنوب آسیا هستند نه عرب و بیشتر ساکن جنوب آسیا هستند و نه خاورمیانه. جمعیت مسلمانان اندونزی، بنگلادش، هند و پاکستان به سادگی کل جمعیت خاورمیانه را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ اما تمرکز لوئیس بر خاورمیانه کاملاً با دیدگاه عرب‌محور محققان شرق‌شناسی سازگار است که رویکردشان به اسلام در وهله نخست، به واسطه مطالعه متون عربی (و تا حد کمتری فارسی) شکل گرفته است. در واقع، بسیاری از دغدغه‌های لوئیس درباره اسلام و مسلمانان با شرق مدیترانه گسترده‌تر، به طور کلی و فلسطین / اسرائیل، به نحو

اخص، شروع و به همان ختم می‌شود. طلیعه نوشته‌های حجیم و مشهور لوئیس به سال ۱۹۵۰ باز می‌گردد. همچنان‌که «جان ترامپبور» (Jhon Trumpbour) به یادمان می‌آورد، لوئیس اندیشه برخوردار میان تمدن‌ها را سال ۱۹۶۴ به کار برده بود.<sup>۱۴</sup> با این همه تازه‌ترین مرحله جدل عمومی‌اش در برابر مسلمانان به چهار دهه بعد از آن، به مقاله ۱۹۹۰ در ماهنامه آتلاتیک با عنوان «ریشه‌های خشم اسلامی»<sup>۱۵</sup> بازمی‌گردد. عنوان فرعی این مقاله حتی غریب‌تر بود: «چرا بسیاری از مسلمانان به شدت از غرب به خشم آمده‌اند و چرا تلخکامی‌شان به سادگی فرو نمی‌نشیند؟» این جستار به همان روشی آغاز می‌شود که بسیاری از کارهای لوئیس شروع می‌شوند، با اذعان به اینکه «اسلام یکی از بزرگ‌ترین ادیان جهان است.» هرکجا این عبارت در کتاب لوئیس پدیدار می‌شود، بند مختصری در ستایش دستاوردهای مسلمانان پیش‌مدرن در ساحت‌های علمی و آفرینش فرهنگ رواداری را به دنبال دارد. لوئیس اغلب این دستاورد قرون وسطایی را به زعم خودش با وضع نازل‌تر مسیحیت در قرون وسطی می‌سنجد. ستایش از مسلمانان پیش‌مدرن تقریباً بدون استثنا نقطه مقابل چیزی قرار می‌گیرد که لوئیس عقب‌ماندگی و شکست ادعایی مسلمانان در دوران مدرن را در برابر آن، مسلم می‌گیرد. بقیه جستار «خشم مسلمانان» انتقاد تند طولانی و تعمیم‌دهنده‌ی ضد مسلمانان در دوران مدرن است. نخستین اندیشه مهمی که لوئیس بی‌هیچ دلیل پشتیبان مطرح می‌کند این تصور است که انزجار مسلمانان از غرب به سبب عمل مشخص غرب، به‌خصوص به سبب استعمار یا به سبب حمایت ایالات متحده از رژیم‌های فاسد و استبدادی در جهان اسلام نیست. در عوض، لوئیس اشاره می‌کند که مسلمانان از غرب بیزارند، فقط به این دلیل که غرب غرب است و نماینده آرمان‌های غربی:

«گاهی این نفرت از خصومت با علائق، اعمال یا سیاست‌ها یا حتی کشورهای مشخص فراتر می‌رود





برنارد لوئیس

روانشناس نیست - و کاملاً مخالف با مردم شناسی است - از ارائه الگویی روان‌شناختی که ظاهراً چیزی کاملاً فاسد را در عادی‌ترین مسلمانان جست‌وجو می‌کند، تردیدی به دل راه نمی‌دهد. حتی چون مسلمانان مهربانی و سخاوت نشان دهند، لوئیس این عواطف را پوششی بالقوه برای نفرت و خشونتی عمیق‌تر و نهفته‌تر می‌بیند. فارغ از اختیار و اقتدار خود لوئیس، البته هیچ برهانی برای این مدعا ارائه نمی‌توان کرد. بار دیگر موضوعاتی بی‌نام، بی‌زبان و ارزیابی‌ناپذیر برای ملاحظاتی زیر فراخوانده می‌شوند: «در فرهنگ دینی اسلام، چیزی هست که حتی در دون پایه‌ترین رعیت یا دوره گرد، وقار و نزاکتی نسبت به دیگران را باعث می‌شود که در دیگر تمدن‌ها هرگز از آن بیشتر دیده نمی‌شود و به ندرت، تمدنی به پای آن می‌رسد.» مطابق سبک معمول لوئیس، این تمجید باید با توهینی سببانه همراه شود:

(و با این همه در لحظات طغیان و اعوجاج، چون امیال ژرف‌تر به جوش آیند، این وقار و نزاکت نسبت به دیگران ممکن است به آمیزه‌ای انفجاری و آتشین از خشم و نفرت منجر شود که حتی دولت سرزمینی باستانی و متمدن - حتی سخنگوی دین معنوی و اخلاقی سستری را - وادارد که از آدم‌ربایی و قتل پشتیبانی کند و بکوشد در زندگانی پیامبرشان تأیید و در واقع، پیشینه‌ای برای این اعمال بیابد.)<sup>۱۸</sup> آخرین بخش جستار لوئیس که باید از آن یاد کرد، ارزیابی او از مسئولیت غرب در اصلاح «برخورد تمدن‌ها» است. از دیدگاه لوئیس، میان بنیادگرایی و نسخه‌روادتر اسلام (که لوئیس مطمئن نیست آن را چه بنامد) درون اسلام باید «کنشکشی سختی» در کار باشد و در این کنشکشی غرب بناست چه نقشی داشته باشد؟ طرفه اینکه هیچ «ما غربی‌ها یا کار اندکی از ما بر می‌آید یا هیچ کاری از ما ساخته نیست. حتی چه بسا تلاشمان آسیب‌زا باشد زیرا این‌ها موضوعاتی است که مسلمانان باید درباره‌اش در میان خودشان تصمیم بگیرند.» در جمع‌بندی جهان‌بینی لوئیس، حمایت ایالات متحده از اسرائیل

و اجتماع صمدین محال است. سؤال سنجیده‌ای است: آیا سخن گفتن از هویت متمایز و متبلور برای اروپا (تعبیری که لوئیس مترادف با مسیحیت به کار می‌برد) در قرن هفتم، به جای هویت‌های مشخصی نظیر امپراتوری بیزانس و چیزهایی از این قبیل، مناسب است؟ همچنین توصیف لوئیس از ربط و نسبت میان تمدن‌های اسلام و مسیحیت متشکل است از «مجموعه‌های درازدامنی از آینده‌ها و پدافندها، جهادها و جنگ‌های صلیبی، فتوحات و بازپس‌گیری‌ها.» این الگوی تمرکز بر برخوردها را هانتینگتون و دیگران بار دیگر اخذ و اقتباس کردند. آنچه از این تصویر مفقود است عبارت است از سراسر طیف همکاری‌های فکری، وصلت، تجارت، مبادلات دیپلماتیک و همزیستی به راستی صلح‌آمیز میان دو تمدن. در ارزیابی لوئیس، جاهایی مانند قرطبه (کوردوبا) که مسلمانان، یهودیان و مسیحیان در کنار یکدیگر در صلح می‌زیستند و به ژرف‌ترین ابعاد سنت‌های یکدیگر می‌پرداختند اصلاً ثبت نمی‌شود.

لوئیس در بخش‌های بعدی این جستار، به اختصار، دلایل گوناگونی برای امریکاستیزی در میان مسلمانان امروز به دست می‌دهد: حمایت ایالات متحده از اسرائیل، حمایت امریکا از «رژیم‌های منفور» و استعمار. او به شتاب، با تعبیری نظیر «این اتهام تا حدی معقول است ... اما کفایت نمی‌کند» معناداری این عوامل را به منزله تبیین‌های نهایی نادیده می‌گیرد. همین «اتهام» خواندن این دلایل موضع خود لوئیس را برملا می‌سازد. در مقام ارزیابی این اندیشه‌ها، لوئیس به سراغ چیزی می‌آید که آن را چنین تعریف می‌کند: «چیزی عمیق‌تر که هر مخالفتی را به مشکلی بدل می‌کند و هر مشکلی را حل‌نشده می‌سازد.» این مشکل «عمیق‌تر» چیزی نیست جز «خشم مسلمانان». همین تعبیر «خشم» به منزله نیم‌رخ روان‌شناختی بالغ بر یک چهارم جمعیت جهان، با کمال تأسف، مباحث اوایل سده نوزدهم درباره «ذهن وحشی»، «ذهن کاکاسیاه» و چیزهایی از این دست را فریاد می‌آورد. گرچه اکنون محدودیت‌ها و در واقع، پوچی آن تعبیر کاملاً آشکار شده، لوئیس همچنان احساس می‌کند حق دارد از تعبیری نظیر «خشم مسلمانان» استفاده کند. با این کار، او خود را در گفتارم اروپایی - استعماری نژادپرستانه سده نوزدهم قرار می‌دهد.

در ادامه این جستار است که لوئیس تعبیر مسأله‌ساز «برخورد تمدن‌ها» را پیش می‌کشد - تعبیری که هانتینگتون بعداً از او وام گرفت - و با روشی کاملاً قراردادی، تشخیص بیماری‌های جامعه اسلامی را با معرفی آنچه اسلام «فاقد» است آغاز کرد. در شناسایی اهمیت سکولاریسم، لوئیس می‌گوید: «مسلمانان با چنین نیازی روبه‌رو نشدند و چنین آموزه‌ای را بسط و پرورش ندادند.» سعید در میان دیگر صاحب‌نظران، به اشکال تبیین رویدادهای اسلامی از طریق آنچه نیست اشاره کرده است.<sup>۱۹</sup> رویکرد لوئیس در معرفی مسیر عمل در تاریخ اسلام، به همان اندازه مفید است که بگویم پرتقال همان چیزی است که فیل نیست. لوئیس گرچه

و به ردّ تمدن غربی به معنای دقیق کلمه، نه فقط آنچه می‌کند، بلکه آنچه هست و به ردّ اصول و ارزش‌هایی که بدان عمل می‌کند و بر زبان می‌راند، بدل می‌شود. این ارزش‌ها و اصول در واقع، ذاتاً شرّ و آنان که این اصول و ارزش‌ها را پشتیبانی می‌کنند یا می‌پذیرند به چشم «دشمنان خدا» دیده می‌شوند.»<sup>۱۷</sup> [تأکید از من است]

این تصور که «اینان از ما بیزارند چون ما تمدن غربیم» از قرار، هر لحظه به شکلی برآمده است. چنان‌که خواهیم دید در نظریه «برخورد تمدن‌ها» ی ساموئل هانتینگتون نیز بازتاب یافته است. در روزهای پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱، حتی کالین پاول نیز که معمولاً از خود زیرکی نشان می‌داد، اظهار کرد که حملات به نیویورک و واشینگتن «حملات به تمدن»<sup>۱۸</sup> بود، گویی اعضای القاعده نماینده خلأ تمدن بودند و پس، چنان‌که با جنبشی خشن با مجموعه ارزش‌های بسیار متفاوت مقابله شده است. نسبت دادن دلیلی برای بی‌زاری از گروه دیگر البته کاری نیست که بی‌تدبیر و تأمل انجام شود و فقط می‌تواند از طریق پرداختن به دلیلی باشد که مخالفان فرد فراهم می‌کنند، ولو در نهایت آن دلایل رد شود. لوئیس در هیچ یک از این دو قضیه، ابدأ از انگیزه‌های دیگری بی‌کلام و بی‌نام (و در نتیجه، ناتوان از مقاومت و تحدی) رمزگشایی نکرد.

در خصوص همین موضوع که سخن گفتن از تمدن غربی واحد، در عوض سخن گفتن از شماری از جریان‌های تاریخ و مکاتب اندیشه، مناسب است یا نه میزان درخور توجهی بحث علمی صورت گرفته است. حتی اگر وجود تمدن غربی واحد را بپذیریم، باید دقیقاً مشخص شود که تمدن غربی بناست هواخواه چه باشد. اگر فرض کنیم که از میان دیگر امور، تمدن غربی هواخواه آزادی، مردم‌سالاری، حقوق فردی و چیزهایی از این دست است، این پرسش مشروع به میان می‌آید که چرا کسی (مسلمان) ممکن است از آزادی یا مردم‌سالاری بیزار باشد؟ این استدلال که «آن‌ها به سبب آنچه هستیم از ما بیزارند و نه به سبب آنچه می‌کنیم» در نهایت عملی است هماهنگ با دادن مجوز به «ما» برای دشمن‌تراشی، انتساب انگیزه‌ای به «آن‌ها» و دست آخر اهریمن‌انگاری ایشان. با این همه این استدلال به مخاطب اجازه نمی‌دهد که برای فهم اعتراضاتی واقعی که چه بسا هر مخالفی با برخی سیاست‌های ما داشته باشد، ذره‌ای نزدیک‌تر بیاید. حتی هنگامی که ما احتمالاً با آن اعتراضات و انتقادات مخالف باشیم، شایسته است که تصورات و انگیزه‌های گروه مخالف را روشن‌تر بفهمیم.

نقد بنیادی‌تر متوجه مفروض گرفتن و قرار دادن مسلمانان به منزله «دیگری»، گروه معارض، است؛ اما من در نتیجه‌گیری در باب کثرت‌گرایی در عرصه امریکای شمالی به این نکته باز خواهم گشت. لوئیس سپس «کنشکشی میان این نظام‌های رقیب»، یعنی اسلام و مسیحیت را مطرح می‌کند و رد این رقابت را دقیقاً تا تأسیس اسلام پی می‌گیرد: «کنشکشی با ظهور اسلام در سده هفتم شروع شد و عملاً تا روزگار حاضر ادامه یافته است.» به باور لوئیس، اسلام اسلام است و مسیحیت مسیحیت



ساموئل هانتینگتون

و دیگر رژیم‌های ستمگر خاورمیانه بهانه‌هایی روبه‌زوال و پرمطراق‌اند، استعمار واقعاً تبیین‌نگر بیزاری سیاسی مسلمانان از غرب نیست و دست آخر، در این زمینه از غرب کاری بر نمی‌آید. خطا و مسئولیت منحصرأ بر گردن مسلمانان است.

مسلمانان تا جایی که به شیوه‌ای تمام و کمال راهشان را از لویس جدا کنند فقط تا حدودی می‌توانند با او موافق باشند. ما مسلمانان به روشنی مسئولیم که عدالت و کثرت‌گرایی را در جوامع خود فراهم کنیم. تا آن حد، ما مسلمانان، آن سان که قرآن فریادمان می‌آورد، مسئولیت داریم که «گواهان حقیقت باشیم، حتی اگر مستلزم آن باشد که علیه «خود و جامعه‌ی خود» سخن بگوییم». <sup>۲۱</sup> با این همه، مسلمانان نیز تأکید می‌کنند که مسئولیت سوق‌دادن انسان‌ها به سوی عصر کثرت‌گرایی، فقط بر شانه‌های مسلمانان نیست، بلکه بر دوش همه انسان‌هاست. غرب، که به لحاظ سیاسی و نظامی مسلط‌ترین تمدنی است که جهان به خود دیده است، از این مسئولیت معاف نیست. خلاف نظر لویس، کارهایی هست که کسانی از میان ما در غرب، خاصه در ایالات‌متحده، می‌توانیم و باید بکنیم تا روزی بیاید که عدالت و آزادی برای همه تضمین شود.

لویس به تازگی، همین مطالب را، منتها با بی‌رحمی بیشتر، پی گرفته است. همه آنچه ظاهراً تغییر کرده این است که وی حالا خط مشی عمومی مشهودتری در پیش گرفته است. کتاب وی «کجای کار غلط» بود: تأثیر غرب و واکنش خاورمیانه پایان‌بندی‌ای دارد که در آن، وی برای توصیف مواجهه مسلمانان با مدرنیته از تعبیراتی کلیشه‌ای نظیر «بسیار غلط»، «فقیر»، «ضعیف»، «ناآگاه»، «نومیدکننده»، «خفت‌بار»، «فاسد»، «فلک‌زده»، «ملال‌انگیز»، «متزلزل»، «ناجوانمردانه»، «حکومت‌های استبدادی»، «سرکوب» و «مغزشویی» استفاده می‌کند. همه توصیفات بالا فقط در یک صفحه (ص ۱۵۱) از کتاب کجای کار غلط بود آمده است. این باران ناسزاهای تعمیم‌بخش، بی‌نام و بی‌محابا می‌بارد و متوجه فرد فرد و همه‌ی خاورمیانه‌ای‌ها/ مسلمانان است. در صفحه‌های بعدی، لویس حتی در مقایسه با «ریشه‌های خشم مسلمانان» هم صراحت لهجه بیشتری دارد. آنچه در مقاومت مسلمانان در برابر امپریالیسم غرب بیشتر «اتهام» بود، حالا در کجای کار غلط بود «سیر بلا» است. وانگهی، سلطه انگلیس و فرانسه و نقش امریکا، با مهربانی، «پیامد ضعف درونی دولت‌ها و جوامع خاورمیانه و نه علت آن» <sup>۲۲</sup> فرض می‌شود.

لویس با ظلم سبعانه به فلسطینیان در سده گذشته، تبعید اجباری صدها هزار تن از فلسطینیان از سرزمینشان، اشغال غیرقانونی و مستمر کرانه غربی و غزه، همه و همه به چشم بخشی از روایتش در باب «یهودستیزی» <sup>۲۳</sup> برخورد می‌کند. مردمان فلسطینی، اگر اصلاً از نظر لویس موجودیتی داشته باشند، صرفاً دست‌مایه‌های نفرت از یهودیان‌اند و حتی لایق اندوه و ماتم نیستند. به راستی یکسره جدا دیدن صهیونیسم عمیق لویس از انتقاد تند او به عرب‌ها و مسلمانان مدرن، دشوار است. توصیف او از دولت اسرائیل، به‌عنوان دولتی «در محاصره، در اقلیت و به لحاظ نظامی ضعیف‌تر از همسایگان» <sup>۲۴</sup> - در حالی که به گفته خود قوای دفاعی اسرائیل (= IDF) <sup>۲۵</sup> یکی از قوی‌ترین ارتش‌های جهان و همچنین (با نقض قطع‌نامه‌های سازمان ملل) <sup>۲۶</sup> به بیش از ۲۲۰ کلاهک هسته‌ای مجهز است - ظاهراً یا از واقعیت پرت یا تماماً گمراه کننده است.

بی‌توجهی لویس به عرب‌ها (و در واقع، مسلمانان) مدرن، ذاتاً با تأکید وی بر این مطلب گره خورده است که عرب‌ها حق موجودیت دولت اسرائیل را نپذیرفته‌اند (در حالی که دولت‌های عرب بارها آن را تأیید کرده‌اند)؛ بلکه در عوض، این دولت‌ها سیستم سبعانه اشغال [سرزمین‌های فلسطینی در کرانه غربی و غزه را نپذیرفته‌اند. همان طور که سعید در ۱۹۷۸ اشاره کرد، طرح و برنامه لویس بناس تیبسین کند که چرا «مسلمانان (یا عرب‌ها) هنوز از پای ننشسته و به سطره اسرائیل بر خاور نزدیک تن نداده‌اند». <sup>۲۷</sup>

واپسین بند کجای کار غلط بود، خود، با این جمله شروع می‌شود: «اگر مردمان خاورمیانه به همین روش ادامه دهند، بمب‌گذار انتحاری چه‌بسا به استعاره‌ای برای کل منطقه بدل شود...» <sup>۲۸</sup> در هنگام خوانش قضاوت لویس، در آغاز سده بیست‌ویکم، از شخصیتی سرشناس و برجسته همچون لویس نمی‌توان پذیرفت که غیر از اهالی خاورمیانه، گروهی دیگر از انسان‌ها را در مجموع بمب‌گذار انتحاری بشناسد. کافی است تصور کنیم که اگر محقق سرشناس، هم‌ردیف لویس، به جای سخن گفتن از خاورمیانه‌ای‌ها (بخوانید: مسلمانان)، همه چینی‌ها، همه آفریقایی‌ها، همه زنان، همه یهودیان یا همه هندوها را به چنین روش موهنی توصیف کرده بود، چه خشمی از هر گوشه

**بی‌توجهی لویس به عرب‌ها (و در واقع، مسلمانان) مدرن، ذاتاً با تأکید وی بر این مطلب گره خورده است که عرب‌ها حق موجودیت دولت اسرائیل را نپذیرفته‌اند (در حالی که دولت‌های عرب بارها آن را تأیید کرده‌اند)؛ بلکه در عوض، این دولت‌ها سیستم سبعانه اشغال [سرزمین‌های فلسطینی در کرانه غربی و غزه را نپذیرفته‌اند**

و کناری احساس و شنیده می‌شد. با وجود این، این توصیف با خط سیر لویس از تحقیقات نخستین تا کنون کاملاً سازگار است. لویس با تیره غرب از همه تقصیرها و مسئولیت‌هایش، با انداختن همه تقصیر و مسئولیت ترمیم «آنچه غلط بوده است» به گردن مسلمانان، چنین نتیجه می‌گیرد: «در حال حاضر، انتخاب بر عهده خودشان است.» <sup>۲۹</sup>

### ساموئل هانتینگتون

در حالی که لویس بر زمینه‌های مطالعات خاورمیانه و اسلام‌پژوهی سایه‌های سنگین و تاریک می‌افکند، هانتینگتون در حلقه‌های سیاسی حتی مشارکت بیشتری دارد. هانتینگتون، در مقام رئیس پیشین سازمان علوم سیاسی امریکا و استاد دانشگاه هاروارد، شخصیتی است که نظریات سیاسی‌اش در خور توجه جدی است. هرچه از میزان تأثیر وی و اندیشه‌های وی بر حلقه‌های سیاست عمومی و زمامداران متوالی بگوییم مبالغه نیست. دیدگاه هانتینگتون در میان بسیاری از نومحافظه‌کاران کابینه جورج دابلیو بوش نظیر پال ولفوویتز، کاندولیزا رایس و امثال ایشان اهمیت زیادی دارد.

هانتینگتون جستار پرخواننده و بسیار اثرگذارش را با عنوان «برخورد تمدن‌ها؟» در ویراست ۱۹۹۳ فارین افروز منتشر کرد. بررسی و نقد این نظریه، که از آن بسیار بحث شده است، اهمیت دارد. از دیدگاه هانتینگتون، منبع نخستین درگیری در نظم در حال ظهور جهان، ایدئولوژی یک اقتصاد نیست، بلکه فرهنگی است. وی سپس تمدن‌های گوناگونی را شناسایی کرد که بناسات عاملان این فرایند باشند:

«هویت تمدن در آینده بیش از پیش اهمیت خواهد یافت و جهان را تا حد زیادی تعاملات میان هفت یا هشت تمدن بزرگ شکل خواهد داد. این تمدن‌ها عبارتند از تمدن‌های غربی، کنفوسیوسی، ژاپنی، اسلامی، هندو، اسلاوی- ارتدوکس، امریکای لاتین و احتمالاً آفریقا.» <sup>۳۰</sup>

درباره این فهرست، دو نکته شایان ذکر است: نخست، برخی تمدن‌ها بر پایه هویت دینی شناسایی می‌شوند (تمدن‌های اسلامی، کنفوسیوسی، هندو، اسلاوی- ارتدوکس)، در حالی که دیگر تمدن‌ها بر موقعیت جغرافیایی مبتنی‌اند (تمدن‌های ژاپنی، غربی، امریکای لاتین، آفریقایی). در این فهرست هانتینگتون، روشن نیست چرا برخی تمدن‌ها، اما نه همه آن‌ها، بر مبنای دین شناسایی می‌شوند، خصیصه‌ای که او مهم‌ترین وجه اختلاف تمدن‌ها می‌داند. بسیاری از منتقدان به نژادپرستی عمیق موجود در این طرح کلی اشاره کرده‌اند، جایی که به نظر می‌رسد وی بسیار نامطمئن است که آفریقایی‌ها لیاقت داشته باشند که صاحب تمدن خاص خود خوانده شوند یا نه: «و احتمالاً تمدن آفریقایی» <sup>۳۱</sup> این آشکارگی نژادپرستی نهفته هانتینگتون در ویراست ۱۹۹۶ در قالب کتاب، به سرعت پوشیده شد؛ در این ویراست، آفریقایی زیرصحرایی، بدون هیچ وابسته‌ی وصفی، به‌عنوان تمدن آفریقایی فهرست شد. در فاصله‌ی ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۶، وی ظاهراً به نامناسب بودن توصیف همه چینی‌ها زیر عنوان «کنفوسیوسی» پی برد و نام آن تمدن را به تمدن



«چینی» تغییر داد. همچنین در نظر وی، بودایی‌ها در فاصله‌ی ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۶، صاحب تمدن خاص خود ظاهر شده بودند.

در بحث از تعامل میان این تمدن‌ها، هانتینگتون به استعاره‌ای مطلوب متکی است، استعاره‌ای که مدام به آن باز می‌گردد: «خطوط خطا». تغییر «خطوط خطا» برگرفته از زمین‌شناسی است؛ در جایی که صفحات زمین ساختی بر پوسته زمین بسیار آهسته جابه‌جا می‌شوند، به تدریج جلو می‌روند تا جایی که به یکدیگر اصابت و زمین‌لرزه‌ها را ایجاد کنند. او همین مفهوم را برای واحدهای تمدنی به کار می‌گیرد: «خطوط خطا میان تمدن‌ها خطوط مقدم جنگ در آینده خواهند بود.»<sup>۳۳</sup> انتخاب این استعاره به‌خصوص از آن رو جالب توجه است که تصور هانتینگتون از تمدن‌ها را همچون هویت‌هایی صلب و متمایز آشکار می‌سازد، هویت‌هایی که در شب با هم تصادم می‌کنند و برخورد تمدن‌ها را به بار می‌آورند. آنچه در خصوص این توصیف بسیار نظرگیر است آن است که این توصیف با روش کسانی که فرهنگ‌ها و تمدن‌ها را مطالعه می‌کنند - یعنی جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان - و اغلب از این هویت‌ها سخن می‌گویند، تقریباً هیچ شباهتی ندارد. خاصه مردم‌شناسان به سیالیت تمدن‌ها توجه دارند و به‌خصوص، به انطباق‌پذیری هر فرهنگ آگاهند. کار هانتینگتون تقریباً هیچ نشانی از پیوستگی با کلیت آن علم ندارد.

هانتینگتون با انتشار کتابش با عنوان برخورد تمدن‌ها،<sup>۳۴</sup> کوشید از برخی از اظهاراتش در مقاله قبلی گره‌گشایی کند. برای نمونه، وی نمودار گردش کاری ارائه کرد که در آن، توسعه آنچه را «تمدن‌های نیم کره شرقی» خوانده‌اند پیگیری می‌کرد. گفته شده آنچه تمدن «کلاسیک (مدیترانه‌ای)» نام گرفت موجب برآمدن تمدن‌های اسلامی و غربی (که هر دو از تمدن «کنعانی» کمک می‌گرفتند) و همچنین تمدن ارتدوکس (روسی) شده است.<sup>۳۵</sup> آنچه در این طرح کلی، خام و در حال تحول از قلم افتاده، هرگونه تعامل میان تمدن‌هاست. به هیچ معنایی ممکن نیست که تمدن اسلامی با تمدن غربی تعامل داشته باشد، به آن چیزی بدهد و از آن تمدن چیزی بیاموزد.<sup>۳۶</sup> فصلی که باید به «موضوعات میان‌تمدنی» پردازد صرفاً به مبادله سلاح و اشتغال ذهنی به مهاجرت می‌پردازد، بی‌آنکه به امکان مبادلات فکری، زیبایی‌شناختی یا دیگر مبادلات فرهنگی دوجانبه و سودمند اشاره‌ای کند.<sup>۳۷</sup> از دید هانتینگتون، وجه نخستین تعامل میان تمدن‌ها درگیری و برخورد است. وی می‌گوید: «مای» تمدنی و «ایشان» برون‌تمدنی در تاریخ بشر ثابت است. این اختلافات در رفتار درون و برون تمدنی از این امور نشأت می‌گیرند:

۱. حس برتری (و گاهی حقارت) نسبت به مردمی که انسان‌هایی بسیار متفاوت انگاشته می‌شوند.
۲. ترس از این مردم و فقدان اعتماد به ایشان؛
۳. دشواری ارتباط با ایشان در نتیجه اختلافات در زبان و آنچه رفتار مدنی شمرده می‌شود.
۴. فقدان آشنایی با مفروضات، انگیزه‌ها، روابط اجتماعی و اعمال اجتماعی دیگر انسان‌ها.<sup>۳۸</sup>

## نظریه هانتینگتون بر تعدادی پیش‌فرض در باب هویت امریکایی معتبر، مبتنی است؛ بر اساس این مفروضات، هویت امریکایی معتبر سفید و انگلساکسون و پروتستان است

اما آیا به لحاظ تاریخی، بر انسان چنین رفته است؟ با انتقال فلسفه یونان به جهان غرب از طریق مفسران مسلمان، چه می‌توان کرد؟ درباره جاهایی مانند اندلس چه می‌توان گفت که در آن جوامع دینی مسلمان و یهودی و مسیحی در کنار یکدیگر در صلح می‌زیستند و عالمانشان در آکادمی‌های کثرت‌باورانه با یکدیگر در تعامل بودند؟<sup>۳۹</sup> به دیگر نمونه‌های بی‌شمار می‌توان اشاره کرد؛ گرچه البته در بسیاری از مواقع، عقده برتری / حقارت در کار بوده است که به درگیری دامن می‌زده، این نیز صادق است که بسیاری از تمدن‌ها به دنبال مطالعه یکدیگر بوده‌اند و برای همزیستی کثرت‌گرایانه می‌کوشیده‌اند. این وضعیت‌ها و پیش‌آمدهای «بی‌برخورد» در نظر هانتینگتون ثبت نمی‌شوند.

هانتینگتون به تعبیح از لویس، با اسلام رابطه‌ای بفرنج دارد. مشکل اصلی از منظر هانتینگتون، القاعده یا طالبان یا وهابیان نیست، حتی مشکل او لولوخورخوره‌های حال حاضر نظیر «بنیادگرایی اسلامی»، «تروریسم اسلامی» و چیزهایی از این دست نیست. از نظر هانتینگتون، مشکل صرفاً خود اسلام است، کل سنت دینی، کل طیف تفاسیر، اعمال و اموری از این دست. وی می‌گوید:

«مشکل زیربنایی برای غرب، بنیادگرایی اسلامی نیست. اسلام است، تمدنی متفاوت که مردمش خیال برتری فرهنگشان را در سر می‌پزند و تمام فکر و ذکرشان پستی قدرتشان است.»<sup>۴۰</sup>

در صورت‌بندی‌های هانتینگتون ما همچنین مشخصات کلاسیک تفاوت، «تمدن متفاوت» را به همراه برتری / حقارت نمونه‌وار داریم. هانتینگتون با الگوبرداری از این اظهار نظر لویس که مسلمانان از «ما» (یعنی غرب) بیزارند نه به سبب آنچه می‌کند، بلکه صرفاً به سبب آنچه هست، گفته خود را چنین ادامه می‌دهد:

«مشکل اسلام سیایا و وزارت دفاع ایالات متحده نیست. غرب است، تمدنی متفاوت که مردمش خیال جهانگیری فرهنگشان را در سر می‌پرورند و معتقدند که قدرت برتر ایشان، ولو اکنون رو به نزول باشد، وادارشان می‌کند که آن فرهنگ را در سراسر جهان گسترش دهند.»<sup>۴۱</sup>

هانتینگتون در مقاله ۱۹۹۳، این اظهار نظر شرم‌آور را مطرح کرد که «اسلام مرزهای خونینی دارد.»<sup>۴۲</sup> به‌رغم آنکه این اظهار نظر سخت نقادی شد، مانع از آن نشد که هانتینگتون آن را در ویراست کتاب بسط دهد:

«در همه این جاها [فلسطین، لبنان، اتیوپی، شاخ آفریقا، نیجریه، چاد، کنیا، تانزانیا] روابط میان

مسلمانان و مردمان دیگر تمدن‌ها - کاتولیک، پروتستان، ارتدوکس، هندو، چینی، بودایی، یهودی - عموماً خصمانه بوده است؛ اغلب این روابط در گذشته، در مواقعی خشن بوده است؛ بسیاری از این روابط در سال‌های ۱۹۹۰ خشن بوده‌اند. هرکجا پیرامون اسلام بنگری، مسلمانان در زیست صلح‌آمیز در کنار همسایگان‌شان مشکل دارند.»<sup>۴۳</sup>

این اظهار نظر خطرناک است و ظاهراً با خوانشی از اسلام و مسلمانان گره خورده است که در آن انگار مسلمانان ذاتاً از زندگی صلح‌آمیز با آنان که با ایشان متفاوت‌اند ناتوان‌اند. اساسی‌ترین و واقعی‌ترین نقادی که بر این اظهار نظر هانتینگتون وارد است نقادی است که مورخ هاروارد، روی متحده، مطرح کرد. متحده، مورخی سرآمد در مطالعات خاورمیانه، به درستی خاطر نشان می‌کند که هانتینگتون به شیوه‌ای گزینشی به فقراتی از تاریخ نوک می‌زند که با الگویش همخوانی داشته باشد، درحالی‌که آن نمونه‌های موزای را که استدلالش را تضعیف می‌کند، نادیده می‌گیرد.<sup>۴۴</sup>

نظریه هانتینگتون بر تعدادی پیش‌فرض در باب هویت امریکایی معتبر، مبتنی است؛ بر اساس این مفروضات، هویت امریکایی معتبر سفید و انگلساکسون و پروتستان است. گرچه بدگمانی‌هایش درباره اسلام، پاره‌ای از این اضطراب نژادی / نژادپرستانه را بر ما می‌کند، نوشته‌های تازه‌تر اوست که این نکته را به طرز غم‌انگیزی آشکار می‌سازد. شاهد این مدعا مقاله‌ی سال ۲۰۰۴ اوست با عنوان «معضل امریکایی‌های لاتین‌تبار».<sup>۴۵</sup> خلاصه‌ی این مقاله چنین است:

«هجوم مداوم مهاجران لاتین‌تبار خطر تقسیم ایالات متحده به دو دسته مردم، دو فرهنگ و دو زبان را به همراه دارد. خلاف گروه‌های مهاجر پیشین، مکزیک‌ها و دیگر لاتین‌تبارها با فرهنگ غالب ایالات متحده مشابهتی ندارند و در عوض، از لوس آنجلس تا میامی، جزیره‌های سیاسی و زبانی خاص خود را تشکیل می‌دهند و ارزش‌های آنگلو-پروتستان را که سازنده رؤیای امریکایی است، رد می‌کنند. ایالات متحده خطر این معضل را نادیده می‌گیرد.»

نتیجه‌گیری این مقاله از این هم در سراسر است: هانتینگتون در نتیجه‌گیری حتی بر آن است که اگر امریکایی‌های مکزیک‌ی می‌خواهند در رؤیای امریکایی سهم باشند، نباید به زبان مادری‌شان رؤیا ببینند: «رؤیای امریکانو در کار نیست. فقط رؤیای امریکایی وجود دارد که آن را جامعه آنگلو-پروتستان می‌سازد. امریکایی‌های مکزیک‌ی فقط در صورتی می‌توانند در آن رؤیا و در آن جامعه سهم باشند که به انگلیسی رؤیا ببینند.» در جهان بینی هانتینگتون هیچ کجا، نه درباره مسلمانان و نه درباره لاتین‌تبارها، فرهنگ آگاهی‌ای در کار نیست که مردم‌شناسان، جامعه‌شناسان و دین‌پژوهان در آن مباحثه می‌کنند: تصور ساحت‌های هم‌پوشان و سیال هویت. امکانات گرایش به دوزبانه و چندفرهنگی بودن به‌راستی نزد هانتینگتون‌های جهان مطرود است.

می‌توان اسلام‌هراسانی نظیر لویس و هانتینگتون را نقادی کرد و به‌راستی هر دو سزوار پرداخت

جدی‌اند. باین همه، پیمان‌ها و معیار نیازهای اخلاقی اسلام میزان تغییری است که مسلمانان می‌توانند در جوامعی که در آن می‌زیند ایجاد کنند و همه ما را به سوی عالی‌ترین آرمان‌های عدالت و کثرت‌گرایی سوق دهند. در انجام این کار، به معضلات بنیادینی که جامعه مسلمانان آمریکا با آن روبرو است باید اذعان کرد.

## معضلات پیش روی اسلام امریکایی شمالی

### مشارکت و حضور در رسانه‌ها و فرآورده‌های فرهنگی

مسلمانان امریکایی پرشتاب‌ترین گروه در حال رشد شهروندان در ایالات متحده را تشکیل می‌دهند. در ۱۹۷۰، فقط ۱۰۰۰۰۰ مسلمان در امریکا بودند. تا سال ۲۰۰۶، تخمین‌های دقیق این شمار را بیش از شش میلیون نفر می‌داند. این رشد ۶۰ برابری در اندکی بیش از ۳۰ سال، موفقیتی خارق‌العاده را نشان می‌دهد. این رشد جمعیت ناشی از مهاجرت مسلمانان از جنوب آسیا و جهان عرب به ایالات متحده و همچنین اسلام آوردن توده‌های بسیاری از امریکایی‌ها (تا حد زیادی امریکایی‌های آفریقایی‌تبار) است. باین همه، هنگام مقایسه مسلمانان امریکایی با دیگر گروه‌های دینی با جمعیت مشابه، شکاف چشمگیری هست. متداول‌ترین مقایسه که سرشار از تحسین و غبطه است، مقایسه مسلمانان امریکایی با جمعیت یهودی امریکایی است. مقایسه‌هایی که با یهودیان انجام می‌گیرد سرشار از تحسین برای نفوذ سیاسی ایشان، غبطه بر نهادهای مدنی‌شان، خشم به سبب حمایت دولت ایالات متحده از اسرائیل و امید برای دست‌یابی به همان سطح از اهمیت است. این مقایسه‌ها با جامعه یهودی که از اتهام یهودستیزی به جان آمده‌اند (و البته همیشه هم از این اتهامات مبرا نیستند) معمولاً درون جامعه مسلمانان به گوش می‌رسند.

تاکنون، بسیاری از دین‌پژوهان نظیر «دایانا اک» اشاره کرده‌اند که با رسیدن شمار مسلمانان به شش میلیون تن، تعداد مسلمانان امریکایی با یهودیان

امریکایی برابری می‌کند و شمار مسلمانان از شمار مسیحیان پیرو کلیسای اسقفی و نیز از شمار مسیحیان کلیسای پرسبیتری (Presbyterian) بیشتر است. ۴۶ مسلمانان در تلویزیون کم‌ظاهر نمی‌شوند، اما اغلب تصاویر یا در بافتار تروریسم یا رهبران سیاسی دیگر کشورها جای می‌گیرد. این تصویرها، هر دو، این عقیده نادرست درباره‌ی مسلمانان را تقویت می‌کند که ایشان را به چشم اصالتاً «دیگری» و به نحوی بنیادین متفاوت با «ما» امریکایی‌ها می‌نگرد. دشوار بتوان روشنفکر، هنرمند یا موسیقیدان مسلمان منفردی را در نظر آورد که در سطح ملی، در حد و اندازه‌ی شبکه‌های ای. بی. سی، سی. سی. ان. ان. ان. بی. سی یا سی. بی. بی. اس شناخته شده باشد (به شبکه‌ی «خبری» فاکس امیدی نیست). تنها مسلمانان امریکایی‌ای که اغلب امریکایی‌ها ممکن است آن‌ها را بشناسند از قلمرو ورزش می‌آیند: محمدعلی، حکیم اولجوان، کریم عبدالجبار و کسانی از این دست. هیچ روزنامه‌نگار مسلمان برجسته‌ای در این نمایش‌های تلویزیونی در کار نیست (به‌جز کریستیان امانپور، دوره‌گر ایرانی که خود را مسلمان معرفی نمی‌کند). کوتاه سخن، مسلمانان امریکایی در جامعه‌اند، اما در قالب فرهنگ عامه جز در قالب‌واره‌های منفی تقریباً هیچ حضوری ندارند. چون مسلمانان بر صفحه تلویزیون ظاهر می‌شوند، «آشکارا مسلمان» ظاهر می‌شوند، با هویتی منحصرأ دینی که هویت‌های چندگانه و چندتکه اغلب مسلمانان امروز را بازتاب نمی‌دهد. زنان تقریباً بدون استثنا حجاب سنتی بر سر دارند و مردان نوعاً محافظه‌کار و مهاجر هستند و با لهجه صحبت می‌کنند. اگر به مقایسه با یهودیت باز گردیم، مانند آن است که عوض آنکه سراسر طیفی را ببینیم که از یهودیان راست‌کیش تا محافظه‌کار و اصلاح‌گر را در برگیرد، فقط یهودیان به‌شدت راست‌کیش را در تلویزیون ببینیم. شوخ‌طبعی، این مشخصه‌ی سترگ انسانیت، به کلی از مباحث مسلمانان در تلویزیون مفقود است. مسلمانان بر صفحه تلویزیون یا غصه می‌خورند یا به خشم می‌آیند، اما تقریباً هیچ‌گاه شادی نمی‌کنند و نمی‌خندند. همچنین تصویر



اولین رویارویی تاریخی بین غرب و اسلام به جنگ‌های صلیبی بر می‌گردد

بذله‌گویی دل‌نشین و گوشه‌کنایه‌های پرمعنی که بسیاری از فرهنگ‌های اسلامی بدان سبب شهره‌اند، از رسانه‌ها غایب است. هنگامی که با کسانی بخندیم و نه به ایشان، انسانیت تمام‌عیار ایشان را چشیده‌ایم. فقط زمانی به انسانیت مسلمانان امریکایی اذعان می‌شود که با نسخه موفق و به‌خوبی پخش شده خودمان از «آهنگ چانوکا»ی آدام سندلر همراه شویم! این طرح و برنامه و دیگر برنامه‌های مانند این باید در کنار تلاش روزمره برای دست‌یابی به عدالت اجتماعی، برابری جنسیتی و اموری از این دست انجام یپذیرد. باین همه، همان‌طور که سعید و دیگران فرآیدمان می‌آورند، دست کم گرفتن به‌هم‌پیوستگی موضوعات فرهنگ و سیاست نابخردانه است.

### مشارکت سیاسی

یکی از طنزهای بزرگ حیات سیاسی امریکاست که تقریباً ۷۲ درصد مسلمانان امریکایی در انتخابات سال ۲۰۰۰، به جورج دبلیو بوش رأی دادند.<sup>۴۸</sup> فقط برای آنکه ببینند رژیم بوش شدیدترین کاهش آزادی‌های مدنی را در ۴۰ سال گذشته، تحمیل و جنگی خشن و بالقوه بی‌پایان را «ضد تروریسم» تقریباً فقط علیه مسلمانان سراسر دنیا آغاز کند. این تجاوز به آزادی‌های مدنی که مسلمانان را در امریکا مستقیم‌تر از دیگر امریکایی‌ها تحت تأثیر قرار داد، با قانون موسوم به پاتریوت [میهن‌پرست] شروع شد، قانونی که عجلانه و بدون هیچ مخالفتی پس از حمله یازده سپتامبر به تصویب رسید.<sup>۴۹</sup> در لایحه قانونی موسوم به «پاتریوت ۲»، حتی تلاش‌های هولناک‌تری برای تضعیف آزادی‌های مدنی در راه است...<sup>۵۰</sup>

مسلمانان در مشارکت در سیاست امریکا شالوده‌های رشدنیافته‌ای دارند. منصفانه است اگر بگویم که هیچ گروه دیگری با بیش از شش میلیون عضو در جامعه امریکا به لحاظ سیاسی چنین چندپاره و سازمان‌نیافته نیست.<sup>۵۱</sup> گرچه نرم‌زمک مراحل ابتدایی بسط گروه‌های کمیته روابط عمومی مسلمانان به چشم می‌خورد، همچنان چندین معضل بنیادین پیش‌روست. نخستین معضل فائق آمدن بر شکاف میان جامعه‌های مهاجر و امریکایی‌های آفریقایی‌تبار است. همچنان باید منتظر ماند و دید میان جمعیت مسلمان مهاجر به امریکا و جمعیت مسلمانان امریکایی آفریقایی‌تبار تا چه حد وحدت برقرار می‌شود. میان این دو دسته، شکاف‌های طبقاتی عمیقی هست که اغلب مشارکت جماعتی، اجتماعی و سیاسی را تعیین می‌کند.<sup>۵۲</sup> دومین معضل، سرمایه‌گذاری در ساختارهای سیاسی امریکاست: برای مسلمانان مهاجر این معضلی خاص است. بسیاری به همان دلایلی به این سرزمین می‌آیند که دیگر مهاجران می‌آیند: جست‌وجوی زندگی بهتر، وعده آزادی و چیزهایی از این دست. با این همه دست‌کم نسل اول مهاجران اغلب به ریشه‌شان به چشم «وطن» حقیقی‌شان می‌نگرند و به لحاظ مالی و عاطفی، در ساختارهای سیاسی و مدنی امریکا کاملاً سرمایه‌گذاری نمی‌کنند. بسیاری از مسلمانان مهاجر زندگی سیاسی خنثی و منفعلی از سر گذرانده و نخستین مأموریتشان را تأمین معاش خانواده‌هایشان دیده‌اند، اما نشانه‌هایی هست

که این رخوت سیاسی بر اثر فضای پس از یازده سپتامبر، خاصه در میان نسل دوم مسلمانان مهاجر، رفته رفته تغییر آغاز می کند.<sup>۵۳</sup> رهبر برجسته مسلمانان آفریقایی تبار آمریکا، وارث دین محمد، جمهور یخواه محافظه کاری است که تا حد زیادی نسبت به پرداختن به نقد سیاست خارجی و داخلی، امری که بسیاری از مسلمانان در آن سرمایه گذاری می کنند، بی علاقه است. مسلمانان غربی درمی یابند که بدون مشارکت در جامعه و درگیر ماندن با آن، هیچ راهی برای تغییر جامعه به سوی مسیر عدالت وجود ندارد. انفعال اگر تا کنون انتخاب مسلمانان آمریکایی بوده است، دیگر نیست.

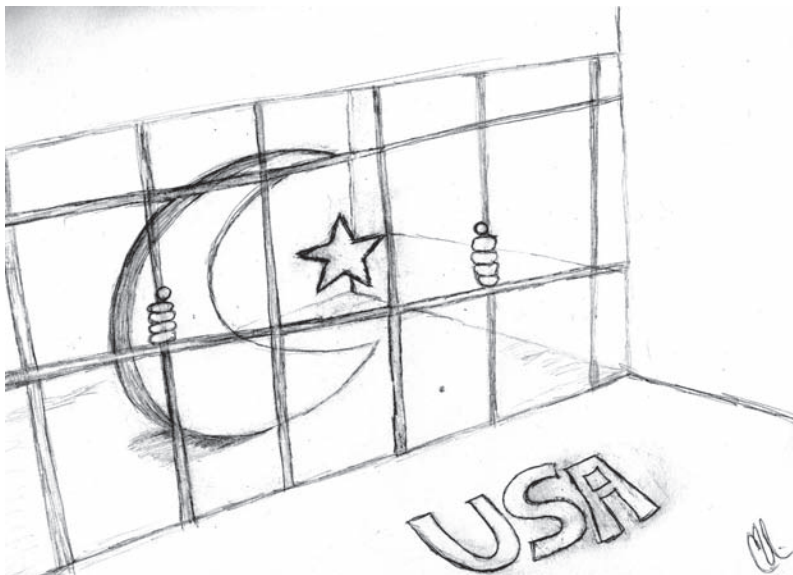
## آموزش

همچنان که پیش تر گفته شد، در حال حاضر، مؤسسات معتبر آموزش عالی برای تربیت عالمان اسلامی در ایالات متحده وجود ندارد، هر چند سازمان هایی نظیر زیتونه و نهاد بین المللی اندیشه اسلامی در آن مسیر حرکت می کنند. در خصوص تأسیس دانشگاه هلال بیرون از نیویورک، گفت وگوهای مستمری در جریان است. بسیاری از عالمان برجسته اسلام در آمریکا، نظیر سیدحسین نصر و جان ویلیامز در این برنامه بلند پروازانه درگیرند. روشن به نظر می رسد که در تحول هرچه بیشتر هویت اسلامی آمریکایی این گامی لازم است.

مسلمانان آمریکایی، مانند دیگر آمریکایی ها، به منازعات بر سر تدریس دین در نظام های آموزشی عمومی کشیده شده اند. نمونه روشن اخیر منازعه دانشگاه کارولینای شمالی بود که در آن ترجمه قرآن (به قلم محقق آمریکایی مایکل سلز) برای برنامه مطالعه تابستانی برگزیده شد.<sup>۵۴</sup> این کشمکش ها به برنامه های درسی دانشگاهی محدود نمی ماند و از جهاتی، گسترده ترین تأثیر از بازبینی اعانه های مدارس راهنمایی و دبیرستان ناشی می شود. بنیان گذار شورای آموزش اسلامی، «شیر منصور»، به یاد می آورد که چگونه وارد این کشمکش ها شد. متن درسی علوم اجتماعی دخترش در کلاس هشتم شامل بخش هایی درباره هر تمدن بزرگ جهان بود. هر فصل درباره هر فرهنگ با تصویری از شخصیتی تاریخی شروع می شد و فصلی که به اسلام اختصاص داشت با تصویر شتر شروع می شد!<sup>۵۵</sup> این تصویر که مسلمانان را از انسانیت عاری می کند، چنان گسترده است که تغییرش درگیری توده ای با این نظام را می طلبد.

## صهیونیسم مسیحی: فرزند نامشروع جنبش های مسیحی انجیلی و سازمان های مدافع صهیونیسم

یکی از بزرگ ترین موانع یکپارچگی مسلمانان در زندگی مدنی و سیاسی آمریکا، قدرت و تأثیر گسترده آن چیزی است که صهیونیسم مسیحی اش خوانده اند. کاربرد این تعبیر نیازمند تبیین پیشینه آن است. اشاره به قدرت گروه های لابی گری یهودی نظیر ایک (کمیته روابط عمومی اسرائیل و آمریکا)، به عنوان بخشی از نظریه های توطئه در میان مسلمانان آمریکا بسیار بسیار مرسوم و متداول است. یهودی ستیز خواندن کسانی که درباره ساختارهای سیاسی هوادار صهیونیسم در آمریکا، بحث انتقادی می کنند در میان



هواداران ایک به همان اندازه معمول است. به این دامگه پرخطر با احتیاط و شفافیت باید پا نهاد. از سویی، بر اساس طیف گسترده ای از منابع از «فورجون» تا بی بی سی، مهم است که ایک را یکی از چهار یا پنج گروه لابی گری قوی و بزرگ در واشنگتن بدانیم.<sup>۵۶</sup> قدرت و حیثیت این گروه که در آمریکا تقریباً دارای همان جمعیت مسلمانان آمریکاست، به احساس خشم و رشک منجر شده است. از سویی دیگر، ساده انگارانه است اگر گمان کنیم که کل حمایت سیاست خارجی آمریکا از اسرائیل به سبب تأثیر گروه های نظیر ایک است. دلیلی با همان اهمیت را در ظهور سیاسی جنبش مسیحی انجیلی باید جست. بسته به اینکه به کدام ارزیابی رجوع شود، یک چهارم تا یک سوم کل آمریکایی ها خود را مسیحیان انجیلی یا «دوباره - زاد» [=نومسیحی] می دانند. در بافتار این مسیحیت انجیلی است که حمایت تزلزل ناپذیر از اسرائیل در آیین پروتستان آمریکا بسط یافته است. از نظر تعداد، منابع مالی و تأثیر سیاسی، این گروه از رأی دهندگان، به نحوی گسترده، تأثیر گروه های نظیر ایک را تحت تأثیر قرار می دهد. شاید این نشانه ای از تعصب سکولار بسیاری از رسانه های آمریکایی باشد که این گروه، روی هم رفته، در رسانه های ملی، ارزیابی نشده (دست کم گرفته شده) است.<sup>۵۷</sup>

در ۲۰۰۶، فقره دیگری نشان داد که بحث از میزان تأثیر لابی اسرائیل تا چه حد در عرصه عمومی، محل نزاع است. استیون والت، استاد مدرسه حکمرانی کندی در دانشگاه هاروارد، در کنار جان میرشایمر، استاد دانشگاه شیکاگو، پژوهشی مفصل با عنوان «لابی اسرائیل و سیاست خارجی ایالات متحده» منتشر کردند. این پژوهش ۸۲ صفحه ای نمایانگر یکی از مطلوب ترین مستند سازی ها در این باره است که علایق اسرائیل تا چه حد، سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه را شکل می دهد.<sup>۵۸</sup> خشمی که بر سر این بحث پدید آمد، گرچه نه به اندازه بینة دقیق و نتیجه گیری آن بحث، نشان دیگری است از سرشت ممنوع این موضوع. در چرخشی طنزآمیز، به دانشگاه هاروارد فشار آمد از مقاله ای که از بحث درباره

قدرت لابی صهیونیستی در ایالات متحده حمایت می کند، مهرش را بردارد (حرکتی بی سابقه). منطقی جامع تر را از آن سوی اقیانوس اطلس، می توان به دست آورد؛ در آنجا روزنامه نگار انگلیسی، جفری ویتکرافت نوشت:

«به همان اندازه که این مسئله سیاست آمریکا را تا زمان جنگ عراق و حین این جنگ، تحت تأثیر قرار داده است، مفسران خردمند بریتانیایی نیز به آرامی از آن بحث کرده اند، گرچه مطمئناً خشک مغزان نیز به عمد این مسئله را بزرگ کردند. در آمریکا، برعکس، تمایل مشخصی برای پرهیز از این موضوع در کار بوده است.»<sup>۵۹</sup>

این واقعیت که گروه های صهیونیست مسیحی تا حد زیادی، مسئول به قدرت رساندن رژیم جورج دبلیو بوش بودند، قدرت و نفوذ ایشان را تأیید می کند. اتفاقی نیست که جنوب و غرب میانه، مناطقی که تا حد زیادی در انتخابات ۲۰۰۰ به بوش رأی دادند، بخش هایی از کشور هستند با بیشترین درصد مسیحیانی که خود را «دوباره - زاد» [=نومسیحی] می دانند. وانگهی، بسیاری از اعضای سرشناس کابینه، از جمله خود رئیس جمهور جورج دبلیو بوش، خود را مسیحیان انجیلی می دانند. یکی دیگر از اعضا دادستان کل پیشین جان اشکرافت است که دیدگاهش درباره اسلام و مسیحیت را چنین خلاصه کرد: «اسلام دینی است که در آن خداوند از شما می خواهد که پسران را بفرستید تا برایش بمرید. مسیحیت دینی است که در آن خداوند پسرش را می فرستد تا برایتان بمرید.»<sup>۶۰</sup> بسیاری از اهالی رسانه های سکولار این گفته رئیس جمهور بوش را (در بحث راهبردی جمهوری خواهان در دس موینس آیووا) - که در آن عیسی مسیح را «فیلسوف مطلوب» اش خواند - به ریشخند می گیرند؛ اما معنای ضمنی پیامی را که برای رأی دهندگان انجیلی دارد نمی توانند بفهمند.<sup>۶۱</sup>

همین حلقه مسیحیت انجیلی است که شاید مسئول قاطعانه ترین اظهارات در هواداری از صهیونیسم و هم هنگام قاطعانه ترین اظهارات بر ضد اسلام در عرصه عمومی آمریکا باشد. این دو به ضرورت با هم



پیوندی ندارند، اما در امریکای امروز بیش از پیش از یک زاویه پدیدار می‌شوند. رهبران انجیلی نظیر جری فالول و پت رابرتسون به کرات یادآوری می‌کنند که «کمر بند کتاب مقدس در امریکا در حال حاضر، یگانه کمر بند ایمنی اسرائیل است.» نفرت آشکار از اسلام، عرب‌ها و مسلمانان با این حمایت از سیمای یک دولت منحصرأ یهودی در «سرزمین‌های مقدس» (نامی که ترجیح می‌دهند بر آن بنهند) پیوسته است. هیئت کشیشی فالول حتی برای انتشار برخی اتهامات رذالت‌بار و نفرت‌آلود علیه پیامبر و اسلام تارنمایی تدارک دید.<sup>۶۲</sup> برخی از تنش‌ها با مسلمانان را تا جدل‌های الهیاتی قرون وسطا میان اسلام و مسیحیت می‌توان ردگیری کرد. الهیات موعودباورانه و هزاره‌گرایانه آشکار انجیلی‌ها نمونه مناسب‌تری است، انجیلی‌هایی که معتقدند تأسیس دولت اسرائیل مقدمه لازم بازگشت مسیح است. شهرت توده‌گیر ژانرهای افسانه‌های مسیحی، نظیر مجموعه‌های «بازمانده»، مستقیماً ناشی از این آخرت‌شناسی موعودباورانه است. این باور باعث ارتباطی غریب میان مسیحیان انجیلی و یهودیان صهیونیست عمده‌تأ سکولار در حمایت یک‌سویه‌شان از اسرائیل شده است.<sup>۶۳</sup> به همین دلیل است که من صهیونیسم مسیحی را طفل «نامشروع» خواندم. این «ازدواج» پایدار نیست بلکه قرار ملاقاتی است سهل‌الوصول. به بیانی الهیاتی، بسیاری از همین مسیحیان انجیلی چه‌بسا به سبب سطوح فجع یهودی‌ستیزی گناهکار باشند. اگر آشکارا از آن‌ها پرسیده شود، ایشان یهودیت را سنت دینی ناقص یا گمراهی می‌دانند زیرا مطابق خوانششان از کتاب مقدس، «هیچ کس به نزد پدر نرسد مگر از طریق مسیح.» وانگهی، مطابق این معادشناسی انجیلی، هنگام بازگشت مسیح، دوسوم یهودیان نابود خواهند شد و مابقی تغییر دین خواهند داد. گرچه بسیاری از امریکایی‌های یهودی و اسرائیلی‌ها از تعصب و تحجر این انجیلیان باخبرند، در حال حاضر، به نظر مناسب آمده است که این همکاری را ادامه دهند تا «امنیت» دولت اسرائیل تأمین شود (یعنی، حمایت نظامی و کمک خارجی، وتوی قطعنامه‌های سازمان ملل به دست ایالات متحده). نشست مشترک صهیونیست‌های مسیحی و یهودی در تابستان ۲۰۰۳، «نقشه راه» رئیس‌جمهور بوش برای فلسطینیان و اسرائیلی‌ها را اعلان کرد، نقشه‌راهی که نقض عهد چهارهزارساله خدا با اسرائیل بود.<sup>۶۴</sup>

هرچه از نقش این مؤلفه انجیلی در ایجاد و تداوم حمله خصمانه به اسلام بگویم مبالغه نیست. فرانکلین گراهام، پسر بیلی گراهام، جنگجوی صلیبی سرشناس است (عمداً با کلمات بازی می‌کنم)؛ بیلی گراهام به مدت پنج دهه تقریباً به هر یک از رؤسای‌جمهور امریکا، بدون استثنا، مشورت داده است. در هفته‌های پس از حمله ۱۱ سپتامبر، گراهام پسر با بوش پسر بر سر اینکه رئیس‌جمهور اسلام را دین صلح توصیف کرده بود، مخالفت کرد؛ توصیفی که البته رئیس‌جمهور به سود خود از آن استفاده کرده بود. گراهام در عوض، اظهار کرد که اسلام «دینی شریر و حقیر» است و بر آن بود که هر تلاشی برای توصیف اسلام به منزله دینی

که پیام‌هایی صلح‌آمیز دارد از بنیاد برخاست. تنها مدتی مدید پس از آن بود که رئیس‌جمهور بوش حساب خود را از این اظهارات جدا کرد، آن هم بدون تصریح به نام گراهام.<sup>۶۵</sup> با این همه گراهام در آوریل ۲۰۰۳، در پنتاگون موعظه آئینه‌مقدس را ایراد کرد، موعظه‌ای که مؤید وخیم‌ترین نگرانی‌های مسلمانان از هم‌نشینی تعصب انجیلی و نظامی‌گری نخوت‌آلود در کابینه بوش بود.<sup>۶۶</sup> گراهام به نمایندگی بسیاری از انجیلی‌ها در این کشور سخن می‌گوید که در رهیافت خیرخواهانه، ولو ساده‌انگارانه رئیس‌جمهور بوش نسبت به اسلام شریک نیستند.<sup>۶۷</sup> اظهارنظر گراهام نیز تنها اظهارنظر از این دست نبود. رئیس پیشین مجمع تعمیدی جنوب، جری واینز که اهل جکسون‌ویل فلوریدا (زادگاه و موطن صاحب این قلم) است، حضرت محمد را «کودک‌باره شیطان‌زده» خواند. واینز که همچنین رئیس شورای دانشگاه لیبرتی، متعلق به جری فالول بود، به تکرار این اظهارات انجیلی معمول ادامه داد و گفت خدایی که مسلمانان می‌پرستند با خدایی که مسیحیان و یهودیان می‌پرستند فرق می‌کند و بدین ترتیب، این اظهارات مطابق دیدگاه مسلمانان و همچنین اغلب الهی‌دانان مسیحی از فرقه‌ها و دسته‌های مختلف، کزفهمی بنیادین از تفکر اسلامی را آشکار می‌سازد.<sup>۶۸</sup> مسیحیت با سامی‌ستیزی موزیانه‌ای که سده‌ها بال و پرش داده بود کنار آمده است. حالا، باید با «سامی‌ستیزی جدید» خود، یعنی اسلام‌هراسی، روبه‌رو شود.

### ملی‌گرایی یا وطن‌پرستی؟

ملی‌گرایی گرافه‌گو و شعارزدگی، وجوه تثبیت‌شده و آکنش به تراژدی و جنگ در امریکاست.<sup>۶۹</sup> بسیاری از مسلمانان امریکا در این وجه مشارکت کرده‌اند و از بقیه شعارزده‌تر شده‌اند تا خود را از اتهام ایفای نقش ستون پنجم در این کشور محفوظ بدارند. سازمان‌های مسلمانان امریکا، متشکل از شخصیت‌هایی «آشکارا مسلمان» (زنان محجبه و مردان مهاجر ریشو) که پرچم امریکا را به دوش می‌کشیدند، بسیاری از این تصاویر مجازی را مطرح کردند و رسانه‌های غالب نیز این تصویر را پراکنندند.



مسلمانان امریکا ضمن حفظ هویت دینی خود خواهان حفظ هویت ملی خود نیز هستند

دست‌کم یک معنای مطلوب این نمادها اطمینان دادن به ماست که مسلمانان در این کشور «دقیقاً به همان اندازه» هر کس دیگری «امریکایی» اند.<sup>۷۰</sup> گروه‌هایی از مسلمانان پیشرو معاصر هستند که با فراتر رفتن به سمت دیگر طیف، یعنی نفی همه صورت‌های هویتی که بر ملیت مبتنی‌اند، به مسئله‌ی فوق‌واکنش نشان داده‌اند. ایشان در عوض مسلمانان را بخشی از جامعه معنوی جهانی (امت) یا صرفاً انسان‌هایی می‌بینند که هم انسانیت‌شان بر هویت ملی‌شان مقدم است و هم از آن متعالی است. اینها ابزارهای مهمی است برای نشان دادن اتحاد با همه کسانی که از [قلمرو] سرکرده جهان، ایالات متحده، بیرون‌اند.

با این همه مسلمانان امریکایی، خاصه آنان که می‌خواهند هم به مسلمانیشان و هم به نحوی به وابستگی‌شان به امریکا ملتزم باشند، گزینه دیگری هم پیش رو دارند. این امتیاز امتیازی است که دیگر ناقدان اجتماعی لیبرال مطرح می‌کنند و می‌کوشند میان میهن‌پرستی و ملی‌گرایی تمایز نهند.<sup>۷۱</sup> اکثریت مسلمانان امریکایی با ملی‌گرایی به منزله وجهی از سیاست هویتی مخالف‌اند، چرا که وابستگی به انسان‌هایی که از قضای روزگار، درون دولت-ملتی مدرن و فراسوی دیگر انسان‌های بیرون از این مرزها به دنیا آمده‌اند، در همین اندیشه ملی‌گرایی ریشه دارد. برای بسیاری از مسلمانان، این شکل از هویت در نهایت به شکل‌گیری روش هویتی «ما» در برابر «آنان» دامن می‌زند، روشی که دست آخر موجب تشتت است نه اتحاد. وطن‌پرستی از سوی دیگر تعبیری است که قابلیت بازخورد بیشتری دارد. تعبیر «میهن‌پرست» نیز محل نزاع است. برخی این تعبیر را کاملاً مترادف با ملی‌گرایی به کار می‌برند. از نظر برخی دیگر، میهن‌پرستی به معنای حمایت بی‌چون‌وچرا و تزلزل‌ناپذیر از سیاست خارجی ایالات متحده، خاصه در زمان جنگ است. از نظر ایشان، میهن‌پرست بودن یعنی «حمایت سربازان» به هنگامی که ایشان آن سوی آب‌ها می‌جنگند؛ اما این تعبیر کاربرد دیگری هم دارد که می‌خواهد به شکلی از امریکایی‌بودن متوسل شود که در آن فرد هم‌هنگام بر میهن‌پرستی سرمایه‌گذاری می‌کند، اما حس می‌کند باید امریکا را در برابر بالاترین سطح عدالتی که می‌تواند بدان دست یابد مسئول بداند. این نوع وطن‌پرستی یادآور روش رهبران حقوق مدنی نظیر مارتین لوتر کینگ است که آرمان‌های والای رؤیای امریکایی تحقق‌نیافته را یادآوری می‌کردند، در حالی که همچنان به بی‌عدالتی موجود علیه بومیان امریکا، زنان، امریکایی‌های آفریقایی‌تبار و دیگران در سراسر تاریخ امریکا توجه داشتند. بسیاری از مسلمانان امریکایی که می‌خواهند به امریکایی‌بودنشان به منزله جنبه مهمی از هویت چندلایه مطلوب‌شان ملتزم باشند، به این طیف متنوع وطن‌پرستی توجه دارند.

### نتیجه‌گیری: ظهور اسلام برای امریکا چه معنایی دارد؟

با اطمینان می‌توان گفت که درگیری اسلام با امریکا اکنون دارد وارد مرحله بحرانی می‌شود. در دو نسل بعد، هم اسلام و هم جامعه امریکا به طور

۱۴. نسخه‌ی زرکوب کتاب کجای کار غلط بود، که سال ۲۰۰۱ بیرون آمد، دارای این عنوان فرعی بود: «تأثیر غرب و واکنش خاورمیانه». شگفت آنکه چون نسخه جلد نرم در ۲۰۰۳ بیرون آمد، «خاورمیانه» به اسلام / مسلمان تبدیل شد و عنوان این گونه تغییر کرد: «برخورد میان اسلام و مدرنیته در خاورمیانه». به گمان لوئیس، مدرنیته در میان مسلمانان کاملاً ناشی از «تأثیر غرب» است.

۱۵. Bernard Lewis, *The Middle East and The West* (Bloomington: Indiana University Press, ۱۹۶۴), ۱۳۵.

به نقل از

John Trumbour, "The Clash of Civilizations: Samuel P. Huntington, Bernard Lewis, and the Remaking of Post-Cold War World Order,"

در

*The New Crusades: Constructing the New Enemy*, eds., Emran Qureshi and Michael A. Sells, ۹۳.

۱۶. Bernard Lewis, "The Roots of Muslim Rage: Why so many Muslims deeply resent the West, and why their bitterness will not easily be mollified," *Atlantic Monthly*, September ۱۹۹۰.

به صورت برخط در اینجا در دسترس است:

<http://www.theatlantic.com/issues/۹۰sep/rage.htm>.

۱۷. Lewis, "The Roots of Muslim Rage."

۱۸. [http://www.pbs.org/newshour/bb/military/july-dec۰۱/powell\\_۱۳-۹.html](http://www.pbs.org/newshour/bb/military/july-dec۰۱/powell_۱۳-۹.html).

۱۹. لوئیس با تلاش برای تعریف از طریق پرداختن به بخش غایب، که در تمدن غربی موجود فرض می‌شود، پا جای پای شرق‌شناسان سامی ستیزی نظیر ارنست رنان می‌گذارد که «نژاد سامی» را «تقریباً یکسره با خصایص منفی» می‌شناسند. «این نژاد نه اسطوره‌شناسی دارد، نه حماسه، نه علم، نه فلسفه، نه افسانه، نه هنرهای تجسمی، نه حیات مدنی؛ به استثنای وحدت، در هر چیزی، فقدان کامل پیچیدگی، ظرافت یا احساس وجود دارد.» از نظر رنان، هم مسلمانان و هم یهودیان به «نژاد سامی» تعلق دارند. لوئیس تمدن یهودی را ذیل تمدن غربی می‌گنجاند، اما چارچوب بیشتر به همان ترتیب باقی می‌ماند.

۲۰. Lewis, "The Roots of Muslim Rage."

۲۱. قرآن، ۴: ۱۳۵.

۲۲. Lewis, *What Went Wrong: Western Impact and Middle Eastern Response* (New York: Oxford University Press, ۱۵۳, ۲۰۰۲).

۲۳. Ibid., ۴-۱۵۳.

۲۴. Lewis, *What Went Wrong*, ۱۵۵.

۲۵. See *Jerusalem Post*, April ۲۰۰۱, ۳۰.

مصاحبه با ژنرال ییزاک بن یسراییل، رئیس پژوهش و توسعه‌ی قوای دفاعی اسرائیل.

۲۶. این قطعنامه‌ی (۳۰/۴۶/A/RES) مجمع عمومی در ۶ دسامبر ۱۹۹۱ اظهار می‌دارد: «با توجه به اجماعی که در مجمع عمومی در جلسه سی و پنجم حاصل شد مبنی بر اینکه ایجاد منطقه عاری از سلاح هسته‌ای در منطقه خاورمیانه می‌تواند صلح و امنیت بین‌المللی را بسیار افزایش دهد، بر اساس آن اجماع، [مجمع عمومی] خواهان آن است که در جهت ایجاد منطقه‌ی عاری از سلاح هسته‌ای در منطقه‌ی خاورمیانه پیشرفتی معتنا به صورت بگیرد و از همه ابتکارات منتهی به خلع سلاح عمومی و جامع از جمله در منطقه خاور میانه و خاصه برای

Weidenfeld Press, ۱۹۶۸).

۴. "Jihad Against Jews and Crusaders,"

در این نشانی اینترنتی در دسترس است

<http://copia.library.cornell.edu/collddev/mideast/wif.htm>.

۵. نامه در این نشانی آمده است:

<http://www.library.cornell.edu/collddev/mideast/fatw۲.htm>.

۶. از مصاحبه:

"Muslims have the right to attack America,"

منتشر شده در نشریه‌ی آیزور، نوامبر ۱۱، ۲۰۰۱. بنگرید به

<http://www.observer.co.uk/afghanistan/story/۰۱۱۵۰۱۵۹۱۵۰۹۰۰.html>.

۷. [http://news.bbc.co.uk/۲/low/middle\\_east/۱۵۹۸۱۴۶.stm](http://news.bbc.co.uk/۲/low/middle_east/۱۵۹۸۱۴۶.stm).

شایان ذکر است که از شخص بوش و شخص بلر یاد می‌شود در حالی که اسرائیل در قالب هویت دولت باقی می‌ماند. گویی اعضای القاعده می‌توانند رهبری غیر صلیبی آمریکا و بریتانیا را در تصور آورند اما به رستگاری اسرائیل امیدی ندارند.

۸. یک نمونه از این دست، گروه تیکون است که رتی مایکل لرنر رهبر آن است: [www.Tikkun.Org](http://www.Tikkun.Org).

۹. برای نمونه‌ای از نافرمانی خشونت‌پرهیز و مدنی مسیحیان فلسطینی بنگرید به:

Mubarak Awad: <http://www.org/Media۲۰/Project۲۰۲/mpaa۰۰۲.html>.

۱۰. بنگرید به گزارش هوش‌مندان کتاب طارق علی *The Clash of Fundamentalism*، که نشان می‌دهد جورج دابلیو بوش و اسامه بن لادن به یکدیگر تبدیل می‌شوند.

۱۱. اثر زیر پژوهشی همدلانه است:

Irving Kristol, *Neoconservatism: The Autobiography of an Idea* (New York: Free Press, ۱۹۹۵).

اثر زیر ارزیابی‌ای اتقادی است

Michael Linds' "The Weird Men Behind George W. Bush's War," <http://www.newamerica.net/index.cfm?pg=article&pubID=۱۱۸۹>.

همچنین جستار گری لوپ شایسته ملاحظه است؛ لوپ در این جستار، مبانسی ضد دموکراتیک و نواشراوسی جنبش نوحافظه‌کاران را نشان می‌دهد؛ این مقاله در اینجا در دسترس است:

<http://www.counterpunch.com/leupp۰۵۲۴۲۰۰۳.html>.

افشاگری سیمور هرش در نیویورکر منبع مستحکم کاوش روزنامه‌نگارانه در نشان دادن علاقه شغلی شخصیت نوحافظه‌کار، ریچارد پرل، است. بنگرید به:

See: [http://newyorker.com/fact/content/?۰۳۰۳۱۷fa\\_fact](http://newyorker.com/fact/content/?۰۳۰۳۱۷fa_fact).

۱۲. Edward W. Said, *Orientalism* (New York: Pantheon, ۱۹۷۸).

۱۳. Edward Said, "Orientalism: An Exchange." [Letter] *New York Review of Books* (۱۳) ۲۹ (August ۴۶.۴۴): ۱۹۸۲, ۱۲.

درباره برنارد لوئیس بنگرید به:

"The Question of Orientalism," *New York Review of Books* (۱۱) ۲۹ (June ۵۶.۴۹): ۱۹۸۲, ۲۴.

پاسخ لوئیس در صفحه‌های ۴۷-۴۸ است.

کلی، برای همساز شدن با یکدیگر باید تغییر کنند. در دل این ارتباط در حال ظهور، مجموعه‌ای از پرسش‌های محوری مطرح است: آیا آمریکا کشوری به ظاهر (یهودی) مسیحی خواهد بود که در آن دیگر جوامع دینی صرفاً تحمل می‌شوند؟ مسلمانان خاطر نشان کرده اند که تعبیر «تحمل» (tolerance) در سم‌شناسی و داروشناسی قرون وسطا ریشه دارد؛ این تعبیر نشان می‌دهد که بدن چه مقدار ماده خارجی و سم را تا پیش از مرگ می‌تواند تحمل کند. مسلمانان، همچون دیگر انسان‌های کثرت‌باور، باید رسالتی والا تر از صرف تحمل کسانی داشته باشند که با ما تا سر حد مرگ متفاوتند! معضل ما سوق دادن امریکاست به سوی آنچه دایانا اک و دیگران به ما می‌گویند تاکنون چنان بوده است: «کثرت‌گراترین ملت روی زمین». این امریکا چیزی بیش از «ابراهیمی» صرف خواهد بود، زیرا حتی آن چتر شگرف که یهودیان، مسیحیان و مسلمانان را گرد هم می‌آورد دوستان هندو، بودایی، تائویست، جین، سیک، زرتشتی، ویکی، ملحد و ندانم‌کیش را همچنان به حال خود رها می‌کند.

آیا این امریکا همان امریکایی خواهد بود که به راستی به حمایت برابر از همه انسان‌ها در برابر قانون ایمان دارد یا در عوض، اقلیت‌های نژادی، دینی و قومی ضعیف‌مانده را آماج حمله قرار خواهد داد؟ آیا حقوق شهروندی قربانی‌های لازم در «جنگ» بی‌وقفه «ضد تروریسم» ملاحظه خواهد شد یا این حقوق، به خودی خود، مبنای آن چیزی دیده خواهد شد که برای خود امریکا شایسته حفظ است؟ آیا مسلمانان مهاجر خواهند فهمید که در هر تمدنی که اسلام در آن رشد کرده است، این رشد از طریق تعامل تعالیم معنوی بی‌زمان و بافتارهای فرهنگی زمان‌مند صورت گرفته است؟ آیا عالی‌ترین و انسان‌گرایانه‌ترین مؤلفه‌های فرهنگ امریکایی با مجموعه ارزش‌های اسلامی ترکیب می‌شود؟ آیا مسلمانان امریکایی می‌توانند بخشی از جنبش مبارزه با نژادپرستی، تبعیض جنسی، تبعیض طبقاتی، مصرف‌گرایی و نظامی‌گری جامعه امریکایی باشند و در عین حال از رؤیای امریکایی همچنان ناتمام، به منزله تجربه‌ای شریف، پشتیبانی کنند؟

اینها پرسش‌هایی بی‌انتها هستند و پاسخ‌ها همچنان که باب دیلان به ما می‌گوید «در باد می‌وزند».

## یادداشت‌ها

۱. Edward Said, *Culture and Imperialism* (New York: Vintage Books, ۱۹۹۳), xxv.

۲. Seyyed Vali Reza Nasr, «European Colonialism and the Emergence of Modern Muslim States,»

در ۳.

*The Oxford History of Islam*, ed. John L. Esposito (Oxford, U. K.: Oxford University Press, ۶۰۰-۵۴۹, ۲۰۰۰); Bruce Lawrence, *Shattering the Myth: Islam Beyond Violence* (Princeton, New Jersey: Princeton University Press, ۱۹۹۸).

گزارش کلاسیک این چشم‌انداز، این اثر است:

Franz Fanon, *The Wretched of the Earth*, trans. Constance Farington (New York: Grove

ایجاد منطقه‌ای عاری از سلاح‌های کشتار جمعی از جمله سلاح‌های هسته‌ای استقبال می‌کند...»  
بنگرید به:

<http://www.un.org/documents/ga/res/46/a46r20.htm> Resolution ۶۸۷ of the UN Security Council (April ۱۹۹۱, ۳),

افزون بر پایان دادن به جنگ اول خلیج فارس بر ضد عراق که همچنین به دنبال خاورمیانه عاری از سلاح‌های هسته‌ای است:

<http://odsddsny.un.org/doc/RESOLUTION/GEN/NR۲۳/۵۹۶/۰/IMG/NR۰۵۹۶۲۳.pdf?OpenElement>.

۲۷. Said, Orientalism, ۳۱۶.

۲۸. Lewis, What Went Wrong, ۱۵۹.

۲۹. Ibid.

۳۰. Samuel Huntington, "The Clash of Civilizations?" Foreign Affairs ۳, ۷۲ (۱۹۹۳): ۲۵-۲۲.

۳۱. من در اینجا و جاهای دیگر به آگاهی‌های شگرف دوست عزیز و مردم‌شناس برجسته، کارولین فلورنر- لویان مدیونم که ز یادپرستی هانتینگتون را در سخنرانی‌ای در دانشگاه کالگیت در بهار ۲۰۰۳ خاطر نشان کرد.

۳۲. برای نمونه، بنگرید به این صفحات از کتاب هانتینگتون:

The Clash of Civilizations: Remaking of World Order (New York: Simon & Shuster, ۲۰۰۷, ۱۹۹۶, ۳۱۲, ۲۹۸, ۲۶۶, ۲۶۵, ۲۴۵, ۲۰۸.)

۳۳. Huntington, "The Clash of Civilizations?" ۲۲.

۳۴. ذکر این نکته وسوسه‌کننده است که در این مقاله برخورد با علامت سؤال همراه بود، در حالی که در ۱۹۹۶ هانتینگتون برای برداشتن علامت سؤال و تأیید رسالت خودخوانده‌اش به اندازه کافی اطمینان داشت.

۳۵. Huntington, The Clash of Civilizations, ۴۹.

۳۶. به سادگی می‌توان به بسیاری از مواجهاات در قلمروهای علم، داروسازی، فلسفه، تجارت و چیزهایی از این دست اشاره کرد.

۳۷. Huntington, The Clash of Civilizations, ۲۰۶-۱۸۴.

۳۸. Huntington, The Clash of Civilizations, ۱۲۹.

۳۹. برای ملاحظه پژوهشی عالی در باب اندلس اسلامی به‌عنوان الگوی کثرت‌باوری بنگرید به:

Maria Rosa Menocal, The Ornament of the World: How Muslims, Jews, and Christians Created a Culture of Tolerance in Medieval Spain (Boston, Massachusetts: Little, Brown, ۲۰۰۲).

۴۰. Huntington, The Clash of Civilizations, ۲۱۷.

۴۱. Huntington, The Clash of Civilizations, ۲۱۸-۲۱۷.

۴۲. Huntington, "The Clash of Civilizations?" ۳۵.

۴۳. Huntington, The Clash of Civilizations, ۲۵۶.

۴۴. متحده در مقاله زیر نکته به نکته به ابطال نظر هانتینگتون می‌پردازد:

"The Clash of Civilizations: An Islamicist's Critique," Harvard Middle Eastern and Islamic

Review ۲۶-۱: (۱۹۹۶): ۲, ۲۰.

این جستار در کتاب زیر دوباره چاپ شده است:

Emran Qureshi and Michael Sells volume, The New Crusades.

۴۵. [http://www.foreignpolicy.com/story/cms.php?story\\_id=۲۴۹۵](http://www.foreignpolicy.com/story/cms.php?story_id=۲۴۹۵).

۴۶. Diana Eck, A New Religious America: How a "Christian Country" Has Become the World's Most Religiously Diverse Nation (San Francisco, California: Harper Collins, ۲۰۰۲, ۳-۲.

۴۷. در اینجا این اثر مطالعه کلاسیک است:

Edward Said, Covering Islam: How the Media and the Experts Determine How We See the Rest of the World (۱۹۹۷; repr., New York: Vintage Books, ۱۹۸۱).

۴۸. [http://www.beliefnet.com/story/۵۴/story\\_۱\\_۵۴۰۲.html](http://www.beliefnet.com/story/۵۴/story_۱_۵۴۰۲.html).

۴۹. مصاحبه‌ی بیل مویر با رئیس مرکز وحدت عمومی بسیار سودمند است:

[http://www.pbs.org/now/transcript/transcript\\_lewis۲.html](http://www.pbs.org/now/transcript/transcript_lewis۲.html)

برای ملاحظه ارزیابی اتحادیه آزادی‌های مدنی آمریکا (ACLU) از لایحه قانونی پاتریوت، بنگرید به

<http://www.aclu.org/SafeandFree/SafeandFree.cfm?ID=۱۲۱۲۶&c=۲۰۷>.

۵۰. مرکز وحدت عمومی نسخه‌ای در زک کرده از این یادداشت را فراهم آورده است. این لایحه قانونی، در میان دیگر اختیارات، به دادستان کل اختیار می‌دهد که شهروندان ایالات متحده را از شهروندی عاری کند. بنگرید به:

[http://www.publicintegrity.org/dtaweb/downloads/Story\\_۰۲۰۷۰۳\\_۰۱\\_Doc\\_۱.pdf](http://www.publicintegrity.org/dtaweb/downloads/Story_۰۲۰۷۰۳_۰۱_Doc_۱.pdf).

۵۱. [http://www.beliefnet.com/story/۵۰/story\\_۱\\_۵۰۱۰.html](http://www.beliefnet.com/story/۵۰/story_۱_۵۰۱۰.html).

۵۲. برای بحثی بی‌پرده درباره‌ی این تش‌ها، بنگرید به:

Sherman A. Jackson, Islam and the Blackamerican: Looking Toward the Third Resurrection (New York: Oxford University Press, ۲۰۰۵).

۵۳. Rachel Zoll, AP religion writer, "U.S. Muslims Lobbying for Civil Rights," June ۸ ۲۰۰۳.

این مقاله اکنون در اینجا دسترس است:

<http://www.newsday.com/news/nationworld/nation/wire/sns-ap-american-muslims,۰,۲۹۱۲۸۶۱.story?coll=sns-apnation-headlines>.

۵۴. برای این منازعه، بنگرید به:

[http://www.haverford.edu/re/g/sells/UNC\\_ApproachingTheQur'an.htm](http://www.haverford.edu/re/g/sells/UNC_ApproachingTheQur'an.htm).

۵۵. همچنان که در فیلم اسلام در آمریکا به تهیه‌کنندگی کریسچن ساینس مانیتور آمده است.

۵۶. [http://news.bbc.co.uk/۲/hi/middle\\_east/۱۹۹۹۵۴۲.stm](http://news.bbc.co.uk/۲/hi/middle_east/۱۹۹۹۵۴۲.stm) (BBC)

و

<http://www.fortune.com/fortune/power۲۵> (Fortune),

که ایک در در رده چهارمین گروه لابی قدرتمند در ایالات متحده جای می‌دهد.

۵۷. برنامه‌ی ۶۰ دقیقه (۸ ژوئن ۲۰۰۳) استثنایی درخورد ذکر بود. در اینجا دسترس است:

<http://www.cbsnews.com/stories/۶۰/۰۳/۱۰/۲۰۰۲minutes/main۵۲۴۶۸.shtml>.

۵۸. مقاله را، منهای مهر جی اف کسی که از آن حذف شده، در اینجا می‌توان دانلود کرد:

[http://ksgnotes1.harvard.edu/Research/wpaper.nsf/rwp/RWP۰۱۱-۰۶/\\$File/rwp\\_۰۱۱\\_۰۶\\_walt.pdf](http://ksgnotes1.harvard.edu/Research/wpaper.nsf/rwp/RWP۰۱۱-۰۶/$File/rwp_۰۱۱_۰۶_walt.pdf).

۵۹. "Most Favored Nation," [http://www.boston.com/news/globe/ideas/articles/۰۲/۰۴/۲۰۰۶/most\\_favored\\_nation/?page=۱](http://www.boston.com/news/globe/ideas/articles/۰۲/۰۴/۲۰۰۶/most_favored_nation/?page=۱).

۶۰. این گزاره از مصاحبه‌ای است با ستون‌نویس هم‌زمان (syndicated columnist) کارل توماس:

<http://www.crosswalk.com/news/۱۱۰۸۵۸.html>.

۶۱. <http://www.cnn.com/۱۹۹۹/ALLPOLITICS/stories/۱۵/۱۲/religion.register/>.

۶۲. [http://www.falwell.com/historical\\_data.html](http://www.falwell.com/historical_data.html).

۶۳. برای ملاحظه نمای کلی تاریخی این رابطه پیچیده بنگرید به:

On Behalf of Israel: American Fundamentalist Attitudes Towards Jews, Judaism, and Zionism, ۱۹۴۵-۱۸۶۵ (New York: Carlson Publishing Inc., ۱۹۹۱).

۶۴. "Zionist meeting brands 'road map' as heresy": <http://www.washtimes.com/national/۵۶۲۶-۱۱۴۰۵۸-۲۰۰۳۰۵۱۸r.htm>.

۶۵. "Bush Takes on Christian Right Over Anti-Islam Words," <http://middleeastinfo.org/article۱۶۰۷.html>.

۶۶. <http://www5.cnn.com/۲۰۰۳/ALLPOLITICS/۱۸/۰۴/graham.pentagon/>.

۶۷. برای نمونه، بنگرید به اظهارات بوش درباره اسلام در مرکز اسلامی واشینگتن

<http://usinfo.state.gov/usa/islam/s۰۹۱۷۰۱b.htm>

و این اظهارات به‌عنوان بخشی از سخنرانی در جلسه مشترک کنگره پس از یازده سپتامبر:

<http://usinfo.state.gov/usa/islam/s۰۹۲۰۰۱.htm>.

۶۸. Susan Sachs, "Baptist Pastor Attacks Islam, inciting cries of Intolerance," The New York Times, June ۲۰۰۲ (۱۵).

۶۹. Chris Hedges, War Is a Force That Gives Us Meaning (New York: Public Affairs, ۲۰۰۲).

۷۰. طیفی از مؤلفان از اسما گل حسن تا فیصل عبدالرؤف از این گفتمان دفاع کرده‌اند.

۷۱. برای ملاحظه توضیحاتی آگاهی‌بخش، بنگرید به:

Bill Moyers <http://www.pbs.org/now/commentary/moyers۱۹.html>.



# حق الناس، از شیخ انصاری تا امام خمینی (ره)

## گفت‌وگو با داوود فیرحی



■ در ۲۴ خرداد سال ۱۳۹۲ در روز انتخابات ریاست جمهوری، آیت الله خامنه‌ای، مقام رهبری ایران اعلام کردند که «حق الناس بالاتر از حق الله است». همچنین گفتند حتی اگر کسی جمهوری اسلامی را قبول ندارد، به خاطر ملت و مملکت ایران رأی بدهد. بعضی معتقدند این کلام نقش زیادی در تشویق رأی دادن افراد داشت، بعد هم حماسه ۲۴ و ۲۵ خرداد اتفاق افتاد که مردم به جشن و پایکوبی در خیابان پرداختند. سید محمد خاتمی، رئیس‌جمهور سابق نیز در این باره گفتند که این کلام در واقع همان سخن «میزان رأی مردم است» مرحوم امام است. آیت الله هاشمی رفسنجانی هم گفتند اگر همین یک جمله رهبر محور کارهای جمهوری اسلامی قرار بگیرد، ما با هیچ مشکلی روبرو نخواهیم شد. در چشم‌انداز ایران ما در پی شرح و بسط این هستیم که قانون اساسی ما مبتنی بر آرای مردم است؛ به این منظور و برای یافتن پشتوانه‌های قرآنی و فقهی آن و فرهنگ‌سازی برای آن با صاحب‌نظران و نخبگان در این باب گفت‌وگو می‌کنیم؛ به‌عنوان یکی از این نخبگان، امروز به محضر شما آمده‌ایم تا در این مورد با شما صحبت کنیم.

□ بسم الله الرحمن الرحیم؛ من ابتدا با بیان دو مقدمه به این بحث وارد می‌شوم. مقدمه اول در مورد خود مفهوم «حق الناس» در فقه است. در ادبیات اسلامی دو واژه مهم در حوزه فقه داریم؛ یکی واژه «حق» است و دیگری واژه «حکم». معمولاً متفکران اسلامی معتقدند احکام و حقوق منشأ الهی دارد. منظور از حکم همان (Order) یا فرمان است. اندیشمندان مسلمان برخلاف

حق الله و سومی حقوق مشترک بین خداوند و مردم.

### ■ در این تقسیم‌بندی به سه شعبه آیا جماعی بین فقها وجود دارد؟

□ اجماع هم نباشد، تقسیم‌بندی مشهوری است. خداوند حق خودش را با توبه می‌بخشد، اما حق الناس را یا باید جبران کرد و آن را پس داد یا رضایتش را گرفت و خداوند با توبه از حق الناس نمی‌گذرد، اما اگر دزدی توبه کند که دیگر دزدی نمی‌کنم حق الهی که زایل کرده است را شاید خداوند با توبه ببخشد، اما حق الناس را تنها با پس دادن آن اموال یا گرفتن رضایت صاحبان حق می‌تواند جبران کند؛ بنابراین حق الناس با توبه برطرف نمی‌شود. بر این اساس است که می‌گویند حق الناس از حق الله مهم‌تر است.

بعضی گفته‌اند که در ادبیات فقهی در حوزه اهل سنت مفهوم «امامت یا حکومت» از حقوق

لیبرال‌ها و طرفداران مسلک طبیعی که معتقدند طبیعت بشر، منشأ حقوق است، برای این دو مقوله منشأ الهی قائل‌اند. در تعریف حق هم می‌گویند: «حق سلطه قراردادی است از این جهت که یک کسی بر عهده دیگری یا دیگران دارد». حال ممکن است این حق در مورد یک «مال» باشد یا ممکن است در مورد یک «شخص» باشد، یا هر دو، مانند حق زن و شوهر و مادر و فرزند و ...

تفاوت حق و حکم در دو چیز است؛ اینکه حق قابلیت «اسقاط» و «انتقال» دارد؛ یعنی فرد می‌تواند هم از حشش بگذرد و هم آن را به دیگری منتقل کند، ولی حکم چنین نیست؛ یعنی نماز که بر عهده فرد است، نمی‌تواند به عهده دیگری گذاشته شود یا حج که تنها وقتی که فرد ناتوان بشود آن را به دیگری می‌سپارد.

متفکران اسلامی حق را به سه شعبه تقسیم می‌کنند، اولی حق افراد یا همان حق الناس؛ دومی

مشترک خدا و مردم است. برای مثال «ماوردی» در کتاب «احکام سلطانی» این را از حقوق مشترکه می‌داند؛ یعنی علاوه بر شروط پیشینی که برای حاکم یا امام مانند مسلمان بودن، مجتهد بودن و... وجود دارد؛ اما مردم هم حق دارند با آن فرد بیعت کنند یا نکنند.

اما در ادبیات شیعه اغلب، امامت معصوم را حق الله می‌دانند و جزو حقوق مردم آن را نمی‌دانند، اما در دوران غیبت به‌خصوص پس از انقلاب مشروطه تحولاتی رخ داد و پای حقوق مردم در حکومت باز شد و به‌تدریج هم در دستگاه‌های فقهی تکامل پیدا کرد. اگرچه مخالفت‌هایی هنوز هم هست، اما این حق به‌تدریج موافقان خودش را پیدا کرده است.

مقدمه دوم این است که در فقه ما حق الناس معمولاً در «حوزه عمومی» تا مشروطه نبود وقتی هم از حق صحبت می‌شد در حوزه «حقوق خصوصی» بود؛ مانند حقوق شرکا که البته این شرکا الزاماً دو نفر نیستند و می‌تواند هزاران نفر باشند؛ بنابراین ماهیت حق در حوزه خصوصی مطرح بود. اولین بار مرحوم شیخ انصاری در درس‌ها و کتاب‌هایش حق الناس را در حقوق خصوصی مطرح کرد. ایشان در نوشته‌هایشان پس از مباحث مکاسب محرمه و معاملات، به بحث‌های پرداختند. اختیارات به این معنی که فرد در یک معامله اختیار برهم زدن یک معامله یا پذیرفتن آن معامله را داشته باشد. ایشان مطرح کردند که آیا اختیارات جزو حقوق است و طرفین معامله حق دارند از معامله بگذرند یا نه؟ یا اصلاً اختیارات جزو حقوق نیست. به‌عنوان مثال، فرض کنید شما کتابی را بخرید. پس از آنکه کتاب را به خانه می‌آورید می‌بینید که ۵ یا ۶ صفحه از کتاب شما سفید و معیوب است. این «اختیار عیب» است. خریدار که در ذهن خود انتظار خریدن کتابی سالم داشته، کتاب ناقصی را تحویل گرفته است و در حقیقت وارد معامله‌ای شده است که این معامله از اساس باطل است؛ لذا باید روی این کتاب معیوب قرارداد دیگری از نو، بسته شود، پس معامله جدیدی باید انجام شود و روی این کتاب معیوب باید قراردادی بسته شود؛ اما مرحوم شیخ انصاری می‌گفتند معامله جدیدی نیست؛ بلکه خریدار حق دارد معامله را فسخ کند یا حق دارد معامله را بپذیرد؛ یعنی من خریدار حقوقی دارم که اگر بخواهم می‌توانم از آن استفاده کنم و اگر نخواهم از آن استفاده نمی‌کنم.

## ■ این نوآوری در فاز اقتصادی رخ داد؟

□ بله این تحول ابتدا در معاملات رخ داد و بعد به حوزه‌های دیگر کشیده شد. متفکرانی مانند مرحوم نائینی و مرحوم آخوند خراسانی نیز در دوران مشروطه، مفهوم حق را که در حوزه خصوصی فهمیده می‌شد به حوزه سیاسی

و عمومی بسط دادند. این افراد معتقد بودند حکومت ملی یا دولت ملی، بخش عمده وظایفش از جنس حقوق است. متفکران مشروطه شریعت را از عرف جدا کردند و معتقد بودند حوزه شریعت جای اعمال حق نیست مانند مجازات دزد و یا ترک صلاه و امثالهم و می‌گفتند اینجا وظیفه شریعتمداران است؛ اما حوزه عرف مانند انتخاب نماینده و وزیر و... از جنس حقوق است و لذا بحث حق الناس و حوزه عمومی اینجا برایشان مطرح بود.

در آن دوران دو نوع قاعده داشتند: قواعدی که از قانون استخراج می‌شد و قواعدی که از شریعت ناشی می‌شد. اولی ریشه در حق داشت و دومی ریشه در دین و این دو به‌طور موازی در کنار هم حرکت می‌کردند و دادگاه‌های خاص خود را هم داشتند، اما پس از انقلاب اسلامی ما دیگر دو قانون نداریم و دو دادگاه نداریم. این دو قانون و قاعده یکپارچه شدند؛ یعنی در واقع مفهوم قانون بزرگ‌تر شد. قبلاً قانون در کنار شریعت بود، اما اکنون قانون شامل شریعت هم هست.

## ■ ما می‌دانیم در قدیم دولت گاهی به آن مباحث شرعی ورود می‌کرد کما اینکه در مورد حجاب در زمان قاجار دولت ورود می‌کرد. چطور این دو بخش از هم جدا بودند؟

□ در آن زمان می‌گفتند شهروند در امور مربوط به عرف به دادگستری و دادرسی‌های دولت و به قاضی عرف باید مراجعه کند، اما در احکام شریعت به محاکم شرعی و قاضی شرع باید مراجعه کند؛ اما آن زمان این توافق وجود داشت که دولت علاوه بر اینکه مجری احکام محاکم عرفی است، مجری احکام صادره از محاکم شرعی هم هست؛ یعنی امنیه یا شهرداری که احکام محاکم عرف را اجرا می‌کرد، احکام محاکم شریعت را هم اجرا می‌کرد. ورودش به این مباحث از این زاویه بود. امروز هم هنوز این سیستم در مالزی و اندونزی وجود دارد. در دوره‌ای در مصر هم این تفکیک رخ داد.

فرض بر این است که کل جامعه باید نماز را برپا کنند، اختلاف زن و شوهرها را برطرف کنند و امثالهم، اما مردم برای اجرای این احکام راه‌های عقلایی ایجاد می‌کنند، مانند تعیین دولت یا حاکم. این حاکم از طرف مردم انتخاب می‌شود؛ لذا حقوق مردم را باید رعایت کند

مرحوم امام خمینی، با قبول آنچه در ادبیات نائینی وجود داشت که «بخش عمده دولت ملی حقوق عمومی است» مدعی یک نوآوری نیز در این زمینه بود به همین دلیل بود که به حقوق مردم بها می‌دادند.

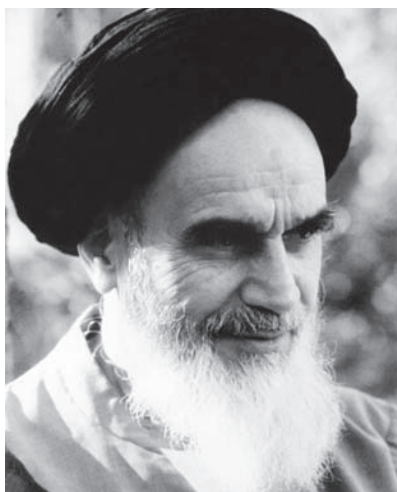
اصطلاح امام «خطاب‌های قانونی در شریعت» بود یا به عبارتی «خطابات قانونیه» مرحوم حاج آقا مصطفی پسر امام پس از ایشان و مرحوم آیت الله فاضل لنکرانی این موارد را توضیح دادند. این خطاب‌های قانونی اهمیت زیادی دارد. مرحوم امام گفتند نه تنها مردم در حوزه حقوق عمومی دارای اختیارند، بلکه در هرکجا از قرآن که احکامی آمده و این احکام خطابش به‌سوی عموم است مانند هرکجا عبارت «یا ایها الذین»، «یا ایها الناس»، «السارق و السارقه فاقطعوا» و «اقیموا الصلاه» و... آمده یعنی هرجا خطابی عمومی مطرح شده است و ساختار آیات ساختار جمعی دارد، برخلاف فقهای متقدم که معتقد بودند این آیات ظاهرش عمومی است، ولی به مجتهد یا حاکم یا سلطان واگذار می‌شود و تکلیف از سایرین برداشته می‌شود، مرحوم امام می‌گفتند که این خطاب‌ها همه قانونی است و شبیه قوانین موضوعه مجلس است. در نتیجه آن‌ها که نمی‌توانند استثنا هستند و خطاب‌های قانونی ناظر به عموم مردم است.

فرض بر این است که کل جامعه باید نماز را برپا کنند، اختلاف زن و شوهرها را برطرف کنند و امثالهم، اما مردم برای اجرای این احکام راه‌های عقلایی ایجاد می‌کنند، مانند تعیین دولت یا حاکم. این حاکم از طرف مردم انتخاب می‌شود؛ لذا حقوق مردم را باید رعایت کند. در نتیجه حق الناس از دو جا پیدا می‌شود؛ یعنی یکی از همان حقوقی که از مشروطه آمد مانند حقوقی که مردم انتظار داشتند در ازای مالیات از آن برخوردار شوند مانند توسعه نظام آموزش و پرورش همگانی، یا ایجاد نظم و امنیت و سلامت همگانی و دیگری حقوق عمومی که از خطابات قانونی ناشی می‌شود و حاکم به‌عنوان نماینده مردم آن احکام را اجرا می‌کند. مسئول در برابر مردم است تا احکام الله را اجرا کند.

وزارتخانه‌های حاکمیتی فقط وزارتخانه کشور، دادگستری، دفاع، اطلاعات، خارجه است. بقیه وزارتخانه‌های دیگر همه رفاهی است و قرار است در ازای مالیات به مردم آب و برق و امنیت و... بدهد. این‌ها حقوقی است که از مشروطه به بعد آمد و لذا دولت در واقع بخش عمده‌اش حقوق به معنی اولیه‌اش است. ما وکیل انتخاب می‌کنیم تا این امور را حل کند.

## ■ آن پنج وزارتخانه هم حق مردم است.

بله آن هم حق مردم است که کسانی را انتخاب کنند که قاضی‌شان باشد. این‌ها از همان خطابات



امام خمینی (ره)



علامه نائینی



شیخ مرتضی انصاری

بنابراین دیدند که احکام اجتماعی قرآن زمین مانده و به نظر می‌رسید که این نظریه پشتوانه‌ای برای قانون اساسی و حقوق مردم باشد که در ردیف احکام اجتماعی قرآن است. به‌ویژه که در آخرین نامه ایشان به نمایندگان مجلس شورای اسلامی تأکید زیادی روی مشروعیت قانون اساسی داشتند و بدین مضمون گفته بودند اگر در یکی دو مورد عدولی از قانون انجام گرفته سعی خواهیم کرد که روی مژ قانون حرکت شود.

□ بحث ولایت فقیه امام، بحث مهمی است، ایشان می‌گویند که حاکم یک قاضی بزرگ است که مسئول حل اختلافات است و ما در حل اختلافات به قاضی مراجعه می‌کنیم. معیار قاضی هم یا قانون شرع است یا قانون عرف یا قوانین موضوعه؛ بنابراین قاضی حکم را بر این اساس می‌دهد، اما یک قاضی نمی‌تواند اگر جایی قانون مصرحی نبود یا حکم شرعی نبود، قضاوت را تعطیل کند، لذا باید استنباط خودش را مبنای قضاوت قرار دهد؛ بنابراین حاکم در این موارد بر اساس استنباط‌های خودش عمل می‌کند و این معنای مطلقه بودن ولایت است وگرنه امام معتقد بودند در به فعلیت رسیدن فقیه، بحث پذیرش عامه شرط است.

■ به نظر شما چگونه می‌توان این مباحث را در جامعه نهادینه کرد تا دموکراسی تقویت شود؟

□ پیشنهادم این است کنار طرح این مباحث نظری که لازم است از تکنیک‌های لازم برای وضع و اجرایی کردن قانون حامی حق الناس و چگونگی حراست از حق الناس در جامعه نیز طرح بحث کنید. همچنین از لوازم اداره و نظارت بر حق الناس نیز مانند احزاب، اصلاح قانون انتخابات، اصلاح رسانه ملی و این موارد گفت‌وگو کنید. ■

یک یا چند پزشک و به‌واسطه آن افراد آن پزشک برتر را کشف می‌کنید.

البته امام معتقد به این نبود و در فتوای معروفشان در پاسخ استفتای ائمه‌جمعه و امامان جماعت گفتند همه فقها ولایت دارند؛ اما در امر حکومت ولایت با فقیهی است که آرای مردم را با خود داشته باشد.

■ خیلی از فقها چنین بودند؛ کما اینکه مرحوم بهشتی آن قدر روی رأی مردم ایستاد که اصل ۵ قانون اساسی یعنی ولایت فقیه مشروط به پذیرش عامه مردم شد.

□ مرحوم امام با این بحث کل حکومت را حق الناس می‌کند، لذا ناظران انتخابات اگر در این حق سستی کنند موجب ضمان است؛ هم از طرف صاحبان حقوق و رأی قابل پیگیری است و هم کاری غیرشرعی انجام داده‌اند.

■ این گفتمان اگر رواج پیدا کند دیگر نمی‌بینیم شورای نگهبان بگوید هیچ مقامی بالاتر از من نیست و من به کسی پاسخگو نیستم و کسی هم نمی‌تواند از ما شکایت کند.

□ در نظام حق الناس می‌توانی از قضایات شکایت کنی، اما نمی‌توانی بگویی من قضاوت را قبول ندارم.

■ این گونه فکر می‌شد که پس از قیام ۱۵ خرداد امام بارها گفته‌اند که احکام اجتماعی قرآن ۱۷ برابر احکام فردی قرآن است و در سال ۶۶ وقتی ولایت مطلقه را مطرح کردند، دو مؤلفه داشت. نخست اینکه احکام اجتماعی قرآن نسبت به احکام فردی قرآن اولویت دارد و دیگر اینکه مطلقه در برابر مقیده است یعنی اختیارات فقیه محدود به سه مورد خاص یعنی قیومت صغار و محجورین و... نیست،

قانونی می‌آید. ولایت فقیه نیز برای امام این طور بود که جامعه شرعی نیاز به حاکمی آشنا به شریعت دارد، لذا ما مجبوریم که از بین این آشنايان یک کسی را انتخاب کنیم. از این منظر امام معتقد بودند که فقیه منصوب عنوانی در این امور و مناصب است، اما فعلیت آن منتصب به آرای مردم برمی‌گردد. اما اگر در جامعه‌ای چند فقیه نباشد که مردم از آن میان کسی را انتخاب کنند، آن وقت آن فقیه مجبور است که این وظیفه را خود انجام دهد و مردم نیز ناگزیر به او مراجعه می‌کنند؛ البته این فرضی است که هرگز موردی ندارد و منظور تأکید بر همان انتخاب حاکم از بین فقهایی است که نصب عنوانی دارند، یعنی صلاحیت حرفه‌ای به تعبیر امروز برای قضاوت و فتوا و حکومت دارند.

■ شرط اعلییت ولی اجازه نمی‌دهد که آن طور که باید حق انتخابی باشد؛ چون گهگاه می‌بینیم که آیت‌اللهی را با لقب شیخ مورد خطاب قرار می‌دهند.

در باب شرایط حاکم، مرحوم امام «صلاحیت برای فتوا دادن» را شرط می‌دانستند و معتقد بودند که اعلییت هم شرط رهبری نیست. انتخاب آیت‌الله خامنه‌ای هم بر این اساس بود. مرحوم امام می‌گفتند اعلییت معیار ثابتی نیست و اگر به اعلییت بها داده بشود، وا می‌مانیم. حتی امام در نامه به آیت‌الله مشکینی در هنگام تجدید نظر در قانون اساسی، نوشتند من از اول با شرط مرجعیت موافق نبودم و در کتاب «اجتهادات و تقلید» صریحاً اعلییت را کنار می‌گذارد. منتها فقه‌های بزرگواری مانند آیت‌الله جوادی آملی روی اعلییت خیلی تأکید دارند. یا آیت‌الله مصباح یزدی معتقدند که «کشف» فقیه انجام می‌شود به این معنی که فقها فرد ذی صلاح را کشف می‌کنند و این انتخابات خبرگان نیز شبیه رجوع به کارشناس است و یک انتخابات به معنی مصطلح نیست. همان طوری که شما در پیدا کردن یک پزشک حاذق نیز از طریق اعتماد به امین بودن



# حقوق شرع و قانون تأملی بر حق الناس



رضا احمدی

انتخابات در حکومت‌های مردم‌نهاد یک حق است که شهروندان بنا بر قانون از آن بهره‌مند می‌شوند. هیچ‌کس حق تضییع آن را ندارد، چون قانون است و تضییع قانون جرم است. همین مسئله را می‌توان از زاویه دیگری هم تحلیل کرد. انتخابات حق الناس است و تضییع آن در شرع حرام است.

پس تضییع و خلل در نظام انتخاباتی به هر شکل، از مصادیق تضییع حق الناس است و حرام است. مقصود از حرام، عملی است که انجام آن منع شده و موجب عقاب است. حرام (الممتنع الذی فیہ العقاب) امام خمینی در تعریف حرام آورده است، (ماخالف حکم الله تعالی؛ فإنّ معنی «الحرام» هو ما منع عن فعله) آنچه مخالف حکم خداست و خداوند انجام آن را منع کرده است پس ترک آن واجب است. (کتاب البیع، ج ۵، ص ۵۵۲).

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در اصول مختلف به حق انتخاب مردم تصریح دارد. در اصل ششم می‌آورد: در جمهوری اسلامی ایران امور کشور باید به اتکای آرای عمومی اداره شود، از راه انتخابات: انتخاب رئیس‌جمهور، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اعضای شوراها و نظایر این‌ها، یا از راه همه‌پرسی در مواردی که در اصول دیگر این قانون معین می‌شود.

اصل یکصد و هفتم، تعیین رهبری را نیز منوط به خبرگان رهبری که منتخب مردم هستند می‌کند. پس از مرجع عالیقدر تقلید و رهبر کبیر انقلاب جهانی اسلام و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت الله العظمی امام خمینی «قدس سره الشریف» که از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شدند، تعیین رهبر به عهده خبرگان منتخب مردم است. خبرگان رهبری درباره همه فقهای

واجد شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم بررسی و مشورت می‌کنند، هرگاه یکی از آنان را اعلام به احکام و موضوعات فقهی یا مسائل سیاسی و اجتماعی یا دارای مقبولیت عامه یا واجد برجستگی خاص در یکی از صفات مذکور در اصل یکصد و نهم تشخیص دهند او را به رهبری انتخاب می‌کنند و در غیراین صورت یکی از آنان را به عنوان رهبر انتخاب و معرفی می‌کنند. رهبر منتخب خبرگان، ولایت امر و همه مسئولیت‌های ناشی از آن را برعهده خواهد داشت.

مردم در انتخابات نقش اصلی و تعیین‌کننده در ارکان نظام جمهوری اسلامی دارند پس هر خللی در نظام انتخاباتی موجب تضییع حقوق ملت است. انتخابات امر لازم و از حقوق مردم در جمهوری اسلامی است. این امر لازم دارای مقدماتی است که مقدمات آن هم لازم است.

شرایط داوطلبان، تأیید صلاحیت‌ها، شمارش آرا، تساوی در بهره‌برداری از امکانات و... نیز جزو مقدمات است. خلل در هر یک از مقدمات، اختلال در واجب است و موجب تضییع حقوق مردم و حرام است. برای مثال، رد صلاحیت‌های خلاف قانون از دو جهت تضییع حق الناس است. ابتدا تضییع حق داوطلب و سپس محروم‌سازی جامعه

از افراد شایسته و مستقل که تضییع حقوق انتخاب‌کنندگان و مردم است.

## حق الناس

ادله چهارگانه بر حرمت تضییع حق الناس دلالت دارد.

### الف. آیات قرآن:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا» (ای اهل ایمان مال یکدیگر را بناحق نخورید مگر با تجارتنی از روی رضایت باشد و یکدیگر را نکشید، خداوند برای شما بسیار مهربان است. سوره نساء آیه: ۲۹).

این آیه، جامعه ایمانی را دعوت می‌کند که با روش‌های باطل و بدون رضایت در اموال و حقوق دیگران دخل و تصرف نکنند. نهی در آیه دلالت بر حرمت دارد. صیغه نهی «لَا تَأْكُلُوا» دلالت حرمت دارد نه کراهت.

اموال جمع مال است و در تعریف مال آورده‌اند: «کل حق له قیمة مادّیة فقصر مفهوم المال علی الحقوق بما فیها حقّ المملکة» هر حقی که دارای ارزش مادی است، پس مفهوم مال بر حقوق دلالت دارد. (فقه العقود، ج ۱، ص ۱۰۹).

منظور از اموال در آیه، مجموع حقوق انسان است. بدون رضایت صاحب حق نمی‌توان در اموال دیگران دخل و تصرف کرد.

معنی حق الناس: حق در لغت به معنی ثابت است.



حق در معنای عام عبارت است از «سلطه‌ای که برای شخص بر شخص دیگر یا مال یا شیء، جعل و اعتبار می‌شود». به عبارت دیگر، حق، توانایی خاصی است که برای کسی یا کسانی نسبت به شخص یا چیزی اعتبار شده و به مقتضای این توانایی، صاحب حق می‌تواند در متعلق آن تصرف کند یا از آن بهره‌برگردد. پس حق، نوعی سلطنت و استیلا برای انسان بر چیزی دیگر است؛ خواه آن چیز که متعلق حق قرار می‌گیرد مال باشد یا انسان. در این معنای عام، حق شامل ملک هم می‌شود و به موجب این تعریف، حق و ملک يك حقیقت واحدند؛ با این تفاوت که حق مرتبه پایین‌تری از ملک است و به سخن دیگر، ملک يك مفهوم مشکک دارای مراتب است که اولین مرتبه پایین آن، حق است.

بر اساس همین تعریف عام از حق، در حقوق معاصر، حق به حق عینی و حق دینی تقسیم شده است. حق به معنای خاص، عبارت است از توانایی خاص برای انجام دادن عملی که گاهی به عین و گاهی به شخص تعلق می‌گیرد، مانند حق تحجیر، حق خیار و حق قصاص و... (دیدگاه‌های نو در حقوق، ج ۱، ص: ۲۳۲).

«لَا تَأْتُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ» (با روش‌های غیر عقلایی در اموال و حقوق دیگران دخل و تصرف نکنید). باطل در لغت عبارت است از: «نقض الحق و هو ما لا يثبت له عند الفحص عنه». ضد حق و آنچه دارای ثباتی نیست هنگام تفحص از آن. (مفردات راغب)

در تعریف باطل آورده‌اند: به چیزی که اثر مقصود از عقد بر آن مرتب نیست، هر دو مصداق تعریف شیء از طریق تعریف به لوازم آن است. از سوی دیگر دو شیء متقابل که تقابل آن‌ها به شکل عدم و ملکه است در حکم دو نقیض هستند که ارتفاع آن‌ها ممکن نیست.

صحت و فساد عقد دو امر متقابل‌اند که تقابل بین آن‌ها از نوع تقابل عدم و ملکه است؛ زیرا منظور از صحت عقد، تمام بودن معامله و مقصود از فساد، تمام نبودن آن از حیث اجزا و شرایط و عدم موانع است. بنابراین، تعریف صحت به چیزی که اثر قصد شده از عقد، بر آن مترتب است و در برابر آن، عملی مانند معدوم است و غالباً اثری بر آن مترتب نمی‌شود. بدین جهت سید مرتضی در تعریف باطل می‌گوید: «باطل عبارت است از هر فعلی که افاده حکم شرعی وجود آن مانند عدمش باشد.» (قواعد فقه، محقق داماد، ج ۲، ص: ۱۴۲)

فرق بین ابطال و بطلان در این است که ابطال فعلی است که سبب حکم به بطلان می‌شود و بطلان حکمی است که با ابطال و غیر آن محقق می‌شود، پس بطلان اعم از ابطال است. (مجله فقه اهل بیت علیهم السلام (فارسی)، ج ۴۷، ص: ۱۸۶).

خوردن اموال و تجاوز به حقوق دیگران نهی شده، چون اکل مال به باطل حرام است. علامه طباطبایی درباره باطل می‌آورد. تسلط بر اموال دیگری با روش‌های غیر مشروع و غیرعقلانی. (المیزان، ج ۴، ص ۳۱۷).

این روش دستیابی به اموال و دخل و تصرف در حقوق از نگاه شرع ممنوع است و در ادامه آیه روش

## صحت و فساد عقد دو امر متقابل‌اند که تقابل بین آن‌ها از نوع تقابل عدم و ملکه است؛ زیرا منظور از صحت عقد، تمام بودن معامله و مقصود از فساد، تمام نبودن آن از حیث اجزا و شرایط و عدم موانع است

صحیح را معرفی می‌کند «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ» دستیابی به اموال یا دخل تصرف در حقوق که دارای آثار است باید با روش‌های صحیح عقلایی چون تجارت و... که همراه با رضایت صاحب حق است ورود کرد.

آیه در تکمیل بحث آورده است: «لَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ» یکدیگر را نکشید، از سیاق آیه دریافت می‌شود که دخل و تصرف اموال دیگران بدون روش‌های صحیح عقلایی و بی رضایت منجر به درگیری و قتل خواهد شد. خداوند نسبت به شما رحیم است و هشدار داده است که از دخل و تصرف اموال و حقوق پرهیز کنید تا منجر به قتل نشود.

در آیه ۱۹۹ بقره همین موضوع مورد تأکید قرار می‌گیرد، «وَلَا تَأْتُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ». در بین خودتان با روش‌های غیرصحیح و غیرعقلانی اموالشان را نخورید. آیه جامعه دینی را از خوردن اموال یکدیگر با روش‌های ناصواب منع کرده است.

در آیه ۱۰ سوره نساء، «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَٰ سَعِيرًا». آنانی که اموال یتیم را به ظلم می‌خورند و حقوق آن‌ها را پایمال می‌کنند در حقیقت آتش می‌خورند. خوردن مال یتیم و دست‌اندازی به حقوق آن‌ها عمل ظالمانه است. درحالی که ظلم عقلاً قبیح است و عمل قبیح هم عقلاً حرام است. آیه، خوردن اموال و تجاوز به حقوق یتیم را نهی کرده، چون ظلم است و کسانی که به حقوق آن‌ها تعرض کنند، شکم‌های آن‌ها پر از آتش خواهد شد. هر سه آیه خوردن اموال و تجاوز به حقوق دیگران را نهی کرده‌اند و نیز نهی دلالت بر حرمت دارد. اکل مال به باطل حرام است.

### ب. روایات

روایات دو مین منبع اجتهاد سنت قطعی رسول اکرم است. روایات نیز خوردن مال و دخل و تصرف در حقوق دیگران را باطل و حرام می‌دانند و تصرف در مال دیگران با اسباب باطل و بدون اجازه آن‌ها حرم است. روایات با الفاظ گوناگون رسیده است. «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ... لَا يَحِلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ وَلَا مَالَهُ إِلَّا بِطَبِيعَةِ نَفْسِ مَنَّهُ...» رسول خدا فرمود... خون و مال مسلمان حلال نیست مگر با رضایت خود او. (وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱، ص ۴۲۴). همین روایت با الفاظ دیگر نیز آمده است «لَا يَحِلُّ مَالُ امْرِئٍ إِلَّا عَنِ طَبِيعَةِ نَفْسِهِ»: استفاده از مال مسلمان حلال نیست مگر با رضایت او (مکاسب، ص ۸۵).

این احادیث، با دلالت التزامی، بر بطلان و فسخ معاملات و نیز لزوم عقد دلالت دارد. خیر، بر حرمت تصرف در مال دیگری بدون اجازه صریح دلالت دارد. هیچ‌کس بدون اجازه حق دخل و تصرف در اموال دیگری ندارد. با توجه به عمومیت مفهوم مال که شامل اعیان و حقوق اشخاص است بدون رضایت آن‌ها نمی‌شود به آن ورود کرد.

رضایت، شرایطی است که صاحب حق و تصرف‌کننده آن را تعیین می‌کنند و بر این اساس تصرف مجاز می‌شود.

وقتی «لایحل» بر اعیان خارجی وارد شود به معنای حرمت تکلیفی است، مانند «لایحل شرب الماء» (نوشیدن آب حلال نیست). و هر گاه بر مطلق مال وارد شود به معنای حرمت وصفی است، مانند لایحل مال امری مسلم؛ زیرا غرض عقلایی در مطلق اموال، تملک است. بلکه می‌توان گفت: اگر «لایحل» بر مال وارد شود در حکم وضعی ظهور پیدا می‌کند، اگر چه متعلق آن حکم تکلیفی باشد، مانند لاتأکلوا أموالکم بینکم بالباطل. بی‌شک معنای «لاتأکلوا» به تنهایی حرمت تکلیفی است، ولی در این آیه چون بر مال وارد شده در حکم وضعی یعنی حرمت تملک ظهور پیدا کرده است.

«لا یحل مال امرئ مسلم الا عن طیب نفس منه: تصرف در مال مسلمان جز با رضایت او جایز نیست.» دلیل دیگری بر این مسئله است. این روایت را مجموع امت اسلام قبول کرده‌اند. دلیل عقل نیز پشتیبان و گواه بر این نظریه است زیرا اصل «بقاء املاک به ملک صاحبانش است» و تملک آن جز با دلیل قاطعی که همه عذرهارا را کنار بزند جایز نیست.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع)، قَالَ: لَا يُعْفَى عَنِ الْمُخْدُودِ الَّتِي لِلَّهِ دُونَ الْإِمَامِ، فَأَمَّا مَا كَانَ مِنْ حَقِّ النَّاسِ فِي حُدِّ، فَسَلَا بَأْسَ أَنْ يُعْفَى عَنْهُ دُونَ الْإِمَامِ (التَّهْذِيبِ، ج ۱۰، ص ۴۶).

امام باقر (ع) فرمود: به‌جز شخص امام کسی نمی‌تواند از اجرای حدود که مربوط به حق الله است گذشت نماید؛ اما اگر اجرای حدود مربوط به نقض حق الناس باشد کسان دیگری غیر از امام نیز می‌توانند از اقامه آن چشم‌پوشی کنند. امام مسلمین اجازه دارد درباره حدود که حق الله دخل تصرف کرده یا آن را ببخشد یا اجرا کند. درحالی که اگر حق ناس باشد امام نمی‌تواند آن را ببخشد و بخشش آن منوط به بخشش و اجازه صاحب حق است.

آیت‌الله منتظری می‌آورد: مورد عفو امام ظاهراً مواردی است که انحصاراً حق الله است اما در مورد حدی که طرف حق الناس آن بر طرف حق الله غالب آید، مانند حد قذف (نسبت ناروا به همسر که منجر حد می‌شود). امام حق عفو ندارد و عفو مجرم در گرو گذشت صاحب حق بوده و علت آن واضح و روشن است. (مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۳، ص: ۵۷۰).

تعزیر یا به خاطر نقض «حق الله» است مانند دروغ‌گویی یا به خاطر نقض حق الناس محض است مانند دشنام دادن و یا به خاطر جرمی است که در آن هم حق الهی و هم حق مردم نقض شده مانند دشنام دادن به مردگان خوشنام و صالح. درحالی که



نمی‌توان حد را یک‌بار به‌عنوان حق الله و دیگر بار به‌عنوان حق الناس اجرا کرد، بلکه اجرای تمام حدود به خاطر حق الله بوده به‌جز حد قذف که در آن اختلاف شده است. (مبانی حکومت اسلامی، ج ۳، ۶۳۳).

در روایت دیگری که همان مفهوم سابق را تأیید می‌کند می‌توان به این روایت اشاره کرد: «و لا یشفع فی حق امرء مسلم و لا غیره الا باذنه».

در باره حق انسان مسلمان یا غیر آن نمی‌توان شفاعت کرد مگر با اجازه او. صراحت در «فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أُخِيهِ» و روایات جواز عفو ولی دم از قصاص یا مقذوف از حد قذف آمده است. (مجله فقه اهل بیت علیهم السلام (فارسی)، ج ۷، ص: ۶۵).

«حق الناس لا یسقط بالتوبه و یمکن السقوط لو تاب قبل الإنبات و الظفر». حق ناس با توبه نیز ساقط نمی‌شود زیرا از موارد غیرقابل نقص در فقه و نظام حقوق اسلامی است. (زبدة البیان فی احکام القرآن، ص ۶۳۳).

### ج. حکم عقل:

عقل به قبح ظلم حکم می‌کند. از سوی دیگر ظلم سبب خشم مولی (مولا منظور الله است) می‌شود همان‌گونه که ارتکاب ظلم قبیح است، مولا (الله) و شارع) ما را نهی کرده تا آن را ترک کنیم. از مسلمات است که انجام هر فعل قبیح حرام است و ترک آن‌ها عقلاً واجب است.

کم‌فروشی، به معنی اعم ظلم در حق غیر است و ظلم به حکم عقل قبیح است و آنچه عقل حکم کند، شرع حکم خواهد کرد.

ظلم تعدی از حد شرعی است که عقلاً و شرعاً قبیح و حرام است. یا غضب اموال و دخل و تصرف در حقوق دیگران حرام است و بر عقلاً، شرعاً، اجماعاً و ضرورت شرعی است بنا بر (لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ) هر غضب مردود است.

مقدس اردبیلی فتوا می‌دهد که دخل و تصرف در مال غیرعقلاً و عقلاً حرام است. (مجمع الفایده والبرهان، ج ۶، ۳۴۱).

### د) اجماع:

یکی از ادله چهارگانه در استنباط فقه است. اجماع

(خطایی، سید علی اکبر، خطایی نامه، به کوشش ایرج افشار، دانشگاه تهران، ۱۳۴۵، ص ۱۵۹)؛ و «خاقان چین نتواند یک سر مو از قانون تجاوز کند». (همان، ص ۱۷۳).

بی توجهی به قانون در جهان اسلام و هر حاکم خود را قانون شمردن، موجب شد تا متفکران آگاه و مسئول در پی چاره بودند.

این دغدغه در بین دسته‌ای از متفکران قرن ۱۳ هجری شمسی ایران دیده می‌شود. یوسف خان مستشارالدوله پیش از دیگران متوجه این نکته اساسی در تاریخ حقوق شده بود که راه حکومت قانون جز از مجری تبدیل احکام شرع به حقوق جدید هموار نخواهد شد. پس ضرورت تبدیل حقوق شرع به قانون یک امر اجتناب‌ناپذیر است. (نظریه حکومت قانون در ایران، ۲۴۷).

جنبش‌های اجتماعی - سیاسی ایرانیان کمتر دارای دستاوردهای حقوقی بوده‌اند. ایده و دستاوردهای حقوقی امری ماندگار در تحولات اجتماعی هستند؛ اما بر حسب معمول در ادامه سنت روشنفکری ایران حقوق نمی‌دانستند. (همان، ۲۴۷).

روشنفکران ما معمولاً دارای مطالبات اجتماعی و سیاسی می‌باشند و کمتر به نقش حقوق در تحولات جامعه توجه دارند. در منطق قانون، حق به خودی خود مفهوم انتزاعی است و قانون تحقق عینی حق است. به تعبیر دیگر حقوق اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، نظام انتزاعی قانون را می‌رساند و قانون نظام عینی حقوق است؛ اما در رابطه قانون و عدالت باید گفت، غایت قانون همانا عدالت اجتماعی است. عدالت در مفهوم متحقق آن چیزی نیست مگر اینکه نیازمندی‌های هرکس برآورده شود و حقوق هرکس به خودش برسد. (در حکومت قانون، ص ۱۷۱)

پس ضروری است که حقوق شرع به قانون تبدیل شود؛ زیرا قانون مطلق است و امر شخصی نیست. اجرای آن ضرورت قطعی است و از هوس و خودسری افراد مصون است. همه در برابر آن مساوی هستند در این صورت گزاره‌های شرعی و حقوق شرع در جامعه تحقق عینی می‌یابد.

گزاره‌های دینی آنگاه که به‌صورت قانون درآیند ضمانت اجرایی می‌یابند. حق الناس از محکومات حقوق شرعی است، این حقوق آنگاه تحقق عینی و غیرقابل نقض می‌یابد که به‌صورت قانون درآیند، زیرا پندها و موعظه‌ها، گزاره‌های اخلاقی هستند که الزام‌آور نیستند و حتی گزاره‌های الزامی مانند وجوب و حرمت فقهی نیز ضمانتی اجرایی جز ایمان فردی ندارند. آن‌گاه که این دستورات به‌صورت قانون موضوعه درآیند، از ضمانت اجرایی برخوردار خواهند شد. این معضل در کشورها و سرزمین‌هایی که از بی‌توجهی به قانونی رنج می‌برند حساسیت بیشتر می‌یابد. ■

### پی‌نوشت

۱. هر ممنوعی که در آن عقاب است.

در فقه به هم‌رأی بودن علمای مذهبی در امری دینی گفته می‌شود. فرهنگ فارسی معین، اجماع را این‌گونه معنی می‌کند: ۱. گردآمدن، متفق شدن بر انجام کاری؛ ۲. جمع کردن؛ ۳. در فقه اسلامی به معنی اتفاق کلمه فقه در مسئله‌ای یا امری. حال که در موضوع حق الناس ادله تمام است زیرا موضوع در آیات قرآن و روایات و حکم عقل بر آن دلالت دارد در این صورت نیازی به اجماع نیست.

«اگرچه فقهای عظام اجماع بر حرمت تضییع حقوق مردم دارند. ولی با وجود دلالت صریح آیه و روایات و نیز عقل بر حرمت تضییع حق ناس دلالت دارد در این موارد اجماع فاقد اعتبار است» (مجموعه مقالات فقهی، حقوقی، ج ۵، ص ۱۸۷؛ مصطلحات فقه، ص ۳۹۱).

### سخن پایانی

حقوق مردم یا حق الناس از موارد اجماعی و غیرقابل نقض در فقه اسلامی است که به‌هیچ‌وجه نمی‌توان بدون رضایت صاحب حق در اموال و حقوق او دخل و تصرفی کرد. برای اثبات مدعی به ادله چهارگانه کتاب، سنت، عقل و اجماع رجوع شد.

در نظام‌های حقوقی پیشرفته قوانین حقوقی، نظام‌مندی‌های غیرقابل نقض هستند که همه در مقابل آن خضوع می‌کنند. حق الناس گرچه در نظام فقه اسلامی به رسمیت شناخته شده و غیرقابل خدشه است، ولی در کمتر برهه تاریخی در دولت‌های اسلامی و بین مسلمانان این اصل مورد احترام و نقض ناپذیر بوده است. حقوق شرعی اگر به قانون تبدیل شود ضمانت اجرا می‌یابد در غیر این صورت احکام فقهی، امری فردی تلقی می‌شود و در برداشت‌های فردگرایانه محصور می‌ماند.

علی اکبر خطایی در قرن ۱۵ میلادی به شرق آسیا و چین مسافرت و مشاهدات خود را ثبت کرده است و در آن گزارشی از جایگاه قانون در آن جوامع داده و بر فوت قانون در مملکت اسلامی افسوس می‌خورد: «از خرد و بزرگ چینیان مطیع یکدیگرند که یک کار دو بار فرمودن و یک سخن دو بار گفتن نبود. در یغ در مملکت اسلامی بایستی»



# بررسی مکتب تفکیک از منظر آرای سید مرتضی

## گفت‌وگو با اکبر ثبوت

### بخش پایانی



■ از آنچه در گفت‌وگوهای پیشین گذشت، می‌توان نتیجه گرفت که تفاسیر ظاهرگرایان و اخباریان از قرآن مبتنی است بر الف: معانی ظاهری آیات و به تعبیر دیگر اولین معنایی که برای هر کلمه و عبارت و جمله قرآنی به ذهن (حتی به اذهان ابتدایی) خطور می‌کند؛ ب: روایات منسوب به اهل بیت. درباره نقطه‌ضعف‌های این تفاسیر، نکاتی مطرح شد. درباره دیگر شیوه‌های تفسیری نیز توضیحاتی بدهید.

□ در برابر تفاسیر ظاهرگرایان و اخباریان، قدیمی‌ترین شیوه تفسیری، از آن خردگرایان متقدم است و من در اینجا به توضیحاتی درباره شیوه چند تن از آنان اکتفا می‌کنم و از میان آنان، نخست به سراغ سید مرتضی علم‌الهدی می‌روم.

### ■ مناسب است نخست اشاراتی به جایگاه این مرد بزرگ در تاریخ تشیع داشته باشیم.

□ این سید بزرگوار، یکی از سه عالم عظیم‌الشانی است که از آنان با عنوان مشایخ ثلاثه یاد می‌شود و آرای آنان در فقه و اصول و کلام و تفسیر و دیگر علوم اسلامی، نهایت اعتبار را در نظر قاطبه علمای شیعه دارد. از لحاظ قرب نسبی به معصوم نیز هیچ‌یک از علمای طراز اول شیعه را با او و برادرش - سید رضی - برابر نمی‌شمارند؛ زیرا نسب پدر آن دو، با همان تعداد واسطه به امام کاظم (ع) و امامان قبلی می‌رسد که به نسب امام عصر (ع) می‌رسد؛ و خود او محضر کسانی را درک کرده که دوره غیبت صغری و احتمالاً محضر نواب خاص امام عصر را درک کرده‌اند (از جمله پدر خود وی). سید بحر العلوم، او را با این عبارات می‌ستاید: «سرور علمای شیعه که پس از امامان پاک، از همه کس برتر بود و دانش‌هایی را در وجود خود فراهم آورد که هیچ کس به آن دست نیافت و از فضایی برخوردار بود که او را از همگان ممتاز گردانید. علمای موافق و مخالف، به تقدم وی بر همه علمای متقدم و متأخر معترف‌اند». نیز در احوال او و برادرش آورده‌اند که آن دو بزرگوار

می‌گویند عقلانیت باید نشأت گرفته از احادیث باشد.} و اگر در این مرحله درستی آن تأیید شد، آن را با دلایل درست، مانند قرآن و آنچه در معنای آن است، عرضه بداریم و اگر در این مرحله نیز صحت آن تأیید شد، جایز خواهد بود که آن را حق و راوی آن را صادق بدانیم؛ اما چنان نیست که هر خبری را که بشود حق شمرد و از طریق آحاد، وارد شده باشد، بتوان به صداقت راوی آن اطمینان داشت. اما اخباری که ظاهر آن‌ها مخالف حق و مغایر عقاید صحیح است، بر دو بخش است که بخشی از آن‌ها را می‌توان به شیوه‌ای طبیعی و دور از تکلف تأویل کرد و این بخش از روایات می‌تواند راست باشد و تأویل مقبول از نظر ما همین است. اما اخباری که جز با تکلف و دور کردن عبارات آن‌ها از مرز فصاحت - و حتی از مرز سداد و درستی - تأویل پذیر نباشد، ما یقین داریم که آن‌ها دروغ است؛ به‌ویژه اگر آن اخبار، به پیامبر یا امامی نسبت داده شود که به یقین در بالاترین مرتبه حکمت و درست‌گویی و به دور از معماگویی و لغزپراکنی است.

در اینجا سیدمرتضی به خبری اشاره می‌کند که به موجب آن، امام صادق (ع) فرمود: «خداوندی که قادر است آسمان و زمین و کوه‌ها و درختان و دیگر چیزها را در عدسی چشم جای دهد، می‌تواند دنیا را در داخل یک تخم مرغ جای دهد،

و مادرشان، در عالم رؤیا بر شیخ مفید به صورت امامین حسنین و حضرت فاطمه زهرا (س) ظاهر شده‌اند و نیز امام علی (ع) در عالم رؤیا بر یکی از بزرگان ظاهر شد و سید مرتضی را با لقب علم‌الهدی خواند.

### ■ شیوه تفسیری وی چگونه بوده؟

□ در این مورد، نخست به پاره‌ای از ندهای صریح و شجاعانه وی بر اخباریان (از جمله مفسران اخباری مسلک) اشاره می‌کنیم. می‌نویسد: بدان‌که اعتراف به صحت آنچه در روایات آمده، واجب نیست؛ زیرا احادیثی که در کتاب‌های شیعه و کتاب‌های همه مخالفان مذهبی ما روایت شده، مشتمل بر انواع خطاها و مطالب باطل است که پاره‌ای از آن‌ها محال است و حتی در عالم تصور، قابل تحقق نیست و پاره‌ای دیگر، باطل است و بر بطلان و فساد آن‌ها می‌توان دلیل اقامه کرد - همچون تشبیه خدا به خلق، مجبور بودن انسان در اعمال خود، دیده شدن خدا با چشم، اعتقاد به صفات منفک از ذات برای خدا - و کیست که بتواند اباطیلی را که در احادیث آمده، احصا کند و حدود مرزی برای آن‌ها مشخص کند؟ بنابراین واجب است که هر حدیثی را با عرضه کردن آن بر عقل‌ها، به بوته نقد بسپاریم. این برخلاف نظر کسانی است که

بی آنکه تخم مرغ، بزرگ یا دنیا کوچک شود». سپس می نویسد: «ظاهر این خبر مستلزم آن است که امری محال را که بطلان آن بالضروره معلوم است، جایز بشماریم. هر چند آن را کلینی، در کتاب التوحید از کتاب کافی نقل کرده است؛ زیرا این مرد و دیگر علمای مذهب ما، احادیث زیادی در کتاب هایشان روایت کرده اند که محال و باطل بودن در ظاهر آن‌ها آشکار است و روایت مذکور نیز به اغلب احتمالات و به احتمال قوی، روایتی ساختگی است که از سر مکر و نیرنگ در هم بافته اند». در دنباله، سید مرتضی تأویلی برای روایت مذکور ذکر می کند که با ظاهر عبارت آن نمی خواند و در آخر می نویسد: این نزدیک ترین تأویلی است که برای این خبر «خبیث الظاهر» می توان ذکر کرد (رسائل مرتضی، ج ۱، صص ۴۱۱-۴۰۸).

نیز سید مرتضی در نقد کسانی که در استنباط احکام دین یا برای شناخت عقاید حقه، به خبر واحد استناد می کنند، می نویسد: «در میان تمام کسانی که عمل به خبر واحد را واجب می دانند، اختلافی در این باره نیست که راوی این خبر باید عادل باشد؛ و آن گاه لازمه عدالت نزد ما آن است که راوی، در اصول و فروع پیرو حق و معتقد به حق باشد و از مذهبیه که دلایل بر بطلان آن دلالت دارد، پیروی نکند و به گناهان و کارهای زشت تظاهر نکند. این شرایط ایجاب می کند که هیچ یک از احادیثی که پیروان بی شمار مذهب واقفیه - همچون طاطری و ابن سماعه - روایت کرده اند، مبنای عمل قرار نگیرد؛ زیرا آنان موسی بن جعفر (ع) را خاتم امامان و مهدی می دانند و هیچ یک از امامان بعدی را قبول ندارند. آن گاه مستندات بخش اعظم فقه و بلکه تمامی آن، یا از روایاتی است که واقفیان نقل کرده اند یا از روایات غالیان و خطابیان و مخمسه و حلولیان و محدثان قم است که خدا را به خلق تشبیه می کنند و جبری اند و به راستی همگی محدثان قم، بدون استثنا - منهای ابوجعفر صدوق - خدا را به خلق همانند می کرده اند و جبری بوده اند و کتابها و تصنیف هایشان بر این دعوی گواهی می دهد و آن را تأیید می کند. ای کاش می دانستم کدام روایت از این معایب پیراسته است و در اصل و فرع آن، کسانی از واقفیه یا غلات یا قمی های جبری که خدا را به خلق همانند می کنند، نباشد؟ با بررسی و آزمایش می توان این مدعا را ثابت کرد.

تازه اگر روایتی از این معایب پیراسته باشد، راوی آن یک مقلد صرف خواهد بود که اعتقاد وی به مذهب خویش، بر پایه حجت و دلیل نیست و کسی هم که بدین گونه باشد، به نظر شیعه، نسبت به خدای تعالی جاهل است و نمی توان او را عادل شمرد و در شریعت، روایات وی پذیرفتنی نیست و در میان راویان و گزارشگران احادیث ما، کسی که از این عیب پیراسته باشد، نیست؛ و هر یک از آنان وقتی از او درباره مستند اعتقادش به توحید و عدل و نبوت و امامت سؤال شود، تو را به روایات حواله

## در میان راویان و گزارشگران احادیث ما کسانی هستند که قیاس را حجت می دانند؛ و برای استنباط احکام دین، آن را معتبر می شناسند همچون فضل بن شاذان و یونس و گروهی که شناخته شده اند

می دهد و برایت احادیث می خواند. در حالی که اگر این اعتقادات را از طرق صحیح فرا گرفته بود، وقتی از او درباره مستند اعتقادش سؤال می کردند، به همان طرق استناد می کرد. در حالی که چنین نمی کند و انکار این واقعیت، برای دین داران بسی زشت است.

در میان راویان و گزارشگران احادیث ما کسانی هستند که قیاس را حجت می دانند؛ و برای استنباط احکام دین، آن را معتبر می شناسند همچون فضل بن شاذان و یونس و گروهی که شناخته شده اند. آن گاه شبهه ای نیست که عقیده به صحت قیاس در دین، باطل و برخلاف دین است و با وجود آن، عدالت کسی ثابت نیست (رسائل مرتضی، ج ۳، صص ۳۱۰ و ۳۱۱).

لازمه یادآوری آنچه درباره قول سید مرتضی آوردیم آن است که: تمامی علمای شیعه قم تا پیش از شیخ ابوجعفر صدوق، از جمله پدر شیخ صدوق (صدوق اول ابوالحسن علی) زکریا ابن آدم، محمد بن حسن صفار، علی بن ابراهیم قمی، عبدالله بن جعفر حمیری، محمد بن حسن بن احمد بن ولید، سعد بن عبدالله اشعری و... همگی جبری مذهب بوده باشند و خدا را شبیه خلق انگارند و روایات هیچ یک از آنان در خور قبول و پذیرش نبوده باشد.

## ■ در برابر نکوهش های سید مرتضی از اخباریان و نقد شیوه های آنان در دین شناسی و تفقه و تفسیر، لازم است کسانی را که او بر شیوه آنان در دین شناسی و تفسیر و تفقه صحه گذاشته بشناسیم.

□ سید مرتضی در میان تمامی علما و متفکران پیش از خود، خردگرایان را بیش از همه می ستاید و شیوه ها و عملکردهای آنان را تأیید می کند و علی رغم اخباریانی که گزارش های متعدد، ولی بی پایه ای را برای تخطئه حسن بصری دستاویز قرار داده و از دادن هیچ گونه نسبت ناروایی به او دریغ ندارند، در برابر آنان، سید مرتضی بیشترین حرمت را به وی نهاده و از او بدین گونه یاد می کند: یکی از کسانی که در ترویج اعتقاد به عدل خدا پیشرو بود و (علی رغم حکام عصر وی که طرفداران این عقیده را سرکوب می کردند) از تصریح علنی به عدل الهی پروا نمی کرد، حسن بود. سپس گزارش

کرامت گونه ای برای حسن نقل می کند و آن گاه می نویسد: از جمله سخنان حسن در تصریح به عدل الهی: «هر که پندارد که خدای عزوجل مقدر داشته که آدمیان (بی آنکه اختیار داشته باشند) گناه کنند، روز قیامت به گونه ای بیاید که سیاه روی باشد.» وی می گفت: همه امور را می توان به قضا و قدر نسبت داد مگر گناهان را. نیز مرتضی می نویسد: حسن در فصاحت و شیواگویی جایگاهی برتر داشت. اندرزه های او بلیغ و رسا و دانش او بسیار بود. همه سخنان پندآمیز او و آنچه درباره دنیا گفته - یا بیشتر آن‌ها - در لفظ و دست کم در معنا، برگرفته از گفتار امیر مؤمنان (ع) است. پس او در این صحنه، پیشوا بود و به نهایت درجه کمال رسید. اعرابی ای کلام حسن را شنید و در ستایش وی گفت: مؤمن چون سخن گوید فصیح است و چون زبان به اندرز گشاید نیک خواه است. مرتضی نمونه های متعددی از مواعظ حسنه و نیز برخورد های شجاعانه حسن با حکام عصر خود را یاد کرده و گزارش های از برخورد بسیار تند حسن با حجاج را نقل می کند که موجب شد حجاج تصمیم به قتل او بگیرد، ولی خدا شر حجاج را از او دفع کرد. همچنین به سؤال حجاج از حسن اشاره می کند که حسن درباره علی و عثمان عقیده ای داشته که مورد پسند حکام وقت (دشمنان علی و هواخواهان عثمان) نبوده و حسن با آنکه در یک قدمی اعدام قرار داشته و نجاشش در گرو پاسخی بر وفق خواسته های حاکمان بوده، از دادن چنان پاسخی خودداری کرده است. همچنین قولی از حسن در تفسیر یک آیه را آورده و آن را تأیید می کند.

## ■ به ذکر نمونه هایی از تفسیر خردگرایانه سید مرتضی از آیات کریمه قرآن بپردازید که با معیار های ظاهرگرایان و اخباریان اصلا در خور پذیرش نیست.

□ سید مرتضی درباره حکایتی که از سخن گفتن مورچه در سوره نمل (آیه ۱۸) آمده می نویسد: لازم نیست که آن سخن را واقعاً مورچه گفته باشد، بلکه می توان گفت وقتی آن مورچه احساس خطر کرد، کسی که ماجرای مزبور را بازگو کرده، چنان سخنی را به عنوان زبان حال آن حیوان بر زبان آورده. به این اعتبار که اگر آن مورچه قادر به تکلم بود و در شرایطی ترسناک قرار می گرفت، سخنی که به زبان می آورد مشابه همان سخن بود. اما کسانی که موارد گفتار فصیح و مراتب و شیوه های آن را نمی شناسند، از فهم این گونه امور عاجزند. (رسائل مرتضی، ج ۱ صص ۲۵۶ - ۲۵۵)

همچنین سید در تفسیر آیه ۲۱ از سوره نمل که حاکی از گفت و گوی هدهد و سلیمان است دو قول را ذکر کرده است. قول اول این است که هیچ گونه گفت و گوی لفظی در میان نبوده و هدهد چنان سخنانی نگفته (لیس یکون ماقوع منه قول، ولا تطلق بهذا الخطاب المذكور) تنها در حالات این حیوان، نشانه هایی بوده که دلالت بر معنای

## دیانت چنین تفسیرهایی از آیات قرآن داشته است؟

□ در این باره، برای نمونه به نقل چند جمله از کتاب محدث بزرگ متأخر، حاج میرزا حسین نوری بسنده می‌کنیم. می‌نویسد: علم‌الهدی سیدمرتضی و جماعتی از متکلمین که برای حیوانات، ادراک و شعور و نطقی قائل نیستند، آیات و اخباری را که دلالت بر وجود ادراک و شعور و نطق در حیوانات دارد، تأویل کرده‌اند. سید در کتاب مسائل طرابلسیات، در ذیل سخن از گفت‌وگوی مورچه با سلیمان(ع) که خدای تعالی در قرآن نقل کرده می‌گوید: «اولین مورچه‌ای که لشکر سلیمان را دید ترسید و صدایی کرد که نشانه ترس او و برای هشدار دادن به سایر مورچگان بود؛ چنان‌که نظیر این ماجرا را در سایر حیوانات نیز می‌توان دید». نوری در دنباله سخن از قول سید آورده است که: «یعنی این گفت‌وگوی بلیغ و طولانی میان سلیمان(ع) و مورچه که خدای تعالی در قرآن حکایت فرموده، لازم نیست که حتماً واقع شده باشد، بلکه می‌توان گفت: چون آن مورچه، مورچگان دیگر را از خطری که با نزدیک شدن سپاه سلیمان متوجه آنان بود ترسانید، بنابراین می‌توان این وضعیت را به صورت چنین گفت‌وگویی ترسیم کرد. زیرا اگر آن مورچه قادر به سخن گفتن بود و می‌خواست سخنی بگوید، جز همان چه را در قرآن از او حکایت کرده نمی‌گفت». همچنین از کتاب امالی سید چنین نقل می‌کند: انتساب فعل تکلم به مورچه از باب مجاز و استعاره است. (لؤلؤ و مرجان، نوری، صص ۱۲۶-۱۲۵)

باری این نمونه‌های معدود را از تفسیرهای سید مرتضی از آیات قرآن ملاحظه فرمایید و سپس به سراغ تفسیرهای اخباریان و ظاهرگرایان بروید و آنچه را آسان در ذیل همین آیات نوشته‌اند بخوانید و با سخنان سیدمرتضی مقایسه کنید.

ظاهر شد که مفهوم آن، چنین انتخابی و چنین سخنانی بود، بنا بر آنچه در عرف عرب‌زبانان رایج است این سخنان را به او نسبت دادند. اگر کسی از ما نامه‌ای بنویسد و آن را بر بال پرندۀ ای به یکی از شهرها بفرستد تا گزارش‌های مربوط به آن شهر و احوال آن را بشناسد، جایز است که دیگران چنین سخنانی را به او نسبت دهند و چون بخواهند از او حکایت کنند بگویند که وی پرندۀ را به رسالت فرستاد و به آن پرندۀ گفت: «گزارش آنچه در آن شهر است را برای من بیاور و احوال و اخبار مربوط به فلان موارد را برام توصیف کن.» و بدین ترتیب آنچه را غرض وی بوده، به شیوه‌ای مطرح کنند که گویا بر زبان آورده و از موجودی که باید خواسته او را برآورده می‌کرده، به گونه‌ای یاد کنند که گویا پیکری بوده و آن فرد وی را مخاطب گردانیده و خواسته‌های خود را با او در میان نهاده است و از همین روی است که گویندگان شیوا هنگام سخن می‌گویند: «بر اسبم یا شترم سوار شدم و به آن گفتم مرا به فلان شهر ببر و هر چه زودتر مرا به آنجا برسان» با اینکه چنین سخنی نگفته است. آنچه درباره گفت‌وگوی سلیمان و همدۀ آمده نیز از این گونه است. (رسائل مرتضی، ج ۱، صص ۴۳۰ و ۴۳۱)

سید مرتضی در تفسیر آیه ۲۹ از سوره دخان که در آن، از گریه نکردن آسمان و زمین سخن رفته، اقوالی نقل کرده از جمله:

مراد گریه نکردن اهل آسمان و زمین است نه خود آن دو؛ چنان‌که در آیه «از قریه پیرس» مراد آن است که از اهل قریه پیرس. (امالی، ج ۱، ص ۳۸) مراد از گریه نکردن آسمان و زمین، باران نباریدن بر قبور آنان و نرویدن گیاه بر آن و کنایه از محرومیت آنان از رحمت خداست. (همان ج ۱، صص ۴۰ و ۴۱)

## ■ آیا محدثان و اخباری‌مسلمان می‌پذیرند که سیدمرتضی با آن جایگاه رفیع در عالم

این گفت‌وگوها می‌کرده یا بگویم که نسبت قول و سخن گویی به آن حیوان از باب مجاز است (نه حقیقت) و این گونه تعبیرات در میان عرب‌ها و در سروده‌ها و گفته‌های آن‌ها، فراوان است. چنان‌که یکی از شاعران گفته: «حوض پر شد و گفت آرام! شکم مرا پر کردی». با اینکه ما می‌دانیم که حوض سخن نمی‌گوید و فقط وقتی پر می‌شود و دیگر جایی برای آب نباشد وضعیتی دارد که گویا (و نه در حقیقت) می‌گوید: بس است که دیگر جایی برای آب نیست.

در دنباله می‌نویسد: وقتی سلیمان همدۀ را دید که از شهر سبا آمده، خود از زبان آن حیوان، درباره وضعیت آن شهر و ملکه آن، سخنانی گفت که اگر همدۀ تکلم می‌کرد همان سخنان را می‌گفت. زیرا همدۀ که مملکت سبا را دیده بود، اگر قدرت بر سخن گفتن داشت به سلیمان می‌گفت: من چیزی می‌دانم که تو نمی‌دانی و من زنی را دیدم که بر آنان (مردم سبا) فرمانروایی می‌کرد و سلطنت و تخت بزرگی داشت.

در دنباله سخن، سید مرتضی تصریح می‌کند که از این گونه تعبیرات مجازی در قرآن و احادیث نبوی بسیار است چنان‌که در سوره فصلت (آیه ۱۱) که سخنی به نقل از آسمان و زمین آمده، مقصود آن است که اگر آسمان و زمین قادر به تکلم می‌بودند چنین سخنی می‌گفتند؛ و در سوره احزاب (آیه ۷۲) که می‌خوانیم «آسمان‌ها و زمین از حمل امانت سر باز زدند و ترسیدند» مراد آن است اگر امکان داشت آسمان و زمین از حمل امانت سر باز بزنند و بترسند، از حمل آن سرباز می‌زدند و می‌ترسیدند و در حدیث نبوی (ص) آمده است: «اگر قرآن را در پوستی بنویسند و آن را در آتش بیفکنند نخواهد سوخت.» معنای آن- که در تقدیر است- این خواهد بود که: اگر آتش چیزی را به دلیل بزرگی و عظمت قدر آن نمی‌سوزاند، آن چیز قرآن بود.

با این مقدمات، نمی‌توان گفت که سلیمان گزارش‌های مربوط به سبا را از همدۀ گرفت، بلکه او پیش از حضور همدۀ، از چگونگی قضایا آگاه بود و وقتی همدۀ- پس از مدتی غیبت- به حضور او رسید و او دانست که از مملکت سبا آمده، همان سخنان و گزارش‌هایی را از قول آن حیوان نقل کرد و به آن حیوان نسبت داد که اگر آن حیوان قادر به نطق و تکلم می‌بود، آن سخنان و گزارش‌ها را عرضه می‌کرد؛ همان گونه که درباره سخن گفتن حوض و کوه گفتیم. (رسائل مرتضی، ج ۱، صص ۴۲۹-۴۲۶)

در قرآن کریم آمده است که سلیمان به همدۀ گفت: «این نامه مرا ببر و به سوی آن‌ها (مردم سبا) بیفکن و خود بازگرد و بنگر که آنان چه می‌گویند.» اما سید مرتضی معتقد است که سلیمان، در حقیقت، همدۀ را به عنوان قاصدی که نامه او را ببرد انتخاب نکرد و چنان سخنی به وی نگفت، بلکه چون از حرکات سلیمان نشانی‌هایی





چنان که می بینید سید مرتضی تمام آنچه را درباره گفت وگوهای سلیمان با مورچه و هدهد در قرآن آمده، یک سلسله تعبیرات مجازی می داند و به هیچ وجه ظاهر آن‌ها را که حاکی از وقوع امور خارق‌العاده است نمی پذیرد و روایات فراوانی را هم که گفت وگوهای سلیمان با مورچه و هدهد را با شرح و بسط گزارش می کنند مورد توجه قرار نمی دهد، درحالی که اخباریان و ظاهرگرایان آیاتی را که حاکی از گفت وگویی سلیمان با هدهد و مورچه است به همان معنای ظاهری آن می گیرند و در تأیید معانی ظاهری آن نیز روایات و اخبار بسیاری را که وارد شده مستند خود قرار می دهند.

■ **برخی معتقدند که در واکنش به معتزله و تأکید بیش از حد بر عقل بود که اشعری گری شکل گرفت. در واقع از آنجا که عملاً تأکید بیش از حد بر عقلانیت، منجر به انکار مسائلی چون معاد و حتی وجود خدا می شد، اشعری گری شکل گرفت تا اهمیت عقلانیت را به نفع دین داری کاهش دهد. آیا مواضع شریف مرتضی در این رابطه نزدیک به معتزله نیست؟**

□ یک بحث این است که نظریات سید مرتضی و علمای هم فکر و هم مسلک او مثل استادش شیخ مفید و برادرش شریف رضی، و نیز ابن شهر آشوب و حتی تا حدودی شیخ طوسی و شیخ طبرسی، بدون شک طرز تفکرشان به معتزله نزدیک است و بعضی از پیشوایان معتزله را تجلیل می کنند و پاره‌ای نظریات آنان را ارجح می نهند. مثلاً شریف مرتضی علی‌رغم همه نقدهای تند خود به محدثان شیعی قم، از برخی بزرگان معتزله و پیشروان خردگرایی، با حرمت فراوان یاد می کند. تردیدی هم نیست که در پاره‌ای موارد شباهت‌هایی بین نظریات سید مرتضی و معتزله وجود دارد، اما سؤال این است که آیا این شباهت می تواند دلیل رد نظریات او باشد؟ و آیا نظریات علمای مخالف او، شبیه اشعری‌ها و حنبلی‌ها نیست؟

اگر صرف شباهت نظریات کسی با یک فرقه غیر شیعی، دلیل بر مردود بودن آن باشد، دیگر کسی از علمای شیعه باقی نمی ماند، چرا که به هر حال همیشه می توان شباهت‌هایی میان آرای وی و متفکران غیر شیعی یافت.

نکته دوم اینکه اگرچه معتزله در پاره‌ای موارد در عقل گرایی افراط کرده اند، اما آیا افرادی نظیر شریف مرتضی و شریف رضی هم دچار همان افراط‌ها بوده اند؟ اگر چنین بود که علمای شیعه مقامشان را به عرش نمی رساندند و آن‌ها را تالی تلو معصوم نمی شمردند. آنچه را من در آغاز گفت وگو، در توضیح جایگاه مرتضی در نظر علمای شیعه آوردم در نظر بگیرید و سپس بگویید شخصیتی با آن درجه از علم و قداست را می توان تحت تأثیر یک فرقه غیر شیعی شمرد و نظریات او را ناخالص و انحرافی دانست؟

اگر صرف شباهت نظریات کسی با یک فرقه غیر شیعی، دلیل بر مردود بودن آن باشد، دیگر کسی از علمای شیعه باقی نمی ماند، چرا که به هر حال همیشه می توان شباهت‌هایی میان آرای وی و متفکران غیر شیعی یافت

■ **می گویند او به هر حال معصوم نبوده و نظریاتش حاصل اجتهاد اوست و ما در عین احترامی که به او و نظریات او می گذاریم، حق خود را برای اجتهاد و داشتن اندیشه‌هایی مخالف با او محفوظ می داریم.**

□ ما هم چیزی بیش از این نمی خواهیم که شیوه شریف مرتضی، یعنی عقل گرایی در برخورد با آیات و احادیث، به عنوان شیوه قابل احترام و نه الزاماً واجب القبول شناخته شود و کسی به دلیل استفاده معقول از آن شیوه و نفی شیوه اخباریان و ظاهرگرایان در برخورد با کتاب و سنت، متهم به انحراف نشود؛ اما اینکه گفتید شیوه عقل گرایان، به انکار خدا و معاد می انجامد، سخن بسیار عجیبی است. آخر در کدام یک از آثار مرتضی و دیگر عقل گرایان شیعی و معتزلی، نشانه‌ای از تردید در اصول ضروری اسلام (چه رسد به انکار آن) می توان یافت؟ و آیا جز این است که اصول اصیل اسلامی را که ظاهرگرایان و مخالفان عقل گرایی می خواهند بدون دلیل عقلی به مردم بقبولانند، عقل گرایان می کوشند با دلیل عقل و برهان به اثبات برسانند تا جای هیچ شک و شبهه‌ای در صحت آن‌ها نباشد؟

■ **من از این بحث چنین استنباط کردم که طبق نظر علمای عقل گرای شیعه، آنچه از معانی آیات و روایات که با عقل متعارف ما تطبیق ندارد را می توان مجازی و استعاری دانست. سؤال این است که حدود مرز چنین شیوه‌ای تا کجاست؟ بسیاری از معجزاتی که به پیامبران نسبت داده شده، با عقل متعارف، همخوانی ندارد؛ مواردی همچون تولد عیسی از دختری باکره، سخن گفتن او در گهواره، زنده کردن مردگان، ازدها شدن عصای موسی، خشک شدن بخشی از دریا و...**

**آیا تمام این موارد را می توان مجازی دانست؟ می توان گفت تصاویری که درباره روز قیامت در قرآن ارائه شده، واقعیت ندارد و صرفاً استعاره است؟**

**آن گاه چه مقدار از قرآن واقعی خواهد ماند؟**

□ هیچ عالم عقل گرای شیعی و معتزلی چه رسد به شریف مرتضی که در اوج قداست و معنویت است، هیچ گاه منکر وقوع معجزات و حوادث خارق‌العاده نبوده است. منتها مشکل اینجاست که افرادی که به معیارهای عقلی بها نمی دهند و با ظرایف زبان عرب آشنا نیستند، دایره معجزات را بی دربی گسترش داده و تلاش کرده اند بسیاری از حوادث طبیعی را هم که ذکر آن‌ها در قرآن آمده، رویدادهایی خارق‌العاده قلمداد کنند. منطق علمای عقل گرا این است که معجزه، حدود مرزی دارد و درست نیست که بر عقل بشر مهر بزیم و به جای اینکه برای هر حادثه‌ای، مقدمات عقلی و طبیعی آن را بررسی کنیم، فوری بگوییم معجزه شد. به نظر اینان، تا جایی که زبان عرب، اجازه می دهد، می توان آیات و احادیث را حمل بر معنای مجازی کرد. سید مرتضی نه تنها خودش عرب زبان است، بلکه از بزرگ‌ترین ادیبان عرب زبان و در شناخت ظرایف این زبان بسیار کم نظیر است. او وقتی به بسیاری از آیات و روایات نگاه می کند بالعین و العیانی می بیند که آن‌ها هیچ دلالتی بر وقوع معجزات و امور خارق‌العاده ندارند؛ بلکه گزارش یک سلسله رویدادهای طبیعی است. منتها نه با زبان عادی و مبتدل، بلکه با زبان فاخر و با زبان تمثیل و استعاره و مجاز و تشبیه. آن گاه کسی که اهل ورامین یا قم یا فلان روستای دورافتاده خراسان و... است و زبان عربی زبان پدری و مادریش نیست، به ادبیات این زبان مسلط نیست و موارد استفاده از استعاره، مجاز، تمثیل و تشبیه را نمی داند، تمام آیات مبارکات قرآنی را حاکی از وقوع حوادث عقل گریز می بیند؛ البته پیامبران معجزه هم داشته‌اند، اما در یک محدوده معین. اما نه آن گونه که برخی پنداشته‌اند که کار پیامبر و امام، این بوده که مدام کارهای خارق‌العاده ارائه دهند.

■ **آیا علمای عقل گرای شیعه می پذیرند که پیامبر، خودش هم از زمان تأثیر می پذیرفته؟**

□ اگر منظور این باشد که پیامبر مأمور بوده با زبانی سخن بگوید که زبان مردم عصر او بوده و او به اندازه خرد آنان با ایشان گفت وگو می کرده، این سخن درستی است و در حدیث نبوی هم می خوانیم: «نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمَّرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ». به این معنا، زبان وحی متناسب است با عقول زمان نزول آن، اما نظریات جدید روشنفکرانه‌ای که در این مورد مطرح می شود را باید در جای دیگری جزء به جزء بررسی کرد. ■

# حشم انداز تاریخ



## مواجهه سید حسن زعیم با پهلوی ها

گفت و گو باگوروش زعیم



## تشکیل هسته مذهبی

گفت و گو با محمد صادق



سید حسن زعیم منتخب ادوار مختلف مجلس شورای ملی بود. مهدی‌یار زمزم «در جستجوی رد و نشانی از سید حسن زعیم به چهرهای شناخته‌شده از خاندان او رسیده که خود از فعالان سیاسی جبهه ملی است». مهندس کورش زعیم، فرزند سید جواد و نوه عموی سید حسن زعیم است که پاسخ برخی پرسش‌ها را میدانسته است. به مناسبت شصت‌وپنجمین سالگرد درگذشت سید حسن زعیم در این گفت‌وگو به طرح پرسشهایی پرداخته‌شده که به زندگانی وی مربوط میشد، چیزهایی که شاید برای اولین بار بیان میشوند و احتمالاً شنیدنشان خالی از فایده نباشد. در صفحات پیشرو در گفت‌وگویی با عنوان «با سید حسن زعیم پس از ۶۵ سال» مروری هر چند کوتاه بر زندگی آن نماینده وطن پرست صورت گرفته است.



# مواجهه سید حسن زعیم با پهلوی‌ها

## پس از ۶۵ سال کوروش زعیم از زندگی سیاسی سید حسن زعیم می‌گوید



مهدی یار زمزم: سید حسن زعیم از معدود رجال سیاسی نیک‌نام ایران است. او منتخب ملت ایران در ادوار مختلف مجلس شورای ملی بود. نامش در بین مردم و به خصوص کاشانی‌ها با مرگ مشکوک او به یاد آورده می‌شود؛ مرگی تلخ در شیرینی پیروزی انتخابات مجلس چهاردهم. در جست‌وجوی رد و نشانی از سید حسن زعیم به چهره‌ای شناخته‌شده از خاندان اورسیدم که خود از فعالان سیاسی جبهه ملی است. مهندس کورش زعیم، فرزند سید جواد و نوه عموی سید حسن زعیم است که پاسخ برخی پرسش‌های من را می‌دانست. به مناسبت شصت و پنجمین سالگرد درگذشت سید حسن زعیم در این مصاحبه به طرح پرسش‌هایی پرداختیم که به زندگانی وی مربوط می‌شد، چیزهایی که شاید برای اولین بار بیان می‌شوند و احتمالاً شنیدنشان خالی از فایده نباشد. در صفحات پیش‌رو مروری هر چند کوتاه بر زندگی آن نماینده وطن‌پرست خواهیم داشت.

### ■ میرزا سید حسن خان زعیم در کجا و چه خانواده‌ای به دنیا آمد؟

□ سید حسن خان زعیم فرزند سید صادق حدود ۱۲۷۰ خورشیدی در کاشان و به احتمال قوی در محله دروازه فین که بازارچه خانوادگی زعیم در آنجا واقع شده است، به دنیا آمد.

این گونه که شنیده‌ام، پدر ایشان دهلدار و باغداری بزرگ و بازرگان و شهروندی بانفوذ بوده است. مادرشان از طایفه شیبانی و خواهر نصرالله خان جلیل‌الملک (نماینده مجلس چهارم) و وحیدالملک (وزیر رضاشاه) بود. اگر بخواهم از نفوذ و قدرتمندی این بانو سخنی بگویم، باید گفت که سیاست شهر و گاهی فراتر از آن را تعیین می‌کرد.

### ■ سوابق سیاسی این خاندان چگونه بود؟

□ این تیره از خاندان زعیم همیشه در سیاست کشور دخالت داشته و صاحب‌نظر بوده‌اند. همچنین گویند که در کاشان و شهرهای پیرامون مانند نطنز و قم نفوذ بسیاری داشته‌اند. پدر بزرگ ایشان که پدر بزرگ پدر بزرگ من می‌شود، یکی از تولیدکنندگان و بازرگانان عمده تنباکو بوده است. بازرگانان و صادرکنندگان بزرگ تنباکوی آن زمان در اسپهان (حاج محمدکاظم صراف) که نسبت خانوادگی با زعیم داشت، تبریز (حاج محمدرحیم اصفهانی امین‌الضرب)، شیراز، کرمان، مشهد، تهران و کاشان (زعیم) بودند؛ البته چون صادرات تنباکو توسط امین‌الضرب به عثمانی انجام می‌گرفت، یک نماینده هم به نام طباطبایی در کاشان برای خرید داشت. پس از بستن پیمان انحصار تنباکو با شرکت رژی انگلستان، نیمی از بازرگانان کشور اعتراض می‌کنند. مذاکره با ناصرالدین‌شاه به‌جایی نمی‌رسد

از آنجا که سید حسن زعیم نماینده مجلس چهارم، پنجم و ششم و شخصیت معروفی بود، خود را با غرور «زعیمی» معرفی کرده بود، یعنی از هواداران سید حسن زعیم، به‌ویژه اینکه همین قانون شناسنامه را خود زعیم در ۱۳۰۴ نوشته و به تصویب مجلس رسانده بود، ولی مأمور تهرانی که با این خانواده و سیاست‌آشنایی نداشت، نام خانوادگی ایشان و فرزندانش را «زعیمی» نوشت.

### ■ مرحوم زعیم تحصیلات مقدماتی خود را در کجا و چگونه سپری کردند؟

□ تحصیلات مقدماتی ایشان در کاشان و سپس در تهران بود. پس از ترک اجباری ایران، تحصیلات خود را در فرانسه ادامه داده و موفق به دریافت دکترا در علوم سیاسی شد. همسر بلژیکی او که پس از مرگش برای مراسم ختم به ایران آمده بود، گواهینامه دکتری او را با خود آورده بود و به خانواده نشان داد.

### ■ پای ایشان از چه طریقی به دنیای سیاست باز شد؟

□ زعیم در مبارزات مشروطیت فعالیت بسیار داشت و بدین واسطه بود که به‌عنوان یک شخصیت سیاسی دموکراسی‌خواه شناخته شد و محبوب مردم کاشان و نطنز گشت. او در دوره چهارم مجلس شورای ملی نماینده کاشان و نطنز شد. در دوره پنجم به علت تلاشش برای حل مسأله آملی بحران شیخ خزعل و پیشگیری از حمله رضاشاه به او، محبوب مردم خوزستان شد و به درخواست بزرگان شهر شوشتر از آنجا به نمایندگی مجلس رسید. در دوره ششم بار دیگر نماینده مردم کاشان و نطنز شد.

### ■ با این اوصاف چگونه شد که ایران را به مقصد فرانسه ترک کردند؟

و شورش‌هایی درمی‌گیرد. زدوخورد با معترضان در شیراز ۷۰ تن و در تبریز هم شماری کشته بر جای گذاشت. بازرگانان معترض از فروش محصول خود به شرکت رژی خودداری کردند. سه بازرگان اسپهان و تبریز و کاشان (زعیم) در یک روز مقرر همه موجودی تنباکوی خود را که می‌بایستی به انگلستان می‌فروختند به میدان شهر آوردند و آتش زدند. بیشتر روحانی‌ها از درگیر کردن خود در این ماجرا دوری می‌جستند. در تبریز، حاج میرزا جواد مجتهد زیر بار تحریم فروش تنباکو به بیگانه نرفت. در تهران هم سید جمال‌الدین اسدآبادی از دخالت پرهیز کرد و از سامرا هم خبر آمده بود که میرزای شیرازی در پاسخ به نامه‌های متعدد درخواست تحریم، از دخالت خودداری می‌کند. نخستین اعتراض روحانیت از سید محمدعلی مجتهد در شیراز بلند شد. بعد سید علی‌اکبر فال‌اسیری (روحانی تبعیدی به شیراز) به دیدن اسدآبادی رفت و او را راضی کرد نامه‌ای به میرزای شیرازی بنویسد و او را ترغیب به فتوای تحریم تنباکو کند. روایت خانوادگی ما این است که نامه اسدآبادی را زعیم و صراف (شاید پسرش آقا محمدجعفر کاظم‌اف) و نماینده امین‌الضرب از تبریز به سامرا بردند و از میرزای شیرازی خواستند که فتوای تحریم تنباکو را بدهد؛ البته در تاریخ نقل شده توسط روحانیت و همچنین جمهوری اسلامی امتیاز این مقاومت فقط به میرزای شیرازی داده شده است. در سال ۱۳۰۷ که رضاشاه صنعت تنباکو را ملی اعلام کرد و شرکت دخانیات ایران برپا شد، از هر دو خانواده صراف و زعیم در هیئت‌مدیره شرکت داده شدند. پس از درگذشت پدر بزرگ، پدرم جای او را در هیئت‌مدیره گرفت.

در هنگام صدور شناسنامه در ۱۳۱۳ در کاشان، پدر بزرگم در برابر مأمور ثبت که از تهران آمده بود،



ایشان چند برخورد جدی با رضاخان، در زمان نخست‌وزیری و نیز پادشاهی داشت. در مجلس شورای ملی جزو فراکسیون اقلیت و سخنگوی آن بود. وقتی به علت انتقادهای شدید و تند کلام مورد خشم رضاشاه قرار گرفت، دربار از او خواست با رضاشاه ملاقات و طلب عفو کند. زعیف گفته بود هرگز این کار را نخواهد کرد، حتی اگر او را بکشند. رضاشاه سید حسن زعیف را نخست به روستای دروس در شمال تهران تبعید کرد. پس از یازده ماه در تبعید، محمد مصدق که دوست و هم‌رزم او بود، برایش پیام فرستاد که شاه قصد اعدام او را دارد و باید فوری از ایران برود. شبانه و پنهانی به تهران آمد و با کمک دوستانش از ایران خارج شد؛ البته می‌گویند که برخی روحانیان واسطه شدند که رضاشاه مانع رفتن او نشود. آن روزها فرانسه تنها کشور مورد علاقه ایرانیان بود. مصدق نشانی محله و پانسیون را که خودش هنگام تحصیل در پاریس در آنجا اقامت داشته بود را - کوچه گی لوساک نزدیک دانشگاه پاریس - به او داد و زعیف به همان‌جا رفت و زندگی کرد. در آنجا بود که تحصیلات تکمیلی خود را ادامه داد.

### ■ با وجود آنکه مرحوم زعیف در کنار ملک‌الشعرا بهار، سید حسن مدرس و مرحوم محمد مصدق به‌عنوان اقلیت مخالف رضاخان در برابر او ایستادند؛ پس چرا از او و نقشش کمتر شنیده‌ایم؟

□ اعضای اقلیت مجلس چهارم عبارت بودند از: سید حسن مدرس، میرزا سید حسن خان زعیف، سید احمد موسوی بهبهانی، ملک‌الشعرا بهار، حائری‌زاده، میرزاعلی کارزونی، حاج آقا اسماعیل عراقی، قوام‌الدوله، اخگر و میرزا هاشم آشتیانی. زعیف، سخنگوی این اقلیت بود و کمیته داخله مجلس را هم اداره می‌کرد. پس از مدرس، سید حسن زعیف را یکی از سرسخت‌ترین مخالفان سردار سپه می‌دانند. پس از پایان دوره ششم، مدرس؛ پس از گذراندن چند سال زندان و تبعید به طرز فجیعی کشته شد. بهار و حسن زعیف هم زندانی شدند، ولی ملک‌الشعرا با یک بیت شعر از مرگ نجات پیدا کرد:

گر ز خون من عقیق شاه رنگین می‌شود

گو بریز این خون که مقدار عقیقی بیش نیست  
باید توجه کنید که از میان اقلیت، فقط مدرس به علت روحانی بودن و کشته شدنش در مخالفت با سردار سپه جاودانه شد. ملک‌الشعرا بهار هم بیشتر به خاطر سروده‌هایش به شهرت رسید. علاوه بر این زعیف از سال ۱۳۱۳ که به تبعید اجباری رفت، از عرصه سیاست خارج شد و مانند مدرس کشته نشد که درباره‌اش تبلیغ شود. هفده سال تبعید، او را از دید و توجه جهان سیاست بیرون نگه داشته بود. مصدق هم که پس از دوره ششم و پادشاه شدن رضاخان برای پانزده سال از سیاست کناره‌گیری کرد و به امور شخصی و ملکی خود پرداخت و تا دوره چهاردهم سخنی از او نبود.

■ ماجرای درگیری فیزیکی زعیف و رضاخان زبازند است که شما هم حدوداً به آن اشاره کردید. این درگیری چگونه و به چه علت رخ داد؟

□ سید حسن زعیف چند بار با سردار سپه برخورد داشت. برای مثال، یکبار که سردار سپه به مجلس آمده بود، زعیف با تحکم گفته بود «کلاهت را بردار، اینجا خانه ملت است!» در مخالفت با تمدید قرارداد داری توسط رضاشاه در مجلس هم گفته بوده که «شاه نباید خائن باشد. او می‌تواند نادان باشد، اشتباه بکند، بی‌تجربه باشد، ترسو باشد، ولی نمی‌تواند خائن باشد. زیرا صاحب‌خانه هرگز نباید علیه منافع منزلش تباخی بکند، هر چند که دیگران پیرامون او می‌توانند خائن باشند، زیرا می‌خواهند از خانه او بلزدند».

به دنبال اعمال روش‌های غیرقانونی و خلاف عرف سردار سپه نخست‌وزیر مانند ترور میرزاده عشقی بود که سید حسن زعیف پیشنهاد استیضاح او را داد. رضاخان از استیضاح مجلس وحشت داشت، زیرا می‌توانست رؤیاهای بلندپروازانه‌اش را بر باد دهد. وی تلاش کرد با جارو و جنجال‌های تبلیغاتی و ایجاد ترس توسط عوامل خود در داخل و خارج مجلس، برنامه استیضاح را به هم بزند.

وحشت سردار سپه از استیضاح، بیشتر به خاطر مورد استرداد اموال مجرمان بود، زیرا او اموال مجرمانی را که به مرگ محکوم می‌شدند به نفع خودش مصادره می‌کرد. در روز استیضاح، هنگام ورود سردار سپه به مجلس طرفداران او شعار «مرده باد مدرس - زنده باد سردار سپه» سر دادند. مدرس در واکنش به شعارهای مخالفان خود در مجلس، خودش شعار «زنده باد مدرس و مرده باد سردار سپه» را با صدای بلند سر داد. سردار سپه آن را شنید و به شدت خشمگین شد و با مشت گره کرده، یا به نقل قولی دیگر با چوب‌دستی نظامی خود، به‌سوی مدرس حمله کرد. نقل شده که «سردار سپه قوی‌هیكل به طرف مدرس رفت و با دست راست خود گلولی مدرس را گرفته به دیوار فشار می‌داد. سید حسن زعیف (از نمایندگان مجلس) که دید نزدیک است رضاخان پیرمرد را خفه کند، از پشت سر سردار سپه، دو انگشت راست خود را در دهان سردار سپه انداخته چنان سخت کشید که نزدیک بود دهان سردار سپه پاره شود. برخی می‌گویند که چون قدش از سردار سپه خیلی کوتاه‌تر بود، نخست روی کول او پریده و سپس دهانش را گرفته بوده است. رضاخان ناچار دست از گریبان مدرس برداشت، ولی چنان انگشتان زعیف را گاز گرفت که خون جاری شد». سردار سپه مدرس را رها کرد و خطاب به او گفت: «شما محکوم به اعدام هستید. من شما را از بین خواهم برد». سپس سردار سپه به عوامل خود دستور داد که هنگام خروج نمایندگان اقلیت استیضاح‌کننده از مجلس، آنان را مصدوم و مضروب نمایند».

وحشت سردار سپه از استیضاح، بیشتر به خاطر مورد استرداد اموال مجرمان بود، زیرا او اموال مجرمانی را که به مرگ محکوم می‌شدند به نفع خودش مصادره می‌کرد

علاوه بر این جریان، ماجرای تصویب بودجه هم پیش آمده بود. روزنامه کوشش به تاریخ سوم دسامبر نوشت: «در جلسه فوری که بعدازظهر روز دوم دسامبر برگزار شد، مجلس با رأی مثبت بودجه وزارت جنگ را برای سال مالی ۱۳۰۳ تصویب کرد. بر اساس این مصوبه، بودجه تخصیص یافته به وزارت جنگ ۹ میلیون و ۲۰۰ هزار تومان بود. نمایندگان جناح اقلیت، از جمله زعیف، حائری‌زاده و مدرس، به‌شدت با تصویب این بودجه مخالفت کردند. آنان مدعی بودند که ۲ میلیون و ۲۰۰ هزار تومان بسیار بیشتر از مصارف واقعی وزارت جنگ است. حائری‌زاده معتقد بود از آنجا که شمار واقعی نیروهای نظامی ایران، ۲۰ هزار نفر است، این رقم می‌بایست تا ۶۰۰ هزار تومان کاهش یابد. مدرس نیز مدعی بود که شمار سربازان ارتش تنها ۱۸ هزار نفر است و تعداد مارشال‌ها در ارتش بسیار فراوان است.» مسئله دیگر مربوط به بحران شیخ خزعل در خوزستان و مخالفتش با رضاشاه بود. اقلیت مجلس با خشونت و زورگویی علیه خزعل مخالف بودند، به‌ویژه که خزعل هم‌پیمانان زیادی داشت و یک درگیری نظامی می‌توانست نتایج خون‌باری را در پی داشته باشد.

زعیف از سوی فراکسیون اقلیت مجلس به خوزستان رفت تا با شیخ خزعل مذاکره و او را وادار به اطاعت از مرکز کند. حضور زعیف در شوشتر، چنان باعث محبوبیت او در آن منطقه شد که در دوره بعد، مردم او را نامزد خود برای مجلس کردند.

درجه دشمنی رضاشاه با سید حسن زعیف را می‌توان از گفته او به شیخ خزعل استنباط کرد. رضاخان سردار سپه در سفرنامه خوزستان خود که توسط منشی ویژه او، فرج‌الله بهرامی نوشته شده، خطاب به شیخ خزعل می‌گوید: «من مسبوقم که شکرالله خان صدوی قوام‌الدوله چندی در خوزستان حکومت داشت و می‌دانم که شما با او خصوصیت تام و تمام دارید و همه مردم می‌گویند که مفاسد شرم‌آگین مدرس و اقلیت مجلس و دربار ننگ‌آلود [احمدشاه]، از طریق شکرالله خان صدوی و سید حسن خان زعیف به شما تلقین می‌شود و پول شما هم از طریق آن‌ها به مصرف خائنین مملکت ایشان می‌گردد.»

### ■ پس از پادشاهی هم این برخوردها ادامه یافت؟

□ بله؛ در زمان پادشاهی هم بسیاری از صاحبان زمین در مازندران و تهران را با زور وادار می‌کرد بخشی از املاک خود را به نام او منتقل کنند. سید حسن زعیف در ملاقاتی (یا در مجلس، مطمئن نیستم) به شاه گفته بود که «اعلیحضرت، شما پادشاه هستید و تمام کشور به شما تعلق دارد، بنابراین نباید اموال محکومان را برای خود بردارید و املاک اشخاص را به نام خود کنید». رضاشاه از این جسارت بسیار خشمگین شده بود.

### ■ ایشان با چه کسی ازدواج کردند؟

□ زعیف در دانشگاه با دختری اهل بلژیک آشنا می‌شود و با هم زناشویی می‌کنند. پس از ازدواج به شهر نیس در جنوب فرانسه رفتند و در آنجا با هم مغازه‌ای باز کردند که در آن کلاه زنانه که تخصص خانمش بود تولید می‌کردند و می‌فروختند. از آن‌ها

فرزندی به یادگار نماند. مرگ زعییم برایش ضربه جانکاهی بود و پس از او مدت زیادی زنده نماند.

## ■ چگونه شد که فرانسه را ترک کرد و به ایران بازگشت؟

□ زعییم هفده سال در تبعید بود. در سال ۱۳۲۵ اوضاع ایران ظاهراً آرام بود و محمدرضا شاه از قدرت چندانی برخوردار نبود و طبق قانون سلطنت می کرد. وقتی به ایران بازگشت، شمار زیادی از ملیون به پیشواز او تا پای هواپیما در فرودگاه مهرآباد رفتند. پدرم با خودروی خود که راننده داشت به پای هواپیما رفت تا او را به خانه بیاورد. در فرودگاه نماینده‌ای از دربار که نام او را فراموش کرده‌ام و احتمالاً وزیر دربار بوده است، از زعییم خواست که فردا به دیدار شاه برود تا کدورت‌ها برطرف شود. زعییم که در پاریس شنیده بود، شاه کسالت دارد، یک صندوق گلابی از آنجا برایش آورده بود. پدرم (سید جواد زعییم) به عمویش گفت، اگر شما فردا بخواهید به دیدن شاه بروید باید جامه تمام‌رسمی بپوشید و شخصیت‌های دیگر هم حضور خواهند داشت، ولی اگر هم اکنون بروید می‌توانید با همین کت و شلواوری که تنتان هست بروید و به بهانه خستگی دیدار را کوتاه کنید. سید حسن زعییم نصیحت پدرم را پسندید و همان کرد.

پدرم از آن پس عملاً مشاور سیاسی او شد. در دربار، شاه از او پرسید که چرا این قدر با خانواده آن‌ها مخالفت دارد. زعییم گفته بود که با پادشاهی که رعایت قانون را بکند، هیچ مخالفتی ندارد. او همچنین گفته‌های خود را به پدرش، رضاشاه، در مورد اموال محکومان به اعدام و غضب املاک مردم تکرار کرد و اینکه او فقط از پدر ایشان خواسته بود که قانون را رعایت کند.

## ■ با کدام چهره‌های سیاسی دوستی بیشتری داشتند؟

□ او با سید حسن مدرس، محمد مصدق، ملک‌الشعراى بهار، حائری‌زاده، سید احمد بهبهانی، اللهیار صالح و آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی دوستی داشت؛ البته با کاشانی و صالح پیوند خانوادگی هم داشتند.

## ■ پس از بازگشت در کجا سکونت گزیدند؟

□ در تهران در خانه بانو پری شیبانی که از خویشان مادرش بود در کوچه درویش، خیابان صفی‌علیشاه، مقیم شد. در همان‌جا همه شخصیت‌های ملی به‌طور هفتگی به دیدن او می‌آمدند. جلسات سیاسی تشکیل می‌دادند و برای مبارزه سیاسی و انتخاباتی برنامه‌ریزی می‌کردند. پای اصلی این جلسات دکتر محمد مصدق بود و دیگران عبارت بودند از: حائری‌زاده، عبدالقدیر آزاد، اللهیار صالح (که گاهی از کاشان برای جلسات می‌آمد)، علی شایگان، سید محمد بهبهانی و دو سه نفر دیگر از رجال ملی. آیت‌الله کاشانی هم پس از بازگشت به ایران به این جمع پیوست. پدرم همیشه در این جلسات حضور داشت و گاهی من را با خودش می‌برد.

دکتر حسین فاطمی هم پس از بازگشت از فرانسه به این جلسات پیوست. حسین فاطمی پس از اینکه زیر فشار امنیتی قرار گرفت با سفارش پدرم به فرانسه و



سیدحسین زعییم

سراخ سید حسن زعییم رفت. در آنجا تحت سرپرستی زعییم و در خانه او به تحصیل پرداخت تا دکترای خود را گرفت. نقل کرده‌اند در بازگشتش می‌گفت درس سیاست و مهن‌پرستی را از زعییم آموخته و حتی اندیشه ایجاد یک جبهه ملی را (که در ایران به دکتر مصدق پیشنهاد کرد) مثل نام جبهه ملی فرانسه، برگرفته از بحث‌های سیاسی با زعییم به فکرش رسیده بوده است. او در وصف سید حسن زعییم در نخستین شماره روزنامه خودش، باختر امروز، نوشت.

## ■ درباره مرگ ایشان حرف و حدیث بسیار است، بسیاری از قتل او سخن می‌گویند، از آن واقعه برایمان بگویند؟

□ در تیرماه ۱۳۲۹، در جریان انتخابات دوره شانزدهم در همان جلساتی که در خانه‌اش در تهران تشکیل می‌شد، قرار شده بود مصدق و چند نفر دیگر از تهران، حائری‌زاده از یزد و زعییم از کاشان که در آنجا محبوبیت بسیار زیادی داشت، نامزد شوند؛ حتی درباره اینکه بین مصدق و او کدام رئیس مجلس شود و کدام در مجلس برای نخست‌وزیری نامزد شود تصمیم گرفته بودند، در شب انتخابات در کاشان، دوستی از تهران از سوی شاه به کاشان آمد تا پیروزی قطعی او را تبریک بگوید. درحالی‌که دوتایی به بازی تخته‌نرد مشغول بودند، آن «دوست» که نامش را نمی‌توانم ببرم، قهوه ویژه‌ای درست کرد تا با هم بنوشند. زعییم چند لحظه پس از نوشیدن قهوه حالش به هم خورد و به زمین افتاد.

دقایقی پس از آن، دو مأمور امنیتی وارد خانه شده و بدون اینکه به پزشکان حاضر در صحنه، دکتر آلا، پزشک قانونی کاشان و دکتر گوهری که هر دو از دوستان خانوادگی ما بودند و دکتر احمد اسدی عمو و شوهرخاله من، اجازه بدهند او را به بیمارستان ببرند، او را با خود بردند. بامداد روز بعد اعلام کردند که ایشان درگذشته است و از پزشک قانونی خواستند که در هنگام دفن حاضرشده و پروانه دفن را امضا کند. به هیچ کس دیگر، حتی اعضای خانواده اجازه حضور در مراسم خاک‌سپاری را ندادند. دکتر آلا بعدها به پدرم و دیگر اعضای خانواده گفت هنگام دفن او دیده بود که زعییم چشمان و دست خود را

کمی تکان می‌دهد. پزشک قانونی اعلام کرده بود که زعییم هنوز زنده است و باید فوری به بیمارستان منتقل شود، ولی مأموران بی‌توجه به اعتراض پزشک قانونی او را به سرعت و بدون حضور خانواده دفن کردند.

## ■ از مراسم تشییع و خاک‌سپاری چه به یاد دارید؟

□ مراسم تشییعی وجود نداشت، ولی ختم او با سوگواری انبوهی از مردم کاشان انجام شد. همسرش برای مراسم ختم به ایران آمد و پس از مراسم بازگشت. پدرم کاشان بود و من و مادرم در تهران بودیم. مادرم که به سید حسن زعییم علاقه بی‌حدی داشت، به شدت غمگین و گریان و خشمگین شده بود. من یادم می‌آید که وقتی خبر و چندوچون مرگ او را از پدرم شنیدیم بهت‌زده شدم و بی‌اختیار به گریه افتادم. همان‌جا بود که مصمم شدم با دیکتاتوری و خشونت و بی‌قانونی مبارزه کنم. آن روز من یازده ساله بودم.

## ■ از اللهیار صالح گفتید، رابطه‌اش با زعییم چگونه بود؟

□ زعییم با اللهیار صالح ارتباط خانوادگی داشت و بسیار مورد احترام او بود. در تمام مدتی که صالح در مقام‌های دولتی خدمت می‌کرد و زعییم در مجلس بود، با هم روابط دوستانه داشتند و رایزنی می‌کردند. در آن انتخابات شوم کاشان هم صالح و زعییم با هم نامزد شده بودند.

## ■ درباره ایشان چه آثاری به طبع رسیده یا تولید شده است؟

□ کتابی درباره زندگینامه او نوشته نشده، ولی در کتاب‌های تاریخی آن زمان از او نام برده شده است. حسین مکی در کتاب «مدرس قهرمان آزادی»، از زعییم و فعالیت‌ها و نقش او در مجلس‌های چهارم و پنجم و ششم گفته است. سروده‌هایی هم در وصف او بوده که نخستین آن از میرزاده عشقی است در مدح اقلیت مجلس:

هی ز آقای مدرس مدح کن  
هی ز آقای ستاره قلع کن  
از اقلیت بکن توصیف‌ها  
از وطن خواهان بکن تعریف‌ها  
هی بگو همواره اخگر شاد باد  
از غم و رنج و محن آزاد باد  
هی به سمت آشتیانی‌ها برو  
هی سراغ بهبهانی‌ها برو  
هی بگو تو کازرونی زنده باد  
حائری‌زاده بگو پاننده باد  
هی بگو یزدان رحمن‌الرحیم

باد پشتیبان آقای زعییم  
پول و سور و عیش شد از دیگران

تو برای خویش الرحمن بخوان  
سروده‌ای هم دکتر شمس‌الدین امیرعلایی، شاغل چند وزارت در کابینه احمد قوام و معاون نخست‌وزیر و وزیر کشور، یکی در وصف سید حسن زعییم و یکی در مدح محمد مصدق ساخته بود.

## ■ با تشکر از شما جناب آقای زعییم به خاطر وقتی که برای این مصاحبه گذاشتید.

# تشکیل هسته مذهبی

## وقایع سال‌های ۵۴ تا ۵۷ در سازمان مجاهدین در گفت‌وگو با محمد صادق

### بخش هشتم



در پنج شماره پیشین، محمد صادق بیوگرافی، شیوه دستگیری اش در شهریور ۵۰، بازجویی در ساواک، محاکمه در دادگاه نظامی، دوران محکومیت در زندان‌های قصر تهران و زندان مشهد، فعالیت‌های پیش از مخفی شدن، ماجرای ترور مجید شریف‌واقفی و ماجرای رخ داده در کوی طلاب مشهد را شرح داد. وی در این شماره به چگونگی تشکیل هسته مذهبی و ارتباط این هسته با سازمان مارکسیست‌شده مجاهدین می‌پردازد. از آنجا که ناگفته‌های ایشان برای نخستین بار درباره هسته مذهبی برای احیای سازمان مجاهدین در فاصله مرداد ۵۴ تا اردیبهشت ۵۵ مطرح می‌شود، دقت و پیگیری مطالب آن را به هم‌وطنان توصیه می‌کنیم.

### ■ آیا شما پس از ضربه کوی طلاب مشهد توانستید با کمک سازمان و خودتان این واقعه را جمع‌بندی کنید؟ بالاخره نکتید هسته مذهبی در کنار سازمان چگونه شکل گرفت؟

□ تأسیس و تشکیل «هسته مذهبی» از اینجا شروع شد که پس از ضربه به تشکیلات مشهد در کوی طلاب و مدتی بلاتکلیفی، در اواسط مرداد ۵۴، سازمان به این نتیجه رسید و به من اعلام کردند که در این مدت ما به شما تعهد داشتیم که تمام مدارک لازم را در اختیارشان بگذاریم و عمل هم کردیم، شما هم مطالعه کردید و روابطمان را هم دیدید، ولی نشان دادید که نمی‌توانید با ما همفکر باشید و به حقیقت مارکسیسم واقف نشدید؛ بنابراین نمی‌توانیم باهم در یک چارچوب تشکیلاتی ادامه کار بدهیم، پس این حق را برای شما قائل هستیم که با همفکران خود (اکبری آهنگر و طریقت منفرد) قرار بگذارید و باهم در تماس باشید و جمع خود را داشته باشید و در رابطه تشکیلاتی با همدیگر قرار بگیرید. صحبت مشابهی نیز با اکبری آهنگر و طریقت منفرد کردند. اکبری آهنگر از این جریان و راه‌حل سازمان استقبال کرد، ولی من در ابتدا استقبال نکردم؛ زیرا دوران سپری شده را برای شناخت سازمان و تحولات پیشین آن و دیدگاه‌های فعلی‌اش ناکافی می‌دانستم. هم‌اکنون نیز معتقدم برخورد من درست‌تر بود. گفتم مگر شما انتظار دارید در دو یا سه ماه چه اتفاقی در فرد رخ بدهد؟ ما فرصت کافی برای

شناخت سازمان، سیر وقایع گذشته و بحث روی دیدگاه‌های مختلف حتی سیاسی و تشکیلاتی و فلسفی نداشتیم (به‌خصوص با ضربه مشهد و تعطیلی عملی بحث و کار فکری) و شما فقط «جزوه سبز» را دادید و شیوه اجرای قرارها و برخی تجارب تشکیلاتی را ذکر کردید، ما هنوز حرف داریم و من هنوز سؤال‌های زیادی دارم. (برای نمونه همین ضربه مشهد را می‌شد و لازم بود که در یک تعامل سیستماتیک با سازمان بررسی کنیم و نظر مرا نیز می‌خواستند و عملاً شیوه برخورد و تحلیل کردن‌های به‌اصطلاح واقع‌گرایانه و دیالکتیکی آن‌ها را می‌دیدم تا مشخص می‌شد تفاوت‌ها و تأثیر احتمالی اختلافات ایدئولوژیک در یک نمونه زنده سازمانی چیست، نه آنکه مرا در رابطه‌ای منفعل قرار دهند) در واقع سازمان به نوعی مرا از خود راند و تصمیمی یک‌طرفه گرفت.

من در اولین واکنش و پاسخ به این نظر و پیشنهاد سازمان، با انتقاد از موضع سازمان و با ناراحتی گفتم حالا که قرار است جمع خود را داشته باشیم اصلاً چرا باید سر قرار شما بیاییم؟ ولی کمی بعد در تهران وقتی همین مسئله را با اکبری آهنگر و طریقت منفرد مطرح کردم، با تصمیم جمع سه‌نفره خودمان، صلاح کار را در ادامه ارتباط با سازمان دیدیم.

اکبری آهنگر از موضع دیگری راه‌حل سازمان را به‌راحتی پذیرفته بود و گفت مگر دیگر چه اطلاعاتی باید به ما بگویند؟ من فکر می‌کنم چون اکبری آهنگر در تهران در جمع بالاتری بود فرصت و زمان بیشتری هم برای شناخت سازمان و

سوابق آن و مطالعه داشت. من درگیر ضربه مشهد شده بودم، اما او این مسائل و مشکلات وقت‌گیر را نداشت. شاید هم به دلیل استحکام بیشتر بر اعتقاداتش نیازی به کندوکاو و تحلیل و بحث با سازمانی که دیگر برایش قطعی شده بود، که به‌طور برگشت‌ناپذیری مارکسیست شده نمی‌دید؛ البته من به سطحی‌نگری‌ها، عاطفی برخورد کردن‌ها (به‌خصوص تعلقات عاطفی غیرموجه به سازمان)، ندیدن عمق و آینده تضادها و خوش‌خیالی‌های او چه در این مقطع و چه بعدها بارها انتقاد داشتم.

بدین‌صورت تأسیس هسته مذهبی توسط ما سه نفر (اکبری آهنگر، من و طریقت منفرد) در اواخر مرداد ۱۳۵۴ صورت گرفت. سپس من و طریقت به تهران منتقل و از طریق سازمان به اکبری آهنگر وصل شدیم. خانه مشترکی در سه‌راه آذری (شمشیری فعلی) خیابان اردشیر تهیه و کار جمعی خود را شروع کردیم. من و طریقت منفرد هم هرکدام یک اتاق تکی برای خودمان اجاره کردیم. اکبری آهنگر محمل اصلی و اجاره‌کننده و پای دائم خانه جمعی بود، سمپات‌هایی نیز داشت که در صورت اضطرار از امکانات آن‌ها می‌توانست استفاده کند؛ بنابراین اتاق تکی نگرفت.

### ■ هدف از تأسیس هسته مذهبی چه بود؟ آیا استقلال تشکیلاتی داشتند؟ نوع رابطه هسته مذهبی با سازمان مارکسیست شده چه بود؟

□ از سوی سازمان این مسئله که شما یک شاخه مذهبی برای سازمان تشکیل دهید، اصلاً و صراحتاً



مطرح نشد. متأسفانه بعدها در بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک، موضوع ارتباط با نیروهای مذهبی مبارز و صادق (که از نظر سازمان، شامل هسته مذهبی ما نیز می‌شد)، به گونه مبهمی مطرح شده بود. تاریخ انتشار رسمی این بیانیه مهر ۱۳۵۴ بود، ولی جالب آنکه چند ماه دیرتر (حدود بهمن ماه) به ما دادند. دلایل این تأخیر و عمدی یا اتفاقی بودن آن و اصلاً تاریخ واقعی اولین نسخه انتشار عام آن قابل بررسی و تأمل بیشتر است. برداشت من از مجموعه اطلاعات آن زمان و بعدها این است که تدوین اولیه در اواخر تابستان ۱۳۵۴ توسط تقی شهرام صورت گرفته بود، ولی پس از مختصر نظرخواهی از نفرات مرکزیت و نزدیکانش و تغییرات و اصلاحات احتمالی مختصر، نسخه‌های معدودی در مهر ۱۳۵۴ تکثیر و منتشر شد، ولی تکثیر و انتشار وسیع و مؤثر آن حدود دو ماه بعدتر (آذرماه) بوده، اما به دلیل مسیر مذاکرات و تغییرات درونی هسته مذهبی حتی همین نسخه‌ها را نیز حدود دو ماه دیرتر (بهمن ماه) به ما دادند. تأخیر در ارائه این بیانیه به هسته مذهبی که مطمئناً می‌دانستند چقدر مورد توجه و بحث و بررسی ما خواهد بود از طرف من مورد انتقاد قرار گرفت که توجیه‌های غیرقابل قبول تکنیکی برای آن ارائه دادند. وقتی بیانیه را مطالعه کردیم به آن انتقاد کردیم که توهم نادرستی را در مورد نوع رابطه ما در آن مطرح می‌کنید. اکبری آننگر هم از موضع تند من در این زمینه استقبال کرد. برداشت هر سه نفر ما این نبود که ما شاخه‌ای از سازمان هستیم، بلکه بحث دقیقاً این بود: حال که سازمان حاضر به ادامه کار ما در درون بدنه تشکیلاتی خود نیست، خود را مستقل می‌دانیم و در جهت انسجام درونی جمع جدید مذهبی خودمان باید يك دوره مطالعه، بحث، بررسی و جمع‌بندی را بگذرانیم تا ببینیم پاسخ پرسش‌ها و مسائل ما چیست و به کجا می‌رسیم، به عبارت ساده‌تر: به هر دلیلی با سازمان مارکسیست بیش از این نتوانستیم کار کنیم، حال باید خودمان تکلیف خود را مشخص کنیم، از این رو دیگر خود را شاخه‌ای از آن سازمان دانستن برای هیچ‌یک از ما سه نفر معنا نداشت و ما دیگر هیچ‌گونه تعهد سازمانی نسبت به سازمان مجاهدین مارکسیست شده نداشتیم. این موضوع را صریحاً به بهرام آرام اعلام کردیم و او نیز پذیرفت (گرچه می‌دانستیم دوست دارند خود را شاخه‌ای مذهبی از سازمان مارکسیست بدانیم و مطرح کنیم). بدین ترتیب رابطه سازمان مارکسیست شده با ما رابطه‌ای از بالا نبود و هسته مذهبی ما در ذیل نمودار سازمانی آن‌ها نیز قرار نداشت، بلکه ما رابطه سازمانی مساوی با هم داشتیم و در عین روابط دوستانه انقلابی (به‌خصوص با زمینه‌های قبلی روابط بهرام آرام و اکبری آننگر) هرگز در دوران فعالیت هسته مذهبی، روحیه برخورد از پایین یا خودکم‌بینی در ما سه نفر نبود. سازمان به درخواست ما امکانات تسلیحاتی لازم و قرص سیانور در اختیارمان قرار داد (سه قیضه هفت تیر و تعدادی تیر فشنگ و...) و ما را از تجربیات امنیتی و نظامی خود مرتباً بهره‌مند می‌ساخت.

## ■ در این زمان وحید افراخته دستگیر شده بود؟

ما دستگیری و کلاً جریان وحید را نمی‌دانستیم و داستان او به جریان هسته مذهبی ما ارتباط نداشت. درباره وحید افراخته در تمام مدت ۹ ماه فعالیت هسته مذهبی، صحبت خاصی بین ما سه نفر یا با سازمان نشد. دست کم می‌توان گفت موضوع وحید افراخته ارتباط مستقیمی با تشکیل هسته مذهبی و فعالیت‌های آن و روند تغییراتش نداشت. شاید هم بایکوت خبری از طرف سازمان شده بودیم و خود نمی‌دانستیم. من تازه پس از انقلاب به‌طور جدی از وضعیت خیانت‌بار افراخته مطلع شدم. (به نظر می‌رسد این مسئله در ذهن شما که در زندان از رفتار او مطلع بودید خیلی ملموس‌تر است). ضمن آنکه در ماه‌های اولیه دستگیری وحید و خاموشی و علی‌حدایی صفت و تعداد زیادی دیگر، اخبار متفاوت و تحلیل‌های متناقضی از درون زندان می‌رسید و مثلاً حتی رجوی در زندان ابتدا معتقد به ضعف و خیانت صمدیه‌لباف و شریف واقفی بود (رجوع کنید به مصاحبه کریم رستگار از مجاهدین اولیه در چشم‌انداز شماره ۲۱، صفحه ۷۶) ولی بعدها موضع خود را تغییر داد.

## ■ وحید پنجم مرداد ۵۴ دستگیر شد.

□ احتمالاً دستگیری وحید افراخته به‌عنوان عضو مرکزیت و دیگر ضربه‌های آن زمان در تهران (پس از ضربه مشهد)، رهبری سازمان را در رسیدن به این جمع‌بندی و تسریع در جداکردن افراد مذهبی از داخل بدنه سازمانی و وقت‌گذاری کمتر روی مذهبی‌ها به‌خصوص پس از ترور و سرکوب فیزیکی جریان شریف به‌عنوان خطر اولی که شهرام قائل بود (و دیگر آن را رفع شده می‌دید)، هدایت و ترغیب کرده بود. جمع محدودمان صرفاً به‌عنوان «هسته» مذهبی بین

هدف از تشکیل هسته مذهبی عبارت بود از: بررسی تحلیلی تمام گذشته سازمان از بدو تأسیس تا به‌حال به‌ویژه دیدگاه‌های ایدئولوژیک آن، درک چگونگی و ریشه‌یابی تغییرات مهمی که در سازمان رخ داده (موجب حاکمیت دیدگاه غیرمذهبی و هژمونی جریان مارکسیستی بر کل سازمان شده)، حل ابهامات و تناقضات و تقاطع‌ها در دیدگاه فکری خودمان و سازمان و نهایتاً برافراشته کردن پرچم فروافتاده سازمان مجاهدین مسلمان با اعمال تغییرات و اصلاحات در هر حدی که لازم بود

خودمان مطرح بود (نه به‌عنوان گروه یا سازمان یا نهضت یا...).

چند توافق محوری بین ما سه نفر پایه‌گذاران هسته مذهبی از ابتدا وجود داشت و با خود قرار گذاشتیم که:

نخست از گسترش تشکیلاتی خودداری کنیم؛ دوم، جز از افراد باصلاحیت و کیفیت بالا که بتوانند مشکل گشا باشند عضوگیری نکنیم؛ سوم، عملیات نظامی نکنیم؛ چهارم تا رسیدن به یک جمع‌بندی و انسجام فکری/عقیدتی تبلیغات و اعلامیه‌های بیرون ندهیم؛ پنجم، انرژی و وقت و امکانات انسانی را روی انتقادات و ایرادهای تشکیلاتی، سیاسی و درنهایت ریشه‌یابی آن انتقادات که قاعدتاً به دیدگاه‌های ایدئولوژیک سازمان مربوط است متمرکز کنیم؛ ششم، دیدگاه و ایدئولوژی و تعلیمات گذشته سازمان را التقاطی تلقی کرده و در این مرحله تاریخی دیگر با دوام و اتکاپدیر نمی‌دانستیم.

می‌خواستیم با توجه به تجربه و شنیده‌ها و دیده‌هایمان فکر و نظر خود را روی هم بریزیم و به سیر گذشته خود و سازمان دوباره نگاه کنیم تا ببینیم به چه نتایجی می‌رسیم. امکانات و امیدهای عملی به تماس و استفاده از نظرات و افکار صاحب‌نظران مؤمن، انقلابی و موثق نداشتیم. آرزوی هر سه ما از ابتدا آن بود که به این نتیجه برسیم التقاط فکری و ایدئولوژیک خود و سازمان مجاهدین اولیه را در جهت تحکیم وجه مذهبی و احتمالاً با ارتقا و پالایش و تعمیق دیدگاه الهی و دینی حل کنیم و کم یا بیش و بسته به توانایی و ویژگی‌هایمان در این راه بکوشیم.

به‌طور خلاصه می‌توان گفت هدف از تشکیل هسته مذهبی عبارت بود از: بررسی تحلیلی تمام گذشته سازمان از بدو تأسیس تا به‌حال به‌ویژه دیدگاه‌های ایدئولوژیک آن، درک چگونگی و ریشه‌یابی تغییرات مهمی که در سازمان رخ داده (موجب حاکمیت دیدگاه غیرمذهبی و هژمونی جریان مارکسیستی بر کل سازمان شده)، حل ابهامات و تناقضات و تقاطع‌ها در دیدگاه فکری خودمان و سازمان و نهایتاً برافراشته کردن پرچم فروافتاده سازمان مجاهدین مسلمان با اعمال تغییرات و اصلاحات در هر حدی که لازم بود.

## ■ درست است که خط گسترش تشکیلاتی نداشتید، ولی ما شنیدیم عده‌ای به شما پیوستند؟ ممکن است نحوه گسترش فعالیت‌های خود را توضیح دهید؟

□ من يك نفر از مشهد به‌نام رضا قاسم‌زاده را عضوگیری کردم. با او در زندان مشهد آشنا شده بودم. قاسم‌زاده فردی بسیار مقاوم، با تربیت و سابقه مذهبی شدید، بااخلاق و مورداعتماد بود. پس از جدایی من از هسته مذهبی هم با شهید اکبری آننگر ادامه فعالیت داد و تا آنجا که می‌دانم در پاییز ۵۵ شهید شد. به دلایلی که به خاطر ندارم، سال ۵۰ یا ۵۱ دستگیر شده بود. وی در زندان مشهد از نزدیک‌ترین سمپات‌های سازمان بود. در سن ۱۵ سالگی در جریان‌های ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ در مشهد

مدت کوتاهی زندان را تجربه کرده بود. او دو-سه سالی از من بزرگتر بود، اما از نظر جثه کوچکتر و از نظر قیافه جوانتر نشان می داد. بچه‌های زندان مشهد به او «آقا» می گفتند. در بحث مبارزه، بانگیزه بود و تا حدودی کارایی فکری هم داشت. پدرش هم پس از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ مدتی در زندان بود. از همان زمانی که من از زندان مشهد آزاد شدم، ارتباطم را با او حفظ کردم. پدرش نزدیک چهارراه نادری میخ فروشی داشت. پس از مخفی شدن در مشهد به سراغ رضا رفتم. با راهنمایی و خواست من، يك اتاق تکی هم در مشهد اجاره کرد، ولی به صورت علنی زندگی می کرد. به او گفتم آماده باشد تا هر آن لازم شد مخفی شود. این ارتباط من با اطلاع سازمان بود. پس از آمدن به تهران و تشکیل هسته مذهبی این شخص را هم سازمان به من و هسته مذهبی وصل کرد و به تهران آمده و زندگی حرفه‌ای مخفی اتخاذ کرد. رابط گروهی ما با او اکبری بود، ولی بعضاً هم او را می دیدم.

شاید مهم‌ترین فردی بود که در اواخر سال ۵۴، به جمع سه‌نفری اصلی هسته مذهبی پیوست و مدت کوتاهی (کمتر از دو ماه) با او در ارتباط بودیم فرهاد صفا بود. چند جلسه چهارنفره هم با او داشتیم. سازمان (بهرام آرام) فرهاد صفا را به جمع ما متصل کرد. به خاطر ندارم چه توضیحی برای این کار خود در آن زمان دادند، ولی چون همگی او را می شناختیم از این کار سازمان استقبال کردیم و خود فرهاد نیز خوشحال بود. روحیه‌اش کلا کمی گرفته، کم صحبت و در خود فرو رفته بود. در جلسات معدود جمعی که داشتیم نظر یا صحبت شاخصی از او به خاطر ندارم. در التقاطی دانستن دیدگاه مجاهدین اولیه هم عقیده بودیم تا جایی که به خاطر دارم پیش از تماس با ما به کار کارگری می رفت (نمی دانم چقدر به انتخاب و نظر خودش بوده و چه اندازه به خاطر برخورد انتقادی سازمان مارکسیست)، ولی برای همه ما واضح بود که دیگر نباید به این کار ادامه داد و باید وقت و انرژی خود را روی مسائل تئوریک و بحث‌ها و یافتن پاسخ به ابهامات و ایرادات و تضادهایمان قرار دهد. متأسفانه اجل مهلتش نداد و اواخر اسفند ۵۴، به‌طور اتفاقی مورد ظن و شناسایی پلیس در خیابان قرار گرفت و شهید شد.

عضوگیری دیگری که به یاد دارم و به دنبالش بودیم، زین العابدین حقانی (زینال) بود. زینال هم از طریق سازمان مارکسیست به ما وصل شد و پیش از آن مدتی با آن‌ها در تماس بوده با وی کار می کردند. او خیلی دیر به ما وصل شد و متأسفانه پس از دوره کوتاهی (حدود یک هفته) پس از وصلش ضربه خورد و دستگیر شد. رابط ما با زینال، محسن طریقت بود. طریقت يك اتاق تکی در دروازه غار (خیابان شوش نزدیک میدان شوش، محله بخارایی فعلی) داشت و زینال را پس از مخفی کردن به آنجا برد. این محله همیشه مورد سوءظن پلیس عادی و مرکز پخش مواد مخدر و قاچاق بود. ظاهراً به‌طور کاملاً اتفاقی به زینال مشکوک شده بودند. شب که طریقت از خانه جمعی ما در سه‌راه آذری به اتاق

## شاید مهم‌ترین فردی بود که در اواخر سال ۵۴، به جمع سه‌نفری اصلی هسته مذهبی پیوست و مدت کوتاهی (کمتر از دو ماه) با او در ارتباط بودیم فرهاد صفا بود

تکی‌اش می‌رو، از نزدن علامت سلامتی توسط زینال که قاعدتاً در خانه منتظر او بوده به اوضاع مشکوک می‌شود، وقتی کلید می‌اندازد و با آمدگی نظامی در منزل را باز می‌کند، مأموری پشت در منتظر بوده و در را ناگهان باز می‌کند ولی محسن پیش‌دستی می‌کند و با شلیک نخستین گلوله او را غافلگیر و از دستش فرار می‌کند. ظاهراً مأموران دیگری نبودند و منطقه محاصره نبوده، چون نسبتاً به‌راحتی پس از چند صد متر دویدن دیگر کسی را پشت سر خود نمی‌بیند و می‌تواند فرار کند. از ظاهر مسئله این‌طور نشان می‌دهد که آن‌ها تا آن زمان نفهمیده بودند او چه کسی است، چون اگر می‌دانستند حتماً منطقه را محاصره می‌کردند. به‌احتمال زیاد در مورد مواد مخدر در آن منطقه شك کرده بودند یا صاحب‌خانه به آن‌ها شك کرده بود که قاچاقچی هستند. پس از شلیک طریقت تا مدت کمی او را که به‌سوی شمال و پارک دروازه غار و سپس خیابان مولوی می‌دوید تعقیب کرده بودند، اما نزدیک پارک دروازه غار متوجه می‌شود دیگر کسی دنبالش نیست، به خیابان مولوی که می‌رسد تا کسی می‌گیرد و بعد هم نشانه‌ای از تعقیب و رد پلیسی نمی‌بیند، تسویه می‌کند و به خانه جمعی برمی‌گردد. من فکر می‌کنم تا آن لحظه زینال را هم نشناخته بودند و منتظر فرد دوم (مستاجر اتاق، طریقت منفرد) بودند، البته زینال بهتر می‌دانند چگونه به آن‌ها مشکوک شده بودند و چگونه دستگیر شده است. زینال زنده و در خارج از کشور است و می‌توان از او ماجرای وصل شدنش به سازمان، هسته مذهبی و دستگیری‌اش را پرسید.

## ■ زینال فقط گفت من به ترور شریف واقفی و صمدیه اعتراض کردم. در جواب او هم بهرام گفته بود این اقدام قاطعیت تشکیلاتی یا پرولتری بوده، زینال هم گفته بود در این سطح بالا این کار اصلاً درست نبوده است.

□ تمام این داستان و ارتباط هسته مذهبی ما با زینال به يك هفته هم نکشید. متأسفانه من فرصت نکردم با او جلسه‌ای داشته باشم و فقط مختصر صحبت‌هایی از طریق طریقت با او داشتم که چیز مهمی از آن به خاطر ندارم.

## ■ پدر زینال، در بازار عطاری داشت و مدرسه حقانی را در قم ساخت. زینال یکی از افرادی بود که تحقیقات امام حسین (ع) را با احمد رضایی انجام داده

## و مسعود رجوی هم مقدمه‌ای روی این کتاب نوشته بود.

□ درهرحال زینال در زمان وصلش به هسته مذهبی دارای مواضع فکری مذهبی بود.

## ■ بله، در زندان هم نماز می‌خواند و در سال ۱۳۵۶ تغییر ایدئولوژی داد.

□ در آن زمان مسلح هم نبود.

## ■ اکنون فکر می‌کنم با تشکیلات راه کارگر با کشتگر کار می‌کند و در خارج از کشور است.

□ یعنی کشتگر از فدایی‌ها جدا شده است؟

## ■ وقتی مهندس سحابی، زین العابدین را در خارج دیده بود، می‌گفت او عضو راه کارگر است.

□ بد نیست در اینجا نکته‌ای در مورد زینال و فرهاد بگویم. چیزی که از صحبت‌های بهرام آرام در مورد زینال و صفا به خاطر دارم (به یاد ندارم که پیش از جدا شدن من از هسته گفته بود یا پس از آن، حال به هر دلیلی گفته باشد، من آن را تأیید یا تکذیب نمی‌کنم) این بود که یک‌بار گفت این دو نفر هم مارکسیست خواهند شد. این پیش‌بینی بهرام با آنچه وحید افراخته در بازجویی‌هایش در مورد فرهاد صفا تحلیل کرده مغایر است (صفحه ۱۲ جلد ۲، پیدایی نافرجام) البته این‌طور که شنیده‌ام زینال بعدها در زندان مارکسیست می‌شود. من تنها حدس می‌زنم که سازمان در رد کردن افراد و بچه‌های مذهبی به هسته، بسیار محتاطانه و حساب‌شده عمل می‌کرد. در مورد این دو نفر هم اگر مطمئن بود که با وصل کردن آن‌ها جمع مذهبی ما توانایی‌های تئوریک و انسجام خوبی پیدا می‌کند، به ما وصل نمی‌کردند؛ البته ممکن هم بود تحلیل و پیش‌بینی سازمان درست از آب در نمی‌آمد و هسته مذهبی به انسجام زودتر و محکم‌تری می‌رسید. این روش وصل کردن هم از جمله انتقادها به سازمان بود که به‌طور ظریف و توجه به لایه‌های عمیق‌تر موضوع می‌توان به آن پی برد. برای من سؤال بود که چرا فرهاد صفا (و زینال) را زودتر به ما وصل نکردند، اما برای اکبری‌آهنگر سؤال نبود و به سازمان خوش‌بین بود. من بارها به او می‌گفتم تو دیر متوجه می‌شوی. در مواردی تضادهایی را با سازمان مارکسیستی حس می‌کردم که او حس نمی‌کرد.

برداشت من این بود که فرهاد در مدت بسیار کوتاهی که به هسته مذهبی وصل شده بود و در آن چند جلسه‌ای که با او داشتیم در خود فرو رفته بود. او فردی بامسئولیت، بااخلاق، خوش‌مشرب و برون‌گرا بود. کارایی تئوریک خوبی داشت و بسیار پخته حرف می‌زد. شاید علت در خود رفتن این بود که برای خودش هم پرسش‌های جدی مطرح شده بود که او را به حالت نیمه‌انفعالی کشانده بود. درباره شهادت او هم باید گفت وقتی که سر قرارهایش با ما نیامد، تحلیل و مجموعه اطلاعات و شناختمان در آن زمان این بود که این ضربه‌ای کاملاً اتفاقی بود و گشتی‌ها او را در خیابان شناخته بودند. وی مسلح نبود، ولی احتمالاً چنین وانمود

کرده بوده که مسلح است. فرهاد تازه به ما وصل شده بود، اگر ما اسلحه به اندازه کافی داشتیم، حتماً یکی باید به او می‌رسید، ولی تنها ما سه نفر اسلحه داشتیم. خودش هم هیچ‌گاه چنین درخواستی نکرد؛ البته ما در فکر بودیم که از طریق سازمان یا امکانات دیگر اسلحه‌ای برای او تهیه کنیم که فرصت نشد. تا آنجا که به خاطر دارم در زمان ارتباطش با سازمان هم فرهاد اسلحه‌ای نداشت، ولی قرص سیانور همیشه همراه داشته و احتمالاً موقع شناخته‌شدنش کاری کرده که نشان دهد اسلحه همراه خود دارد تا گشتی‌ها او را با تبر بزنند. (در کتاب سه جلدی مجاهدین از پیدایی تا فرجام، جلد دوم صفحه ۷۱ تا ۷۳ با دسترسی بیشتر و خاصی که نویسندگان به اسناد ساواک دارند توضیح دقیق‌تری از نحوه شهادت فرهاد صفا آمده که با آنچه به یاد دارم مغایرتی ندارد). به‌رحال امکان نقش منفی سازمان مارکسیست در از بین رفتن فرهاد (آن‌چنان که از برخی اظهارنظرها و گمانه‌زنی‌های بدبینانه شنیده می‌شود) با هیچ‌یک از اطلاعات در دست و تحلیل‌های منطقی مطابقت ندارد.

سه نفر از سمپات‌های هم‌محله‌ای اکبری هم بودند که ضمن علنی‌بودن در رابطه با هسته ما قرار گرفتند. همیشه این اختلاف بین ما بود که آیا درست است یا نه ارتباط داشته باشیم یا نه؟ چرا که کارایی خاصی هم نداشتند و ما حتی مباحث بین خودمان را هم نمی‌توانستیم و نمی‌خواستیم برایشان مطرح کنیم تا به اصطلاح مسئله‌دار نشده و از مبارزه زده نشوند. برای ارتباط با ما یک اتاق مخفی با محمل‌های کارگری گرفتند و با آن‌ها کار می‌کردیم. من مسئول آن‌ها بودم و بارها با اکبری صحبت کردم که این بچه‌ها را رها کنیم و جمع کوچک خود را بی‌جهت بزرگ نکنیم.

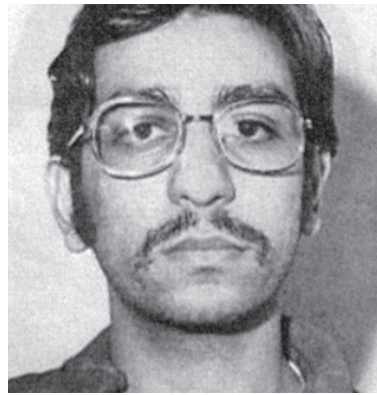
### ■ از حسن ابراری که در شاخه مذهبی آنجا بود، خبری نداشتید؟

□ خیر. جز نامی از او در زندان نشنیده بودم و اکنون هم نمی‌دانم. هیچ‌گاه هم از او نامی در هسته مذهبی برده نشد.

پس از تشکیل هسته به سازمان گفتیم حالا که شما می‌گویید جدا باشید، پس شما هم افرادی که مذهبی هستند و مایل نیستند با سازمان مارکسیستی شما کار کنند (به دلیل اینکه خودتان می‌گویید ما دعوی ایدئولوژیک نداریم و اصل بر مبارزه با رژیم است) باید به ما وصل کنید. سازمان هم این موضوع را پذیرفت و تا حدی هم که ما مطلع می‌شدیم این کار را انجام داد، ولی پرسش مهم اینجاست که اگر کسی نخواست با سازمان کار کند، این نخواستن در چه پروسه‌ای و در چه مدتی باید معلوم و محقق شود؟ این دیگر دست ما نبود و اطلاعی نداشتیم و در عمل به تصمیم سازمان برمی‌گشت.

سه نفر دیگر هم بودند که مدتی کوتاه در ارتباط با هسته قرار گرفتند که در زیر توضیح می‌دهم.

اولی، یکی از مجاهدین اولیه زندان‌دیده بود که مدت کوتاهی در ارتباط با ما قرار گرفت و درحالی که علنی و لورفته بود، اتاق تکی برای روابط مخفی با ما گرفته بود (درست به خاطر ندارم، ولی فکر



وحیدافراخته

می‌کنم از طریق سازمان به ما وصل شده بود). به تشخیص و تصمیم جمع سه‌نفره با او صحبت کرده و گفتم که تو نمی‌توانی یک چریک باشی و قرار اجرا کنی و حتی امنیت خودت را حفظ کنی؛ هم مشکل برای خودت درست می‌کنی و هم برای دیگران، پس لازم است که تا لورفته‌ای به زندگی آشکار و عادی برگردی؛ البته او خلاقیت‌های فکری و نوآوری‌هایی تئوریک (البته از گونه الهامی و اشرافی آن) داشت، اما دست کم در آن مرحله و با شرایط سخت پلیسی نمی‌توانست مشکلی را از جمع هسته مذهبی حل کند. خوشبختانه این تصمیم ما باعث سلامت و نجات او هم شد و توانست با کسب موقعیت‌هایی پس از انقلاب در خدمت نظام فعالیت کند.

وی در روابط اجتماعی و زندگی مخفی بسیار ضعیف و ناشی بود. مثلاً زن صاحب‌خانه به او مشکوک شده بود و ما در واقع او را از دست آن زن نجات دادیم. آن زن اخلاق نامناسبی داشت و می‌گفت من فقط خانه را به مجردا اجاره می‌دهم! سپس به دنبال ایراد گرفتن از مستأجرها و حتی تهمت زدن می‌گشت تا او را رد کند و پیش‌پرداختش را بالا بکشد. مثلاً به مستأجر قبلی گفته بود تو گویا خرابکار هستی! ظاهراً حدسش درست هم بوده، چون آن (مستأجر یا چریک بدشانس!) هم شبانه فرار کرده بود. به این دوستان هم گفته بود تو به درد دختر من می‌خوری! و او هم مانده بود چه بگوید! احتمالاً از روی سادگی دوستان، فکر نمی‌کرده این هم ممکن است سیاسی و به قول او خرابکار باشد!

دومی، وقتی سازمان این فرد را به ما وصل کرد، یک تحلیل کتبی شخصیتی از وی به دست ما داد. مبنی بر اینکه ضعف‌ها و برجسب‌های زیادی دارد. وقتی تحلیل را خواندم بدون معطلی و بدون آنکه این فرد و سوابقش را بدانم، با ناراحتی به بهرام آرام گفتم اگر این فرد طبق تحلیل شما خرده‌بورژوازی با این همه اشکال و ضعف خصلتی است، پس غلط کرده‌اید که با این همه ایرادها با او ارتباط داشته‌اید و دیگر اینکه غلط می‌کنید او را به ما وصل کنید. گفت نه از نظر ما این گونه است، حالا شما کار کنید شاید شما تحلیل و نظر دیگری نسبت به او داشته باشید. گفتم این دسته گل برای خود شما! ما دنبال کسی هستیم که به دردمان بخورد.

### ■ نفوذی بهرام نبود؟

□ خیر، بعدها در قرارش با محسن طریقت معلوم شد درگیری شدیدی با خود تقی شهرام هم داشته و در خیابان به هم فحش داده‌اند و در همان تحلیل هم هر چه توانستند از این بنده خدا بدی نوشتند. او تمایل نداشت در ایران کار کند و به خارج رفت و سرنوشت دیگری یافت.

### ■ با این فرد که با تحلیل خرده‌بورژوا، مسئله‌دار و مذهبی به شما معرفی کردند چه کردید؟

□ سازمان برخورد تندی با او کرده و پاسپورت و شناسنامه او را گرفته بودند و پل‌های پشت سرش را خراب کرده بودند. نوعی اجبار در مخفی‌شدن داشت. بعد که دیدند او دیدگاه‌های رهبری سازمان را قبول نمی‌کند و با روحیات او جز ایجاد چالش برای سازمان مارکسیست شده نتیجه‌ای به بار نمی‌آید، تصمیم گرفتند او را در رابطه با هسته مذهبی قرار دهند. پس از برخورد انتقادی اولیه من با بهرام که بالاتر گفتم و پس از آنکه هویت او بر ما روشن شد و دانستیم از اعضای باسابقه مجاهدین اولیه است (که البته همواره با سازمان اختلاف نظری و عملی داشته) در نهایت با تصمیم جمع سه‌نفره قرار شد طریقت که او را می‌شناسد سر قرارش برود. او دل پُری از سازمان و تقی شهرام داشت. از قول خود او با واسطه طریقت نقل می‌کنم: قرار آخر او با سازمان بود که با شهرام در خیابان صحبت می‌کند. هر چه این فرد می‌گوید شهرام جوابش را می‌دهد. زمانی که راه می‌رفتند شیشه شیری دست وی بوده، به شهرام می‌گوید من به اندازه همین شیشه شیر که نصف آن را خورده‌ام برای تو ارزش قائل نیستم. شهرام هم می‌بیند فایده ندارد و او را در ارتباط با ما قرار می‌دهند.

او از ما هم جدا شد، البته بحث و اختلافی پیش نیامد. حداکثر دو جلسه آمد و به دنبال این بود که به خارج برود و نمی‌خواست اینجا بماند. از شرایط پیش از مخفی‌شدن او هم اطلاعی نداشتیم. او را به‌عنوان یک فرد علنی از سال‌ها قبل می‌شناختیم. وی در خطر تور پلیسی بود و ما به او کمک کردیم تا پاسپورت و مدارکش را از سازمان بگیرد و طبق خواسته‌اش سرانجام به خارج رفت و دیگر هیچ ارتباطی هم با ما نداشت (این فرد پس از انقلاب در خدمت نظام جمهوری قرار گرفت و به مقاماتی رسید).

سومی، یک سمپات بازاری بود که فقط چند جلسه‌ای رابط او شدم و پس از آن با نظر جمع از سوی من رابطه ما با او قطع شد.

در خاتمه تأکید می‌کنم که جز افراد ذکر شده در بالا، هسته مذهبی هیچ عضو یا سمپات دیگری نداشت؛ البته پس از قطعی شدن هسته و جدایی من و طریقت در اوایل ۵۵ از هسته، جمع باقیمانده طبعاً با گرایش‌ها و تأکیدات بیشتر بر مذهب و با رهبری شهید اکبری آهنگر شروع به رشد تشکیلاتی شدید و عضوگیری‌هایی کردند (سرور آلدپوش، مجتبی آلدپوش و...) که از جریان آن‌ها کلاً بی‌اطلاعم. ما به شدت مخالف گسترش کمی بودیم و بیشتر



دنبال گسترش کیفی بودیم. جالب آنکه پس از سال‌ها در شماره ۲۱ نشریه چشم‌انداز ایران (مرداد و شهریور ۸۲) در گفت‌وگوی کریم رستگار با عنوان «۳۰ خرداد ۶۰، چیرگی آشتی‌ناپذیری بر گفت‌مان» مطالب و نگاهی را دیدیم که شبیه صحبت‌های درونی ما در همان زمان بود، یعنی اینکه ابتدا ببینیم چه اتفاقی افتاده و به یک راه‌حلی برسیم، بعد افراد دیگر را دعوت به جمع ما و به مبارزه کنیم. رستگار پیش از ما از جهت‌گیری تغییرات درون سازمان مطلع شده و رجوی را در زندان مطلع کرده و مصراً از او کار روی رفع ابهامات ایدئولوژی سازمان را خواسته بود، ولی با مقاومت و استکفاف و برخورد و برحسب او رویه‌رو شده است.

هسته مذهبی در طول فعالیت ۹ ماهه خود تا اردیبهشت ۵۵، علی‌رغم آمادگی و توانایی نسبی نظامی هیچ‌گونه عملیات نظامی انجام نداد. در شناسایی یا مقدمات هیچ عمل نظامی منفرداً یا با همکاری و هماهنگی سازمان مارکسیست‌شده شرکت نکرد. هیچ انتشارات یا موضع‌گیری و اعلامیه سیاسی یا تبلیغی منتشر نکرد، زیرا از ابتدا قویاً معتقد بودیم این‌گونه کارها ما را از کار اصلی و اصولی ما که رسیدن به تحلیل و انسجام فکری و اعتقادی است بازمی‌دارد و صحیح نمی‌دانستیم کوچک‌ترین حرف یا موضعی که خود ما در آن شک یا ابهامی داریم در سطح جامعه مطرح کنیم. البته پس از قطعی شدن هسته مذهبی و جدا شدن من و طریقت از اکبری‌آهنگر، از آنجاکه شهید اکبری‌آهنگر در دیدگاه خود ظاهراً به انسجام فکری و اطمینان نسبی‌ای رسیده بود، طبعاً دیگر مانعی برای گسترش تشکیلاتی و حتی شروع عملیات نظامی نمی‌دید و به‌طوری‌که از مختصر اطلاعات در دسترس من از آن زمان و مطالبی که در کتاب سه‌جلدی آمده است اکبری در عملیات نظامی مشترکی (مقدمات آن) با سازمان همکاری داشته است.

## ■ به‌طور مشخص چه مباحثی درون هسته جاری بود و به چه نتایجی رسیدید؟

□ به‌طور خلاصه، در طول ۹ ماه فعالیت هسته مذهبی، به‌نوعی همان پرسش‌هایی که به شکل‌های مختلف و با شدت و ضعف در بیانیه مطرح شده بود، برای ما از ابتدا مطرح بود یا از طرف سازمان (بهرام آرام) برای ما مطرح می‌شد و روی آن‌ها تأکید می‌شد. در مورد خط‌مشی سیاسی (به معنی مشی قهرآمیز و چریکی) تقریباً اختلاف یا دست‌کم بحثی مطرح نبود و همگی به آن معتقد بودیم. نقطه‌نظر بچه‌های مارکسیست‌شده مبنی بر اینکه یکسری ضعف‌های تشکیلاتی در سازمان بوده را نیز تقریباً همگی البته با شدت و ضعف متفاوت قبول داشتیم، اما نکته حساس این است که شما از اینجا چه ریشه‌یابی و نتیجه‌گیری می‌کنید؟ در ریشه‌یابی این جریان بود که به اختلاف می‌رسیدیم. پس از ضربات سنگین شهریور ۵۰ به سازمان و پس از شهادت رضا رضایی در خرداد ۵۲ و ورود شهرام به مرکزیت پس از رضا، از اواخر ۱۳۵۲ به این‌سو

بحث‌هایی جدی برای شناخت و رفع اشکالات تشکیلاتی مطرح شده بود که پیش از آن به آن شدت پیگیری و ریشه‌یابی نمی‌شد؛ مانند تحلیل ضربات، نمونه‌های تبدیلی، کم‌کاری، دیرآمدن سر قرار، بی‌نظمی، پراکنده‌کاری، خرده‌کاری، خوش‌خیالی، عدم قاطعیت، سطحی برخورد کردن و...، اما اینکه این اشکالات با چه شدت و مربوط به چه ریشه‌ای بوده، اختلاف دیدگاه در اینجا خود را نشان می‌داد. در بحث‌های سه‌نفره ما هم این موارد مطرح بود، ضمن اینکه برای جمع کوچک و هسته مذهبی ما سازمان انرژی زیاد و سنگ تمام گذاشت و طبعاً در تغییرات درونی هسته مذهبی و پیدایش گرایش به مارکسیسم من و طریقت تأثیر داشتند. توجه کنید خود بهرام آرام به‌عنوان فردی از بالاترین سطح سازمان (دومین فرد) به‌عنوان رابط ما در نظر گرفته شده بود و مرتباً جلسه داشتیم. علاوه بر آنکه در ابتدای مخفی‌شدن ما در جمع‌های بالایی قرار داده بودند، پس از تشکیل هسته مذهبی نیز ما احساس می‌کردیم که فرد مهمی را در ارتباط با ما گذاشته‌اند. برخورد و رابطه بهرام هم با جمع ما در آن ۹ ماه فعالیت هسته مذهبی و تا زمانی که من در هسته بودم و اطلاع دارم بسیار خوب و صمیمانه بود، البته این جریان دوطرفه بود. من با درک اهمیت و توجه و وقت‌گذاری که سازمان و شخص بهرام برای ما می‌گذاشت، سعی می‌کردم دست‌خوش احساسات نشوم و این برخورد را در تحلیل‌ها و تصمیم‌گیری‌هایم دخالت ندهم. اکبری هم به دلیل اینکه شناخت قبلی با بهرام داشت و در خانه جمعی هم باهم بودند، از نظر مسائل عاطفی بیشتر جذب او بود، در نتیجه باعث می‌شد برخی مسائل را نبیند و من می‌گفتم تو خوش‌خیالی، بهتر است منطقی‌تر روابط و قضایا را ببینی و تا حدودی ترمزش بوم.

اگر کلی و تا حدودی خوش‌بینانه نگاه کنیم، می‌توان گفت سازمان مارکسیستی مجاهدین در آن مقطع به دلایل مختلف با جمع ما برخورد خوبی کرد و نیروی زیادی هم صرف ما کرد (که با اعضای قبلی و البته مذهبی خود با آن نرمش یا پختگی برخورد نکرده بود)؛ اما اگر بدبینانه بنگریم آن‌ها پس از مارکسیست شدن سازمان، نگران این بودند اگر ما مجاهدین با سابقه و زندان‌دیده بتوانیم به یک انسجام فکری و تشکیلاتی برسیم، به‌صورت بالقوه امکان گسترش بسیار زیادی در اجتماع خواهیم داشت و با برافراشتن پرچم فروافتاده مجاهدین

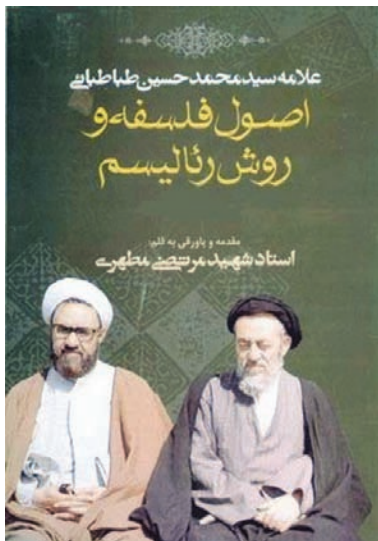
با اعلان تغییرات در سطح جامعه موضوع دیگر از مرز یک جمع محدود و مسائل درون‌سازمانی گذشته بود و دیگر امکان نداشت در جمع بسته یک گروه چند صدنفره، رهبری هر کاری می‌خواهد بکند و به اصطلاح درون یک فتنان توفان ایجاد کند

مذهبی اولیه، به‌راحتی و آشکارا نفی ادعایشان در بیانیه می‌شد.

در بیانیه اعلام مواضع سازمان، ادعایی بسیار غلط، بزرگ و خودبینانه مطرح شده بود که می‌گوید کل سازمان مذهبی مجاهدین در جریان رشد خود و به‌عنوان یک مجموعه یکپارچه از درون خود تکامل می‌یابد و تماماً سازمانی مارکسیستی می‌شود. این حرف و ادعا (جدا از پروسه و نحوه و دلایل تغییرات رخ داده) غلط بود و با واقعیت نمی‌خواند، اما مسئله بدتر و مهم‌تر عواقب پافشاری بر این ادعا و پیامدهای آن بود، از جمله اینکه اگر چند نفری که در همان سازمان بودند، می‌توانستند تشکیلات پایدار و منسجم و رو به رشدی را در چارچوب ایدئولوژی مذهبی ایجاد کنند و خط‌مشی چریکی و مبارزه قهرآمیز را هم قبول داشته باشند (تا در چارچوب رایج و موردقبول اکثریت در آن زمان موردایراد قرار نگیرند)، یعنی فقط اگر در کار خود موفق می‌شدند، این پدیده نفی آن ادعاست؛ لذا مرکزیت مارکسیست و به‌ویژه شخص تقی شهرام به‌شدت روی وجود جریان مذهبی موازی با نام سازمان مجاهدین خلق حساس بود، به حدی که با روش ترور و حذف فیزیکی شریف‌واقفی با این جریان برخورد می‌کنند، اما توجه کنید با ما (هسته مذهبی) به دلایل مختلف نمی‌توانستند کاری را که با شریف کردند، بکنند، چراکه اوضاع و شرایط تا حدودی تغییر کرده بود؛ با از بین بردن شریف‌واقفی و همفکرانش در داخل سازمان، هسته اصلی مقاومت از درون سازمان که خطر اصلی برای ادعاهای شهرام محسوب می‌شدند از بین رفته بود، مخالفت‌ها از درون و به‌خصوص بیرون سازمان با قتل شریف و انحصارطلبی شهرام شروع شده بود، پشتوانه اجتماعی سازمان مارکسیست شده به‌شدت در معرض ریزش بود، برخورد شدید دائمی با نیروهای مذهبی بیرون سازمان نه امکان‌پذیر بود و نه هیچ‌گونه توجیه سیاسی و ایدئولوژیک داشت و بالاخره ما زندانیان مجاهد آزادشده نیز هوشیارتر و پخته‌تر بودیم و سازمان نیز نمی‌خواست ما را از دست بدهد.

با اعلان تغییرات در سطح جامعه موضوع دیگر از مرز یک جمع محدود و مسائل درون‌سازمانی گذشته بود و دیگر امکان نداشت در جمع بسته یک گروه چند صدنفره، رهبری هر کاری می‌خواهد بکند و به اصطلاح درون یک فتنان توفان ایجاد کند! و فکر کنند تمام دنیا مانند دنیای کوچک صدنفره آن‌هاست و هرچه در این جمع کوچک اتفاق بیفتد پدیده‌ای قابل‌تعمیم در سطح جامعه است.

یکی از نتایج جبری که مشی چریکی و زندگی مخفی به دور از توده‌ها می‌تواند به بار آورد دقیقاً همین بود که از نظر حسی و روان‌شناسانه دست و ذهن افراد مخفی بسیار باز است و لذا عواقب اجتماعی کار خود را کمتر متوجه می‌شوند؛ البته همین وضعیت از جهتی هم مثبت است چون فردی که خود را نزدیک به شهادت می‌داند و چندان در قید زندگی نیست با ذهنی غیروابسته به دنیا و به گذشته خود می‌تواند مسائل را بررسی کند و به



مسائل عقیدتی در چارچوب مذهبی که مورد قبول و اشتراک جمع سه نفری هسته مذهبی بود، بدون وارد شدن در ابهامات و ایراداتی که به ذهن خودمان می‌زد. اساساً قرار بر کار آموزشی جدی تا رسیدن به انسجام فکری و پاسخ مطمئن به سؤالاتمان نبود و منطقاً امکان آموزش قبل از اعتقاد و اطمینان به مطالب وجود ندارد!

به عبارت بهتر بحث و مشکل ما اساساً آموزش نبود، مسائل و شک‌های هر کسی بیشتر جنبه درونی، باورمندی و رفتاری داشت تا جنبه تئوریک و مطالعاتی. هیچ کدام از ما سه نفر با فرهاد و زینال و قاسم‌زاده در سطح و موقعیت فکری و تئوریک برجسته و ممتازی نسبت به هم نبودیم که بتوانند نسبت به بقیه هم‌مونی فکری داشته باشند یا کسی شخص دیگری را آموزش دهد... از زاویه‌ای دیگر ما همگی محتاج آموزش دیدن بودیم (و این را بعدها بسیار بیشتر فهمیدم) و البته اگر حرفی و دردی و مسئله‌ای برای گفتن داشتیم صادقانه و صمیمانه برای همدیگر مطرح می‌کردیم و دنبال راه‌حل بودیم و عاشقانه خود را به نتایج عملی آن پایبند می‌دیدیم. مسئله آن نبود که مخفی شده باشیم تا پاسخ یکسری پرسش‌های فلسفی و اعتقادی را که قرن‌ها بشر بر سر آن اختلاف دارد کشف کنیم. ما می‌خواستیم پیش از هر چیزی و بنا بر تمام مشترکات فکری اعتقادی و هستی‌شناسانه‌ای که به هر صورتی و در هر مرحله و حدی داشتیم (یا فکر می‌کردیم که داریم)، اقدامی عملی بکنیم و به قولی عمل به تکلیف کنیم در هر حدی که می‌توانستیم و به عقلمان می‌رسید آن‌هم در فرصتی بسیار کوتاه که شرایط دیکتاتوری و مشی چریکی و قهرآمیز می‌توانست تا پیش از شهادت به ما عرضه کند. ما عدالت‌خواهان و ظلم‌ستیزانی بودیم که آن‌طور که از جامعه خود و جهان و سیاست شناخت داشتیم می‌خواستیم دست به تغییر جهان‌برزم نه فقط تفسیر آن و می‌دانستیم و اکنون خیلی بهتر می‌دانم که تمام این‌ها در بستری از محدودیت‌ها و جبریات مختلف قرار داشت. برگردیم به موضوع مباحثی که در هسته مذهبی داشتیم و نتایجی که رسیدیم:

بازدید یا پاک کردن اسلحه خود، نباید مطلقاً اسلحه را رویروی کسی گرفت، بلکه باید با بازدید دوباره مطمئن باشید اسلحه کاملاً خالی است و داخل لوله آن را نیز ببینید و سپس رو به هوا دو بار ماشه را بچکانید. حال اگر کار خطایی صورت گرفت و این ضابطه مطلق را کسی رعایت نکرد، فرد خاطی به صورت معمول شدیداً توبیخ می‌شود. از اکبری که يك فرد نظامی بود بعيد بود که چنین بی‌توجهی و کار خطایی بکند. يك شلیک ناخواسته در يك خانه مخفی می‌تواند به کشته شدن یا دستگیری افراد و لورفتن اسناد... و فاجعه‌ای بزرگ منجر شود.

به یاد دارم آن روز، ظهر عاشورا بود. اتاق ما در طبقه دوم خانه بود و رویروی ما در اتاقی جوان مستأجری زندگی می‌کرد. فوری اتاق رویرو و طبقه پایین را دید زدم. خوشبختانه به‌طور اتفاقی هیچ کس در منزل نبود. سریع از پنجره به کوچه سرک کشیدیم و دیدیم کسی هم در کوچه نیست و همسایه‌های دیگر همه به عزاداری رفته بودند. من دیدم کسی از خانه‌ای بیرون نیامده بود پس صدا را کسی نشنیده بود. خانه ما در سه‌راه آذری، خیابان اردشیر و در انتهای کوچه‌ای بن‌بست بود. پشت خانه ما کارخانه‌ای بود و راه فرار را قبلاً از پشت‌بام آن پیش‌بینی کرده بودیم. هم‌زمان سریعاً مدارک و اسلحه‌ها را برداشتیم تا فرار کنیم، اما دیدیم خبری نشده و موضوع کاملاً ختم به خیر شد.

### ■ بهرام هم مشکوک نشد؟

□ هرگز، او نه ناراحت شد و نه شك کرد. تصور کنید اگر تیر، فقط ۵ سانتیمتر آن‌طرف‌تر می‌خورد قلب نفر دوم مرکزیت سازمان را شکافته بود و علاوه بر دردسر و گرفتاری ما در صحنه، ممکن بود بعدها بگویند می‌خواستید انتقام بگیرید و رهبر ما را کشتید! و موضوع در تاریخ ثبت می‌شد و می‌توانست عواقب شدیدی به‌طور ناخواسته به دنبال داشته باشد و چه‌بسا در جو فکری آن زمان به انتقام‌گیری و واکنش‌های متقابل شدید منجر می‌شد، اما این جریان اصلاً شك سازمان را برنیاگیخت، چون اعتماد داشتند و به‌رحال برای چنین روابط و تماس‌ها، ریسک‌هایی پذیرفته بودند. البته خود اکبری خیلی ناراحت شد و ما هم به او انتقاد شدید کردیم. از نظر کلی، این اتفاق مثال و تجربه‌ای بود که با شنیدن یک خبر، فوراً نباید قضاوت کرد و به‌جای برخورد تحلیلی، اولاً زه‌همه دنبال رسیدن به اطلاعات و فکت‌های قطعی و ملموس بود و سپس قضاوت، تحلیل و ریشه‌یابی کرد.

### ■ آیا آموزش هم می‌دادید؟

□ منظور شما از آموزش چیست و به چه کسی؟ ما به فرهاد و زینال (و قاسم‌زاده) آموزشی نمی‌دادیم و خودمان هم آموزش‌ها را (در سطحی که در سازمان قبل از شهریور ۵۰ و در زندان‌ها معمول بود) گذرانده بودیم؛ تنها به آن جمع سه‌نفره سمپات‌های اکبری آموزش‌هایی در حد ابتدایی و ضروری می‌دادیم، یعنی آموزش مسائل تشکیلاتی و امنیتی و حفظ خود و تا حدی هم آموزش‌های سیاسی و البته در کنارش انتقال برخی آموخته‌های خود ما از

ابهامات درونی خود صادقانه بپردازد. اگر شهرام (و معدود تندروان پیرو او)، واقعاً حس و درک می‌کرد که جریان مذهبی درون سازمان و پایگاه اجتماعی‌اش مهم‌تر و ریشه‌دارتر از آن چیزی است که با کشتن چند نفر از بین برود، هیچ‌وقت آن کار را نمی‌کرد، همان‌طور که بعدها هم نکرد و گرنه اگر می‌خواست هنوز هم در اواسط سال ۵۴ (در ۵۵) می‌توانست در مورد هسته مذهبی ما هم این کار (تصفیه فیزیکی) را بکند. پس از آنکه برخورد و تصفیه فیزیکی شریف‌واقفی و صمدیه‌لیاف برای دیگر نیروهای چپ در جامعه مطرح شد و دیدند که آن‌ها هم این برخوردها را قبول نداشتند. دیگر مرکزیت مارکسیست سازمان از جهت شیوه برخورد با نیروهای مذهبی قدری تعدیل و پخته‌تر شده بود و دیگر برایش قابل تحمل بود و فهمید که به نفعش است نیروهای مبارز مذهبی را به‌گونه‌ای اطراف خود نگه دارد و در صورت امکان آن‌ها را رهبری و هدایت کند و فرضاً يك شاخه مذهبی هم داشته باشد و مثلاً ما شاخه مذهبی آن‌ها شویم؛ البته هسته ما چنین خواسته یا آرزویی را قبول نداشت و می‌گفتیم ما شاخه‌ای از سازمان شما نیستیم و نخواهیم بود، ما کار مستقل خود را می‌کنیم، ولی در چارچوبی معین و تعریف‌شده می‌توانیم در مبارزه با رژیم شاه همکاری داشته باشیم؛ مثلاً در زمینه امنیتی.

به‌رحال بهرام به‌عنوان نفر دوم مرکزیت، رابط ما شده بود و همه تلاش خود را برای حفظ رابطه خوب و تأثیرگذاری مثبت با ما می‌کرد. هیچ‌یک از ما فکر و احساس نمی‌کردیم در زمینه همکاری‌های ممکن از جمله انتقال تاکتیک‌های حفظ خود و دستاوردها و تجربه‌ها در مورد ما کوتاهی بکنند. اسلحه و قرص سیانور هم که نیاز داشتیم به ما داده بودند.

می‌خواستیم قدری حاشیه بروم و برای درک نوع رابطه نزدیک بین ما خاطره‌ای را نقل کنم که در جای خودش خیلی جالب و به لحاظ تاکتیکی نیز قابل توجه است. يك بار وقتی من، اکبری آننگر، بهرام آرام و طریقت جلسه داشتیم، در تنفس بین صحبت‌ها اکبری اسلحه‌اش را درآورد تا پاك کند. درحالی که مشغول پاك کردن اسلحه‌اش بود و خشاب را هم در آورده و روی زمین گذاشته بود، ناگهان اسلحه اکبری عمل کرده و تیری شلیک شد! غافل از اینکه یک فشنگ اضافه داخل لوله هنوز وجود دارد. یاد گرفته بودیم گاهی اوقات البته خارج از استاندارد و عرف نظامی و معمولاً هنگام شروع به عملیات یا موقع احساس خطر، غیر از خشاب پر می‌توان يك فشنگ اضافه هم در لوله هفت‌تیر و کاملاً آماده برای شلیک گذاشت. در این حالت اسلحه به ضامن نیست و فقط با چکاندن ماشه بلافاصله شلیک می‌کند و لذا احتمال گیرکردن فشنگ در لوله لااقل برای اولین شلیک وجود ندارد و اکبری کلاً آن را فراموش کرده بود! بهرام چهارزانو مقابل اکبری نشست و بالشی را در بغل گرفته بود. تیر درست از میانه بالشی عبور کرد و از فضای خالی زیر بغل سمت چپ او رد شد و بدون آنکه به او اصابتی داشته باشد به دیوار پشتش خورد. از نظر نظامی - حتی در ارتش هم می‌گویند موقع

من، اکبری و طریقت هر سه به این نتیجه رسیدیم که چارچوب فکری سازمان التقاطی است. البته اول باید دید التقاط دقیقاً چیست؟ شاید الآن بگویم التقاط اصلاً امری نسبی بوده و به یک معنا غالباً اجتناب‌ناپذیر و چه بسا خوب باشد. چه کسی گفته التقاط همواره بد است، اما التقاط در آن زمان و در موضوع ایدئولوژی سازمان امری بد و غیرقابل دفاع برای ما و اکثر مذهبیین مبارز تلقی می‌شد و وقتی رژیم شاه در روزنامه‌ها ما را مارکسیست اسلامی می‌نامید آن را توهین و تهمت بزرگ به خود می‌دانستیم.

به‌رحال در آن زمان التقاط به این معنا منظور ما بود که در واقع فکر می‌کردیم در چارچوب فکری سازمان مجاهدین اولیه، مسائلی را که نمی‌توان باهم تلفیق کرد، می‌خواستیم به هم بچسبانیم و بین این اجزای نامتجانس، تضاد و یا تناقضی حس نمی‌کردیم و نمی‌دیدیم. در زندان و شاید پیش از آن برای خود رگه‌ها و نمونه‌هایی از عدم تجانس مطرح بودند. ولی به‌عنوان التقاط و یک ایراد مهم نمی‌دیدیم. در مباحثان با سازمان مارکسیست‌شده، آن‌ها روی این مسئله اصرار داشتند و بیش از آنچه اهمیت داشت روی آن تکیه و کار فکری می‌کردند. به‌طورکلی در برخورد با یک ابهام یا ایراد التقاط، چند راه دارید: نخست اینکه صورت مسئله را بهتر بشناسید: ماهیت، سابقه، نمودها، عمق، گستردگی، اثرات و... آن را بررسی کنید.

دوم اینکه پس از شناخت اولیه (و بدون بررسی کافی یا لازم) آن را به هر دلیلی فعلاً مسکوت بگذارید. دلایل این عدم‌ضرورت فوری یا حتمی پرداختن به موضوع، می‌تواند کم‌اهمیت‌دانستن آن، عدم‌توانایی در حل التقاط به‌صورت قابل‌قبولش برای فرد، صلاح ندیدن بحث درباره آن در سطح گروه یا اجتماع و... باشد. راه سوم اینکه حتماً آن را به صورتی در همین مقطع حل کنید که اغلب به یکی از دو طریقی که از ابتدا برای فرد مطرح شده بوده حل می‌شود. هر سه نفر ما در جمع هسته مذهبی خود، به درست یا غلط به راه حل سوم روی آوردیم. با توجه به ضرورت‌های مبارزه مسلحانه، نتایج به‌دست‌آمده از پراتیک چندساله سازمان و نیاز روحی - روانی خود به رفع شبهات و رسیدن به یک ایمان بدون خدشه در شرایطی که به‌شدت با دشمن در یک مبارزه مسلحانه روبه‌رو بودیم و نیاز به قاطعیت و اطمینان نفس در زمان رویارویی با شهادت، به نقطه‌ای رسیده بودیم که ضروری می‌دیدیم این التقاط را به یک‌طرف حل کنیم. در واقع آگاهانه یا ناخودآگاه نتیجه عملی و روانی که از این رفع التقاط گرفته می‌شد، برای ما مهم‌تر بود تا بحث‌های فلسفی مجرد مانند اینکه آیا ماده تقدم دارد یا خیر و آیا چهار اصل دیالکتیک با دیدگاه تفکر قرآنی همخوانی دارد یا نه؟

ما مدت نسبتاً کوتاهی روی این التقاط بحث و کار کردیم. سال‌ها بعد تحلیل من این شد که به‌نوعی از کار دقیق روی این جریان خسته شده بودم و می‌خواستم تکلیف خود را زودتر روشن کرده و از آن کشمکش ذهنی و تردیدها رها شوم. بعدها

## در آن زمان التقاط به این معنا منظور ما بود که در واقع فکر می‌کردیم در چارچوب فکری سازمان مجاهدین اولیه، مسائلی را که نمی‌توان باهم تلفیق کرد، می‌خواستیم به هم بچسبانیم و بین این اجزای نامتجانس، تضاد و یا تناقضی حس نمی‌کردیم و نمی‌دیدیم

به‌تر فهمیدم چرا این مسئله درون هسته مذهبی آن‌قدر برای ما حاد شده بود. شاید یک راه حل این بود که حل سؤال را به‌مرورزمان موقوف کنیم؛ البته این دقیقاً به عمق واقعی و طبیعی سؤالات و شدت تردیدهای هر فرد برمی‌گردد که چه راهی را انتخاب کند و البته شرایط و عوامل خارج از فرد هم مؤثرند (سازمان، رژیم، زندگی مخفی، شرایط اختناق و پلیسی و...). یک مسئله سخت ریاضی را جلوی یک دانش‌آموز پنجم دبستان بگذار و بگو اگر این را حل کردی می‌توانی کلاس بالاتر بروی وگرنه رد می‌شوی. این کار، بچه را وادار به حل مسئله می‌کند، ولی به او خیلی فشار وارد می‌کند. من بعدها به این نتیجه رسیدم که شاید مسئله بیش‌ازحد برای ما بزرگ بود و بزرگ شده بود. به‌رحال من از این بحث‌ها خسته شده بودم.

شهید اکبری آن‌گر می‌گفت، کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم (آیت‌الله طباطبایی قمی) و نظرات آقای مطهری درباره آن می‌تواند برای جهان‌بینی ما چارچوب خوبی داشته باشد. (تا زمانی که با اکبری بودم ایشان مطلب مکتوب یا مقاله یا جزوه یا تحلیلی بدون نکرده بود و نداشت. به‌تازگی در کتاب سه جلد (جلد دوم، صفحه ۹۱) از تدوین جزوه «معرفت و ادراک» توسط اکبری با استفاده از پی‌نوشت‌های آیت‌الله مطهری بر کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» یاد شده که از آن بی‌اطلاع، ولی احتمالاً پس از جدایی من از هسته مذهبی، اکبری اقدام به جمع‌بندی نسبی و تدوین نظراتش کرده که جزوه فوق می‌تواند حاوی آن باشد).

کمی‌سیر این موضوع بحث کردیم و کتاب فوق را اجمالاً مطالعه کردم، اما آن را ادامه ندادم. من از این بحث‌ها خسته شدم و گفتم ما می‌گوییم مسئله اصلی مبارزه با رژیم وابسته به امپریالیسم است (و ضرورت این مبارزه هم برای من فقط به خاطر تکلیف مذهبی نبود، بلکه برای خود انگیزه‌ها و دلایل مختلفی برای این مبارزه داشتم)، سپس مخفی شده‌ایم و هر لحظه امکان کشته‌شدن ما هست، حال چقدر باید روی این مسئله وقت بگذاریم؟ و اصلاً تا کجا صحیح است که به این بحث‌ها ادامه دهیم؟! آن بحث‌ها و حل قاطعانه و مناسب تضادهای درونی ما دیگر از ظرفیت جمع هسته مذهبی ما خارج شده بود و ما نمی‌توانستیم همدیگر را قانع کنیم. در آن بحث‌ها هم شهید اکبری آن‌گر مطلب منسجم و قطعی

نداشت، اگر نیروهای پخته، خوش‌فکر، انقلابی و تئوریک دیگری (مثل فرهاد صفا، زینال حقانی، حسن ابراری، کریم رستگار، شریف‌واقی) در تماس با ما بودند شاید روی نتیجه کار هسته مذهبی ما تأثیر می‌گذاشتند. با صاحب‌نظران یا قطب‌های فکری دیگر هم در تماس نبودیم و کتاب‌های ایشان هم پاسخگوی ابهامات و سؤالات ما نبود. من در زندان مشهد مدتی کتاب‌های دکتر شریعتی را مطالعه کرده بودم. اکبری نیز نظرات دکتر شریعتی را هم در نظر داشت و به دکتر و نظرات ایشان بسیار علاقه‌مند بود و گویا شخصاً روابطی هم با ایشان داشته است.

■ **بله؛ می‌گفت یک شب تا صبح در حسینیه ارشاد با دکتر صحبت کردم و پرسش‌های زیادی از او کردم که در نهایت دکتر گفت محمد نمی‌دانم، واقعاً نمی‌دانم.**

□ این صحبت مربوط به پیش از ۱۳۵۰ است؟

■ **بله اکبری در زندان شیراز به من گفت.**

□ سازمان تا پیش از شهریور ۱۳۵۰ نسبت به دکتر شریعتی دیدی منفی داشت، یعنی متأسفانه به دیده روشنفکر بدون عمل به امثال ایشان می‌نگریستیم. در آن زمان به خاطر دیدگاه‌های چریکی و اینکه خود را در سطح بالا و پیش‌تاز می‌دانستیم، بسیاری از نیروها را طرد می‌کردیم که به نظر من این خود از زمینه‌های مهم انحرافات بچه‌ها شد. با این دید بسیاری از روشنفکران و صاحب‌نظران را می‌راندیم. پس از شهریور ۵۰ و علنی شدن موجودیت سازمان و پس از موضع‌گیری‌های تأیید‌آمیز دکتر درباره جنبش مسلحانه و انقلابیون مسلمان، نظر ما نسبت به وی مثبت شد.

■ **غیر از شریعتی و مطهری، به منابع دیگری رجوع نمی‌کردید؟**

□ عملاً امکانش نبود و مراجعه‌ای نداشتیم. پیش از انقلاب آقای رجایی را که دبیر دبیرستان کمال و علوی بود که در آن تحصیل می‌کردم، می‌شناختم و با پدرم هم آشنایی داشت، ولی به‌اندازه پس از انقلاب شناختی از آقای رجایی به‌عنوان انسانی پاک‌باخته، صادق، باخ‌لوص و محکم نداشتیم. در مجموع او را قبول داشتیم، به همین خاطر پس از آزادی از زندان دوست داشتیم از نظرات ایشان مطلع شوم که پیش از مخفی شدنم دستگیر شدند و ارتباط قطع شد؛ البته بیشتر به دنبال بچه‌های آزادشده از زندان بودیم.

در شماره آینده بحث قطعی شدن هسته مذهبی، انشقاق دوستانه تشکیلاتی و سرنوشت هسته را پی‌خواهیم گرفت. ■



# ساحل بودروم؛ سال صفر!



سروش رازی

دانشجوی دکتری علوم سیاسی

«ناگاه اسب رنگ پریده‌ای ظاهر شد که سوارش «مرگ» نام داشت. به دنبال او اسب دیگری می‌آمد که نام سوارش «دنیای مردگان» بود. به آن دو اختیار داده بودند تا یک چهارم زمین را با جنگ، قحطی، بیماری و جانوران درنده نابود کنند!»

چهار صبح است. نسیم سحرگاهی بر دریای مدیترانه سرگردان است. موج‌ها خسته از به دوش کشیدن کودکان، مادران و پدران، نفیر زاری سر می‌دهند. آفتاب یارای فاش‌گفتن را ندارد و ماهیان با لبانی دوخته به اعماق آب پناه برده‌اند. شهروندی با خط امداد پلیس ۱۵۶ ترکیه تماس می‌گیرد و از جسدهای بی‌جانی خبر می‌دهد که به سمت ساحل بودروم روان هستند. نه نهنگی به گل نشسته و نه کشتی تفریحی. این بار انسان‌ها بر امواج رها شده‌اند و به ساحل پایانی می‌رسند. مأموران به محل اعزام و مشغول واریسی می‌شوند. اجساد یک‌به‌یک و به‌راحتی رؤیت شده و جمع‌آوری می‌گردند، اما چیزی باقی می‌ماند. جسدی کوچک و آرام با پیراهنی قرمز و شلواری آبی، به خاطر حرکت امواج ساحل و تاریکی از دیده‌ها پنهان شده است. مدت‌هاست از دیده‌ها پنهان است! کودکانی که آواره‌اند و سایه مرگ و وحشت هر روز بر آنان چیره است. آفتاب طلوع می‌کند و در روشنایی هوا، وقتی امواج آرام می‌گیرند، جسد آیلان دیده می‌شود. خفته بر صورت، خفته بر پیشانی ساحل، خفته بر ماسه‌های ساکت، خفته بر خواب انسانیت.

عکس خفتن تو در ساحل بودروم، سینه را تنگ و زیان را بسته می‌کند. آیلان، تو اینک به ساحل رسیده‌ای، به ساحلی که با رنج آشنا نیست، به ساحلی که با درد همساز نیست، به ساحلی که آخرین راه گریز تو بود. آیین المَقْرُوف؟ آسمان زندگی تو به انتهای این ساحل متصل گردید و صورتت بر زمین مُرده بوسه زد؛ چرا که یارای نگرستن به آفتاب بی‌طلوع این زمانه را نداشت. ماسه‌ها به یاد خواهند داشت که در میان خفتگی همگان و در زفیر و شهبیق خوابگردها، تو به سوشان روانه شدی. ساکت و آرام، داغ دردی را بر گونه‌های ساحل به جا گذاشتی. صدای فرسوده آن شب را احدی نشنید. باید گریست و گریست بر روزی که دیر به دیر طلوع می‌کند. روزها فرو خواهند مرد و

دوباره شامگاه همه‌چیز را فرا خواهد گرفت. هوایی از جنس درک و رنگی از جنس صلح اینک بسان آفتاب سرزمین‌های شمالی است. شلاق‌های انسان کشش جنگ تا به کی؟ سنگینی داس خشونت تا به چند؟ امیدها و آرزوهای تو با یک قایق بر باد رفت. روز تاریک تو با آمدن آن سایه نکبت‌بار جنگ شروع شد. شاد بودی و خون جاری در رگ‌های پدر و مادرت؛ اما به ناگاه، خون را در رگ‌های عکاس و جهانیان منجمد کردی، گویی که دیروزی وجود نداشته است. پدرت دیگر در جست‌وجوی لمس نامرئی گم‌گشتگی تو خواهد بود. بارویاهای نادیده تو زندگی خواهد کرد. بازی‌های پرراز و رازهای بچه‌گانه تو در همان ساحل غریب پایان یافت و نسیم خنک و پرامید روزهای تو چه زود عبور کرد. دودیدن‌های آزادوار و پرکشش تو اینک خاطره‌ای است بر گوش کر زمان. سرباز گارد ساحلی ترکیه تو را دید و بر تمامی قوانین حرفه‌ای‌اش قلم بطلان کشید. تنها وظیفه داشت که مشخصات جنازه را ثبت کند، اما بی‌تاب شد و به‌سوی تو آمد تا رنج تو را حس کند، بدن تو را لمس کند و بی‌جانی تو را از امواج، دور نگاه دارد. جهان با خفتن تو لرزید. نوای تلخ خواب آرام تو، از پشت دیوارهای چین تا مرزهای کانادا را درهم نوردید. دنیا با چشمانی آواره گریست بر کودکی که نه در ابعاد زندگی خلوت کرد و نه تا ته بودن دوید. فرصت نبود تا تو در امتداد کودکی و نشاط قدم برداری. فرصت نبود تا از ته دل بخندی و شور کودکی را تجربه کنی. اینک پدرت فقط یادها را به یاد خواهد داشت. فرصت نبود چون جنگ پایان فرصت‌هاست. پایسان چندین هزار امید

بنی آدم‌هاست. شراره‌های جنگ و ننگ می‌جوشند و روز عمر کودکان را تقدیم تابوت شبانگاه می‌کنند. حسرتا! قدر ناتوانی را می‌دانستیم. قدرت و سردی همراهم مرگ‌اند. مرگ ظهور نمی‌کند مگر به واسطه سخت‌شدن آدمیان.

مجال برای تو بی‌رحمانه اندک بود. سانحه زهرا آگین جنگ، تو را به ساحل آخر رساند، به خاموش‌ترین اتاق هستی. صدای پر خاموش تو را کسی نمی‌شنود. کسی طاقت رویارویی با گرمی آفتاب حقیقت ندارد. با دیدن عکس خفتن تو نمی‌توان خاموشی پیشه کرد. می‌دانم که نفس‌های آخرت چه سنگین بود و عمیق. می‌دانم که آخرین نگاهت چه خسته بود و تلخ. اینک آیلان عزیز، صدای باز و بسته شدن پنجره سکوت را خواهی شنید. بعد از آن صبح شوم، دنیا در برابر خفتگی تو خموش شد و چشمان همگان با نگاهی عاری از روشنایی در پی سقوط آدمیت رفت. این واژه انسان اینک چه دور شده است! آیلان، بی‌کرانگی درد را بین، شکنندگی جان را بین، ییا و با ما، قتل عام امید را بین. بین که هر جا گل‌های مصومیت غنچه زد، دست هراس‌بار شقاق و نفاق آن را از ریشه برکنند. پر غصه است سال‌های تبعید امید. توشه این تبعید زقوم تلخی است که شکم‌های ما را انباشته است و مزاجمان را به عسر و رنج عادت داده است.

وقت تعزیت است. یکدیگر را تعزیت گوئیم! یکدیگر را بر این لبه پرتگاه تعزیت گوئیم، آن‌گاه که جان به گلوگاه رسیده است. قُصَی نَحْبَة. او جان سپرد و زیر خاک، تنها و نحیف آرام گرفت. ■



# پنجم انداز سیاست خارجی



سایه شوم جنگ جهانی سوم

بیل ون آکن



واکنش جهانی به توافق وین



باراک اوباما در سخنرانی چندی پیش خود که یک روز پیش از هفتادمین سالگرد بمباران اتمی هیروشیما انجام گرفت، هشدار داد بحث‌های شدید بین کنگره و دولت به جنگی علیه ایران می‌انجامد که نتایج محاسبه‌ناپذیری خواهد داشت. وی اعلام کرد رد کردن توافق به ایران به معنای جنگ با این کشور است؛ کشوری که مساحتش چهاربرابر و جمعیت آن سه‌برابر عراق است. او با یادآوری جنگ سرد و جنگ جهانی دوم گفت جنگ با ایران می‌تواند به جنگ جهانی سوم بینجامد. در مقاله‌ای اجمالی، اما تأمل‌برانگیز با عنوان «سایه شوم جنگ جهانی سوم» از پایگاه [Information.Clearinghouse.info](http://Information.Clearinghouse.info) این سخنرانی مهم اوباما مورد تحلیل قرار گرفته است.



# سایه شوم جنگ جهانی سوم

## سخنرانی مهم اوباما درباره جنگ با ایران

نویسنده: بیل ون آکن\*

برگردان: صبا نائلی

بارک اوباما در سخنرانی خود هشدار داد بحث‌های شدید بین کنگره و دولت به جنگی علیه ایران می‌انجامد که نتایج محاسبه‌ناپذیری خواهد داشت. وی در سخنرانی که یک روز پیش از هفتادمین سالگرد بمباران اتمی هیروشیما داشت، اعلام کرد رد کردن توافق با ایران، به معنای جنگ با این کشور است؛ کشوری که مساحتش چهار برابر و جمعیت آن سه برابر عراق است. او با یادآوری جنگ سرد و جنگ جهانی دوم گفت: جنگ با ایران می‌تواند به جنگ جهانی سوم بینجامد.

در حال حاضر اصلاً معلوم نیست کنگره چه رأیی درباره توافقنامه می‌دهد. اوباما اعلام کرده هر عملی را که مانع اجرای توافق شود، وتو می‌کند. اگرچه هنوز مشخص نیست رأی اکثریت دوسوم در کنگره و سنا برای بی‌تأثیر کردن وتوی رئیس‌جمهور وجود دارد یا نه.

نکته فراتر از این بحث‌ها این است که اکثریت کنگره به سیاستی رأی خواهند داد که به تشدید فاجعه‌آمیز میلیتاریزم امریکایی بینجامد.

اوباما هشدار داد اگر مجلس نمایندگان و سنا وتوی رئیس‌جمهور را نادیده بگیرد، به‌زودی جنگ خواهد شد. فرمانده کل قوا اعلام کرد کنترل حرکت به سمت جنگ از دستان او خارج شده است.

او ادامه داد: «من نمی‌خواهم بزرگنمایی کنم، اما واقعیت این است که رد شدن این توافق توسط کنگره، دولت‌های بعدی امریکا را که مطمئناً همگی به دنبال مقابله با رسیدن ایران به سلاح هسته‌ای هستند، تنها با یک گزینه روبرو خواهد کرد: جنگی دیگر در خاورمیانه.» بحث‌ها بر سر این توافق نشان می‌دهد در جامعه اطلاعاتی و نظامی امریکا شکاف عمیقی بر سر اینکه آیا امپریالیسم امریکایی باید اهدافش را به قیمت جنگ خطرناک دیگری در خاورمیانه پیش برد یا نه، شکل گرفته است. چیزی که در این بحث‌ها مطرح نمی‌شود میل امریکا به انجام جنگ‌های پیشگیرانه است؛ مانند تجاوزهای جنایتکارانه علیه آنچه ملت‌ها و مردم می‌خواهند. رئیس‌جمهور امریکا با گفتن اقدامات نظامی خود بر این نکته تأکید کرد: «به‌عنوان فرمانده کل قوا، از استفاده از نیروی

نظامی در زمانی که لازم بود ابایی نداشته‌ام. من دهه‌ها هزار جوان امریکایی را در جنگ هدایت کرده و عملیات نظامی در هفت کشور را فرماندهی کرده‌ام. زمانی‌هایی استفاده از زور لازم است و اگر ایران به توافق پایبند نماند، احتمالاً ما گزینه دیگری جز حمله نظامی نخواهیم داشت»

با وجود تمام مداخله‌ها، حمله‌ها و کشتارهایی که اوباما کرده، او همچنان جنگ با ایران را یک اقدام بسیار خطرناک می‌داند. نظر او این است که واشنگتن می‌تواند با استفاده از اهرم توافق هسته‌ای رژیم ایران را به پشت امپریالیسم امریکا منتقل کند و با این روش، خواسته‌های خود را پیش ببرد، درحالی‌که استراتژی «نگه‌داشتن گزینه نظامی روی میز» شکست خواهد خورد.

دلیل ترس اوباما از اقدام بی‌محابا و جنگ با ایران فراتر از حمام خونی است که در این جنگ راه می‌افتد. اوباما هشدار داد که زیر پا گذاشتن توافق باعث وقوع درگیری شدید و خطرناکی با روسیه و چین خواهد شد. همچنین روابط واشنگتن با متحدان اروپایی (در درجه اول آلمان) و آسیایی‌اش را تیره و تار خواهد کرد. هیچ‌یک از آنها زیر بار اجرای مجدد تحریم‌های یک‌طرفه امریکا نخواهند رفت. تحریم‌هایی که تا همین زمان هم برای اقتصاد آنها میلیاردها میلیارد دلار هزینه داشته است.

هم‌اکنون آلمان، فرانسه، ایتالیا و دیگر کشورهای اروپایی هیئت‌های بلندپایه‌ای را به ایران اعزام کرده‌اند تا بر سر قراردادهای بسیار پرسود مذاکره کنند. آنها

اما دقیقاً چنین نقشه‌ای را جامعه خواص تأثیرگذار و قدرتمند امریکا طراحی می‌کند. آنها کارهای زیادی را پشت سر ملت امریکا که به طرز شگفت‌آوری ضدجنگ هستند، انجام می‌دهند و مانع پوشش هشدارهای اخیر اوباما در رسانه‌های امریکا می‌شوند.

کاملاً واضح و روشن اعلام کرده‌اند حاضر نیستند دوباره سر میز مذاکرات برگردند چه برسد به پذیرش دوباره تحریم‌ها.

دومین دیپلمات بلندپایه برلین در واشنگتن هشدار داد که رد توافق توسط امریکا «یک کابوس خواهد بود... یک فاجعه» و ایران و احتمالاً دیگر کشورها با آگاهی از اینکه امریکا به هیچ توافقی احترام نمی‌گذارد به سرعت به سمت ساخت سلاح هسته‌ای می‌روند. اگر امریکا بخواهد به ایران حمله کند و هم‌زمان کاپیتالیسم اروپایی نیز سعی در نفوذ به بازار این کشور داشته باشد، نتیجه نهایی می‌تواند پایان اتحاد ناتو و فوران تنش نظامی بین اروپا و امریکا باشد.

در این سخنرانی اوباما سعی کرد مفهوم تلاش برای اجبار چین به بازگشت مجدد به رژیم تحریم‌ها را شرح دهد. «ما مجبور خواهیم شد کشورهایی مانند چین را از سیستم مالی امریکا حذف کنیم و از آنجا که این کشور یکی از بزرگ‌ترین خریداران اوراق قرضه ماست، چنین کارهایی اختلال‌های شدیدی در اقتصاد ما به وجود می‌آورد و پرسش‌هایی را درباره نقش دلار به‌عنوان ارزی جهانی در سطح بین‌المللی مطرح می‌کند.

نتیجه ضمنی چنین رخدادی رویارویی نظامی با چین و غرق شدن اقتصاد امریکا و جهان در رکود کامل (full-scale depression) است، اما دقیقاً چنین نقشه‌ای را جامعه خواص تأثیرگذار و قدرتمند امریکا طراحی می‌کند. آنها کارهای زیادی را پشت سر ملت امریکا که به طرز شگفت‌آوری ضدجنگ هستند، انجام می‌دهند و مانع پوشش هشدارهای اخیر اوباما در رسانه‌های امریکا می‌شوند.

در جریان مبارزات انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۱۶ امریکا، احساسات عمومی ضدجنگ هیچ توضیحی درباره سیستم سیاسی فاسد و ورشکسته امریکا پیدا نمی‌کند. میلیون‌ها نفر ممکن است پس از رأی کنگره روی توافق از خواب غفلت خود برخیزند، زمانی که امریکا درگیر جنگی بسیار بزرگ‌تر از مجموع جنگ‌های عراق و افغانستان است. آنها ناگهان با سقوط استانداردهای زندگی و اشتغال روبرو می‌شوند و کل جهان را درگیر بحران جنگ جهانی سوم هسته‌ای می‌یابند.

سیاست‌های کسانی که می‌خواهند جهان را وارد مسیر جنگ کنند، بازتاب بحران شدید و نامیدکننده





سیستم کاپیتالیستی آمریکا و تلاش طبقه حاکم و تأثیرگذار این کشور برای احیای کاپیتالیسم آمریکا با استفاده از ابزار نظامی است. اکنون کسانی که از شکست آمریکا در جنگ‌های افغانستان، عراق، لیبی و سوریه که به قصد تثبیت هژمونی آمریکا در خاورمیانه و آسیای مرکزی (ازبکستان، تاجیکستان، ترکمنستان، قرقیزستان و قزاقستان) انجام شده بود، سرخورده شده‌اند، تاسی بالاتر برای انجام بازی پرسیسک کنترل نظامی ایران می‌خواهند. اهمیت ایران در این است که پل ارتباطی دو منطقه پرنفت خاورمیانه و آسیای مرکزی است.

اوباما در عجیب‌ترین بخش سخنانش عامل مخالفت‌های تند و بی‌منطق بنیادگرایان آمریکایی با توافق را «وفاداری صادقانه به دوست و متحد آمریکا یعنی اسرائیل» دانست، اما هیچ صدقتهایی در این رابطه سمی وجود ندارد، بلکه دلیل حمایت مرجع‌ترین و بی‌فکرترین افراد بنیادگرای آمریکا از رژیم اسرائیل علاقه مشترک این دو به جنگ است.

دلیل دیگر ادامه و گسترش نظرات مسئولان ارشد پیش از اوباما مبنی بر «جنگ قرن ۲۱» که اکنون شامل تلاش برای آغاز جنگ با ایران می‌شود، نیاز به فراقطبی تنش‌های داخلی حاصل از اختلاف‌های طبقاتی فزاینده، به خارج از کشور است، چرا که

مخالف، ۱۶۲ رأی موافق و یک رأی ممتنع برجام را رد کرد. لازم به ذکر است که پیش از این سناتورها رأی‌گیری درباره رد برجام را تصویب نکرده بودند و بنابراین رأی کنگره تأثیری در اجرای برجام ندارد.

گسترش مبارزات طبقاتی و عواقب انقلاب‌های سوسیالیستی در آمریکا و جهان، تنها عامل شکست‌دهنده میلیتاریسم آمریکایی و تهدید جنگ جهانی سوم است. ■

منبع

پی‌نوشت

InformationClearinghouse.info

\*Bill Van Auken

۸ آگوست ۲۰۱۵، (۲۳ شهریور ۱۳۹۴)

۱. کنگره آمریکا در یک رأی‌گیری نمادین با ۲۶۹ رأی

### اگر خواهان اشتراک نشریه چشم انداز ایران هستید:

لطفا برگ اشتراک را کامل و خوانا پر کنید.

حق اشتراک یک‌ساله داخل کشور: ۶۰۰,۰۰۰ ریال  
خارج از کشور: اروپا ۱,۸۰۰,۰۰۰ ریال - آمریکا ۲,۴۰۰,۰۰۰ ریال

خوانندگان محترم می‌توانند حق اشتراک را به حساب سیبا ۰۱۰۶۰۷۳۷۰۰۰۱ بانک ملی شعبه دانشگاه کد ۸۷ به نام لطف‌الله میثمی، یا به شماره حساب جام ۱۸۳۶۷۹۰۴ یا به شماره کارت ۶۱۰۴۳۳۷۲۴۴۵۸۱۲۱۹ بانک ملت شعبه میدان توحید کد ۶۷۵۶۱ به نام لطف‌الله میثمی واریز نمایند.  
«لطفا پس از واریز مبلغ مشخصات خود را به دفتر نشریه اعلام کنید»

- در صورت واریز به کارت حتما شماره پیگیری خود را اعلام فرمایید.
- در صورت تغییر آدرس یا شماره پلاک حتما به اطلاع دفتر نشریه برسانید.
- بریده یا رونوشت برگه تکمیل شده را به همراه اصل رسید بانکی با پست سفارشی یا از طریق نمابر ارسال فرمایید.
- ۲۰٪ تخفیف به دانشجویان (با ارائه کپی کارت دانشجویی) و همچنین طرح امانی رایگان برای کسانی که توانایی خرید نشریه را ندارند (با ارسال نامه) در نظر گرفته شده است.
- خوانندگان گرامی می‌توانند نقدها و نظرهای خود را به شماره ۰۹۱۰۱۴۷۵۸۸۷ پیامک کنند.

آدرس: تهران صندوق پستی ۱۳۴۴۵/۱۹۵ تلفن: ۰۲۱\_۶۶۹۳۶۵۷۵

#### فرم درخواست اشتراک

نام و نام خانوادگی: .....  
نشانی: .....  
تلفن: .....  
کدپستی: .....

«قید کدپستی الزامی است»

#### مراکز فروش کتاب‌های انتشارات صمدیه در شهرستان‌ها:

- ◆ شیراز، خیابان قصرالدشت، بین خیابان پوستچی و صورتگر، کوچه هشتم. کتابفروشی بهار، زمان‌ثانی ۰۷۱۱-۲۳۴۶۴۵۸
- ◆ اصفهان، شاهین شهر، بلوار امام، مجتمع معینی، کتاب پژوهش
- ◆ رشت، بلوار نامجو، نرسیده به ورزشگاه شهید عضدی، روبروی کلینیک امام سجاد(ع)، کتابفروشی مرغ سحر. ۰۱۳۳۳۳۳۷۴۲۸

# واکنش‌های جهانی به توافق وین

ترجمه و تلخیص: صبا نائلی

در پی انتشار توافق وین در تاریخ ۲۳ تیر ۱۳۹۴ و تصویب آن در شورای امنیت سازمان ملل در ۲۹ تیر ۱۳۹۴ واکنش‌های برق‌آسای شکل گرفت. در این مطلب بر آنیم تا نظر افراد تأثیرگذار در رد یا قبول توافق را بیاوریم، از جمله نظرات گری سیک، مادلین آلبرایت، برژینسکی، ویلیام پری، رئیس سابق موساد، رئیس سابق سازمان امنیت و اطلاعات داخلی اسرائیل، ۱۰۰ دیپلمات سابق آمریکا و... که موافق توافق بودند و نظرات مخالفانی چون جان بولتن، ویلیام کریستول و Ephraim Asculai.

گفتنی است در ادامه واکنش‌ها جدولی از مفاد و زمان‌بندی توافق نامه و سیر تکوین برنامه اتمی ایران با استفاده از منابع معتبر تهیه شده که به علت کمبود جا در سایت [meisami.net](http://meisami.net) قابل دریافت است.

## موافقین توافق

### امریکا

گروه‌های مختلفی در امریکا از «برجام» حمایت کرده‌اند.

در ۱۶ جولای (۲۵ تیر) بیش از ۱۰۰ نفر از دیپلمات‌های سابق امریکا در نامه‌ای به اوپاما نوشته‌اند: «همه می‌دانیم که یک توافق پایدار توافقی است که در آن همه طرفین به تعهداتشان پایبند باشند و امتیازاتی از آن کسب کنند. ما به‌عنوان دیپلمات‌های سابق امریکا که حتی در زمانی که نیروی نظامی برای حفظ امنیت لازم بود به دنبال بهترین دیپلماسی برای حفاظت از مردم بوده‌ایم، اعلام می‌کنیم در حال حاضر که ایران توافق را قبول کرده است، ما به یک دیپلماسی کارآمد که پشتیبانی قوی دارد نیاز داریم. می‌دانیم این توافق خالی از ریسک نیست، اما باور داریم که بدون آن خطر بزرگ‌تری امنیت ما و متحدانمان را تهدید می‌کند. از نظر ما برجام شایستگی حمایت‌کننده و اجرا را دارد. از کنگره می‌خواهیم در این توافق نقش و بر اجرای آن نظارت

داشته باشد و همواره به دنبال آلترواتیوهای باشد که امنیت ما را بدون استفاده از نیروی نظامی تأمین کند. ما عمیقاً معتقدیم که مؤثرترین راه حفاظت از امنیت امریکا و متحدانش باور این موضوع است که پیش از استفاده از آلترواتیوهای پرهزینه و خطرناک دیگر به دیپلماسی جدی و سخت‌گیرانه شانس برای موفقیت بدهیم.»

این نامه به امضای سفیران امریکا در کشورهای مختلفی چون: روسیه، یمن، جمهوری کره، یونان، سوریه، اسرائیل، قطر، مسئول سفارت در تهران (۱۹۷۹) و... و سفرای امریکا در سازمان ملل، آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و ناتو رسیده است.<sup>۱</sup> بیستم جولای (۲۹ تیر) مقامات امنیت ملی بیانیه‌ای در حمایت از برجام صادر کردند. آن‌ها ضمن تبریک به اوپاما و دولتش برای دستیابی به توافق و تأکید بر اینکه این توافق اهداف اصلی امریکا را در بردارد عواقب مهم رد برجام را ذکر کردند: ۱. بی‌اعتباری و ناکارآمدی تحریم‌های بین‌المللی؛ ۲. امریکا مسئول شکست توافق و دست‌یابی احتمالی ایران به سلاح هسته‌ای به خاطر کاهش یا نبود بازرسی‌ها خواهد بود؛ ۳. رد توافقی احتمالاً تنها یک راه پیش روی امریکا می‌گذارد، حمله یک‌جانبه نظامی.

این نامه به امضای تعدادی از مقامات گذشته یا مشاوران دولت امریکا از جمله: مادلین آلبرایت، وزیر امور خارجه سابق، زبینگو برژینسکی، مشاور امنیت ملی امریکا، ویلیام پری، وزیر دفاع سابق و گری سیک، عضو شورای امنیت ملی در امور ایران و خلیج فارس رسیده است.

گری سیک یکی از امضاکنندگان نامه بالا و

افراد زیادی هستند که طرفدار رد مذاکرات، افزایش تحریم‌ها و فشار روی ایران برای ایزوله کردن کامل این کشور هستند تا بتوانند از این طریق کل توان هسته‌ای ایران را از بین ببرند

تحلیل‌گر مسائل خاورمیانه به‌ویژه ایران، در مقاله‌ای با عنوان «خطر يك توافق شکست‌خورده با ایران»<sup>۲</sup> ابعاد رد توافق را بررسی می‌کند و معتقد است: «در سیاست خارجی باید مراقب خواست‌هایمان باشیم چراکه یک آرزوی کوتاه‌مدت می‌تواند عواقب بلندمدتی داشته باشد، درست مانند آرزویی که مخالفان توافق با ایران دارند.»

افراد زیادی هستند که طرفدار رد مذاکرات، افزایش تحریم‌ها و فشار روی ایران برای ایزوله کردن کامل این کشور هستند تا بتوانند از این طریق کل توان هسته‌ای ایران را از بین ببرند.

طرفداران این سیاست باید درک کنند این آرزو، آن‌ها را با تهدیدی به‌مراتب بزرگ‌تر از تهدید کنونی روبرو می‌کند. تنها لازم است به تجربیات گذشته نگاه کنند. در طول سه دهه گذشته تحریم‌های بسیاری علیه ایران وضع شده که فلیح‌کننده‌ترین آن‌ها در دولت اوپاما، فروش نفت ایران و دست‌رسی این کشور به بازارهای مالی جهانی را هدف گرفت، اما حاصل آن چه شد؟

ایران تاکنون دو بار بر سر میز مذاکرات حاضر شده است. بار اول در سال‌های ۲۰۰۳-۲۰۰۴ (۸۴-۸۲) بود. در آن زمان ایران تنها تقاضای ۳۰۰۰ سانتریفیوژ داشت؛ اما دولت جرج دبلیو بوش که طرف مستقیم این مذاکرات نیز نبود، توافق را دقیقاً با دلایل مشابه مخالفان برجام و تو کرد. مخالفان آن زمان معتقد بودند صدور مجوز استفاده از هزاران سانتریفیوژ توسط ایران، خطر بسیار بزرگی است. علاوه بر این آن‌ها سلاح تحریم‌های گسترده بین‌المللی را در اختیار داشتند. همه ما می‌دانیم نتیجه افزایش روزانه تحریم‌ها و تهدید حمله اسرائیل به ایران گسترش روزافزون برنامه هسته‌ای این کشور بود. (در آغاز مذاکرات سال ۲۰۱۳ ایران ۲۰ هزار سانتریفیوژ، مقدار قابل توجهی ذخیره اورانیوم غنی‌شده و مقداری اورانیوم که نزدیک به ۲۰ درصد غنی‌سازی شده بود داشت که مرحله پیش از رسیدن به اورانیوم مورد نیاز برای ساخت بمب است.)

از سال ۱۹۹۲ (۱۳۷۱) که تانیاها پیش‌بینی کرد ایران ظرف سه تا پنج سال به بمب اتم خواهد رسید، سیاست‌مداران در اسرائیل و دیگر کشورها هر ساله این پیش‌بینی را تکرار کردند. کار آسانی است که



این پیش‌بینی‌ها را تنها گسترش ترس درباره موضوعی که مطمئناً هرگز رخ نمی‌داد، قلمداد کرد؛ اما بررسی علل این صحبت‌ها سازنده‌تر است.

در تمام این سال‌ها توانایی ایران برای ساخت بمب افزایش یافته است. تقریباً در تمام بررسی‌های حداقل یک دهه گذشته، ایران توان ساخت بمب اتم را داشته است؛ بنابراین پیش‌بینی‌ها درباره توان ایران برای ساخت بمب اشتباه نبوده، پیش‌بینی‌ها درباره علاقه و خواست ایران به ساخت بمب اشتباه بوده. تمام سرویس‌های اطلاعاتی آمریکا و بیشتر متحدانش - احتمالاً اسرائیل هم - با اطمینان به این نتیجه رسیده‌اند که ایران تصمیمی برای ساخت بمب نداشته است.

در دومین دور مذاکرات که به نتیجه هم رسید ایران بیشترین بازرسی‌ها را قبول کرده، از توسعه رآکتور آب‌سنگین اراک خودداری می‌کند و محدودیت‌های زیادی را برای یک دهه یا بیشتر پذیرفته است.

از طرف دیگر اگر این توافق همان‌طور که نخست‌وزیر اسرائیل و بعضی از اعضای کنگره می‌خواهند رد شود، ما به روزهای اول سال ۲۰۱۳ بازخواهیم گشت: تحریم‌های سنگین، توسعه برنامه اتمی ایران و تهدید سنگین جنگ که مطمئناً خواست هیچ سیاست‌مداری نیست.

### اسرائیل

عده‌ای از مقامات امنیتی اسرائیل موافق تائید برجام در کنگره‌اند. افرایم هالوی (Efraim Halevy) رئیس سابق موساد در مقاله‌ای با عنوان «پیش از اینکه به هیئت سیاسی آمریکا حمله کنیم»<sup>۳</sup> می‌گوید: «در صورت رد توافق، ایران آزاد است دست به هر کاری بزند. همچنین با درهم شکسته شدن رژیم تحریم‌ها و سفر مقامات کشورهای مختلف به ایران برای امضا قراردادهای پرسود، آمریکا در ۱۸ ماه پایانی دولت اوباما، کنترل تحریم‌ها را از دست خواهد داد و نقش رهبری آن تضعیف خواهد شد؛ بنابراین تنها گزینه اسرائیل، گزینه حمله نظامی مستقل می‌شود.

... تلاش نتانیاهو برای تغییر قوانین بازی و گنجاندن خواست‌هایی چون به رسمیت شناختن اسرائیل توسط ایران و عدم حمایت از تروریسم نشان می‌دهد که نتانیاهو هیچ علاقه‌ای به توافق ندارد. اگر مسئله

مهم‌ترین فاکتور اجرای این توافق، میزان سطح همکاری اطلاعاتی ماست که بدون اعتماد و رابطه نزدیک بین رهبران نمی‌توانیم به بالاترین سطح این همکاری دست‌یابیم.

اگر ما اطمینان داریم که ایران توافق را می‌شکند نباید با دولت آمریکا بجنگیم، بلکه باید در کنار آن‌ها برای پاسخ دادن به این نقض توافق بایستیم. در این حالت و با توجه به شرایط کنونی رابطه آمریکا-اسرائیل بهترین راه حفظ گزینه حمله نظامی چندجانبه است» او معتقد است: «اسرائیل باید موانع نزدیک شدن به کشورهای منطقه با خواست‌های مشترک مخصوصاً عربستان سعودی و کشورهای حاشیه خلیج فارس را بردارد که این به معنای بهبود روابط اسرائیل و فلسطین است. تا وقتی که ما مسئله فلسطین و اسرائیل را حل نکنیم، در دید قدرت‌های سنی خاورمیانه غریبه‌ایم.» ایلون معتقد است مخالفت‌های نتانیاهو با توافق دیگر رقت‌بار شده است. نتانیاهو به‌تازگی ادعا کرده برجام به ایران ۲۴ روز برای قبول درخواست بازرسی وقت داده و ایران در این مدت می‌تواند شواهد را از بین ببرد. حال سؤال این است که چگونه می‌توان آثار اورانیوم ۲۳۵ را که نیمه عمرش ۷۰۳/۸ میلیون سال است، در ۲۴ روز از بین برد؟

او خطاب به نتانیاهو می‌گوید: «او باید از ادامه جنگ با کاخ سفید و پیچیده‌تر کردن خط‌هایش بپرهیزد و به‌جای آن توان امنیتی‌اش را بالا ببرد. لازم است این توافق را تمام‌شده بدانیم و تلاش برای درگیر کردن کنگره با کاخ سفید را متوقف کنیم. اولاً، به یاد داشته باشیم که آمریکا تنها طرف توافق نیست. با کمال احترام به کنگره، روسیه، چین و کشورهای اروپایی با رئیس‌جمهور آمریکا پیمانی را امضا کرده‌اند. اگر این توافق رد شود، آمریکا دیگر بخشی از آن نخواهد بود و نتیجه یک شرایط بی‌نظم پیچیده خواهد شد. من بعید می‌دانم که روسیه به دلیل عدم علاقه کنگره به توافق، حاضر به اجرای دوباره تحریم‌ها باشد. بنابراین نتیجه برداشته شدن تحریم‌ها، از بین رفتن بازرسی‌ها و ادامه برنامه هسته‌ای خواهد بود. رسیدن به توافق نه‌تنها اشتباه نبود، بلکه بهترین گزینه موجود بود. ما باید به یاد داشته باشیم که تا ۳۰،۴۰ سال آینده باید با تروریسم در منطقه بجنگیم و بنابراین باید مانع ورود سلاح اتمی به منطقه شویم. من متأسفم که ایسن را می‌گوییم، اما ما باید برای ترسیدن ایران به سلاح هسته‌ای بهای آن را بپردازیم.»

### مخالفان

#### آمریکا

برجام مخالفان زیادی در آمریکا داشته، از جمله عده‌ای از نمایندگان کنگره، سنا، نظامیان و... جان بولتون (John Bolton) سفیر سابق آمریکا در سازمان ملل، در مقاله‌ای با عنوان «نتایج توافق بد با ایران»<sup>۴</sup> می‌نویسد: «پیش از ۳۰ سال است که ایران به‌طور سیستماتیک محدودیت‌های NPT را که ادعا می‌کند داوطلبانه آن را اجرا می‌کند، نقض می‌کند. اکنون این توافق به ایران اجازه می‌دهد آنچه از این قانون‌شکنی به دست آورده نگه دارد. بله، درست است که این توافق محدودیت‌هایی را برای غنی‌سازی

هسته‌ای یک موضوع بسیار مهم حیاتی است، پس ابطال توافقی که ایران را از رسیدن به بمب بازمی‌دارد با هدف گنجاندن شرط‌هایی درباره ترور که مطمئناً تهدید اصلی این کشور نیست، چه معنایی می‌دهد؟ تنها پاسخ این است، تا زمانی که مسئله ترور [البته به قرائت آن‌ها] مطرح باشد تحریم‌های اقتصادی و مالی هم پابرجا می‌مانند.

اعلام اینکه اسرائیل به توافق متعهد نخواهد بود، نه‌تنها لازم نیست که حتی عده زیادی آن را احقانه می‌دانند، چرا که اسرائیل هرگز در این مذاکرات نبوده، پس نسبت به آن و رویدادهای مرتبط با آن هم متعهد نیست.

...پیش از حمله به توافق و کنگره که سفارت اسرائیل در واشنگتن عهده‌دار آن است، لازم است که در خود اسرائیل بحث‌هایی اساسی انجام شود تا بتوانیم تصمیم بگیریم که نبودن توافق بهتر است یا بودن توافقی که در بعضی مسائل امنیت ما را تأمین می‌کند. هیچ توافق و مذاکره دیگری در کار نخواهد بود، یک توافق امضاشده بهتر از نداشتن توافق است.»

امی ایلون (Ami Ayalon) رئیس سابق سازمان اطلاعات و امنیت داخلی اسرائیل نیز در مصاحبه‌ای با Forward<sup>۵</sup> توضیح می‌دهد چرا با برجام موافق است. توضیحات او ارزش خواندن دارد؛ چرا که نشان‌دهنده جریان اصلی حاکم در نهادهای امنیتی اسرائیل است.

او در بخشی از مصاحبه‌اش می‌گوید: «آنچه در توافق وین رخ داد مشکلات ما با ایران را حل نمی‌کند، برعکس، باعث قدرت گرفتن این کشور به دلیل آزاد شدن دارایی‌هایش می‌شود. بنابراین دفاع از این توافق سخت است مگر در حالتی که به یاد بسپاریم این توافق برای حل مسائل هسته‌ای بوده است.»

او می‌افزاید: «سیاست اسرائیل تا زمان آغاز توافق یعنی اواسط سال ۲۰۱۳ درست بود. از زمان آغاز توافق سیاست اسرائیل دچار اشتباه شد. ما باید پشت آمریکا می‌ایستادیم، اول به دلیل اینکه مطمئن می‌شدیم این توافق بهترین توافق ممکن است و دوم به این دلیل که در بازی می‌ماندیم تا مطمئن شویم اطلاعات مذاکرات به ما داده می‌شود.



اورانیوم در نظر گرفته، اما تهران برنامه هسته‌ای خود را در حالی حفظ می‌کند که جامعه بین‌الملل برای ارتقای این برنامه به ایران، قول کمک داده‌اند، این امتیاز یک اشتباه مرگ‌بار است.

این توافق اشاره اندکی به بحث موشک‌های بالستیک دارد. همچنین هیچ تدبیری برای حل برنامه نظامی مخفی ایران که آن را انکار و از آژانس مخفی می‌کند، ندارد.

خبر اینکه دولت هیچ‌یک از دو توافقی که بین ایران و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی صورت گرفته را ندیده، تردید بیشتری را درباره درستی این توافق ایجاد کرد. توافق مورد اشاره در اینجا توافقی است بین آژانس و هر یک از کشورها، این توافق محرمانه است و تنها در صورت رضایت آژانس و آن کشور اجازه انتشار آن وجود دارد.

حکومت ایران سخن نلین را که می‌گفت: «کاپیتالیست به ما طناب می‌فروشد و ما با آن طناب آن‌ها را به دار می‌کشیم.» به کار گرفته. ایران سود قراردادهای بازرشی را که پس از لغو تحریم‌ها بسته، برای توسعه نظامی خود به کار می‌گیرد.

اگر دیپلماسی و تحریم هم‌زمان نتوانست ایران را متوقف کند پس چگونه دیپلماسی به تنهایی این کار را خواهد کرد؟ این واقعیت را دوست داشته باشید یا نه، ایران احتمالاً توافق را زیر پا می‌گذارد و این اتفاق احتمالاً قابل کشف نیست و اگر هم از آن مطلع شویم با بازگشت تحریم‌ها نمی‌توانیم چیزی را حل کنیم.

اگر اسرائیل به ایران حمله کند برخلاف ترسی که همگان دارند، کل خاورمیانه درگیر جنگ نخواهد شد. ما از این موضوع اطمینان داریم؛ چرا که هیچ جنگی پس از حمله اسرائیل به راکتور اسیراک عراق در سال ۱۹۸۱ یا حمله به راکتور سوری در ۲۰۰۷ رخ نداد. عربستان سعودی و هیچ‌یک از پادشاهی‌های تولیدکننده نفت، نمی‌خواهند ایران به سلاح هسته‌ای دست یابد.

ویلیام کریستول (William Kristol) تحلیل‌گر سیاسی محافظه‌کار جدید و صاحب‌امتیاز و سردبیر مجله سیاسی The Weekly Standard در مقاله‌ای با عنوان «توافق را ناپود کنید» نوشت: «درست است که تعداد ساترفیوژها کم شده، بازرسی‌ها سخت‌گیرانه‌تر شده و... اما واقعیت تغییری نکرده: ایران تأسیسات اتمی‌اش را حفظ خواهد کرد، تحریم‌ها برداشته‌شده و بازرسان هم احتمالاً از ایران بیرون انداخته می‌شوند؛ بنابراین ایرانی که حامی تروریسم است در آستانه دستیابی به سلاح هسته‌ای است.

کل این توافق امتیازی است برای کشوری

جنگ طلب با سابقه بد پابندی به توافقات. امریکا و دیگر کشورها گذشته و حال ایران را فراموش کرده‌اند. ما از کنگره تمنا داریم که این توافق را رد کنند و باور داریم که تحریم و حمله نظامی، بهتر می‌تواند برنامه هسته‌ای ایران را محدود کند.»

### اسرائیل

EPHRAIMASCULAI بیش از ۴۰ سال در کمیته آژانس انرژی اتمی اسرائیل و پنج سال برای آژانس بین‌المللی انرژی اتمی کار کرده و اکنون نیز از مسئولان انیستیتو مطالعات امنیت ملی در تل‌آویو است. شبکه PBS با او درباره توافق هسته‌ای ایران مصاحبه‌ای داشته است<sup>۷</sup> که خلاصه‌ای از آن در ادامه می‌آید.

### چرا این توافق را یک توافق ناقص می‌دانید؟

مشکل این توافق، یافتن تأسیسات مخفی و بازرسی از تأسیسات اعلام‌نشده خواهد بود. با وجود توافق اخیر بازرسی از این سایت‌ها بسیار دشوار خواهد بود. حال فرض بگیریم که ما یکی از این سایت‌های مخفی را کشف کردیم، طرفین توافق چه کار خواهند کرد؟ آیا می‌توانند این موضوع را به آژانس بین‌المللی بگویند؟ در توافق آمده که در این صورت آن‌ها منبع دقیق اطلاعاتشان را باید به آژانس بگویند، اما چنین کاری همیشه امکان‌پذیر نیست.

### اما موافقان توافق می‌گویند در صورتی که ایران توافق را زیر پا بگذارد و از مقدار مشخصی مواد رادیواکتیو استفاده کند، امکان پنهان کردن این مواد وجود ندارد و مطمئناً می‌توانند آن‌ها را پیدا کنند.

دو جواب برای این حرف وجود دارد.

- در همه پروسه‌های هسته‌ای مواد رادیواکتیو در محیط آزاد نمی‌شود. مطمئناً راکتورها و سایت‌های پردازش مستعد انتشار این مواد در محیط هستند، اما سایت‌های غنی‌سازی کمتر این مواد را ساطع می‌کنند.
- جنبه دیگر قضیه توسعه ماشین‌های احتراق است که خیلی با مواد رادیواکتیو در ارتباط نیست و پیدا کردن این ماشین‌ها دشوار است. ما نمی‌توانیم برای پیدا کردن آن‌ها به ایران برویم، حتی اگر این ماشین‌ها مواد رادیواکتیو از خود ساطع کنند، امکان بازرسی از آن‌ها وجود ندارد؛ چرا که بازرسان اجازه ورود به این تأسیسات را ندارند.

### چند روز پیش IDF اسنادی را در ۳۳ صفحه درباره تهدیدهای بزرگ اسرائیل منتشر کرد که در آن ندرتاً به ایران اشاره

### شده بود.

نمی‌دانم شاید آن‌ها اسناد غیر محرمانه را منتشر کرده‌اند و مطمئناً در اسناد محرمانه مسائل زیادی درباره ایران وجود دارد.

### توماس فریدمن ستون نویس نیویورک‌تایمز در مطلبی نوشته که اسرائیل ۱۰۰ تا ۲۰۰ کلاهک هسته‌ای با قابلیت ارسال به ایران دارد. باتوجه به این قدرت بیشتر اسرائیل چرا ایران باید بخواهد به اسرائیل حمله کند در صورتی که می‌داند چه پاسخی خواهد گرفت؟

من می‌خواهم بپرسم چرا ایران دائماً اعلام می‌کند می‌خواهد اسرائیل را نابود کند؟ من فکر نمی‌کنم وقتی که ایران هولوکاست را انکار می‌کند و می‌خواهد اسرائیل را خراب کند، ترسی از این کشور داشته باشد. احتمالاً این خواست حرفی الکی نیست و من فکر می‌کنم آن‌ها واقعاً قصد این کار را دارند و اگر این درست باشد، اسرائیل باید همه کارهای پیش‌گیرانه و حیاتی را انجام دهد.

### شما فکر می‌کنید بهترین راه حل جایگزین چیست؟ چه توافق دیگری بین ایران و شش کشور دیگر می‌تواند شکل بگیرد تا تمام مفادی را که شما ضروری می‌دانید داشته باشد؟

من فکر می‌کنم این توافق باید اصلاح شود. توافقات زیادی در طول تاریخ اصلاح شده‌اند، می‌دانم این کار بسیار دشوار است و احتمالاً به یک توافق ایده‌آل ختم نمی‌شود، اما مطمئناً توافقی بسیار بهتر از توافق کنونی را به ما می‌دهد. مسائل زیادی که در سال‌های پیش بسیار مورد بحث بوده‌اند در این توافق نادیده گرفته شده است.

### پی‌نوشت

- <http://iranprojectfcsny.org/>
- <http://www.politico.com/magazine>
- <http://www.ynetnews.com/articles/0,7340,14681951,00-.html>
- <http://forward.com/opinion/312158/this-man-explains-why-iran-deal-is-good-for-israel/>
- <http://www.Latimes.com/>
- <http://www.WeeklyStandard.com>
- <http://www.pbs.org/newshour/bb/israel-scientist-iran-nuclear-deal/>

**آقایان مسعود و مجید اسماعیل خانیان**

**مصیبت وارده را تسلیت گفته و از خدای منان بقای عمر باز ماندگان را خواهانیم.**

لطف الله میثمی

# بحران عربستان سعودی

نویسنده: پل پیلار\*

برگردان: هادی عبادی

سلمان، پادشاه عربستان در حالی از واشنگتن دیدار می کند که این دو کشور در مورد بسیاری از مسائل اختلاف نظر دارند. اندکی از این اختلاف به مسئله توافق اتمی با ایران بازمی گردد. درحالی که عربستان رسماً بر توافق با ایران صحنه گذارده است، تمام تلاش خود را می کند تا مانع از گرم شدن روابط تهران با واشنگتن شود.

درحالی که به نظر می رسد ایالات متحده و عربستان در مورد مسائل منطقه خلیج فارس در یک سمت باشند، سیاست های این دو کشور مرتباً از هم دور می شوند. این دو کشور در مورد جنگ سوریه و لزوم خلع ید از حکومت بشار اسد و جریان داعش هیچ گاه به توافق نرسیدند. جنگ فرقه ای در عراق مورد دیگری است که این دو کشور با هم اختلاف نظر دارند. شاید مورد یمن تنها موردی باشد که این دو کشور با هم همکاری می کنند.

توماس فریدمن، به درستی در مقاله خود اشاره کرده که «برای ثبات و نوسازی جهان عرب و در تصویر کلان تر جهان اسلام هیچ چیزی تباه کننده تر و مخرب تر از میلیاردها دلاری که سعودی ها از دهه ۱۹۷۰ برای محو اسلام تکثرگرا سرمایه گذاری کرده و درصدد تحمیل و اعمال اسلام برگرفته از شاخه سلفی وهابی ضد تکثرگرا، ضد زن، مخالف مدرنیته و غرب بوده اند، نبوده است... این موضوع تصادفی نیست که هزاران سعودی به داعش پیوسته یا اینکه مؤسسات خیریه کشورهای عربی خلیج فارس به داعش کمک های مالی ارسال کرده اند. این بدان دلیل است که این گروه های سنی جهادی شامل داعش، القاعده و النصره زاده ایدئولوژی وهابی گری هستند که توسط عربستان سعودی به مساجد و مدارس از مراکش گرفته تا پاکستان و اندونزی ترویج شده است.»

باید به بعضی ویژگی های این پادشاهی توجه کرد. عربستان سعودی حکومتی مبتنی بر خویشاوندسالاری و توزیع قدرت در آن همچون حکومت های پادشاهی در قرون وسطی است. هیچ گونه آزادی مذهبی در این کشور وجود ندارد. وضعیت حقوق بشر در آن به شدت وخیم است. حتی بدون توجه به اختلافات آمریکا و عربستان در مورد مسائل منطقه ای، شگفت آور است که کشوری که بیشترین فاصله را با ارزش های دموکراتیک دارد، همچنان شریک نزدیک منطقه ای آمریکا است. طبق نوشته فریدمن:



«ما به نفت عربستان عادت کرده ایم و همین امر مانع از این می شود که به حقایق مربوط به این کشور توجه کنیم.»

**چشم انداز:** توماس فریدمن در مقاله ای با عنوان «عربستان تدارکاتچی تروریسم و افراط گرایی است» در نیویورک تایمز، علاوه بر مطالب بالا در جواب ژنرال توماس مک اینبری جانشین اسبق فرمانده نیروی هوایی آمریکا در اروپا که درباره توافق هسته ای گفته بود: «آنچه من درباره این توافق هسته ای دوست ندارم آن است که نفر اول در میان گروه های رادیکال اسلامی در جهان ایرانی ها هستند و آن ها در سراسر خاورمیانه و جهان تدارکاتچی و پیش برنده جهان بینی اسلام رادیکال هستند و ما داریم آن ها را قادر به نیل به سلاح های هسته ای می کنیم.» ادعایش را رد کرد و گفت: «بیخشد ژنرال، اما این عنوان و لقب «تدارکاتچی های اسلام رادیکال» متعلق به ایرانی ها نیست و حتی نزدیک به آن ها هم نیست. این عنوان به عربستان سعودی که عموماً متحد و دوستان قلمداد شده، تعلق دارد... اگر شما فکر می کنید ایران تنها منبع در دسر در خاورمیانه است، احتمالاً در ۱۱ سپتامبر خواب بودید چرا که ۱۵ تن از ۱۹ هواپیماربا از عربستان سعودی آمده بودند... برای چندین دهه عربستان سعودی میلیاردها دلار از دلارهای نفتی را به سازمان های اسلامی در جهان گسیل کرده تا به آرامی و در خفا دستور کار خود را پیش ببرد؛ اما بر

اساس سلسله سندهای منتشر شده توسط ویکی لیکس جزئیات اقدامات سال های اخیر عربستان سعودی نه تنها برای گسترش اسلام سنی مدنظر خود، بلکه برای تضعیف دشمن اولیه خود یعنی ایران شیعه، منتشر شده است»

فریدمن به گزارش ۵ دسامبر ۲۰۱۰ شبکه «بی بی سی» هم اشاره می کند که در آن تصریح شد: «هیلازی کلینتون وزیر خارجه سال گذشته در یک سند که بعداً فاش شد هشدار داد حامیان مالی در عربستان سعودی مهم ترین منبع تأمین مالی گروه های تروریستی سنی در جهان بودند. در گزارش این شبکه انگلیسی به نقل از کلینتون ذکر شد که قانع کردن مقامات سعودی به برخورد با این اقدامات و کمک های مالی به عنوان یک اولویت استراتژیک، «چالشی است که همچنان ادامه دارد.»

توماس فریدمن در پایان تصریح می کند: «عربستان سعودی در بسیاری از موضوعات متحد امریکا بوده است، اما این حقیقت باقی است که صدور اسلام وهابی یکی از بدترین کارهایی است که در یک قرن گذشته در جهان اسلام و جهان عرب اتفاق افتاده است.» ■

\* Paul Pillar

منبع: نشنال اینترست، ۹/۳/۲۰۱۵ (۱۲/۶/۱۳۹۴)

# آیا هدف توافق هسته‌ای با ایران خرید کردن پوتین است؟



نویسنده: مایک ویتنی\*

برگردان: بهداد صادقی

چشم انداز: از آنجا که انتقال گاز ایران از طریق لوله به اروپا تا سال‌ها موانع ناامن‌کننده‌ای دارد به نظر نمی‌رسد این تحلیل چندان واقع‌بینانه باشد به‌ویژه که جان کری، وزیر امور خارجه آمریکا اعلام کرد که روسیه در تمامی مراحل موافق نشست لوزان و برجام وین بوده است.

اتحادیه اروپا بی‌سروصدا طرح افزایش واردات گاز از ایران را پیش می‌برد، زیرا ارتباطات با تهران گرم‌تر و روابطشان با مهم‌ترین صادرکننده گاز، یعنی روسیه، سرد شده است.

اوباما می‌خواهد تحریم‌ها روی ایران را متوقف کند و درحالی‌که منبعی جایگزین برای گاز طبیعی اروپا فراهم می‌کند، قیمت نفت را پایین آورد. به بیان دیگر، هدف اصلی، ضربه زدن به روسیه‌ای است که در حال حاضر در صدر فهرست دشمنان واشنگتن قرار دارد. اگر اوباما در انجام توافق با تهران شتاب می‌کند، به این دلیل است که این تغییر تاکتیکی مهم در امپریالیسم آمریکا است که با مخالفت بخش‌های مهم سیاسی و نظامی آمریکا و همچنین مهم‌ترین یاران ایالات متحده در خاورمیانه - اولین و مهم‌ترینشان اسرائیل و عربستان - روبرو شده است.

در پس این تغییر، یکسری پیامدها و نتایج استراتژیک وجود دارد که جزو لاینفکی از اقدامات دولت اوباما در سرتاسر دنیا برای اثبات هژمونی امریکاست. مهم‌ترین این پیامدها عبارت‌اند از:

تعارض امپریالیسم ایالات متحده با تهران باید تابع تلاش استراتژیکش جهت ایزوله کردن روسیه و چین و آماده شدن آمریکا برای جنگ با یکی یا هر دوی این کشورها باشد، چرا که نخبگان آمریکا این دو کشور را مانع اصلی سلطه جهانی آمریکا می‌دانند. رژیم بورژوازی بحران‌زده ایران می‌تواند برای خدمت در جهت علاقه‌مندی‌های استراتژیک آمریکا مهار شود.

این جمله که «اوباما تحریم‌ها را کاهش نمی‌دهد، زیرا او فکر می‌کند این کار از دستیابی ایران به

برخی افراد خاص تنها به دنبال کنکاش جزئیات پیچیده توافق ۱۵۰ صفحه‌ای هستند. توافق ایران درباره مسائل هسته‌ای نیست، درباره گاز، ژئوپلیتیک و قدرت است. آیا مردم نمی‌توانند این را ببینند؟ اوباما در مورد سوخت هسته‌ای، اورانیوم غنی شده، یا تعداد ساترئیوژها تره‌ای خرید نمی‌کند. نگرانی او درباره سلطه است. این همه آن چیزی است که اوباما نگران آن است: سلطه جهانی آمریکا، فقط همین. مابقی باد هواست.

پیوند استراتژیک بین ایران و اروپا مستلزم امتیازات بلندمدت از هر دو سمت است. در این برهه اتحادیه اروپا اطمینان می‌دهد که توافق اساسی و بلندمدت انتقال گاز از ایران را به دست می‌آورد که شامل سرمایه‌گذاری در تجهیز ظرفیت پالایش ایران و تکمیل پروژه خطوط لوله ایران است. در مقابل، اتحادیه اروپا از تهران می‌خواهد به‌عنوان بخشی از مذاکرات هسته‌ای، سازش و تمایل بیشتری از خود نشان دهد تا توافق در زمان خود انجام شود. ایران انگیزه دارد تا نفت و گاز بازارهای پرکشش اروپا را تأمین کند و این گونه اهرم فشارش در مذاکرات هسته‌ای را افزایش دهد. به عبارت دیگر ایران می‌تواند به توافق خوبی دست پیدا کند، اگر قبول کند آن‌طور که آمریکا می‌خواهد چاقو را در پشت پوتین فروکند! ■

\*Mike Whitney

منبع: Golden Research

سلطه هسته‌ای جلوگیری خواهد کرد» حرفی بی‌ربط است. چرا که او تلاش می‌کند گاز ایران را جایگزین گاز روسیه کند و از این راه به روسیه ضربه بزند. او می‌خواهد بهترین مشتری روسیه را سرقت کند، درآمد روسیه را قطع کند، اقتصادش را ضعیف کند و ناتو را به سمت شرق سوق دهد، به این امید که مردمشان را به تغییر حکومت تحریک کند. همه این‌ها نقشه‌ای است برای شکست روسیه، کنترل رشد اقتصادی چین و سلطه بر جهان در صد سال آینده و همه این‌ها با قطع صادرات گاز روسیه به اتحادیه اروپا شروع می‌شود، به معنی خرابکاری در خطوط گاز پروس، تقویت دشمنان روسیه در مرزهای غربی، اهرمی جلوه دادن پوتین در رسانه‌ها و انجام هر کاری که از ائتلاف اقتصادی بین اروپا و آسیا جلوگیری کند. نقشه اصلی بازی این است: هرکسی را آن‌چنان بیازارید تا زمانی که کاملاً ناامید شود، سرانجام تسلیم می‌شود.

طبق مطالعات پارلمان اروپا، در سال ۲۰۱۳، روسیه ۴۳/۲ درصد از واردات گاز، ۳۱/۸ درصد از واردات نفت و ۲۶/۷ درصد از واردات زغال‌سنگ اروپا را تأمین کرد. صادرات نفت و گاز به اروپا بیش از ۵۲ درصد درآمد بودجه فدرال روسیه را تشکیل می‌دهد (۵۱۵ میلیارد دلار آمریکا). اتحادیه اروپا نه تنها همکار تجاری حیاتی برای روسیه است، بلکه یک عامل کمکی حیاتی برای اقتصاد شکننده روسیه است. پس اگر می‌خواهید به اقتصاد شکننده روسیه آسیب بزنید، باید جریان انتقال گاز روسیه را قطع کنید.



# چرا هرگز حق بانئوکان‌ها نیست؟

نویسنده: استفان والت\*

برگردان: هادی عبادی



در چند هفته گذشته موافقان توافق با ایران-از اواما تا دیگران-حمله قدرتمندی را علیه اکثر مخالفان توافق ترتیب داده‌اند. آن‌ها به خصوص به واقعیت غیرقابل انکاری اشاره کرده‌اند: بسیاری از اشخاص و سازمان‌هایی که در مخالفت با این توافق صحبت یا لابی کرده‌اند، از حامیان حمله به عراق بوده‌اند. منطق حامیان توافق ساده است: با توجه به اینکه مخالفان به طرز فاجعه‌باری در مورد عراق اشتباه کردند، هیچ کس نباید به حرف‌های امروز آن‌ها توجه کند. ضمن اینکه باید توجه کرد که مخالفت آنان با این توافق و موافقت آن‌ها با جنگ عراق سرچشمه‌ای واحد دارد: نگاه آن‌ها به سیاست خارجی از دریچه دید نئوکان‌ها. نکته اینجاست که آن‌ها هیچ‌گاه از فاجعه عراق احساس شرمساری نکرده‌اند.

اما چه مواردی در دیدگاه نئوکان‌ها وجود دارد که منتهی به تصمیم‌گیری‌های نادرست می‌شود؟ نئوکان‌ها فکر می‌کنند که سیاست توازن قوا در روابط بین‌الملل کارایی ندارد و دولت‌ها به شدت تمایل دارند به گروهی بپیوندند که احتمال برنده شدن دارد. به عبارت دیگر آن‌ها فکر می‌کنند که دولت‌های ضعیف‌تر را به راحتی می‌توان تهدید کرد و آن‌ها هرگز در برابر دشمنان قدرتمند نمی‌ایستند. در ادامه اشاره می‌کنند که دولت‌های دیگر هر آنچه واشنگتن بگوید را اجرا می‌کنند، فقط کافی است که امریکا نشان دهد تا چه میزان قدرتمند است. این گروه معتقد است که براندازی صدام به کشورهای دیگر خاورمیانه پیغامی مبنی بر پیروی محض از ایالات متحده را فرستاد. بر اساس این دیدگاه اگر ما فشار را ادامه دهیم، قدرت نظامی گسترده ما قادر است تا خاورمیانه را به دموکراسی‌های طرفدار امریکا تبدیل کند؛ البته در واقعیت چنین اتفاقی رخ نداد و می‌توان ایران و سوریه را مثال زد.

نکته آخر اینکه بعضی از مخالفان توافق اظهار داشته‌اند این توافق را نمی‌خواهند چرا که برای اسرائیل شرایط بدی ایجاد می‌کند. آن‌ها موافقان توافق و حتی اواما را به ضدیهودی بودن متهم کرده‌اند؛ اما همان‌طور که لازا فریدمن، جی جی گولدبرگ و پیتربینارت به وضوح بیان کرده‌اند، این ادعا نه تنها پوچ، بلکه مضحک نیز هست. ضمن آنکه اکثریت جامعه یهودی امریکا و تعداد زیادی از چهره‌های امنیتی اسرائیل مخالفتی با این توافق ندارند. ■

\* استفان والت (Stephan Walt) استاد دانشگاه شیکاگو است. او به کمک دکتر میرشایمر کتاب ارزشمند «الابی اسرائیل و سیاست خارجی ایالات متحده» را تألیف کرده است. این کتاب توسط لطف‌الله میثی به فارسی ترجمه شده و نشر صمدیه آن را منتشر کرده است.

منبع: فارن پالیسی

امروزه دیدگاه مخالفان توافق، بازتابی از این باور است که فشار بیشتر، واشنگتن را قادر می‌سازد تا به شرایطی که مایل است دست یابد. همان‌طور که قبلاً نوشته‌ام این امر همان راز «توافق بهتر» از دیدگاه نئوکان‌ها است. چون آن‌ها فکر می‌کنند دولت‌های دیگر به راحتی در برابر قدرت ایالات متحده تسلیم می‌شوند، این توافق را رد می‌کنند، به دنبال افزایش تحریم‌ها هستند و معتقدند که تهدید ایران به عملیات نظامی می‌تواند ایران را به ناپودی کامل برنامه غنی‌سازی خود وادار کند. در واقع نئوکان‌ها کارایی قدرت نظامی را به شدت بزرگ‌نمایی می‌کنند.

نکته دیگر آن است که نئوکان‌ها دیدگاهی ساده و غیرتاریخی در مورد دموکراسی دارند. ادعا می‌کنند که هدف اصلی آن‌ها گسترش آزادی و دموکراسی است (البته به‌جز برای فلسطینی‌ها)، اما آن‌ها هیچ تئوری‌ای ندارند که نشان دهد چگونه می‌توان با فشار نظامی باعث گسترش دموکراسی شد.

## توافق با ایران

# افزایش صلح و شکست محافظه کاران جدید

نویسنده: ران پال\*

برگردان: هادی عبادی

توافق با ایران یکی از دو دستور مهم ریاست جمهوری اواما بود. این اقدام به همراه فرایند عادی سازی روابط با کوبا نشان داد که دیپلماسی می تواند تغییرات مثبت و صلح آمیز ایجاد کند. این موضوع نشان داد که گاهی موضوعی خاص می تواند با فشار از همه جهات همراه باشد. رئیس جمهور باید برای این دو دستور مورد ستایش قرار گیرد.

این توافق امکان حمله به ایران را کاهش داد، امری که پیشرفت بزرگی محسوب می شود. اما طرفداران مداخله به سادگی تسلیم نمی شوند. اکنون آنها در تلاش هستند تا با لابی گری و سازمان دهی رسانه ها، توافق را در کنگره شکست دهند. آیا آنها رأی کافی خواهند داشت تا مانع وتوی ریاست جمهوری شوند؟ هرچند مهم ترین نکته در مورد توافق این نیست که مسئولان امریکایی با مسئولان ایرانی مذاکره کردند.

اصلی ترین نکته این است که تحریم ها که بدل از جنگ هستند، رفع خواهند شد و فرصت های تجاری با ایران گشوده خواهد شد. روابط دولت ها با یکدیگر یک چیز است، اما دیپلماسی واقعی روابط ملت هاست: روابط تجاری، توریسم و تبادل دانشجو. پس از سفر ریک استیویز به ایران در سال ۲۰۰۹ که نشان داد تبلیغات رسانه ای در مورد ایران دروغ است، بسیار تحت تأثیر قرار گرفتیم.

همان طور که در کتابم نوشتیم: «سیاست نادرست ما در مورد ایران، مثال کاملی از آن چیزی است که طرفداران مداخله به ما دیکته کرده اند: ۶۰ سال کشمکش و ترس بی دلیل. این اجبار گمراه کننده است. اگر امریکایی ها حقیقت را می دانستند، روش متفاوتی برای برخورد با ایران در نظر می گرفتند».

نباید این امر را فراموش کنیم که بحران روابط ما با ایران، ۳۳ سال پیش، هم زمان با تحریم ها شروع نشد. این اتفاق ۳۷ سال پیش و هم زمان با سقوط شاه نیز شروع نشد. بحران اصلی ما با ایران ۶۲ سال پیش و

زمانی آغاز شد که سازمان سیا، دولت مصدق را که به شیوه ای دموکراتیک انتخاب شده بود، سرنگون کرد.

وقتی جنگ سرد پایان یافت، مجتمع صنعتی - نظامی به دشمن جدیدی نیاز داشت تا هزینه هایش را توجیه کند. چنین بود که تصمیم گرفته شد ایران تهدیدی برای ایالات متحده باشد. می دانیم که بر اساس تخمین های سازمان سیا در سال ۲۰۰۷، داستان های مربوط به ساختن بمب اتمی توسط ایران دروغی بیش نبودند. اگرچه چنین دروغ هایی امروزه نیز تکرار می شوند.

به هر حال می توان اظهار داشت هرچند پروسه توافق بسیار طولانی بود و به تبادل امتیازاتی نیز انجامید، مهم این است که اعضای درگیر در این فرایند تلاش می کنند تا صلح به دست آمده را حفظ کنند. ■

\* Ron Paul

منبع: آنتی وار

## چرا جمهوری خواهان توافق با ایران را رد می کنند؟

نویسندگان: نیکول همیترام سوییتزر

برگردان: هادی عبادی

از زمانی که توافق اتمی با ایران در ۱۴ ژوئیه اعلام شد، جمهوری خواهان به شدت به آن حمله کردند و تا جایی پیش رفتند که حتی آن را خیانت نامیدند. اواما چنین پاسخ داد که مخالفت با توافق از همان دیدگاهی نشأت می گیرد که به جنگ عراق در سال ۲۰۰۳ ختم شد: «اندیشه ای که اقدام نظامی را به دیپلماسی ترجیح می دهد».

اما این اندیشه فراتر از جنگ عراق است. اگرچه همه جمهوری خواهان در این اعتقاد شریک نیستند، می توان گفت گرایش به رد توافقات در طیف سیاسی راست امریکا ریشه دارد. در حالی که چندین دموکرات - از هری ترومن تا هنری اسکوپ جکسون در طی جنگ سرد - جنبه هایی از مصالحه

را پذیرفته اند، محافظه کاران جدید که از این لیبرال ها بسیار دور هستند، تقابل را بر مصالحه ترجیح داده اند. بسیاری از محافظه کاران از ابتدای دهه ۵۰ میلادی با ابتکارات مربوط به صلح با این عنوان که صورتی از تسلیم شدن و مصالحه است، مخالفت کرده اند. آن ها اظهار داشته اند چنین توافقات دیپلماتیکی به جای تبدیل جهان به مکانی امن تر، موقعیت جهانی امریکا را تضعیف می کند. بیزاری از دیپلماسی در جناح راست اکثر آ از درک محافظه کاران نسبت به کنفرانس یالتا در سال ۱۹۴۵ ناشی می شود. ملاقات میان فرانکلین روزولت، وینستون چرچیل و جوزف استالین باعث به رسمیت شناخته شدن هژمونی اتحاد جماهیر شوروی در شرق اروپا شد.

از نظر تندروها، توافق یالتا در واقع معامله تمام ملت های در بند اروپای شرقی و آغاز جنگ سرد بود. از نظر آن ها همان طور که نوبل چمبرلین در سال ۱۹۳۸ در مونیخ با آدولف هیتلر مصالحه کرد، رهبران انگلیسی

و امریکایی این توافق نیز تسلیم روس ها شدند و هم به حکمرانی استالین و هم به نگرش توسعه طلب او مشروعیت دادند. درسی که آن ها از این مسئله گرفتند این است: دیپلماسی در واقع علامتی از ضعف و بیانی ساده لوحانه از اعتماد به دشمن غیر قابل اعتماد است. سال ها پس از شکل گیری این نحوه تفکر، حملات ۱۱ سپتامبر باعث شد رویکرد به شدت تدریجانه مجدداً در دکتترین جورج دبلیو بوش احیا شود که شامل یک جانبه گرایسی، حمله پیشگیرانه و تغییر رژیم در دنیای تقسیم شده میان خیر و شر بود. باید اظهار داشت که موضع گیری های جمهوری خواهان در تمام این سال ها پس از ۱۹۴۵ و مخصوصاً عکس العمل شدید آن ها نسبت به توافق اتمی با ایران نشان می دهد که توافق یالتا تأثیر ماندگاری بر تصمیم گیری های آن ها داشته است. ■

منبع: نیویورک تایمز، ۲۰۱۵/۸/۲۵



# در آینه رسانه‌ها ایران

## اکنون پوتین به جنگ می‌رود: پنج حرکت تزار\*

طرطوس واقع در سوریه - پایگاهی که برای حضور روسیه در مدیترانه اهمیت دارد، نیست، بلکه هدفشان بیرون کشیدن آمریکا از منازعه‌ای است که در خاورمیانه جریان دارد. مسکو با حمایت از توافق هسته‌ای با تهران باعث تضعیف روابط میان واشنگتن و متحد سنتی اش اسرائیل شده است. همچنین با اعطای سلاح به عبدالفتاح السیسی، رئیس‌جمهور مصر که از سوی اوپاما یک کودتاچی و مستبد قلمداد شده است دوست دیگری را از چنگ آمریکا به در آورد. با مذاکره با ریاض در اتحاد تاریخی میان واشنگتن و پادشاهی سعودی که از زمانی که اوپاما از بهارهای عربی و اخوان المسلمین حمایت کرده، از آن فاصله گرفته است، خلال ایجاد می‌کند.

### ۵. برقراری صلح در سوریه و حل مسئله مهاجران

شکست داعش و یافتن یک راه‌حل صلح‌آمیز برای جنگ داخلی در سوریه، تنها راه برای مهار موج پناهجویانی به شمار می‌آید که به سمت اروپا سرازیر شده‌اند.

ولادیمیر پوتین با دستیابی به آن هدف، بازگشت ده‌ها میلیون تبعه سوری را که در خاورمیانه پراکنده شده‌اند و در بلندمدت این خطر وجود دارد که به سمت اروپا معطوف گردند، تضمین خواهد کرد. بدین ترتیب، حل نهایی فاجعه‌ای را رقم خواهد زد که رهبران اروپایی فقط با سیاست‌های پنهان‌دگی بدون حد و حدود و با اهداف کوتاه‌مدت در برابر آن از خود واکنش نشان می‌دهند.

\* Ora Putin va alla guerra: le cinque mosse dello zar

منبع: ایل جورناله، ۱۱ سپتامبر ۲۰۱۵، (۲۰ شهریور ۱۳۹۴)

نویسنده: جان میکالسین

## کنگره باید مجوز جنگ با داعش را صادر کند\*

از حملات هوایی آمریکا علیه داعش بیش از یک سال می‌گذرد، اما نتایج، چندان مطلوب نبوده است. در بعضی از بخش‌های عراق و سوریه، تروریست‌های داعش عقب رانده شدند، اما آن‌ها موفق شده‌اند که قلمرو خود در بخش‌های دیگر را گسترش دهند و اینکه همچنان به جذب پیکارجویان تازه ادامه دهند و الهام‌بخش تشکیل گروه‌هایی شبیه به خود در کشورهای دیگر، از افغانستان گرفته تا لیبی شوند. دولت اوپاما به آرامی تعهد اعزام سرباز، همکاری با متحدان و دامنه عملیاتی‌اش را افزایش می‌دهد. بنا به ظواهر امر، اکثریت قاطعی در کنگره از این افزایش [حضور] خزننده آمریکا حمایت می‌کنند و بسیاری شبیه به ما معتقدند که اوپاما باید تدابیر قاطعانه‌تری را پیش می‌گرفته است. البته، نکته مهم در اینجا این است که کنگره هنوز مجوز ورود به این نبرد را، از طریق رأی‌گیری، تأیید نکرده است و در نتیجه اوپاما باید مطابق اختیارات قانونی مبهمی عمل کند که بر اساس رأی سال ۲۰۰۱ کنگره در حمایت از عملیات علیه القاعده استوار است.

پیامدهای خودداری کنگره از تصویب طرح آغاز نبرد علیه داعش، تنها ماهیت قانونی ندارد. کنگره با خودداری از تصویب طرح ورود به جنگ علیه داعش، موضع خود را تضعیف می‌کند و این پیام را به گوش سربازان می‌رساند که آن‌ها از حمایت صریح ملت برخوردار نیستند. همان‌طور که جنگ گسترش می‌یابد، توجیه قانونی برای آن متزلزل‌تر می‌شود. وقتی در گفت‌وگوها

پوتین با ورود به جنگ سوریه سعی دارد بر سکون آمریکا فائق آید، ایران را متوقف کند و داعش را مهار سازد. تحرکات پوتین که از یک سو هوایما، زره‌پوش و سرباز ارسال می‌کند تا جایگاه بشار اسد را محکم سازد و از سوی دیگر، با سعودی‌ها به مذاکره می‌پردازد، برعکس هدفشان، راه‌اندازی مذاکره‌ای دیپلماتیک است که قادر باشد راه‌حل مسالمت‌آمیزی برای این جنگ پیدا کند. راه‌حلی که ما اروپایی‌ها را نجات خواهد داد، واشنگتن را بیشتر در حاشیه قرار خواهد داد و بار دیگر نقش دیرینه یک قدرت بزرگ را در خاورمیانه و اروپا به روسیه بر خواهد گرداند. نقشی که ولادیمیر قصد دارد با پنج حرکت بار دیگر به دست آورد.

### الف. متوقف ساختن ایران و مهار شیخ جنگ

بقای رژیم اسد برای حفظ آن محور شیعه‌ای که از ایران و عراق و سوریه می‌گذرد، اهمیت دارد و برای تهران امکان برقراری تماس با چریک‌های شیعه حزب‌الله در لبنان را فراهم می‌آورد. تنها به لطف این محور، ایران می‌تواند نفوذ خود را در خاورمیانه سنی حفظ کند. تهران در صورت عدم مداخله روسیه، به‌منظور محافظت از این محور، بدون هیچ‌گونه شک و تردیدی اقدام به ارسال افراد و تجهیزات به خاک سوریه خواهد کرد. لیکن این حرکت واکنش اسرائیل را خواهد برانگیخت. کشوری که ایران را دشمن وجودی خود می‌بیند و جنگی با ابعاد تصورناپذیری به راه خواهد انداخت. پوتین با محکم ساختن رژیم اسد مانع از مداخله ایران و پاسخ بسیار پرمخاطره اسرائیل خواهد شد.

### ب. نجات اروپا از شر داعش

اشتباهات اوپاما که خون‌سردانه داعش و رژیم بشار را در یک سطح قرار می‌دهد و وعده می‌دهد که با هر دوی آن‌ها بجنگد، باعث شده‌اند که اروپا به دست خلافت بیفتد. درحالی‌که فرانسه اولاند و انگلیس کامرون همان اشتباهات دولت آمریکا را تکرار می‌کنند و به این امید واهی دل بسته‌اند که تنها با به‌کارگیری هوایما و پهپاد داعش را مغلوب سازند، روسیه افراد خود را به این سرزمین اعزام می‌کند و با همان عزمی که در چیچن به نمایش گذاشته بود، نشان می‌دهد که قصد دارد با تروریسمی که در عراق و سوریه سر برآورده، بجنگد و این‌گونه به آخرین محافظ اروپایی تبدیل شود که از پدرخوانده آمریکایی‌اش یتیم مانده است.

### ج. دیپلماسی

روز ۱۱ آگوست گذشته سرگئی لاوروف، وزیر خارجه روسیه همتای سعودی‌اش، عادل الجبیر را به مسکو دعوت کرد تا از او درخواست کند اتحادی مشترک علیه داعش تشکیل دهد و شورشیان جهادگرا را به انجام گفت‌وگویی برای آتش‌بس با تمامی گروه‌های مخالف ترغیب کند. سعودی‌ها قصد ندارند از برکناری بشار اسد چشم‌پوشی کنند، لیکن در همین اثنا، مسکو گفت‌وگوهایی را با بسیاری از فرقه‌های مخالف سوریه به پیش می‌برد.

### د. در حاشیه قرار دادن آمریکا و سلطه‌جویی بر خاورمیانه

هدف اقدامات سیاسی و نظامی پوتین در سوریه فقط حفظ پایگاه دریایی



ژوئیه سنا این سؤال مطرح شد که آیا دولت اواما قدرت دفاع از پیکارجویان سوری در برابر حملات دولت [سوریه] را دارد، اشتون بی. کارتر، وزیر دفاع در پاسخ گفت مطمئن نیست. با وجود این، پنتاگون در نهایت وعده داد که محافظت [از این پیکارجویان] را تأمین کند.

وجود اختلاف نظر بین دموکرات‌ها، جمهوری خواهان و کاخ سفید درباره محتوای این مجوز، یکی از علل بزرگ سهل انگاری کنگره در این زمینه بوده است. دموکرات‌ها مایل هستند در این مجوز، مواردی چون محدودیت درباره دامنه این جنگ، ممنوعیت درباره [استفاده از] سربازان پیاده نظام را بگنجانند و این مجوز همچنین تاریخ انقضا داشته باشد؛ اما جمهوری خواهان در مجموع با این بندها مخالف هستند و آن‌ها را سوء مدیریت نامناسب در عملیات نظامی یا تلاش برای بستن دست رئیس جمهور بعدی عنوان می‌کنند.

نکته نادیده گرفته شده در این مجادله این است که ضرورت اصلی و تعیین کننده برای رأی گیری درباره مجوز این جنگ چه باید باشد. کسانی که بر مشروط بودن اختیارات رئیس جمهور پافشاری می‌کنند، تنها متضمن اقدام رئیس جمهور طبق اختیاراتی خواهند شد که نه چندان جامع و نه چندان صریح است.

نکته دلگرم کننده‌ای وجود دارد، اینکه پیش نویس طرح مربوط به مجوز جنگ که توسط هر دو حزب تدوین شده از کمیته روابط خارجی سنا سر برآورده است. در این پیش نویس که توسط دو سناتور، تیموتی ام. کین (دموکرات - ویرجینیا) و جف فلیک (جمهوریخواه - آریزونا) تهیه شده است، تلاش شده است که شکاف بین مواضع طرفین مرتفع شود و متن این پیش نویس را به گونه‌ای تدوین کرده است که استفاده از «شمار قابل توجه» سربازان نیروی زمینی در برابر داعش را تشویق نمی‌کند و در عین حال استفاده از این نیرو را به طور کامل هم منتفی نمی‌داند. نکته مهم اینکه، این مجوز جنگ را از لحاظ جغرافیایی محدود نمی‌سازد و [استفاده از] اقدامات [نظامی] ضد گروه‌های وابسته به داعش در کشورهای چون لیبی را ممکن می‌سازد و مجوز عملیات علیه هر نهادی را که به طور مستقیم نیروهای آموزش دیده توسط نیروهای ائتلاف را تهدید کنند، صادر می‌کند. نیروهای ائتلاف، عملیات بالقوه‌ای را که در دفاع از پیکارجویان سوری در برابر رژیم اسد صورت می‌گیرند، پوشش می‌دهند.

دموکرات‌ها و جمهوری خواهان در مجموع از زبانی که سناتور کین و فلیک در این مجوز به کار گرفته‌اند، خرسند نیستند، اما به حال مبنای مصالحه بین این دو حزب محسوب می‌شود. باب کروگر (جمهوریخواه تنسی)، رئیس کمیته روابط خارجی سنا، گفته است مایل است مجوز جنگ تصویب شود. کمیته او پس از اینکه بحث برنامه هسته‌ای ایران را در این ماه به پایان برساند، رأی گیری درباره جنگ را به احتمال اولویت بعدی خود قرار خواهد داد.

\* Congress should authorize war against the Islamic State

منبع و اشنگتن پست، ۲ سپتامبر ۲۰۱۵ (۱۶ شهریور ۱۳۹۴)  
نویسنده: سر مقاله و اشنگتن پست

## توافق هسته‌ای؛ روایت متفاوت اواما از ایران بود

**فرید مرجایی، تحلیلگر مسائل ایران در گفت‌وگو با «اعتماد»:**  
در حال حاضر سال‌های طولانی است که تبلیغاتی علیه ایران در امریکا صورت می‌گیرد و به شکل ایدئولوژیک با ایران در امریکا برخورد می‌شود. در چند دهه اخیر یکی از اصلی ترین کارهای سرویس‌های خبری در امریکا شیطان سازی از چهره ایران بوده است. سیاست امریکا در سه دهه اخیر پس از انقلاب ایران بر چند پایه استوار بوده است؛ حمایت از عربستان، مصر، حمایت از کشورهای حاشیه خلیج فارس و اسرائیل و مخالفت با محور مقاومت که ایران، سوریه و لبنان هستند. این بستر کلی ژئوپلیتیک و نگرش به ایران در چند دهه اخیر بوده و به این دلیل که مخالفت امریکا با ایران ایدئولوژیک است، تبلیغات شدیدی در رسانه‌های مختلف علیه ایران در این ۳۰ سال صورت گرفته که چهره و ایمازی کاملاً انحرافی و اشتباهی از ایران ارائه شده است... در داخل امریکا مردم از طریق رسانه‌ها با دیگر کشورها آشنا می‌شوند و رسانه‌ها نیز در خصوص

مسائل سیاسی وارد فاز ریشه‌شناسی نمی‌شوند و البته بی طرف هم نمی‌مانند. حقیقت این است که در امریکا، انتظارات هژمونیک امریکا حتی اگر متفاوت با قوانین سازمان ملل یا خواست دیگر اعضای ۵+۱ هم باشد، (از دید اکثر مردم امریکا) حقیقت جهان‌شمولی است که باید رعایت شود. این یکی از خصوصیات فرهنگی سلطه جهانی است... [در دوره دوم اواما، گروهی از جوانان در شورای امنیت ملی کاخ سفید دور هم جمع شدند. افرادی نظیر فیلیپ گوردن (Philip Gordon)، بن رودز (Ben Rhodes)، رابرت مالی (Robert Malley) هم در این گردونه هستند. این گروه از جوانان، جریان سیاست خارجی و نقش امریکا در منطقه را متفاوت می‌بینند. در نتیجه فعالیت این افراد می‌بینیم که از دل سیاست خارجی اواما، برقراری رابطه با کوبا و همچنین جلسات جدی و فشرده با ایران برای حل پرونده هسته‌ای بیرون می‌آید. این افسراد جوان تاکنون مانع حمله اواما به سوریه و همچنین حمله پیاده نظام به داعش شده‌اند. رابرت مالی که از اعضای حاضر در مذاکرات هسته‌ای با ایران در وین هم بود، جوانی است که در زمان کلینتون در برنامه اسلو بود؛ اما پس از کلینتون در مجله پرنفوذ New York Review of Books مقاله‌ای نوشت و از اسرائیل به دلیل برهم زدن اسلو انتقاد کرد. معمولاً انتقاد از اسرائیل در حوزه عمومی به وسیله سیاستمداران تحمل پذیر نبوده و برای آنان تبعاتی دارد. حضور رابرت مالی دو سال پیش در شورای امنیت ملی کاخ سفید هم با واکنش‌های منفی بسیاری از سوی جریان‌های جنگ طلب و راست امریکا همراه شد...

برای بررسی دلیل رویکرد جدید اواما به ایران اندکی زمان را به عقب بازگردانیم... خانواده را کلفر (Rockefeller) در داخل ایالات متحده از قدرت و اعتبار بسیاری برخوردار هستند. نهاد خیریه (غیرانتفاعی) Rockefeller Brothers Fund را هم در اختیار دارند که يك اتاق فکر به حساب می‌آید، اما يك اتاق فکر کوچک نیست؛ چراکه بیش از ۸۷۰ میلیون دلار بودجه برای کارهای خیریه در اختیار دارد. در سال ۲۰۰۳ که ایران توافقنامه سعدآباد را پذیرفت، افراد حاضر در این نهاد به ریاست استفان هینتز (Stephen Heintz) اعلام کردند با توجه به اهمیت ژئوپلیتیک ایران، باید بخشی از سرمایه را در اختیار بهبود رابطه با تهران قرار داد. این مؤسسه از دیپلمات‌های کارکشته‌ای چون توماس پیکرینگ یا ویلیام لوئرز برای پیشبرد این هدف دعوت کرد. نام فرانک وایزتر نیز در میان یکی از این افراد بود. پدر وایزتر در زمان کودتای سرنگونی دکتر مصدق در ایران در سازمان سیا مشغول بود. دیپلمات‌های متعددی به کار در این نهاد دعوت شدند و حدود ۳/۴ میلیون دلار بودجه برای این برنامه که نام آن «پروژه ایران» بود، در نظر گرفته شد. این نهاد اندک اندک با دیپلمات‌های ایرانی و سیاسیون ایرانی تماس برقرار کرد و نتایج این تماس‌ها را به صورت گزارش‌های غیررسمی به دولت‌های بوش و اواما داد. این افراد هم‌زمان به دنبال تحقق چند هدف بودند؛ احیای رابطه دیپلماتیک، برقراری ارتباط میان نهادهای غیردولتی ایران و امریکا. برای آشنایی و شکل گیری افکار عمومی هم با یکی از پرنفوذترین نشریه‌های امریکایی که با نومحافظه کاران و حامیان اسرائیل هم در تماس است به نام New York Review of books ارتباط برقرار کردند. [بنابراین در داخل امریکا، «عموم» از جزئیات این مسائل آگاهی ندارند و پس از آنکه این جریان‌ها شکل گرفت، به «عموم» جهت داده می‌شود].

در حال حاضر که این توافق به عنوان عمل انجام شده صورت گرفته است، نمایندگان دموکرات کنگره در شرایط پیچیده‌ای در برابر آن قرار گرفته‌اند. از یک طرف فایده مذاکره و پیشرفت در رابطه با ایران را نمی‌توانند کتمان کنند، اما از سوی دیگر تبلیغات کاذب سازمان‌دهی شده هم که در ۳۰ سال گذشته علیه ایران صورت گرفته و دموکرات‌ها هم در شکل گیری آن نقش داشته‌اند، دست و پا گیر آن‌ها شده است. حدود سه هفته پیش از امضای توافقنامه در وین، گروهی که از مشاوران دوره اول دولت اواما بودند، مانند دنیس راس و گری سیمور نامه سرگشاده‌ای به رئیس جمهور اواما نوشته و از توافقنامه شدیداً انتقاد کردند. هدف آن‌ها يك حمله پیشگیرانه بود که جو روانی را به نفع مخالفان در کنگره رقم بزنند. چند روز پیش در ۲۹ جولای که اشتون کارتر، وزیر دفاع و مارتین دمپسی، رئیس ستاد ارتش در مقابل

کمیته امور خارجی سنا حضور پیدا کردند که از توافقنامه مذکور حمایت کنند ولی در بیانشان همان کلیشه‌های نادرست را درباره ایران منعکس می‌کردند. اشتون کارتر به سناتورها گفت که در منطقه دو خطر اصلی موجود است: یکی داعش و دیگری ایران. به‌عنوان سپهر غالب، اکنون آن کلیشه‌ها و اکاذیب در دست مخالفان است و آن بدفهمی‌های ناصواب درباره ایران در جامعه امریکا جایگاه مرجعیت دارد. به خاطر اینکه دولت اوباما بتواند به ذهنیت مشترک با دیگران دست یابد، متأسفانه همان کلیشه‌ها را بازتاب می‌دهد. به سیاستمداران و مردم می‌گوید که ایران تروریست است ولی به‌وسیله توافقنامه وین، خطر هسته‌ای آن‌ها خلع سلاح شده است. باید دید آیا نخبگان این پارادوکس را قبول می‌کنند؟ جای تعجب نیست که برژینسکی دموکرات از این توافقنامه حمایت می‌کند، ولی نظر بسیاری از نظامیان و مقامات امنیتی و حتی کسینجر نیز مثبت هستند.

در حال حاضر در فضای انتخاباتی امریکا، جمهوری خواهان از استنباط‌هایی که در این سال‌ها علیه ایران در ذهن مردم امریکا ایجاد شده، استفاده می‌کنند و در حقیقت از آن استنباط‌ها به‌عنوان مرجعی برای مخالفت با این مذاکرات استفاده می‌کنند. در حال حاضر جمهوری خواهان پیروزی خود در انتخابات را تا حدودی در گرو مخالفت با مذاکرات هسته‌ای ایران می‌بینند. در امریکا سیستم فکری وجود دارد که جز تسلیم و براندازی حاکمیت در ایران به دنبال چیز دیگری نیست و در هر حالتی این سیستم به کار تبلیغاتی خود ادامه خواهد داد. این طیف هرگونه عادی‌سازی رابطه با ایران را به ضرر هژمونی اسرائیل و امریکا می‌دانند و با آن مخالف هستند.

منبع: اعتماد، ۹۴/۵/۱۰

## جنگ طلبان باید صراحتاً موضع خود را اعلام کنند

پس از ۱۲ سال مواجهه میان ایران و امریکا و متحدانش، دو طرف در وین به توافقی تاریخی دست یافتند. در عوض محدود کردن برنامه اتمی ایران در ۱۰ تا ۱۵ سال آینده و شفاف‌سازی بی‌نظیر آن، ایالات متحده و هم‌پیمانانش تحریم‌ها را رفع خواهند کرد؛ اما این اقدام هنوز پایان نیافته است. مخالفان شامل نومحافظه‌کاران، جمهوری خواهان، لابی‌های اسرائیل و عربستان و حامیان آن‌ها تلاش می‌کنند تا کنگره این اقدام را تصویب نکنند. تظاهراتی در نیویورک علیه توافق شکل گرفته است. همان گروهی که از اقدام غیرقانونی علیه عراق دفاع کردند، سعی دارند تا همان دروغ‌ها را علیه ایران تکرار کنند. سؤال اینجا است که چرا به نزدیک شدن ایران و امریکا به‌عنوان گامی مثبت در راستای خاورمیانه‌ای باثبات‌تر نگاه نمی‌شود؟ مخالفان دارای تاریخی طولانی هستند، اما این امر به اسرائیل و عربستان نیز مربوط می‌شود. پس از انقلاب سال ۱۹۷۹ و به‌ویژه پس از تصرف سفارت، همواره گروهی از مخالفان نزدیک شدن رابطه دو کشور، در امریکا و هم‌پیمانان ایالات متحده در خاورمیانه حضور داشته‌اند. این مخالفان، حامی حمله عراق به ایران و تحریم‌های سنگین ایالات متحده علیه ایران بوده‌اند.

در بیست سال گذشته هر رهبر اسرائیلی تلاش کرده تا امریکا را به حمله نظامی به ایران یا حداقل تحریم‌های سنگین تحریم کند و توسط جنگ طلبان امریکا مورد حمایت قرار گرفته است. بنیامین نتانیاهو که همواره بر طبل جنگ کوبیده است، تنها یکی از این رهبران اسرائیلی بوده است. عربستان نیز برای سال‌ها به امریکا فشار وارد کرده تا به ایران حمله کند. عبدالله، شاه سعودی از جورج بوش خواسته بود تا «سر مار را قطع کند» به این معنی که به تأسیسات ایران حمله کند. مداخله عربستان در سوریه و بحرین و حمله این کشور به یمن در ماه مارس گذشته برای مقابله با تأثیرگذاری ایران در منطقه بود. هم‌پیمانی پنهان عربستان با اسرائیل به طرز روزافزونی به شکل رسمی بروز می‌یابد. تقریباً تمام کشورهای حوزه خلیج فارس و اردن و مصر نیز مخالف نزدیک شدن ایران و امریکا بوده‌اند. دلیل آن واضح است: هیچ‌یک از آن‌ها نمی‌تواند با مساحت، منابع طبیعی، موقعیت استراتژیک، جمعیت جوان و پویا و تحصیل کرده ایران رقابت کند. اگر امریکا برای حل مسائل پیچیده و خونین خاورمیانه با ایران همکاری کند، تمام این کشورها اهمیت استراتژیک خود را

از دست می‌دهند؛ بنابراین تمام آن‌ها تلاش می‌کنند تا در تبلیغاتشان ایران را بی‌ثبات کننده منطقه نشان دهند.

بنابراین تلاش برای اجرای توافق پایان نیافته است. همچنان باید در برابر مخالفان و دروغ‌های آنان ایستادگی کرد. در هر صورت مخالفان نیز باید از پنهان کردن مواضع خود دست بردارند و صراحتاً اعلام کنند که طرفدار جنگ هستند، هرچند بعید است که آن‌ها چنان صراحتی را به کارگیرند.

منبع: آنتی وار، ۲۹/۷/۲۰۱۵ (۷/۵/۱۳۹۴)

نویسنده: محمد سهیمی  
برگردان: هادی عبادی

## اتحاد گوران با اتحادیه میهنی کردستان

نوشیروان مصطفی خبر داد: موضع مشترک جنبش تغییر و اتحادیه میهنی در مسئله منصب ریاست اقلیم کردستان.

رهبر جنبش تغییر (گوران) پس از دیدار با اعضای دفتر سیاسی حزب اتحادیه میهنی کردستان (یکیتی) اعلام کرد که مواضع و نظرات این دو حزب، در خصوص مسئله منصب ریاست و بازنگری قانون اساسی اقلیم کردستان، مشترک است. به گزارش خبرگزاری کردپرس، نوشیروان مصطفی از رهبران سابق یکیتی که روز سه‌شنبه (۶ تیر/۲۸ ژوئیه) پس از هفت سال جدا شدن از یکیتی و تشکیل جنبش تغییر در رأس هیئتی از گوران، با اعضای دفتر سیاسی یکیتی در خصوص مسائل روز اقلیم کردستان و به‌ویژه مسئله منصب ریاست و بازنگری قانون اساسی دیدار و گفت‌وگو کرد، پس از پایان این دیدار از اشتراک مواضع گوران و یکیتی در خصوص این مسائل خبر داد. رهبر جنبش تغییر تأکید کرد که در مسئله مهم منصب ریاست اقلیم کردستان که در حال حاضر در اختیار مسعود بارزانی دبیر کل حزب دمکرات کردستان (رقیب سنتی یکیتی) است؛ مواضع و نظرات یکیتی و گوران نه تنها به هم نزدیک است، بلکه دارای یک موضع مشترک هستند. همچنین پس از دیدار مذکور، عماد احمد، سخنگوی دفتر سیاسی یکیتی و محمد توفیق رحیم، سخنگوی گوران در کنفرانسی خبری بر ضرورت برقراری سیستم پارلمانی در اقلیم کردستان تأکید کردند. این در حالی است که مدت قانونی ریاست مسعود بارزانی بر اقلیم، در روز ۱۹ اگوست و کمتر از ۲۰ روز دیگر، به پایان می‌رسد و با وجود اصرار حزب دموکرات بر ابقای وی در این منصب، احزاب اقلیم کردستان به توافقی در این زمینه دست نیافته‌اند و اختلافات حزبی در این مورد تشدید شده است.

منبع: کرد پرس

## از داعش باید به طالبان پناه برد!

مهندس عباس عبدی طی مقاله‌ای در روزنامه اعتماد مورخ ۱۳۹۴/۶/۲ با نام «نقشی که در شکل‌گیری نظام جدید جهانی باید ایفا کنیم» به تغییر پارادایم در سیاست اوباما اشاره کرده و نتیجه می‌گیرد که اگر ما با برجام مخالفت کنیم معنی آن این است که خط‌مشی‌های جنگ طلبانه بوش و نتوکان‌ها در امریکا و جهان حاکم شود. در بخشی از مقاله ناکامی خط‌مشی امریکا را در خاورمیانه به‌صورت زیر آورده است: «دستاوردی این جنگ‌ها چه بود؟ آیا خطر تروریسم از میان خواهد رفت؟ آیا دموکراسی برقرار شد؟ آیا غرب امن‌تر شد؟ هیچ کدام از این دستاوردها تاکنون محقق نشده‌اند؛ بلکه در مواردی پسرفت داشته و بدتر از همه اینکه در کنار القاعده، داعش هم متولد شده است که باید از جنایات این گروه به طالبان پناه برد.»

منبع: روزنامه اعتماد، ۲ شهریور ۱۳۹۴

نویسنده: عباس عبدی

# چشم انداز خوانندگان

امروز داشتم رمان «سال‌های ابری» را می‌خواندم که این سطور را دیدم:  
«عید آینده را با پیروزی مردم جشن می‌گیریم.

صورت‌م آتش گرفته است. در آن تنگنا و شلوغی، ناگهان پای کسی را لگد می‌کنم. برمی‌گردم که عذر بخواهم؛ اما چهره به چهره سرهنگ می‌شوم که صورتش از خشم سیاه شده است. از بچه‌ها تته می‌خورد و با دستپاچگی راهی برای خود پیدا می‌کند و غضبناک می‌گذرد. از کنار لطف‌الله عبور می‌کند. لطف‌الله هر دو چشم و یک دست خود را در راه مردم داده است. سرهنگ به لطف‌الله که مشغول قرائت قرآن است می‌گوید: «آقای میثمی، در این قرآن خواندن برای تو نجاتی هست؟» لطف‌الله بدون آنکه اهمیتی به سرهنگ بدهد، می‌گوید: «بستگی به فاری‌اش دارد.» سرهنگ از خشم به خود می‌پیچد و دور می‌شود. توی حیاط جمع می‌شویم و محمدطاهر با صدای بلند و محکم‌ش «امرا ببوس» را می‌خواند.»

احمد علوی

\*\*\*

## خیلی‌ها ناراضی‌اند

خیلی‌ها ناراضی‌اند، اما سؤال این است که حتی با معیارهای خودشان، آیا میان «بد» و «فاجعه»، کدام باید انتخاب شود. بحث و جدل‌های مرتبط با توافق هسته‌ای، چشم‌اندازی از این مسئله را به نمایش درآورد؛ اما با گذشت زمان و نزدیک‌تر شدن به زمان تصمیم‌گیری، آن چشم‌انداز، نمای نزدیک و نگران‌کننده‌ای را نشان می‌دهد.

زمانی فکر می‌کردم چون سران دو کشور موافق توافق هستند، جای نگرانی نیست؛ اما حالا نگران هستم. ظاهراً منافع خیلی‌ها که ظاهراً در رأس نیستند، در گرو بر هم خوردن توافق است. مخالفان توافقی که حیاتشان در اغتشاش و خون‌ریزی و پاره‌پاره شدن منطقه است. مخالفان داخلی، وضعیت پیچیده‌تری دارند. در اینکه منافع عده‌ای به خطر افتاده تردیدی نیست. همان کاسبان تحریم؛ اما عده‌ای دیگر، بدون آنکه به عواقب تصمیم غلط در این مقطع فکر کنند، با توافق مخالفت می‌کنند. یا آنکه به نحوی عمل می‌کنند که به لغو توافق منجر شود. شاید این افراد در بالاترین رده‌های تصمیم‌گیری نباشند، ولی مشابه با مخالفان غربی توافق، از قدرت فراوانی برخوردارند. در میان حزب‌اللهی‌ها و افراد ساده‌دلی از این دست، زیاد برخورد می‌کنیم. این‌ها با آنچه «بد» می‌دانند آن‌چنان مخالفت می‌کنند که از «فاجعه» غافل می‌شوند. حتی ساده‌لوحانه به استقبال آن می‌روند. به ضربه زدن به استکبار آن‌چنان فکر می‌کنند که فروپاشی مملکت را نمی‌بینند. جالب است که مشابه همین روش را در میان فعالان سیاسی چپ و اصلاح‌طلب نیز می‌بینیم. کافی است سری به محافل روشنفکری و سایت‌هایی چون روزآن‌لاین، گو یا نیوز و... بزنید. به شکل روشن در بخش بزرگی از آنان «شوق»ی از موفقیت توافق نمی‌بینید. به شکل نه‌چندان روشن می‌توانید در بخشی از آنان، «نگران»ی از موفقیت توافق را ببینید. به شکل مبهم و در اعمال و رفتارشان می‌توانید «تلاش» برای برهم زدن توافق را ببینید. حتی در قالب فکری خودشان هم باید میان وضعیت «بد» و «فاجعه» تفاوت قائل شوند، ولی با سادگی از کنار آن می‌گذرند. حرف‌های بد و غلطی نمی‌زنند. انتقادات و ایراداتشان وارد است، ولی دوراندیش نیستند. البته زمانی به این دوراندیشی نیاز بود، ولی الان زیاد به دوراندیشی هم نیازی نیست. شاید زمانی این سادگی قابل توجیه بود؛ اما الان که وضعیت لیبی و سوریه را می‌بینند چه توجیهی دارند.

ایران در وضعیت حساس و نگران‌کننده‌ای قرار دارد. برای ایران تدارک فاجعه دیده‌اند. منافع خیلی‌ها در گرو فاجعه در ایران و فروپاشی ایران است. مشکلی که دارند نظام جمهوری اسلامی نیست، مشکلمان ایران است. طیف بزرگی که کشورهای عرب و ترک منطقه هم در آن قرار دارند، منافعیست که بر روز فاجعه در ایران است. گروه رجوی هم سال‌ها است در پی کسب تکه‌ای از ایران در

قبال فروپاشی ایران است.

برای حصول توافق باید فعال بود. باید مشتاق بود. «فاجعه»، شوخی ندارد. کاری نشود که روزی، در دل فاجعه، آرزوی این روزهای «بد» و «بدتر» را بکنیم و حسرت بخوریم.

## شریف‌زاده

با درود و آرزوی پربار و تداوم نشریه وزین چشم‌انداز ایران و سپاس از مقاله ارزشمند مصدق، بنیان‌گذار دانش راهبردی و مصاحبه با خانم صادقی.

## ت از خرم‌آباد

\*\*\*

مطلب آقای عثمان اوجلان خیلی خوب بود. برای اقلیت‌های قومی دیگر هم مطلب بنویسید.

## خواننده‌ای از اشنویه

\*\*\*

با سلام، خواستم بگویم فرق است بین محتاطانه و هوشمندانه عمل کردن با محافظه کارانه و ترس و خودسانسوری. چشم‌انداز ایران بسیار محافظه کارانه عمل می‌کند.

\*\*\*

## سلام جناب آقای مهندس میثمی

در سرمقاله مصدق، بیان‌گذار دانش راهبردی مطالب ارزنده‌ای را مدنظر قرار دادید که می‌تواند برای کسانی که در راه توسعه و استعلاقی این مملکت تلاش می‌کنند، یک استراتژی بسیار مهم، در این دنیای پیچیده سرمایه‌داری به حساب آید.

گذشته و تاریخ، با تحول یافتن است که آینده می‌شود. انسان در تاریخ آینده را می‌جوید و همین «آینده‌جویی»، «خمیرمایه» تاریخ است. تاریخ و گذشته، جامعه و ملت را نمی‌سازند «هویت، ملت نیست» بلکه این آینده‌جویی در تاریخ است که هویت، «منش» ملت است. آینده، امتداد و دوام‌یابی گذشته نیست، بلکه «تحول‌یابی» گذشته است. زمان «روند آفریدن است» و هر اندیشه‌ای و آموزه‌ای و پدیده‌ای که بتواند از فهمیدن آن‌ها فقط با فکر و اندیشه‌ای و خرد، فراتر رود و گوهر انسان یا اجتماع را تحول دهد، «مایه و سرمایه و کیمیاست». با توجه به مطلب بالا، شما این مسئله را به خوبی تجربه و درک کردید و به خوبی ارائه دادید. با تحول دادن تاریخ سرنوشت‌ساز گذشته آن را چراغ راه حال و آینده کردید.

به‌طور مثال قسمتی از مقاله شما را به خاطر اهمیت آن، در اینجا می‌آورم: مصدق با بینش راهبردی خود دشمن را معین و محدود می‌کند و می‌گوید ما با یک شرکت نفت ایران و انگلیس کار داریم که نه حساب و کتاب به ما پس می‌دهد و نه مالیات. مصدق تأکید می‌کند در چنین شرایطی ملت، دولت و ناسیونالیسم ایرانی نباید با ملت، دولت و ناسیونالیسم انگلیس درگیر شود. طرف حساب ما صرفاً یک شرکت غاصب است که خود را مالک بخشی از سرزمین و زیرزمین ایران می‌داند. می‌خواهیم مالکیت خود را روی زمین و زیرزمین مستقر کنیم؛ یعنی مصدق شعار را محدود می‌کند و مقاومت را نامحدود. این در حالی است که در سال ۱۹۴۸ میلادی (۱۳۲۷ ش) سازمان ملل حق مالکیت کشورها بر منابع زیرزمین خود را تأکید کرد که راه‌گشایی برای ملی شدن نفت بود.

در این قسمت از مقاله شما یک بینش راهبردی بسیار مهم و اساسی را طرح کرده‌اید که با دشمن چگونه برخورد کنیم که به ضد ما تبدیل نشود.

اگر دستگاه‌های فکری و دینی، ظلم و ستم و بدی را از قبل برای ما تعریف کرده باشند و راه مبارزه با آن را معین کرده باشند، نمی‌تواند راه سعادت و خوشبختی را به ما نشان دهد.

هیچ نوع مطلق‌گرایی وجود ندارد که با تنگی دید همراه نباشد؛ چون اگر این دستگاه عوض شود بدی‌ها، ظلم‌ها و ستم‌ها و مبارزه با آن تغییر خواهد کرد. چون هر چه ظلم و ستم مطلق‌تر فهمیده شود مبارزه با آن شدیدتر و خصمانه‌تر



و آشتی ناپذیرتر و بی‌رحمانه‌تر خواهد شد. در اینجاست که دشمنی‌ها به ضدیتی (دشمنی مطلق) تبدیل خواهد شد.

تفکر «ضد اندیشی» در اجتماع و روابط اجتماعی انسانی، سبب خواهد شد که دشمنی‌ها، به ضدیت‌ها استحاله یابند. چون هرکجا دو مفهوم اخلاقی و انسانی، ضد هم ساخته شوند، دشمنی‌های ما را غیرانسانی و غیرواقعی می‌سازند. ضد فقط در تفکر وجود دارد، در واقعیت هیچ چیزی، ضد چیز دیگری نیست و «ضد» یک چیز ساختگی است.

هرچه مفاهیم ظلم، ستم، عدالت و... را نسبی‌تر بفهمیم، حداقل دامنه شدت دشمنی‌ها و مبارزات کاسته خواهد شد و دشمنی‌ها ضد ما تلقی نخواهد شد. چون دشمنی مطلق با بدی‌ها و زشتی‌ها و ظلم‌ها به هیچ وجه ریشه‌های بدی و زشتی و ظلم را به طور مطلق از جا نمی‌کند. آنچه من از این قسمت مقاله که شاه‌بیت و سرنخ مقاله شما به حساب می‌آید برداشت کردم این است که:

بیایم به جای دشمنی‌های مطلق، محبت مطلق، صلح مطلق و توافق مطلق و... کاری کنیم که از دامنه و شدت دشمنی بین انسان‌ها، گروه‌ها، ملت‌ها و امت‌ها کاسته شود و این در صورتی است که خوبی و بدی‌ها، عدالت و ظلم، زشتی و زیبایی را نسبی‌سازیم و این بیش راهبردی را سرلوحه زندگی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خود قرار دهیم

«بیاد و خاطره همه عزیزانی که در این راه تلاش کردند و می‌کنند گرامی باد»

محمود آقایی

\*\*\*

## جناب آقای لطف‌الله میثمی و همکاران

### با سلام و عرض ارادت خالصانه

به شما دست‌مریزاد و خسته‌نماشید می‌گویم. امیدوارم تلاش‌ها و مجاهدت‌های شما عزیزان مرضی‌خداوند تبارک و تعالی باشد. در پایان ضمن آرزوی سلامتی و عاقبت‌به‌خیری برای همگی شما، شعری برایتان ارسال می‌دارم امیدوارم آن را قابل چاپ در نشریه و زین چشم‌انداز ایران تشخیص داده و به زینت چاپ مزین فرمایید.

### صبح صادق

صبح صادق را چه خواهی کرد، تو ای وامانده در مرداب اندوه و هر باران رنج؟ شبانگاه است در رؤیا فراز قله‌های آرزویت، پرچم فتح و ظفر کوییده‌ای و مست دست در آغوش یاری دلبر و طناز شراب وصل می‌توشی.

ولی!

ولی، شب رو به پایان است و رؤیاهای تو در مدفن مغزت به‌سان مردگانی خسته و مطرود لانه خواهد کرد.

بگو با من بگو هان! صبح صادق را چه خواهی کرد؟!

### شعر از ابوالحسن سلطانی

### با سپاس فراوان و امید به همکاری بیشتر

### قزوین - مرتضی سلطانی

به نام خدا

سلام

اخیراً آقای روحانی مسئله‌ای حقوقی را در رابطه با نقش شورای نگهبان در انتخابات به میدان کشیده است:

شورای محترم نگهبان ناظر است نه مجری. مجری انتخابات دولت است. دولت مسئول برگزاری انتخابات است و دستگاهی هم پیش‌بینی شده که نظارت کند تا خلاف قانون صورت نگیرد. شورای نگهبان چشم است و چشم نمی‌تواند کار دست را بکند، نظارت و اجرا نباید مخلوط شوند باید به قانون اساسی کاملاً توجه کرده و عمل کنیم.

آقای روحانی و دولت ایشان اعلام کرده‌اند که تأیید و رد صلاحیت نامزدها امری اجرایی و در حیطه اختیارات وزارت کشور است و نظارت شورای نگهبان امری نظارتی و غیراجرایی است و به همین دلیل تأیید و رد صلاحیت‌ها با این شورا نیست. من فکر می‌کنم که این حرف بنیاد حقوقی خوبی داشته باشد. نظارت چه استقلالی و چه استصوابی نظارت است و شورای نگهبان باید صحت فرایند تأیید صلاحیت را - که توسط مجری انتخابات که بر اساس استعلام‌های اخذشده از نهادهای اطلاعاتی و قضایی و سایر نهادهایی که اسناد

اثبات‌کننده شرایط نمایندگی به نحوی به آن‌ها مربوط است انجام می‌شود - تأیید کند و اگر در این روند و در پاسخ هر یک از این نهادها اشکالی ببیند آن را تذکر داده و خواستار اصلاح آن شود نه اینکه خود مستقلاً فرایندی را برای تشخیص صلاحیت یا عدم صلاحیت یا احراز صلاحیت افراد را بنا نهد. در این حالت شورای نگهبان باید خود واجد نهادی اطلاعاتی قضایی باشد که گذشته همه فعالان سیاسی اجتماعی را مورد رصد قرار دهد - امری که علاوه بر پیش‌بینی نشدن در قانون کاری بسیار بزرگ است و از عهده شورا بر نمی‌آید. شورای نگهبان در پاسخ به مسئله مطرح‌شده از سوی رئیس‌جمهور به استصوابی بودن نظارت اشاره کرده است و اینکه قانون به او این اختیار را داده است. پاسخ شورای نگهبان از این بابت که در صورت استصوابی بودن نظارت، باز هم در مقوله نظارت است، نارسا است و اینکه قانون به او این اختیار را داده است نیز در صورت صحت استدلال ضعیفی است چراکه مجری بودن شورای نگهبان در مقوله احراز و تأیید صلاحیت نامزدهای انتخاباتی در قانون اساسی نیامده و اگر این مسئله در قوانین موضوعه هم آمده باشد، به دلیل مغایرت با قانون می‌تواند به چالش کشیده شود.

دوستی بخشی از صحبت‌های رهبری درباره نظارت استصوابی در سال ۷۶ را برای من فرستاد که می‌تواند در این مسیر کمک‌کننده باشد.

متن صحبت اخیر آیت‌الله خامنه‌ای در خصوص نظارت شورای نگهبان به نقل از سایت دفتر رهبری هم از این قرار است:

رهبر انقلاب با اشاره به حرف‌های بی‌منطقی که در باب انتخابات درباره وزارت کشور و شورای نگهبان زده می‌شود، تأکید کردند: شورای نگهبان چشم‌بینای نظام در انتخابات است و در همه دنیا، چنین نهادی با اسم‌ها و عناوین متفاوت وجود دارد. ایشان افزودند: نظارت شورای نگهبان در انتخابات، استصوابی و مؤثر است و این نظارت بخشی از همان حق الناس است و باید آن را رعایت و حفظ کرد. رهبر انقلاب با تأکید بر ضرورت احراز صلاحیت‌ها در انتخابات افزودند: شورای نگهبان مراقبت می‌کند که اگر به علت برخی کوتاهی‌ها، افراد بی‌صلاحیت، به‌عنوان نامزد وارد عرصه انتخابات شدند، جلوی‌شان را بگیرد و این حق قانونی، منطقی و عقلی شورا است. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای حضور پرشور مردم در انتخابات را ضامن حفظ کشور خواندند و افزودند: جمهوری اسلامی به‌شرط وحدت و انسجام ملت و پرهیز از دودستگی، بدون تردید شامل نصرت الهی شده و بر همه دشمنان پیروز خواهد شد.

ایشان گفته‌اند که «شورای نگهبان مراقبت می‌کند». باید توجه داشت که مراقبت مقوله‌ای نظارتی است همچنین گفته‌اند «اگر به علت برخی کوتاهی‌ها، افراد بی‌صلاحیت، به‌عنوان نامزد وارد عرصه انتخابات شدند، جلوی‌شان را بگیرد» ایشان به روش جلوگیری اشاره‌ای نکرده‌اند. روش جلوگیری یادشده طبعاً باید از طریق سازوکارهای مملکتی باشد مثل اینکه شورای نگهبان اگر از کسی شکایت داشته باشد باید از طریق قوه قضائیه عمل کند نه اینکه خودش دست به عمل بزند؛ لذا به نظر می‌رسد این صحبت هم ظرفیت اصلاح اشتباه به‌عمل آمده - که نظارت را در مقوله اجرا آورده است - را داشته باشد.

ارادت

محمد

\*\*\*

### سلام جناب آقای مهندس میثمی

دولت تدبیر و امید که لایحه حقوق شهروندی را تدوین کرده کمی بیشتر به فکر حقوق صنفی معلمان باشد که برای اعتراض با مشکل روبرو نشوند.












محمدرضا علیجانی

\*\*\*

آقای سید یعقوب آل شفیق از فومن شیعیان علی (ع) را به چهار گروه تقسیم کرده است: ۱. صاحبان قدرت و مکتب ۲. عاقبت‌طلبان ۳. عوام ساده‌اندیش ۴. صیغه‌الله.



انشتنارات  
صمدیه

<p>شور و شعور دین، مردم، آزادی مهدی غنی ۶۰۰۰ تومان</p>				<p>طالقانی نظریه پرداز دموکراسی شورایی در جمهوری اسلامی ایران محمدبسته نگار ۵۰۰۰ تومان</p>
<p>اقتصاد سیاسی ایران کاووس واضحی ۱۷۰۰۰ تومان</p>		<p>کودتا یرواند ابراهامیان ترجمه: دکتر بهروز ۱۵۰۰۰ تومان</p>		<p>جهانی شدن در بستر سرمایه داری محمدحسین رفیعی - علی یوسفی ۶۰۰۰ تومان</p>
<p>سازو کارهای هرج و مرج ترجمه: نجفی / مقدمه: مهندس سبحانی و دکتر رییس دانا ۱۰۰۰۰ تومان</p>		<p>انضام تأقیه مستشاران عالی مقام برگرفته از ۱۳۸۵</p>		<p>درس هایی از تاریخ؛ سیاهکاری های بنی امیه دکتر فضل الله صلواتی ۳۹۰۰۰ تومان</p>
<p>پیروزی خونین مرکز عربی مطالعات روزنامه السفير ترجمه علی زاهدپور ۱۲۰۰۰۰ تومان</p>		<p>از صلح تا قیام لطف الله میثمی ۴۰۰۰ تومان</p>		<p>چه گوارا با جوانان سخن میگوید ترجمه دکتر علی بهروز ۱۳۵۰۰ تومان</p>
<p>پژوهشی پیرامون سیاوش در اسطوره و حماسه نوشته امین یاری ۹۵۰۰ تومان</p>		<p>بینش استراتژیک: آمریکا و بحران قدرت جهانی برژینسکی / ترجمه: دکتر بهروز ۱۴۰۰۰ تومان</p>		<p>گرامسکیت دموکراسی ترجمه: لطف الله میثمی ۱۶۰۰۰ تومان</p>

فروشگاه اینترنتی نشر صمدیه: (۱۰% تخفیف)  
WWW.BOOKONLINE.HAMVAR.IR  
فروش تلفنی: ۶۶۴۳۳۲۰۷-۶۶۹۳۶۵۷۵

مولی: ۶۶۴۰۹۲۴۳- شهر کتاب هفت حوض: ۷۷۹۲۰۴۰۰  
چاپخش: ۶۶۴۰۴۱۱۰- اختران: ۶۶۴۱۱۴۲۹  
پخش: شرکت کتاب گستر ۲۲۰۱۹۷۹۵